[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۳۱۶۲۱	۳۱۶۳۵	۳۱۶۳۲	۳۱۶۲۸
۳۱۶۳۳	۳۱۶۲۷	۳۱۶۲۲	۳۱۶۳۴
۳۱۶۲۶	۳۱۶۳۰	۳۱۶۳۷	۳۱۶۲۳
۳۱۶۳۶	۳۱۶۲۴	۳۱۶۲۵	۳۱۶۳۱

۳۱۶۲۱	۳۱۶۳۵	۳۱۶۳۲	۳۱۶۲۸
۳۱۶۳۳	۳۱۶۲۷	۳۱۶۲۲	۳۱۶۳۴
۳۱۶۲۶	۳۱۶۳۰	۳۱۶۳۷	۳۱۶۲۳
۳۱۶۳۶	۳۱۶۲۴	۳۱۶۲۵	۳۱۶۳۱

۳۱۶۲۱	۳۱۶۳۵	۳۱۶۳۲	۳۱۶۲۸
۳۱۶۳۳	۳۱۶۲۷	۳۱۶۲۲	۳۱۶۳۴
۳۱۶۲۶	۳۱۶۳۰	۳۱۶۳۷	۳۱۶۲۳
۳۱۶۳۶	۳۱۶۲۴	۳۱۶۲۵	۳۱۶۳۱

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۳۱۶۲۸	۳۱۶۳۲	۳۱۶۳۵	۳۱۶۲۱
۳۱۶۳۴	۳۱۶۲۲	۳۱۶۲۶	۳۱۶۳۳
۳۱۶۲۴	۳۱۶۲۷	۳۱۶۳۰	۳۱۶۳۴

۹۳۵

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٣١٦٢٨	٣١٦٣٢	٣١٦٣٥	٣١٦٢١
٣١٦٣٤	٣١٦٢٢	٣١٦٢٧	٣١٦٣٣
٣١٦٢٣	٣١٦٣٧	٣١٦٣٠	٣١٦٢٦
٣١٦٣١	٣١٦٢٥	٣١٦٢٤	٣١٦٣٦

٣١٦٢٨	٣١٦٣٢	٣١٦٣٥	٣١٦٢١
٣١٦٣٤	٣١٦٢٢	٣١٦٢٧	٣١٦٣٣
٣١٦٢٣	٣١٦٣٧	٣١٦٣٠	٣١٦٢٦
٣١٦٣١	٣١٦٢٥	٣١٦٢٤	٣١٦٣٦

٣١٦٢٨	٣١٦٣٢	٣١٦٣٥	٣١٦٢١
٣١٦٣٤	٣١٦٢٢	٣١٦٢٧	٣١٦٣٣
٣١٦٢٣	٣١٦٣٧	٣١٦٣٠	٣١٦٢٦
٣١٦٣١	٣١٦٢٥	٣١٦٢٤	٣١٦٣٦

٧٤٨

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۹۲۵

از مکلفان را میزان می سنجد پس برای هر یک میزان باشند و جمعیت او با منافقت
با جمع بست و بعضی بر آنند که علیحده هر کس را میزانی خواهد بود که عمل او بدان نسبت سنجد
فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْئًا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد
هیچ عمل ناسنجیده نگذارند وَإِنْ كَانَ و اگرچه باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ
دانه از سپندان که اصغر حبات است أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آن را و نزد ترازو حاضر سازیم
وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ع
مار است وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی ع
و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت اعدی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً
و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت
و جهالت باز رهند وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ و پند مر پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه میترسند رَبَّهُمْ
از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدای تعالی را نادیده از وی میترسند
و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترسکارند به نهانی بنا بجهة اظهار خوف
میکنند یا تشکار اد در موضح از ابن عباس رضی الله تعالی عنه نقل میکند که هر که ایمان آرد
بوحدانیت خدای تعالی و بگردد و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده
است از خدای تعالی بغیب وَهُمْ و پرهیزکاران مِنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ
ترسندگان اند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُبَارَكٌ پندیست بسیار خیر و با منفعت که
بر محمد صلی الله علیه و سلم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را و از خود بر بافت أَفَأَنْتُمْ آیا
شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم إِبْرَاهِيمَ ع
رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون
یا قبل از محمد علیهم الصلوة و السلام یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا
بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش
فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و مر کرده

خود را یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل التی چیست این شکلها و صورتها که پرستش انتم لها
شما ایشان یعنی پرستش آن عاکفون مجاور اند و آن هفتاد و دو صورت بوده و در نزد کبیر
نمرود بت بوده بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای
او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بود بر هیات سباع و طیور و بهایم و انسان
و بقول بعضی تماثیل بر صورت هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا
و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما
آباءنا پدران خود را لها عابدین مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان
کردیم قال گفت ابراهیم علیه السلام لقد کنتم انتم بخدای تعالی که بودید شما و آباؤکم
و پدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطایی آشکارا قالوا گفتند نمرود و دیان
از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی با این سخن راه راستی و جد ام انت یا تویی
من اللاعبین از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند
از تضلیل خود و تجهیل آبا خود قال گفت ابراهیم علیه الصلوة و السلام بل نیستم بازی
کننده ربکم آفریدگار شما رب السموات و الارض آفریدگار آسمان و زمین ست الذی
فطرهن آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را و انا علی ذلکم و من برآنچه
او پروردگار من و شماست من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادا شهادت
مینمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن بصحرا رفتندی و تا آخر
روزی تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه درآمده بتان را بیاراسته نزد ایشان طعامهای
بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجا می آورده بخانهای خود بازگشتندی
چون ابراهیم علیه الصلوة و السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا
عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم علیه الصلوة و السلام
بلا و نعم جواب ایشان نگفت و روزی دیگر که میرفتند خواستند که او را نیز بهمراه برند بهانه بجای
عذر آورد و فقال انی سقیم ایشان دست از او باز داشته برفتند ابراهیم علیه الصلوة

والهم

و السلام پنهان و از ایشان فرمود که و تالله و بخدای تعالی سوگند که من لاکیدن هر آینه
تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید از من
یعنی بروید بعیدگاه و باشید مدبرین پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بجایگاه
خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنیده باکسی نگفت اما چون برفتند حضرت خلیل جلیل
علیه الصلوة و السلام تبری برداشته به بتخانه درآمد فجعلهم پس گردانید بتان را از زخم
تبر جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست
بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لعلهم الیه شاید قوم نمرود با آن بت بزرگتر
یرجعون بازگردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه ایشان معبود
که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم علیه الصلوة و السلام ازین عمل تبکیت قوم
بود و گفته اند ضمیر الیه راجع بابراهیم ست یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو
کنند و او عجز بتان را حجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه
درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل گفتند که کرده است هذا
این عمل بآلهتنا بخدایان ما و ایشان را درهم شکسته است انه بدرستی که او لمن
الظالمین هر آینه از ستمکاران است بر آلهه چه ایشان را تعظیم می باید کرد و اهانت
کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک انداخته است نمرود و قوم
در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم
از ابراهیم علیه الصلوة و السلام شنیده بود با دیگری گفت زبان بزبان فی الحال بار
نمرود رسید قالوا گفتند نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی
شنودیم از جوانی که به بدی یذکرهم یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند
مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم ست قالوا گفتند نمرود امرا او فأتوا به
پس بیارید او را علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند
لعلهم یشهدون شاید گواهی دهند که این ست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم

گرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا گفتند آیا تو کرده‌ای این را که می‌بینیم از کسر
وقلع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت من نکرده‌ام بَلْ فَعَلَهُ
بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود
من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که شکسته است شما را إِن
كَانُوا يَنطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ پس بازگشتند با عقول خود یا بیکدیگر
فَقَالُوا پس گفتند بعضی با بعضی إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بر پرستش
چیزی که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی
سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته که مَا
هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید چون اعتراف نمودند
بعجز الهه خود قَالَ گفت ابراهیم أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز
خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آن را که سود نرساند شما را چیزی که او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ
و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد مر شما را وَلِمَا
تَعْبُدُونَ و مر آن چیز را که می‌پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا
در نمی‌یابید قباحت حال خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه بمضارة نقل کرده
قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش با هول است وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری
کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِن كُنتُمْ اگر هستید فَاعِلِينَ کنندگان نصرت
یعنی یاری دهندگان مرتبان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع
دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آن را برساختند و روغن فراوان بر هم
ریختند و آتش در آن زدند و ابراهیم صلوات الله الرحمن علی نبینا و علیه غل بر گردن
و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرائیل علیه السلام در هوا
بوی رسید و گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت
دارم ولی بتو نی جبرائیل گفت بهر که داری فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست

چون توکل خلیل بر خدای تعالی و انقطاع او از ماسوی درست قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ما که ای
آتش كُونِي باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند بردوت و سلامت بر ابراهیم ابن
عباس رضی الله عنه فرمود که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بمردی
وَأَرَادُوا و خواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابراهیم مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ
الْأَخْسَرِينَ پس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد
بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده‌اند که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن
علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نسرین و نرگس
بدمید و چشمه آب شیرین بدید آمد و هفت روز در حظیره آتش ماند و نمرود از بالای صرح
دید که ابراهیم در بوستان خوش و گلستان نعایت دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میگوید
و بر گرداگرد او ان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او در این
مرتبه است که می‌بینم بزرگ خدا الست و من برای تو قربان کنم ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای
من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو
قربان کرد و ترک ایذا ابراهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب با نار
کونی بالنسبت که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق و محبت بیت آتش دارد
دل من آتش دارد و آن آتش دل دل مرا خوش دارد خلیل نزدیک آتش نمرود رسید
خواست که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای
آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت باش بر ابراهیم چه ما حکم کرده‌ایم که در آن
آتش بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی نابود شود و
بوستان پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر بر ابراهیم بسلامت از شعله نار الله الموقده
بسوزد قاعده دعوت برافتد و از اینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند
و هیچ چیز بر و غالب نبود بیت عشق آن شعله است کو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله
سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را از احراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزاده او را

او لوط بن هاران را او رسانیدیم ایشان را الی الارض التی بارکنا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی
دادیم فیها للعالمین دران مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود
علیهم السلام دران ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام بفلسطین نزول نمود و لوط علیه السلام بموتفکات و میان این دو
موضع مسافت یکشبانروز بود و وهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر
عم او بود و لیکن اسحاق نام او و یعقوب نافلة و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی
از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره و کلا جعلنا و هر چهار را گردانیدیم مر
صالحین نیکان و شایستگان و جعلناهم و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را
یهدون راه نمایند بامرنا بفرمان ما و اوحینا الیهم و وحی کردیم بدیشان فعل
الخیرات کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند و اقام الصلوة و بپای
داشتن نماز و ایتاء الزکوة و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهة تفضیل است
و کانوا لنا و بودند مارا عابدین ترسندگان باخلاص و لوطا آتیناه و لوط را دادیم
حکما حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم و علما و دانشی که سزاوار ابا بود از قواعد شرع
و ملت و نجیناه و برهانیدیم او را من القریة از ان دهی که التی کانت تعمل الخبائث بود آن
ده که میکردند کارهای ناپاک یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از موتفکات که
ایشان بلواطه اشتغال می نمودند و راه میزدند با ایشان را هلاک کردیم انهم کانوا
بدرستی که بودند ایشان قوم سوء گروهی بد فاسقین بیرون رفتگان از دایره فرمان
و ادخلناه و در آوردیم لوط را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل
گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است انه بدرستی که لوط من الصالحین از ستودگان
و شایستگان است و قصه لوط قبل ازین بتفصیل گذشته و نوحا و یاد کن نوح را اذ
نادی چون ندا کرد پروردگار خود را من قبل پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا بر قوم بهلاکت
قوم خود فاستجبنا پس اجابت کردیم له مر دعای او را فنجیناه پس نجات دادیم او را و اهله و اهل بیت

آیمّة

او را از فرزندان و خویشان ایشان من الکرب العظیم از غمی بزرگ یعنی سختی بلای سیل طوفان
و نصرناه و یاری دادیم او را من القوم بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الذین کذبوا
آنانکه تکذیب کردند بایاتنا آیتهای ما را انهم بدرستی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام کانوا بودند
قوم سوء گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فاغرقناهم اجمعین پس غرق کردیم ایشان
همه ایشان را و داود و سلیمن و یاد کن قصه داود و پسر ایشان پسر او سلیمان را علیهما السلام
اذ یحکمان چون حکم کردند فی الحرث در کشت آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه نشستی
سلیمان علی نبینا علیه السلام بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم بدو را استفسار
کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفندار و او را یوحنا
خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا بشب رمه خود را می چرانید و بکشت زار من در آمده اند
و تمام خورده قولی آنست که ببوستان وی رفته بودند و خوشها انگور را خورده و تلف کرده داود
علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان جهت ا
ده و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون
قصه مر سلیمان را علیه السلام معلوم شد بمحکمه در آمد و در سن سیزده سالگی و بابا فرمود که اگر
حکمی خوبتر ازین بودی اصلح و ارفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب
داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد به شیر و روغن و پشم و موی و باغ تا زرع را هم
یوحنا باید داد تا تمام خورد و بدان مرتبه رساند که بوده چون خوشها انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم
ایلیا کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچکدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم فرمود و حق سبحانه خبر
داد و مر پیغمبر خود را از قصه داود و سلیمان علیهما السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع و
یا باغ اذ نفشت چون بشب رفته بود فیه دران کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفندان
گروهی و کنا و بودیم ما لحکمهم مر حکم حاکم را بر متخاصمین شاهدین داننده یعنی دانستیم که داود
و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند ففهمناها سلیمن پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را
و حکم آموختیم بفهم او و رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا ازو نفع گیرد و بدان ملک

رود کار خود کنند و ناسخ ... ی کند و بمرتبه نخستین باز رساند نادیکر از نظر خلل نکرد و حقیقت آنست که ... داود علیه السلام صادر گشته و خدای تعالی وحی کرده بسلیمان علیه السلام حکمی که ناسخ آن حکم ... داود علیه السلام بود از اطلاع بمنسوخیه حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ باداود کوهها را يُسَبِّحْنَ که تسبیح میکردند خدای تعالی را باتفاق او در بیابان فرود ه که بران سوال که ذکر آواز داود علیه السلام میشنودند از کوهی نیز شنیده می شد و این معجزه آنحضرت بود وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس باوی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را او در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجبست صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هر جا داود علیه السلام رفتی کوههای با او روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح طیر و جبال بلسان الحال تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان تسبیح الهی ناطق اند لیس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علیه السلام بروجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان را از ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست ع هر کجا قدرتش علم افراشت از غرایب هر آنچه خواست بساخت ؛ قدرتی را که نیست نقصانش کارها جمله هست آسانش ؛ وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم ما و حفظ کنیم شما را یعنی زره نگاه دارد شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گوینده گان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدای تعالی را برچنین لباس وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند در وزیدن و تندی او

ان عاصفه

آن بود که تخت سلیمان را علیه السلام برداشتی و بر وزی یکماهه راه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ می بود که میرفت سلیمان یعنی بخواهش او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا دران زمین بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان علی نبینا و علیه السلام ساخته بودند صباح از انجا بیرون آمدی و بار نماز شام باد و برا بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه ... بابل رفتی و روزی دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام را به تدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها له برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و میکنند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است علیهما السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده شب و روز بطاعات گذرانیده و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و سعت عیش است مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانقطاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگوئی او را ما را بنده پسندیده اگر هزار بار در بوته ابتلاش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود ع چنان در عشق بگریم که گر تیغم رود بر سر ؛ بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا ؛ در بسیاری از تفسیر آورده که ابلیس درخواست که بر اموال و فرزند و جسد او مسلط کرد ان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و دیوان را بر گماشت تا باهلاک او اشتغال نمودند و در اتحاف آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اجبار نموده است

که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقه آنست که حق سبحانه اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا
متواتر شد و امواج دریا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب
سیلی در گرداب فنا افتادند و زراعت به ریح عاصف متلاشی شده و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار
آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته و دیدان در آن پیدا گشتند و مومنان مرتد شده
وی را از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحیم دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا
بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت
بدین محنت مبتلا بود و بعضی هژده سال نیز گفته اند و حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده و فرمود که یاد کن قصه ایوب را اذ
نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر بانکه مرا رسید رنج و سختی وانت
ارحم الرحمین و تو بخشنده ترین بخشندگانی عذر آن میگویند که حق سبحانه و تعالی در باره ایوب
علی نبینا و علیه السلام فرمود که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج
نشان بی صبریست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که
مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق سبحانه و تعالی از ضرر وی شکایت
کرد و او از رنج خویش و در خزانت سیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند که اگر در او
خیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان
راند یا چنان ضعیف شد که از فرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود و بدین سخن تکلم فرمود یا
کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تحمید و توحید است از فوات ایشان ترسید
و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب
برین حال مطلع شده آواز حزن انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه
نقل میکند که چهل روز وحی باو نیامد این شکایت بجهة او میکرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند
یکی بر روی زمین افتاد بر خاک کرم میطلبید ایوب او را برداشته بجای او نهاد او را چون آن کار
واقع شد باختیار چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحر

بواسطه ملکی و لشکری از بارگاه کبریای این خطاب مستطاب بایوب مکروب رسید که ای بیمار ما چگونه ای ایوب
بذوق شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشیدی و بآن بیماری خوش می بودی ـ گر بر سر بیمار خود آئی یکدم
بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود خود در سحر آن روز که مرهم راحت می رسید تحفه این
خطاب سرافرازت فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با او بود نه از وی و در بحر اللطائف
آورده که بشریت ایوب از ضرر جسمانی مینالید اما روحانیش ناظر جمال میلی بود کمال عنایت در بلای دید
لاجرم زبان بشریتش انی مسنی الضر گفت و لسان روحانیش بندای انت ارحم الرحمین مترنم شد در
لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف
و عجز بشریت چه منقولست که جبرائیل علیه السلام بر وی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه گویم
مگر صبر جمیل جبرائیل فرمود که بلا ما در خور این حق تعالی بسیار است تو طاقت نیاری از حق تعالی عافیت
خواه ایوب علیه السلام این سخن گفت فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای وی را فکشفنا
پس بردیم ما به من ضر آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد
ان شاء الله تعالی وآتیناه و دادیم او را اهله فرزندان او را که با عیان ایشان زنده کردیم
ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر شبیه یکدیگر ابن عباس فرمود که اموال
و اولاد مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابر سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بر وی بباریدند و در
احقاق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای او می بارید رحمة من عندنا این کار بجهت
ایوب کردیم برای پرستندگان تا صبر ایشان رحمة و انعامی از نزدیک ما بود و ذکری للعابدین
و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت ـ هر که او در راه
حق صابر بود بر مراد خویشتن قادر بود ـ صبر باید تا شود یکسو حرج ـ زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج
واذکر اسمعیل و یاد کن اسمعیل و ادریس را و ذا الکفل و خداوند نصیب که الیاس است
یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای تعالی بهره مند بوده و گفته اند کفل بمعنی ضعف است
یعنی عمل او دو برابر عمل ابنای زمان او بوده و کفل بمعنی تعهد نیز هست در مختار آورده که الیسع از انبیا
است علیه السلام متکفل شد که با مر دین قیام نماید بعد از ذهاب وی بدین جهة ذو الکفل لقب یافت

وادریس

وامام محیی السنه و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض
کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پاینده ان شود آن را که شب نماز گذارد و فتور نیاورد و در روز
دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد و پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از ان پیغمبر این
سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان بنی اسرائیل برخاست و گفت انا اتکفل بهذا الامر پیغمبر ملک
باو تسلیم کرد او بوعده وفا کرده خلعت پیغمبری یافت وحق سبحانه او را ذو الکفل خواند کُلٌّ جمله
پیغمبران که اسماعیل و ادریس و ذوالکفل مِنَ الصَّابِرِینَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف
یا شدائد زمان اسماعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس روزگار دراز بر
بلای قوم صعب صبر کرد و بروایان بیاورده و ذوالکفل شکیبای نمود بر آنچه متکفل شده بود وَ
أَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان و فرمان برندگانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب
ماهی یعنی یونس را إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند
و شیخ قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی در رفتن او صادر نشده بود
و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیر تر می آمد پنداشت
که مرا بدروغ گوی خواهند پنداشت از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از
وی فعل صادر شده که گمان می برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بروی راه
رفتن را پس ما او را به بحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَى پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ
در تاریکی های یعنی در ظلمات بحر و بطن حوت و تاریکی شب بخواند مرا أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ بآنکه گفت
هیچ معبودی نیست بجز تو سُبْحَانَكَ پاکی ترا از آنکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من بودم
مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از سید مختار صلی الله
علیه وسلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدای تعالی را بدین دعا نخواند الا که اجابت کنند مر او را فَاسْتَجَبْنَا
پس ما اجابت کردیم لَهُ مر دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و هم چنانکه

او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصه دریاو ماهی
در سوره والصافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا ابن آزر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ
چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی
فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک
ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را یحیی
که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و اصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او را ایشاع بنت عمران را
برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوش خوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه سیئ الخلق بود
إِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که می شتافتند فِي الْخَيْرَاتِ
در نیکوییها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند مرا رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهت ترس
از عقاب وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را خَاشِعِينَ فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان
محققان گویند نیاز او برای باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بیرون برد نواز کشی
سازد و هر که ناز برد و کند عزیزش گردانند بیان نیاز و کانوا لنا خاشعین نشان نازمن ملی ورب الوفی
میبودی ــ گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ
و یاد کن آن زنی که نگاهداشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی الله
تعالی عنها که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عصمت وی نرسیده فَنَفَخْنَا پس دم
دمیدیم یعنی جبرائیل را فرمودیم تا دمید فِيهَا در پیراهن او یا درون او مِنْ رُوحِنَا از روحی
که آن بامر ماست محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم قصه
وَابْنَهَا و خبر پسر وی عیسی را آيَةً حجتی و علامتی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر این
روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه ولادت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره
دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که واجبست شما را استقامت بدان
است أُمَّةً وَاحِدَةً ملتیست یگانه یعنی اختلاف نیست در ان بلکه همه انبیا بر ان بوده اند و در اصل
توحید هم متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شمایم فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا فَتَقَطَّعُوا

فتقطعوا و ببریدند امم ماضیه امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان جزا خواهیم داد فمن یعمل و هر که بکند من الصالحات از عملهای پسندیده وهو مؤمن و حال آنکه او گرویده باشد بخدا و رسول فلا کفران پس ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن او را یعنی عمل او را یعنی ضایع نسازیم کردار او را وانا له و ما مر سعی او را کاتبون نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او و مراد آنست که کار او هیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وحرام علی قریة و ممتنع است بر اهل دیهی که ما اهلکناها هلاک کردیم ایشان را انهم لا یرجعون آنکه ایشان بازگردند بدنیا یعنی حرامست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهة تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه زاید و گویند معنی آیه آنست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اظهر آنست که ایشان را رجوع باین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که گشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وهم و یاجوج و ماجوج من کل حدب از هر بلندی ینسلون میشتابند و میدوند تا همه عالم را فرو گیرند و ابهای دریا را بیاشامند و از خشک و تر هر چه بیابند بخورند صاحب معتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بدست عیسی علی نبینا و علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و کشوده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا بکشیم هر که بر آسمان است پس تیر بطرف آسمان افکنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کنند حق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند واقترب الوعد الحق و نزدیک رسید وعده راست که قیامتست فاذا هی پس ناگاه قصه آنست که باشد شاخصة خیره و بازمانده از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیدها آنانکه

نکوهیده

نکوهیده اند و ایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة در بی خبری من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون و آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای تعالی از بتان و دیوان حصب جهنم آتش انگیز دوزخید انتم لها شما با بتان بر دوزخ واردون گذرندگانید و در رو در آیندگان و در تعبیان است که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب است بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشان است که چه آنها را پرستیده اند که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی آن بتان الهة خدایان چنانچه گمان می بردند ما وردوها وارد نشدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وکل و همه بتان و بت پرستان فیها در دوزخ خالدون جاوید مانندگانند که ایشان را از آن روی خلاصی نیست لهم مر ایشان را فیها در دوزخ زفیر ناله زار وهم فیها و ایشان در آتش لا یسمعون نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند و آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان در افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب مکنید که من با محمد صلی الله علیه وسلم مباحثه کنم و گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبة تو میگویی هر چه بجز خدای تعالی می پرستید همه در دوزخ خواهند بود حالا آنکه عزیر و عیسی علیهما السلام و ملایکه همه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند که هرگاه که این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیه آمد که ان الذین سبقت بدرستی که آنانکه پیش گرفته است لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت جنت و آن عیسی و عزیر و ملایکه اند علیهم السلام اولئک آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص اند عنها مبعدون از دوزخ دور داشته شدگانند صاحب بحر المعانی فرموده که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعه ابد برویدش عیان لا یسمعون نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حسیسها آواز آتش را بجهة آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین

ست وهم فیما اشتهت وایشان در آنچه آرزو برد نفسهم دلهای ایشان خالدون
جاوداند یعنی مشتهیات خود را دائم می یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نمیکرداند
ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند
وامتازوا الیوم ایشان نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع
اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی برارند و بکشند و ندا برآید که یا اهل النار
خلود ولا موت و یا اهل الجنة خلود ولا موت و دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند
وتتلقیهم الملئکة و پیش آیند ایشان را ملایکه وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا
یومکم الذی این آن روزیست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده میشدید
یعنی اینست روزی ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را
خطاب رسد که این روز تماشای شماست ~ نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشق بازان را
لقا اندر لقا حصه اینها وصال حور عین بهره اینها جمال کبریا یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که
کنیم و در هم پیچیم آسمان را کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتب برای کتاب و حفظ کچیج
میخوانند یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه وسلم
و گویند ملکی ست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد کما بدانا همچنانچه
آغاز کردیم اول خلق نخست بازآفریدن را بی ماده و مددی نعیده بازگردانیدیم آن را
که آفریده ایم اعاده مثل ابتدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو در زیر قدرت ما اسانست وعدا
وعده دادیم با عاده وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی
که ما کننده آنیم بی شبه یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت
برای مکافات ولقد کتبنا و بدرستی که نوشتیم ما فی الزبور در کتاب داود علیه السلام
من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور ثبت کردیم ان الارض
آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آن را عبادی الصالحون بندگان ستوده من یعنی
امت محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند عامه مومنان ان فی هذا بدرستی که درین یاد کردیم از اخبار

وعد و اخطاه مواعید لبلاغا هر آینه کفایتیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را مراد
امت حضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم که خبر و موعظه قرآن ایشان را بسنده ست در رسیدن
بمطلوب وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم الا رحمة مگر بخشایشی للعلمین
مر عالمیان را حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رحمت مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة
مهداة و رحمت مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند وما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امته را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه
معظم بود اگر در مدینه طاهره اگر در مسجد مکرم بود اگر در حجره طاهره هم چنین بر ذروهای عرش و بمقام
قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت
گسترده گوید امتی امتی ~ عاصیان برکنه در دامن آخر زمان ٭ دست در دامان تو دارند و جان
در آستین ٭ تا امید از حضرت با نصرت نتوان شدن ٭ چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل
بگوای محمد کافران را انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه
جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه یکتاست فهل انتم پس آیا هستید شما
مسلمون گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل اذنتکم
پس بگو آگاه کردیم شما را علی سواء برسویت یعنی و شما در علم با آنچه اعلام کردم برابریم در موضع
آورده که شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و مومن و کافر بدین علم مساوی شدند
وان ادری ونمیدانیم من اقریب که آیا نزدیکست ام بعید یا دورست ما توعدون
آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان انه بدرستی که خدای تعالی یعلم الجهر
میداند آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون و میداند آنچه
می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وان ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر آن موعود
یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما شما را آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در باب
می اندازد ومتاع و شاید برخورداری بود شما را الی حین تا هنگام که اجل مقدر برسد قال
رب احکم بگوای آفریدگار من حکم کن و حفص قال خوانده یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ای

پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار
رحمت است بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از و خواهند علی ما
تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود اگر حق است چرا نازل نمیشود که
با رایت اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا گوئید و ما از خدای تعالی
بر روان یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او داریم ع مراد خویش ز درگاه
پادشاهی خواه که هیچکس نشود نا امید زان درگاه دست حاجت که بری پیش خداوندی بر
که کریم است رحیم است غفور است و دود کرمش نامتناهی نعمش بی پایان هیچ خواهنده ازین در نرود
بی مقصود سورة الحج بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است میگوید اتقوا ربکم بترسید از
عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم
چیزی بزرگ و پر هول است اسناد تحریک بساعت مجاز است و این زلزله از علامات قیامت باشد
و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین در زلزل
شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید ع
در طبقات زمین افکنده اند زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را
تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت
از فرزند که ویرا شیر میداد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل
هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زن باردار حملها فرزند خود را وتری الناس و ببینی
مردمان از غایت وحشت دران روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز
از ایشان زایل شده وما هم بسکاری و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل
از خوف و حیرت باشد نه از سکر اگرچه در رأی العین سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند
ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن مدهوش نمایند
ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای تعالی

نصف ع

چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی
ابن خلف که انکار مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بی حجتی و برهانی ویتبع و پیروی کند
در مجادله یا در عامه احوال خود کل شیطان مرید هر دیو سرکش گمراه را که در ازل کتب علیه نوشته
شده است بران دیو یا در لوح محفوظ انه من تولاه آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند
فانه پس آن دیو یضله گمراه کند تابع خود را ویهدیه و راه نماید او را الی
عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات
آن دوزخ بود و در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادله است یعنی حکم کرده خدای تعالی بران جدل
کننده که هر که بر پی روی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار است
منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگوید
اعاده ممکن و مقدور نیست امر نظر کنید در اول حال خود فانا خلقنکم بدرستی که ما آفریدیم پدر
شما را من تراب از خاک و شما نیز از وئید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة
پس از مقداری خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام
خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وغیر مخلقة و ناتمام که در بعضی اجزای وی نقصانی باشد یا مصور
و غیر مصور و در وسیط آورده که این مثل در سقط است که یکی بیفتد بعضی از مصور و یکی تمام صورت یافته
ملخص کلام آنست که شما منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش
شما تا استدلال کنید از مبدا بمعاد و تامل نمائید که هرچه قابل تکون و تغیر است باری دیگر قبول آن می‌تواند
کرد ونقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود
و در رحم ماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضعست ثم نخرجکم طفلا پس بیرون
آریم شما از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتوانید نمود ثم لتبلغوا پس
تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت و کمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگیست
ومنکم من یتوفی و از شما کسی باشد که متوفی شود نزدیک بلوغ یا قبل از آن ومنکم من یرد
و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بفروترین زندگانی که سن خرافتست لکیلا یعلم

نامداند بعد علم بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی بجالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته
باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت به بدایت اشارتیست بر آنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعادة
چنانچه از ابدا او را نشئه پس دیگر باره جهة استدلال بر بعث میفرماید که وتری الارض و می بینی ای آدمی زمین را
هامدة خشک و بی رونق چون مرده فاذا انزلنا پس ما چون فرستیم از ابر علیها الماء
بران زمین آب باران را اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت و بیفزاید و برده و برویاند
من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج تازه و تر و بهجت افزای قادری که زمین مرده را
باب زنده سازد تواناست بر آنک اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد ه
آنکه بیدانه نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت کرده نابود را القدرت بود چه عجب گر دهد بوجود
وجود ذلک آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای
زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق او ثابت است در ذات خود
و مستحق صفات کمالست وانه و بسبب آنست که یحیی الموتی زنده میگرداند مردگان را
واکر نطفه مرده [illegible] زمین خشک را زنده و تازه میسازد وانه علی کل شیء و برای آنست که او بر همه چیزها
قدیر تواناست چه قدرت او صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی
پس چون مشاهده قدرت بر احیا بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیا اموات
وان الساعة آتیة و اراد این دلیل برای آنست تا بداند که قیامت آینده است لا ریب
فیها هیچ شک نیست در آمدن وان الله و بدانند نیز که خدای تعالی یبعث که بر انگیزد
من فی القبور کسان را که در گورهای اند مقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد
ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام
خدای تعالی یا قدرت او و تکرار برای تاکید است یا مراد از مجادله اول روسا کفارند چون نضر و ابی
و اضراب ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان نیز طرح جدال می افکنند بغیر علم
بیدانشی که باو داده باشند ولا هدی و بی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر و بی کتابی
روشن که بدان صواب از خطا متمیز شود یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در تقلید

او جدال

یحلون آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من اساور
دستوانها من ذهب از زر ولؤلؤا و بیارایندشان بمروارید ولباسهم فیها و جامهای
که پوشند شان در بهشت حریر ابریشم خالص است در حدیث آمده است که هر که حریر پوشد در دنیا
نپوشد آن را در آخرت مراد مردانند که لبس حریر بر ایشان حرامست وهدوا و راه نموده
شده اند مومنان الی الطیب من القول بسوی پاکیزه از قول یعنی سخن پاک راه نمایند ایشان را در
آخرت و آنچنان باشد که چون نظر بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت
در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند
الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند
لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا
که کلمه شهادتست یا قرآن یا استغفار سلمی آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان
و گفته اند ارشاد مریدانست یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است
که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقرون بود برضای حضرت الهی و در کشف الاسرار
آورده که کلام پاکیزه آنست که دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری فرموده
که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم ه
این آباد است این راه نیاز ترک نازش گیر و با این ره بساز رو بزرگی دعوی و دعوت بگو راه حق
از کبر و از نخوت مجو وهدوا و راه یافته شدند اهل ایمان الی صراط الحمید براه خدای ستوده
که آن دین اسلامست ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بخدا و رسول ویصدون و باز میدارند
عن سبیل الله از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام
بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی
جعلناه آن مسجدی که ما ساختیم او را للناس برای همه مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون
بعضی سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در وی والباد و آینده یعنی غریب و شهری در قضای
مناسک حج و ادای لوازم خانه مساوی اند یا در قبله بودن یا در این بودن و گو درین قول مراد از مسجد

نفس او باشد و این مذهب امام شافعی ست و بقول امام اعظم احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرمست
و در سنگی مکه نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بر منزل که خواهند
نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند از عارق رضی الله تعالی عنه که در موسم منادی فرموده که در های
سراهای مکه نه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند وَمَن يُرِدْ فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ
میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ
بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک والحاد در حرم بقول استحلال حرام است و گفته اند
آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما برانند که اراده گناه در حرم
موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بالفعل آرد سیه بدو نویسند و اگر نی نی
اما در حرم که اگر اندیشه کند بی آنکه بالفعل آید آنرا خطیه بروی مینویسند ابن مسعود رضی الله تعالی عنه فرموده
که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید
امام علم الهدی فرموده که چون مکه مخرم مخصوصند بتضاعف حسنات هر نمازی در و با چندین نمازی
در و با چندین نماز دیگر برابر است پس جزای مساوی در و کلی ترست از سایر مواضع خبر آن فی قوله
تعالی ان الذین کفروا و یصدون الایه که در اول آیه گفت محذوفست تقدیرش آنکه آنکسان هلاک
شدند و زیان کار گشتند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای
ابراهیم خلیل مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بانکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار
که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا اندازه را برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَن لَّا تُشْرِكْ بودا
آنکه شرک میاور و انباز مگیر بِي شَيْئًا بمن چیزی را که من از شریک مقدس و منزه ام وَطَهِّرْ بَيْتِيَ
و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایست لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان کرد آکر دوی از آفاق
وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلد و گفته اند برای بپای ایستادگان در نماز
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز و برا طواف
کنند و در و نماز گذارند یعنی ... بلسان اهل علم است اما زبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را
کردار الملک کبریا منست از همه چیز پاک کن و غیری را در و راه مده که او بحانه خلت و محبت ماست

القلوب

القلوب او انی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد برای داود علیه الصلوة والسلام
گفت خدایا کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومنست داود علیه السلام
فرمود که او را چگونه پاک گردانیم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد
خوش آن آتش که در دل بر فروزد بجز حق هر چه پیش آید بسوزد چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علی
نبینا و علیه خانه کعبه را اتمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه کعبه آواز ده ابراهیم علیه السلام فرمود
که آواز من تا بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل الرحمن رب جلیل
در مقام یا بر کوه ابو قبیس بر خواست و ندا کرد که ای مردمان خدای تعالی حج خانه خود را بر شما نوشت
و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات ذریات رسانید و همه را صدای دعوت
او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج کند در جواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصه تا رین
خلیل اینست که حق سبحانه فرمود که وَأَذِّن و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان
و بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدای تعالی و در عین المعانی فرموده که این امر متوجه حضرت
رسالت است صلی الله علیه و سلم میفرماید خبر ده مردمان را از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند تو
رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده و نزار گشته که بجهت تمام
يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده
بحج خواهند آمد لِّيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتهای که مر ایشانراست یعنی
منافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنید نام خدای تعالی را یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ
مَّعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول مقاتل آنست که نام خدای تعالی
برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
از بسته زبانان یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست که بنام خدای تعالی بکشند کفار بنام بت قربان
میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود که بنام من قربانی کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید
از گوشت آن این امر اباحتست و در قربانی تطوع وارد شده اگر قربان کفارتیست یا جبر
نقصانیست صاحب قربان را خوردن آن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از قربانی

در مانده و محنت کشیده تنگ دست را از قربان ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند علفت بر عادی یعنی بجای
آیند تا خدا را یاد کنند و قضا نمایند تَفَثَهُمْ ایشان حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل
گردانند وسخ و شوص را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا
نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند نذرهای خود از نیکوییها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طوف زیارت که رکن
است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم
متعبد اول است مراد خانه کعبه است ذٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدای تعالی است
وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللّٰهِ و هر که بزرگ است دارد احکام خدای تعالی را که هتک حرمت او روا نیست
فَهُوَ پس آن بزرگ داشت خَيْرٌ لَهُ بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او
از جهت یاداشتن وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ و حلال کرده شد لکم انعام مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنکه
خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم او که مردار است و گوشت خوک و قرآن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دوری کنید
از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب کنید از سخن دروغ
که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولی که بر زبان آید و دل او موافق نبود حُنَفَاءَ در حالتی که
مخلص باشید لِلّٰهِ مر خدای تعالی را و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان
بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای تعالی فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس هم چنانست که گوییا در افتاد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در میربایند او را مرغان
مردار خوار از روی زمین و اعضای و اجزای او را متفرق و منتشر میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا برد او را باد افکند
او را بعدا موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از فریاد رس و دستگیر این کلمات از تشبیهات
مرکبه است یعنی هر که او از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه
شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود ملخص کلام هلاکت مشرکان ذٰلِكَ
آن است کار که فرموده شد از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللّٰهِ
نشانهای خدای تعالی را که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها
فَإِنَّهَا پس هر آینه آن بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از

افعال

افعال پرهیزمندان خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها پرهیزکاری بود از موجبات غضب حضرت الٰهی
لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ مر شما راست در انعام منافع سودها از شیر و پشم و موی و سواری کردن
و ره زاد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب
نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار
ع وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی
یعنی فرمودیم بقربان لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تا یاد کنند خدای تعالی را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بذبح آنچه داد
مر ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند
بنام ما فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ پس خدای شما و خدای ایشان وَاحِدٌ یک خداست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس او را
گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد صلی الله
علیه و سلم فروتنان را ببزرگی آن سرای تا پرستگاران از رحمت بی منتهی تسلی نموده که مژده ده مشتاقان را
بسعادت لقا که هیچ مژده لذیذتر و فرح افزاتر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا
ذُكِرَ اللّٰهُ چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان
از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که بود [illegible]
شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیر بر دوزند بیت دیده اغیار نا شایسته
بر دوخته باد در آتش عشق تو ام جان و جهان سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشان را
وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگان را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه بر ایشان رسیده و میرسد از تکالیف
و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه عطا دادیم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند مصارف پسندیده
ثلث وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی راه الله جَعَلْنَاهَا لَكُمْ آنها ساختیم یعنی گشتن انها
مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ از نشانهای دین خدای تعالی لَكُمْ مر شما را فِيهَا خَيْرٌ در آنها
نیکوییست از منافع دینیه و دنیاویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ پس یاد کنید نام خدای تعالی عَلَيْهَا
بر کشتن آن صَوَافَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی

در محل ذبح گویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتند
بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای مذبوحان و روح ایشان بر روان رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید
از گوشتها و این خوردن سنت است وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را
وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده و خواهنده را و در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی
كَذَلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود
قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید و می بندید و می کشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید شما سپاسداری
کنید خدای تعالی را بر نعمتهای او آورده‌اند که اهل جاهلیه خون قربانهای خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و آنرا
سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعده خواستند آلوده کنند دیوار محترم کعبه
معظم کنند حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود لَنْ يَنَالَ اللَّهَ نمیرسد بخدای تعالی لُحُومُهَا گوشتهای
قربان که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان که وقت قربانی میریزید وَلَكِنْ يَنَالُهُ
و لیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقْوَى مِنْكُمْ آنچه مصاحب است با او پرهیزگاری از شما که از تعظیم امر خدای
تعالی است و تقرب بدو به قربان پسندیده كَذَلِكَ همچنانچه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام گردانید انعام را
برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گویند نزدیک ذبح یا به بزرگی یاد کنید خدای تعالی را عَلَى مَا هَدَاكُمْ بر آنچه
راه نمود شما را الطریق بحرمتها یا بکیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکاران را به جنت
یا بقبول طاعات إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای تعالی باز دارد غائله مشرکان و فتنه ایشان را
عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده‌اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای
تعالی دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت امر دین خیانت کند كَفُورٍ ناسپاس
بر نعمت او بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده
که کفار مکه بدست و زبان دراز از مومنان می کوشیدند و هر ساعت یکی از صحابه سر شکسته و دست بسته
بحضرت نبوت آمده شکایت می نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان
مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول این آیتی که دران باب نازل
شد این بود أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ دستوری داده شد کارزار کردن مر آنان را که خواهند که کارزار کنند

با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم دیده شده‌اند و جفای دشمنان کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی
آنان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای تعالی
عَلَى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه و سلم لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست
الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که بمکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ
بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و جرمی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما الله است و بیگانگی او اقرار کردند وَلَوْلَا
دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع خدای تعالی بودی مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را به بعضی یعنی
بغلبه مومنان را بر کافران لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل
صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کلیساهای ترسایان و کنشتهای یهودان وَصَلَوَاتٌ
وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در ان مساجد و گفته‌اند
در جمیع تعابد اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای تعالی بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و براستی که یاری دهد خدای تعالی
مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بدرستی که خدای تعالی تواناست
بر نصرت مومنان عَزِيزٌ غالب است بر همه کس و هم خبر هر کرا خواهد غلبه دهد خدای تعالی درین آیه وعده داد
مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود
پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان آنند که بدرستی شایسته‌اند إِنْ
مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ
بپای دارند نماز را بجهة تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را بجهة مساعدت بندگان من
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و مردم را فرمایند بنیکوئی یعنی آنچه شرع و عرف آن را حسن گوید وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز
دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
نهایت کارها یعنی سرانجام امور آن باشد که او خواهد — این دولت مال‌های و هوس میخواهد
و از گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد : از حق همه کس حال نکو میخواهد : آن است سرانجام که او میخواهد وَإِنْ
يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست

فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان دیه مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ وگروه عاد هود را وَثَمُودُ وگروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وگروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ لُوطٍ وگروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ واهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ وتکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادیم لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را و فتی که آجال مقدره در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر بعوضه وخسف وحجاره وعذاب یوم الظلة وغرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن مرایشان را یعنی انکار کردم برکارایشان ونعمت را بدل ساختیم بمحنت وزندگی را بهلاک وعمارت را بخرابی فَكَأَيِّنْ پس چند دیه وشهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آن را با هلاک اهل آن وَهِيَ وحال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک وظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاده پس دیوارها بر آن فرود آمده وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وچند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند وکسی نیست که بعمارت آن بردارد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ وچند کوشک بلند گچ کاری کرده که آن را از ساکنانش خالی کرده ام

در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه در بیابان کوهی بوده بحضرت موت زمین وقصر مشید بر قله آن کوه ودر لباب آورده که بانی آن قصر شداد نامی بوده که او را امنذر گویند وآنچ واضح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا وعلیه السلام با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمد ودر بعضی از منازل آن ولایت موت حاضر شد وآن را حضرموت نام نهادند واصحاب او جلاس ابن سوید یا جلیس ابن جلاس را بر خود امیر ساختند ووزارت او به نجاریب ابن سواده دادند وبر سر این چاه که بئر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین اباء برگشتند ونجاری وزاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند وخدای تعالی ایشان را هلاک کرد وچاه ایشان معطل وکوشک ایشان خالی مانده ودر تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده خواست

٢ قَرْيَةٍ

او را بکشند وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر بیابان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضع چهار چاه نشان کرد وچون بکندند آبی در غایت صفا ولطافت ونهایت رقت وعذوبت بیرون آمد

در مزه چون شیره شاخ نبات
وز خوشی همشیره آب حیات

ایشان آن چاه را رکن ده ساخته از پایان تا بالا بخشتهای زر ونقره برآوردند وبپرستش پروردگار مشغول گشتند بعد مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه برآمده زنان را دلالت کرد برآنک بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند ودیگر باره بشکل پری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج ایشان بر اتیان بهایم فرمود وچون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی وسبحانه حنظله باقی خافه بن صفوان را به پیغمبری بر ایشان فرستاد وبدو نگرویدند آب ایشان غایر شد وبعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد وهم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت عذاب بدیشان می فرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر ونقره وبیواقیت وجواهر مرصع ساختند وبعد از انقضاء زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده در را فرو بستند وجبرائیل علیه السلام فرود آمده ایشان را با کوشک بزمین فرو برد وچاه ایشان مانده است ودودی سیاه منتن از آنجا بر می آید ودر آن نوای ناله هلاک شدگان می شنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند ونمی روند قوم تو وسیر نمی کنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند وعبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد بر ایشان بواسطه ملکی ونشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب رسید که ای بیمار ما چگونه وایوب بذوق شوق این پرسش کوه بلا را بجان می کشیدی وبآن بیماری خوش می بودی ... کر بر سر بیمار خود آیی بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود ودر سحر آن روز که مرهم راحت می رسید تحفه این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ محققان برآنند که شکایت یاد وجود نه از وجود در بحر الحقایق آورده که ایوب از ضرر جسمانی مینالید اما روحانیش ناظر جمال ملی بود که کمال عنایت در بلای دید لاجرم زبان بشریتش أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ گفت ولسان روحانیش بندای أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ مترنم شد در لطایف قشیری

ایشان را قلوب یعقلون دلهای که تعقل کنند بها بآن چیزها که سبب استبصار یا موجب اعتبار باشد
او آذان یسمعون یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بها بدان چیزهای امم ماضیه و وقایع ایشان را
فانها پس قصه اینست لا تعمی الابصار نابینا نمی شود و دیدها حسن یعنی در مشاهدات ایشان خللی نیست
همه چیزی بینند ولکن تعمی ولیکن نابینا میشود از مشاهده اعتبار القلوب التی آن دلها که هست
فی الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم
بران عبرت نیگیرند ~ چشم دل بگشا بر بین بی انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار چشم سر هر
پوست خود چیزی نبیند چشم سر در مغز هر چیزی رسید ویستعجلونک و بشتاب می خواهند از تو کافران
مکه چون نضر بن حارث و اضطراب او یعنی تعجیل مینمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن
یخلف الله و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی وعده وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده
وان یوما و بدرستی که روزی از روزهای شما عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند
هزار سالست مما تعدون از انچه می شمرید یعنی نزدیک خدای تعالی یکروز هزار سال برابر است زیرا که حکم
زمان برو جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد یکسانست هرگاه که خواهد عذاب
فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد ~ تا در رسد وعده هر کار که هست
هر چند کنی جهد بجای نرسد ~ وکاین و چندین از دیهای یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت و رحمانیت
املیت لها مهلت دادیم اهل آن را بتاخیر عذاب وهی ظالمة و حال آنکه آن دیه
یعنی مردم در و ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثم اخذتها پس
بگرفتیم ایشان چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست بازگشت در آخرت
و انجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها الناس بگو ای آدمیان انما انا لکم جزین نیست که من شما را نذیر
بیم کننده ام مبین هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فالذین امنوا پس آنانکه بگروید
بانچه گرویدن بدان واجبست وعملوا الصلحت و کردند طاعتها و نیکویها لهم مر ایشان راست
مغفرة آمرزش گناهان گذشته ورزق کریم و روزی نیکو در حالتی یعنی ارزاقی بی رنج و مست
با بهشت در آخرت والذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی ایتنا در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن

وکاین من قریة

٤

معاجزین در حالتی که پیش گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذرند و پیش گیرند و عذاب ما
از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحب الجحیم ملازمان درک جحیم اند و در بعضی تفاسیر قصه
القاء شیطان در امنیت پیغمبر بر وجهی آورده که مرتضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و در
تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتقد فی المعتمد و روضة الاحباب عمدة الانوار جامع مولفه الی یوم الحساب
آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سوره و النجم نازل شده
سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم آن مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند در میان آیتها توقف میکرد
تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیات افرایتم اللات والعزی و منات
الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در ان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق
العلی و آن شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند آوازند امید شفاعت
ایشان می توان داشت کفار باستماع این کلمات خوش دل شده پنداشتند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم خوانده و ثنای ایشان را استایش کرد لاجرم در آخر سوره که آن حضرت
با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرائیل علیه السلام فرود آمد و صورت
آن حال بعرض آن حضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از ان بسیار اندوهناک شد و حق سبحانه
جهة تسلیه خاطر صلوات الله و سلامه آیه فرستاد وما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک
پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه نبی و فرق میان نبی و رسول آنست
که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در ان شرع چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت
میکرد و هم چنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول واجبست بشریعت خاص و نبی عام است
و شامل مر او را و دیگری که مقرر شرع سابق پس نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جبرئیل
معجزه را با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نبود و گویند رسول آن بود
که فرشته بوحی برو فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا بخواب بیند بر هر تقدیر میفرماید که هیچ
رسول و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطن بیفکند شیطان
فی امنیته نزدیک تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

شیطان که او را ابیض گویند بهنجار او وازحضرت این کلمات برخواند وجمع گمان بردند که آن تلاوت
پیغمبرست فَيَنسَخُ اللَّهُ پس زایل وباطل گرداند خدای تعالی مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده
باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت کند خدای تعالی آيَاتِهِ آیتهای خود را
که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای تعالی داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق بر ایشان
لِيَجْعَلَ والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای تعالی مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
آنچه را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی وابتلای لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مر آنانرا که در دلهای
ایشان مَرَضٌ بیماری شک وتردد است یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ومر آنان را که سخت
دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق ومشرک از القا شیطان در شک وحیرت افتند
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ وبدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر بموضع مضمر حکمت بر ایشان بظلم
یعنی فرقه کفر واهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور ودراز ودر ستیزه وعنادی بی
پایانند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ ودیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را
یعنی اهل دانش بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِن رَّبِّكَ نازل از رب تو وکار شیطان را
مجال تصرف دران نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود
لَهُ برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان واحکام آن را قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ وبه تحقیق
خدای تعالی لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه
راست یعنی هرچه بر مومنان مشکل گردد حق سبحانه ایشان را راه نماید بنظر صحیح وفکر سلیم تا بروند
بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا وهمیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن
یا از رسول یا از القا شیطان چه کفار میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان
همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بر ایشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است
یا بیاید بایشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بر ایشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ
عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر وگفته اند روز عقیم روز قیامت که بعد از و
روزی نخواهد بود الْمُلْكُ بادشاهی وفرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ آن روز مر خدای تعالی راست

بلاحرج

بی حرجی ومنازعی یعنی امروز ملوک وسلاطین را دعوی سلطنت وملک داری هست دران روز
کبر وتکبر از میان متجبران بکشند وتاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویها منقطع وکارها تمام شده گردد
مالک ملک تخت تخیلات وتصورات ملوک را در قعر دریای العدم افکند ورسوم توهمات
وتفکرات سلاطین را الصدمت لمن الملک الیوم در هم شکند همه را بجز اظهار عبودیت واقرار
بعجز وبیچارگی چاره نباشد ؎ آن سر که پیست افسرش از چرخ بر گذشت * روزی بر آستانه
ازو خاک در شود * وچون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ حکم کند بی شرکت کسی بَيْنَهُمْ
میان بندگان از مومن وکافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وعملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای ناز ونعمت بی رنج ومحنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وآنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه ٤
لَهُمْ مر ایشان را عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده ورسوا سازنده وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا وآنانکه هجرت کردند از دیار خود بمدینه فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای تعالی واز برای
طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند بی شربت
شهادت ناچشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای تعالی ایشان را رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن ونه علتی بود در تناول آن ونه دغدغه انقطاع
باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله یاران ما جمعی از
دینی بجهاد میبریم ایشان شهید میشوند وبعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما بمیریم وشهید نشویم
حال ما چون باشد آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را از رزق حسن خواهم داد
وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای تعالی لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان
که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُم هر آینه در آرد ایشان را ببهشت مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ
در آوردنی که بپسندند آن را یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد وبتعظیم تمام در بهشت در آورد
وبدهد ما لا رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ وبدرستی که خدای
تعالی داناست باحوال ایشان واعادی ایشان حَلِيمٌ بردبارست در عقوبت اعدا تعجیل نکند

در تبیان آورده اند که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل
اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب کفتند که صبر کنید تا شهر محرم بگذرد و کافران را تفتی نشنودند
و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه آمد از ان خبر میدهد ذٰلِكَ
آنست حکم الله که کفته شد در باب مومن و کافر وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله
نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او عقوبت کرده اند یعنی قتال کرده اند و اطلاق جزا برای ازدواج
عقوبت میکوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود عَلَيْهِ بروی یعنی معاودت کنند با عقوبت معاقب تا
کرمجازی و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا
لَعَفُوٌّ عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مرمنتقم را از انواع است با آنکه عفو از انتقام بهتر است و این
صبر و غفران ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیه در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح
ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح کردانید دیگر باره باز او را این جارح بر مجروح اول اعاده
جرح کرد نه حق سبحانه او را یاری میکند ذٰلِكَ آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست
که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر ضدی غالب کرداند و از جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد
شب را فِي النَّهَارِ در روز و ساعات او را می افزاید با ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد
وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب و ساعتهای او را زیاده می سازد
یا منور نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَأَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست که خدای تعالی سَمِيعٌ
شنواست قول معاقب را بَصِيرٌ بیناست باحوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق را بکمال
قدرت کرده شد بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در نفس خود
واجب بذات خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بجهت آنکه تمامی پرستید و حقیقت بیا میخوانند آنچه میخوانند و می پرستند
کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل و معدوم در حد ذات خود
و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان از وست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست
که موجود نبود چون دعای وی باطله برین سبب حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم شعر احدق
بیت قالته العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی معنوی فرموده بیت این

دوئی اوصاف دیدن احولست در نه اول آخر آخر اولست کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله
غیم هاطل ملک ملک او بود مالکست غیر ذاتش کل شیء هالک است وَأَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنکه و کل نعیم
لا محاله زایل خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا الْكَبِيرُ بزرکتر از نسبت شریک و همتا
أَلَمْ تَرَ ایا نمیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته أَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس کشت
زمین ایراد دامنی بلفظ مضارع افاده بقای از مطر میکند مدت متمادی یعنی پیوسته هست زمین
بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز کشته بکیاه بعد از زردی و خشکی إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ
لطف کننده است با بندکان برویانیدن کیاه تا ایشان را از ان روزی دهد خَبِيرٌ داناست
بحال رازق و مرزوق لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه
در زمین ها باشد خالق و مالک همه اوست وَإِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای تعالی لَهُوَ الْغَنِيُّ
هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ ستوده و ستاینده یا سزاوار
ستایش بصفات و احوال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ ایا ندانستی که یعنی دانستی آنکه خدای

سَخَّرَ لَكُمْ رام کرد برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و جز آن یعنی هرچه
منتفع شود بان انسان وَالْفُلْكَ و مسخر کردانید مر شما را کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا
بِأَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را أَنْ تَقَعَ عَلَى از آنکه بیفتد
عَلَى الْأَرْضِ بر زمین إِلَّا بِإِذْنِهِ مکر بخواست او یعنی هر کاه که حق سبحانه افتادن او خواهد
بیفتد إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ بتحقیق خدای بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان و بخشایش کننده است
که ابواب منافع بر ایشان کشود و انواع مضار از ایشان دفع فرمود وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست
آنکسی که زنده کرد شما را ابتدا از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل
برسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را در قیامت إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی
لَكَفُورٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم را میگذارد لِكُلِّ أُمَّةٍ
مر هر کروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما هُمْ نَاسِكُوهُ

ایشان پذیرنده آن دین اند فَلَا یُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو
فِی الْاَمْرِ در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد مصرع
در نور آفتاب چه حاجت بامل است وَادْعُ و بخوان مردمان را اِلٰی رَبِّكَ بتوحید و عبادت
آفریدگار خود اِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلٰی هُدًی مُّسْتَقِیْمٍ هر آینه راستی بر راه راستی وَاِنْ
جٰدَلُوْكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته
فَقُلِ اللّٰهُ پس بگوی خدای تعالی اَعْلَمُ داناتر است بِمَا تَعْمَلُوْنَ آنچه میکنید از عناد و جدال
و بران شما را جزا خواهد داد در زاد المسیر آورده که این آیت بآیت السیف منسوخ است اَللّٰهُ
یَحْکُمُ خدای تعالی حکم کند بَیْنَکُمْ میان مومنان از شما و کافران یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز
فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ در آنچه هستید شما که در و تَخْتَلِفُوْنَ اختلاف میکنید در امر دین و حکم چنان
باشد که مومنان را بدرجات ثواب برآرد و مشرکان را در درکات عقاب افکند اَلَمْ تَعْلَمْ
آیا ندانستی یعنی دانسته اَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای تعالی یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ میداند آنچه در آسمان است
از عجایب علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست
اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که همه آنچه در آسمان و زمین باشد نوشته شده فِیْ کِتٰبٍ در لوح محفوظ
و آن نزدیک اوست اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که علم بهمه ایشان عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ بر خدای تعالی
آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست وَیَعْبُدُوْنَ و می پرستند کفار مکه مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خدای تعالی مَا لَمْ یُنَزِّلْ آنچه فرو نفرستاده خدای تعالی بِهٖ بپرستش او سُلْطٰنًا حجتی و برهانی
وَمَا لَیْسَ لَهُمْ و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را بِهٖ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی
علم استدلال ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ و نیست
مشرکان را مِنْ نَّصِیْرٍ هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَاِذَا تُتْلٰی و چون خوانده شود
عَلَیْهِمْ بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّنٰتٍ در حالتی که آن آیتها روشنند و هویدا
بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تَعْرِفُ می شناسی فِیْ وُجُوْهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوا در رویهای آنانکه
بگرویدند اَلْمُنْکَرَ انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت

در روی ایشان به حدی از فرط عناد و الحاح که با حق دارند یَکَادُوْنَ یَسْطُوْنَ نزدیک باشد که
بگیرند از غایت خشم تا بگشایند دستهای بِالَّذِیْنَ بردن آنانکه یَتْلُوْنَ عَلَیْهِمْ میخوانند
بر ایشان اٰیٰتِنَا آیتهای ما قُلْ اَفَاُنَبِّئُکُمْ بگو آیا شما را خبر کنم بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِکُمْ به بدتر از آن
که میخواهید تا لیان فرا آن را اَلنَّارُ آن آتش دوزخ است که سخت‌تر و مکروه‌تر است از خشم و سطوت شما
وَعَدَهَا اللّٰهُ وعده داده است بآن آتش خدای اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنان را که بگرویدند و وعده
بران وجه که ایشان را در روی جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد موضع بازگشت است آتش
یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثل برای عبادت کفار مر اصنام را ٤
و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل
العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ پس بشنوید آن مثل را بگوش و در آن تامل کنید اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ
بدرستی که آن را که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود که بر حوالی خانه کعبه نهاده
حق تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَنْ یَّخْلُقُوْا بیافرینند
ذُبَابًا مگس را با وجود صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوْا و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند لَهٗ برای آفریدن
او وَاِنْ یَّسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ و اگر برباید مگس از ایشان شَیْئًا چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند
لَا یَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُ نمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند ستانید آن چیز را از مگس رسم ایشان
آن بود که بتان را بعسل و خلوق می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند مگسان از روزن
در آمده آنها را میخوردند بعد از چند روز که از طیب و عسل بر آن بتان بود نشانی نمی‌بود
که الهه ما آنها خورده اند حق سبحانه و تعالی از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادرند
و نه بر دفع ایشان از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد
آنچه مگس از و ربوده است وَالْمَطْلُوْبُ و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از و
استرداد کنند و یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم
عاجزان که عاجزان را بنده اند چون خداوندگاری زهم خسته اند عاجز امکان لازم بگذاشت
پس همه خلقان زهم عاجزترند قوت از حقست و قوت جلا او ست آن او مقرست

وآن خلق پوست . آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف باجمعی دیگر از یهود گفتند خدای
تعالی عالم را در شش روز آفرید مانده شد پس بروز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه
آیت فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ نشناختند یهود خدای را عز و جل حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او
یا تعظیم ننمودند که او را حق تعظیم که رنج و تعب را بدو نسبت دادند قولی آنست که آیه در شان مشرکان
سفر باید که ایشان خدا را عز و جل چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را اله نام
نهادند محققان میفرمایند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز با الحقیقه
بمعرفت او راه نبردند زیرا که در باش ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد
و لمعه موتیه خود هیچ ره پرورده ما دارا ده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده لا یعرف
حق قدره الا هو حق قدر او جز او ندو بر معرفت او جز او پی نبرد میان او و ماسوای او هیچ
نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است
ما للطین و رب العالمین چه نسبت خاک را با حضرت پاک إِنَّ اللّٰهَ هر آینه خدای تعالی لَقَوِيٌّ
هر آینه تواناست بر خلق اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه چیزها اَللّٰهُ يَصْطَفِي خدای تعالی بر میگزیند
مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که واسطه باشند میان وی و پیغمبران و
برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ و میگزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی
إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بتحقیق که خدای تعالی شنواست مقالهٔ پیغمبر را در وقت تبلیغ بَصِيرٌ
بیناست بحال امت در رد و قبول دعوت يَعْلَمُ میداند خداوند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش
آدمیانست یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست یعنی کارها که
خواهند کرد وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای تعالی تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده میشود کارها
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز
در اول اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و گویند
معنی آیه آنست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوٰة رکوع و سجود که دو رکن اعظم است از ان و لهذا
امام اعظم و امام مالک رحمهما الله درین آیه سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایمای

میکنند بآنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده میکنند و میگویند ظاهر امر
بسجود است و در حدیث نیز آمده که فضیلت سورهٔ الحج بسجدتین است من لم یسجدهما
فلا یقرأهما این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رحمه الله سجده هشتم باشد
از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این سجده الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین
مذکور میکرد حمل میکند بر مبادرت بسجود وَاعْبُدُوا و بپرستید رَبَّكُمْ پروردگار
خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید تا بمقصود و مطلوب رسید وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ و جهاد کنید
در راه خدای و برای خدای حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی ببدل صافی و نیت
خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی دیگر با اعادی باطن
چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد رجوع از غزوه تبوک
فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر . ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند
خصمی زو بتر در اندرون کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست :
و از نیست که امام قشیری رحمه الله فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز
نایستد زیرا که از و ایمن نمی توان بود و بر و اعتمادی نمی توان کرد و اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک اشارت بدین است هُوَ اجْتَبٰكُمْ او که خداوندست برگزید شما را برای نصرت دین
خود وَمَا جَعَلَ و نساخت و مقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی بر شما
تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون
قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را
چون اکثر عرب از ذریهٔ ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امت
یا آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد
هُوَ خدای سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب نازله
وَفِي هٰذَا و در قرآن نیز یا ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام تسمیه کرد شما را او مسلمانان خواند

در زمان خود و درین زمان نیز شمارا باسلام باد فرمود چنانچه در قرآن مذکورست و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم روز قیامت شهیدا علیکم گواهی برای شما بقبول دعوت متابعت و ملت خلیل وتکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت و متابعت حق را ابدالشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای واتوا الزکوة و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق واعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در مجامع امور خود اعتقاد برو کنید و یاری ازو طلبید تا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرمود که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خاص اما اعتصام بحبل الله وقوف است بر سر حدود اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلو دلست از ما سوای حضرت الهی هو مولیکم واوست یار بندگان و متولی کار درماندگان فنعم المولی پس نیکو یارست او ونعم النصیر و نیکو مددگاری به یاری جبیها بوشد بد کاری گناهان به بخشد یاری ازو جوی که از یاری درماندگان ازو طلب که از مددکاری عاجز نشود —

ز یاری خلق بگذر ای مرد خدای : یاری طلب از جهان کماز روی وفا : کاری نتواند اندک لبارد همه وقت : دست تو تواند که بگیرد همه جا سورة المؤمنون

بسم الله الرحمن الرحیم ۝ قد افلح المؤمنون هر رستی شدند و بمقصود خود رسیدند مومنان الذین هم آنانکه ایشان فی صلوتهم در نماز خود خشعون ترسکاران خشم بسجده گاه نهاده و بدل بر درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر موضع سجود گماشت در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بسجده گاه باید نهاد مگر بکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست و چپ او کیست و اسلمی قدس سره فرموده که خشوع ادار نماز است عقد فی القلب ملاحظه اغراض و اعراض و در بحر الحقایق مذکورست که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکنده و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد

وقرارست او از روی حضور بود در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بمراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعلات انوار ظهور انوار جلال او جمال بگذرد و محقق فرموده است که در نماز اول از خود تبرا باید شد پس طلب وصول بوصل یار باید گشت —

باریار است از تو ناتوی : او لا خود خویش را ابرار کن : گر ز تو یک ذره باقی ماند است : فقر و تسبیح باز نار کن : خویش را برکن هر دو عالم گیر و رو : ذره مندیش و چون عطار کن والذینهم وآنکسان که ایشان عن اللغو از سخن باطل و کردار ناشایست معرضون اعراض کنندگان اند امام قشیری فرموده که هر چه برای خدای نیست حشوست و آنچه از خدای باز دارد سهوست و آنچه دران بنده را حظی باشد لهوست و آنچه از خدای نبود لغوست و حقیقت آنست که لغو چیزی را گویند از افعال و اقوال که هیچ کار نیاید والذینهم وآنانکه ایشان للزکوة مر زکوة واجب را از مال خود فاعلون ادا کنندگان اند و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را والذینهم لفروجهم وآنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام حفظون نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر از زنان خود او ما ملکت یا آنکه مالک شده است ایشان را ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم پس هر آینه نگاه دارندگان فرج غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشند در غیر ماتی هیچ روی نشاید فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان و کنیزکان خود فاولئک پس آنگروه جویندگان هم العادون ایشان درگذرندگان اند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری و آنکه استمناء بید کند هم ازین گروهست والذین هم و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را امین ساخته باشند از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل و جنابت وعهدهم و مر عهدها را که با حق و خلق بندند راعون رعایت کنندگان اند یعنی نگاه داشت آن قیام مینمایند والذینهم وآنانکه ایشان علی صلوتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت میکنند یعنی بر ان مداومت نموده لشرایط و آداب آن در اوقات او میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این

ملک

این اوصاف که موجب فلاح مومنانست اشارتست بتعظیم شان نماز او أُولَٰئِكَ آن گروه
مومنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث
بریشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را
که بلندترین درجات بهشتست وگویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک از
مومنان وکافران را در بهشت ودوزخ منزلیست منازل مومنان از دوزخ اضافه منازل
مومنان در دوزخ اضافه منازل کفار کنند ومنزلها را ایشان بر منزل مومنان افزایند و در
زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند ومقامهای ایشان را اگر ایمان آوردندی بدیشان
نمایند تا حسرت ایشان زیاده گردد بیت نظر از دور جانان بدان ماند که کافر را بهشت از
نمایندگان سوز دگر باشد هُمْ ایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ
جاوید ماندگان اند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وبدرستی که ما آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه
ونقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد
از گل که آدم است علی الخاتم وعلیه السلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی
آفریدیم از نطفه ودر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته فِي قَرَارٍ مَكِينٍ
در قرارگاه استوار یعنی رحم وچهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس گردانیدیم
نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن
آن خون را مُضْغَةً مقدار گوشت که بیکبار بخایند گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر
فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را عِظَامًا استخوان با آن محکم گردانیدیم
بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس پوشیده استخوان را لَحْمًا گوشتی یعنی برو برویانیدیم
گوشت بعد از رستن عروق واعصاب واوتار وعضلات برو ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس پیدا کردیم
او را خَلْقًا آخَرَ آفریدن دیگر در بطن ام یعنی روح دردمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود
یا بعد از خروج او را دندان وموی دادیم وراه پستان برو بگشادیم واز مقام ارضاع بمقام فطام
رسانیده بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم وچون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف برو

جاری گردیم وبر مراتب شباب وکهولت وشیخوخت بگذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکو نگارنده تر نگارندگانست ای عزیز حق سبحانه وتعالی عرش وکرسی
ولوح وقلم وملایکه ونجوم وسموات وارضین بیافریده وذات مقدس را بدین نوع ثنا کرد
که بعد از آفرینش انسان فرموده وفرموده واین دلیل تفضیل وتکریم انسانست بیت بر رخ
روی تو لطف خدای آیت حسن است که تحریر کرد وفی المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات
شمس الضحی ای گدای رنگ تو گلگونها تاج کرمناست بر فرق سرت طوق فضلناست آویز
برت هیچ کرمنا شنید این آسمان که شنید این آدمی پر غمان احسن التقویم در والتین بخوان
که گرامی گوهرست ای جان اگر بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل
وجدان گویند که چون درین آیه احوال بنی آدم وترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود وانگشت
گر او را زبانی که باداء مراسم حمدی وثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود درستایش ذات
مقدس از جانب او نیابت نمود وگفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ
ذَٰلِكَ بعد از آنکه ذکر کردیم آفرینش شما لَمَيِّتُونَ هر آینه مردگانید یعنی مال حال شما آنکه جام اجل
کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه ومجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا وبدرستی که آفریدیم فَوْقَكُمْ
زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان طبقه بالا طبقه یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان
وَمَا كُنَّا ونیستیم ما عَنِ الْخَلْقِ از این مخلوق که آسمان است غَافِلِينَ بی خبر که امر او را مهمل
بگذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم وبر خیر وشر و
کفر وشکر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ اندازه
که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین
در بیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که حق سبحانه وتعالی پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای
بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست وجیحون
که نهر بلخست وفرات ودجله که نهر عراقند ونیل که نهر مصرست وآنها را ودیعت بجبال داده

ولقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند واینست که میفرماید که آب را در زمین ثابت
وساکن ساختیم وَإِنَّا و ما بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ
توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرائیل علیه السلام
بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را بآسمان برد و بعد از آن
در روی زمین هیچ برکت نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این
آب جَنَّاتٍ بوستانهای مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاکستان تخصیص این دو
درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار
عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِيهَا شما را درین بوستانهای فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوه های بسیار است
غیر تر و عنب وَمِنْهَا و از این بوستانها یعنی از ثمار درختان تَأْكُلُونَ میخورید یا مالابد معیشت
از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ
از کوه زیبا که جبل موسی است علیه السلام و میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد از طوفان
برست این درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ می روید با روغن وَصِبْغٍ و نان
خورشی لِلْآكِلِينَ مر خورندگان را یعنی زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنده و صبغ را هم از آن
روغن چراغ توان اندوخت و هم از آن نانخورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر
شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کرده و بر
قدرت الهی استدلال نمایید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست
یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار که بعضی را
سواری میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی نتاج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَ
مِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول میکنید یا از ایشان و سبب
ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر
کشتیهای در تری تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را میدارند و از موضعی بموضعی
می برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بهر آینه فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی

فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من مر خدای را پرستش
کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ
الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویده اند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر دونان
و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح علی نبینا و علیه السلام مایل دیدند
ایشان را تنفر نموده گفتند مَا هَٰذَا این نیست کسی که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی
مِثْلُكُمْ مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که از روی شرف
جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی
که رسولی به بنی آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه
متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تعالی تواند بود بخلقان فِي
آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در زمان پدران ما که نخسته بوده اند و این سخن از روی طعن میگفته اند یا
یا میان ادریس علی نبینا و علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند
که از اولاد آدم پیغمبری بوده إِنْ هُوَ نیست نوح علیه السلام إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی
که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ
پس انتظار برید و بر او چشم دارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید اندک وقتی تا باشد
از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده بکار خود گیرد قَالَ
گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رَبِّ
انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بِمَا
كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس ما وحی کردیم بنوح علیه السلام أَنِ
اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی
وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه سازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا
فرمان ما بسوار شدن کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی تنوری که آن

توتان نیز واز میان آتش آب براید فاسلك فيها پس تو در آر در کشتی من كل زوجين
از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند اثنين دو تا یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید یکنی
در نیا و دیگر آنها را که می زایند و یا بیضه می نهند واهلك و دیگر در آر در کشتی کسان را از اهل
بیت و مومنان الا من سبق مگر آن را که پیشی گرفته عليه القول بر وی قول ازلی یعنی هلاک نوشته
شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مراد یک پسر و یک زن او بود ولا تخاطبني و خطاب
مکن با من یعنی دعای مکن مرا في الذين ظلموا در نجات آنها که ستم کردند بر خود و شرک انهم مغرقون
بدرستی که ایشان غرق شده گانند بی شک فاذا استويت انت پس چون تو وقت ظهور عذاب
بر آمدی تو ومن معك و هر کس که با تست على الفلك بر کشتی و راست بنشستی فقل
الحمد لله پس بگوی همه ستایش مر خدای راست الذي نجينا آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمين
از جفای ستمکاران یعنی مشرکان وقل و بگو در وقت نشستن در کشتی رب انزلني ای
پروردگار فرود آر مرا منزلا مباركا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است
و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخوانند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آوردنی وانت
و تو خير المنزلين بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک قولی آنست که بوقت دخول و فرود
این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میفرماید که منزل مبارک آن منزلیست که دور
از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و انوار قرب از محال قدس بدان نازل
باشد و هرجا پر تو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر است در منزلی که روز
یاری رسیده باشد بار زمانی خاکش داریم مرحبائی ان في ذلك بدرستی که در قصهٔ نوح علیه السلام
و آنچه با قوم او کرده شد لايت هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان كنا و بدرستی
که بودیم ما لمبتلين آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده و بلای بزرگ یا امتحان کننده
همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشانا پس بیافریدیم
من بعدهم از پس قوم نوح قرنا اخرين گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا
فيهم پس فرستادیم در میان ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را

این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میفرماید که منزل مبارک آن منزلیست که دور
از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و انوار قرب از محال قدس بدان نازل
باشد و هرجا پر تو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر نظم در منزلی
که روزی یاری رسیده باشد بار زمانی خاکش داریم مرحبائی ان في ذلك بدرستی که در
قصهٔ نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد لايت هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را
وان كنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلين آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده و بلای
بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد
ثم انشانا پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا اخرين گروهی دیگر یعنی
قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فيهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم
پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را از زبان رسول ایشان
ان اعبدوا الله که بپرستید خدای تعالی را ما لكم نیست شما را من اله غيره هیچ خدای که
استحقاق پرستش داشته باشد بجز وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی
پرهیز کنید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وقال الملأ و گفتند گروهی از بزرگان
من قومه از قوم آن رسول الذين كفروا آنانکه نگرویدند وكذبوا بلقاء الاخرة و دروغ
شمردند دیدن روز قیامت را یعنی به بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت
داده بودیم ایشان را في الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی
یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که
ما هذا نیست این رسول که بحق دعوت میکند الا بشر مثلكم مگر آدمی مثل شما در
صفات و احوال بشریت ياكل میخورد مما تاكلون منه از آنچه شما میخورید ويشرب
و می آشامد مما تشربون از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر
نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملایکه بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم
و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بشرا مثلكم آدمی را که مانند شماست انكم اذا

هر استی که شما آنگاه الخاسرون زیان زدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خود میسازید
ایعدکم آیا وعده میدهد شمارا این پیغمبر انکم اذا متم هر استی که شما چون بمیرید و کم شوید
وکنتم ترابا و باشید خاکی وعظاما و استخوانی چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی
انکم هر استی که شما مخرجون بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هیهات
هیهات چه دور است و دور است لما توعدون آنچه وعده داده میشوید از بعث و غیرآن
یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیا نموت میمیریم
ونحیا و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی میزاید وما نحن و نیستیم ما بمبعوثین
برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست هود یا صالح الا رجل افتری
مگر مردی که بر می بندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستاده است
بشما و شمارا بعد از مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له و نیستیم ما مر این مرد را بمؤمنین
گرویدگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس او از ایمان قوم
ای خدای من مرا یاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بما کذبون
بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای تعالی عما قلیل از زمانی قلیل یعنی
اندک وقتی را لیصبحن گردند کافران و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب خود
فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرائیل بر ایشان فریاد عظیم کرد که دلهای ایشان
بشکافت و بمردند و جمعی گویند این قوم ثمود را گفتند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را
بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح
علیه السلام قصه عاد آورده اینجا نیز همان قرینه مراد عاد است و برین قول هر عذابی را
که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق
بحکم قضا یا بوعده راست یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم پس گردانیدیم
ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورد یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون
خس و خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد فبعدا پس دوری باد

رب انصرنی

رحمت خدای تعالی للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشأنا پس پیدا کردیم
من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را
چون لوط و شعیب علیهما السلام ما تسبق یعنی نتوانست گرفت من امة هیچ گروهی
اجلها بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستأخرون و نه باز پس ماندند
از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا پی در پی یعنی
یکی در عقب دیگری کلما جاء امة هرگاه آمد بگروهی رسولها پیغمبران او کذبوه
تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و به تقلید
پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس از پی
در آوردیم بعضهم بعضا بعضی را ببعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم
و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وجعلناهم و ساختیم ایشان را احادیث سخنان
یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دادیم عذاب ایشان را تا یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه
سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان
بماندی به بودی بزرگی گفته شعر تفنی وتبقی عنک احدوثة ٭ فاجهد بان تحسن الاحدوثة
و در ترجمه آن فرموده اند س پس از تو این بس چون فسانه خواهد ماند ٭ در آن بکوش که نیکو
بماند افسانه فبعدا پس دوری باد از رحمت خدای تعالی لقوم لا یؤمنون مر گروهی را
که نگروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم ما موسی و
اخاه هرون و برادر او هارون را بآیاتنا بمعجزهای و پیغامهای ما وسلطان
مبین و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهة آنکه اول معجزات موسی علیه
السلام آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادویهای و شکافتن دریا و روان شدن آب
از سنگ تعلق بوی دارد است پس ما موسی و برادر او را علی نبینا و علیه السلام بمعجزات تسع
فرستادیم الی فرعون بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما رسانیدند فاستکبروا
پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین و بودند گروهی

گردن کش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوٓا أَنُؤْمِنُ پس گفتند آیا ایمان آریم یعنی نیاریم و تصدیق نکنیم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا وحال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لَنَا عَابِدُونَ مارا پرستندگان اند یعنی در فرمان ما اند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فَكَانُوا پس گشتند بسبب آن تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختیم قصه پسر مریم یعنی عیسی علیهما السلام وَأُمَّهُ و مادر او را آيَةً حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را بانکه در مهد سخن گفت و مادر را بانک بی مساس بشری چنان پسری زاد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم در و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم إِلَىٰ رَبْوَةٍ بسوی ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بر و آرام توان گرفت وَمَعِينٍ و خداوند آبی طاهر جاری در کشف از ابو هریره رضی الله تعالی عنه نقل میکند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای تعالی در قرآن یاد کرده آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماتان دوازده سال دران موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای ریسمانی بود که مادر می رشت و میفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر بر چنانکه تخم پاکتر برش بهتر در منابع آورده که هر غذای که شرع آن را حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع کرده اند ٤

و صدقست در و سرایت کرده پس هر که او را تناول نماید از عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا بعدلا آید و حقیقت در ادای و عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت بدین است و هر چه شرع آن را حرام کرده یا و به حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و همراه است و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و چند حکم آن غذا منقص و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده دست و دل ار ز حرم و کوثر نشوی و آب از چشمه تقوی بجوی لقمه که در اصل نباشد حلال ز و نفتد مرد مگر در ضلال قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و او را بنام همه پیغمبران خوانده اند زیرا که سیر همه است و ذات معلای جامع فضایل و کمالاتی که با همه بوده و قد جمع الرحمن فیک المفاخر آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و در موضح آورده که خطاب با آنحضرت میفرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید عَلِيمٌ داناست وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستی که هست ملت شما ای رسل أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی یگانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما ای امت جماعتی متحد اند متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه فَتَقَطَّعُوٓا پس ببریدند و ساختند اهل کتاب أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا پارهای یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی از ایشان بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشان است از دین فَرِحُونَ شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق آنست فَذَرْهُمْ پس بگذار این کافران مکه را فِي غَمْرَتِهِمْ

در گرداب غفلت و ضلالت افتان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی کشته شوند یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ
ایا می پندارند مشرکان که أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ آنچه عطا میدهیم بِهِ با آنچیز مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ
از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ می شتابیم برای ایشان بآنچیز فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها
و احوال ایشان را استحقاق آن هست که ما پاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم بَلْ
نه چنین است که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ نمیدانند که این امداد استدراجست نه
مسارعت در خیر إِنَّ الَّذِينَ هُمْ بدرستی که آنانکه ایشان مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار
خود مُشْفِقُونَ ترسانند عذاب را خشیة گفت چه آن سبب اینست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت يُؤْمِنُونَ
میگروند بِرَبِّهِمْ بخداوند خود لَا يُشْرِكُونَ شرک نمی آرند جلی و نه شرک خفی — وَالَّذِينَ هُمْ / و آنانکه ایشان
وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ و آنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه میدهند از صدقات و زکوات و توسل
مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسان است
که مبادا خیرات ایشان مردود گردد و میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بپروردگار
خود باز گردانند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتهای موصوفند يُسَارِعُونَ می شتابند
فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در تحصیل خیرات و نیز یکبار اعمال صالحه متفرع است کما قال الله
تعالی فاتیهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ پیشی گیرنده
کانند سابقانند بر همه مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَ
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت
وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ماکتابیست یعنی لوح محفوظ که يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی
یعنی مخالفت واقع در و نوشته نیست یا نزدیک ماست نامه اعمال هر کسی که گواهی دهد
بر کردار هر کس وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نخواهند شد بافزونی
عقاب و نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرتست
مِنْ هَٰذَا ازین سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشان را

عملهای ناپاک و خطاها مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطای عظیم که برانند یعنی شرک مراد آنست
که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ کنند
کانند بحسب حکم قضا و لا راد لقضائه و ایشان در عین غفلت و معصیت باشند حَتَّىٰ
تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيهِمْ متنعمان ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل إِذَا هُمْ — إِذَا أَخَذْنَا
يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ
فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستی که شما از جهت لَا تُنْصَرُونَ
یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست — آيَاتِي
آیتهای من یعنی قرآن که هر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ پس هستید
شما که بشنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ باز میگردید یعنی بقهقری
رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم
می نمائید بِهِ بحرم مکه و میگوئید ما اهل حرمیم یا مستکبر بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث
کنندگان در شب تَهْجُرُونَ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که
در حوالی آن افسانه میگوئید و بدو می نازید و طواف نمیکنند أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر
نمیکنید در قرآن یا با عجاز لفظ و وضوح معنی او تا دانند که کلام حقست أَمْ جَاءَهُمْ یا آمد
بدیشان از کتاب و رسولی مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ به پدران
پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبران و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانکه نوح و ابراهیم را
علی نبینا و علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را صلی الله علیه و سلم نیز
برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا
آیا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را با امانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکوخوئی
و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ منکران و ناشناسندگان
کان باشند یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم تا انکار کنند و
گویند که نه اینست تا حقیقه حال او را نمیدانیم أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند بِهِ جِنَّةٌ

در و دیوانگیست از سخن او حساب نمی‌دارند بَلْ نه چنین است که ایشان میگویند جَاءَهُم
آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ
و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست
قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ مردم ایمان نمی‌آوردند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ
و اگر پیروی میکرد حق سبحانه و تعالی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافران را در وجود الهه شتی یعنی
اگر بودی خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و
زمین وَالْأَرْضُ و هر که در آسمان و زمینست از ملایکه و انس و جن و قرآن بدین ناطق در آیه کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته‌اند مراد از حق دین اسلامست اگر متابعت
آرزوی کافران کردی یعنی مشرک شدی حق سبحانه و تعالی قیامت کردی و آسمان و زمین
و اهالی تباه هلاک شدندی بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست
یا دید به عزت و حیثیت شرف ایشان در آنست فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم پس ایشان از
موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دین و دنیاست آنست مُّعْرِضُونَ
روی گردانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا آنکه میخواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی تا
بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو
که روزی دینی و ثواب عقبی است خَيْرٌ بهترست ترا از مزد ایشان وَهُوَ و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ
بهترین روزی رسانانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی ایشان را الی
مزدی إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست که دین اسلامست وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و بدرستی
آنانکه منکر بودند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ از آن راه
راست لَنَاكِبُونَ گردنده‌اند و میل کنندگان به بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ
و اگر ما ببخشاییم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِم آنچه بر ایشان واقع است مِّن ضُرٍّ
از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده لَّلَجُّوا هر آینه ستیزگی کنند فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی
خود يَعْمَهُونَ سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان

الربع

از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود ستیزندگی کار و بود و
دوست است ستیزنده را دشمنی با خود دست آورده که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل
مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شوند ابو سفیان بدینا آمده با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گفت نه گمان می بری که رحمة للعالمینی و مر اهل مکه بزحمت دعای تو در مانده‌اند پدران را
بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه آیه فرستاد وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم
و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا پس
فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری نمی‌نمودند
بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِم
بر ایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوعست و شدة
او از قتل و اسیر بیشترست إِذَا هُمْ آنگه ایشان فِيهِ در آن عذاب مُبْلِسُونَ
ناامیدان و فرو ماندگان و اندوهگنان و سرگردانند تا حدی که اعیان ایشان از تو
طلب عاطفت و رحمت مینمایند وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ
السَّمْعَ برای شما گوش را تا می‌شنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصَارَ و دیدها را تا می‌بینید
بآن دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا تفکر میکنید بآن و استدلال مینمایید از مسموعات
و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی را شکر میگزارید
جهد و در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنکه مودی بشناخت
خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فِي
الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از
تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میگرداند وَيُمِيتُ و می‌میراند
وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در
از دیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند
که قدرت ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن جمله است جز جمله را

٤

بود از مردن زنده خواهیم ساخت بس چرا انکار آن میکنند کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا
بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوا
گفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای خالی
کهنه أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان نه شویم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از
برای تاکید است یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث چگونه ما را دریابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ
وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از
آمدن محمد صلی الله علیه وسلم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند این وعده
راست نشد إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان
که در صحایف نوشته اند و گذاشته قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم مر این منکران را که
بگویند لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک
و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید
سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب تو که پیشینیان و آنچه در ویست لِلَّهِ مر
خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون
ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمیگیرید و درنمی یابید که کسی اول آفرید
باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ
بگو دیگر باره که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت
و رفعت و شکل عجیب و هیات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار
عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع
و عرش عظیم لِلَّهِ مر خدای تعالی راست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ
بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او و او را شریک میسازید
قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست مَلَكُوتُ
كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز و در موضع که بر مضرت و منفعت ایشان یا فراهم آن

کاشتی

وَهُوَ يُجِيرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و این که واند از عذاب خود هر که را خواهد
وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند و در
پناه آرد و زینهار گیرد جواب گویید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود
باشد که گویند این صفات که تو گفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست
قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید و با وجود
ظهور انوار توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید
ای که بی نفس و هوا میروی راه نه اینست خطا میروی راه روان زان رهی دیگر روند
پس تو بدین راه چرا میروی منزل مقصود دران جا نیست پس تو ازین سوی کجا میروی
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت
اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی وَمَا
كَانَ مَعَهُ و نیست با او وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک
او بود چه اگر او را شریکی باشد در خدای و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک ایشان
مخلوقی چند باشد إِذًا لَذَهَبَ آن هنگام كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای آن را که آفریده
بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق
این خدای از مخلوق و آن دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست
پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او شریکی بودی و بنا که
گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب
میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه زبر دستی
جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی الهه بر برخی از الهه بر برخی و با عام
و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ
پاکست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انبا

اثبتناهم

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَى پس بزرگتر و برتر
است عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه شریک میگیرند برای او پس دلخوشی حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُل بگوای محمد بطریق دعا رَبِّ
إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر نمای مرا در این شب و بنمای مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده
شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مگردان
مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن
بجهة تواضع و شکست نفس است با تنبیه برانکه شومی ظلم می تواند که بر اهل کنان نیز برسد و
مراد از ظلم اینجا شرک است وَإِنَّا و بدرستی که ما خداوندیم عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ برانکه بنمایم ترا مَا
نَعِدُهُمْ انچه وعده داده ایم ایشان را از عقوبة لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که
دران میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد
ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که بهر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ بدیرا حضرت عزت
جل جلاله حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجل آن میفرماید و میگوید دفع
کن بانچه نیکوتر است بدیرا یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان در گذر بروجهی که وهنی در
دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر نمودن
بطاعات یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکران را بامر معروف امام
قشیری رحمه الله تعالی فرمود که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را بشارت قلب یا ظلمت
خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک
در طریق معرفت قدم
جو طی گشت تیه حوادث از انجا ملک قدم ران بیکتا محل
دران قلزم نور شو غوطه زن فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل یکی خوان یکی دان
یکی گو یکی جو سوی الله و الله روز و باطل نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بانچه
وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بانچه در صفت ما میگویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُل رَّبِّ
و بگوای پروردگار من أَعُوذُ بِكَ پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسوسهای

دیوان

دیوان که دواعی ضلالت و معصیت اند یاد را انداختن ایشان مردمان را بالوسوسه و غرور در مهالک
و مهاوی وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه می آرم بتو ای آفریدگار من أَن يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر
شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه
مرا رنج رسانند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ متعلق به یصفون یعنی کفار پیوسته مرا و ترا ابیدی وصف میکنند
تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ را معاینه
بیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ای آفریدگار من
بازگردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطبست امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب
با ملک الموت و اعوان اوست اول کلمه رب استغاثه مینماید از خدای و کلمه ارجعون رجوع
می نماید بملکه که بازگردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید من بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِيمَا تَرَكْتُ
دران چیزی که بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و دران عملی صالح کنم كَلَّا ردع است
طلب رجعت یعنی حاشا که او را بازگردانند إِنَّهَا بدرستی که آن در خواست او كَلِمَةٌ سخنیست
که بواسطه غلبه حسرت بر و هُوَ قَائِلُهَا آن گوینده آنست وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ و از پیش مشرکان
مانعیست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهید بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته
شوند از ان فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی...... نفخه ثانیه
که نفخه احیا است و قیامت قایم گردد فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ
دران روز یعنی علاقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه
وامه و ابیه یا نسبتی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود و چه دران روز نسبت
صحیح باید نه نسبت صریح ان اکرمکم عند الله اتقیکم وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نه پرسند یکدیگر را از نسبت
با کسی کسی را نپرسند جهة مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه خود باشد و بعد از ان حال یکدیگر
می پرسند قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَن ثَقُلَتْ پس هر که گران
آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران از درکات و رسیدن درجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که سبک باشد

منزلهای او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشند چون مشرکان و منافقان فاولئك الذين خسروا
پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر را بغفلت بر دادند
و استعدادات حصول کمال را الطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان
فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید باشند کاشند تلفح میسوزد وجوههم النار
رویهای ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش رویان یا از شدت
احراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله تعالی عنه از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه
وسلم در تفسیر این آیه روایة میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا
بالا رود لب زبرین او با میان سر او و فرو افتد لب زیرین تا برسد بناف او و در موضح آورده
که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن آیتی
ایا نبود آیتهامن یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم بها
پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا
گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما
نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما
وکنا قوما و بودیم ما گروهی ضالین گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما
بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس
اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظلمون پس بدرستی که ستمکاران باشیم بر نفس خود آنگه بختی
کرد و زخیان گویند این باشد قال گوید خدای تعالی اخسئوا خاموش باشید فیها
در دوزخ ولا تکلمون وسخن مگوئید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم
یا عذاب از شما بر نمیدارم انه کان فریق بدرستی که بود گروهی من عبادی از بندگان
من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله تعالی عنهم
که پیوسته یقولون ربنا میگفتند ربنا ای آفریدگار ما امنا گرویده ایم بتو فاغفر لنا
پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش بر ما وانت خیر الرحمین و تو بهترین بخشندگانی فاتخذ

تموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مهزو به یعنی کسی که با او سخریت کنند و ا
دارد مراد آنست که ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش کردانید ایشان بسبب
فرط اشتغال بسخریة ایشان فراموش ساخت بر شما ذکری یاد کردن من وکنتم منهم و
بودید شما که از ایشان تضحکون میخندید از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان را
انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بانچه صبر کردند بر ایذا
و آزار و سخریة شما انهم هم الفائزون آنکه بدرستی ایشانند رسندگان بمراد خود یعنی جزای صبر
ایشان فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را که شما کم لبثتم
چند درنگ کردید فی الارض در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه
خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید
عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر
قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز کوتاه شمرند
مدت لبث خود را بنسبت با خلود در دوزخ یا از هول آتش دوزخ فراموش کرده باشند گویند
مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بود و ما بیش ازین نمیدانیم فسئل
العادین پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملایکه که حفظ اعمار و
انفاس ما بوده اند قال گوید خدای تعالی ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا لو
مگر اندکی با قیامت با ایام آخرت انکم کنتم اگر بدرستی که شما تعلمون هستید که بدانید
که عام دنیا در جنب آخرت اندکست افحسبتم ایا می پنداشتند شما از فرط غفلت انما خلقنکم
آنکه ما شما را آفریده ایم عبثا ببازی یا از برای بازی وانکم الینا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما
لا ترجعون باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام
و مکافات کردار شما مقرر کرده ام در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد که از حق
تعالی باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بیان این کرده شیخ ابو بکر واسطی قدس
سره روزی آیة میخواند فرمود که لی لی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود

دار مصنوعات ذی الصفات کما الیه او راه برند و گفته اند شما را بیاری بنا فرموده ایم بلکه برای ظهور روز
محمد صلی الله علیه وسلم آفریدیم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس الانس بیرون
آید لیس او اصل است و شما همه زعید ست بهشت نه و چار که بر و اختند خاص پی موکب او ساختند
او است سرو آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را برای
آن آفریدیم تا بر من سود کنند کنید نه بجهة آنکه من بر شما سود کنم گویند ملایکه را آفریدیم تا مظهر قدرت
باشند و آدمیان را خلق کردیم تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای
فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام
دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره ای ظهور تو تجلی نور نور گنج مخفی از تو آمد در ظهور
گنج مخفی بد زپری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بد زپری جوش کرد خاک را
سلطان اطلس پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای علامت عقل
نوبران و هوش تو چرا خویش را ارزان فروش فَتَعَالَى اللّٰهُ پس برتر است خدای
و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه بسزا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ
معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کرام است
خیرات و برکات از و نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ و هر که بخواند یعنی پرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای
تعالی إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی برهانی نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ
بپرستش آن اله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جزین نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار
او عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ بدرستی که فلاح نیابند کافران و رستگار نشوند ناگرویدگان وَقُلْ
رَبِّ اغْفِرْ و بگوای آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و ایشان
برحمت واسعه خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحم کنندگان و در خبر آمده که اول سوره قد افلح
و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی جل جلاله سُورَةُ النُّورِ
آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سُورَةٌ این سوره الیست که از عالم قدس أَنْزَلْنَاهَا
فرو فرستادیم او را بوساطت جبرائیل علیه السلام وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وی است
وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در وی آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزَّانِيَةُ
وَالزَّانِي زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای آیه و حکام كُلَّ
وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا از ان هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص است با آنانکه محصن
نباشند به حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام
و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی اسلام شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد یا وجود
جلد یکسال جلای زیاید و امام مالک و امام احمد در نفی بکر با امام ش فی متفق اند به حدیثی در ین
باب وارد شده که ماته جلده و تغریب عام و صاحب کشاف زنوده که تغریب عام نزد امام اعظم
رضی الله تعالی عنه بهمین آیه منسوخست وَلَا تَأْخُذْكُمْ و فرا نگیرد شما را بِهِمَا باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ
مهربانی فِي دِينِ اللّٰهِ در فرمان برداری خدای تعالی یعنی نه بخشایید برایشان و تعطیل حد نکنید
و در ضرب مسامحت منمایید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدای تعالی و روز قیامت چه ایمان بخدای تعالی اقتضای جد و جهد میکنند در اقامت حدود وَ
لْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت
حد برایشان طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد
و از معاودت با مثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی از چهار کس که بعد دشهود زنا اند
کمتر نباید و بقول امیر دیگر یک کس کفایتست و قتاده و نفر گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله
عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود در مواخیر نشسته بقبل میکرد هر که او را
بخواهد مونت آنکس را اتمام کفایت کند مومنی نام ست که بدین طمع نان خود بچه ساز د قصد نکاح
وی کرد حضرت عزت جل و علا بجهة آنکه مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد که الزَّانِيَةُ مرد زنا
وی کرد حضرت عزت جل و علا بجهة آنکه مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد که الزَّانِي مرد زنا

کننده لَا یَنْکِحُ و نکاح نکند اِلَّا زَانِیَةً مگر زن زناکننده اَوْ مُشْرِکَةً یا شرک آرنده چه غالب
آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِیَةُ و زن پلیدکار لَا یَنْکِحُهَا در
نکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد پلیدکار اَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علت ضم است و مشاکلت
سبب الفت **بیت** هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار / بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار
در تبیان آورده که لختی از رهو دیار از زنگان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود را
نصب کردند و مردم را بخود دعوت نموده اجره گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از
تنگدستی بر یشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده کرایه نفس ایشان
گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه منع کرد و فرمود که وَحُرِّمَ و حرام کرده شد
ذٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان قولی آنست که این حکم اول در اسلام بوده
و بآیه وَانْكِحُوا الْاَيَامٰى منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را از زنا
و مرد محصن نیز درین داخلست و احصان اینجا حریت و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا
و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَاْتُوا
پس نیایند نزدیک حکام بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد و بالغ مسلمان نیارند
بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنند ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً
هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف
از حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد
شرب بقول صحابه رضی الله تعالی عنهم و سبب حد قذف محتملست مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ
و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده اند و تازیانه خورده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ
حکمی اَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَاُولٰٓئِكَ و آنگروه قاذفان هُمُ الْفٰسِقُونَ
ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه
کنند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَاَصْلَحُوا و اصلاح آرند نیت خود را
در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام

المحصنات

در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام
مالک رضی الله تعالی عنهما موبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رضی الله تعالی عنهما رد شهادت
و تفسیق هر دو باطل شود فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده گناه
بندگانست رَحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده که بعد از نزول این آیه عاصم بن
عدی رضی الله تعالی عنه گفت یا رسول الله اگر ما پیدا از ما مردی بیگانه با زن خود بیند اگر بطلب
گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه
سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر وی این حال چگونه باشد
حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون
آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت
واویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم
رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیه لعان نازل شد که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
و آنانکه رمی کنند بزنا اَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان
اِلَّا اَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی
از ایشان اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ چهار گواهی بخدای تعالی مضمون آنکه اِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر
لَمِنَ الصّٰدِقِينَ از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد قسم کند
بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای تعالی بر او
اِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكٰذِبِينَ از دروغ گویان در آن رمی لعان مرد بدین گونه است
که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای تعالی که من راست میگویم در آنچه رمی کردم مرین زن را بزنا
و نوبت پنجم گوید لعنت خدای تعالی بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و شوهر
اشارت بآن زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن
و مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رضی الله تعالی عنه و فرقه فسخ بقول امام شافعی
رحمة الله تعالی و حد زنا بر زن ثابت گردد و بقول امام شافعی اگر نکول کند از لعان و بمذهب

امام اعظم رضی الله تعالی عنه او را حبس کنند وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ ازان زن حبس را یا حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای تعالی مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویانست در آنچه رمی میکرد مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای تعالی عَلَيْهَا بران زن إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راست گویان در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای تعالی که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای تعالی بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمین گفت و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال ابن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تعالی تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل و رحمت او بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای تعالی بخشیدی ترا بقبول توبه در بادیه ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را ابد درفیق توبه بسر منزل رجا رسانید

گر توبه مرد گنه کار نبودی ﴿ او را که بسر حد کرم راه نبودی ﴿ ور توبه نبودی که در فیض گشودی ﴿ زنگ غم از آینه عاصی که زدودی ﴿

بعد ازین آیتها در باب قصه افک است و برائت ام عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاده و صدیقه دران سفر همراه بودی و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرد و طلب آن از منزلگاه دور شد زمانی مکث افتاد و دران

حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عائشه رضی الله تعالی عنها باز آمده و منزل را خالی دیده هم آنجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از عقب لشکری آمدی برسید و صدیقه رضی الله تعالی عنها بر شتر او سوار شده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و سلم باشد بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت رسید و عائشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت اما از آنحضرت عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبید و بخانه پدر درآمده و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود

چشمم ز گریه بر سر راست روز و شب ﴿ جانم ز ناله در تب و تاب است روز و شب ﴿

و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تفحص احوال عائشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها و صلی الله تعالی علیه و سلم علی بعلها توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم بخانه صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آمده و عائشه را رضی الله عنها گریان و نالان دید فرمود که ای عائشه اگر گناهی کرده بخدای تعالی باز گرد و آمرزش طلب عائشه از ابوین در خواست که جواب آنحضرت گویند ایشان دران صدد نیامدند و صدیقه رضی الله عنها از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افگنده اند و من هر چه میگویم کسی باور نمیکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل و الله المستعان

صبری کنیم تا کرم او چه میکند ﴿ با این دل شکسته غم او چه میکند ﴿

مقارن این حال از وحی بران حضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر شده آیات برائت نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عائشه رضی الله تعالی عنها عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما و این پنج تن بودند عبد الله بن ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رضی الله تعالی عنها لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی از برای شما

حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم وکنایة لعائشه وصفوان وعائشه وصفوان میفرمایند
که آن دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را الجمله اگر
ثواب عظیم یافتید ودر برائت شما آیتها نازل شد وکرامت وتعظیم شان شما بر همه کس ظاهر
گشت ووعید کلی درباره دروغ گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را ازین متکلمان
بافک مَا اكْتَسَبَ جزای آنچه است که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی
خندیده بوده اند وبعضی سخنان فاحش گفته وبعضی خاموش شده ومنع نکرده وَالَّذِي
تَوَلَّى وآنکس که فرا گرفت كِبْرَهُ معظم آن سخن وتشنیع آن را مِنْهُمْ ازان جماعت مراد
ابن ابی است لعنة الله علیه لَهُ عَذَابٌ مراو را عذابی عَظِيمٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا که اگر
حد قذف خورده مطرود ومخذول گشت وگویند حسان بوده که با آخر عمر نابینا شده یا مسطح که دستهای
او شل کند لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان
بردندی مردان وزنان گرویده بِأَنْفُسِهِمْ بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسها خود
گمان برند عدول از خطاب بغیبت وازین مظهر مضمر مبالغه است در توبیخ واشعار بانکه ایمان مقتضی گمان
نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعائشه وصفوان
رضی الله تعالی عنهما وَقَالُوا وگفتندی چنانچه مردی متقن بحالی مطلع باشد گوید هَذَا این سخن
إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشن است وحق سبحانه وتعالی ازواج پیغمبران را نگاه میدارد از مثل این
حالها بتعظیم وتکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار
گواه گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند
گواهان چهارگانه فَأُولَئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشانند دروغ گویان در ظاهر وباطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در
باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است وچون گواه نیاوردند در ظاهر
نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه افزونی کرم خدای تعالی بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ ومهربانی
او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ ودر آخرت بعفو ومغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه

برسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ دران چیزی که خوض کردید دران از دروغ بر صدیقه رضی الله تعالی
عنها عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که حد قذف وملامت مردم در جنب آن حقیر بودی وشما را آن
عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود
که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ ومیگفتید بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ
عِلْمٌ آنچه شما را بدان علم نبود یعنی سخنی از روی جهل میگفتند وَتَحْسَبُونَهُ ومی پندارید
آن چیز را که گفته اید هَيِّنًا سهل وآسان که هیچ عقوبتی بران مترتب نباشد وَهُوَ وحال آنکه آن
سخن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی عَظِيمٌ بزرگ است وعقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق
عار است باهل بیت نبوت وتکذیب قرآن واستحقاق بمنصب رسالت در کشاف مذکور است
که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله تعالی عنهما باو گفت که شنیده سخنی را که مردم
درباب عائشه میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام وآن دروغ است چه تو به نسبت من این
فعل روا میداری ام ابو ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که عائشه بهتر است از تو
پس نسبت بپیغمبر این عمل کی روا دارد این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ
وچرا نه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ میگفتند یعنی چون این سخن استماع کردید چرا
نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه مَا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را ونمیرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن
گوئیم بِهَذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای تعالی از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان
کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترای بزرگست وبربافته منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ
پند میدهد شما را خدای تعالی أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز
یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن
درباره مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ وبیان میکند وروشن میگرداند
خدای تعالی لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای که دلالت دارند بر محاسن اداب تا پند گیرید واز
طریقه ادب انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای تعالی داناست بطهارت ذیل عائشه
رضی الله تعالی عنها حَكِيمٌ حکم کننده به برائت ذمه از عیب وعار تا گریبان دامنش پاکست

1

از لوث خطا • واز عزمت حبیب حرا آلوده ازسرتا بپا • وچه زیبا گفته است • کاورسول که کند عیب دامن پاکت • که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ هر آینه آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد درشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنکه ایمان آورده اند وخواهند که مردم آن را در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا حد قذف وبدنامی وَالْآخِرَةِ ودران سرای باتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید دران وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما آن را نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه فضل خدای تعالی بودی بسر دباری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او ومهربانی وپروردگاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ وآنکه مهربانست به برارت ذمه موصوف را ظاهر کرد اند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذرانم هر آینه عقوبت کلی شما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پی روی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عائشه رضی الله تعالی عنها وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وهرکه پی روی او کرد وآثار او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس هر آینه که میفرماید دیو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت است در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ وبعلی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا یقین حدی که کفارت گنه هست وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بتطهیر شما مَا زَكَى مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جوی وبدگوی وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي ولیکن خدای تعالی پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای شنوا است بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق رضی الله تعالی عنه سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند ومطلقا با او نیکوئی نماید حق سبحانه آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ وباید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ وخداوند دستگاه وتوانائی وفراخی در مال مراد ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه

نصفع

ق

حق سبحانه فرمود که خداوندان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشان وندان را وَالْمَسَاكِينَ ودرویشان ومحتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ومهاجران را در راه خدای تعالی ومسطح هم خویش است وهم مسکین وهم مهاجر وَلْيَعْفُوا وباید که عفو کنند جرمیرا که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا وروی بگردانند از انتقام وانماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آن را که خدای تعالی بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران در گذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم وآثام شما متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب اتحاف فرموده وصحیح ان الفضل المطلق له وحکیم سنائی درین باب فرموده • بود چندان کرامت وفضلش • که اُلوا الفضل خواند ذو الفضلش • صورت وسیرتش همه جان بود • زان زچشم عوام پنهان بود • روز وشب سال وماه در همه کار • ثانی اثنین اذ هما فی الغار إِنَّ الَّذِينَ هر آینه آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ می افکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدای تعالی ورسول مراد ازواج پیغمبر اند صلی الله تعالی علیه وسلم ودر وسیط گوید خاصه عائشه رضی الله تعالی عنها مراد است وگفته اند در شان مهاجران است وبعضی عام میدارند وبر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی کنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از نام نیکو ودر آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون ومردود ودران سرای مبغوض ومطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشان راست عذابی عَظِيمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ وآن عذاب ایشان را بود يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ در روزی که گواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبان ایشان بافک وبهتان یعنی زبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ وگواهی دهد دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ وپایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم ومآثم يَوْمَئِذٍ آن روزی يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام دهد خدای تعالی ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار است بر ایشان وَيَعْلَمُونَ ومیدانند دران روز أَنَّ اللَّهَ

آنکه خدای تعالی هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا
بر عقاب و ثواب الخبیثات سخن ناشایسته و ناپاک للخبیثین مر ناپاکان راست یعنی از ایشان
ظاهر گردد و بدان متکلم شوند والخبیثون للخبیثات و پلیدان نیز ناشایسته اند و مر سخنان پلید را چه طباع
ایشان بدان مایلست از جنسیت جهت خباثت والطیبات و کلمات پاکیزه للطیبین
مر مردان پاک راست یعنی از ایشان سزاست والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خور سخنان
پاک را کل اناء یترشح بما فیه مصراع از کوزه همان برون تراود که در وست و گفته اند زنان ناپاک اند و
مردان ناپاک را غب بدیشان و زنان پاک برای مردمان پاک اند و مردمان پاک مایل ایشان
ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم که پاکیزه ترین موجودات
بجز پاکیزه چون عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها منزه جنبیت سبب الفت و صحبت و الیه اشار
فی المثنوی المعنوی ~ ذره ذره کاندرین ارض و سماست ٭ جنس خود را همچو کاه و کهرباست
ناریان مر ناریان را جاذب اند ٭ نوریان مر نوریان را طالب اند ٭ اهل باطل باطلان را میکشند ٭ اهل حق
لر ز اهل حق هم سرخوش اند ٭ طیبات آمد ز بهر طیبین ٭ للخبیثین الخبیثات است این ٭ ذکر فضایل و خصایص حضرت
صدیقه رضی الله تعالی عنها و عن ابیها و صلی الله تعالی علی بعلها در رساله مرآت الصفا بسبیل استقصا
سمت ذکر یافته لاجرم اینجا ترجمه آیات اقتصار رفت اولئک آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم و عائشه رضی الله تعالی عنها و صفوان رضی الله تعالی عنه مبرؤن بیزار کرده شدگان
یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از آنچه میگویند ارباب افک منصب رسالت از آن عالی ترست
که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین تهمتی آلوده گردد و صفوان مرد پاکیزه و از اولیا و اصحابه
او را نیز برین تهمت متهم نتوان داشت لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزشی از
خدای تعالی و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت یا ایها ٤
الذین آمنوا ای آنکسان که گرویده اید بخدای و ند تعالی و رسول او لا تدخلوا در
میایید سرزده بیوتا بخانها غیر بیوتکم بجز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ وجه در خانه بیگانه
در میایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر کرده و دستوری طلبید و تسلموا و سلام کنید علی

اهلها بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگوید السلام علیکم ادخل امام ثعلبی آورده
که زنی انصاریه بجناب نبوة مآب آمده موقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی باشیم که نمی خواهم
که هیچ کس ما را بر آن حال ببیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما را بوجهی که شاید می ببیند حق
سبحانه و تعالی آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید ذلکم آن استعلام
و استیذان خیر لکم بهترست مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند کسی که بر عیال خود
در می آید باید که بکلمه یا آوازی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه لستر عورات و دفع مکروهات
اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید فان لم تجدوا پس اگر
نیابید فیها در خانهای غیر خود احدا یکی را که دستوری خواهید فلا تدخلوها
پس در میایید در آن حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را
اجازت دهد چه دخول در خانه خالی محل تهمت سرقه است وان قیل لکم و اگر گویند شما را
ارجعوا فارجعوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید بی توقف و الحاح بکنید و بر در
خانه منشینید که آن حضرت صاحب بیت است هو ازکی آن باز گشتن پاکیزه و نیکو پدید
ترست لکم مر شما را والله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از استیذان و ابرام
علیم داناست و بر آن مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیه ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که
در خانه و رباط اقامت بکنند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند
این آیه فرود آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تدخلوا از آنکه در آیید بی دستوری
بیوتا غیر مسکونة در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمیکند بلکه می آید
و می رود چون کاروان سرای و رباط فیها در آن خانهای غیر مسکون متاع برخورداری
و نفع ست لکم شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن
محفوظ می ماند والله یعلم و خدای تعالی میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید از استیذان
وما تکتمون و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانهای [illegible] قل بگو ای محمد للمؤمنین

يَغُضُّوا مر مردان کو دیده را که فرا گیر بود بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نا
محرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیزروترین تیری شیطان را در وجود انسان
چشم زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند و تا چیزی بدیشان نرسد با ستراک آن
مشغول نمی توانند اما دیده جاریه ایست که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند
این همه آفت که بتن میرسد ¤ از نظر تو بهر سکن میرسد ¤ دیده فرو پوش چو در در صدف ¤
تا نشوی تیر بلا را هدف ¤ و در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند دیدهای سر را
از محارم و دیده دل را از ماسوی الله وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهای خود را
از حرام یا بپوشند عورات خود را از سترا که ذَٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج
أَزْكَىٰ پاکیزه تر است و سودمندتر لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام
و استعمال جوارح در طاعت و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی
عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را
از پیرایهای و جامهای رنگها و غیر آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنکه ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت
بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گویند
مراد زینت مواضع آنست لیس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند
بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ برگریبانهای خویش یعنی گردنهای خود را بمقنعه
بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا
نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج
و دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که زینت برای
ایشان است أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران

خویش و پسر پسر هر چند باشند درین داخلست أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان
در حکم پسرانند مر زنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران
خود که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح با ایشان
روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم
اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید ایشان
نزدیک پسران خود توصیف کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین
خویش یعنی مواضع زینت بمومنان نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و و
ثنیه حکم دین مردمان دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم
دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی برانداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب
باید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و ایشان را پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک
شده است آن را دستهای ایشان یعنی پرستندگان زنان از آنکه ملک یمین ایشان اند از کنیزان خواه
مومنه و خواه کافره و یا آنکه ایشان در نسا داخل اند ایجاد ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه
احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زنند از اما و عبید و قولی آنست که غلام اگر عفیف باشد
نظر او بزن نماید والا فلا و در اتحاف آورده که این مسیب رحمه الله فرموده است که مغرور نکرداند
شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید و عبید زن حکم مرد اجنبی دارد و
جایز نیست نظر او بمولاة بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ یا پی روندگان
جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنها که بجهت خوردنی بخانهای آیند
و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغه شهوت نیست ایشان چون پیر سال خورده و عنین یا آنها که مطلق از
مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز مقصود بر طعام نیست و اکثر ائمه حنفی برانند که خصی و مجبوب
و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست حاشش آنکه توانایی
بران نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر اسرار
زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ

نشره و لجه شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایها خلخال دار بر زمین
بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میدارند مِن زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود
که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان شود
وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و بازگردید بخدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروندگان لَعَلَّكُمْ شاید
که شما تُفْلِحُونَ رستگار شوید همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از خطره و چلیه خالی نیستند امام
قشیری قدس سره فرموده که محتاج تر بتوبه کسی است که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار فرمود
که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه کاران شما توبه کنید
موجب رسوای ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوانی نخواهد امید است که در عقبی نیز
رسوا نکنند بیت چو رسوا نکردی بچندین خطا ٭ درین عالمی پیش شاه و گدا ٭ دران عالم هم
بر خاص و عام ٭ بیامرز و رسوا مکن والسلام وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و نکاح در آرید زنان و بی شوهران را
مِنكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد و که خدا اسازید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید
وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان
خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و زوج در پرده عفت
باشند إِن يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ
اللَّهُ غنی گرداند ایشان را خدای مِن فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی
در یک منزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد عَلِيمٌ داناست
باستحقاق فقرا بسط و بسط روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که بار استبلا ز حرام و عفت
ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که
توانگر گرداند خدای ایشان را مِن فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان که خدا توانند شد
وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِن فَضْلِهِ از افزونی کرم خود
بیابند آنچه بدان که خدا توانند شد وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را
مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالکیت آن را دستهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتب جویند

فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشان مرا استحسانست و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده
خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدم برین مقدار مال پس چون آن بنده آن مقدار مال ادا کند آزاد
شود آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبه طلبید این آیه نازل و حق سبحانه فرمود
که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازند إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته آید فِيهِمْ
خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه
بجهت کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن بس مکروه است که بنده بگدای مال کتابت باز دهد بنده
از آن سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید مسلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت ترا قوت کسب
هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از وساخ و ادناس مردم بخبایانی من ترا
مکاتب نسازم وَآتُوهُم و بدهید بندگان مکاتب را مِّن مَّالِ اللَّهِ بعضی از مال خدای را
الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این
آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رحمهما الله میگویند و آتوهم خطاب است با مو
و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رحمهما الله ربع مال مقرر میکند
و امام شافعی رحمه الله بقول تفویض برای خواجه مفوض باید و امام اعظم و امام مالک ایتا را واجب
نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آتوهم راجع بعامه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را
و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کنند و گردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب
این جزو را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدو می توان گذشت بیت بشنو از من نکته ای
زنده دل ٭ و از پس مرگم به نیکی یاد کن ٭ که بلطف آزاده را بنده ساز ٭ که باحسان بنده را آزاد کن ٭
آورده اند که عبد الله ابی منافق کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه
چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار
کردیم و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب نبوت مآب آمده صورت حال عرض
رسانیدند آیت آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزان خود را عَلَى الْبِغَاءِ
بر زنا و پلیدکاری خود را إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز استادن و پرهیزکاری و اگر

نخواهند ذکر اراده نهٔ بمقتضای حالست واکراه بهمه حال ممنوع یعنی حق سبحانه میفرماید شما اکراه
میکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا مال زندکانی دنیارا از کسب ایشان و از فروختن
اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که از عزلی بهاد دیت
براوی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن نواجکان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده کناه ایشانست
یعنی کنیزان مکرهه رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و بال آن نیست مکر در کردن اکراه کنندکان
وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و به تحقیق فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتها روشن و واضح یافته
و حفص بکسر یا میخوانند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی
مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه کذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه التبیان
و آن قصه عائشه است رضی الله عنها که مانندکی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت و بقصه
یوسف در براءة ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران
تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَوَاتِ ٤
وَالْأَرْضِ نور آسمانهای و زمینهاست نور نامی ست از نامهای حق سبحانه امام زاهد فرموده
که خدای را نور توان کفت ولی بپارسی روشنی نشاید کفت چه روشنی ضد تاریکیست و خدای
آفریدکار این هر دو ضدست و باید دانست که نور متعارف کیفیتست که باصره اول در
یابد و بوساطت او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیت که فایض کردد مثلا از
نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست و چون
خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و این ست که صاحب کشاف میکوید
که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور الهی آن هرچه از انوار
عالم [illegible] مناظر علوی و مظاهر سفلی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست
و [illegible] هم همه بودیم بی خبر ؛ نور وجود و شهود از تو یافتیم ؛ یا تجوز مصدر را معنی فاعل
باید کرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود منور السموات والارض روشن کننده

آسمانست بملائکه مقربین و نور دهنده زمین با نبیا و مرسلین یا روشنی بخش آینه دلهای ساکنان
ارض و سما بانوار معرفت توحید در تبصیر آورده که آراینده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب
[illegible] قدس الله سره در شرح اسماء الله معنی نور بدین وجه آورده که جهات آرای و دلکشای مرید
این قولست امام التقی رحمه الله در بیان آرایش عرض و سما میکوید بیار است سما را الصوامع
قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام ست و زمین را با نبیا و علما و مومنان یا سما را بتسبیح سبحان
و تقدیس مقدسان با زمین را بمساجد که مواضع عبادات اهل اسلام ست یا سما را بشمس
و قمر و ستارکان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را
بکعبه و انوار السرور و کفته اند مدبر السموات والارض امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید
و باید ساخته بتدبیر اوست مر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او مهم سازند نور القوم و
نور البلد میکویند کما قال الشاعر نور القبایل ساکب بن محلم و برین تقدیر اوست که کارهم
آسمانیان و زمینیان سازد و مجموعه العطیه کل خرب بالدیهم فرحون نوازد ارضاخان
احسان تو هر جایه کس کل حزب بما لدیهم فرحون الله زینی اللطف عمیم در تبیان آورده که هر کول
السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مرکز
زمین واقع ست دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او فقی کل شیء له آیة وجود
جملا ایشان دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات
والارض رهنمای اهل آسمان و زمین ست که بهدایت او بهشتی خود راه برند و بارشاد او مصالح
دین و دنیا انجا سند در تفسیر لطایف هیچی که امام محمد آن را نوشته اند از خواجه ابو سهل انمار
روح الله نقل میکند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و سبب خوف
و وحشت ست و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرحت و بهجت و انبساط
و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی ست
چو بنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم ؛ چو تو پیدا شوی بر مسلمانیم بجان تو ؛ بعضی
از علما کویند نور آنست که روشن کرداند چیزها را تا باصره او را ادراک کند و بدان راه یابد پس

پس چون حق سبحانه بیان کرده است ازبرای آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدیدن آن را برده
ایم پس او را نور توان گفت صاحب اتحاف رحمه الله علیه فرموده که در زمان ظلمت بحکس ساکن
از متحرک نشناسد وعلو از سفل تمیز نکند وقبیح از صبیح باز ندهد و نداند و چون رایت نور ظهور نمود
خیل ظلام روی به انهزام آرند و بود آن وکیفیات ظاهر گردد و صفوان کذر و عوض از جوهر متمیز شود
مدرک انسانیه داند که استعاذ این دانش و تمیز بنور کرده اما ادراک نور متحیر باشد چو داند
که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بود لالات و باطن بلذات پس حق سبحانه که ما بدولت ادراک
با فهم ایم و بدیه تمیز اشیا رسیده سزاواران باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی بالذات
حق است که همه موجودات بدو ظاهر واو از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح
رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگر از ادراک غافل باشی و از
غایت ظهور مخفی ماند چنانچه از ادراک این ادراک واشکال بواسطه مناسبت که محیط است بانها
ونظر است در رویت وباوجود این بیننده در ادراک ضیا غافل میشود و بغیبت ضیا معلوم
میگردد که ورای آن امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط است
بضیان والوان واشکال بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک مشتملی
بر ادراک او محالست اگرچه در ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست
که اگر این نور نیز چون ضیا غایت شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر
که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بوده ـ هستی که بذات خود هویداست جو نور هم ذات
مکونات ازو یافت ظهور هر چیز کز او فروغ افتد در دور در ظلمت نیستی مستور و در رساله حق الیقین
که هستی خدای تعالی پیداتر از همه چیزهاست زیرا که بخود پیداست و پیدای سایر چیزها بدوست
الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی است
هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی نخست هست مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک
غافل باشی واز شدت ظهور مخفی مانده همه عالم نور اوست پیدا کجا او گردد و از عالم هویداست
نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مثل نوره صفت نوریکه منسوبست بدوست

کمشکوة مانند روزنه البیت در دیواری که نهایت او بخارج راه نوار دیعنی طاقی فیها
مصباح دران طاق چراغی افروخته و نیک روشن چنین گویند مشکوة انبوبه البیت از
آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله شعله باشد در انبوبه المصباح
آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت
کانها کوکب گویا ستاره است دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی
چراغی که در وست یوقد افروخته شده است در ابتدا از من شجرة مبارکة از روغن
درخت بابرکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر دعا
برکت خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا وعلیه السلام لا شرقیة نه در جانب
شرقیست از معموره چون کناره رود بار چین و خطا ولا غربیة و نه طرف غرب از آن چون
طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او را خوجبال ولایت شام است یا نه پیوسته در
آفتابست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام ماند بلکه هزار رعایت ماب آفتاب
بهره مندست و هزار رعایت وقایت سایه محفوظ حسن بصری رحمه الله علیه فرموده که اصل این
شجره از بهشت بدنیا آورده پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر واطلاق توان
کرد یکاد زیتها نزدیک است که روغن آن درخت یضیء روشن دهد بنفس خود
ولو لم تمسسه وا گرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی است چون درخشندگی و براقی
بمنابه است که بی آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنائی افزوده بر روشنی یعنی صفا
زین بار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزود در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار
است یهدی الله راه مینماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء هر کرا میخواهد
ویضرب الله الامثال ومیزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند
للناس برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد والله بکل شیء
و خدای همه چیز یار دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات علیم
داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی

قدس سره را در اسرار التنزیل فرموده که مراد از نور ایمان است که حق سبحانه تشبیه کرد سینه مومن را
بمشکوة و دل او را در سینه به قندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل
و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را شجره مبارک از تاب آفتاب خوف و ضلال و زوال
رجا بهره دار و نزدیک است که فیض کلمه ای انکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کرداند چون
اقرار باز بر زبان جاری شد و قصه جنان باز گشت نمود از نور علی نور بظهور رسید و بعضی از
کلمات امام اسطیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهة آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد
برامن آن نگردد هم چنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را ابد و راه نبود دیا آنکه بچراغ داخل
خانه روشن شود و از روزنهای خانه پرتوی برخارج افتد و آن نیز روشنی بخشند بهمین منوال
نور ایمان دل را روشن کرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات
بر اعضا و جوارح بپدید آید سیماهم فی وجوههم سیمای هر کس از دل او میدهد خبر و تشبیه فرموده دل
مومن را با بگینه تا آن را بسنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته هر کجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته را
زنده مرهم نپذیرد بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکم هرچند بشکنی تیزتر شود و گفته اند
آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته
است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمد صلی الله علیه وسلم که نه شرقیست بلکه مکیست و مکه
سره عالم و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد
قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره
وحی الهی که نه مخلوقست و نه مختلف نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر همکنان
واضح شود پس چون بران وارت کند نور علی نور باشد و از روح الارواح آورده که آن
نور محمد است مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتون ابراهیم که نه یهود مایلست چه یهود
غرب را قبله ساخته اند و نه نصرانیه چه نصاری روی بشرق آورده اند مصباح حضرت
رسالتست صلی الله علیه وسلم و آله وسلم یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شجره شجره نبوت که نه گذشت و نه نزول یا مشکوة سینه مرتضی

آنحضرت

آنحضرت است و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب افراط
و نه در طرف تفریط و تقصیر بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط المستوی عبارت
از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است بدر نور دبیر
نور است مشهور اینجا فهم کن نور علی نور بوافی نکات متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر به بسط لایق
مذکور است و مسطور و الی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدای را در خانهای که دستور
داده خدای و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود قدر او و تعظیم یعنی آن را رفیع قدر و بزرگ
مرتبه دانند یا بر دارند در ان آوازها یا بر داشته شود و حق سبحانه در ان بیوت ویذکر
و یاد کرده شد فیها اسمه در ان خانه نام او و مراد از بیوت مساجد است که اشراف اماکن
و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از اشتغال و از سخن دنیا
و کلام ما لا یعنی محترز باید بود و یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی
رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند
عبارت از چهار خانه است که به امر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل
و مدد اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود پیغمبر علیه السلام
و اتمام آن بر دست سلیمان علیه السلام اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت
هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده یسبح و تسبیح گفته
شود یا نماز گذارند له مر خدای را فیها در ان بیوت بالغدو و الآصال بامداد و شبانگاه
رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم
مشغول نمی سازد و باز نمیدارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان
توقع سود باشد و لا بیع و نه برای فروختن آنها یعنی دادوستد و خرید و فروخت ایشان را
مانع نبود عن ذکر الله از یاد کرد خدای و اقام الصلوة و بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة
و از ادا کردن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیا و لیست البتا
از ذکر مانع نبود و باقی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر با خلق الله

ست و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و بتحقیق این روش خواجگان ماوراءالنهر
آورده اند که ملک حسین کرد که والی هراة بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاءالدین
محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس
گفت که بنای طریقه شما چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق ع
از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش همچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان الحق
سبحانه میفرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت حقایق
پناهی قدس سره در بیان این طریقه اینچنین فرموده اند ع سررشته دولت ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد
فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود
والابصار و بگردد دیده ها و از هر طرفی نگرد تا به بیند که نامه او از کجا بروی آید لیجزیهم الله متعلق است
بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای
آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیادت کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود
یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطا کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله
یرزق و خدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هر که را میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی
بران روزی حساب نکند یا زیادت از آن دهد در عقبی که بجز شمار در نه آید والذین کفروا و آنکه
بپوشیدند حق و نگرویدند بدان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق
بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمینی هموار سراب
آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمینی مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون ابی مواج
یحسبه الظمآن پندارد آن را تشنه ماء آب صاف روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا آنکه چون
برسید بموضعی که در وی توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد بدان مظنون و متصور خود را چیزی
ووجد الله و یابد عقاب خدای را عنده نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود

باید فوفیه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بر وجهی که حساب اقتضا
کرده باشد والله و خدای سریع الحساب زود حسابی است و حساب یکی او را از حساب دیگری
باز ندارد و تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب و آن را بر تشنه جگری سوخته پس همچنان که تشنه از سراب
ناامید شده تشنگیش زیاده میشود کافران را از امید پاداش اعمال خود چون بند حسرت و چنینه
افزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم فی بحر لجی
در دریای عمیق که دمبدم یغشیه موج می پوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای
آن موج دیگر و من فوقه از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات
این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول
و موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که اقرب اعضاست
مر بیننده را بچشم لم یکد یریها نزدیک نیست که ببیند آن را بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی
دست را نبیند که نزدیک است ومن لم یجعل الله و هر که نگرداند و مقرر و مقدر نکرد خدای له نورا
مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را من نور هیچ نوری این مثل
دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال زنار است و تجلی دل رو دموج آنچه دل او را می پوشد
و از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بر آن پس کردار و گفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش
ظلمت و رجوع او روز قیامت هم بظلمت پس عکس مومن که او را نور علی نور است این را با شند
ظلمات بعضها فوق بعض ع مومنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل
منکر است حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای
یسبح له تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال من فی السموات
والارض هر که در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی
که بال گشاده باشند در هوا و صف کشیده تخصیص طیر بالذکر آنست که او میان زمین و آسمان است
یا دلایل صنع در وی ظاهرتر است بجهة اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکز اند از عطا قوت میل محیط
و قدرت و توقف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیده با آنکه در جناح صفت قبض

نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع کلٌّ هر یک از اهل آسمان و زمین یا هر جان
یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلوته دعا خود و تسبیحه و تنزیه خود در یا دعا
و تسبیح خدای را یا خدای داند نماز و نیاز همه را والله علیم و خدای داناست بما یفعلون
بانچه میکنند همه از طاعت و عبادت ولله و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان
و زمینها چه خالق و فاطر اوست والی الله المصیر و بسوی خدای است بازگشت همه الم تر
ان الله آیا نمی بینی که خدای یزجی سحابا میراند ابر را و برمی انگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس
تالیف میکند در میان یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثم یجعله رکاما پس میکرداند او را درهم
رسته و برهم بسته فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله برون می آید از میان او
وینزل من السماء و فرو می فرستد از ابر من جبال از کوهها که در وست یعنی از قطعها ابر
بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من برد از تگرگی که در ابر است تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمانست
و در آسمان کوههاست از تگرگ را چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق سبحانه از ان
تگرگ نازل میکرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء بکشت و زرع و باغ
هرکه میخواهد و یصرفه و باز میدارد آن را عن من یشاء از میوه و محصول هرکه میخواهد یکاد
سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار ببرد دیدها را و برباید
از نظر روشنی و این قوی تر دلیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون
می آرد یقلب الله میکرداند خدای اللیل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر
یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر می سازد احوال ایشان بحرارت و برودة یا بنور
و ظلمت ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباریست لاولی
الابصار مر خداوندان بصر و بصیرت او را والله خلق و خدای بیافرید کل دابة هر جنبنده
که در زمین است من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل
تغلیب بوده چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس نقل میکند که حق سبحانه
جوهری آفرید و نظر هیبت بروی افکند بگداخت و آب گشت بعضی از آن را تغلیب فرمود با آتش

ایضا

وازان

وازان جن از دود پس برخی را مقدار تغلیب نمود مقداری را از خاک وازان آدمی و سایر حیوانات را
خلق کرد و اصل همه آب است فمنهم پس چندگان من یمشی هست آنچه میرود علی
بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم من یمشی وازیشان هست که میرود
علی رجلین بر دو پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی وازیشان هست که مشی میکند
علی اربع بر چهار پایان چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آن که در قدرت ابلغ است
و آن ماشی باشد بی آلت مشی آنگه مر و پای رود در آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات
آنکه زیادت از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست یخلق الله می آفریند
خدای ما یشاء هرچه میخواهد از آنچه ذکر کرده و از آنچه نفرموده با اختلاف صور و اعضا و
هیئات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده بیت
اوست قادر بهرچه خواهد خواست ۞ هرچه خواهد کند که حکم او راست ۞ نقش بند برون کلها اوست
نقش دان درون دلها اوست ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر آفریدن همه
چیزها قدیر تواناست پس هرچه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم آیات
مبینات آیتهای روشن کرده و هویدا والله یهدی و خدای راه نماید من یشاء
هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن الی صراط مستقیم براه راست و درست که طریق بهشت است
آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را محمد
بریم و منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف میکنم حق سبحانه آیت فرستاد که ویقولون
و میگویند منافقان که ما آمنا بالله گرویدیم بخدای وبالرسول و بفرستاده او واطعنا
و فرمان برداری کردیم و هردو را ثم یتولی پس میگردند فریق منهم گروهی از ایشان
و امتناع از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار با ایمان و اطاعت وما اولئک و نیستند
آن گروه بالمؤمنین گرویدگان مخلص با ثبات بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رضی الله عنه
و مغیرة بن وایل مخاصمه بود در آب و زمین چنانچه علی رضی الله عنه خواست که او را به نزد
رسول خدای برد صلی الله علیه و سلم میسر نشد و گفت او برای تو حکم نخواهد کرد که عم زاده او

ادنی حق سبحانه آیه فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری می کنند و از حکم خدای و رسول سر
بچند و روی می تابند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای وَ
رَسُولِهِ و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان
إِذَا فَرِيقٌ آنگاه گروهی مِنْهُمْ از ایشان که خیر ایست بامغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندگان اند
از محکمهٔ علیه نبویه وَإِنْ يَكُن و اگر باشد لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود
يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند
که برای ایشان حکمی واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم کنندگان که حکم بر ایشان نخواهد بود
سر باز زنند أَفِي قُلُوبِهِمْ آیا در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری است یعنی کفر و میل بظلم أَمِ
ارْتَابُوا آیا در شک افتاده اند در باب پیغمبر و از و تهمتی متنبه کرده اند که برو اعتماد راستی نماند
أَمْ يَخَافُونَ آیا می ترسند أَن يَحِيفَ اللَّهُ آنکه حیف کند خدای در نزول حکمی که جور نماید عَلَيْهِمْ
بر ایشان وَرَسُولُهُ و میل کند رسول او در حکومت بَلْ نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد
یا خدا و رسول او حیف کند بلکه أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکاران اند بر خود
یا بر انفسها بخود باباء و امتناع از حکم خدا و رسول او إِنَّمَا كَانَ جز این نیست که هست قَوْلَ ثلثع
الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان إِذَا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای
وَرَسُولِهِ و بسوی پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات أَن يَقُولُوا
آنکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قرآن را وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر ترا هر چه حکم کنی در میان ما حکم
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات سخط
ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را در فرایض
وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عقاب خدای
بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و پرهیز دارد از خشم و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولَٰئِكَ پس
آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس
آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود و علماء زمان برین آیه اتفاق کردند

چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و محبت و تقوی متصور نیست اینک راه اگر مقصد اقصی طلبی
و اینک راه اگر مقصد اقصی طلبی و اینک طلبی از رضای مولی جوی وَأَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللَّهِ
بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه
لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمایی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون
آیند و لحظه توقف نه نمایند قُل لَّا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند دروغ مخورید طَاعَةٌ
مطلوب از شما فرمان برداریست مَّعْرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگند
دروغ بر طاعت نفاقی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
از نفاق و جز آن قُلْ بگو أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت
کنید رسول را بصفای طویت فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانند ای مردمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ جز این
نیست که بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مَا حُمِّلَ آنچه برو حمل کرده اند از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُم و بر شما است
مَّا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وَإِن تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را
در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده یعنی بر ما إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه برو بوده بجای آورده اند
و آنچه کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند مِنكُمْ
از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته مراد اهل قبول از شهر قرار مهاجرین اند که بعد از هجرت
مدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر مخالفت
ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران
اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس میگذرانیدی روزی
بایکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بساط سلامت
و عافیت بنشینیم این آیه نازل گشت و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم
هر آینه ایشان را خلیفه گرداند فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانچه
خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه گردانیده شدند

وحفص استخلف فعل مجهول خوانده یعنی همچنانکه خلیفه کردانید خدای آنان را که بودند من قبلهم
پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در ان
چنانچه ملوک در ممالک حق خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مومنان وفا فرموده خوار
بر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید هست که جمیع اطراف و انحاء
مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان سده شرع نبوی و متابعان
احکام ملت مصطفوی درآید — بیت — دمبدم هست کمال دولت خدام او عرصه روی زمین را
بر السر خواهد گرفت: شاهباز همتش چون برکشد بال قدر : از ثریا تا ثری در زیر هم خواهد گرفت
این آیه دلیل اعجاز قرآن است و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین رضوان الله
علیهم اجمعین و دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ و هرآینه بقوت و متمکن و ثابت سازد لَهُمْ برای
ایشان دِينَهُمُ دین ایشان را الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر ایشان را
یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد
و بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان
يَعْبُدُونَنِي مرا پرستند مراد زبان خلافت لَا يُشْرِكُونَ شریک نسازند بِي شَيْئًا با من چیزی را
یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد درین نعمت
بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کافران نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشانند کاملان در فسق ثعلبی آورده که قتله ذوالنورین رضی الله عنه اول جمعی که بوده اند که کفران این
دولت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة
واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده
شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که بگرویده اند مُعْجِزِينَ
عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ در زمین یا مشتی که بدرکان بروی یعنی نتوانند
که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش
دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتنی است آتش در اسباب نزول آورده اند که حضرت رسول صلی الله

علیه وسلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد
مدلج بی اجازت در آمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و با زوجه خود ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهی
تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شده که چه بودی که حق سبحانه نهی و منع
کرد آبا و اجداد و ابنا و خدام و حشم را در مثل این ساعات بی دستوری در خانه نیایند
تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و این آیت نازل
شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِينَ ع
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان
از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ مِنْكُمْ از قوم شما
یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروز مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از
از خواب برمیخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ
و یکبار هنگام گرمی نهید ثِيَابَكُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین یعنی آنوقت نیم روز است
مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز خفتن که در وقت تجرد است از لباس و درآمدن
بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاهدارید این سه وقت عورت که مر شما را لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست
بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان
بَعْدَهُنَّ پس ازین سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگان اند یعنی در آیند
عَلَيْكُمْ بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُمْ در می آیند یعنی
از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر موالیک كَذَٰلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ
روشن میسازد و بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت مراسم اداب نزد بعضی علما حکم این آیت
منسوخ است و القول الصحیح محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میکویند جواب
داد که خود آیتی منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون

برسند طفلان مِنكُمُ الحُلُمَ از شما بجواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام
روشن تر دلیل است فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات كَمَا
اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان
حکم سایر مردان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد حکم استیذان را يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند
خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر احوال شما حَكِيمٌ
حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت دین و اسم در آخر دو آیه متعاقب جهت مبالغه
و تاکید است وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان اللَّاتِي
لَا يَرْجُونَ آنانکه امید ندارند نِكَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند
جهت پیری و عجز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبال آن أَن يَضَعْنَ
از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می پوشند غَيْرَ
مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت یعنی غرض از وضع چادر اظهار
رو کردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند
خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهترست ایشان را و دورتر از تهمت وَاللَّهُ و خدای سَمِيعٌ شنواست مقالات
ایشان را با مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی رحمه الله آورده
که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی با این جماعت از همسایگی ارباب محبت
محترز بودند از بیم آنکه مبادا که طبع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر غزو رفتندی
کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجات از طعام ایشان
تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشان را
بجاوبه که در خانه پدر یا مادر یا اقارب خویش بردی ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت
نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ
و نه بر لنگ حَرَجٌ وبالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و نه بر
نفسهای شما و رنجی أَن تَأْكُلُوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِن بُيُوتِكُمْ از طعام خانهای خود

کراهل

که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز داخلست بحکم این حدیث که انت و مالک
لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترچیزی که خورد مرد از کسب اوست و آن ولده من کسبه أَوْ بُيُوتِ
آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ
إِخْوَانِكُمْ یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ
أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران پدران خود
أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای خواهران
مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ یا خانهای یا مالک شدید شما خزاین آن را آن بنقود انتم
و اظهر این خطاب با وکلا و خازنانست و گویند مراد خانه بندگانست و جز خانه اولاد
و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان است خود
و در آن نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین
صورت بیفزاید فتح موصلی رحمة الله بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید
و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید این صورت واقعه از جاریه
شنید لشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده بیت شبی گفتم
جهان فرسوده را که بود آسوده در کنجی رباطی ز لو تنها چو خوشتر در جهان گفت میان دو یاران
انبساطی در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و اگر در جواب
گوید کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از استفسار رهند و چون بگذرد
چه دوست جانی بگذرد بهترست از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو هرچه
داری یاری بخر و بیچ مفروش و سعدی درین قال بیت یاران بجان مضایقه باهم نکنند
شرطست بعد یافتن یار زشنا کرده او بعهد محبت و وفا کند و بر قول او که سبب نزول آیه تحرز
صحابه بود از مواکله اهل علل علی را اعمی می باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یکی از ایشان حرجی
آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی
و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون بنی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی

انگاه چیزی خوردندی یا درباره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده چیز با مهمان طعام
نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودند این آیة آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا با هم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا
یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بخانهای که ذکر کرده شد یا خانهای
خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ پس سلام کنید برهم دینان خود المؤمنون
کنفس واحدة و در خانهای خود بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی
گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام
کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت طَيِّبَةً
بلکه که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان
میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکمت خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که تعقل کنید
در ان جز حق و صواب در یابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گروندگان کامل الَّذِينَ ٤
آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند بخدای وَرَسُولِهِ و رسول او از صمیم دل وَإِذَا كَانُوا و چون باشند
مَعَهُ با رسول وی صلی الله علیه وسلم عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که از برای
ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات لَمْ يَذْهَبُوا
نروند از نزدیک وی حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتی که دستوری طلبند از و و او تشریف اذن ارزانی
فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی
صدق يُؤْمِنُونَ میگروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول او و تصدیق مینمایند تعریض بجمعی منافقانست
که در غزوه تبوک تخلف از جهاد دستوری میطلبند و در باره ایشان نازل شد که انما یستاذنک
الذین لا یومنون بالله الآیة فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مومنان
مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فَأْذَنْ پس دستوری ده
لِمَنْ شِئْتَ مر هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت
طلب آمرزش کن لَهُمُ اللَّهَ برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه

بعذر باشد خالی از خلل نیست و گویا که بخروج از جماعت اثم اند پس برای ایشان استغفار کن
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را رَحِيمٌ مهربان است بر
تخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوا مدارید و مدانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شما را
بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ همچو خواندن بعضی از شما بَعْضًا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن
رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت
بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن حرام و نیز دعای او بر شما یا برای شما چون
دعای یکدیگر مدانید که آن دعای شیست که مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا نداکردن
شما و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانند بلکه باید که از
روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بندای او انبیا خطاب
یا ایها النبی خطاب محمد است صلی الله علیه وسلم آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان
تنگ آمده پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیة آمد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بتحقیق میداند
خدای آنان را که از روی کراهیت يَتَسَلَّلُونَ بیرون می روند اندک اندک مِنْكُمْ از میان
شما لِوَاذًا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن خود را فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند
آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای أَنْ تُصِيبَهُمْ
از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که کراهیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط
سلطان یا جابر یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه جنید قدس الله سره فرمود که فتنه سختی دل است
و متاثر ناشدن او از معرفت الهی أَوْ يُصِيبَهُمْ یا برسد ایشان را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
در آخرت أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستی که مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در
آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک او یند و مالک همه اوست زیرا که خالق است همه قَدْ يَعْلَمُ
بدرستی که میداند مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شمای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و نفاق و
اخلاص و طاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان
إِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بدانچه کرده اند از عملهای بد

مکافات کنند وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست وهیچ چیزی بر وی مخفی نماند آنکس
که بیافرید بدو نهان چون شناسد نهان وپیدا بجهان سُورَةُ الْفُرْقَانِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي صاحب کشف الاسرار معانی که مفسران ٤
مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اند اول آنکه برکت ازوست واین اشارت بکار
سازی و بنده نوازی حقست دوم آنکه بزرگوار و برترست واین بیان صفت سرمدی وشان
عزت ازلی وابدی اوست سیوم آنکه دایم ثابتست واین عبارت از دوام ذات اوست
لم یزل ولایزال الَّذِي آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق وباطل
وحلال وحرام عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لِيَكُونَ تا باشد بنده او
لِلْعَالَمِينَ مر آدمیان را نَذِيرًا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل مکه در توی در
هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِي لَهُ آنکس که مر او راست مُلْكُ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها چه وی منفردست بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف
دران وَلَمْ يَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدای وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود ونصاری وَلَمْ يَكُنْ لَهُ بوده
ونیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه یا وغیره گویند یعنی او را پادشاهی است
بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وبیافرید
همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه واشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرده آن
چیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص وافعالی که ازو میخواست
یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوا وفرا گرفتند کفار مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ
خدایان که نیافرینند شَيْئًا چیزی را وقادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَهُمْ يُخْلَقُونَ وحال آنکه
آنست که ایشان آفریده شده اند وهر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی ومحتاج خدای را نشاید
پس بتانی که عبده ایشان را می تراشند وبهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش
باشند وَلَا يَمْلِكُونَ وباوجود مخلوقیه نمیتوانند واستطاعت ندارند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود
ضَرًّا باز داشتن ضرر زیانی از خود وَلَا نَفْعًا ونه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود می توانند

الیز

رسانید ونه زیانی از خود باز میتوانند داشت وحال آنکه خدای ضار ونافع باید وَلَا يَمْلِكُونَ
ونمی توانند الهه باطله وقادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً ونه بر زنده کردن کسی اولا
بر ابقا حیوة وَلَا نُشُورًا ونه بعث وحشر او نتوانستند وخدای محیی وممیت وباعث باید وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه نگرویدند إِنْ هٰذَا نیست این فرقان که محمد بما آورده إِلَّا
إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر دروغی که خود بربافته است آن را وَأَعَانَهُ ویاری داد مر او را عَلَيْهِ
بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروهی دیگر چون جبر ویسار وعداس یا فکیهه رومی یعنی
ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند او بعبارت عربی بما القا میکند فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستی که آوردند
این قوم ظُلْمًا وَزُورًا ستم ودروغ یعنی یاری دهندگان وی وبرین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد
واصح آنست که این سخن حضرت خداوند میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغست و
عبید قومی بربافته می شود آمدند بزرگ وستم وبهتان وَقَالُوا ودیگر گفتند که کلام وی أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینان است که در کتابها نوشته اند اكْتَتَبَهَا میطلبید تا آن را از جهت
خود میتواند نوشت فَهِيَ پس آن نوشتها املا کرده میشود برو بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد وشبانگاه
یعنی در دو طرف روز یا شب وروز آنها را بروی خوانند تا یاد میگیرد چه خود نمی تواند خواند
وچون حفظ کرد بر ما میخواند ومیگوید این وحی است قُلْ بگو در سخن ایشان را که أَنْزَلَهُ
الَّذِي فرستاده است قرآن را آنکس که بی شبهه يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها وزمین بدان دلیل که این کلام مشتملست بر اخبار مغیبات وعلوم عجائب
حق تعالی است ودیگر آنکه همه فصحا شما در اتیان آن بمثل آن عاجزند وچنین کلام جز از نزد ملک
علام نشاید إِنَّهُ بدرستی او كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان میپوشند
رَحِيمًا مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکنند وَقَالُوا وگفتند صنادید قریش چون ابوجهل
وعتبه وامیه وعاص وامثال ایشان مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند
چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد
خوردنی وَيَمْشِي ومیرود برای معیشت چون دیگران فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی درست

تجدعلیه

باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبهٔ محسوسات از حال آنحضرت
غافل شده پنداشتند که غیر رسل از غیر ایشان بامور جبلی باشند و ندانستند که نبوة منافی این بت
نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد
پس باید نادر آمیزد بجنس الناس کی اکر دجنس جن الناس القصه مشرکان گفتند بایستی
که او ملک بودی و اگر ملک نیست لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد الیه ملک بسوی او ملک
فیکون معه تا باشد با وی نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده
شود به او کنز کنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او
تکون له یا باشد مر او را جنة یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش
وی بگذرد وقال الظلمون و گفتند ظالمان وضع ضمیر بحکم الظلم الثالث یعنی ستمکار شدند ازین سخن
که مومنان را گفتند ان تتبعون پیروی نمیکنند شما الا رجلا مسحورا مگر مردی جادو کرده
شده یعنی کسی که او را سحر کرده اند عقلش پوشیده شده در تفسیر آورده که مسحور را معنی ساحر
میدانند یعنی ساحر است دوی میکند که شما را الجن می ... بید انظر درنگرای محمد بدیده عبرت
تا ببینی که معاندان کیف ضربوا چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها یعنی گفتند سخنها ناخوش
و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و محالی علیه السلام نمودند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی
که موصلست بمعرفت امتیاز تو از ایشان از ما سوی فلا یستطیعون پس توانائی ندارند و نمی
یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند تبرک الذی بزرگوار است آنکس که بمحض فضل ان
شاء اگر خواهد جعل بسازد و ببخشد لک ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از گنجی و بوستانی
که ایشان میگویند و آنچه باشد جنت تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر آن
درختان جویها ویجعل لک و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکهای عالی و مسکنهای
رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون مالداران قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنانست به این نازل شد
و درج از نور بپیش آنحضرت نهاده فرموده که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین در اینجا است

بسیار

٤

آن بوست تصرف تو میدهم بی آنکه از آنچه نزد من است نام زد تو کرده ایم و در آخرت مقدار پر پشه
کم نکرد و حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر میدارم و میخواهم که بنده
شکور و صبور باشم گفت اصبت اصاب الله لشانه علو همته آنحضرت نیز همین است که با وجود
تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند آن را ملاحظه باید نمود
که در شب معراج مطلقا نظر با سوی الله نکشود و هیچ جز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت
التفات نفرمود تا عبارات از آن این آمد که ما زاغ البصر و ما طغی زرنگ آمیزی ریحان
آن باغ نهاده چشم خود را مهر ما زاغ نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب
قوسین بل نه فقر و فاقه و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب
میکنند قیامت را دوای ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است واعتدنا و آماده کردیم لمن
کذب بالساعة برای کسی که تکذیب ساعت کند سعیرا آتشی افروخته و گویند سعیر نامی است
از نامهای دوزخ اذا راتهم چون به بیند ایشان را یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ
من مکان بعید از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد راه بوده میان ایشان سمعوا لها
شنونده مر آتش را تغیظا آوازی جوشیدنی از خشم وزفیرا و بانگ چنانچه از درون خشم ناکان
آید یعنی خریدن بعضی برانند که دیدن و خبر مرزنا بانبیا بود و صاحب انوار فرموده که جوان نزدیک
ما حیات مشروط به تبنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم
گیرد لفروه و اذا القوا و چون در انداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای
تنگ که موجب زیادتی کرب باشد در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن
نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افکنند مقرنین مقرن کرده دستهای ایشان
بگردن بزنجیر با هر یک را با قرین او از جنس بسلسله آتشی بهم دیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود
هنالک در آن مقام ثبورا هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند ثبورا این کلمه
کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول
کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در پوشانند و او از غایت

وازلی میکشند و در تیه او از عقب او غرباد یا ثبورا برکشیده میرود حق سبحانه لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ گواید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبور وَادْعُوا وبخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید برخود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبور می واقع خواهد شد قُلْ بگو آنان را که بعوض سزا انش تو میکنید أَذَٰلِكَ یا گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهترست أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزگاران مدخول دران كَانَتْ هست و در علم خدای لَهُمْ مر متقیان را از بهشت جزای جَزَاءً پاداش بر اعمال ایشان وَمَصِيرًا و بازگشتی که رجوع بران نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان نه چه ضعفاء مومنان را آرزوی ایشان از مرتبه کمال کمل نصیبی نخواهد بود مرادی که مناسب حال خود جوینده یابند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند در بهشت كَانَ هست دخول وخلود ایشان در جنت عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعده مَسْئُولًا خواسته شده یعنی بر اوار آن که از خدا تعالی درخواهند یا مومنان درخواستند که ربنا واتنا ما وعدتنا یا ملایکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی خدای حشر کند مشرکان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آن را نیز که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی حشر کند حام ست همه معبودان را از ذو العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشان را سخن آرد و مخاطب سازد فَيَقُولُ پس گوید أَأَنْتُمْ ایا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندگان مرا این گروه أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گمراه کردند راه را با ضلالت در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست ما را و نسزد و روا نباشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم کسی که ما را بپرستند مِنْ دُونِكَ بجز تو یعنی ترا نپرستند سخن آنکه آنها عبادت ترا دوست میدارند و ما را پرستند چه مارا که بگیریم ایشان را مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ و لیکن تو ایشان را برخوردار

گردانیدی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را با موال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند آنچه انبیاء ایشان را بدان دعوت میفرموده اند وَكَانُوا و بودند در حکم ازلی تو قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت شانه بت پرستان مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شما را بِمَا تَقُولُونَ با آنچه میگویند که شریک خدای اند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمی توانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما بنجات و حفص بتا می خوانند یعنی شما که نتوانید که مشرکانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آورد مِنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در ان وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر آینه بخورند خوردنی وَيَمْشُونَ و بروند فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَكُمْ برخی از شما را لِبَعْضٍ برای بعض دیگر فِتْنَةً آزمایش همچو آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض با صحیح و اعمی با بصیر اخلاصه سخن آنکه دنیا دار در ابتلا و امتحان است پس از مخالف احوال مردمان در و چاره نباشد و عالم را ان می آزمایم ایشان را تا اهل شکر و صبر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هر گاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را می دیدند با یکدیگر گفتند ایا اسلام آریم تا همچون ایشان خوار باشیم حق سبحانه این آیت فرستاد و در و ایشان را مخاطب ساخته میفرماید که ما می آزمایم شریف را بوضیع و صحیح را بضعیف أَتَصْبِرُونَ ایا صبر میکنید بر ابتلای یا جزع مینمایید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر کننده و جزع نماینده وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا با خبار از صدق محمد صلی الله علیه وسلم أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم پروردگار

تا با ما سخن گوید و تصدیق و اتباع محمد میفرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که بزرگی کردند فِي أَنفُسِهِمْ
در نفسها خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرات نمودند درین بکلم وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه عُتُوًّا
كَبِيرًا در گذشتن بزرگ که بعد از مشاهده معجزات انواع رویت ملایکه و نقار خدای کردند و اینان
انذ و هلاک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ روزی که ببینند فرشتگان را و آن روز مرگ باشد
یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِينَ مر کافران را اهل مکه و دیگر
طلبیدند لقا ملایکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملایکه را ببینند و وعید لا بشری شنوند وَيَقُولُونَ
و گویند ملایکه مر ایشان را که لقای خدای بر شما حِجْرًا مَّحْجُورًا حرام و باز داشته شده است و گویند
این قول کفارست چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند درین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان و ذلک او
آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را و بدیدندی که از و ترسیدندی میگفتند حجرا محجورا تا از شر او ایمن شوند
اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاص خواهند یافت وَقَدِمْنَا
و قصد کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که بصورت نیکو نماید چون صله
صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اطعام یتیمان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال
آن فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَّنثُورًا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار
متفرق یا خاکستر باد بر داده یعنی حبط سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست
و ایشان را نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت
خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا بهتر بقرار رهی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که
در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوترست مکان استراحت مراد از قیلوله استراحتست زیرا که در
بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که در ان تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ
بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظ او برابر هفت سموات است و اوگران ترست
از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بقدرت
نگذارد آسمانها افکند و هر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرود فرستاده شوند
فرشتگان از انجا بزمین تَنزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد و در موضع آورده

که ملایکه هفت صف گرد عالم در آیند و گویند با معنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و در نمود
تا غمام فرود آید و این آن غمامست که حق سبحانه فرمود که فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده
که این غمامیست که ظلل بنی اسرائیل بود و در تیه الْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ در ان روز
الْحَقُّ که ثابتست لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را انجا بنده را چه مدعیان زبان طعن دعوی از مالکیه
در بسته باشند وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا دشوار
از شدت اهوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ می خاید ظالم
عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دست را چنانچه متحیران میکنند مراد ازین ظالم
و گفته اند عقبه بن معیط از سفری باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و لبیب جوار حضرت سید
الابرار صلی الله علیه طلبیده بود آن حضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوی از تو طعام نخورم
عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف که عقبه دوستی داشت رسیده نزد وی آمده
و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمدی شنوی و کلمه میگوی گفت نی اما عار داشتم که مهمان طعام
ما نخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا به دهن بر روی نه اندازی عقبه نزد
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن حواله
روی دلارای وی کرد در زبده اسباب نزول آورده که آب دهن او و شعله آتش جان سوز
او گشت و بدان حضرت نرسید و بر روی وی باز گردید و چهره و گوارا به روی او بسوخت و تا زنده
بود آن داغ نمای نمود القصه چون حضرت گفت علیه السلام ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم
مگر که ترا شمشیری بردارم و در غزا و بدر بحکم حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شده بردست
علی مرتضی رضی الله عنه کشته شد و این آیه در شان وی فرود آمده است مضمونش آنکه ظالم روز قیامت
بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب الکشاف آورده که چهار نهار بار بخاید اطراف اصابع را
بالمرفق و حق سبحانه دیگر باره دست وی را برویاند و دیگر باره می خاید و جزع زار و يَقُولُ
بگوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا می گرفتم مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِيلًا راهی که روی فرا گرفته
که راه نجاتست يَا وَيْلَتَىٰ ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نگرفتمی فُلَانًا یاری را

خَلِيلًا دوست واو رانمی شناختیم لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت مرا
عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي بعد از ان که آمده
بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ وهست دیو دور از رحمت یعنی اوست گمراه کننده که شیطان انس است
لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را خَذُولًا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفه
خدا و رسول در ردیم هلاک افتاده و فرو میگذارد و نفع نمی رساند بلکه از و بیزاری کند وَقَالَ
الرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در دنیا یا گوید در آخرت يَا رَبِّ
ای آفریدگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند هَذَا الْقُرْآنَ
این قرآن را مَهْجُورًا منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض
میکنند وَكَذَلِكَ و همچنین که این کفره را دشمن تو گردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم و مقرر ساختیم
مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم و فرعون مر موسی را
و ایشان صبر میکردند تو نیز صبر فرمای وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه نماینده
ترا الطریق شکیبای وَنَصِيرًا و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ
الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکباره یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل كَذَلِكَ همچنین
فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت گردانیم و قوت دهیم بِهِ باتصال وحی در هر وقتی فُؤَادَكَ
دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن گردانیم وَرَتَّلْنَاهُ و خواندیم بر تو قرآن را بعضی از پی
بعضی تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصل نداشت
چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت
حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا علیه السلام که کتاب ایشان یکبار فرود آمد خواننده
و نویسنده و آنحضرت امی بود که اگر کتاب او را یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی
و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد و بسبب زیادتی غوص در معنی
آن و دیگر آنکه هر آیتی که فرو می آید تحدی میشود و اعجاز قرآن و غرائب آن ظاهر میگشت

و دیگر نزول جبرائیل علیه السلام آنا فانا موجب تسلی خاطر آن حضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ
هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع دو در بین واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است
بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی
جوابی راست و درست که برهانی ساطع قول ایشان را رد کند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ و می آریم بخبر راست
نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَى وُجُوهِهِمْ
بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَئِكَ آن گروه
شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی امکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا
داشتند و ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه ترند
ترند از جهت راه ایشان مقتضی آتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه بدادیم مُوسَى
الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریت را بعد از غرقه شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
انزان مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر آن هارون را وَزِيرًا با او مددکار در دعوت و اعلاء
کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ
كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را
بحق دعوت کردند و ایشان ابا و استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را و نیست
گردانیدیم تَدْمِيرًا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی با غراق در دریا قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه
نوح را علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از او
بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب
همه پیغمبران است یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم ایشان را
بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ و گردانیدیم قصه ایشان را برای مردمان آيَةً نشانه
تا از ان عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک گردانید قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وَثَمُودَ
و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و نام جاهیست بیمامه یا یاد ز یا بجا

وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا

٤

بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار او را در وی کشتند یا چاهی که در کسانی بوده از ان بنی اسد یا همان نهر
ودو است که در سوره بروج مذکور است خواهد شد و گویند قریه بودی بزمینی فلج از ولایت یمن و اصحاب
رس جمعی از بقایای ثمود بودند شعری بریشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست
که بعد از کوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب
علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع
شده بودند از شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل
و مواشی بر زمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آن را شاه درخت نام نهاده
می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند
و در چاهی افکندند ابری سیاه برای ایشان سایه افکند و از وی صاعقه بیرون آمده همه را
بسوخت یا اهل بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن
صفوان شدند علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد به مرغ
دراز گردن که اعنچه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر سر کوهی که او را
مسح یا قیح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی ایشان را در ربودی فرو بردی
و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودندی یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک
رسیده بلوغ از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر او
ملکی کند ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او ببریده کردان دعای پیغمبر
اجابت رسید آن مرغ غایب شد و دیگر از وی اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از وی نشانی نماند
و در بغیرها نایاب بدو مثل زدند کما قیل منسوخ شد مروت معدوم شد وفا وز هر دو نام
چو عنقا و کیمیا و صاحب لمعات از بی نشانی عشق بر نوعی نشان میدهد عنقا سپکر در دکان
مکانم پدید نیست عنقاء منزلم که نشانم پدید نیست القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد
و عناد افزوده حنظله را شهید کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا
اهل قرونهار که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا

قرنهای بسیار که جز خدای کس ایشان را نداند وَكُلًّا و هر یک از ایشان و امثال ایشان
ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصها بپیشینیان با ایشان خبر کردیم
ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان از فرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب
فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند
یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بر آن دیهی که بارانیده شد بر او مَطَرَ السَّوْءِ
باران بد یعنی سنگ باران مراد از این ده سدوم که شهر بزرگ بود از موتفکات و لوط علی
نبینا و علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن
و کفار قریش بران و بار می گذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا
دیدندی آن را ببدیدها خود را و از آثار این عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه
آنست که ندیدند بلکه هستندی که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا برانگیختن را
یعنی بحشر ایمان نیارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون ببینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نگیرند ترا
إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تحکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا
این کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستی
که نزدیک بود که او و تسجیر دلنویب و بسیاری جهد در دعوة و اظهار دلایل بر مدعی خود
لَيُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا
اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب آنها
فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند
عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه تر ضلال سبیل
محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون
سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود را گذاشته به پرستش آن پرداختندی
و گفتندی این خدای ماست حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا
گرفته إِلَٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستند زیرا که هوای او نو

برمحبت غیر خدای میدارد ذر سید حسین قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را
با حوا انفعد لستند ابلیس و دنیا نیز بکدیکر بیوستند و همچنانکه از امتزاج ایشان بایکدیکر آدمی وجود
کرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه ترتیب
یافته جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا از رواج و رونق ازیشان از هوای مردم یابند
رسوم و عادت مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تأثیر او ظهور می یابد غباری که غیر خدا
میان راه روست چه کویم که هر یوسفی را چه اوست قوت غلبه او تا حدیست که نکته لا هوا اول
اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان اموختن چنین فرموده که افرایت
من اتخذ الهه هواه کوی که اصل هواست و الهه باطله همه فرع او شده و ازینجاست که نفی لعنت
هواست و وصول تحت الماوی بیت سر زهوا تافتن از سروریست ترک هوا قوت پیغمبریست
کر تو مولی را نخواهی ترک ده فرزند زن کر تو جنت را نخواهی نفس را کردن بزن افانت تکون
ایا می باشی تو علیه بر انکس که هوا را خدای خود ساخته وکیلا نکاهبانی که او را از ان منع کنی
این کلمه منسوخ ست بآیه قتال ام تحسب بلکه کمان میبری ان اکثرهم آن که بسیاری
از مشرکان یسمعون میشنوند بکوش و هوش او یعقلون یا تعقل میکنند مر دلایل توحید را
به قبل اکنه عاقل معاند وان ما که ایمان نمی خواستند او را دخارج اند ان هم نیستند ایشان
الا کالانعام مکر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در اول ورت
ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا کمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند
وایشان از عبادت پروردکار ابا می نمایند و دیکر چهارپایان طالب آن چیزند که ایشان را سود دارد
و محبت از انچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میکریزند و در
بنائت که موجب اشد مضارست می آویزند الم تر ایا نمی بینی و نظر نمیکنی الی ربک ٤
بصنع پروردکار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چکونه بکشید و بسط کرد سایه را
از طلوع صبح در تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص
نفرت طبع و انقباض نوز بصر است و شعاع شمس منحر هوا و متفرق نور باصره و در ان محل آ دو

منفی است و اند الحکم یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود ولو شاء و اکر خواستی خدای
لجعله هر آینه کردانیدی آن سایه را ساکنا مادام آرام یافته بریک منوال ثم جعلنا
الشمس پس کردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلا راهنمای چه سایه جز
باقتاب شناخته نشود ثم قبضنه پس فراکرفتیم سایه را الینا بسوی خود قبضا یسیرا
فراکرفتن آسان یعنی اندک اندک که شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را
فراکرفتیم چه اکر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزدیک
بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضنا راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب
بسط سایه زمین کرد و عالم تاریک ساخت و آن را دوامی نداد و ملک آفتاب را طالع ساخته
دلیل شناخت او کردانید که تبین الاشیا را باضدادها و اوقات روز را دایم نساخت بلکه آن
دلیل که شمس است قبض کرد یا قول تا باز شب در آمد و این روز را جهت آرامش و آرایش
خلق معین کردانیده و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان و لشت که مردم از ظلمت
حیرت بودند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة و السلام از افق اکرام
طالع کشت و اکر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آکاه رسیدندی بیت
کر نه خورشید جمالت باز کشتی رهنمون از شب تاریک غفلت کس نبردی راه برون صاحب
کشف الاسرار آورده این آیه از روی ظاهره معجزه مصطفاست صلی الله علیه و سلم و بفهم اهل حقیقت
اشارت بقرب کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در سفری
بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت
کامله سایه آن درخت را ممدود کردانید چندانکه هر لشکر اسلام در ان سایه بیاسودند و این
آیه نازل شد شان خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی علی نبینا و
علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که نبی مرا
کی بینی و در من می نکری دیکر چه خواهی بیت فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم
انتظارش بر در و از حقایق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط اظلال نوال عصمت است

برحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وافتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده ودلیل آن
وقبض اشارت بسقوط رسوم فنی وسایط در لمعات مذکورست چون آفتاب محبت از مشرق غیبت تافت
محجوب سر برآورده سایه خود برصحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت الم تر نظری بسوی ما فکن الم تر الی ربک
کیف مد الظل ودر امتداد او امر نیستی کرخانه یکلبه خدای ماند همه خبر قل کل یعمل علی شاکلته واعتبار
نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ووجوب رابطه ساکن واگر آفتاب احدیه ما از مطلع
عزت بتابد از سایه اثری نماند چه هر سایه که هست سایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا
قبضا یسیرا در برگیرد ع روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت ع تواند نقش سایه با آن صحرا شد
رعایت حقایق این آیه بسیارست مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر میرود ومن الله المعونه
والمدد وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ واو آنکس است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوششی
تا در او آرام میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وخواب را راحتی تا بدان آسایش ما یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ وگردانید
روز را نُشُورًا برای ساختن وطلب معیشت پراکنده شدن وگفته اند نوم مشابه موت است
ونشور کنایه از انگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بود از مرگ در حکم لقمان علیه السلام
مذکورست که کما تنام فکذلک تموت وتنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ واو آنکس است که فرستاد
بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که باران است
یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان آن وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بدان
آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده را یعنی موضعی که در روز خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان
خشک وافسرده گشته وَنُسْقِيَهُ وبیاشامانیم آن آب مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریدیم أَنْعَامًا
چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ومردمان فراوان از اهل بوادی چه ارباب ترح ومراعی
انهار وینابیع هست که بدان از آن مستغنی اند از آب باران مستغنی وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ وبدرستی
که مکرر گردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه واوقات متغایره
بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره وریزی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر وباران را در قرآن

لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت ما را ونعمت کنند در این نعمت وشکر او بجا آرند فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ
پس باز زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی وکفران نعمت را وَ
لَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه برمی انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی وانجمنی
نَذِيرًا بیمکنندهٔ پیغمبری بیم کننده اما بجهة تعظیم شان وعلو مکان تو نبوت بر تو ختم کردیم وترا بکافه سلاطین
ومردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا
بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ وجهاد کن با ایشان بِهِ بقرآن یا باسلام یا بالشمشیر
یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت وبسیار وَهُوَ الَّذِي واوست
آنکس که بحکمت مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق هم ساخت بی آنکه
بهم آمیزند هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ واین دیگر
شور تلخ زننده یعنی بحر فارس وروم وَجَعَلَ وبساخت بَيْنَهُمَا میان این دو دریا
حاجزی ومانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا وحدی مقرری یا گردانید حرام ومانع که یکی بر دیگری
غلبه کند ودر لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ است چون نیل وسیحون ودجله وجیحون
وملح اجاج سایر دریاها وبرزخ میان اینها بیابانها وشهرها که واقع محققان بر آنند که بحرین خوف
ورجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگر غلبه ندارد که وزن خوف المومن ورجاءه لاعتدلا و
برزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ واوست آنکس که بیافرید مِنَ الْمَاءِ
بَشَرًا از آب آدم را علیه السلام یعنی ابی در طینت او را بدان تخمیر وآن جزوی از ماده
ویا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد ونوع
یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت با
ایشان وجود گیرد وگویند نسب آنست که نکاح او روا نه وصهر آنکه مناکحه با او حلال باشد
وَكَانَ رَبُّكَ وهست آفریدگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن چنین ونبات وَيَعْبُدُونَ
ومی پرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفع نرساند
چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ وزیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد

بَرزخا

و خدای وَكَانَ الْكَافِرُ و هست ناگرویده عَلَىٰ رَبِّهِ نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا
هم پشت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مژده
دهنده مومنان بثواب الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ
بگو نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسی که
خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضای رب پروردگار خود سَبِيلًا راهی
مزد من ایمان و طاعت مومنانست زیرا که من از برای عبد الله اجری مقرر است و ثابت شده
که هر پیغمبری را برابر عبادت و صلحای امت او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل کن در استغفار
اجر خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بر آن زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان موت ایشان
ضایع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که
ثنا گوینده باشی بر و با وصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان
پوشیده گناهکار بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آنها الَّذِي آن خداوندی که بی آلات و
بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست
از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی
شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست هُوَ الرَّحْمَٰنُ او است بزرگ
بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او یعنی عن است چنانچه سال سایل
بعذاب واقع خَبِيرًا دانای را یا سوال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن
وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای را
بخشاینده قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ گویند کیست رحمان یعنی اسمیست که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران
قریش اسم رحمان بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را
نمی دانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آن چیزی را که میفرمایی ما را بسجده
او وَزَادَهُمْ و زیادت میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا رمیدن
از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی

سجده

و در فتوحات این سجده را الفور و انکار میگوید و میفرماید که چون مومن در تلاوت این آیه سجده
کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ
الَّذِي بزرگ است آن خدای که بقدرت بر کمال جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا
بروجهای دوازده گانه یا قصرهای که حقیقت آن خداوند اند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان
یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتابست وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی روشن با روشنی بخشنده را وَهُوَ
الَّذِي و اوست آنکس که بحکمت تمام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً
خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا مخالف از یکدیگر در صفات و احوال
یا مخالف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیلست لِمَنْ أَرَادَ مر آنکسی را که خواهد
أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار أَوْ أَرَادَ
شُكُورًا یا خواهد سپاس داری و شکر گذاری بر نعمتهای حضرت باری تعالی که تعاقب شب و روز
از آن جمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت را
تخصیص تفضیلست در فصول آورده که چنانچه اسم رحمان خاص است بحق سبحانه این عباد نیز
خواص بارگاه قرب او یند دادن بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که می روند عَلَى الْأَرْضِ
بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع با سکینه و وقاری روند بردباران و نیکو کاران
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان سخنی بی ادبانه
در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخن گویند که در آن
سالم باشند از مأثم مراد ترک تعرض سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال
المحقق الرومی ~ اگر گویند زراقی و سالوس ~ بگو هستم دو صد چندان و میرو ~ و اگر از خشم
دشنامی دهندت ~ دعا کن خوش دل و خندان و میرو ~ و چون از معامله ایشان با خلق
در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ
و آنانکه شب را روز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی
وَقِيَامًا و بر پای استادگان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام نمازست وَالَّذِينَ و آنانکه

انانندکه باوجود اجتهاد در طاعت واتصاف بخشوع روز وخضوع شب يَقُولُونَ میگویند
ازروی زینهاری که رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا وازما عَذَابَ جَهَنَّمَ
عذاب دوزخ را اِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم ولازم
یعنی جاویدست اِنَّهَا بتحقیق دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهیست وَّمُقَامًا
بدجای بودنی وَالَّذِيْنَ اِذَآ اَنْفَقُوْا وانان ایشانند که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوْا اسراف ننمودند
وازحد نبردند یعنی در محرمات ومعاصی صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوْا وتنگ فرا نگرفتند وبخیلی
نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ وبود ایشان را بَيْنَ ذٰلِكَ میان اسراف
واقتار قَوَامًا راست استادنی یعنی طریقه استدلال مرعی داشتند وازطرفین که مذموم است
احتراز نمودند سه وسط را مکن هرگز ازکف رها که خیر الامور است او ساطها اورده اند
که بعضی ازمشرکان بجناب رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم وخون بناحق
بسیار کرده ایم وزنا وفجور از ما صدور یافته اگر این خدای که تو ما را به پرستش او میخوانی
ازسر این گناهان درمی گذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد وَالَّذِيْنَ لَا يَدْعُوْنَ
ودعا دارحمن انانند که نخوانند ونپرستند مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگرا
وَلَا يَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِيْ ونکشتند آن نفسی را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرده است خدای قتل آن نفس
یعنی نفس مومن ومعاهد اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت وزنا وقتل
ناحق وسعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُوْنَ وزنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند
ودر صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر
فرمود که آنکه همتا گوی خدا را وحال او آنکه ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه فرمود آنکه فرزند
خود را بکشی ازترس آنکه با تو طعام بخورد پس گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه
خود پس تصدیق قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیه آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند
وقتل بناحق وزنا نکنند وَمَنْ يَّفْعَلْ وهرکه بکند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ
ببیند اَثَامًا بزه کاری خود وگفته اند اثام وادیست در دوزخ که زناکار از ادران عقوبت

خواهند کرد یا جزیست که سیلان می کند از اجسام دوزخیان مثل خون وریم یا اثام
دو چاهند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضٰعَفْ دوتا کرده شود لَهُ الْعَذَابُ
مرکننده این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيْهِ وجاوید ماند
درعذاب مُهَانًا درحالتی که خوار وبی اعتبار باشد اِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند
از شرک وَاٰمَنَ وبگرود بخدای ورسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا وبکند کردنی شایسته یعنی بارکان
اسلام عمل نماید فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه يُبَدِّلُ اللّٰهُ بدل میکند خدای سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنٰتٍ
گناهان ایشان را به نیکوئیهای یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو میکند ولواحق طاعات بجای
آن ثبت نماید یا بدل کند ملایکه معصیت را در نفس ملایکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد
اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیه او را بحسنه
وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گناهکاران بتوبه رَّحِيْمًا مهربان بریشان
بانساب توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ وهرکه توبه کند از معاصی مراد غیر شرک وقتل وزناست
یعنی هرکه از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند ودست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عمل ستوده
یعنی تلافی مافات نماید فَاِنَّهٗ يَتُوْبُ بدرستی که او باز میگردد اِلَى اللّٰهِ بثواب خدای
مَتَابًا بازگشتنی است یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِيْنَ بندگان حق انانند
که لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ حاضر نمی شوند معبد مشرکان ویهود ونصاری یا بازیگاه ایشان یا مجلس
غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ نمیدهند وَاِذَا مَرُّوْا وچون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی
ناپسندیده مَرُّوْا كِرَامًا بگذرند بردباران وپرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن
وَالَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا وانانند که چون پند داده شود بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان
یعنی موعظه قرآن لَمْ يَخِرُّوْا عَلَيْهَا بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن
صُمًّا کران که نه شنوند اسرار آن را وَّعُمْيَانًا ونه کوران که نه بینند انوار آن را
بلکه بگوش شنیدند وبدیده بصیرت جلوات جمال آن را دیدند حاصل آنکه از آیات
الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ وانانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما

الربع

به بخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشن
دیدها بود مراد ازان اولاد صالح اند که چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل
او شاد و چشم او روشن گردد وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای پرهیزکاران
پیشوا یعنی ما را چنین پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم أُولَٰئِكَ آن گروه
که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی بلندترین موضعی دران
و گفته اند غرفه اسمی از اسمای بهشت ست و در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار
قایمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و اینچنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا با آنچه
صبر کردند بر مشقت دنیا و آزار کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض وَ
يُلَقَّوْنَ و به بینند یعنی یابند و حفص یلقون خوانده بتشدید و بر صیغهٔ مجهول یعنی عطا داده
شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا و سلامتی از آفات یا دعا بزندگی
و سلامت شوند یا ملایکه بریشان تحیت و سلامت گویند یا تحیت از ملایکه یابند و سلام از خدای
شنوند خَالِدِينَ در حالتی که جاویدان باشند فِيهَا در غرفه یا بهشت یعنی نه بیرون روند و نه بیرون
روند از جنت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهیست بهشت وَمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بگوی
محمد صلی الله علیه وسلم مر مکیان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد
شما را نزد خدای لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ واگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان
بشناخت و عبادت ست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس به درستی که شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید
در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد که تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما که ترک نکنید
و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما که تا وقتی شما را اندوه و رنج رساند و انجا نیز ملازم شما بود و گویند
لزام قتل مراد قتل روز بدر ست که قتل شوید زود سُورَةُ الشُّعَرَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طسم در معالم از قتاده رحمه الله نقل میکند که
حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمست
از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و سامع و مجید و گفته اند مشیرست بطوبی و سدره

الربع

علیه وسلم در بحر آورده که طا اشارتست بطرب مرغان هوای و صورت که طایرند با الله و سین
عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایر بسوی الله و میم ایمای کنند بمشی سالکان بسبیل جود و
که میروند لله و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهدهٔ منتهیان
صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عزازیلی و سایر جبروت و بهای
و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب هویداست
یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل
ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت آشکار میسازد چون قریش کتابی را تکذیب
کرده ایمان نیاوردند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این
صورت بغایت وی شاق آمد و حق سبحانه بجهت تسلیهٔ مقدس وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ شاید تو
بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود را أَلَّا يَكُونُوا بانکه نمی شوند ایشان مُؤْمِنِينَ
گروندگان بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر ما خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
آيَةً نشانه از آیات قیامت یا بلیه یا بلای قاهر و قاصره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای
ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان ایشان شوند لَهَا مر آن آیت را خَاضِعِينَ فروتنان
و انقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای
بخشنده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا مگر آنکه
باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس به درستی که تکذیب کردند
مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ
یا بوقت بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرها آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ و استهزا میکردند
و باور نمیداشتند و بعد از ایشان آن اخبار پشیمانی نفع نکند امروز بران مصطفی خویش
که فردا دانی و پشیمان شوی سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند و نگاه نمیکنند إِلَى
الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا چند برویانیدیم فِيهَا در وی بعد از مردگی
و افسردگی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

هر راستی که در این روباینده لَآيَةً هر آینه دلالتست بر کمال قدرت و حکمت روباینده
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ گرویدگان با وجود
مشاهده چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و هر راستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اوست
غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِيمُ مهربان ببسط عطا برای مومنان وَإِذْ نَادَىٰ ٤
و یاد کن آن را که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی گروه فرعون که بر خود ستم کردند بکبر و بر بنی اسرائیل
بجور و بکوا ایشان را أَلَا يَتَّقُونَ ایا نمی ترسید یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست
از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی که ای پروردگار من إِنِّي
أَخَافُ هر راستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند
وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل من از اعمال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ و نگشاید لِسَانِي
زبان من و عقده که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال حبسه و بعضی از دعا را ازاله آن
فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرائیل را إِلَىٰ هَارُونَ برادر من وا و را شریک من گردان در رسالت
تا با عانت او نزد فرعون روم وَلَهُمْ عَلَيَّ و مر ایشان را بر من ذَنْبٌ دعوی گناهیست
مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه میگوید فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ آنکه مرا
بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای كَلَّا باز ایست ازین گمان
که ایشان را بر تو دست نباشد فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما
یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ هر راستی که ما با شمائیم مُسْتَمِعُونَ
شنونده آنچه را که میان شما و فرعونیان رود یعنی هرچه شما و ایشان گویید و کنید بر ما پوشیده نیست
فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیائید بفرعون فَقُولَا پس بگوئید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستاده
پروردگار عالمیان ایم أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا و سخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی
اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده
پس موسی علی نبینا و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون رفت و بعد از

یکسال ملاقات فرعون او را بشناخت و در سبیل امتحان قَالَ گفت ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ
نپرورده ایم فِينَا در میان خویشتن وَلِيدًا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت
وَلَبِثْتَ و درنگ کردی فِينَا در شهر ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ سالها از عمر خود یعنی
سی سال با ما گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردار که کردی
یعنی قانون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که
قصد قتل یکی از خاص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی علیه السلام که کردم آن کردار را إِذًا
آنگاه وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که ضربت زدن من آنکس کشته گردد
فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم
فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار من بوقت رجوع از مدین حُكْمًا علم و فهم دیا
نبوت وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان خود یعنی داخل کرد مرا در زمره
پیغمبران که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی بآن بر من أَنْ
عَبَّدْتَ آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و بفرزندی مرا بر داشتی و گفته اند بنی اسرائیل
اینجا همزه مقدرست تقدیر کلام آنکه ایا نعمتی که بدان بر من منت می نهی و آنست که بنی اسرائیل را
به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشان را بتعبید آزار نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من
مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم و چون فرعون شنیده بود که موسی گفت که انا رسول رب
العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ
الْعَالَمِينَ و چیست پروردگار عالمیان و چه چیزست سوال از ماهیت قَالَ گفت موسی
در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
ایشان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُوقِنِينَ بی گمان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و
علیه السلام اعراض فرمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت
و آثار قدرت او قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنان را که گرد او بودند از اشراف
قبط و ایشان پانصد تن بودند زبورها بسته و بر کرسیها زرین نشسته أَلَا تَسْتَمِعُونَ

ای نبی شنو جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم او از افعال او خبر میدهد
قَالَ کفت موسی دیگر باره رَبُّکُمْ خدای من آفریدگار شماست وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْأَوَّلِینَ
و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد ان از اظهر ایات با اقرب ایات بناظر و اوضح
آن بر متامل قَالَ کفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ رَسُولَکُمُ هر اینستی که فرستاده شما بر سبیل
سخریت او را رسول خواند الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکس که فرستاده مراد و فرستاده شده است بشما
لَمَجْنُونٌ هر اینه دیوانه ست که جواب مطابق سوال نمیدهد قَالَ کفت موسی رَبُّ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغرب است وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
مشارق و مغارب باشد إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید شما که فهم کنند دریابید که جواب سوال
شما جز برین وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هرچه در
عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس کنجد ذات خداوند سبحانه از ان منزه و مقدس است چه این
همه محدث باشند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد س انکه او از حدث برآرد دم کی شناسد
که حدیث سر قدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل را نیز جز که آگه نیست قَالَ کفت فرعون
بعد از آنکه از مناظره در ماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اگر فرا گیری ای موسی إِلَٰهًا معبودی
غَيْرِي بجز من لَأَجْعَلَنَّكَ هرآینه کردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان آورده اند که
سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود تا در حفره عمیق می انداختند که در انجا
هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده موسی علیه السلام چون ذکر سجن شنید
قَالَ کفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا این کنی با من و اگر بیارم ترا بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی
روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ کفت فرعون که بیار آن چیزی را إِنْ كُنْتَ
اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در دعوی خود فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بینداخت
موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس انجا عصا بعد از افکندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدها
بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر
بودند هزیمت کردند تا بجایی که در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت وَنَزَعَ و بیرون

آورده

آورده یَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از انکه گندم گون بود مونده بگریبان در
آورده بود فَإِذَا هِيَ پس انجا دست او بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ
مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام بمثابه نور
آفتاب دیدها را خیره ساختی قَالَ کفت فرعون لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که گرد ا
ع گرد او بودند إِنَّ هَٰذَا هر اینستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوییست دانا فرعون ترسید
که کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند حیله انگیخت و گفت این جادوییست که در فن
سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین
شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ بجادویی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه میفرمایید مرا شما در کار او معجزه
موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکنده تا از رتبه انا ربکم الاعلی
تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ گفتند
حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او را یا در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن یعنی
از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ
در شهرهای مملکت خود حَاشِرِينَ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری يَأْتُوكَ
بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جا یکی جادوییست عَلِيمٍ دانا و برآمده در فن سحر فرعون
کسان بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ
يَوْمٍ برای هنگام روزی مَعْلُومٍ دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود
وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ
أَنْتُمْ آیا هستید شما مُجْتَمِعُونَ فراهم آیندگان یعنی فراهم آیند و جمع شوید لَعَلَّنَا شاید
ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پی روی کنیم جادوان را یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و مدد
ایشان باشیم یا پی روی دین ایشان کنیم إِنْ كَانُوا اگر باشند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان
غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس انهنگام که آمدند جادوان
نزدیک فرعون ایشان را بار داد و دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده

قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را أئن لنا آیا مارا باشد لاجرا مزدی
از نزدیک تو ان کنا اگر باشیم نحن الغلبین ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قال گفت
نعم آری مزد باشد شما را وانکم اذا و بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربین
از جمله نزدیک شدگان من یعنی اول کسی که بر من درآید فرعون که بیرون رود شما باشید ایشان
بدین وعده مستظهر گشته جادویهای خود را بمیدان معین آوردند بوقت معلوم در برابر
حضرت موسی علیه السلام صف برکشیدند و گفتند ای موسی اول تو افکنی جادوی خود را یا ما
بیفکنیم قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام مر ایشان را القوا بیفکنید ما انتم
ملقون آنچه شما افکنندگان باشید مرا ازا فالقوا پس بیفکندند حبالهم و عصیهم
رسنهای و عصاهای مجوف بر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود
وقالوا و گفتند بعد از آنکه رسنهای و عصاهای بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از فرعونیان
غریو برخاست بعزة فرعون بیزرگی و قوت و غلبت فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی
که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون فالقی موسی پس بیفکند موسی بامر الهی عصاه عصای
خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هی پس آنجا عصای اژدها شده تلقف فرو می برد
ما یأفکون آنچه تزویر میکردند و بصورت مار بخلق مینمودند فالقی السحرة پس او
در افکنده شدند ساحران سجدین سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان
نه از قبیل سحر است و از روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم ما برب العالمین بپروردگار
عالمیان پس توضیح کردند رب موسی و هارون آفریدگار موسی و هارون تا رفع توهم ربوبیت
فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبیده قال آمنتم گفت
آیا التصدیق کردید و حفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید له مر موسی را قبل ان آذن
پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را در ایمان بوی انه لکبیرکم بدرستی که او مهتر
شما است الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادوی و با یکدیگر اتفاق کردید بهلاکت
من و فساد ملک فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه عقوبت که خواهم کرد شما را بر گرویدن

بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستهای
و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنیم از
جهة خلافی که با من کردید ولاصلبنکم اجمعین و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان
عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما
از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون
باز گردندگانیم انا نطمع بدرستی که ما طمع میداریم ان یغفر آنکه بپوشد لنا ربنا
برای ما پروردگار ما و عفو کند خطایانا گناهان ما را ان کنا برای آنکه ما بودیم از اهل
این محفل اول المؤمنین اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست
و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارها بلند درآویختند و حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها بر داشته منازل قرب و
مقامات انس ایشان را بنظر وی درآورد تا تسلی یافت ع جادوان کان دست و
پا در باختند : در فضای قرب مولی تاختند : گر برفت آن دست و پای هر چار آن : دست لطف
از حق بالهار جادوان : تا بدان پرها ببرواز آمدند : در هوای حق شهباز آمدند : پس موسی
علیه السلام بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات
بر ایشان مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک
رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال واوحینا
و وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر شب بندگان من یعنی بنی
اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون بدرستی که شما از پی درآمده
شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم
در مختار آورده که موسی علی نبینا و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها
بهبانه آنکه عید ما نزدیک است و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیارائیم عاریت کنند و وعده
فرمود که فلان شب نیمه است نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان

برین صورت تقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه دوازده بر ایشان مشتبه گشت
و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی
با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلام
مطلع کرده اند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مستة لشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت
او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده دفتی
که قمر بوسط السما رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان
رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند
روز دویم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی از اعزه قوم مرده بتجهیز او
مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد
فرعون فِي الْمَدَائِنِ در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود حَاشِرِينَ جمع کنندگان
لشکر را و گفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ گروه اندک اند و حال
آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و از شصت نرسیده بودند
ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار
و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان
گروه بسیار اندک اند وَإِنَّهُمْ و ایشان هر آینه لَنَا مارا لَغَائِظُونَ بخشم آورندگان
چه از ما گریخته اند یا سرابهار قوم مارا برده وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه یعنی لشکر ما حَاذِرُونَ
سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب تعریض است بآنکه قوم موسی نه صلاح دارند و نه
بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان
پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از چشمها وَكُنُوزٍ
و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان
وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و خانها را ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده و همه اموال قبطیان را

بجهت تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام
بر ملک مصر استیلا طلب ولایت یافته متصرف شدند قبطیان شر هذا القصه فرعون ششصد
هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار
بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در قلب
قرار گرفت ؎ یکی لشکر سراپا غرق جوشن ٭ شده در موج چون دریای آهن ٭ همه چشم
دلیران پر کین و خون ریز ٭ بقصد خون مردم تیغها تیز ٭ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را
فاتبعوهم
مُشْرِقِينَ قصد کنندگان بجهة مشرق که لشکر بنی اسرائیل بر آن صوب رفته بودند یا
داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند
و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده بودند و بر مرور و عبور میکردند
که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را
قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر
فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت موسی
علیه السلام كَلَّا نه چنینست ایشان شما را در یابند إِنَّ مَعِيَ بدرستی که با منست یاری
و مددکاری رَبِّي پروردگار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق
نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت
که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در قول خود که ان الله معنا معیت را آخر
فرمود تا بر ضمایر عرفان روشن کرد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید است
و حبیب از حق بخود نظر کرد و این [illegible] مراد است مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه
گوید جان کنند ؎ این یکی را روی او در روی دوست ٭ و آن دگر را روی او خود
روی اوست آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید نفحی سبحانی
از نجار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را ندیدند فرعون قوم خود را گفت فرود
آیید تا آفتاب ارتفاع یافته نجار از میان برخیزد بار بر ایشان رویم که راهی مخلص

تجا بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکرها از عقب ایشان کجا توانند گریخت مصرع
کجا روی که ز هر سو گزرگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام
بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را اکنون بخوان و بر وی حکم فرمای چنانچه
فرمود فَأَوْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن
بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بر وی
زد گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشکافت دریا و در وی دوازده راه پدید
آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از آن كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچو کوه
بزرگ و فی الحال بادی بر زمین دریا وزیده و گل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند
وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بود یعنی همه را بر لب دریا
قلزم گرد آوردیم و چون فرعون و جوق فرعون بکنار دریا رسید و آنحال مشاهده کرد خواست
که سپاه قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شد
هامان بطریق مساره با وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقعست
زینهار بدریا در میای که غرق شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرائیل علیه السلام
بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر یعبری تند سوار بود
بوی مادیان شنیده عنان تمالک از دست فرعون بیرون برد و روی بدریا نهاد
و لشکر با هر فوج از دریا در آمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود در رود و یکبار
بهم پیوسته و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبره کرده بر کناره
دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ
و هر که با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق گردانیدیم دیگران را
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه در آنچه که در انجاء موسی و قوم او و اهلاک فرعون و حزب او لَآيَةً هر آینه
علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون
مُؤْمِنِينَ گروندگان چه از قبط غیر از حزبیل که مومن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد و او

بلعون

با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و هر آینه پروردگار
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و کسی را قدرت غلبه وی نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبت
نکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم
که ایشان نسبت بدو درست میکنند و بوی نیز او مفتخر و مستظهر اند إِذْ قَالَ یاد کن آنچه را
که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و قوم خود یعنی اهل بابل را و از ایشان
پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنچه می پرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم أَصْنَامًا
بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم لَهَا مر آن را عَاكِفِينَ مجاور و ملازم
بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلف و بر عبادت
آن مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می شنوند خواندن
شما را إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشان را و خوانندها اجابت میکنند أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ
یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان
میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمائید قوم
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام نتوانستند که او را بنوعی جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده
قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند نی از ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم اما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را
که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی ایشان را پرستش مینمودند و بران مقیم بودند
قَالَ گفت ابراهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَا كُنْتُمْ
تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید آن را أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران
دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا
یعنی شما را که پرستندگان ایشانید تصویر امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه
آن در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت
ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست با معنی آنکه من دشمنم ایشان را چه هر کس را
دشمن دارد او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد

یعنی من مخالفان و معادی ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار عالمیانست
الذی خلقنی آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه مینماید
مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق والذی
هو وآنکه او یطعمنی میخوراند مرا غذای که قوام اجزای بدن من بآنست ویسقین
و می آشاماند شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب اعضای منست در عین المعانی
آورده که مراد طعام المعرفت و شراب المحبت است صاحب بحر فرموده که تمام عبودیت که دلها
بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد و کشف الاسرار
از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت است و این شراب
تحقیق و این محبت خوانده اند بیت شراب المحبة خیر الشراب ❊ وکل شراب سواه سراب ❊ و از فحوای
کلام محققان الشیخ اثر در کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی لی می توان برد بیت
ترا از اله دما دم ز خوان یطعمنی ❊ ترا بیاله مدام از شراب یسقینی ❊ مرا تو قبله دینی از آن سبب گفتم
نمرد مان که لکم دینکم ولی دینی وإذا مرضت و چون بیمار شوم فهو یشفین پس او مرا شفا
دهد از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی رحمه الله
فرموده که مرض برویت اغیار است و شفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری
بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق آن و آن وابسته بجذبه عنایتست که چون در رسد سالک را
از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی شربت بجز بیدار مرض تعلقش باز رهاند بیت چه کویت
که چه خوب آمدی مسیح صفت ❊ بیکنفس همه درد مرا دوا کردی والذی یمیتنی و آنکس که بمیراند
مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثم یحیین پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات
امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت است و احیا
بطاعت یا اماتت بجهل است و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بورع یا اماتت بفراقست
و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده کرداند بخود آن را که
خوف داد پس مرد و آن را که امید داد پس فرزند شد و نزد بعضی محققان اماتت و احیا

بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف
بشریت و زنده سازد باخلاق روحانیت روح من و یا بمیراند از سمات روحانیه
و زنده کرداند ای صفات بصفات ربانیه و یا بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد
بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست بیت بجوم عرفانی را توئی عمر عزیز من
نخواهم جان بر غم را توئی جانم بجان تو والذی أطمع و آنکسی که طمع میدارم أن یغفر لی
آنکه بیامرزد مرا خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناه بخود با وجود
عصمت نبوت جهت کسر نفس است و تعلیم نفس است و در تخلیص آورده که مراد خطایای امت
محمد است صلی الله علیه و سلم که حضرت خلیل از ملل جلیل را ستدعا رغفران آن نموده
رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حکما کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت
حق و ریاست خلق گردم وألحقنی و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم بالصالحین
به نیکان راه و برگزیدگان درگاه واجعل لی و گردان از برای من لسان صدق زبانی
راست یعنی ثنای نیکو فی الآخرین در میان پس آیندگان یعنی جاری شود نیک نامی و آوازه
من بر زبان کسانی که پس از من آیند و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود
و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد از لسان
صدق مرد صادقست و معنی آیت آنکه ظاهر کن برای تجدید تواصل دین من شخصی کو بوده
در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناه باشد صلی الله علیه و سلم واجعلنی و گردان مرا
من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت
نزول میکنند واغفر لأبی و بیامرز مر پدر مرا یعنی روزی کن او را تا امر زیده شود انه بدرستی
که او کان هست من الضالین از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم یبعثون
روزی که برانگیخته شوند مردمان در قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امت است و الا انبیا را
خواری و رسوائی نباشد یوم لا ینفع روزی که سود نکند و بکار نیاید مال خواسته
ولا بنون و نه پسران بر هیچ احدی را إلا من أتى الله مگر کسی را بیاید بخدای را بقلب

سَلِيمٍ بدل خالص از کفر و معصیت جاه و مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را
براه حق ارشاد نموده و بهر اینه آن مال و فرزند او را نفع برساند و گفته اند سلامت قلب
اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دل سلیم از حب
دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بغض و از کینه اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و سلم اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم امام قشیری
رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی رحمه الله فرموده که درون
آفات دینی گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید الطائفه
قدس سره منقولست که سلیم مارگزیده بود و مارگزیده را پیوسته قلق و اضطرابست پس زبان
معنی بیان میکند که دل سلیم مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق
مواصلت ست ز شوق وصل می نالم و از دست جهد روزی ز بیم هجر میگریم که ناگه در کمین باشد
همام از گریه خونین و سوز دل مکو چندین ز نادانستی که حال عاشقان زار این چنین باشد وَ
أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران
تا از موقف آن را ببینند و بشوند به منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر
ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم
ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان
پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودند که پیوسته تَعْبُدُونَ می پرستید آن را مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند
شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان
فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ ایشان وَالْغَاوُونَ و گمراهان
یعنی پرستندگان ایشان وَجُنُودُ و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان إِبْلِيسَ
وی از جن و انس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا و حال آنکه ایشان
در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان

با بتان

با بتان میگویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی پیدا و هویدا
إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ چون برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت به پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا الْعَالَمِينَ
و گمراه نکردند ما را بر ضلالت در پرستش إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدان و پیشروان از مهتران یا از
دیوان فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه
مومنان راهست وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان و با شفقت در قوت القلوب
آورده که حمیم در اصل همیم بود که ها را بحا بدل کرده اند جهت قرب مخرج و همیم ماخوذ از اهتمام یعنی
یاری که در آن روز اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجا آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقون آنکه کافران از روی تحسر گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس کاشکی
بودی ما را كَرَّةً بازگشتی بدنیا فَنَكُونَ تا می بودیم ما مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان و گرویدگان
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر اینه علامتیست که عقلا بدان
عبرت گیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبود بیشتر قوم ابراهیم مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از اهل بابل غیر دختر
نمرود کسی ایمان نیاورده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده
بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد الرَّحِيمُ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و در احتجاج
بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ تکذیب کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ گروه نوح فرستادگان را ٤
نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون
گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است أَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنند إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را
رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خداوند تعالی و بت مپرستید
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر ادای
رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست اجره بر رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان
برداری من کنید تقریر امر بتقوی و اطاعت جهت تاکیدست چه قوم نوح علی نبینا و علیه السلام
بغایت سخت دل و بی شفقت بودند قَالُوا گفتند در جواب نوح علیه السلام أَنُؤْمِنُ لَكَ

ابا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ حالانکه پی روی تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بباطن مخالف قَالَ گفت نوح علیه السلام وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه هستند که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطنهای ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بران لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست و لیس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مومنان إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مُبِينٌ اشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نه ایستی ای نوح از انچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر اینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از راندگان یا کشته شدگان بسنگ قَالَ گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نا امیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات فَأَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ پس از رهانیدن او دیگران را از قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خبر او بر انذای قوم لَآيَةً هر اینه دلالتیست بر انکه صبر موجب ظفر است که کار تو از صبر نکوتر شود هر کو شکیباست مظفر شود وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم نوح مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای و بپیغمبر او بلکه از امت او هشتاد تن بودند ایمان آورده یا دی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه خداوند لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان و بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ ٤

الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن انکه گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ ایا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی مخالف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم بر وحی و رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در انچه شما را بدان دعوت میکنیم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر خواندن خود مِنْ أَجْرٍ مزدی از مال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان أَتَبْنُونَ ایا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ بر موضعی بلند آيَةً علامتی برای تماشا بر آیند و رونده تَعْبَثُونَ بازی میکنید یا این بنا لغو بنای میسازید و در ان ساکن نمیشوید گوئیا که عبث است و گویند از بهر راهها خانهای میساختند و در انجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردند یا مراد کبوترخانها است وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکها محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گوئیا که جاوید خواهند بود در ان وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میکنید بَطَشْتُمْ میگیرید سخت جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام میکشید انتقام ستمکارانه میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید وَأَطِيعُونِ و مرا درین چه میفرمایم فرمان برید که سود شما در انست وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از ان خدای که مددکاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بانچه می شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ امداد کردیم شما را بچهارپایانی چون شتر و گاو و گوسفند ان را از ایشان اخذ فواید میکنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و مددگار شما اند وَجَنَّاتٍ و به بوستانها که از میوه آن منتفع میشوید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که منهم سقیا که مهم و سقی نشو و نمای زرع بدان باتمام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که روز هول سخت بار و زکه قیامت قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام بنا و

السلام سواء علینا یکسانست بر ما أوعظت یا پند دهی ما را أم لم تکن یا نباشی
من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست نمیدهیم إن هذا نیست
این کار که ما برانیم از بت پرستی و تجبر و عمارت ساختن إلا خلق الأولین مگر عادت
پیشینیان از ما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان برین عادتها
فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فأهلکناهم پس ما هلاک کردیم
ایشان را بباد صرصر إن فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانیست
دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وما کان و نبودند أکثرهم
بیشتر قوم عاد مؤمنین گروندگان جز اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام در حظیره بودند
و باقی در معرض سخط وإن ربک و بتحقیق پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب که از
تعذیب کفار باک ندارد الرحیم مهربانست که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد
٤ کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح و انبیاء
سابق را علیهم السلام إذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان أخوهم برادر
ایشان از جهت قرابت صالح صالح بن عبید علیه السلام ألا تتقون آیا نمی ترسید
از عذاب خدای که بدو شرک می آرید إنی لکم رسول بدرستی که من برای فرستاده ام
أمین متصف با امانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای
وأطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی وما أسألکم و نمی طلبم شما را علیه بر نصیحتی
که میکنم من أجر هیچ مزدی که بمن دهید و من بدان متهم شوم إن أجری نیست مکافات
من إلا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان أتترکون آیا گذاشته خواهید شد شما
یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما هاهنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن
آمنین ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانهای وعیون و چاه
سارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وزروع و کشتهای ونخل و خرماستانها که در وطلعها
کو شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف است وتنحتون و می تراشید برای مساکن

خود من الجبال از کوهها بیوتا خانهای فارهین در حالتی که ماهر بودید در تراشیدن
سکنها فاتقوا الله پس بترسید از خدای در امل دور و دراز و پیش میگیرید وأطیعون و فرمان
برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید أمر المسرفین فرمان گذاران را که اسراف
کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الأرض در زمین حجر مراد
حجر و دیار ثمود است ولا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن بودند که قصد هلاک
صالح علیه السلام کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در
جواب صالح علی نبینا و علیه السلام إنما أنت جز این نیست که تو من المسحرین از جادوئی کرده
شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما أنت نیستی تو إلا
بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت صالح علیه السلام از حقیقت حال وی دانسته
محجوب شده اند که آن ورای صورت چیزی دیگرست ؎ چند صورت بینی ای صورت پرست
جان بی معنیت که صورت ترست ؛ درگذر از صورت معنی نگر ؛ زانکه مقصود از صدف باشد گهر
وچون قوم ثمود وابسته صورت بودند و صالح علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان
گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمیکنی و درین دعوی مصری
فأت بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات إن کنت اگر هستی من الصادقین
از راستگویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند
که ازین سنگ معین ناقه بدین هیات بیرون آرد و چون معجزه ایشان حاصل شد قال
گفت صالح علیه السلام هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او را نصیبی
ست از آب ولکم و مر شما را شرب یوم معلوم آبخور روزی دانسته شده یعنی یک روز
آب از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی نشوید ولا تمسوها و مس مکنید
وی را بسوء بهدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فیأخذکم پس بگیرد
شما را عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست در و
فعقروها پس پی کردند ناقه را فأصبحوا نادمین پس گشتند پشیمانان نزدیک نزول بلا

فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی عذاب صیحه اِنَّ
فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در این خبر نزول شد بثمود لَاٰیَةً دلالتست بر آنکه کفر بعد از ظهور ایات
معجزه موجب نزول عذابست وَمَا کَانَ و نبودند اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ بیشتر قوم ثمود گرویدگان
آورده که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که
آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ اوست غالب که مغلوب نشود الرَّحِیْمُ مهربان که بی استحقاق عذاب
نکند کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوْطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل موتفکات الْمُرْسَلِیْنَ ع
پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام اِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ لُوْطٌ
برادر ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام اینجا مراد از اخوت شفقت است اَلَا تَتَّقُوْنَ
ایا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای اِنِّیْ بتحقیق من لَکُمْ برای شما رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ
رسول ام امین در نصیحت یعنی نیکو خواه شما ام فَاتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای در ترک نصیحت من
وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمی طلبم شما را بر تبلیغ
که میدهم مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید اِنْ اَجْرِیَ نیست ثواب من اِلَّا مگر عَلٰی
رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ بر تربیت کننده عالمیان اَتَاْتُوْنَ الذُّکْرَانَ ایا می آیید بمردان مِنَ الْعٰلَمِیْنَ
از ما عدای خود مراد نو باشند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَتَذَرُوْنَ و میگذارید
و دست باز میدارید مَا خَلَقَ آنرا که آفریده است لَکُمْ رَبُّکُمْ برای شما پروردگار شما
مِنْ اَزْوَاجِکُمْ از زنان شما بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عٰدُوْنَ گروهی از حد گذشتگانید
که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوْا و گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب
وی لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ یٰلُوْطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَکُوْنَنَّ
هر اینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِیْنَ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل موتفکه به بدترین حالی
مردم را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ اِنِّیْ گفت لوط علیه السلام که به تحقیق من لِعَمَلِکُمْ
مر عمل شما را مِنَ الْقَالِیْنَ از دشمنان بغایت دشمنم پس چون از قوم بکرد رانیده آغاز مناجات
کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِیْ ای پروردگار من باز رهان مرا وَاَهْلِیْ و کسان مرا مِمَّا یَعْمَلُوْنَ

از نمامت آنچه میکنند فَنَجَّیْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را
اَجْمَعِیْنَ همه ایشان اهل لوط علیه السلام زن و دو دختر و دو داماد وی همه را بای
یا فتند اِلَّا عَجُوْزًا مگر پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود فِی الْغٰبِرِیْنَ در باقی
ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راز
ام آنچه بقوم میرسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِیْنَ پس هلاک کردیم دیگران را وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ و بارانیدیم
بر ایشان مَطَرًا بارانی که سنگ بود یا کبریت و آتش فَسَآءَ پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ
باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در عذاب اهل
موتفکه لَاٰیَةً هر اینه نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ و نبودند اکثر
آن قوم مُّؤْمِنِیْنَ گرویدگان که غیر دو دختر لوط علیه السلام و بقول اصح دو داماد بقول بعضی
بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ
الْعَزِیْزُ اوست عزیز که هرگز خوار نشود الرَّحِیْمُ مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند
کَذَّبَ بدروغ داشتند اَصْحٰبُ الْاَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْنَ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بوده نزدیک ع
مدین در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار و درمیانش آورده که اصحاب ایکه قوم غرام بودند
و چهار دیه داشتند شعیب وید او عز و و فالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام
بر ایشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لَهُمْ شُعَیْبٌ
مر ایشان را شعیب که ای قوم اَلَا تَتَّقُوْنَ ایا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو ترک میکنید
اِنِّیْ لَکُمْ بدرستی که من شما را رَسُوْلٌ فرستاده ام اَمِیْنٌ با امانت که بر صلاح شما بخواهم
فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا
در ترک مناهی وَمَا اَسْئَلُکُمْ و نمی خواهم شما را عَلَیْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ اَجْرٍ یاداشتی اِنْ
اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مگر آفریننده عالمیان اَوْفُوا الْکَیْلَ تمام بجای آرید
پیمانه را وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق
مردمان وَزِنُوْا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ و بترازوی راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید

مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و تباهی مجوئید در زمین یعنی
به قتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از
عقوبت آنکسی که بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیان را قَالُوا
گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ نیستی تو مگر مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگان یعنی از آنها
که ایشان را مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدی که از عقل ایشان محو شده یا از آفریدگانی
که ایشان را سحر باشد یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنْتَ و نیستی تو
إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی
رسالت از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که ما گمان می بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از
دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند
عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان که در وی عذابی باشد إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو
مِنَ الصَّادِقِينَ از راستان که بر ما عذابی فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب علیه السلام
رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ با آنچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار
طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسید و اگر اهمال
باشد اهمال نخواهد بود ٭ مهلت ده روز مظالم مبین ٭ فتنه مبین وم بر منش در کمین ٭
اول حالش همه عیش است و ناز ٭ آخر کارش همه سوز و گداز ٭ آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام
در انکار و اصرار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت
بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسها را ایشان فرو گرفت و بدرون خانهای
در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما بگداخته
میشدند که ناگاهی ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل
شدند یکدیگر را آواز دادند که بیائید تا در زیر سایه بان ابر آسایشی کنیم همین که مجموع ایشان
در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ
پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمِ

الظُّلَّةِ عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایه بان است و آن ابر سیاه بشکل سایه بان
بود بر سر ایشان برده و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را از مکان
داد تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا ایستاده و در زیر آن آبها خنک پدید
آمد ایشان پناه بزیر کوه آوردند و بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که
عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بتحقیق
که درین عذاب که از ابر ابدار آتش سوزان بیرون آمد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال
قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه مراد آنه ایشان است
چه مروی نیست که اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که
جمعی از ایشان ایمان آوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او است غالب
کننده انبیا را بر اعدای ایشان الرَّحِيمُ مهربان بانبیا و متابعان ایشان این آخر قصص
هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار علیه السلام درین سوره
مذکور شده و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی تکذیب پیغمبری کردند معذب
شدند و ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر علیه السلام عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن
لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای به
قرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرائیل را عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرائیل علیه السلام تلقین کرد او تو فرا
گرفتی از وی و در دل حفظ نگاه داشتی و حفص تحقیق نزل و رفع حاد نون از روح الامین
خوانده یعنی فرود آمد جبرائیل با قرآن بر دل تو ... زوی انفکاک دی پس دل تو وعای آن شد
و این تمثیل بمثابه الیست که گویا بر دل تو فرود آورد لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم
کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب هود و صالح
و شعیب و اسماعیل بوده اند علی نبینا و علیهم السلام وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده و در بعضی نیز امور خود مل
بودی رجوع با جبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در ان گفتندی قبول کرده حجت مستند

حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت
قرآن با نبوت محمد صلی الله علیه وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بصفت او و پیغمبر را بنعت او
عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که در کتب سالفه گذشته اند و شهادت مردم دانا عُلَمَاءُ
بر خبری موجب تیقن و تحقیق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واگر ما فرو فرستادیم قرآن را عَلَى بَعْضِ
الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قرآن را
عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی
که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان بآن
قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است
یا اگر قرآن را بر عجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم کافران میگویند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن
در نمی یابیم كَذَلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ در می آریم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای
مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمیآورند بقرآن حَتَّى يَرَوُا تا وقتی که ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ عذاب
دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب بر ایشان
بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن او را فَيَقُولُوا پس
گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند
تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند...
و میگویند امطر علینا حجارة و آوا تنا بالعذاب و حال آنکه در وقت رؤیت عذاب مهلت میطلبند
أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی که ما إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشان را سِنِينَ
سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بر ایشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند
که وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَى دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا
كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی و نعیم آن دافع
عذاب و مانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران از زهاد تابعین
شیخ حسن بصری رحمه الله بود روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا

[illegible]

پندی

پندی ده شیخ این آیت برخواند که ما أغنى عنهم ما كانوا يمتعون میمون گفت لقد وعظت وأبلغت
پند دادی و سخن را تمام کردی بیت جهان بی وفا نیست مردم فریب که از دل رباید
قرار و شکیب نگر تا بجاهش نگردی اسیر نبینی تو مالش اندر زمین که آندم که مرگ اندر آید
ز راه نه مالت کند دستگیری نه جاه وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ
از اهل هیچ دیهی را إِلَّا لَهَا مگر آنکه اهالی آن را مُنْذِرُونَ بیم کنندگان بودند ذِكْرَى
از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان بحق دعوت کردند و از عذاب
بترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَ
مَا كُنَّا و نیستیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده
که قریش میگفتند دیو که رئیس نام دارد نزد محمد صلی الله علیه وسلم می آید و قرآن برو میخواند
حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ و فرود نیامدند بِهِ الشَّيَاطِينُ
بقرآن دیوان وَمَا يَنْبَغِي و نشاید و روا نبود لَهُمْ مر ایشان را فرود آوردن
قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نتوانند و قادر نباشند بر آن چه شهب و ملائکه ایشان را از
رفتن آسمان مانع اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه
لَمَعْزُولُونَ دور شدگان اند و بکناره رفتگان فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب
آنحضرت است و مراد غیر او و هر یک از امت ان را میگوید مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ
با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَكُونَ پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده
شدگان وَأَنْذِرْ و بیم کن خطاب خاص است با آنحضرت میفرماید که بترسان از عذاب
خدای عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیک تر خود را و آنحضرت بعد از نزول این آیه
بکوه صفا بر آمده یک یک از خویشان را ندا کرد چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در
زیر این کوه جمع سواران اند مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب
سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند و ابولهب بازار روی
برخاست وَاخْفِضْ و فرو گیر جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ

مرآن را که پیروی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی
کنند عشیره تو و متابعت ننمایند فَقُلْ إِنِّي پس بگو که بَرِيءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه
شما میکنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ
بقدر او ندغالب که فادرست از قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان که توانا است بر نصرت اولیا
الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آن هنگام که بر میخیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری
وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف نمودن فِي السَّاجِدِينَ در میان نمازگذاران
بقیام و رکوع و سجود و قعود و قنی که اما مه ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ
اوست شنوا القول تو الْعَلِيمُ دانا بنیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شمارا که هوا رد عَلَى مَنْ بر کم
از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن
شیطان بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ
فرود می آیند دیوان عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغگوی أَثِيمٍ بزه کاری مثل کاهنان که ایشان
يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش را بجن شیاطین و فرا میگیرند ازیشان اخبار دروغ و دیگر
دروغی که بآن اضافه میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر ایشان دروغ گو باشند در انوار فرموده که
بعضی اکثر را الکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک
چون ابن زبعری و مسیره و منافع جامیه ثقفی يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پیروی ایشان میکنند سفهای
عرب یعنی رواة ایشان در تفسیر از امام علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر در باب
حضرت رسالت و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیه در شان
ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون
کلام يَهِيمُونَ سرگردان میشوند چون تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح
نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ
میگویند مَا لَا يَفْعَلُونَ آنچه نمیکنند یعنی بنفس ناکرده بر خود گواهی میدهند و بنا مهای ناداده
بکی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بسیاری ازین مقوله یابد

شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان و ابن رواحه و جمعی از شعرای صحابه
رضی الله عنهم بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما
شاعریم و ابن رواحه گفت می ترسم که برین وصف بمیرم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و زبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان
سخت تر است از تیر و این آیه نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرا متبوع صفیهان و در هر
وادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبرا
صلی الله علیه وسلم ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وَذَكَرُوا اللَّهَ
و یاد کردند خدا را در اشعار خود كَثِيرًا بسیاری یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است
و تحریص بر طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا
پس از آنکه ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرائیل معک حضرت حقایق پناه قدس سره در دیباچه
دیوان اول فرموده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا
که سیاحان بحر شعر ند مج ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته در عقاب مجد و غلات
غوایة انداز دو گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری ازیشان
بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات نشسته اند
بوسیله بادبان واذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیت نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته اند
شعر شاعران را اگرچه غاوی خواند در قرآن خدای هست ازیشان هم بقرآن ظاهر استثنا
من وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغمبر بشعر که
بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش
خواهد بود و الله اعلم سورة النمل بسم الله الرحمن الرحيم
طس در لباب التفسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدا کلام است
بجهت دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و سوره نمل است

تمت الشعرا

باطن انبیار ثبت بطهارت قدس الهی و در لست لذار بعزامت ناهی یا للطلب روندکان راه و سلامة
قلوب ایشان از ما سوی الله تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ آیتهای قرآنست وَكِتَابٍ
مُبِينٍ و آیتهای قرآنست کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف بیان بر قرآن
عطف احد الصفتین ست و بر دیگری قرآن بجهة آن کفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه
می نویسند هُدًى و این کتاب راه نماینده ست وَبُشْرَىٰ و مژده دهنده ست لِلْمُؤْمِنِينَ
مرکرویدکان را الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان
بسرای دیگر هُمْ ایشان يُوقِنُونَ بی گمان میشوند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است
در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیکروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی
زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع
محبوب نفس ایشان کردانیده ایم صاحب فواد آورده که ایشان را امانی و شهوات مرکب
کرده ایم تا کار زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان
سرکردان میشوند در ضلالت خود أُولَٰئِكَ آن کروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانراست
سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارتر بسبب فوت
مثوبت و استحقاق عقوبت وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی قرآن را
یعنی فرا میکیری بتلقین جبرائیل که می آید بتو مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک خداوندی راست کار
عَلِيمٍ دانا إِذْ قَالَ یاد کن چون کفت مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ موسی بن عمران مر کسانی را
که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه کم کرده بود و در شب تاریک مخاض بدید آمده و طلب
در یافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی افروخته سَآتِيكُمْ زود باشد
که بیارم مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه برم أَوْ آتِيكُمْ
یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا کرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما کرم

شوید بآن فَلَمَّا جَاءَهَا پس آنهنگام که آمد موسی علیه السلام بنزدیک آن آتش دید بی
احراق افروخته از درخت سبز و کویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر هر تقدیر
چون موسی آنجا رسید نُودِيَ أَنْ بُورِكَ ندا کرده شد بآن که برکت داده شد مَنْ فِي
النَّارِ هر که در مقام مکان آتش ست یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش ست یعنی
موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که کرد اکرد آتش ست یعنی ملایکه وَسُبْحَانَ اللَّهِ و بکو
پاکست خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردکار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی علیه السلام
این ندا شنید کفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ ای موسی بدرستی که ندا کننده
أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ منم خدای غالب الْحَكِيمُ حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن عصای
خود را موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال مار شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا
رَآهَا پس چون موسی علیه السلام دید عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر
طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ کویا که مار یست باریک تیز رو در اول حال چون ماران خورد بود
و آخر اژدهای شده در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بوده
و نزد فرعون ثعبان شده و بر هر وجه چون موسی آن صورت مشاهده نمود وَلَّىٰ روی
بکردانید مُدْبِرًا در حالتی که کریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نکشت بار دیکر ندا
رسید که يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ ای موسی مترس از غیر من إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستی که من ام که نمی ترسد
لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من فرستاده شدکان یعنی ایشان را از دشمن بدی عاقبت
نیست تا از آن بترسند و نباید ترسیدن ستمکار از او إِلَّا مَنْ ظَلَمَ مکر کسی که ستم کند
ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بَعْدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند
بعد از کناه فَإِنِّي غَفُورٌ پس بدرستی که آمرزنده ام تایبان را الرَّحِيمُ مهربان
برایشان وَأَدْخِلْ يَدَكَ و در آور دست خود را فِي جَيْبِكَ در کریبان پیراهن خود
پیراهن حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در کریبان
کن تَخْرُجْ تا برون آید بَيْضَاءَ سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی علتی یعنی سفید

اوازافت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در کریبان برد و درخشان و نورانی
بیرون اورد و ندا رسید که این دو اجب را ظاهر کن فی تسع ایت در جمله نه ایت
که معجزات تست برو برسالت الی فرعون وقومه بسوی فرعون و کروه او انهم کانوا
مدبرستی که ایشان هستند قوما فسقین کروه بیرون رفتکان از دایره فرمان فلما
جاءتهم موسی پس چون بیامد بفرعون و قوم بایاتنا دلایل قدرت ما بر این
رسالت موسی بینات روشن و هویدا قالوا کفتند فرعونیان هذا سحر مبین
این جادوی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است وجحدوا بها و منکر شدند
مر آن معجزها را واستیقنتها و بیکمان بودند بر ان انفسهم دلهای ایشان یعنی یقین
میدانستند که آن ایتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظلما از روی
ستمکاری وعلوا و بزرکی و سرکشی فانظر کیف کان پس بر بین که چکونه عاقبة المفسدین
اخر کار تباه کاران که در دنیا باب غرق شدند و در عقبی باتش خواهند سوخت
همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است ولقد اتینا و بدرستی
که ما دادیم داود داود بن ایشا وسلیمن و پسر او سلیمان را علما دانشی از احکام
شرایع ما ورزی کفته که علم کیمیا وقالا و کفتند بعد از اعطاء علم الحمد لله الذی ستایش
و ثنا آن خدای را که بسبب آن انشی فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر بر بسیاری من
عباده المؤمنین از بندکان کرویده بخود وورث سلیمن و میراث کرفت سلیمان
داود از داود نبوت با علم را و کفته اند ملک را با انکه قایم مقام او شد دون برادران
دیکر کویند داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیه بود بملک داشتند
حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاده و در وچند مسله یاد کرده و فرمود که هر که از اولاد
تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندان را
جمع کرده و اخیار و اشراف را حاضر کردانیده مسلها بر فرزندان عرض فرمود که نزدیکترین
چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است انکه بدو انس بیشتر است و وحشت

انکه وحشت ازو افزونتر است و کدام اند دو قایم و دو دو مختلف و دو دو دشمن و کدام مر است
که آخر آن ستوده و کدام کار است که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام
از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اکر اجازت باشد من جواب بکویم
داود علیه السلام وی را دستوری داد و سلیمان کفت اقرب اشیا با آدمی آخرت
و البعد اشیا انچه میکذرد از دنیا و انس اشیا جسد انسانست بارواح و اوحش
اشیا بدن خالی از ارواح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان
موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری عاقبتش مذموم است
حدت در وقت غضب و چون جواب سلیمان موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل
همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و داود ملک بر و تسلیم کرد و دیکر روز
وفات فرمود و سلیمان بر تخت نشست قال کفت یا ایها الناس ای مردمان علمنا
آموخته شدیم ما منطق الطیر کفتار مرغان را هر جا عقی را از طیور آوازیست که بهر نوع انسان
از آن فهم معانی و اغراض میکنند و آنچه سلیمان را علیه السلام آموخته آن بود که فهم میکند
آموختند آن بود که فهم میکنند مرغان از یکدیکر آورده اند که روزی سلیمان علی نبینا و علیه
السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدای میکرد اصحاب خود را کفت میدانید
که این بلبل چه میکوید کفتند الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود که میکوید که من امروز نیم خرما خورده ام
خاک بر سر دنیا و فاخته او از داد فرمود که میکوید کاشکی این خلایق نشدندی و هم از سلیمان
منقولست و رشان میکوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میکوید
هر چه بکنی مکافات آن بیابی و هدهد میکوید هر که رحم نکند بر و رحم نکنند و خطاف میکوید
نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدا بیابید و حمامه میکوید سبحان الاعلی ملا سمایه و ارضه
و قطا میکوید هر که خاموش کند بسلامت ماند و طوطی وای بر کسی که مطلوب و مقصود دنیا
باشد و باز میکوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میکوید سبحان الله الخالق الدایم و غراب
نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم برسیدند که فردوس در فریاد خود چه میگوید فرمود اذکروا الله یا غافلون
و در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که کلاغ در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن
بر دشمنان محمد و دشمن آل محمد و سار میگوید خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم و باز و دراج
میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام
بود از این سبب فرمود که منطق الطیر ما آموختند **وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** و داده شدیم یعنی ما را
عطا **إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ** او از روی نیت اظهار اگر به هیچکس تختی نیست آورده اند که سلیمان را
تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در موضع آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی
بود برای اکابر انس و بر یسار دویست دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان
علیه السلام سی و پنج منبر نهاده بودندی و احبار آدمیان بران نشستندی و بر چپ او همین عدد
منبر بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار
سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی **وَحُشِرَ**
لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان **جُنُودُهُ** لشکرهای او **مِنَ الْجِنِّ** از دیوان **وَالْإِنْسِ**
و آدمیان **وَالطَّيْرِ** و مرغان **فَهُمْ** پس این لشکر **يُوزَعُونَ** رانده شدندی بوقت سیر او
یا باز داشته بودندی تا همه در هم بپیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد
مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بر مرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود
بیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ بوده دویست
و پنج فرسخ برای لشکر جان و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیور موازی آن برای وحش
و بجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و حشت او در میان بساط نهادندی
و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن را بر داشتی و بروز
بگاه هر را ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند **حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا**
تا وقتی که بیامدند **عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ** بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنوبی طائف است در آمد
قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه آنکه مهتر و با طاقه یا ملاحت یا عرفی نام بود و دو بال داشت و در کشف

ثعالبی آورده که برابر خروسی بوده در بزرگی و در زاد المسیر بطلم لنجه گفته و در انتقاف مساوی
گرگ و او مقدم مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان را علیه السلام دید به بلندی
برآمد و گفت **يَا أَيُّهَا النَّمْلُ** ای مورچگان **ادْخُلُوا** در آیید **مَسَاكِنَكُمْ** در مسکنهای خود
لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که در هم نشکنند شما را **سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ** سلیمان و لشکرهای او مراد
این لشکر از حطم نهی مورچگانست از توقف بجیشی که در عرصه تلف شوند **وَهُمْ** و لشکریان
سلیمان **لَا يَشْعُرُونَ** ندانند که شما را پایمال میسازند آورده اند که باد این سخن را از سر
میل راه بسمع سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید **فَتَبَسَّمَ** پس تبسم کرد **ضَاحِكًا**
در حالتی که متعجب بود **مِنْ قَوْلِهَا** از گفتار آن مور و گویند شادان و خرم بود باد را گ
مقاله نمل آوردند که او را طلبید و گفت ای مور نه بدانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم
اما من مهتر این قوم ام مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه
قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد آن
بود که مبادا که نظر بدبدبه کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند
و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیی در دل ایشان
پدید آید و دنیی منفور حقست در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی
پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زبر دست هر یک را چهل هزار
نقیب است زبر دست هر نقیبی را چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب
داد که یا نبی الله ما را روی زمین میداد و ما اختیار نکردیم و در زیر زمین جای گرفتیم و بجز خدای
کسی حال ما را نداند آنکه گفت که ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را
مرکب ما ساخته اند و ما شهر و راجا نه کفت دانی که این چه معنی دارد یعنی همه مراد ما نیم
از مملکت دنیی چون باد است در آید و نباید و درین معنی گفته اند نه بر باد رفتی سحرگاه و
شام سریر سلیمان علیه السلام باخر نه دیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت
سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک عالم آورد **وَقَالَ** و گفت **رَبِّ**

أَوْزِعْنِيْ ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ بانکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِيْ آن نعمت را که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی برمن وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم را راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و بانکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندی آن را وَأَدْخِلْنِيْ و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ به بخشایش خود فِيْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ در میان بندگان ستوده خود بهشت و در بحر الحقایق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منزه و نفس لوامه و سلیمان را القلب و مساکن را بجوارح نفس و از تامل درین قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد ظاهر است

جون هدهدی دیدی سلیمان را: تو چه دانی زبان مرغان را: آورده اند که درهمین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه وجه در مظله طیور پدید آمده آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی دید تفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بروی نمی افتد أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِيْنَ از غایب شدگان ازین مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهة تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيْدًا عذابی سخت که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم یا میان او و صفت او بجدای حکم کنم یا او را با ضد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش بر انم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّيْ یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِيْنٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيْدٍ زمانی نه دیر و دور و باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ بان چیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهری که مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِيْنٍ بخبر محقق یعنی از ساختن تو آورده ام و خبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم

که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نمود و رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید پادشاه ایشان کیست و دین او و حشمت او چیست هدهد گفت إِنِّيْ وَجَدْتُّ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوْتِيَتْ و داده شده است آن زن را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيْمٌ تختی بزرگ است بنسبت او یا با تختها سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در هشتاد گز عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُّهَا یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُوْنَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و او می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است دیو از سرکشی ایشان را عَنِ السَّبِيْلِ از راه او راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُوْنَ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوْا تا سجده کنند لِلّٰهِ مر خدا را الَّذِيْ آن خدای که بتوانائی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میکرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُوْنَ آنچه نهان دارند ای آفریدگان در دلهای خود وَمَا تُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا سازند بزبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اَللّٰهُ خدای بحق لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظیمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود مصراع چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این را سجده سرخفی میگویند و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از قرارت وما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش

با تمام رسانید قالت گفت سلیمان علیه السلام سننظر زود باشد که در نگریم و تامل
کنیم که درین سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت آیا بودی من الکذبین از دروغ گویان
پس سلیمان علیه السلام نوشت و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فالقه
الیهم پس بیفکن بسوی ایشان مراد بلقیس ثم تول پس روی بگردان عنهم از ایشان
و بیک گوشه زود تجسس کن فانظر پس ببین که ایشان ماذا یرجعون بچه چیز بازمیآرند
یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بر چه قرار میدهند ارباب قصص
برانند که بلقیس دختر شراحیل و یا شرحیل و یا شرجیل بن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل
در ملک یمن بادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه شد و در عین المعانی
آورده که بلقمه بنت شیطبان را بخواست و بلقیس از و حاصل شد و بعد از پدر مسلک را
فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری کردند برای او تختی بزرگ ساختند و او
با قوم خود آفتاب پرستیدندی چون هدهد خبر او بسلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید
وی نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در
مجمعی که پیش بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز درآمد و مردمان
در وی مینگریستند نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت
تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه درآمد و نامه را بر سینه وی افگند بلقیس
برجست و نامه را برداشت مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شوند
و نامه را در دست کرده بیرون آمد و متوجه ایشان شده قالت گفت یا ایها
الملؤا ای گروه اشراف انی القی الی بدرستی که افکنده شده است بسوی من کتب
کریم نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود یا بسبب آنکه
آورنده آن مرغی بوده و این امر غریب النفاست یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه اللّه
فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در روی ملک نبود ملک دعوت مالک الملک بود
و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بود پس آن نامه بزرگ ترین همه نامها باشد

سه ای نام تو بهترین سرآغاز ‹ بی نام تو نامه کی کنم باز ‹ آرایش نامهاست نامت ‹ و آسایش
سینها کلامت ‹ القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند از کان دولت پرسیدند که از که
که آورده اند ارکان و مود که انه بدرستی که این کتاب من سلیمان از نزدیک سلیمانست
و انه و بدرستی که مضمون او اینست که بسم اللّه الرحمن الرحیم ان لا تعلوا علی
بر من بزرگی میکنید و گردن میکشید و اتونی و بیایید بمن مسلمین گردن نهادگان
و فرمانبرندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ
و دلالت بر معانی بسیاری دارد حال پریشان بگردید و مضطرب و هراسیمه گشتند
قالت گفت بلقیس یا ایها الملؤا ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند
از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم داشتند بلقیس ایشان را جمع فرمود که
افتونی فتوی دهید مرا فی امری در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد با من بگویید
ما کنت نیستم من قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری را حتی تشهدون تا شما نزد من
حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمیکنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة
ما خداوندان قوتیم و اولوا باس شدید و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم
عدت و هم تفکر و هم شجاعت والامر الیک و کار مفوض بحضرت و رای تو فانظری
پس در ونگر و ببین ماذا تامرین تا چه میفرمایید از مقاتله و مصالحه ‹ اگر جنگ خواهی
نبرد آوریم ‹ دل دشمنان را ببرد آوریم ‹ و اگر صلح جویی تراشیده ایم ‹ بتسلیم حکمت سر افکنده
ایم ‹ چون از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و گفت ما را مصلحت جنگ
نیست چه کار حرب دور دور از و اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضه تلف
میشود کما قال اللّه تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا
قریة چون درآیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه سازند آن را یعنی خراب
کنند و جعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن ده را اذلة خوار و بی مقدار یعنی
غارت کنند و اسیر گیرند و کذلک یفعلون و همچنین میکنند تاکید قول اوست و انی مرسلة

وبدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان وقوم او بهدیة هدیه که مقدم
صلح است فناظرة نگرنده ام که ازانجا بم بچه چیز یرجع المرسلون باز میگردند فرستندگان
من اگر هدیه مرا قبول کند ملکست والا نه بغرض در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس
کنیزان پوشانیده وپانصد جاریه را بری غلامان را ابرارست و هزار خشت زرین
وتاجها بزر مکلل بدر و یاقوت ومقداری مشک وعنبر وحقه دروی دری ناسفته ومهره
جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمرو را بایکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد وفرمود
که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بترسی که او پادشاه ست واگر بتازه
روی وخوش خوی با تو سخن کند بدانک پیغمبرست و دلیلی دیگر بر نبوة او آنست که میان
غلامان وجواری تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند ومهره کج سفته را رشته کشد ایشان
هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود
تا دیوان خشتها از زر ونقره ساختند ومیدانی را که هفت فرسنج طول او بود بدانها فرش انداختند
ودر روز رسیدن منذر مراکب بحری وبری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از
آدمیان وپریان ودیوان وسباع ووحوش وهوام جدا گانه صف برکشیدند ومرغان
در روی زمین هوا بر در پر یافتند بیت با صد هزار دبدبه فلک در هزار قرن مجلسی بدان
تکلف خوبی ندیده بود منذر یکباره در میدان رسید و آن فرش واسایش وآرایش را
دیده از هدایای خویش شرمنده شد وچون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت
باروی تازه تبسم کرد ویرا بر نشستن فرمود وامر کرد که حقه را بیار که درو دری ناسفته
ومهره کج سفته ست پس ارضه را فرمود تا در عذر را سوراخ کرد وکرم دو ده را حکم کرد تا رشته
در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت ورشته در وکشید وآب طلبیده غلامان وجواری را
فرمود که از غبار راه روی بشویند مردان آب بر داشت فی الحال روی شستن آغاز
کردند وزنان آب از دستی بر دستی دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز
فرمود و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فلما جاء سلیمان پس آنهنگام

که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قال اتمدونن گفت ایا مدد میدهید مرا بمال بجواستر
و حال آنکه مال من از همه کس بیشترست فما آتانی الله پس آنچه عطا کرده مرا خدای از ملک و نبوت
وعلم خیر مما آتاکم بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم
تفرحون بهدیه خود شاد میشوید ومی نازید زیرا که بر جهات دنیا مطمح نظر همت شما نیست بیت
آنکه بروا زکند جانب علوی بر همای دنیی اندر نظر همت او مردارست ارجع الیهم ای رسول
بازگرد بسوی بلقیس وقوم او وبگوی تا بیایند واگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیاریم
بدیشان لشکرها که از غایت کثرت وقوت لا قبل لهم طاقت مقاومت استادن در میان
حرب نباشد ایشان را بها بآن لشکرها ولنخرجنهم وهر آینه بیرون کنیم ایشان را منها
از بلده سبا اذلة در حالتی که بی حرمت وبی عزت باشند وهم صاغرون وایشان
خوار شدگان شوند واسیران منذر باز گشت وتمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرده تخت
خود را در خانه مضبوط ساخت ونگهبانان بران گماشت ودر خانه قفل کرده کلید بر داشت
وبا لشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام
بلقیس را ببیند با کمال حسن وجمال عقل البته بازدواج میل کند واو میل سلیمان را بر اسرار جن
اطلاع دهد وکار بر ما بر تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال وکمال او تا عیب او در دل
سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند
که عقل بلقیس قصوری تمام دارد وکلام او از منهج صواب منحرف میگردد وپای او مانند سم خرست
انگشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد واو را خواست که عقل او را آزمایش کند
قال یا ایها الملؤا گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام شما یأتینی بعرشها می آرد تخت
بلقیس را قبل ان یأتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین مسلمان چه هر گاه مسلمان آمدند واخذ
تخت او روا نیست مگر برضای او وغرض آن بود که آن تغییر دهد واز وی بپرسد که سریر تو هست
یا نی وبجواب آن بر عقل او وقوف یابد قال عفریت گفت دیو پلید ناخوش من الجن
از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به من بیارم تو آن را قبل ان تقوم پیش

الذی

ازانکه برخیزی مِن مَقامِكَ از مقام خود یعنی از مجلس حکومه و سلیمان علیه السلام تا نصف النهار
در مجلس نشستی وَاِنّی عَلَیهِ و بدرستی که من بر حمل آن تخت لَقَوِیٌّ توانایم اَمینٌ
وامینم بر جواهر او یعنی دران خیانت نکنم و با امانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود که
زودتر ازین خواهم قالَ الَّذی عِندَهُ گفت آنکس که نزدیک او بود عِلمٌ دانشی مِنَ الکِتابِ
از کتب منزله یعنی الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس خضر بود علیه السلام یا ضبه
که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این دعا دارند که من عنده علم الکتاب برادر
ماست و گفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوه که او را ایلیخ گفتندی
یا فطالیون یا استطوع یا ملکی که مؤید سلیمان بود یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل
علیه السلام و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اکثر اتفاق انست
آصف برخیا که وزیر سلیمان علیه السلام بود گفت اَنا آتیكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو
قَبلَ اَن یَرتَدَّ از آنکه باز گردد اِلَیكَ بسوی تو طَرفُكَ چشم تو یعنی چون در چیزی نگری
تا چشم ازان برداری من تخت ترا حاضر کنم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاد
گفت یا حی یا قیوم که بعبری زبان اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذو الجلال والاکرام
و بهر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و در طرفة العینی در جنب تخت
سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه اینجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان
ایجاد کرد فَلَمّا رَآهُ پس آنهنگام که سلیمان دید آن تخت را مُستَقِرّاً قرار یافته نزدیک او
قالَ هذا گفت این کرامت مِن فَضلِ رَبّی از فضل آفریدگار منست لِیَبلُوَنی تا بیازماید
مرا که در مثل این امور ءَاَشکُرُ آیا شکر میگذارم اَم اَکفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَن
شَکَرَ و هر که سپاسداری کند نعمت خدا را فَاِنَّما یَشکُرُ پس جزین نیست که سپاس میدارد
لِنَفسِهِ از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست وَمَن کَفَرَ
و هر که کفران ورزد فَاِنَّ رَبّی بدرستی که پروردگار من غَنِیٌّ بی نیاز است از شکر گزار
و ناسپاسی مردمان کَریمٌ کننده با انعام بر مستحقان قالَ گفت سلیمان علیه السلام

عنده

نکروا

منکروا

نکر کردانید لَها برای بلقیس عَرشَها تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بر ان
وجه که اعلی را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید اخضر بجای احمر و ابیض را
در موضع اصفر وضع کنید نَنظُر تا بنگریم ما که بعد از سوال اَتَهتَدی آیا راه می یابد
وی بشناسد تخت خود را اَم تَکونُ یا باشد مِنَ الَّذینَ لا یَهتَدونَ از آنانکه راه نمی یابند
بجز او و نمی شناسد فَلَمّا جاءَت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت
سلیمان او نهاده بود قیلَ گفتند او را اَهکَذا آیا اینچنین است عَرشُكِ تخت تو
قالَت گفت کَاَنَّهُ هُوَ گویا که این آنست جزم نگفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت
که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت وَاُوتینَا العِلمَ و داده اند
ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان علیه السلام مِن قَبلِها پیش ازین
معجزه وَکُنّا مُسلِمینَ و هستیم با گردن نهادگان حکم او را وَصَدَّها و باز داشت از عبادت حق ای
بلقیس را از توفیق ما کانَت تَعبُدُ از آن چیز که بود که می پرستید او آن را مِن دونِ اللهِ
بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را اِنَّها کانَت بدرستی که بلقیس بود مِن قَومٍ کافِرینَ
از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان علیه السلام جهت امتحان پای وی قصری بنا کرده بود
و زمین آن را از آبگینه سپید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا
افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را
طلبیدند چون بدر کوشک رسید قیلَ لَها گفتند مر او را اُدخُلِی الصَّرحَ در آی در صحن
این قصر فَلَمّا رَأَتهُ پس چون بدید زمین قصر را حَسِبَتهُ لُجَّةً پنداشت آن را آب
بسیار وَکَشَفَت عَن ساقَیها و بر کشید دامن جامه از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان
دید که پای او بپای آدمیان میماند قالَ گفت ای بلقیس جامه بر مکش اِنَّهُ بدرستی که آنچه
تو آب می پنداری صَرحٌ مُمَرَّدٌ عرصه ایست [illegible] هموار مِن قَواریرَ از آبگینه قالَت
رَبِّ اِنّی گفت بلقیس که ای آفریدگار من اِنّی ظَلَمتُ بدرستی که من ستم کردم [illegible]
خود بپرستش آفتاب وَاَسلَمتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَیمانَ با سلیمان یعنی بر دست او لِلّهِ

شدم لله مرخدای رب العالمین پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام
آمد و برا او مال کار او و سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکورست صاحب
تاویلات فرموده که چه مانند ست هدهد بقوت متفکره و سا ابد بر به مسد و سلیمان بدل
و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل و فعل و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت
مفوض بفهم درست ست س آنکس که ز شهر آشنائیست داند که متاع ما کجائیست ولقد
ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صلحا برادر ایشان صالح را ٤
ان اعبدوا الله بانکه بپرستید خدا را فاذا هم پس آنگاه ایشان فریقان دو گروه شدند
مومن و کافر یختصمون و جنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف
رقم یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعده میکردی
از عقوبات قال یقوم گفت صالح که ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید
بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که ثمودیان
میگفتند که چون عذاب برسد آنگاه توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود که لولا
تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید و بایمان و توبه از خدای آمرزش نمیطلبند لعلکم ترحمون
شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قالوا اطیرنا بک گفتند فال بد گرفتیم بتو و
بمن معک و بهر که با تست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده شد اید و محن روی بما
آورده و جدای در میان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عند الله
نزدیک خدا است یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهه من متبدل
نگردد س قلم بنیک و بد خلق در ازل رفتست هکیفت و کوی خلایق دگر نخواهد شد
بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروه آزموده شدید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب
دولت و نکبت و سختی و آسانی وکان فی المدینة و بود در شهری که صالح علیه السلام
می بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اسرار ایشان از جمله قدار بن
سالف و مصدع بن دهر و کویند نام او هرج بوده مباشر عقر ناقه بودند یفسدون

بجلی

تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار
خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا
گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند
لنبیتنه هر آینه شبخون میکنیم بر صالح واهله و بر کسان او و میکشیم و برا ثم لنقولن
پس میگوئیم لولیه ولی او را یعنی اگر از ما پرستند که صالح را که کشته است گوئیم ما
شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خوانده
یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از اهلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وانا لصدقون
و هر آینه ما راست گویانیم ومکروا مکرا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضع که
صالح را بکشیم و وی که از دم نام او بود او را اگوئیم که نکرده ایم و خبر نداریم ومکرنا مکرا
و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیم بانکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان
ساختیم وهم لا یشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بان آورده اند که صالح علیه السلام
مسجدی داشت در غاری وی شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب تا
ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب بدان غار در آمده در
کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر
گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام
بمردند فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان
انا دمرنهم و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وقومهم و باقی قوم ایشان را
اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگر مر آنرا
خاویة در حالتی که خالی و خرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند
ان فی ذلک هر آینه در آنچه یاد کردیم لایة هر آینه عبرتیست لقوم یعلمون مر گروهی را
که دانند و متعظ شوند وانجینا الذین امنوا و برهانیدیم آنانرا که گرویده اند بصالح وکانوا یتقون
و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند ولوطا و یاد کن لوط

بن هاران علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را اتاتون
الفاحشة ایا می آیید بان زشت فعل نمایعنی لواطة وانتم وحال آنکه شما تبصرون
میدانید رسفتی آن را یا می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بطریق اعلان میکنید و آن افحش است
ائنکم ایا شما لتاتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی شهوت من دون
النساء بجز زنان که برای شهوت مخلوق‌اند بل انتم بلکه شما قوم تجهلون که بیهوده
که نمیدانید عاقبت فعل خود را فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم لوط الا ان قالوا
مگر آنکه گفتند بایکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را یا لوط من قریتکم از دیه خود
که سدوم است انهم بدرستی که ایشان اناس یتطهرون مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی
خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فانجینه پس نجات دادیم لوط را واهله
و کسان او را یعنی دختران او را الا امرأته لیکن زن او قدرناها قضا کردیم
بودن او را من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب وامطرنا و بارانیدیم علیهم
بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن موتفکات مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد باران است
مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند قل الحمد لله بگو ای
لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدا راست بر هلاک کفره وسلام علی عباده و سلام بر
بندگان او الذین اصطفی آنانکه برگزیده است ایشان بعصمت و نگاه داشت از فواحش
و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم
که چون حق سبحانه و تعالی درین سوره که مفصلهای دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی
و بر اختصاص رسل بآیات کبرا چون قصه سلیمان علیه السلام و مشتمل است بر هلاک اعدا
و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط علیهما السلام بوی فرستاد و وقوف بران نعمتی بزرگست
پس وی را بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله
عنهم یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است
از لوث علایق و سرایشان خالی از فکر ماسوی الله امروز سلام بواسطه شنوند و فردا

سلام بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم هر بنده که او گوش حرف سلام نشنید
البته شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطف تو است
آلله ایا خدای بحق خیر بهتر است اما یشرکون یا آنکه انبار میگیرند مشرکان یا صنمان
عاجز که میگیرند بهتر نه امن خلق السموات والارض یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان و زمین را
که اصول عالم کون و فساد اند وانزل لکم و فرستاد برای شما من السماء از آسمان باران
ماء آبی فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید
اختصاص فعلست بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران حدائق
بوستانهای دیوار بست ذات بهجة خداوند خوبی و تری یعنی آراسته و زیبا ما کان
لکم نیست و نرسد شما را ان تنبتوا آنکه برویانید شجرها درختان از بوستانها
ءاله ایا هست یعنی نیست معبودی مع الله با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال
زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بل هم بلکه ایشان یعنی مشرکان قوم یعدلون
گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند بخدای و او را عدیل اثبات
میکنند امن جعل الارض ایا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را قرارا قرارگاه
آدمیان و دواب وجعل خلالها انهارا وجعل لها و بیافرید برای استحکام زمین رواسی
کوههای بلند که درو معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وجعل
و کرد بین البحرین میان دو دریا عذب و تلخ یا دو خلیج فارس و روم حاجزا
مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءاله ایا هست خدای یعنی نیست مع الله با خدای بحق که در
آفرینش اشیا مدد او باشد بل اکثرهم بلکه بیشتر اهل شرک لا یعلمون نمیدانند
تفرد و صفت او را در خلق اشیا لاجرم بشریک قایلند و ایا شریک ناتوان ایشان بهتر است
امن یجیب المضطر یا کسی که اجابت کند فرو مانده را اذا دعاه چون بخواند او را مضطر کسی را
گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند مضطر کسی است که دل از هستی
خود برداشته باشد چون غریق بحر یا گم شده باشد در بیابان بی پایان یا بیمار ناامید

الجزء العشرون
من الثلاثین

از صحبت شیخ داود بادانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای
شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعا مضطر باز بسته است زیرا که نیاز
تو بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست میدارد ـــ آن نیاز مرهمی بود دست
درد: کان چنان طفلی سخن آغاز کرد: هر کجا دردی دوا آنجا رود: هر کجا فقری نوا آنجا رود:
پیش حق یک ناله از روی نیاز: به که عمری بی نیاز اندر نماز: پس چون نیازمندی بیچاره
دعا کند حق سبحانه و تعالی اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوٓءَ و بردارد و بدی را یعنی دفع کند
از تو آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ اجابت بهر ست یا آن خدا که کرداند شما خُلَفَآءَ الْاَرْضِ
خلیفگان در زمین یعنی دفع کند شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان
متصرف شما دارد ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا خدای دیگرست با خدای که دیگر کار ها اعانت او کنند
یعنی نیست و نشاید قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی نیست چندی می زیرید یا خدا را اندک یاد
میکنید و گفته اند مراد لفظه عدم ست یعنی نمیکنند مر خدا را و پرستش بتان میکنند آیا این بتر اند
اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ یا کسی که راه مینماید شما را فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیها بیابان و دریا
وَمَنْ يُّرْسِلُ الرِّيٰحَ و کسی که میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ
پیش از رحمة او که باران است ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود
تَعٰلَى اللّٰهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه کافران شرک آرند چرا در خالق
مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بتر باشد اَمَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ
آیا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس از باز آرد او را بعد از آنکه معدوم
رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ و آنکه روزی دهد شما را مِّنَ السَّمَآءِ
از آسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی
بخشد ءَاِلٰهٌ آیا خدای هست مَّعَ اللّٰهِ شریک با خدای که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوْا
بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان
در آنکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست

قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه و سلم لَا يَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آ[…]
و زمین ست الْغَيْبَ نا امیده و پوشیده را اِلَّا اللّٰهُ لیکن خدای میداند پس خبایث […]
کامله مخصوص اوست علم شامل نیز هم و اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُوْنَ و نمیدانند مشرکا[…]
اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ که کدام وقت برانگیخته میخواهند شد بَلِ ادّٰرَكَ بل بمعنی هل ست […]
لباب گویند بمعنی ام و بر همه تقدیر استفهام بمعنی النفی باشد یعنی در هم رسید و کامل نشد […]
دانش ایشان فِي الْاٰخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را یعنی کما ینبغی بَلْ هُمْ
بلکه ایشان فِيْ شَكٍّ در شکاند مِّنْهَا از وقوع آن بَلْ هُمْ مِّنْهَا بلکه ایشان از آخر[…]
عَمُوْنَ نابینا باشند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده […]
وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند و آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت ءَاِذَا كُ[…]
آیا چون کردیم ما تُرٰبًا خاک وَّاٰبَآؤُنَا و پدران ما نیز خاک شوند اَئِنَّا لَمُخْرَجُوْنَ آیا […]
آورده کانیم از گورها یا بر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْ[…]
هر استی که وعده داده شدیم هٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَاٰبَآؤُنَا ما و پدران […]
مِنْ قَبْلُ از وعده محمد صلی الله علیه و سلم یعنی همه انبیا این وعده داده اند و به تحقیق ما […]
اِنْ هٰذَآ نیست این وعده اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند ا[…]
که مجرد سخنست بی حقیقت قُلْ سِيْرُوْا بگو بروید فِي الْاَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون […]
بجر و انقاف مؤتفکات فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ سر[…]
گناهکاران وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشوای محمد صلی الله علیه و سلم عَلَيْهِمْ بر تکذ[…]
و اعراض مشرکان وَلَا تَكُنْ و مباش فِيْ ضَيْقٍ در تنگدلی مِّمَّا يَمْكُرُوْنَ از آنچه […]
مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاهداشت تو منم ـــ غم مخور ز آن روکه […]
و از همه بد نگهدارت منم: از لوکر اغیار بر تابند روی: این جهان و آن جهان یارت […]
وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کیست و کی خواهد بود این عذاب […]
اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند که بو[…]

كفار را تحذیر مینمودند قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد بحکم الهی رَدِفَ لَكُمْ
پیوند شما و از پی در آید شما را بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنید نزول
و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود با قحط و غلاء وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار
تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمی کند در عقوبت
ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمیکنند و حق
نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ و به تحقیق آفریدگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه میداند
مَا تُكِنُّ آنچه پوشد صُدُورُهُمْ دلهای کفار تو از حقد و حسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ
و آنچه ظاهر کنند وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح
محفوظ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل
بیان میکند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آن چیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان
در آنچیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تثلیث
نصاری و احوال جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و
علیهما السلام وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَهُدًى راه نمونی است وَرَحْمَةٌ و بخشایش
لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو
يَقْضِي داوری کند بَيْنَهُمْ میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست
درست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب که حکم او رد نتوان کرد الْعَلِيمُ اوست دانا
بحقیقت آنچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللَّهِ بر خدای و از دشمنی معاندان
باک مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر راستی روشنی یعنی راه تو راست است
و کار تو درست است إِنَّكَ به تحقیق تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمی توانی شنوانید مر کافران
یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمی توانی شنوانید کران آواز
خواندن إِذَا وَلَّوْا و چون برگردند مُدْبِرِينَ پشت برگردانندگان یعنی ایشان را گوش

دل گرانست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مانند کران باشند در ناشنودن
خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل اسماع مشکلتر است و رمز و اشارت را
نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ
از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا بچشم بصیرت و ایشان ندارند إِنْ تُسْمِعُ
نمی شنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان
فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان فرومانند و مخلصان و متخصصان عالم ایقانند
بیت گوش باطن نهاده بر فرمان ؛ دیده دل کشاده بر عرفان ؛ زنده از نفحهای گلشن قدس
معتکف در فضای معبد انس ؛ برده انوار از مضایق لا شئ ؛ بر قبل الله ثم ذرهم بی وَإِذَا وَقَعَ
الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ
بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ
برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ
آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا آیات قدرت
و دلایل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست که خروج دابه
الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب مقبر آورده که چون زوال دین نزدیک
رسد حق سبحانه دابه الارض از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را علی نبینا و علیه السلام
از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویان باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب
از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی
ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت قیامت اول سماوی شمس بود از مغرب
و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز و چهار قایمه دارد و او را
زغب باشد زغب مویهای زرد باریک چنانچه بچه مرغ را می باشد و دو بال دارد و تیز
روی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد و روی او چون روی مردم
بود اما در غایت روشنی و درخشندگی و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنهما نقل کرده

که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او
چون گوش فیل و شاخ او چون شاخ گاو کوهی او و لون او مثل لون پلنگ و گردنش
چون شتر مرغ و سینه اش چون سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلو و زرد و دمش چون دنبهٔ غوچ
و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادی
از وادی تهامه یا بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون
آید و در کتاب علامات الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بیرون آید و مردم نگرند
و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید بعضی رانند
که فو سر و گردن او بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون و عصای موسی و خاتم سلیمان
علیهما السلام با او بود و روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان علیه
السلام بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر
سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند
ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از نیست که بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند
که چون واقع شود قول ما به تمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله
اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی روسا
اشراف باشد مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما یا بدلایل
قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم برایشان
رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي گوید خدای آیا دروغ
داشتند آیتها مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا
از جهة دانش یعنی دران تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یا اگر خبر
بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدای و رسول ایمان نیاوردید و
وَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شد قول یعنی فرود آمد عذاب عَلَيْهِم بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم
کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی جهة مشغولی

بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم
شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در و بخواب و استراحة وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم
روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت
بر وجهی مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که
تصدیق کنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت
حیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روح شب واقع است استدلال میتوان
کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ
پس بترسید از هول و هیبت آن مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است و آسمان
ایراد بصیغه ماضی جهة تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان
و زمین إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای یعنی حور و بهشت و غلمان یا شهدا یا اسرافیل که
نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام یا موسی علیه
السلام که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ
و همه مردمان أَتَوْهُ آیندگان اند بموقف و حفص اتوه خوانده بصیغه جمع ماضی و معنی مستقبل
دارد یعنی همه بیایند بموقف گاه دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در ان
روز تَحْسَبُهَا پنداری آن را جَامِدَةً بر جای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال
تَمُرُّ میرود و میگذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود
زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب
مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر جادهٔ رسوم واقف اند و خلق از
حرکات بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند سـ تو مبین این پا بهار ابرزمین * زانکه
بر دل میرود عاشق یقین * از ره و منزل ز کوتاه و دراز * دل چه داند کوست مست دلنواز *
آن دراز و کوته اوصاف تنست * رفتن ارواح دیگر رفتن است * دست و پای نی روان تا قدم
الجنابکه تافت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن که

کرا استوار کرد کُلَّ شَیْءٍ آفریدن همه چیزها و بیارا ست بروجهی که شاید اِنَّهٗ خَبِیْرٌ بدرستی که او
شاید دانا ست بِمَا تَفْعَلُوْنَ با نچه شما میکنید مَنْ جَآءَ هرکه بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکوئی
فَلَهٗ خَیْرٌ پس او را جزا نیست بهتر مِنْهَا ازان زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و یکی را
ده عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مرا و را چیزی حاصلست ازان کلمه
وَهُمْ و نیکوی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت اٰمِنُوْنَ
ایمن اند وَمَنْ جَآءَ و هرکه بیاید بِالسَّیِّئَةِ ببدی که آن شرکست فَکُبَّتْ پس نگون کرده
شود وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ
اندازند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند ایا جزا داده شوید یعنی جزا نداده اند شما را اِلَّا مَا کُنْتُمْ مگر با نچه
بودند که در دنیا تَعْمَلُوْنَ میکردید اِنَّمَآ اُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام اَنْ اَعْبُدَ
با نکه پرستش کنم رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است اَلَّذِیْ حَرَّمَهَا آن خداوندی
که بخشه حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلده را تا شکار ها او را نی رند و حشیش او را نی در وند
و صید او را نمی رمانند وَلَهٗ و مر خداوند آن بلده را است کُلُّ شَیْءٍ همه چیزها یعنی مخلوق
و مملوک ویند وَاُمِرْتُ و مامور شده ام اَنْ اَکُوْنَ با نکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ از ثابتکان
بر ملت اسلام وَاَنْ اَتْلُوَا الْقُرْاٰنَ و با نگه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت او مواظبت نمایم
تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدٰی پس هر که راه یابد بسبب متابعت در ین اوامر
فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی
باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در ین امور فَقُلْ پس بگوای محمد صلی الله
علیه وسلم اِنَّمَآ اَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ از بیم کنندگان ام بر من جز تبلیغ
نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمی رسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ثنا و ستایش مر خدا برا بر نعمت
بار اگنهرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَیُرِیْکُمْ زود باشد که نماید خدای شما را اٰیٰتِهٖ
نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که قحط
مدر سید و در آخرت که عذاب ابدیست فَتَعْرِفُوْنَهَا پس بشناسید آن ایتها را و لیکن

آن شناختن در ان محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّکَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا
تَعْمَلُوْنَ از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانده یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب
ایشان بر حکمت که سر او را همو داند هرچه آوردی و بردی مشی پس حکمت آن را
خداوند جز او کس سُوْرَةُ الْقَصَصِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ طٰسٓمٓ ٤
امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از
تطرق سمات زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیت و انا له لحافظون این حروفست امام
قشیری رحمه الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت و طهارت
قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت از ارواح محبان از محبت ماسوی الله و طهارت
اسرار موحدان از شهود غیر خدای سلمی روح الله روحه گوید سین رمزیست از سر الهی
با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و اد کار و در عرایس
الحقایق آورده که میم اجابتست بمنت خالق بر کافه خلایق بکفایات مهمات بر قضاء حاجات
و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جواب قسم انیکه تِلْکَ
این سوره یا این آیات اٰیٰتُ الْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ آیتها کتاب روشن است یا روشن کننده طریق
احسن نَتْلُوْا میخوانیم یعنی میخوانند بفرمان من جبرائیل علیه السلام عَلَیْکَ بر تو مِنْ نَّبَاِ مُوْسٰی
وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که تصدیق
میکنند اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِی الْاَرْضِ در زمین
مصر وَجَعَلَ و گردانید اَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِیَعًا گروه گروه
و هر گروهی را بکاری نامزد کرد یَسْتَضْعِفُ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت
طَآئِفَةً مِّنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ میکشت پسران ایشان را
کرگاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل پیدا آید که مملکت تراسبب وی زوال رسد در
کشاف آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَیَسْتَحْیٖ و زنده میگذاشت
نِسَآءَهُمْ زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبط اِنَّهٗ کَانَ مِنَ بدرستی که فرعون

بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرات مینمود در قتل اولاد پسران و ایذا از راه بدرنگی
میکرفت وَنُرِيدُ و میخواستیم اَنْ نَمُنَّ انکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون
کرفته شده بودند و بیچاره کشته فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بانکه برهانیم
ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر
دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و کردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه
و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ و جای دهیم لَهُمْ مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین شام
و مصر وَنُرِيَ و بنمایم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای
ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر میکردند از ان چون زوال
ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند این صورت وقتی که در دریا علامات
مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و دانستند که بسبب
ظلم و تعدی مغلوب مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد رسیده غالب و سرافراز
کشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من الظالم علی المظلوم ~ ای ستمکار بر اندیش
ازان روز سیاه * که ترا شومی ظلم افکند از جاه بچاه * آنکه اکنون بحقارت جانب وی *
التفات کند آن روز بسوی تو نگاه * آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حامله
بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان موکل کردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله
که بر مادر موسی علیه السلام موکل بود و درین از وقت وضع حمل حاضر شد و موسی را
علیه السلام فرا کرفت و در روی او نگریست و الرجاله دی کشت و محبتی عظیم از ان مولود در دل
او پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را کویم که آن
بچه دختر آمد مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند تو را هیچکس از اقربا و همسایگان
نه بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت
جمعی از موکلان بست خود را دران خانه افکندند و مادر موسی علیه السلام
او را در تنوری که نان می پخت پر آتش بود نهاد و سر تنور محکم کرد و آن کروه بچه نادیده و از ان

خانه بیرون رفتند مادر بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی علیه السلام با آن
بازی میکند القصه او را مخفی پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهة آنکه فرعونیان
زیادت از پیشتر تفحص و تجسس مشغول شدند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید
وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده است که شاید رسول [illegible]
باشد از ملایکه و خبر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی علیه السلام که از اولاد لاوی بن یعقوب
بود علی نبینا و علیه السلام نام او نوخاند و یا نوح [illegible] اول اسم و در تفسیر عین المعانی نوخانذ
گفته بیاء مثناة دو نقطه زیر تحت در اول اسم و بهر تقدیر الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ
آنکه شیر ده و بپرور او را فَإِذَا خِفْتِ پس چون بترسی عَلَيْهِ بر وی و فهم کنی که هر دم دانستند
و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است یعنی
بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده باشی بآب نیل افکن وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضایع
نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستی که ما رَادُّوهُ باز کردانندهٔ
اویم إِلَيْكِ بسوی تو اندک زمانی را که بر وجهی دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ و کرداننده ایم
او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان یعنی او را اشرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون
مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنا بنی اسرائیل مبالغه دارند
نجاری را بن صیتور ابود این عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی تسلیم نمود در خاطر وی
گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که صندوق کرد از موکلان بکریزاند نزدیک گماشته فرعون
آمده خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون
رود و خبر کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند [illegible]
فی الحال نادیده بر وایمان آورد و مومن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق بقیر اندود
و موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را
دختری بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل [illegible]
[illegible] یافته شود و این علت باب دهن او زایل کردد و دران روز معین فرعون و حرم

دو هامان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار آن مولود می بردند که ناگاه آن صندوق
بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرید و بیارید فَالْتَقَطَهُ
پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد و یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را
عَدُوًّا دشمن مر مردان را که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنان را
که ایشان را برده گیرد یعنی عاقبت عدو و محزون کردن ایشان را برده گیرد یعنی عاقبت عدو
إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو
كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطا کاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت را بگشودند
موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمده و فرعون دغدغه کرد که این
مولود چگونه از قتل جسته خبرداران که آن مولود که آن مولود که میگویند این باشد زن
فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام که در فلان شب آن بچه بر فرعون رسد و ما
بیشتر شنیده ام اکنون خاطر جامع شده است دست ازین بدار و مگذار تا دختر خود را ابوی
علاج کنیم پس چیزی از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل
گشت معالجه اطبا و در دیگر علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون
آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده
که او عمه موسی بود و بر هر تقدیر گفت با فرعون که قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشمست
لِي مرا وَلَكَ و ترا که بسبب فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را انقطع برای
تعظیمست عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت
بر جبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزندی که او اهلیت آن دارد
فرعون او را با آسیه سپرد و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان
یعنی فرعون و قوم او لَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاک در دست اوست وَأَصْبَحَ
و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن
صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر و بی قرار شد إِنْ كَادَتْ بدرستی که نزدیک شد

که از اضطراب

که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست و قولی آنست
که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد
که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نبودی که نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا
بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد
آن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعده ما را هر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را
وَقَالَتْ و گفت مادر موسی علیه السلام لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او
کلثم بود و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ بر پی او رو
برو و از و خبر گیر کلثم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس دید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ
از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که او خواهر ویست وَحَرَّمْنَا
و حرام کردیم عَلَيْهِ بر موسی علیه السلام الْمَرَاضِعَ شیر دایگان را مِنْ قَبْلُ پیش از
آمدن آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند
اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون
کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطربست فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت
کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرد این کودک را
لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیکخواهان باشند و در [illegible]
و ترتیب او تقصیر نه نماید آورده اند که چون این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند
که این از کدام خانواده است چون خواهر موسی علیه السلام دریافت گفت من ازین سخن
گفتم که وهم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعون اند نه از آن کودک پس وی را دلداری
دادند گفتند برو و آنکس که گفتی بیار کلثم رفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی
روی از وی تافت و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند در کنار فرعون بود
هر چند دایه آوردند موسی را بر می داشتند موسی علیه السلام بوی متوجه گشته لبان پستان
فرا گرفت بوی خوش بوی که نباد صبا شنید از یار آشنا نفس آشنا شنید فرعون

کفت تو کیستی که این رضیع بر پستان تو میل کرد کفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیرین
لعاب پاک و شیرین است هیچ طفل نزد من نبار نه الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا او
او مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و کفت بخانه خود برو و در هفته یک روز پیش ما آر مادر موسی
او را بر کرفته شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد چنانچه فرمود
فَرَدَدْنٰهُ پس کردانیدیم موسی را اِلٰٓى اُمِّهٖ بسوی مادر او كَیْ تَقَرَّ تا روشن شود
عَیْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم
مشاهده اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ آنکه وعده خدای حَقٌّ راست است وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ نبودند که نمیدانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنکام که رسید موسی اَشُدَّهٗ
بنهایت قوت خود و کمال جوانی ... سالکی تا چهل سالکی وَاسْتَوٰٓى و راست شد و بکمال
رسید عقل او و در آن سن مراد اینجا چهل سالکی است یعنی چون بدین رسید اٰتَیْنٰهُ دادیم
او را حُكْمًا نبوت وَّعِلْمًا و دانش در دین وَكَذٰلِكَ و مانند این که بموسی و مادر او
کردیم از لطف و کرم نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ پاداش میدهیم نیکوکاران را ذکر ایتاء نبوت در اثنای
این قصه بیان صدق وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت میان هم دادیم
وَدَخَلَ الْمَدِیْنَةَ و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا ببلده
... و فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش کفته که باسکندریه و قول
اول اشهر است که در آمد بمصر عَلٰى حِیْنِ غَفْلَةٍ بر هنکام غفلتی که واقع بود مِّنْ اَهْلِهَا از اهل
مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغول اند و کفته اند وقت
قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِیْهَا در آن شهر رَجُلَیْنِ دو مرد که ایشان
یَقْتَتِلٰنِ خصومت میکردند هٰذَا آن یکی مِنْ شِیْعَتِهٖ از بنی روان یعنی از بنی اسرائیل
نام او سامری و کفته اند ... وَهٰذَا و آن دیکری مِنْ عَدُوِّهٖ از دشمنان او یعنی
از قبط نام او فاتون یا فیلتون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن
میکرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِیْ

مِنْ شِیْعَتِهٖ آنکسی که از کروه او بود عَلَى الَّذِیْ بر آنکسی مِنْ عَدُوِّهٖ از دشمنان او
یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را کفت دست از وی بدار
قبطی از وی سخن را رد کرد فَوَكَزَهٗ مُوْسٰى پس مشت زد او را موسی فَقَضٰى عَلَیْهِ
پس بکشت او را و کفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرد موسی علیه السلام بود از کشتن او
قَالَ هٰذَا کفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوای
کند نه عمل امثال من اِنَّهٗ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنیست مُّضِلٌّ کمراه کننده
مُّبِیْنٌ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند دولت
ایشان نباشد الا از طریق سهو و آن نیست رتبه ایشان ... باشد پس حضرت
موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ
بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر مر این فَاغْفِرْ لِیْ پس بیامرز مرا
فَغَفَرَ لَهٗ پس بیامرزید خدای وی را با استغفار وی اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستی که
خدای آمرزنده است مر بندکان را الرَّحِیْمُ مهربان بدیشان قَالَ رَبِّ کفت ای
آفریدکار من سوکند میخورم بِمَآ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن
که توبه میکنم فَلَنْ اَكُوْنَ پس نباشم هرکز ظَهِیْرًا هم پشت و یار لِّلْمُجْرِمِیْنَ مر بدکاران را
یعنی بظاهرت کسی نکنم که موذی باشد بجرمی و خیانتی همچو معاونت سبطی که موذی شد بقتل
قبطی فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِى الْمَدِیْنَةِ در آن شهر خَآئِفًا ترسان هراسان
یَّتَرَقَّبُ انتظار می برد و مترصد می بود که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص جوید
فَاِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهٗ پس ناکاه آنکس که طلب یاری میکرد از و بِالْاَمْسِ
دی روز یَسْتَصْرِخُهٗ باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیکر قَالَ لَهٗ مُوْسٰى
کفت موسی مر آن اسرائیلی را اِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِیٌّ مردی کمراهی مُّبِیْنٌ
هویدا است کمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّآ اَنْ اَرَادَ پس آنهنکام
که خواست موسی علیه السلام اَنْ یَّبْطِشَ بِالَّذِیْ هُوَ آنکه بکیرد آنکسی را که او عَدُوٌّ لَّهُمَا

عَدُوٌّ لَهُمَا و دشمنست مر موسی و اسرائیل را و از سر او دفع کند سبطی کان بود که بر سر او میرود تا او را
بزند قَالَ يَا مُوسَى گفت یا موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ
همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی
جَبَّارًا گردن کشی تا مهربانی حاقی خون ریزی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ
أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از صلاح کنندگان میان مردم قبطی که این سخن بشنید
دانست که قاتل خباز را موسی کشته خبر بفرعون رسانید و او با رکان دولت مشاورت کرد و
همه بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مؤمن آل فرعون بود از آن سال آگاه شده متوجه موسی
علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جای از شهر
یعنی از بارگاه فرعون که بر یکجا کنار ده شهر بود يَسْعَى شتاب میکرد تا بموسی رسید قَالَ
يَا مُوسَى گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف يَأْتَمِرُونَ مشاورت میکنند و تدبیر
میانگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس
بیرون رو ازین شهر إِنِّي بدرستی که من لَكَ مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیک خواهان و
مهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت هماندم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا از آن شهر
خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او در آید
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و در موضعی آورده که جبرائیل آمد و گفت ای موسی
متوجه بشهر مدین شو و او را البته راه آورد موسی قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن ع
هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی بنام بانی او که مدین بن
ابراهیم خلیل بوده صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است
موسی علیه السلام راه نمیدانست قَالَ گفت عَسَى رَبِّي شاید خدای أَنْ يَهْدِيَنِي
آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروز
میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رحمه الله فرموده که روی بناحیه مدین داشت

اما دلش متوجه بحضرت ذو الیمن بود و سالک بیداء مین را هبر راهی خوش لقائی میبوده
غنیمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم خوشست آوارگی آن را که همراهی چنین باشد
وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود که بر کناره شهر
وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی را از مردمان که انجا جمع شده
يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان
یعنی در مکانی اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که میرانند گوسفندان
خود را که با رمه دیگری مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیای باشد فرا پیش می رفت
و بطریق تلطف قَالَ گفت مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که گوسفند از آن آب خود را
و اختلاط کردن با یکدیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم
گوسفندان خود را حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز گردانند شبانان رمها خود را از
آب و فضله که از مواشی بماند ما با اغنام خود دهیم زیرا که ما مددکاری نداریم وَأَبُونَا شَيْخٌ
كَبِيرٌ و پدر ما پیری کهن سال بزرگ حالست نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان
دختران برادر زاده شعیب علیه السلام بودند که او را بثرین گفتندی و در شهر آنست که
دختران شعیب بودند بزرگتر صفورا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار میدهید
اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود بخانها خود باز روند ایشان التفات نکردند و بتهکم
گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب ده موسی علیه السلام فرا پیش آمد
و آنجا از دو میان دو ابروی افتاده تیر رسیده و بر طرف رفته نظاره بایستادند
موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام
نخورده بود بکشید و گوسفندان ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر سر چاهی دیگر
رفت و سنگی که بچهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بر دلوی که چهل تن کشیدندی
تنها آب کشید فَسَقَى پس آب داد لَهُمَا برای ایشان مواشی ایشان را

وان بر فتند ثم تولى پس باز گشت موسى الى الظل بسوى سايه ديوارى يا درختى
فقال رب پس گفت اى خداوند من انى بدرستى كه من لما انزلت براى آنچه
كه فرستى الى بسوى من من خير از نيكوى يعنى خوردنى كم و بيش هرچه باشد
فقير محتاجم يا من براى آنچه فرستادى بمن از نيكوئيها كه مددكارى كمال دين باشد
فقير شدم در دينى و سعت عيش و توانگرى كه نزد فرعون داشتم يا بافقر بسازم كه مرا
خوشست كه هيچ ندارم چون تو دارم همه هست اما چون دختران شعيب درين روز زود
بخانه باز آمدند و پدر از زودى معاودت پرسيد و قصه تمام عرض كردند دختر خود را گفت
تا برو و او را بنا در رو فجاءته پس آمد بسوى موسى عليه السلام احديهما يكى از ان دو
زن و آن صفورا بود تمشى ميرفت على استحياء بطريق شرم داشتن چنانچه ابكار رو
قالت ان ابى گفت بدرستى كه پدر من يدعوك ميخواند ترا ليجزيك تا پاداش دهد
ترا اجر ما سقيت مزد آنكه آب وادى انعام ما را لنا براى ما موسى على نبينا و عليه السلام
بجهة زيارت شعيب عليه السلام و لوجه اشتاى باوى اجابت فرمود نه براى طمع مزد
و در راه كه ميرفتند باد مى آمد و جامه صفورا از بعضى اعضاى او بر داشته ميشد موسى عليه السلام
فرمود كه تو از عقب من مى آئى و مرا بسخن دلالت براه ميكن فلما جاءه پس آن هنگام كه آمد
موسى نزديك شعيب عليهما السلام وقص عليه القصص و خواند بر وى و باز گفت قصه خود را
و شعيب عليه السلام دريافت كه او از اهل بيت نبوتست قال لا تخف گفت مترس
نجوت رهائى يافتى من القوم الظالمين از گروه ستمكاران يعنى از فرعون و قوم او چه ايشان را
برين ولايت دست نيست پس فرمود تا طعامى حاضر كردند و موسى عليه السلام از خوردن
آن امتناع نمود و فرمود كه ما كار آخرت را بدنيى نمى فروشيم يعنى سقى انعام براى
خدا كرديم نه براى جزا شعيب عليه السلام فرمود كه اين طعام نه مزد كارست بلكه عادت ماست
كه هر كه بمنزل ما رسد بطريق ضيافت او را خدمت كنيم حالا تو مهمانى و ما حضرى رسيده مروت
اقتضاى آن ميكند كه رد نكنى كه مهمان حسن مهربانى وقبول كند موسى عليه السلام از ان

طعام

طعام تناول نمود و در اثنا اين حال قالت احديهما گفت يكى ازان دو زن و آن صفورا
بود يا ابت استاجره اى پدر من بمزد گير موسى را براى شبانى ان خير من استاجرت بدرستى
كه بهترين كسى كه بمزد گيرى القوى الامين مزدور توانا و امين است بتو لايق است يا آنكه موسى را
قوت و امانت هست آورده اند كه پدر از وى پرسيد كه تو امانت و قوت او از كجا معلوم كرده
صفورا قصه دركشيدن دلو و صورت مرافقت و امر كردن بانكه از عقب مى رود باز گفت
و شعيب بران حال اطلاع يافت قال انى گفت بدرستى اريد من ميخواهم ان
انكحك آنكه زنى بتو دهم احدى ابنتى هاتين يكى را ازين دو دختر هر كدام را خواهى على ان
تاجرنى برانكه اجازت دهى نفس خود را بمن يا مزدورى كن مرا ثمانى حجج هشت
سال و در عين المعانى آورده كه در شرايع متقدمه مهر دختران مر پدر را بوده و ازين آن
ميگرفته اند و در شريعت ما منسوخ شد بدين حكم و آتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنكه جز منافع
مهر توانند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعى رحمهما الله و گفته اند معنى آيه اينست
كه مزد آنكه تزويج ميكنم دختر خود را بتو صداق دختر من آنست كه هشت سال شبانى كنى فان
اتممت پس اگر تمام كنى آن هشت سال را عشرا ده سال فمن عندك پس آن نزديك
تست يعنى بطريق تفضل كارى كرده باشى و شرط لازم بجاى آورده و ما اريد و نميخواهم
ان اشق عليك آنكه رنج نهم برتن تو با الزام تمام ده سال يا بمناقشه در مراعات اوقات
و در استيفاء اعمال يعنى ترا كار ميفرمايم بر وجهى كه آسان باشد و در رنج نيفتى ستجدنى زود
باشد كه يابى ان شاء الله اگر خواهد خداى من الصالحين از نيكوكاران و شايستگان
در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قال ذلك گفت موسى عليه السلام
كه اين عهد بينى و بينك ميان من و تو قايم است كه هيچ كدام خلاف نكنيم ايما الاجلين
هر كدام ازين دو مدت كه هشت سال و ده سال قضيت بگذارم و بپايان رسانيم
فلا عدوان پس تعدى و افزونى جستن نيست على بر من يعنى اهل مرا از من باز نبايد
داشت والله على ما نقول و خداى بر آنچه ميگويم و شرط ميكنم وكيل گواه است يا بر آنچه گفت

٤

وشنیده هردو کار ساز ماست یعنی کار خود را بوی سپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد برون آییم
~ گر لطف تو یاری نه نماید ز نخست ÷ هم عهد شکسته است هم پیمانه سست ~ فَلَمَّا قَضَىٰ
پس آنگام که بگذارد مُوسَى الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خبر است که اقضی الاجلین بانجام
رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و دو سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی باجازت
شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت و چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسان
خود را در شبی سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زنش را وضع حمل رسید و اغنام از برف و باد
همه متفرق شده و از مقدمه آتش نجست آنَسَ بدید مِن جَانِبِ الطُّورِ از طرف
کوه طور نَارًا آتشی قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا گفت موسی علیه السلام مر کسان خود را که درنگ کنید
درهمین مکان که إِنِّي بدرستی که من آنَسْتُ نَارًا دیدم آتشی را لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم
برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش یعنی از نزد کسانی که بر سر آن آتش اند خبری را و از کدام
طرفست أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ یا پاره بیارم از آتش لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما خود را گرم سازید
بران فَلَمَّا أَتَاهَا پس چون آمد بدان آتش نُودِيَ ندا کرده شد یعنی موسی علیه السلام را ندا
رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ در جایگاهی که برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سر با
عوسج یا عناب أَن يَا مُوسَىٰ آنکه ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای رَبُّ
الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان موسی علیه السلام در درخت نگاه کرد آتشی نه دید بی دود دید
و در دل فروزنده بیست شعله آتش شوق لقای معبود مشاهده نمود و از شنود این دو آتش نزدیک
بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد ~ هست در من آتش روشن نمیدانم که چیست
این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دگر ÷ موسی علیه السلام از ندای ان یا موسی سوخته عشق و کلاه
شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی
انی انا الله رب العالمین و دیگر آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد
فَلَمَّا رَآهَا پس آن هنگام که دید عصا را که بسرعت تَهْتَزُّ حرکت میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ
گویا که آن ماریست جهنده که آن را در عرف تیر مار گویند وَلَّىٰ برگشت مُدْبِرًا

مراد من شاطئ الواد الایمن از کنار رود و آن کناره که بجانب راست موسی بود علیه السلام و آن ...

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ

پشت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی ملکه روی بجانب اهل خود نهاده روان
شد ندا آمد يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ ای موسی آی وَلَا تَخَفْ و مترس ازین مار إِنَّكَ بدرستی که تو
مِنَ الْآمِنِينَ از امان یافتگانی اسْلُكْ يَدَكَ در آر دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان
جامه خود تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی یعنی سفیدی او
مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ و جمع کن بسوی خویش جَنَاحَكَ
بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی دست
راست در زیر بغل چپ در آر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذَانِكَ پس این دو یعنی عصا و
ید بیضا بُرْهَانَانِ دو حجت و علامت اند مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو بر رسالت تو بردن
دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا
قَوْمًا هستند گروه فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی
که ای آفریدگار من إِنِّي قَتَلْتُ بدرستی که من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان کسی را
فَأَخَافُ می ترسم أَن يَقْتُلُونِ از آنکه بکشند مرا قصاص وَأَخِي هَارُونُ و برادر من
هارون هُوَ أَفْصَحُ او فصیح تر است مِنِّي از من لِسَانًا جهت زبان آوری و سخن گذاری
فَأَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِيَ با من رِدْءًا یار او مددکاری يُصَدِّقُنِي تا مرا
تصدیق کند در تقریر حجتها و ترتیب شبهها یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من
می ترسم أَن يُكَذِّبُونِ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری
نکند قَالَ گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی از نیروی
بِأَخِيكَ برادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطَانًا غلبه و تسلطی بر اعادی
فَلَا يَصِلُونَ پس نرسد ایشان إِلَيْكُمَا بشما یعنی استیلا نیابند و دست تغلب ایشان
بشما نرسد بروید هر دو بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما أَنتُمَا شما هر دو
وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که
رایات آیات ما غالبست و امداد و اعانت ما مر شما را متواتر و متوالی والله الغالب والمتعالی

فلما جاءهم موسى بآياتنا پس آنگاه که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بیّنات
روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا سحر مگر جادوی
مفترى بربافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده و ما ندیده ام وما سمعنا
و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فی آبائنا الاولین در روزگار
پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان دا بار ایشان ساحر بود
وقال موسى و گفت موسی ربی اعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدى
بکسی که آمد براه نمودن از انبیا من عنده از نزدیک او یعنی او مرا فرستاده و میداند که من
محقّم و شما مبطلید ومن تكون له و دانا است بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام
پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان
انه تحقیق کار آن است که هیچ وجه لا يفلح الظالمون فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت
وقال فرعون و گفت فرعون يا ايها الملأ ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته ام من
لكم مر شما را من اله هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غیری جز من و موسی علیه السلام
میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانها است فاوقد لی پس افروز آتشی از برای من ای
يا هامان على الطين ای هامان بر سر گل تا پخته شود و در بنا او را استحکام بود آورده اند که اول
کسی که به پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت بپخته بساز فاجعل لی
پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که مرو را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن
روم لعلی شاید که دیده ور شوم اطلع الى اله موسى بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع شوم
و ببینم که چنان هست که موسی علیه السلام میگوید وانی و بدرستی که من لاظنه گمان
می برم موسی را من الكاذبين از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه جسم
و جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی دانا نشده
بود که شعر با مکان آفرین مکان چه کند، آسمان گر با آسمان بر کند، نه مکان ره برد بدو نه زمان
نه بیان زو خبر دهد نه عیان، صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد

ورای

ورای مزدوران و بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر نمود و بنایی
برآورد رفیع محکم که هیچکس مثل آن از ابتدای عمران طرح عمری نساخته بود و چنان بلند بنایی که عقل نتوانست
کند فکر در بگوشه بالش در زاد المسیر آورده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن
برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را
از بالای صرح همچنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان
انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی
جبرائیل را علیه السلام تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه
فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب
رفته و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند و فرعون و هامان را با وجود این
حال تنبه نشد و غرور او روی بازدیاد نهاد واستكبر و گردن کشی کردند هو و
جنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض در زمین مصر بغير الحق بی استحقاق و سزاواری
وظنوا و گمان بردند انهم که ایشان الینا بسوی مکافات ما لا يرجعون
بازگردیده نخواهند شد به بعث و نشور فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را
فنبذناهم پس در افگندیم ایشان را فی الیم در دریا طبریه تا غرق شدند
فانظر کیف کان پس در نگر ای محمد صلی الله علیه وسلم که چگونه بود عاقبة الظالمين
سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم
و گردانیدیم ایشان را درین جهان ائمة پیشوایان ضلالت تا باضلال
خود مردمان را یدعون میخوانند الى النار بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب
دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و روز رستخیز لا ینصرون
یاری داده نخواهند شد یعنی یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت واتبعناهم
و از پی در آوردیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را تا ملایکه و مومنان
بر ایشان لعن میکنند ویوم القیمة در روز قیامت هم ایشان من المقبوحین

از زشت رویان بازماندگان وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة
مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم
نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بَصَائِرَ در حالتی که در آن کتاب حکمها و پیغامها
روشن بود با نور تا که دیده بصیرت بگشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را وَهُدًى و راه
نماینده باحکام شرع وَرَحْمَةً و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن لَعَلَّهُمْ
شاید ایشان يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم
بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهة غرب بوده از مقام موسی
علیه السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون گذاردیم إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ
بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ و نبودی تو مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان بر امر بارسال
او بسوی فرعونیان برو فرستادن آن موسی وَلَكِنَّا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای
آنکه ما أَنْشَأْنَا بیافریدیم پس از موسی قُرُونًا قرنهای مختلف گروهی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدت ماند بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب
صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار
فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار بی خبر بوحی آفریدگار نتوانند بود وَمَا
كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودی تو مقیم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که بوسته بجهة تعلیم تَتْلُو
بخوانی عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب علیهما السلام چنانچه ترا اکنون
بر استادان خوانند یعنی درین مدت نبودی تا این قصها تعلیم گیری وَلَكِنَّا و لیکن ما
كُنَّا مُرْسِلِينَ هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا ازین قصها وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی
تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را و توریة بدو دادیم و در زاد
المسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کردیم امة حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم
و صاحب در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام گفت الهی در توریة
میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده موصوف و مزین اند آن

امة کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امة احمد اند حبیب من موسی علیه السلام
آرزو برد که ایشان را بیند حق سبحانه و تعالی گفت اکنون محل ظهور ایشان نیست اگر خواهی
ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امة محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک
جواب دادند و چون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید بخواست که بی تحفه
باز گردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزید قبل از آنکه آمرزش
طلبید زهی رتبت این امة عالی همة که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن
برین وجه مژده یافته اند ~ حق لطف کرد و داد هر آنچه بهتر است ° وین بهتر از همه است که او
نیز از آن ماست ° و چون اینچنین تشریفی مر امة را بواسطه حضرت رسالت منقبت
صلوات الله و سلامه علیه لاجرم با او میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امة ترا آواز دادم
وَلَكِنْ و لیکن ترا خبر دادم رَحْمَةً از جهة بخششی که واقع است بتو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار
تو ترا این قصها در آموختم لِتُنْذِرَ تا بیم کنی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ گروهی را که نیامده است بایشان
مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت
علیهما السلام بوده و اگر نه اسماعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بودند و از آن مدتی تمام
گذشته بود درین زمان آنحضرت را فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند
وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ و اگر نه آن بودی که برسد ایشان را مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا
قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان یعنی کسبهای ایشان
از شرک و ظلم و معصیت فَيَقُولُوا پس گویند بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما
لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی وَ
نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوف است
یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت
نکرد هر آینه عذاب ایشان میفرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه

1

از يهود سوال كردند و ايشان به نبوت وى اقرار نبوده و نعت و صفت آنحضرت از توريه خواندند
و مشركان انكار توريه نيز نموده گفتند اگر او پيغمبرست چرا آن معجزها كه موسى داشت وى ندارد و آيه
آمده كه فَلَمَّا پس آنهنگام كه جَاءَهُمُ الْحَقُّ آمد بر ايشان يعنى بكفار عرب فرستاده راست گوى
يعنى محمد صلى الله عليه وسلم يا پيغام درست يعنى قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزديك قَالُوا گفتند لَوْ
لَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد صلى الله عليه وسلم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى مانند آنچه داده شد بموسى
عليه السلام از معجزات يعنى چرا محمد را يد بيضا و عصا نداده‌اند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا ايا كافر نشدند يعنى نشدند
ابنا جنس ايشان از مشركان قبط بِمَا أُوتِيَ مُوسَى بآنچه دادند موسى را مِنْ قَبْلُ پيش ازين
ايات لتبع قَالُوا گفتند قبطيان سِحْرَانِ خداوندان سحر يعنى موسى و هارون عليهما السلام
تَظَاهَرَا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات يا گفتند مشركان مكه كه دو ساحر كه معاون
يك ديگرند يعنى توريت و قرآن وَقَالُوا و گفتند إِنَّا بِكُلٍّ بدرستى كه ما بهر يك ازين دو سحر يا جميع
پيغمبران و كتب ايشان كَافِرُونَ ناگرويدگان ايم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بياريد بِكِتَابٍ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كتابى از نزديك خداى كه باشد هُوَ آن كتاب أَهْدَى براه نماينده‌تر
مِنْهُمَا ازين دو كتاب كه بر من و موسى نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پى روى كنم آن را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستيد راست گويان كه توريه و قرآن سحرست فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس
اگر اجابت نكنند لَكَ ترا و كتاب نيارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدان كه جز اين نيست كه ايشان
يَتَّبِعُونَ پى روى ميكنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهاى خود را بى دانشى و حجتى وَمَنْ أَضَلُّ و كيست
گمراه‌تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنكه پى روى كند هَوَاهُ هواى خود را بِغَيْرِ هُدًى بى راه نمودن
و بيان و بصيرتى مِنَ اللَّهِ از نزديك خداى تعالى إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى لَا يَهْدِي
راه نمى نمايد و بمنزل نمى رساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمكاران را كه متابع هواى نفس خودند
وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و بتحقيق كه پيوند داديم و در هم پيوستيم لَهُمُ الْقَوْلَ براى ايشان سخن را يعنى از
پى در آورديم دعوت را بحجت و موعظه را بمواعيد و قصص را بامثال و نصايح را بعبرها
قرآن را پيوسته فرستاديم آيتى بعد از آيتى و سورتى از پى سورتى لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شايد ايشان

نصف ع

پند پذيرند و در تاويل كرده‌اند كه الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنان را كه داده‌ايم كتاب يعنى توريه
مِنْ قَبْلِهِ پيش از قرآن هُمْ بِهِ ايشان بقرآن يُؤْمِنُونَ ميگروند بقول جمعى مراد مومنان‌اند
از يهود چون ابن سلام و اصحاب او رضى الله عنهم و در تفسير آمده است كه كتاب انجيل باشد و مراد
چهل تن از اهل حبشه و شام باشند كه در مكه بملازمت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
آمده ايمان آورده‌اند كه اين سوره مكيست و ايمان ابن سلام و اصحاب او در مدينه بود
مگر گويند آيه مدنيست وَإِذَا يُتْلَى و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ايشان قَالُوا
گويند آمَنَّا بِهِ ايمان آورده‌ايم بوى و دانسته كه كلام خداست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستى كه او راست
و درست فرو آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد آفريدگار ما إِنَّا كُنَّا بدرستى كه ما بوديم مِنْ
قَبْلِهِ پيش از نزول وى مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و مخلصان بجهة آنكه در كتب متقدمه
ذكر آن يافته بوديم و حقيقت آن را شناخته أُولَئِكَ آن گروه اهل كتابين يُؤْتَوْنَ
أَجْرَهُمْ مزده داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنكه صبر كردند و ثابت بودند
بر ايمان بتوريه يا انجيل و ايمان بقرآن وَيَدْرَءُونَ و دفع ميكنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نيكو السَّيِّئَةَ
قول قبيح را در موضع آورده كه بعد از ايمان ترسايان ابو جهل و اقراب او ايشان را دشنام
ميدادند و ايشان در جواب ميفرمودند كه خداى شما را توفيق دهد و راه نمايد تا منافقان
مدينه و يهود طعن ميكردند بر ابن سلام و اصحاب ايشان و ايشان بنرمى جواب ميدادند
پس حق سبحانه و تعالى صفت ايشان ميكند كه دفع ميكنند به نيكو سخنى قول سفها را وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ و آنچه ايشان را داده‌ايم يُنْفِقُونَ نفقه ميكنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ
و چون ميشنوند سخن بيهوده را يعنى ستم و تعريض منافقان كفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض
مينمايند از ان خاموش ميشوند از تعريض وَقَالُوا و ميگويند مر لغو گويندگان را لَنَا
أَعْمَالُنَا مار است كردار ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شمار است اعمال شما از مقابله نميكنيم
و گفته‌اند سلام توديع و متاركتست نه تحيت يعنى ترك شما كرديم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمى‌خواهيم
صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ايشان به مصاحبت با اشرار موجب نامى دينى و بدنامى

سلام عليكم

عقبی است ~ از بهر آن بگذر با نیکان نشین ❊ یار بد زهری بود بی انگبین ❊ آورده اند که
آنحضرت بر بالین عم خود ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد گفت
ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بران نزدیک خدای که از برای تو ابوطالب
گفت ای برادرزاده میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش بر زنان قریش نبودی که ابوطالب
از مرگ بترسید و کلمه گفت من بگفتن این کلمه دل ترا شاد میساختم آیت آمد که إنک بدرستی
که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمائی بایمان من أحببت آن را که دوست میداری
هدایت او ولکن الله ولیکن خدای یهدی من یشاء راه مینماید بایمان هرکه را میخواهد و
هو أعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایة اند یا آنها که حکم
ازلی بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست و هدایت لم یزلیست ~
هدایت هرکرا داد از بدایت ❊ بود همراه باشد تا نهایت ❊ آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل
بمجلس نبوت آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه میگوئی سبب
دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب لعنت
تمام عرب است می ترسیم که اگر پی روی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت
انصار طاقت مقاومت با ایشان نباشد این آیه نازل شد که وقالوا و گفتند بعضی
از کفار که إن نتبع الهدی اگر پی روی کنیم طریق ارشاد را معک با تو یعنی ایمان آریم بتو
نتخطف ربوده شویم من أرضنا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بیرون
کنند أولم نمکن آیا ما جای نداده ایم لهم مر ایشان را حرما آمنا حرمی با امنی که کس از ایشان
دست ندارد یجبى کشیده میشود إلیه بسوی این حرم ثمرات کل شیء میوها هر چیز یعنی
منافع از هر نوع و نواب از هر ناحیتی بدانجا آورند و روزی دادیم ایشان را درین
وادی غیر ذی زرع رزقا روزی دادنی من لدنا از نزدیک ما پس
با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان دارند چگونه ایشان را
از خوف و تخطف در امان نیارم ولکن أکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند

این نکته را در نمی یابند وکم أهلکنا و بس چند هلاک کردیم من قریة از اهل دیهی که بناز و نعمت
بطرت معیشتها در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه شده اند
و ما آن طاغیان را هلاک کردیم فتلک پس آنست مساکنهم مسکنهای ایشان خالی و خراب
لم تسکن نه نشیند دران من بعدهم از پس هلاک ایشان إلا قلیلا مگر اندکی از ره
گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند ~ در خانه
دینی بود نشستی برخیز ❊ کین خانه بدان خوش نشست کایند و روند وکنا نحن الوارثین و هستیم ما
وارث آن مسکن بعد از اهالی آن یعنی ماییم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو
مهلک القری هلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که بر انگیزد فی أمها در معظم
آن دیار و اصل آن دیار و اصل آن بلاد یعنی چون اهل سواد اعظم بزرگتر و با فهم تر باشند
لاجرم آنجا برانگیزد رسولا فرستاده بحکم الهی یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتنا
آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی القری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب
سازنده دیهها بعقوبت إلا وأهلها مگر اهالی آن ظالمون ستمکاران باشند
و تکذیب رسل و انکار حق وما أوتیتم و آنچه داده شده بشما من شیء از چیزی که اسباب
دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداریست در زندگانی این جهان وزینتها
و آرایش این سرای که در مدة حیوة بی اعتبار بران مباهات و افتخار کنید وما عند الله
و آنچه نزدیک خدا است از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر
به لذت آن خالص است از کدورات محنت و مشقت وأبقی و پاینده تر أفلا تعقلون
آیا در نمی یابید و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را معیوب ~ حیف باشد
لعل و زر دادن رنجک پس گرفتن در برابر خاک سنگ ❊ در خبر است که امیر المومنین علی و حمزه رضی الله
عنهما با بوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله نمود
٤ این آیه نازل شد که أفمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و نصرت
در دنیی وعدا حسنا وعده نیکو که دران خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آنکس دریابنده

آن موعود است یعنی ابو جهل و حمزه یا عمار رضی الله تعالی عنهم چنین کس باشد کمن متعنه
مانند کسی که برخوردار دادیم او را متاع الحیوة الدنیا زندگانی دنیا که محنت آمیخته ملت و دوش
مودی نکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثم هو پس آنکس یوم القیمة
روز رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب با حساب مراد ازین کس
ابو جهل است یا ولید مغیره ویوم ینادیهم و یاد کن روزی که بخواند خدای کافران فیقول
پس گوید این شرکائی کجا اند شریکان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان
میبردید که شریک منند قال الذین گویند آنانکه واجب علیهم القول بر ایشان
سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم و آنان روسای ضلالت باشند یا دیوان
که گویند ربنا ای آفریدگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که اغوینا
گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشان را
کما غوینا همچنانکه خود گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو
از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانوا نبودند ایشان که فی الواقع
ایانا یعبدون ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا
و گویند کافران را که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک ما می ساختید
از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشان را با مید نصرت فلم یستجیبوا
پس اجابت نکنند لهم مر ایشان را بجهت عاجز از اجابت و نصرت وراوا العذاب و ببینند
عذاب را تابعان و متبوعان لو انهم و تمنا برند که کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی
که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب این نبودندی
ویوم ینادیهم و بیاد دار روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید
ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت
پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند
حجتها را یومئذ در آن روز و ندانند که چه جواب گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند

از یکدیگر که جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه فرو مانده باشند و از غایت دهشت و حیرت پروای
پرسش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وامن و بگرود بخدای و رسول وعمل صالحا
و بکند عملی شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران و چون
سوال از جواب فرو ماند و رستگاری با جابت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باز بسته است
مصراع بی رضای محمد نفسی ره رستگاری همین است و بس آورده اند که مشرکان عرب
طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد و با نبی که چنین منصبی عالی بر بزرگی از اهل
مکه و طایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب
ایشان فرمود که وربک و پروردگار تو میخواهد یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد
ویختار و بر میگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم
برگزید ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان
اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را گزینند چه زمام اختیار سبحان
الله پاکست خدای از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیار بود وتعالی و برتر است خدای
عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بت پرستان و شریک میگیرند وربک و آفریدگار تو یعلم
میداند ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی از آنچه نهان میدارند
از عداوت پیغمبر و کینه مومنان وما یعلنون و میداند آنچه آشکار امیسازند از طعن در نبوت
و تکذیب قرآن وهو الله و اوست خدای مستحق پرستش لا اله نیست هیچ معبودی الا هو
مگر او له الحمد مر او راست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرای و در آن سرای چه مولی
نعم دنیوی و اخروی اوست وله الحکم و مر او راست کارگذاری والیه ترجعون و بدو باز
گردیده خواهید شد در روز نشور قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم ارایتم چون می بینید
ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة
تا روز قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد و در حوالی افق حاجر حرکت دهد من
اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که از روی قدرت یاتیکم بضیاء بیارد برای شما

روشنی یعنی روز روشن که در ان بطلب معاش اشتغال کنند اَفَلَا تَسْمَعُوْنَ ایا نمی
شنوید موعظه را بگوش تدبر واعتبار قُلْ اَرَاَیْتُمْ بگو ببینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر سازد خدا
عَلَیْکُمُ النَّهَارَ شما روز را سَرْمَدًا باقی وپاینده اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت بانکه آفتاب را
بر وسط السما بدارد یا بردوام فوق الارض حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ کیست خدای بجز الله
که آورد رحمة یَاْتِیْکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُوْنَ بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فِیْهِ در وی از تعب
اشغال واعمال استراحت کنید اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ایا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر وستعبار
وَمِنْ رَّحْمَتِهٖ وازبخشایش خود جَعَلَ بیافرید لَکُمُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب وروز را
لِتَسْکُنُوْا فِیْهِ تا ارام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوْا وتا بجوئید در روز مِنْ فَضْلِهٖ از روزی خدای
که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ وشاید که شما سپاسداری کنید خدا را بر نعمت روز وشب
بیت چرخ را دور شبان روزی دهد شب بر دو روز آورد روزی دهد خلوت شب بهر آن تا
جان ریش راز دل گوید بر جانان خویش روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن
گیرد نظام وَیَوْمَ یُنَادِیْهِمْ و یاد کن روزی که ندا کنند خدای مرتب بر پرستاران اگر این ندا اگرچه
بعد از تقریع است فَیَقُوْلُ پس گوید اَیْنَ کجا اند شُرَکَآءِیَ انبازان من الَّذِیْنَ آنانکه
کُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ بودید که گمان می بردید که شریک منند ودروغ میگفتید وَنَزَعْنَا وبیرون آریم
مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ از هر گروه شَهِیْدًا گواهی بر کفتار وکردار ایشان یعنی پیغمبران را بگواهی آریم
فَقُلْنَا هَاتُوْا پس گوئیم مر امتان را که بیارید بُرْهَانَکُمْ حجتی که دارید بر شرک وتکذیب فَعَلِمُوْا
اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ پس دانستند اینکه حق مر خدا را است وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم گردد از ایشان مَّا کَانُوْا
یَفْتَرُوْنَ آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که بتان مید اشتند اِنَّ قَارُوْنَ
مر برستی که قارون کَانَ مِنْ قَوْمِ بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی علیه السلام بوده
چه پدر قارون یصهر بن قاهث است وپدر موسی عمران بن قاهث است وقاهث از اولاد
لاوی بن یعقوب علیه السلام بود قارون را از غایت خوبی صورت وزیبائی طلعت منور خواندند
ودر قرائت توریت اقرا بنی اسرائیل بود ویکی از سبعین مختار اوست در زمان فقر واحتیاج

مردی متواضع ومتخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغٰی
پس ستم کرد وافزونی جست عَلَیْهِمْ بر قوم موسی علیه السلام وخواست که همه در تحت حکم وی
باشند وَاٰتَیْنٰهُ وعطا کردیم ما اورا مِنَ الْکُنُوْزِ از گنجها یعنی مالهای گرد کرده مَآ اِنَّ مَفَاتِحَهٗ
آنچه کلیدهای آن یعنی بر داشتن آن لَتَنُوْٓءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی مردمان اُولِی
الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل وامام فرا گفته که انجا مراد چهل تن اند
که کلیدهای کنوز وی میکشیدند ودر کشاف مذکور است که شصت مفاتیح خزاین او میکشیدند هر خزینه را
مفتاحی بود وهیچ مفتاح از اصبعی زیاده نبودی واز پوست حیوانات ساخته بود تا سبک باشد وامام
ثعلبی گوید مراد از مفاتیح او خزائن مالست وانها چهار هزار وچهل هزار انبار از زر ونقره اِذْ
قَالَ لَهٗ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهٗ گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق
نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا اِنَّ اللّٰهَ مر برستی که خدای لَا یُحِبُّ
الْفَرِحِیْنَ دوست ندارد فرح کنندگان را بدنیا که مغرور شوند بیت دنیی دنی جهت
سرای سستی افکنده هزار کشته در هر قدمی گر نقد شود ترا شادی مکن ور فوت شود نیز مزن دم ز غمی
وَابْتَغِ وطلب کن تتمه کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِیْمَآ اٰتٰىکَ اللّٰهُ
در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ الْاٰخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای
ووسیله ساز آن را در حصول ثواب انجهانی بیت بدین توانی که حقیقی خوشی بجز جان من ور نه
حسرت بری وَلَا تَنْسَ وفراموش مکن نَصِیْبَکَ بهره خود را مِنَ الدُّنْیَا از مال دنیا یعنی نصیب تو
در وقت رحلت ازین جهان کفن بود وپس از ان حال بر اندیش وبال ومال خزینه متوی بیت
کر ملک تو شام تا ختن خواهد بود ور سر حد روم تا ختن خواهد بود آن روز که زین جهان کنی عزم سفر
همراه تو چند گز کفن خواهد بود وگفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی بان مقدار از مال که ترا
کفایة باشد بسنده کن وَاَحْسِنْ ونیکوئی نمای با بندگان خدای کَمَآ همچنانکه اَحْسَنَ اللّٰهُ
نیکوئی کرده است خدای ونعمت فرستاده اِلَیْکَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ ومجوی تباهکاری
به بیدادگری وتکبر فِی الْاَرْضِ در زمین اِنَّ اللّٰهَ مر برستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ دوست

میدارد و فساد کنندگان را که بدین نفاخر و تعظم کنند قال گفت قارون در جواب انما اوتیته
جزین نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند علی علم عندی بدانشی که نزدیک
منست یعنی علم توریه چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا دانا
بوده بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا وعلیه السلام و انرا برداشته اند و گفته اند مراد علم کیمیا است
که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده اولم یعلم ایا نمیدانست قارون
یعنی دانسته بود و در توریه خوانده و از مورخان شنیده ان الله آنکه خدای قد اهلک
هر آینه که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون از اهل روزگار من هو
کسی را که او اشد منه سخت تر بود از قارون قوة از روی توانائی واکثر جمعا
و بیشتر از روی جمع مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود
آنکه میداند که از و قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید ولا یسئل
و پرسیده نخواهد شد عن ذنوبهم المجرمون از گناهان گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای
خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم با ایشان را سوال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی
مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت فخرج
پس بیرون آمد قارون روز شنبه علی قومه بر قوم خود فی زینته با آرایش خود بر استر
سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت
با وی سوار شده و در کشاف که نود هزار کس که همه جامه معصفر داشتند با وی برنشستند و مرکب
پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران
سفید با زین زرین و جامه ارغوانی و موزها سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم
درآمد قال الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب
بودند یا لیت لنا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه
داده اند قارون را انه هر آینه که او لذو حظ عظیم خداوند بهره بزرگست از دنیی
وقال الذین و گفتند آنانکه اوتوا العلم داده بودند ایشان علم باحوال آخرت یا دانا بودند

برکت

برکت قناعت و عزت توکل چون یوشع و اصحاب او ویلکم وای بر شما ای دنیی طلبان
ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهترست از مالهای دنیی لمن آمن مر کسی را که بگرود
بخدای و پیغمبر وعمل صالحا و بکند کردار ستوده ولا یلقیها و تلقین نخواهد کرد این کلمه که علما گفتند
یعنی در دل و زبان نخواهند داد الا الصابرون مگر صبر کنندگان که بر طاعت یا از معصیت
شکیبا باشند و گفته توفیق ندهند بمباشرت اعمال صالحه مگر صابران را س اهل صبر از
جمله عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند هرکه کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول
عیش اندر جهان آورده اند که قارون را بر موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام حسدی
و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسید و من
هیچ بهره نرسید من برین منصبی چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتی
که حکم زکوة نازل شد و یا آنکه عشر یا ربع مال بی بایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد
که از هزار دینار یکدینار زکوة بدهد قارون حساب مبلغی عظیم برآمد بخل و حشت سر راه بر وی گرفت
جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده و گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها
از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر
کس سخن نشنود پس زنی فاجره را که در نیسر می آورد که نام او سنیرا بوده طلبیده و دو همیان
زر داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عوام اقرار کند که چون موسی علیه السلام در اثنای اوامر و نواهی
میفرمود که هرکه دزدی کند دستش ببریم و هرکه زنا کند اگر غیر محصن تازیانه زنیم و محصن را
سنگسار کنیم قارون برخواست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت
بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی ع م فرمود معاذ الله او را حاضر کنید تیرا
بمحضر درآمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای که دریای نگافته و توریة فرو فرستاده
که راست بگوی زن رایت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوت
بمن داد تا در باره تو افترا کنم و من با وجود کنه کاریها و بدکرداریها چگونه بسوم که بر تو تهمت
گویم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با محنت بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکو ... ی برهم

روشن شد موسی علیه السلام روی بر خاک نهاد و از قارون شکایت کرد و خطاب رسید
که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای هر چه خواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون مبعوثم
چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون است گو بر جای قرار گیرد هر که با منست گو بر کنار رود کافه بنی اسرائیل
از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن با قارون ماندند موسی علیه السلام با زمین خطاب کرد
که بگیر ایشان را زمین بپاهای ایشان را تا کعبتین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند
بجائی رسید موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند
و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی علیه السلام اثر نکرد تا زمین ایشان را فرو برد در
اکثر تفاسیر هست حضرت عزت با موسی علیه السلام و علی نبینا خطاب کرد که هفتاد بار قارون
و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک
نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر
گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و اموال و ظروف نماید موسی علیه السلام در
خواست تا حق سبحانه بر سرا و کنج خانها او بزمین فرو برد چنانچه میفرماید **فَخَسَفْنَا بِهِ** پس فرو بردیم
وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون را و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که چهار و زقارون
مطمون بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ صور را با جنس سفلی خواهند رسید
کنج قارون که فرو میرود از قعر او نخوانده باشی که هم از غیرت در و نیست
فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود مر قارون را **مِنْ فِئَةٍ** هیچ گروهی از یاران که در آن وقت **يَنْصُرُونَهُ**
یاری کردندی او را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **وَمَا كَانَ** و نبود **مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ** از منع کنندگان عذاب
از خود یعنی نه کسی عذاب از وی برداشته و نه خود توانست باز داشتن **وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا**
و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند **مَكَانَهُ** منزلت و جاه او را **بِالْأَمْسِ** دی روز یعنی آرزو
برندگان گشتند بعد از خسف وی آیندگان **يَقُولُونَ** میگفتند هر یک با دیگری **وَيْكَأَنَّ**
اللَّهَ دیک یعنی و بلکه باشد و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای **يَبْسُطُ الرِّزْقَ**
گشاده میکرداند روزی را **لِمَنْ يَشَاءُ** برای هر که میخواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود نه برا
ست
که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت **وَيَقْدِرُ** و تنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بذلتی که تقاضای
قبض کند بلکه بمقتضای مشیت **لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ** و اگر نه آن بودی که خدای منت نهاده **عَلَيْنَا**
بر ما و بما نداد از دنیوی آنچه تمنای ما بود **لَخَسَفَ بِنَا** هر اینه بزمین فرو برده بودندی ما را و حفص
فعل معلوم میخوانند یعنی خدای تعالی ما را از زمین فرو بردی **وَيْكَأَنَّهُ** وی کلمه تندم و ندامت است
و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموعه ویکان بمعنی الم یعلم و الم تر است
یعنی نمیدانی و نمی بینی آنکه **لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ** رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر
نعمتان یا تکذیب کنندگان **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ** آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است
نَجْعَلُهَا ساخته ایم آن را **لِلَّذِينَ** برای آنانکه ایشان **لَا يُرِيدُونَ** نمیخواهند **عُلُوًّا**
برتری و تکبر **فِي الْأَرْضِ** در زمین با اهل آن **وَلَا فَسَادًا** و نه تباه کاری و ستم بر مردمان
چنانچه قارون خواست **وَالْعَاقِبَةُ** و سرانجام نیکو **لِلْمُتَّقِينَ** مر پرهیزکاران راست صاحب
بحر فرموده که سرای رضا من مرجاعی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از اذیای معاصی
نفسانیه که در ترتیب تربیت طالب علو نباشد چون نفوس فراعنه و جباره و فساد نخواهند
یعنی نظر را از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بحضرت
مالک الملوک باز گذارند تا بملکیه و مالکیت هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را
بران زبان اعتراض نبود مصرع هر چه خواهی بکن که ملک تراست **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ** هر که بیارد
خصلتی نیکو یا معنی فتی توحید ربانی یا طاعتی باخلاص **فَلَهُ** پس مر او راست **خَيْرٌ مِنْهَا**
نیکوی از آن خصلت یا طاعت یا موفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتری از آن
در آخرت **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ** و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب **فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ** جزا
داده نشوند آنانکه **عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ** کردند بدیها **إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** مگر مثل آن چیزی که بوده
در دنی که عمل میکردند ظاهر آیت دلیلست بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و یاد اش
سیه مثل آن و وضع مظهر در موضع مضمر جهة تقبیح حال بدکار انست تکرار اسنا به بدیشان
و فایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیات هر چه در شرع و عقل بد باشد:

بکند هر که با تو نبود باشد ؛ آورده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید
شوق حرم کعبه آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرائیل علیه السلام بهمین آیه فرود
آمد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ هر آینه باز گرداننده تست إِلَىٰ
مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بوده و نزد بعضی معاد جنتست و در
تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است و در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق
بجمیع صفات و بر سالک منصف اینجا سر منه بدارد و الیه یعود در روشن میگردد ـ چون از نو بدین
و آن را ابتدا هم هو و باید که باشد انتها ، نورهای را که از حق طلوع کرد باز هم سوی او باشد رجوع
قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ
بِالْهُدَىٰ بکسی که آورد راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و آنکس که او فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست چون منکران من وَمَا كُنتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید
داشته باشی أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرو فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب را
إِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت بخشایش مِّن رَّبِّكَ از آفریدگار تو برتو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش
ظَهِيرًا هم پشت و یار لِّلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را
اجابت مکن وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتها
خدا و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ
و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش
از شرک آرندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر زیرا که
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و فایده خطاب با آن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت
وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ همه چیز فانیست إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات حق سبحانه یا عملها یا طاعت
مگر آنکه بآن وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگشت

خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی غیب الالهی سبحانه
پس از روی حقیقت ماسوی الله او فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات
حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو نه از تو همه از پس تو تو همه تو
و پس الا الاکمل شیء ما خلا الله باطل خلایق منقطع است و علایق مرتفع رسوم باطل است و اسباب
مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکور است که نکهت
ملک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز ناکست و مراد مشاهده این حال فردا
در حق محجوبانست یوم یرونه و نزیه قریبا باوجود زمین راست نماید که منم سورة العنکبوت

بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه جهة تعیین حقیقت نادانند
که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نه
مصراع خرد عاجز و فهم در وی کم است ؛ و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت باسم
الله است و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم زوی لطافت من از الطیف منم انعام من در
عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ ایا می پنداشتند
مردمان أَن يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَن يَقُولُوا بآنکه گویند آمَنَّا ایمان آوردیم
یعنی مپندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان
آزموده نشوند باوامر و نواهی یا ابتلا نکنند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت
از دیار و دار قرار دشواری آمد و مهاجران از مدینه پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار
کفار باشید تمام نیست بعضی بنیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه
برگردانیدند حق سبحانه جهة تسلیه ایشان فرستاد که تصور نمی باید کرد که هر کس بلا دعوی
ولا درست بود ـ عاشقان را ز درد دل بسیاری باید کشید ؛ جور یار و طعنه اغیاری باید کشید ؛
و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد
و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت که مهتر شهیدان اهل توحید
او خواهد بود مادر و پدر آنحضرت مهجع بسیار جزع نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول

ثلث ربع

٥

ایمان ابتلا و امتحان کار از پیش نبرد و لقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم
الذین من قبلهم آنانرا که پیش از این مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده
و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر میکرداند خدای الذین
صدقوا آنان را که راست گفتند در دعوی ایمان و لیعلمن الکاذبین و متمیز میسازد دروغ
گویان را در دین با مینماید هر دو گروه را بخلق با فرامید جزا ایشان را آنچه میدانند و کذب
ایشان ــ در محبت هر که او دعوی کند قصد هزاران امتحان بروی شد گر بود صادق
کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون
السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز
سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات مذکور
که ایا می پندارند گناهکاران که سیات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم نا
پسندیده و زیرا که رحمت سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد ــ
گر گناه تو از عدد بیش است سبقت رحمت از آن بیش است من کان یرجوا هر که باشد که امید دارد
لقاء الله لقای خدا را در بهشت یا وصول ثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از روز رستخیز
و عرض او بر خدای گو آماده باش فان اجل الله پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای
لقا یا جزا لآت هر آینه آینده است و هو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگان را العلیم
دانا بکارها و اسرار ایشان و من جاهد و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فانما
یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود چه ثواب آن عاید بدوست ان الله
بدرستی که خدای لغنی هر آینه بی نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان
و تکلیف عباد بعبادات جهه صلاح احوال ایشانست والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات
و کردند کارهای نیکو لنکفرن هر آینه محو کنیم عنهم از ایشان سیاتهم بدیهای ایشان را
و لنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشان را احسن الذی نیکوتر عملی را آنکه کانوا یعملون
بودند که میکردند یعنی توحید را که بهتر اعمال ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را آنکه در فضیلت مساوی

آن نیست و برهان قیاس تا پاداش دهیم ایشان را ببرد و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده
هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز ــ رحم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند
که چون سعد ابی وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان
سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هیچ بران مایه نزید کانی مدد یابد تا او انکار نا
تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه رسانید
صلی الله علیه و سلم و این آیه نازل شد که و وصینا الانسان و امر کردیم آدمی را بوالدیه به پدر و
مادر او حسنا نیکوئی یعنی فعلی که موصوف بخوبی باشد و ان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین
و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شرک آری بمن و انباز گیری ما لیس آنچه را که نیست
لک ترا به بالوهیت او علم و در نفی علم نفی الوهیت است یعنی اگر مادر و پدر
ترا تکلیف کنند بانکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن نداند فی الواقع او الوهیت ثابت
نیست جز مرا فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست
الی مرجعکم بسوی مجازات من است بازگشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق
فانبئکم پس آگاه کنیم شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید
والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
بعد از فساد لندخلنهم هر آینه داخل کردانیم ایشان را فی الصالحین در زمره شایستگان
یا در آریم در مدخل ایشان که بهشت است و من الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید
آمنا بالله گرویده ایم بخدای مراد منافقان اند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم
فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود فی الله در راه خدای بسبب دین او یعنی چون
کفره او را اعذاب کنند جعل گرداند یعنی در آرد و شمارد فتنة الناس رنج و عذاب مردمان را
کعذاب الله مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کنند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر
می باید کرد از عذاب خدای و لئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک یاری از نزد پروردگار تو
یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند انا بدرستی که ما انا کنا معکم هستیم در دین و ملت

تمالیس ملارا خیمت شریک سازید اَوَلَيْسَ اللّٰهُ ایا نیست خدای بِاَعْلَمَ دانا تر از همه داناان
بِمَا فِي صُدُوْرِ الْعٰلَمِيْنَ بانچه در دلهای عالمیانست از اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ
هر آینه میداند خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا انانرا که گرویده اند حال وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ و میداند
منافقان را و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت با بتلا و امتحان در بلا جز محبت و ثبت
جوهر مردان شناخته شود چنانچه با تش عیار زر و نقره معلوم میگردد بشکل و هیات
ایشان زر و مرو زر نسازد توان الصبر و تحمل شناخت جوهر مرد و گرنه پاک بود از بلا نخواهد جست
وگر و را صل لود یا پاک صبر خواهد کرد در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف امیر المؤمنین ٤
عمر خطاب و خباب را رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد روی تابید و طریق قدیم پدران
فرو نگذارید اگر در اقامت بر دین ایا گناهی باشد ما آن را برداریم و شما را در زیر بار گناه
نگذاریم حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنانرا
که تصدیق کردند اتَّبِعُوْا سَبِيْلَنَا پی روی کنید راه ما را یعنی تابع کیش پدران ما باشید وَلْنَحْمِلْ
و باید که برداریم خَطٰيٰكُمْ گناهان شما را امر ست در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطاها
شما برداریم وَمَا هُمْ و حال آنست که نیستند کافران بِحٰمِلِيْنَ بردارندگان مِنْ خَطٰيٰهُمْ
از گناهان مومنان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز اِنَّهُمْ هر آینه ایشان لَكٰذِبُوْنَ دروغ گویانند در
سخنی که خود میگویند بار خطایای مومنان برداریم و ایشان برحمل آن از اندک و بسیار قادر
نخواهند بود و بجهة گراهی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند کما قال سبحانه
وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ و هر اینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَاَثْقَالًا
و بارهای گران دیگر مَعَ اَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی زر و وبال آنان که گمراه ساخته اند
اضافه اثام و وبال ایشان خواهد ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَلَيُسْـَٔلُنَّ
و هر اینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عَمَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ
از آنچه هستند که می بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه که ما
فرستادیم نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِيْهِمْ در میان

ایشان

ایشان بجهة دعوت ایشان بطریق حق اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال اِلَّا خَمْسِيْنَ عَامًا مگر پنجاه سال و اشهر
اشهر آنست که نوح و علی نبینا و علیهم السلام چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را
بحق دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال زیست و در اتحاف از وهب رحمة الله نقل میکند
که نوح علیه السلام هزار و چهار صد سال بود و صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد
ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال دعوت کرد
سیصد و پنجاه سال زیست ملک الموت علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای
دراز ترین پیغمبران از جهة عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد
از یکی در آید و به یکی بیرون رود سه که عمر تو عمر نوح و لقمان باشد اگر بدی جهان
که فرمان باشد در بودن دنیا و بیرون رفتن یک روز و هزار سال یکسان باشد ایراد قصه
نوح علیه السلام جهة تسلیه سید انام است صلی الله علیه و سلم و تنبیه بر کشیدن انبیا و انذار قوم و تهدید
مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت
میفرمود و کس نگروید فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ
و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم نوح را علیه السلام وَاَصْحٰبَ
السَّفِيْنَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران
وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح را اٰيَةً دلالتی یا عبرتی لِّلْعٰلَمِيْنَ برای عالمیان
تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَاِبْرٰهِيْمَ و یاد کن ابراهیم را اِذْ قَالَ چون گفت
لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوْهُ و بترسید
از عقاب او ذٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از دین و آیین که دارید
اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضرر اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ جز این نیست که می
پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُوْنَ و برمی بافید اِفْكًا دروغ
که آن را خدای نام کنید اِنَّ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ هر آینه آنانکه پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای
لَا يَمْلِكُوْنَ نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لَكُمْ شما را رِزْقًا رزقی دادنی

فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن
بر روزی خوران واعبدوه و او را پرستید به یگانگی واشکروا له و شکر گویید مر او را که شکر
نعمت عاجله و مزید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی او بازگردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم
بود صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیه آنگه تهدید میکند قریش را وان تکذبوا و اگر تکذیب کنید
ای اهل مکه پیغمبر را فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را امم
جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان
مر پیغمبران را ضرری نرسید و بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شد که مستحق لایق شده که مستحق
عقوبت دینی و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز عجب مدارید زیرا که وما علی الرسول و نیست
بر رسول الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و به بیم و امید
شما را دعوت کرد و از عقوبات آخرت خبر رسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید اولم یروا
کیف آیا نمی بینند و حفص بتاء میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق
آشکارا می گرداند خدای آفریدگان را و از نیست هست میکند ثم یعیده پس باز ایشان را بعد از
موت باز گرداند بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست
قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مرین منکران را که از راه تفکر و استدلال سیروا بروید
فی الارض در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده است خدای خلق را
بر اختلاف اشکال و اصناف و احوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر کرداند النشأة الآخرة
آفرینش دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق در همه ابتدا او است حجت
لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید که آنکه مبتدی خلایق است محال نبود که معید ایشان
باشد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزی از بدا و اعادت قدیر تواناست
بجهت آنکه قدرت صفت ذات او و ذوات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر انشای اول
قادرست هر آینه از انشای اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر که را خواهد
عذاب او و یرحم من یشاء و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون و بحکم او بازگردیده خواهید شد

در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش
از روی عدلست و رحمتش از راه فضل هر که را خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آن را
که خواهد با وی فضل نماید و بلطف خویش بخواند سه اگر رانی ز راه عدل رانی ؛ و اگر خوانی
ز راه فضل خوانی ؛ مرا با راندن و خواندن چه کارست ؛ و اگر خوانی و اگر رانی تو دانی ؛ در زاد
المسیر آورده که عذاب بزشت خوئیست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی و رحمت بمیل دنیاست
و ترک آن بالحرص و قناعت یا متابعت و ملازمت سنت یا تفرقه خاطر و جمعیت دل امام
قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی
کار او شود ع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما وما انتم و نیستید شما ای مردمان
معجزین عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی
اگر خواهید که از حکم او بگریزید در زمین متواری شوید نتوانید ولا فی السماء و نه در آسمان
یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست
قادر بود بر عاجز کردن وما لکم و نیست شما را من دون الله از عذاب خدای من ولی
هیچ دوستی که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که قصد دفع آن دارد والذین کفروا و آنانکه
نگرویدند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت ولقائه و بلقای او یعنی
بسرای آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا نا امید شدند من رحمتی از بخشایش
من در دنیا یا ناامید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی جهة تحقق وقوع است واولئک
و آن گروه لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان
پس بعد از این معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام میکند و میفرماید
فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت
پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی اقتلوه بکشید او را
او حرقوه یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند فانجیه الله
پس برهانید مر او را خدای من النار از شر آتش و آن را برو سرد و باسلامت گردانید

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه درین رهانیدن لَآيَاتٍ نشانهای قدرت است از خود دانش
و بزرگ اتفاق در رستن گل و ریحان از آن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند چه ایشان
متفحص از آن تامل در آن نفع میکردند وَقَالَ و گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ
جز این نیست که فرا گرفتید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را بخدای مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای
دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان بیکدیگر بپیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما که متبوعان اند
بِبَعْضٍ مر بعضی را که تابعان اند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ لعنت کند برخی از شما پیروان و اذناب بَعْضًا
مر برخی را که بعضی روران و اشراف اند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازگشت همه شما دوزخ است وَمَا لَكُمْ و نیستند
شما را دران روز مِنْ نَاصِرِينَ از یاران و مددگاران که خلاصی یابید بمدد ایشان از آتش
چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد فَآمَنَ پس بگروید و تصدیق
کرد لَهُ لُوطٌ مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت
ابراهیم مرو و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده إِنِّي مُهَاجِرٌ و هر آینه من
هجرت کننده ام ازین قوم إِلَىٰ رَبِّي بآنجا که امر پروردگار منست إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ هر آینه
که من بخواه او غالب است مرا مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست و بحکمت کار من
بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا
بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطین نزول نمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده
که ابراهیم علیه السلام در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای اسمعیل را
علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد رسید
یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه میفرماید وَوَهَبْنَا لَهُ
مر او را در سن پیری إِسْحَاقَ فرزند اسحق وَيَعْقُوبَ و نبیره یعقوب علیه السلام وَجَعَلْنَا
و نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل علیهما السلام

وَالْكِتَابَ و کتابهای را یعنی تورات و انجیل و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ و دادیم او را
مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا درین سرای با آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم با وجود
طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بریشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم
تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بر وی تا آخر دهر با اولاد وی
که بدو مزد آورد و بی لقا ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانه وی
بساط دعوت انداخته بود و حالا نیز هست و خاص و عام از آن مایده بهره مند اند
وَإِنَّهُ و هر آینه وی فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و
پسندیدگان است وَلُوطًا و یاد کن لوط علیه السلام را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر گروه خود را از اهل مؤتفکات إِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید بدان کار زشت و فحش
انکم میخوانند یعنی هر آینه که شما الفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت زشت است و سبب
قباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیشی نگرفت بر شما بِهَا با آن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ کس مِنَ الْعَالَمِينَ
از عالمیان جهت آنکه طبایع سلیم ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را کاره أَئِنَّكُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان را بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و می برید راه را بر
رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بر این عمل اکراه میکنند
و بدین سبب مردم آمد شد در باقی کرده اند و راه بند شده وَتَأْتُونَ و می آیید فِي
نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارهای میکنند که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست
چون دشنام دادن و مزاح فحش و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و مهره
از کمان گروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریت بامسلمانان
و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مر سخن وی را إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا را بما إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ
از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و سبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد
یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغمبر اویی پس بگو تا

ع

عذاب فرستند اما چون لوط علیه السلام از ایشان نومید شد قَالَ گفت از روی مناجات
رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران
وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آنهنگام که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملایکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوی ابراهیم
بجهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُوا هر آینه که ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ
اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا هر آینه که اهل آن دیه كَانُوا
ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّ فِيهَا
لُوطًا هر آینه که در آن دیه لوط است و او ظالم نیست قَالُوا گفتند ملایکه نَحْنُ أَعْلَمُ
ما داناتریم بِمَنْ فِيهَا هر کس که در وست از مومن و کافر و ما از حال لوط علیه السلام غافل
نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهایی خواهیم داد وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن
او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت
تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان
قوم ماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان
ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ و تنگ شد بِهِمْ بسبب ایشان
ذَرْعًا از جهة دل یعنی تنگ دل گشت که مبادا از قوم بدیشان رنجی رسد جهة آنکه ایشان
متوجه خوبا میشدند فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده کردند و او را تسلی دادند و
قَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ هر آینه که ما رهانندهٔ ترا
وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد
از پس ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا هر آینه که ما فرود آرندگانیم عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل إِنَّا مُنْزِلُونَ
این دیه رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند
که پیوسته يَفْسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاص یافت و کفار [illegible]
هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه مذکور میشود وَلَقَدْ
تَرَكْنَا و هر آینه که بگذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ

یعقلون

يَعْقِلُونَ براه که آن را تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست
با مجاوره سجیل که در آن زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَى مَدْيَنَ
و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان در نسب شعیب را فَقَالَ
پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه بپرستید خدا را وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و امید دارید ثواب روز
بازپسین را یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامة
وَلَا تَعْثَوْا و غاية تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ
در حالتی که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند شعیب را علیه السلام و از
فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرائیل
علیه السلام که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرای خود
جَاثِمِينَ بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت
ایشان را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و هر آینه که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِنْ
مَسَاكِنِهِمْ از منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید
وَزَيَّنَ و بیارایست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس بازداشت ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه
راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند که بینایان یعنی
متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک
بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را
وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و فرعون و هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى و هر آینه که آمد بدیشان موسی علیه السلام
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها روشن و معجزها هویدا فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین
مصر و تعظیم ورزیدند وَمَا كَانُوا و نبودند سَابِقِينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه عذاب خدای
در ایشان رسید فَكُلًّا پس همه ایشان را که یاد کرده شد أَخَذْنَا گرفتیم و عقوبت کردیم
بِذَنْبِهِ بگناه ایشان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا کسی بود که فرستادیم

عَلَيْهِ حَاصِبًا بر وی باد سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان
مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ
و از ایشان مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ کس بود که فرو بردیم او را بزمین چون قارون
وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون و هامان
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَكِنْ
كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بجهل و عناد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند
و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند — ای که حکم شرع را رد میکنی و راه باطل
میروی و میکنی همچون تو کردی بد بدی یا بی جزا پس مدبها حمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند
عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین
خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلیست از برای
دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ ضرر از نشاید دین ایشان
نیز خوار و بی اعتبار است و از ان هیچ نگشاید صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود
می تند زندانی برای نفس خود می سازد و قیدی بر دست و بر پای خود می نهد پس خانه او
محبس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت
شیطان میکنند بسلاسل و اغلال و زر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت
در مهلکه نیران و درکه حرمان افتاده معاقب و معذب گردند یعنی هواهای نفس را در بی
اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کردند کما قیل — از هوا بگذار که بس بی اعتبار افتاده است
رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا يَدْعُونَ
آنچه میخوانند یعنی می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی
و کواکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است در ملک خود و شریک نخواهد الْحَكِيمُ و محکم کار است حکمت

عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلهای نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم
و بیان میکنیم برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایده آن را إِلَّا الْعَالِمُونَ
مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای تعالی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آسمانها و زمین بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین
آفریدن لَآيَةً نشانه ایست روشن یا در ضرب امثال عبرتست لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را
اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای
دار نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که
نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد
از معاصی چه مداومت بر و موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را
از گناه باز دارد آورده اند که جوانی از انصار ملازمت جماعت شود و با حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایت
حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که آن صلوة شبها و روز باشد
که نماز او را از ان باز دارد و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زمره صحابه شد و در وسیط
باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق
سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یک را از نفس و تن و دل و سر
و روح و خفی و نمازیست باز دارنده نماز تن نهیست از معاصی و ملاهی و صلوة نفس
مانعست آن رذایل و علایق و اخلاق ردیه و حجاب مظلمه و نماز دل باز دارد
ظهور و فضول و قول غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات جا سوی حضرت را و صلوة
روح نهی کند از استقرار الا حظ اغیار و صلوة خفی نگذارد سالک را از شهود انیت
وحدت ظهور انانیت یعنی رو ظاهر گردد از روی حقیقت — تو ز یکی نیست نقد این عالم
بازبین و تعالش مفروش وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر آینه ذکر خدای أَكْبَرُ بزرگ است از ذکر

خدای همه چیز زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است از آنکه قدر او کسی
بشناسد یا بزرگتر است از آنکه ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است
معنی اینست که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب
عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای بهتر است از ذکر شما در وقت
او را بنده را بزرگتر است از ذکر بنده خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با غراض و ذکر خدای مبراست
از کدورات علل و اغراض یا ذکر بنده حالت فنا دو بقا شد و ذکر خدای با بقیت زوال را
راه نیابد شیخ ذوالنون قدس سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از آنکه تو او را یاد کنی بجهد
از آنکه او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر او در ازل شما را و در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید
ابوالخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خدا او بزرگتر است نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا
یاد کند تو ذکر او و بهتر است از ذکر شما ذکر تو سید او بود که تا کی بود – تو یاد کنی غدار او زجور خود
او یاد کند ترا و فی فرمود خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای داناست مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید از نماز
و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوا و بیگانه میکنید و مجادل مکنید أَهْلَ
الْكِتَابِ با اهل کتاب یعنی باکسانی که عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
مگر بخصلتی که آن نکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوش خوی مقابله کنید و غضب ایشان را
بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه بازگرفتند و کفر اند ظالمان
از اهل کتاب آنها اند که اثبات ولد میکنند مر خدا را سبحانه وَقُولُوا و بگوئید بایشان
که تصدیق تمام آمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِي أُنْزِلَ بآن چیزی که فرو فرستاده شده است
إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بانچه فرستاده اند بشما یعنی توریه و زبور و انجیل
وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر او را مُسْلِمُونَ
گردن نهادگان ایم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان
وَكَذَٰلِكَ و همچنانچه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ
الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ

پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشان را علم متقدمه چون ابن سلام و اصحاب رضی الله عنهم
يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
قرآن بگرویده بود چون قس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان
وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و از این گروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد صلی الله
علیه وسلم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشود آیهای کتاب ما را إِلَّا الْكَافِرُونَ مگر ناگرویدگان از یهود
چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ و نبودی
که تَتْلُو بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ
و نتوانستی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده
و مطلق خط ننوشته که اگر خواننده و نویسنده می بودی إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
آنهنگام در شک افتادندی تباهکاران کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند
و می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند یا جهودان در شک
افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخرالزمان امی باشد و این کس قاری
و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن
فضل معجزه آنحضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و آیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه
در آخر عمر این شریف وی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف
خویش از طریق عون عبدالله نقل میکند که مامات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب
و قرأ این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیه نفی کتابت را مقر ساخته بزمان قبل
از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی دانند از اول تا آخر بصواب اقربست –
نقلم گر نرسید انگشتش ٭ لوح و قلم اندر مشتش ٭ از سواد خط گر دیده ببست ٭ بکمالش نرسد
هیچ شکست ٭ بود او نور و خط تیره ظلم ٭ نشود نور و ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ آیتها روشنست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را
یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کدام که آن را یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن

قرآن از ظهر القلب خاصه امة مرحومه است چه کتب متقدمه را ناظرا میخوانده قولی اکثر که هو
راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی محمد و کارهای او و علم بانکه او امی است آیتها
روشن است مر ان انا را که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد است و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان
در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو
فرستاده نشود عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه وسلم آيَةٌ نشانه مِنْ رَبِّهِ از جانب پروردگار او یعنی معجزه
چون ناقه صالح و عصای موسی و مایده عیسی علی نبینا و علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست
که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است هر گاه که خواهد بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه
اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا
یعنی تخویف میکنم بلیغی که شما دریابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزه
واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه ما فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را و پیوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده
میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت
بر ایشان مخفی نیست و تو آورده کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان
انکار میکنند و مال و جان در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند و معجزه روشن تر ازین
کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی از سخنان یهود
نوشته با خود آورده و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بان افزون سازیم حضرت فرموده
که همین بس گمراهی قومی را که از آنچه نبی ایشان بر ایشان آورده این آیه نازل شد که آیا
کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین کتاب
لَرَحْمَةً هر آینه بخشش است و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وَذِكْرَىٰ و پندی
و نصیحتی است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است
خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شَهِيدًا گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات
يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما

بر و مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهود و نصرانیه
یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای بحق أُولَٰئِكَ آن گروه
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او
وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ
الْعَذَابُ هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بی شک خواهد آمد آن
عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگاهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آن را يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا
بحلول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه
کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی که محیط است بدیشان یا فاعل بمعنی
مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی که در آید عذاب
بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهای ایشان
وَيَقُولُ و گوید خدای یا فرشته یا مردی مر دوزخیان را که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ جزای آنچه بودید که میکردید در دنیا از عمل بود و عقبی داند بو خواست چه هر انجا
کشته اید اینجا بدروید بیت تو تخمی بیفشان که چون بدروی محصول خود شاد و خرم
شوی آورده اند که جمعی مومنان در مکه اقامت کرده از جهة قلت زاد و کمی استعداد یا
بسبب محبت اوطان یا محبت اخوان هجرت نمیکردند و ترس و هراس بپرستش خدای مشغول
حق سبحانه این آیه فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند
از اهل شرک یکسو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نتوانید
کرد إِنَّ أَرْضِي بدرستی که زمین من وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از منزل خوف
بموضع امن فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پرستش نمایید خالصا و ازینجا گفته اند
بیت سفر کن چو حاجت نا خوش بود: که این جای رفتن همان تنگ نیست: و گر تنگ گردد

ترا جایگاه خدای جهان را تنگ نیست ـ و اگر از دوستی اهل و ولد پابسته بلده شده اید روزی
مفارقت ضروری خواهد بود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگست و مرگ از همه جا
و همه کس خواهد رسید ثُمَّ إِلَيْنَا بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهند شد و بعضی بخطاب
میخوانند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس در دار الشرک اقامت نباید کرد و روی بجهة
امان یعنی آستانه حضرت پیغامبر آخر الزمان باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند
بخدای و پیغمبر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی ادای فرایض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُم
هر آینه فرود آریم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا بغرفهای بلند و غرفهای ارجمند
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویهای خَالِدِينَ در حالی که جاوید
باشند فِيهَا در آن غرفها یا در بهشت نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ نیک مزدیست مر عمل
کنندگان چنین را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت
از اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بر غیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود
مفوض میسازند مومنان مکه چون آیتها شنیده عزم هجرت مدینه نمودند و غدغه دیگر دست
داد که بلده که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیه آمد که وَ
كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ و بسیار از جنبندگان که هیچ وجه لَا تَحْمِلُ بر نمیدارد رِزْقَهَا روزی خود را
یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد و یا ذخیره کننده از جانوران آدمیست و موش
و مور و گویند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند و در کشاف از بعضی نقل میکند که بلبلی را دیدم
که خوردنی در زیر بالهای خود نهان میکرد الفصه جانوران بسیارند از دواب و طیور و وحوش
و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای
روزی دهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت
اندیشه میکنید ـ هست ز فیض کرم ذوالجلال ۞ مشرب ارزاق پر آب زلال ۞ شاه و گدا
روزی از و میخورند ۞ مور و ملخ قسمت او میبرند وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر قول شما که او را
از کجا خوریم الْعَلِيمُ و دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی مر اهل مکه را

مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ که بیافرید آسمانها و زمین را و رام کردانید
آفتاب و ماه را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه این میل در قرار گرفته است که جبلت
انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست
فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس کجا باز گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند و
بسلوک سبیل باطل می شتابند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای میگستراند و فراخ میگرداند روزی را
لِمَن يَشَاءُ برای هر کس که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد
لَهُ مر آن را که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دال است بران و گفته اند موسع له
و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیزی از قبض و بسط عَلِيمٌ داناست و مصلحت بندگان
برو مخفی نیست وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که مَّن نَّزَّلَ که فرو فرستاده
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا پس زنده کرد و تازه ساخت بِهِ
الْأَرْضَ بدان آب زمین را مِن بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردگی و افسردگی آن لَيَقُولُنَّ
اللَّهُ هر آینه میگویند خدای یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست با وجود این بعضی
مخلوقات را در عبادت شریک می سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر و سپاس مر خدای را
که از این ضلالت مرا و متابعان مرا آگاه داشته بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ
در نمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوقی او را شریک او
میدانند وَمَا و نیست هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا این زندگانی دنیا إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی ع
و بیکاری وَلَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان می ماند که
یکی جا جمع آیند و ساعتی بدان متبهج گردند و اندک زمانی را ملول و مانده گشته متفرق شوند
و چه زیبا گفته ـ بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ۞ بی عقل مردمان که بدان
مبتلا شدند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای ابدی
حیات یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند که بدانند اختیار کنند

دینی فانی را بر سرای جاودانی فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشستند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی
و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی که
خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها
که مخلصانند جهت یاد نکنند مگر خدای را در کشف آن شدت پناه بوی برند و پس فَلَمَّا
نَجَّاهُمْ پس آنگاه که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آرد بسلامت إِلَى
الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند یعنی بازگردند بعادت
خویش لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تا کافر شوند بدانچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا
تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا
نمی بینند اهل مکه و نمی دانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با
ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان
مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و
کس متعرض ایشان نمیگردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتان اند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند
وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که ایمن است در حرم و ایمنی از خوف يَكْفُرُونَ
کافر میشوند و دلیل کفران نعمت شرک ایشانست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى
از کسی که بربندد دروغ زند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریکی است
أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ آن هنگامی که بیاید بوی
أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین ما
لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشان را سُبُلَنَا براههای ما وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی
که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ایراد مجاهده
کرد بطریق اطلاق تا متناول جهاد ظاهر و باطن پس آنانکه جهاد کنند در راه ما بدشمنان

دین و با نفس و هوا بانجام ایشان را راه وصول بدولت لقا شیخ سهل تستری قدس سره فرموده
که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله گفته آنانکه بیارایند
ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه
فرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر آورده که هر که کوشش نماید در طلب
ما نمائیم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات
زبور آورده اند انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی مراد خود بزودی سورة
الروم بسم الله الرحمن الرحيم الم ابو الطاهر رحمه الله
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه اما نیست هر حرفی اشارت است بصفتی که
حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف از این کلمه کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک
و گفته اند الف اشارت باسم الله است و لام بنام جبرائیل و میم باسم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی
الله بواسطه جبرائیل وحی فرستاد بمحمد صلی الله علیه وسلم غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان
و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ نزدیک ترین زمینی که بعرب را باشد نسبت
بزمین روم و آن اردن و فلسطین بود و یا کسکر یا میان اذرعات و بصری و آنجا بود
که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکری گران فرستاده تا بعضی از ولایت
روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشته و در سال نهم بقول اصح از بعثت پیغمبر این خبر بمکه رسید
کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما
و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفاءل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق سبحانه و تعالی
این آیه فرستاد و بیان کرد که وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان
سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سال که میان سه و نه باشد
صدیق رضی الله عنه بعد از نزول آیه مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر
مردم فارس خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گروی بندیم
پس بر ده شتر براین و مدت سه سال گرو بستند و صدیق رضی الله عنه صورت حال بعرض حضرت

سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است برو در مال
و مدت بیفزای ابو بکر رضی الله عنه بازگشت و تا نه بر صد شتر مراهنه کردند و خصمان از یکدیگر گسستند
و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان رسید و گویند
این خبر روز حدیبیه محقق شد و صدیق رضی الله عنه صد شتر را از ابی بقول اول و از خصمان وی بقول
ثانی بستد و حضرت فرمود که صدقه ده. القصه این آیه که اخبار است از امور کاینه در مستقبل و آن
از جملهٔ اقسام اعجاز قرآنیست لله الامر مر خدای راست حکم و فرمان من قبل پیش از غلبهٔ فارسیان
بر روم ومن بعد و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است
و همه کار در قبضهٔ اختیار اوست و در کشف الاسرار گفته که قبل ازلست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی
او راست که خدا او نه ازلیست و ابدیست ویومئذ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه
کنند یفرح المؤمنون شادمان شوند مؤمنان بنصر الله بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را
بر قومی که کتاب ندارند و درین صورت انقلاب تفاؤلست و ظهور صدق اخبار مؤمنان
و بردن گرو و از دیاد یقین صحابه و گفته اند فرح با آنست که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند
و بعض را فنا بود ساختند و چنان بود که چون شهربار و خوخان بر بعضی بلاد روم مستولی گشتند
پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک
کند و هر دو صورت حال واقف شده کیفیت مخدوم بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسایی
اختیار کردند سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان
بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر که را میخواهد وهو العزیز و او غالبست
انتقام کشنده از جمعی الرحیم مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وعد الله وعده کرد خدا غلبهٔ روم
یا فرح مؤمنان را وعده کردنی لا یخلف الله وعده خلاف نمیکند خدای وعدهٔ خود را چه در رفع
بر و منع نیست ملک را ست میباز و ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند صحت وعدهٔ او را یعلمون میدانند ظاهرا جزوهای آشکارا من الحیوة الدنیا
از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را با اسباب معایش و تجارات و در ربط

کو مراد شناختن وجه زراعت کردن و اوان آن نما و تمو است که اکثر اهل دنیا قواعد آن را
میدانند وهم و ایشان عن الآخرة از امور آخرت که غایت مقصود است هم غافلون
ایشان غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهة تاکیدست اولم یتفکروا آیا تفکر نمیکنند فی انفسهم
در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هرچه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان
یافت یا چرا در کار نفس تفکری نمایند تا از ابداع خود و اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافریده
خدای السموات والارض آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است الا
بالحق مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بالحق یعنی بحکمت محض آنکه آفریدن ارض و سما نه بر
بازیست بلکه از دین بجهة استدلال بر توحید واجل مسمی و برای وقت نام برده که چون آن زمان
برسد نهایت برسد مراد روز قیامت است وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس
از مردمان یعنی کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار ایشان یعنی روز رستخیز که وقت لقا است
لکفرون ناگرویدگان و کافرانند اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند فی الارض در زمین یعنی
بمصارع عاد و ثمود بوقت تجارت فینظروا کیف تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت
آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند اشد منهم سخت تر از
اهل مکه قوة از روی توانایی چون عادیان و امثال ایشان واثاروا الارض
و بگردانیدند زمین را جهة زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب
وعمروها و عمارت کردند مر آن را اکثر بیشتر مما عمروها از آنچه عمارت کردند
مکیان که اهل وادیان غیر ذی زرع اند با آنکه عمرها یافتند و دینی بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم
و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا
و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان بر آورد فما کان الله
لیظلمهم پس نیست خدای که ظلم کند بر ایشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را
هلاک کند ولکن کانوا ولیکن بودند که موجبات عقوبات انفسهم یظلمون نفسها بخود
ستم کردند ثم کان پس هست عاقبة الذین سرانجام آنانکه اساءوا بد کردند یعنی کافر شدند

السُّوأى آن نتیجهٔ بزرگ عقوبت و عذابست و گفته اند سوأى اسم دوزخ چنانچه حسنى اسم
دوزخ ست بهشت ست یعنی دوزخ عاقبت مشرکانست أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند
بِآيَاتِ اللهِ بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا بِهَا
و بودند که بدان آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند اللهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر بار زنده میگرداند و برمی انگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی
جزا و حکم او تُرْجَعُونَ بازگردانیده میشوند و بعضی تا میخوانند بر طریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان که منقطع
باشند از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایان
که شرکا نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان محروم
و نا امید مانند وَكَانُوا و باشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بدان انبازان كَافِرِينَ ناگرویدگان
یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود
روز رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از همه جدا شوند گروهی
روی باعلی علیین آرند و جمعی در اسفل السافلین افتند یکی بر درجهٔ وصلت یکی در درکهٔ فرقت
آن بر سریر بخت این در حصیر لبب محنت آن را انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی از
دولت تلاقی نازان و برخی در آتش فراق گدازان ـه یکی خندان بصد عشرت یکی نالان
بصد حسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا
گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری
مشتمل بر انهار روانها يُحْبَرُونَ شادمان گردانیده شده باشند چنان شادمانی که اثر آن
بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشان را حلی و حلل بیارایند
در اصناف گفته که متوجه سازند و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را
و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد و در خبر است که اشجار بهشت تغنی کنند با اصواتی که خلایق
مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت بود از ابودردا رضی الله عنه پرسیدند

که مغنیات بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح یحیی بن معاذ رازی را قدس سره پرسیدند
که آوازها کدام دوستتر داری فرمود که مزامیر انس فی معاهد قدس بالحان توحید فی ریاض
صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا را در روضات بهشت میان ریاحین
انس شادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فرمان آید بداود و با آن نغمهٔ
دلپذیر و صورت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو توریة تلاوت کن
ای عیسی بقرارت انجیل مشغول شو ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن ای درخت طوبی تو آواز
دل آرای بتسبیح مالکنا ای امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچ خوش آوازتر از اسرافیل نیست
چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریفترین لذات
بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در فرح مثنوی
که سماع شادی ست که درماندگان بیابان تیرگی اغوای دنیی را از شهر آباد بهشت نورانی
یاد میدهد ـه مومنان گویند کاثار بهشت نغز گرداند هر آواز زشت ما همه اجزای آدم
بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد مان آمد از انها اندکی
پس نی و چنگ و رباب و سازها چیزکی ماند بدان آوازها عاشقان کین نغمها را بشنوند ما بوده کز
سو کل کل روند وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که نگرویده باشند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده
مر آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را
فَأُولَئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب حاضر گردانیده شدگانند فَسُبْحَانَ اللهِ مصدرست
بمعنی امر یعنی تسبیح گوید خدا را و بپاکی یاد کنید یا نماز گذارید حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه
در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگامی که بیامداد در آیید مراد
نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی هر که در آسمانها و زمین است حمد او میگوید وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز
نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده
که تسبیح رفع صوتست پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع

صولت نزارد تخصیص ذکرش بنماز انغایه مناسب مینماید یخرج الحی بیرون می آرد
خدای زنده را من المیت از مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان
از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل ویخرج المیت و بیرون می آرد
مرده را من الحی از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحی الارض و زنده میکرداند زمین را
بگیاه بعد از افسردگی و بژمردگی آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون و بیرون آورده
خواهید شد از قبور ومن ایته و از نشانها قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید
اصل شما یعنی آدم را علیه السلام من تراب از خاک ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر
مردمانید تنتشرون پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت ومن ایته
و از توانای او ان خلق آنست که بیافرید لکم برای شما من انفسکم هم از شما یعنی از جنس
شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بجهت جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان
چه جنسیت سبب ملایمت مخالفت و اسطه مفارقت است بجنس خود کند هر جنس آهنگ
نوارد بجکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس
وجعل بینکم و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مودة دوستی و رحمة
و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت
بر جوانان و رحمت بر پیر زالان ان فی ذلک هر آینه که در آفرین ازواج
مشاکل و مشابه مردان در بشریت لایت هر آینه دلالتهاست لقوم یتفکرون گروهی را
که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند ومن ایته و از دلالتهای قدرت او خلق
السموت والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست واختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در سخن
گفتن چه باواز نالبت و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی
و هندوی و امثال آن در لباب آورده که اصول انام زبانهای مختلف هفتاد و دو و بیست
نوزده در اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث والوانکم
و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیأت

ع بعد موتها

اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی توأمین که با وجود توافق مواد و اسباب
ایشان البته در بعضی از چیزهای مخالف خواهند بود ان فی ذلک هر آینه که در مخالف السنه و الوان
آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لایت نشانهای قدرت و حکمت للعالمین
مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی کلی مندرج
چه اگر تنوع نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص
بکسر لام خوانده یعنی دلالت مردانایان راست که دران نظر کنند و بنور آن برسند ومن ایته
و از علامات قدرت کامله او تقدیر ش آنکه منامکم بالیل و ابتغاؤکم من فضله بالنهار منامکم
خواب کردن شماست بالیل والنهار بشب و روز جهت استراحت قوی نفسانی و قوت قوی طبیعی
وابتغاؤکم و جستن شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند
منام مخصوص است بشب و ابتغا بروز و درایت تقدیم و تاخیر هست بحسب معنی ان فی ذلک
هر آینه که در خواب شب و معیشت روز لایت دلالتها و حجتهاست لقوم یسمعون
برای گروهی که بشنوند بگوش هوش ومن ایته و از نشانهای حکمت او یریکم البرق آنست
که می نماید شما برق را خوفا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وطمعا و در طمع افکندن
مقیم را برای باران وینزل و فرو می فرستد من السماء ماء از جهت آسمان یا از ابر آبی را فیحی
پس زنده میکرداند به الارض بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه می روید بعد موتها
پس از افسردگی و پژمردگی آن ان فی ذلک هر آینه که در برق و باران لایت علامتهاست
بر قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات نا برین آن
ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه ومن ایته و از نشانهای توانای او ان تقوم
السماء آنکه می ایستد آسمان بی ستون والارض و زمین بر روی آب بامره بفرمان او
نگاه داشت او مر ایشان را ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دعوة
خواندنی بدین نوع یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید من الارض از زمین
اذا انتم تخرجون بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست

وَلَهُ ومر اوراست مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ هرکه در آسمانهاست و زمینها همه مخلوق و مملوک
و مربوب اویند كُلٌّ لَهُ مر او راست قَانِتُونَ فرمان بردارانند در موت و حیات
و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمردی نمی توانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِي
يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند او را وَهُوَ
و باز آوردن أَهْوَنُ آسانتر عَلَيْهِ بر خدای همچنانچه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد
شما آسانترست از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا انکار و ابدا و اعاده نزد
قدرت یکسان است ـه چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق بر دو نش یکسانست
نسبت بمن و تو هرچه دشوار بود در قدرت بر کمال او آسانست وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر او راست
صفت برتر و وصف بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابدای ممکن
و اعاده او الْحَكِيمُ داناست بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضَرَبَ بیان میکند الربع
لَكُمْ برای شما از ذات شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ یعنی مثلی را از ذاتهای شما هَلْ لَكُمْ آیا هست
مر شما را مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ
در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ در آنچه سَوَاءٌ
یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ
برسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان أَنْفُسَكُمْ
و از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک
خود شریک میسازید تا در تصرف در آن و تسلط بران مساوی باشید و از استبداد و استقلال
ایشان ترسان شوند در عین المعانی و بعضی دیگر تفاسیر هست که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه
و سلم این آیه بر مشادید قریش خواند گفتند کلا و الله لا یکون ذلک ابدا حاشا هرگز این نخواهد بود
آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم که شما بندگان خود را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه
آفریدگان را که بنده خدا اند در ملک او ایشان را شریک میسازید ـه خلق چون بندگان

سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش جمله هم بنده اند و هم بندی نرسد بنده را خداوندی ـه
كَذٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از تحقیق
این سخنان بیخبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پی روی میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود و شرک
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید
مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آن را که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهان
گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و هواداران که از عذاب دوزخ شان خلاصی دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ
پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت خدای یا خالص کردن عمل
خویش را حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که رو
و جه اقامه کنند و پی روی کنند همه فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدا را الَّتِي آن فطرتی که خلقت فَطَرَ
النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا برای آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است
و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران
مفطور شده اند لَا تَبْدِيلَ نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق
خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بران آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذٰلِكَ آنست
الدِّينُ الْقَيِّمُ کیش راست و راه مستقیم وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد
صلی الله علیه و سلم روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز گردندگان باشند إِلَيْهِ بسوی حق و از غیر او
شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب او را
گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد ـه تو مرجعی همه را من رجوع با کنم کرم تو در پذیرای
کی روم جکنم وَاتَّقُوهُ و بترسید ازو وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان بشرک نماز متعمد خطاب با امت در تیسیر از شیخ محمد امام
طوسی از مصطفی نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایه کنند عرض کنید بر کتاب خدای

اگر موافق بود قبول کند من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستیم که با آیتی از قرآن
موافقت سید اکنم سی سال تامل کردم تا این آیه یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین
من الذین مباشید از آنانکه فرقوا دینهم جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وکانوا
شیعا وگشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستند و یکی ستاره
یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه رضی الله عنه دران باب
خبری مرفوع هست یا اهل بدعت کل حزب هر گروهی بما لدیهم با آنچه نزدیک ایشانست
از دین فرحون شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست ـه هر کسی را او خود
مقدار خویش هست نوعی خوشدلی در کار خویش میکنند اثبات خویش و نفی غیر چه امام موبوعه
بر دیگر واذا مس الناس وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر
و گفته اند علم ست بر همه آدمیان را که چون بسختی در مانند دعوا بخوانند بزاری ربهم
پروردگار خویش را منیبین الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند
و بدهد ایشان را خدای منه از نزدیک خود رحمة آسانی یا صحت یا توانگری و از ان شدت
باز رهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون پس پروردگار خود شرک
آرند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم با آنچه عطا
کردیم ایشان را از نعمت عافیت فتمتعوا امر تهدید است یعنی ای کافران برخورید دو سه
روز و از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که
عقوبت اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستادیم ما علیهم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی
یا رسولی و سلطانی یا فرشته که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلم
سخن گوید با آن کتاب و تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون با آنچه
که هستند که با آن شرک می آرند یعنی دلیلی بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس و چون
بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت و سعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند
بدان وان تصبهم و اگر برسد بریشان سیئة رنجی از فرض و قحط و امثال آن بما

قدمت

قدمت ایدیهم با آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون بلا رسد بشامت
کردارهای بد که کرده اند اذا هم یقنطون آنگاه ایشان ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی نه
شکر میگذارند در نعمت و نه صبر دارند در محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای
یبسط الرزق فراخ میکند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ
میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک هر آینه درین قبض و بسط لآیات هر آینه دلالت
عبرتست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند
در سرا و صبر نمایند در ضرا که بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت است فآت
پس بده ای محمد صلی الله علیه وسلم ذا القربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه
حق خود را از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت است و همه اهل ایمان
درین داخل اند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید با احسان و انعام و توقیر
و اکرام و امام اعظم رحمه الله بر وجوب نفقه ذو الارحام ازین آیه استدلال میکند والمسکین
و بدهید حق محتاج و بی چاره را وابن السبیل و راه گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی فطر و
زکوة ذلک این ادا حقوق خیر بهترست از امساک للذین یریدون برای کسانیکه
میخواهند وجه الله لقای خدا را یا رضای خدا میخواهند با مراد ایشان وجه تقرب است بحق سبحانه
نه جهتی دیگر از اعواض و اغراض واولئک و آن گروه منفقان هم المفلحون ایشان اند
رستگاران و برخورداری یافتگان وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هبه و عطیه بتوقع مکافات
لیربوا تا بیفزاید مال شما فی اموال الناس از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده
از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن عند الله نزدیک
خدای و برکت از ان برنخیزد یا آنچه میدهید از زیاده حرام است در معاملات یعنی سود از ان باز
در مال سودخوارگان چه پدید آید چنان نمی شود و برکت در ان نمی ماند وما آتیتم من زکوة و آنچه
میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در ان دادن تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدا
فاولئک پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند برای مکافات هم المضعفون ایشانند

خداوندان افزونی شدن یابایند کان افزونی که یکی را ده تا رنیاده یابند اللّه الذی خدای
بحق خلقکم آنست که بیافرید شمارا و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد و سببها دائم
که زنده ماید ثم یمیتکم پس بمیراند شمارا بوقت انقضای اجال شما ثم یحییکم پس زنده کرداند
شمارا و برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم ایا هست از انبازان شما یعنی ایا ازتانکه زعم شما
شریک خدا اند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و امانت و احیا من شیء
هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشان را شریک
کرفتن نشاید سبحانه و تعالی پاکست و برترست عما یشرکون از انچه شرک می ارند بوی
تعالی
ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بجنگ سالی و مردن دواب و طواعین
والبحر و در دریا بطوفان و بوششی و غرق شدن سفن بما کسبت بسبب انچه کرده است ایدی
الناس دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان کفتی اغلب علما برانند که مراد از فساد
نا امدن بارانست چه وقتی که باران نبارد ودر بیابان نبات نروید و در دریا لولو و جوهر منعقد نشود
و صاحب کشاف اورده که چون باران منقطع کرد جانوران آبی نابینا شوند و کفته اند فساد بحر آن
بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر انکه جلندی کشتی ها را اغتصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد دست
یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و ال فرعون
و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر اقتضا و اسباب دشنوی آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند
ایشان را بعض الذی عملوا برخی از اجزای انچه کرده اند چه تمام آن در اخر خواهد بود لعلهم
شاید ایشان بچشیدن این بعض یرجعون باز کردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت
و نزد بعضی محققان از نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرمود که هرکه دل او بحر
مراقب فاسد کردد و ظاهر شود فساد ودر نفس او امام قشیری رحمة الله علیه آورده که فساد
بر نفس بارتکاب محظوراتست و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وفوق بر رسوم و عادات
در حقایق سلمی مذکورست که بر لسان علما ظاهرست و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما تاویل
فاسده باشد و فساد لسان عرفا مرعا روی بالله سه ماه غدیره نشناسید چه روشنائی را

بران کج می نهند: از برای مشتری در وصف ماه صدف ن نادیده کوید ای سره جاه قل
سیروا بکو مشرکان را که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنکرید
که چکونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل پیش از ایشان بودند کان اکثرهم
بودند بیشتر ایشان یعنی همه اهلاک شوند مشرکین شرک آرندکان فاقم وجهک راست
کن همکی خود را للدین القیم برای کیش راست یا روی آرجهت دین درست من قبل
ان یاتی پیش از انکه بیاید یوم لا مرد روزی که بازکردیدن نیست له مر اورا
من الله از نزدیک خدای یعنی که خدای آن را باز نکرداند و البته نباشد یا روزی بیاید از خدای
که کس نتواند که باز کرداند یومئذ یصدعون آن روز که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر دو راه
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه کفره پس بروست کفر او جزای
کفر او که آتش جاودیست و من عمل صالحا و هر که بکند کار شایسته فلانفسهم پس برای
نفس خود یمهدون میکسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق شدکان روز قیامت
واقع است لیجزی تا خدای جزای دهد الذین امنوا آنانرا که کرویده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات
مومنان اند انه هر آینه که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد ناکرویدکان را تا با
مومنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته و از نشانهای
قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها یعنی شمال و صبا و جنوب مبشرات
مژده دهندکان به باران تا تو یا د شما رسد ولیذیقکم و تا بچشاند شمارا من رحمته
از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت روزکار ولتجری الفلک و برای آن تا بسبب
باد با برود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا بجوئید در تجارت دریا
من فضله روزی که خدای بمحض فضل میدهد ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر
کوئید برین نعمتها ولقد ارسلنا و هر آینه با فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا
فرستادکان از آدمیان الی قومهم بسوی کروه ایشان فجاؤهم پس آمدند بایشان

ماباقوام خود بالبینات بمعجزهای روشن یا احکام بهویدا از حلال وحرام بعضی از قوم ایشان
مرایشان را گرویدند وبرخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه
کافر شدند وایشان را هلاک کردیم ویاری کردیم آنان را که گرویده بودند وکان حقا
وهست سزاوار علینا برما نصر المؤمنین یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق
نصرتند الله الذی یرسل الریاح خداوند بحق آنست که میفرستد بادها را فتثیر سحابا پس برمی
انگیزاند بادها ابر را وبهوا برانند فیبسطه پس خدای بگستراند آن را یعنی متصل سازد بهم
گاهی که وقتی خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد روان یا ایستاده و
یجعله وگرداند خدا آن را گاهی کسفا پاره پاره وهر قطعه در طرفی فتری الودق پس ببینی
باران را که بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابرهم در وقتی که تراکم ومتصلست
وهم در وقتی منقطع ومتفرق است فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران را من یشاء
در اراضی وبلاد هرکه خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون
شادمان وخوشدل میشوند وان کانوا وهر آینه بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرو
فرستاده شود برایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین ناامیدان از باران
فانظر پس درنگر الی آثار رحمة الله بنشانهای رحمت خدای یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کیف
چگونه خدای با آن اثر یحیی الارض زنده میگرداند زمین را باشجار واثمار وزروع ونباتات
بعد موتها پس از مردگی وافسردگی آن وبعضی جمع میخوانند یعنی ببین آثار رحمت الهی تا ببینی
که زمین مرده را زندگی بخشید ان ذلک هر آینه آنکه قادرست بر احیاء زمین بعد از موت آن
لمحیی الموتی هر آینه زنده گرداننده مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وی بوده
از قوت نباتی واحیاء موتی با یجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی ونحوها وهو
وخدای علی کل شیء بر همه چیزها قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست
در حقایق آورده که از رحمت الله نشان حیاتست در ظاهر بارانست که زندگی کل بدانست
ودر باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست ودر بحر ونمود که آثار رحمت نشان حیاتست

علیهم

کزمین دل بدان زنده گی یابد وار زنده بغیبی خود از رحمت دل باشد که منتظر لطف حق است مولوی قدس سره
معنوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده ــ صوفیی در باغ از بهر کشاد ؛ صوفیانه روی بر زانو
نهاد ؛ پس فرو رفت وبخود اندر نغول ؛ شد ملول از صورت خوابش فضول ؛ که چه خسپی آخر اندر
رز نگر ؛ این درختان بین وآثار خضر ؛ امر حق بشنو که گفتست انظروا ؛ سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دلست ای بوالهوس ؛ آن برون آثار آثارست وبس ؛ باغها ومیوهها اندر دلست
عکس لطف آن برین آب وگلست ؛ چون حیات از حق بگیری ای روی ؛ پس غنی گردی زگل در دل روی
ولئن ارسلنا واگر بفرستیم ما ریحا بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذابست
وبر مزروعات ایشان وزد فرأوه پس ببینند کشت را مصفرا زرد شده بعد از
سبزی وبهلاکت نزدیک رسیده چنانچه ازو نفع نتوان گرفت لظلوا هر آینه باشند من بعده
یکفرون پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته وبالیتی که التجا بحق کردندی وازرحمت
او ناامید شدندی ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را وقول ترا قبول نمایند فانک
پس هر آینه تو لا تسمع الموتی نمی توانی شنوانید مردگان را که کفار در حکم ایشان دارند
زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصم ونمی توانی شنوانید کران را الدعاء خواندن
اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین گریزندگان از متکلم قید تولیت داد بار را
تاکید حکم است واستعاره السماع یعنی اصم متغفل اگر نمی شنود اما لب وحرکات لب ودهان واشارات
سر ودست چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از ان مقدار دریافت نیز محروم
است وما انت ونیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوران را عن ضلالتهم از گمراهی
ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را ان تسمع نمی شنوانی مواعظ
ونصایح قرآن الا من یؤمن الا آنکه گرویده است بآیاتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان
بران میدارد که لفظ قرآن فرا گیرند ودر معنی آن تدبر نمایند فهم مسلمون پس ایشان
ع گردن نهادگان اند مراد او امر ونواهی را الله خدای مطلق الذی خلقکم آنست
که بیافرید شما را من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد

ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانائی یعنی توانائی جوانی ثم جعل پس داد من
بعد قوة از پس قوت شباب ضعفا وشیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه
میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وهو العلیم و او داناست باحوال بندگان القدیر
تواناست بر تغییر صفات ایشان ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر
باشد از ساعات دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنگ
نکرده اند در دنیا یا در قبور غیر ساعة غیر ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ میگویند
کذلک مثل این برگشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در آخرت دنیا که بانکار حشر و نشر
یؤفکون برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و
دران سرای وقال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه اوتوا
العلم داده اند ایشان را دانش والایمان و گرویدن یعنی مؤمنان و علما از ملایکه و انس گویند
جواب دروغ میگویید لقد لبثتم هر آینه درنگ کردید در دنیا و مکث نمائید که ثابت و مسطور فی
کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن انجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم
الهی یا در قضا او یا در انچه نبشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبرها بودید
الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم
کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر در ان لا تعلمون نمیدانستید که بعث
حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت
نیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنان را که ستم کردند بر خود دیگر
معذرتهم عذر خواهی ایشان ولاهم و نه ایشان یستعتبون خوانده شوند بجزی
که از ان عقاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان
راضی نشود ولقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن
من کل مثل از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولئن
جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که مطلبند لیقولن

الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و عتو ان انتم
نیستند شما یعنی پیغمبر و مؤمنان الا مبطلون مگر تباه کاران در وقوع گویان و بر بافندگان کذلک
همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند
و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله
بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلای کلمه و غالب شدن دین حق راست است
و خدای بران وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین و ترا سبکباری ننماید آنانکه
لا یوقنون بگاه نمیشوند در امر معاد یعنی ترا بران ندارند که تعجیل کنی در دعا در عذاب ایشان
که آن بوقت مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد نگهدارید
وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز بسته است

بسم الله الرحمن الرحیم

الم حروف مقطعه مبادی سوره و مفاتح کنوز عبرت اند و در الم گفته اند الف اشارت
بانا و لام بلی و میم یعنی انا الله لی جمیع صفات الکمال و منی العفوان والاحسان تلک
این آیات آیات الکتب آیتهای قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا بمعنی حکمت یا محکم که در و ناسخ
نیست یا حاکم که حلال و حرام کند هدی راه نماینده است ورحمة و بخشش از خدای للمحسنین
مر نیکوکاران را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازهای مفروضه را ویؤتون
الزکوة و میدهند زکوة واجبه را وهم و ایشان بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون
ایشان بی گمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آن گروه که برین صفات موصوف اند
علی هدی بر راه راست اند من ربهم از آفریدگار خود واولئک و آن گروه هم المفلحون
ایشانند رستگاران ودر روزی با مفلحان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته
بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته
میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از [illegible]
مملکت و فراهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیه فرستاد که ومن الناس و از مردمان من
یشتری کسی هست که میخرد لهو الحدیث سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده

یعنی اختیار میکند افسانه‌ای اخبار را لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای یعنی از دین او باز دارد از استماع قرآت قرآن بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و برهانی
وَيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد راه خدا را هُزُوًا فسوس و سخریه أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ
مر ایشان راست عذابی مُهِينٌ خوار کننده که سبی و قتل در دنیا و عذاب دوزخ در عقبی
و گفته‌اند آیه در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردم را با استماع اصوات و الحان
ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس
که لهو حدیث را خریده و برگزیده آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّىٰ روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی
که گردن کش و با تکبر بود یعنی التفات بآن نکند كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا و بیانکه هرگز نشنیده كَأَنَّ
فِي أُذُنَيْهِ گوئیا در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی است فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را بجای
بشارت بیم ده بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا هر آینه آنانکه گرویدند بخدای و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح یعنی شایسته لَهُمْ مر ایشان را جَنَّاتُ النَّعِيمِ
بهشتها را با نعمت و تازه یا نعمتهای بهشت خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن وَ
عْدَ اللَّهِ حَقًّا وعده کرده است خدای وعده کردنی درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او
خداوند غالب است که هیچکس او را از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِيمُ راست کار که هر چه کند
بر طریق حکمت بود نه در وعده او است نقص و خلاف و نه در کار او هیچ لاف و گزاف
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا
بر داشته وَأَلْقَىٰ و بنهاد فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی پیدا کرد در رو رَوَاسِيَ کوهها بلند
پا برجا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود
چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت در موضع از ضحاک نقل میکنند که حق سبحانه نوزده
کوه را بر زمین گردانید جای باستاد از آن جمله کوه قاف است و ابوقبیس و جودی و لبنان
و سنین و [illegible] و طور سینا و غیر آن وَبَثَّ و پراکنده کرد فِيهَا در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
از هر جنبنده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهة اختصاص فعل است بفاعل یعنی غیر ما فرو نفرستند

و ما فرستیم التفات بتکلم جهة اختصاص فعل است بفاعل یعنی غیر ما نفرستند و ما فرستیم مِنَ السَّمَاءِ
از ابر یا آسمان مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا پس برویانیم فِيهَا در زمین بدان
آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هَٰذَا این که مذکور شد
از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خدا است فَأَرُونِي پس بنمائید
بمن که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافریدند الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه بدون وی اند و مراد بتانند
کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق منست آنچه بتان شما آفریده اند
کدام است بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با خالق
و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند [illegible] هر که هست آفریده او بنده است و بنده
در بند آفریننده است پس کی بنده که در بند است لایق شرکت خداوند است آورده اند که
لقمان حکیم و وصایاء او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در مهمی که رجوع بایشان کردندی
از حکمتهای لقمان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود که وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی
که ما دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان بن باعورا الحکمة که قول صایب و فعل کامل است با شناخت توحید
و نفی شرک و در اتقان گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت
دلایل سمعیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند
که پیغامبر بوده و مراد از حکمت درین آیه نبوت است و از خواهرزاده ایوب بوده علی نبینا و علیه السلام
یا پسر خاله او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ که تارخ جد ابراهیم علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام بوده و امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی
آورده که ده سال در هم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر
و بعضی گویند هزار سال زیست و اکثر علما بر آنند که پیغامبر نبود بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده
شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده و در میان بنی اسرائیل قضا برستندی و بقول
امام مجاهد بنده‌ای از بندگان نوبه بوده و مراد اسود اللون و غلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله
جمعی از شاگردان بخانه وی درآمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشان را نشنید گفتند ای لقمان

ما نوشته دکار برور دکار توایم ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان
جواب داد که حکم خوبست اگر آفریدگار من برین کار سمعا و طاعة قبول میکنم و امید میدارم
که مرا توفیق دهد و مدد کاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمی شوم
ملائکه را ازین سخن تعجب آمد و حق سبحانه و تعالی قول او را پسندیده و حکمت برو افاضت کرد
منابه که ده هزار کلمه حکمت ازو منقول است که هر کلمه بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل
برو گذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمات حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای
لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی رمه فلان میکردی گفت هستم پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید
جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی کردن در تفسیر ثعلبی الحکم
لقمان می آورد که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد که میوه بیارند غلامان
میوها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت این ها
میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد
گفت با یکدیگر ما را آب گرم بخوران و در صحرای پاره تا ققی کنیم اندرون هر که میوه بیرون آید خاین اوست
و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته است ازان
اینجا ثبت افتاد بیت گفت ساقی خواجه از آب حمیم ٭ مر غلامان را و خوردند آن ز بیم ٭ بعد از آن
میراندشان در دشتها ٭ میدویدند آن نفر تحت و علا ٭ در قی افتادند ایشان از عنا ٭ آب می آورد
زایشان میوها ٭ چون که لقمان را بر آمد قی ز ناف ٭ می بر آمد از درونش آب صاف ٭ حکمت لقمان چو داند
این نمود ٭ تا چه باشد حکمت رب الوجود ٭ یوم تبلی السرائر کلها ٭ بان منکم کامن لا یشتهی ٭ چون سقو ماء
حمیما قطعت ٭ جمله الاستار مما افظعت ٭ هر چه پنهان باشد پیدا شود ٭ هر که او خاین بود رسوا شود ٭ در باب
آورده که روزی داود علی نبینا و علیه السلام از لقمان پرسید که کیفیت اصبحت جواب داد کاصبحت
فی یدی غیری مراد ققیتین فضل و عدل است داود درین سخن تفکر فرموده نعره زد و بیهوش شد
و برخی از حکم لقمان و کلمات نامات ایشان درین محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه
فرمود که لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت

ومن یشکر و هر که شکر گوید فانما یشکر جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای
خود چه نفع شکر گفتن عاید او ست و استحقاق مزید است بوی رسد و من کفر و هر که ناسپاسی
کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیاز است از شکر کس حمید سزاوار حمد است
و اگر چه کسی حمد نگوید یا محمود است که همه کاینات بلسان حال و قال حامد حضرت وی اند و اذ قال
لقمان و یاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را انعم خود را و گفته اند نام او ماثان
یا ثاران یا اشکم و منکور بوده و هو و لقمان یعظه پند میداد او را و میگفت یا بنی
ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میاور بخدای ان الشرک بدرستیکه
که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستمی بزرگ است چه تسویه میکنند مخلوق را با خالق و وصینا
الانسان و وصیت کردیم آدمی را او فرمودیم بوالدیه به نیکویی بپدر و مادر او و از جهات
نیکویی یعنی آنست که حملته بر داشت فرزند را امه و مادر او چند وقت و سست میشد
در حمل وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی و فصاله
و باز کردن او را از شیر فی عامین در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر
وصیت کردیم آدمی را ان اشکر لی با آنکه شکر گوی مرا و لوالدیک و مر پدر و مادر خود را
الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شکر و شرک ایشان را جزا خواهد داد و ان
جاهداک و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو لتشرک بی بدانکه شرک آری بمن و شریک
گیری ما لیس لک آن چیز را که نیست ترا به علم باستحقاق شرکت او در الوهیت فلا تطعهما
پس فرمان مبر ایشان را و صاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی
دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع و مقتضای کرم بود و اتبع و پیروی کن
درین سبیل من اناب راه کسی را که بازگشته است الی بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است
صلی الله علیه و سلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازات منست مرجعکم
بازگشت شما فانبئکم پس آگاهی خواهم داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید
از خیر و شر نزول این آیه در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این

احسانا

وصیت ده اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که ماد سعد سر او نان
و آب نخورد دهن او را بچوب بگشادند و آب در ان ریختند و سعد میگفت که اگر او را هفتاد روح
باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی بقبض آرد هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نگردم پس
در باره از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت یَا بُنَیَّ ای پسرک من اِنَّهَا
مدرستی که آن فعله یعنی کرداری که آدمی باشد از خیر و شر اِنْ تَكُ اگر باشد در خوردی مِثْقَالَ
حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندانه که اصغر حبوبات است فَتَكُنْ پس باشد آن
فِي صَخْرَةٍ در زیر صخره سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ یا آن
عمل در آسمان باشد با وجود رفعت و وسعت آن یا در زیر بالا سموات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین
در مکان پنهان يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای آن را و حاضر گرداند و بر ان حساب کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ
مدرستی که خدای باریک دان است و علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ داناست بکان هر چیزی
يَا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کامل باید وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ
و بفرمای به نیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست
که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبایی کن عَلٰى مَا اَصَابَكَ
بر آن چیز که بتو رسد از شداید خصوصا در اوامر و نهی اِنَّ ذٰلِكَ مدرستی که آنچه فرموده شد مِنْ
عَزْمِ الْاُمُوْرِ از واجبات امور است یعنی از آنچه خدای قطع کرده است قطعی ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ
و بیک سو مبر خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب
بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا برای بازی
و افسوس و خودکامی یعنی مانند جاهلان و دنیاپرستان اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مدرستی که خدای دوست
نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُوْرٍ نازش کننده که با اسباب
تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و میانه باش در رفتن خود میان سرعت
و بطو که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری
بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم می نه وَاغْضُضْ و فرود آر و کم کن مِنْ صَوْتِكَ آواز

خود یعنی فریاد کننده و لغو زننده و دراز زبان و سخت گو مباش اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ
مدرستی که زشت ترین آوازها که لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ آواز خران است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی
نیست چه صوت حمار با وجود رفعت آن مکروه طباع و موجب وحشت سماع است و در عین المعانی
آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند و این آیه رد کرد بدیشان نخوانیدن را
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را
کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آواز
خود را نجو بانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی اگر گوید وجه تخصیص
انکریت بکار بانگه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست جواب توانند بود آنکه گفته اند که آواز او
نزد عرب مثل است در کراهت سفیان ثوری رحمة الله علیه فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح است
الا حمار که صیحه او از رؤیت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله
من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت
صوت شهوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب گاه و جو است یا بجهت اعرابی
شهوت یا جنگ با دراز گوشی دیگر و صدای که از غلبه صفات بهیمی و شهوی زاید زشت ترین صداها
باشد و از ینجا معلوم میشود که نداهای که از مراتب اخلاق روحانی و ملکی آید خوبترین نداها خواهد بود
نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی
بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي
السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها از آفتاب و ماهتاب تا از روشنی ایشان بهره مند باشید و ستارگان
تا بدیشان راه برید وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و جوا
و نباتات و معادن تا از ان انتفاع دارید وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ
ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً آشکارا و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوس
و معقول و حفص نعمه بجمع میخوانند و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تفسیر آورده
که در کتاب بحر العلوم نعمت را بسعید تفسیر کرده اند و آنچه مشهور است نعمت ظاهره لغت بیجا است

صلی الله علیه وسلم و باطنه امراد و ملایکه و ابقوی لفته ظاهر و باطن جمیع عمل و نیکویی خلق است
یا اقرار و تصدیق بالحق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و صورت اعلی یا حفظ
قرآن و فهم آن یا نهار و لیل و یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و تمکن
ادیان یا بصر و البصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نفای ملک اعمال و صفای احوال یا
نبوت و ولایت شیخ کمال الدین ساوجی فرموده که مولانا و سیا یونس بجاوندی گفت که نعمه
ظاهر الف ذکر یان را دون است لب لب و باقی وجوه علما و وفا در جواهر التفسیر ثبت است
والله الموفق والیه ترجع الامور — کوششی کن ره سوی آن کو ور [illegible] و مایی حسد نما
پر کهمن الناس و از مردمان من یجادل فی الله کسی است که جدال کند منصور حره ورزد
در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت الف [illegible] خشیان است و در عین المعانی آورده
است که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال
او را صاعقه گرفت و این آیه آمد که کس بود مجادله کند در ذات حق بغیر علم بی دانشی
ولا هدی و بلا بیانی از نزدیک خدای ولا کتاب منیر و بی کتاب روشن بلکه بمحض تقلید
مجادله نموده واذا قیل لهم و چون گویند مرایشان را که بصدق اتبعوا پی روی کنید ما
انزل الله آن چیز را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا گویند بل
نتبع نیکویم بر جان و متابعت کنیم ما وجدنا آنچه را که یافتیم علیه بران آباءنا
پدران خود را یعنی سلوک طریق آبا میکنیم اولو کان الشیطان ایا اگر دیو دشمن [illegible] و هوس
یدعوهم بخواند ایشان را الی عذاب السعیر بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پی روی
کنند او را و از تقلید وی نگذرند ومن یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین یا عمل خود یا باز گردد
[illegible] الی الله بجز کار خدای وهو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فقد
استمسک پس هر آینه دست زده باشد بالعروة الوثقی دست آویز محکم که کلمه شهادت است
یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله [illegible] رعایت طریقت و جلادت
والی الله بجانب خداوند است عاقبة الامور بازگشت همه کارها یعنی اصل امور [illegible]

بازگشت بوی خواهد بود ومن کفر هر که کافر شود و در عاقبت [illegible] فلا یحزنک
پس باید که اندوهناک نسازد ترا کفره کافر بودن او الینا و لیس بجانب ما مرجعهم
بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه کرداند خدای ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند
و تنبیه عقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور [illegible]
[illegible] نمتعهم برخورداری دهیم ایشان را نعمت و سرور قلیلا زمانی اندک [illegible]
[illegible] ثم نضطرهم پس بیاریم ایشان را [illegible] الی عذاب غلیظ بسوی عذابی
سخت و گران که [illegible] ولئن سألتهم و اگر بپرسی مرکافران را که من خلق السموات
که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدا [illegible] از استناد آفرینش
[illegible] قل الحمد لله بگوی [illegible] اعتراف میکنند [illegible] موجب بطلان
اعتقاد است بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون [illegible]
لله مرخدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها است و زمینها است [illegible]
و [illegible] پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی [illegible]
بی نیاز بذات خود [illegible] الحمید ستوده [illegible]
از ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان [illegible]
سوی خویشتن [illegible]
اعتراض کردند بر قرآن [illegible]
العلم الا قلیلا [illegible]
که ولو ان و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختها
اقلام قلمها والبحر و دریا [illegible] یمده مدد دادی [illegible]
من بعده پس از فنای آب او سبعة ابحر هفت دریای دیگر [illegible]
[illegible] ما نفدت [illegible]
کلمات الله علم الهی [illegible]

او و یا نفتی که در دارین بر بندگان افاضه میکند جهة آنکه قلم و مداد نامتناهی است و آنچه مذکور شد
نامتناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ هر آینه خدای غالب است در حکم و فرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ داناست
که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ پس نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ
ونه برانگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن چه حق سبحانه
در خلق ایشان به آلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار
عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که از برای
از گورها بیک دعوت او همه از گورها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ هر آینه خدای شنواست
همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست همه مبصرات و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست ــه
قدرت پس عجز نداری بکش قدرت بی عجز توداری و بس أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و ندانستی أَنَّ
اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روزی
و این وقتی است که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میکند روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ
در تاریکی شب زمانی که روز بدید آید یا در مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلقند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از این میرود در
فلک خود إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامت است و دوران ایشان منقطع گردد
وَأَنَّ اللَّهَ و ندانستی آنرا که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِيرٌ داناست و کنه امور را
می شناسد ذَٰلِكَ این سعت علم و شمول قدرت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ
اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه شما میخوانید و محض
بغیب میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند وی را پرستند مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای باطل و بیهوده
و ناحق است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه
الْكَبِيرُ بزرگ است که از او بزرگتر نیست أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی
تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و احسان او که آنرا بر روی آب
نگاه میدارد و باد را برای رفتن او میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل

ع

قدرت

قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحار إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه در آرام کشتی و دریا
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست و شمول قدرت و کمال حکمت او و وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ
مر هر صبر کننده را بر بلای او شَكُورٍ شکر گوینده بر نعمای او وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو گیرد
و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریای در بزرگی
مانند سایبان یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ میخوانند خدا را مُخْلِصِينَ در حالتی
که پاک کنندگانند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را
که منازع فطرت اند زایل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصل باز برده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
پس آنهنگام که برهانند ایشان را و برساند بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ
پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل یعنی راست اند بر طریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق
تعالی یعنی مؤمنان آن اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جاحد و منکرند
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ مگر هر غدر کننده عهد
شکننده ناسپاس مر نعم پروردگار را يَا أَيُّهَا النَّاسُ ندای عام است یعنی ای همه مردمان
اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستهای وَاخْشَوْا و بترسید
يَوْمًا لَا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدری از پسر خویش
وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزندی هُوَ جَازٍ بازدارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا
چیزی را از عذاب گفته اند این خبر اتصال است بکفار چه اولاد و ابا مؤمن بعضی بعضی را شفاعت کنند
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ هر آینه که وعده خدای بثواب و عقاب حَقٌّ راست است و در آن خلاف
نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را بِاللَّهِ بعفو و کرم خدای یا مهلت دادن
او الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی شما را با امل دور و دراز از راه ببرد و بر معاصی دلیر گرداند
و گوید امروز گنه کنید فردا توبه تمام تا کاه مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می باید و کسی بر
قرار آن نیست کار امروز بفردا مگذاری زنهار * روز چون یافته کار کن و عذر میار *
که حارث با وارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت که مآب جلالت بوده آمد و گفت ای محمد صلی الله

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ

ساعت قیامت کی ظاهر خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام آیا نخست اجرات نعام در کدام ایام خواهد بود
و زن من حامله است تصور حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دی روز
چه بوده و فردا کدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود میدانم که کجاست مدفن در کدام بقعه اتفاق
خواهد افتاد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار است و کلید اطلاع
بران بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی
که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از زن و مرد
و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا که چه کسب خواهد کرد فردا
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی که بِأَيِّ أَرْضٍ بکدام زمین تَمُوتُ بمیرد و در کدام وقت
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بغیبها چون خواهد آشکارا کند خَبِيرٌ آگاه از نهانها
و چون خواهد پرده کرم میپوشد

سُورَةُ السَّجْدَةِ

سجده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که نور کتاب خدای را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه و
الم گفته اند که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن
اوسط مخارج است و میم از شفت کوشید و آن آخر مخارج است و این سخن اشارتست به آنکه بنده باید که در
مبادی و اوسط و اواخر اقوال و افعال خود نیز بحق مستانس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ و فرو فرستادن
کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وی یعنی منزلست بی شبهه مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از
پروردگار عالمیان اما تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خدای است أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
و یا میگویند بربافته است آنرا محمد از پیش خود بَلْ نه چنین است که میگویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن
سخن راست و درست است فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب
الهی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که در زمان تو اند و نیامدست بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل علی نبینا و علیه السلام نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید که به بیم کردن يَهْتَدُونَ راه یابند اگر من خواهم

الله

اللَّهُ خداوند بحق الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا آنست که بیافریده آسمانها و زمین و آنچه
در میان آنهاست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد
حکم او عَلَى الْعَرْشِ بعرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید از راه او نگذرید که در دنیا و عقبی
مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَلَا شَفِيعٍ
و نه هیچ درخواست کننده که مدد کاری نماید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ بالغه
و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْأَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است
بران آن مِنَ السَّمَاءِ از آسمان إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین پس ملک می آید و آن کار بجای می آرد
ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج میکند إِلَيْهِ بسوی آسمان فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که
هست مِقْدَارُهُ اندازه او أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شمار میکنید
یعنی فرشته فرود می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید بهزار سال میسر نشود
زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راه است پس مقدار عروج و نزول هزار ساله بود ذَلِكَ
آن خداوند که تدبیر میکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانا بپوشیده و پیداست یعنی دانا بود دنیا و آخرت
یا عالم است بآنچه بوده و باشد و خواهد بود الْعَزِيزُ غالب است در تقدیر الرَّحِيمُ مهربانست
بر بندگان در تدبیر الَّذِي أَحْسَنَ او آنکس است که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را
که بیافرید یعنی بیاراست بروجهی نیکو بمقتضی حکمت کردی آنچه در جهان شاید کرده آنچنان
که می باید از تو رونق گرفته کار همه نقش زیبا بلوح خاک از تست دل دانا و جان پاک از تست
وَبَدَأَ و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ آفرینش آدم علی نبینا و علیه السلام مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ
جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهُ فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده
از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آب ضعیف خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد قالب
آدم وَنَفَخَ فِيهِ و دمید در وی مِنْ رُوحِهِ از روح خویش این اضافه تکریم و تشریف روح است
وَجَعَلَ و ساخت لَكُمُ برای شما السَّمْعَ گوش تا سخن شنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها
تا ببینند وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در یابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک سپاسداری میکنید

برچنین نعمتهای وَقَالُوا وگفتند منکران بعث چون ابی بن خلف وامثال او أَئِذَا ضَلَلْنَا
آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم وبازمین آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضا
ما از خاک زمین متمیز نشود أَئِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام
برسبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنانست
که میگویند بلکه ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقاء پروردگار خود كَافِرُونَ ناگرویدگانند یعنی
باخرت که سرای لقاست ایمان نمی آرند قُلْ بگو ای محمد منکران بعث را که زود زود يَتَوَفَّاكُمْ
فرا گیرد روح شمارا مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است علیه السلام الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ
آنکه موکل کرده وبرگماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود
تُرْجَعُونَ بازگردیده شوید برای حساب وجزا در کشاف آورده که عزرائیل علیه السلام ارواح را
بخواند وجواب دهد پس اعوان خودرا بقبض آن فرماید امام ابو اللیث رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده
که ملک الموت را روی است از آتش که بدان روی بر کافر ظاهر گردد وروح او قبض کند وروئی دیگر
از ظلمه که بدان روح منافق فرا گیرد وروی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مؤمنان
توفیه کند وروی است او را از نور که بدان ارواح انبیا وصدیقان قبض نماید واعوان او ملایکه
رحمت وعذاب اند وعجب از آدمی که با وجود چنین عریفی در کمین چگونه لاف آسایش میزند
آسوده کی بجوی که از صدمه اجل کس را نداد امان براه سیلی وَلَوْ تَرَىٰ واگر ببینی ای بیننده
إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ فکندگان باشند سرهای خود را
یعنی از غایت خجالت وندامت سر در پیش افکنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف
عرض هر آینه ببینی کاری بهول ودر آن حال میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما أَبْصَرْنَا
دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا وشنودیم از تو تصدیق پیغامبران یا هول رستخیز دیدیم
وآواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس بازگردان مارا بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار شایسته
إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بی گمانیم بسرای عقبی [illegible] کردیم وبار [illegible] حق سبحانه
وتعالی گوید وَلَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ

كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدَاهَا آنچه راه یابد با آنچه سوی ایمان وعمل صالح وَلَٰكِنْ
حَقَّ الْقَوْلُ ولیکن ثابت شده است این حکم مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ هر آینه پر می
سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو وآدمی أَجْمَعِينَ همه ایشان
فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید باعتقاد این روز إِنَّا نَسِينَاكُمْ
بدرستی که ما نیز ترک کردیم شمارا بگذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب
جاویدانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه عمل میکردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا
بآیتها کلامها الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا
بروی افتند سُجَّدًا سجده کنندگان وَسَبَّحُوا وتنزیه کنند پروردگار خودرا از آنچه لایق عظمت
وکبریای او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از نقایص
لایق وبستایند بستایشها موافق یاد در سجود وگویند سبحان الله وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
وایشان سرکشی نکنند از ایمان وطاعت وسجود واین سجده نهم است بقول امام اعظم ودهم بقول
امام شافعی رحمهما الله وحضرت شیخ قدس سره اینرا سجده تذکیر گفته وساجد باید که متذکر گردد
آن خبررا که از آن غافل شده وتصدیق کند دلالت وجود اورا که آن دلالتهای در اشیا
موجود است فی کل شیء آیة نظم همه ذرات از سر تا پای بوحدانیتش داده گواهی
همه اجزای کون از مغز تا پوست بجو وا بینی دلیل وحدت اوست آورده اند که منازل
بعضی انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بود چون نماز شام را
با خواجه انام بجماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گذارده
[illegible] تا دولت اداء نماز خفتن [illegible] بحضرت صلی الله علیه وسلم دریابند حق سبحانه
در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَىٰ دور میشود جُنُوبُهُمْ پهلوهای ایشان
عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او
وَطَمَعًا وبامید خشنودی او وابو الدرداء رضی الله عنه فرموده که این آیه در شان جمعی است

که نماز خفتن و صبح را بجماعت بگذارند و گفته اند درویشان مجتهدان و شب‌خیزان است چون پرده شب فرو
گذارند و حبابیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فرش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند
و در شب دراز با حضرت خداوند راز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی
هذه لیلة الرکوع و یک رکوع بسر بردی و در شبی دیگر میگفت که هذه لیلة السجود و یک سجود تا صبح بسر بردی
گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری چه شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجا
شب دراز کاشکی از ازل و ابد یک شب بودی تا یک سجده بگزاردمی و در آن سجده نالها
زار و گریهای بی شمار کردمی ـ بیت ـ به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند : من و خیال تو و نالهای
درد آلود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه
خیر یعنی که شب بر درگاه ما داد و گدای عمر و زر در راه ما داده گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیداند
هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مَا أُخْفِيَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُمْ
برای پهلوتهی کنندگان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن
گردد و در حدیث قدسی آمده که أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ فلا
تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر محققان برآنند که انسب آنست که از آن نعمت مخفی سخن میگویند چه
فلا تعلم و لا خطر علی قلب بشر دو گواه اند بر آنکه دعوی دریافته آن لایق نیست و ایشان را داده
میشود جَزَاءً جزا دادن بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت يَعْمَلُونَ
عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهانست تا هیچکس بر طاعت ایشان
مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد ـ بیت ـ روزی که روم همره جانان بچمن نی لاله و گل نجم
نی ابر و سمن رازی که میان من و او گفته شود من دانم و او داند و او داند و من ـ آورده اند که ولید
بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمد و گفت ای علی سنان من از سنان تو تیزترست
و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود که خاموش باش ای فاسق مرا با من چه رغوه مساوات و چه
یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی علی را رضی الله عنه آیه فرستاد أَفَمَنْ كَانَ [illegible] آیا کسی که هست
مُؤْمِنًا گرویده بخدا و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا

بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و نسب باید و فرای
و ثواب أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ
مر ایشان راست جَنَّاتُ الْمَأْوَى بوستانها که ماوی حقیقی است و گفته اند جنت الماوی بهشتیست
بر یمین عرش و جای ارواح مؤمنان ده نُزُلًا در حالتی که پیشکشی باشد یعنی ما حضری که برای
مهمان آرند و تمام کلیه پس از نزول بهشت جدایشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بسبب آنکه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون
رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة
الماوی که مؤمنان را باشد ایشان را در آتش ماوی دهند كُلَّمَا هرگاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا
خواهند که بیرون آیند مِنْهَا از آتش أُعِيدُوا بازگردانیده شوند فِيهَا در آتش آورده اند
که آتش بوقت جوشش ایشان را بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن
کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشان را بزنند و بقعر جهنم می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند بر ایشان
بجهة اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بوده اید
که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمی داشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه ما بچشانیم
اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسیرست یا قحط دُونَ
الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرود از عذاب بزرگتر که خلودست در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی
جمعی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده
که عذاب خردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ
ست ابوسلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی پرورش کردن دوزخیان را نعوذ است و اکبر نیران
و در لباب از تفسیر نقاش نقل میکند که ادنی غلاء اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند
خواری دینی و نگونساری عقبی یا افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب اله نظم
دو [illegible] عذاب اکبرست : آتش سوز فراق زهر عذابی بترست وَمَنْ أَظْلَمُ
و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن

٤

ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند عَنْهَا ازان و تفکر نکند دران إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
هر آینه ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده‌ایم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا
و به تحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریه چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ
پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن موسی در شب معراج و حق سبحانه وعده داده بود
حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را علیه السلام خواهی دید
اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتی که آن حضرت را بمعراج بردند
موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب نازل
بر موسی علیه السلام هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم
از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که راه نمودند خلق را باحکام توریه بِأَمْرِنَا بفرمان
ما لَمَّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی وَكَانُوا
بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتها ما یعنی علامتی که بموسی داده بودیم يُوقِنُونَ بی گمان بودند إِنَّ
رَبَّكَ هر آینه که آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه که بودند که دران يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین
یعنی حکم الهی جدا کرداند حق را از مبطل و هر یکی را مناسب او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ آیا راه ننمود و بیان
نکرد لَهُمْ برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنهای چون قوم و ثمود يَمْشُونَ میروند اهل مکه فِي
مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَلِكَ هر آینه که
درین هلاک ما قرون ماضیه را لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر امم آتیه را أَفَلَا يَسْمَعُونَ
آیا نمیشنوند این سخنها را یعنی بگوش فهم استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمیدانند أَنَّا
نَسُوقُ الْمَاءَ آن را که می‌رانیم آب را یعنی باران و سیل را میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی
از گیاه و گفته‌اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جوی یا باران نرسد حق سبحانه فرموده که ما
آب بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ پس بیرون می‌آریم از و بِهِ بدان آب زَرْعًا کشت زاری

گفته‌اند مراد غلات است و اشجار تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ چهار پایان
ایشان کاه و برگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینند
اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانسته که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین
خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند کفار مکه مَتَى هَذَا الْفَتْحُ
کی باشد این فتح که مومنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه
گفتندی فتحی که وعده میدادید کی خواهد بود زود بنمایید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَادِقِينَ راست
گویان در وعده نمود قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح بدر یا فتح مکه لَا
يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنها که نگرویدند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان
روز فتح در حال قتل ایمان ایشان را فایده نداد زیرا که ایمان یاس باشد وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتند فَأَعْرِضْ
پس روی بگردان بطریق اهانت عَنْهُمْ از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف
وَانْتَظِرْ و منتظر باشید نصر الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ هر آینه که ایشان نیز منتظر اند آن را
که غلبه کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب کرد اند نه ایشان را الحق یعلو و لا یعلی علیه منتظر باش نه
الطاف الهی که شود علم دین تو بهر خطه بر افروخته هر برا ساختگی کن که بود هر روزی کار احباب
تو از روز دگر ساخته تر

سُورَةُ الْأَحْزَابِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اسباب نزول مذکور است که ابوسفیان و عکرمه و ابوالاعور بودند و آمده اعراز که بمدینه آمده
در مرکز نفاق یعنی ابن ابی نزول کردند و روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بازگذار و بگو بتان را
در قیامت مقام شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا بخدمت خدای خود کنی این سخن بر آنحضرت شاق آمده
روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قطبه و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را
رد مکن که صلاح کل در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل
کرده فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت ای عمر من ایشان را بجان امان داده ام و نقض

عهد روا نیست و آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله بترس از خدای و پایدار و ثابت
باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون
چون ابو سفیان و عکرمه و المنافقین و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله
کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقابله ایشان حکیما حکم کننده بوفا عهد و اتبع
و پیروی کن ما یوحی الیک آن چیزیرا که وحی کرده میشود بتو من ربک از پروردگار تو چون نهی
از اطاعت ایشان ان الله بدرستی که خدای کان هست بما تعملون بآنچه میکنند
خبیرا دانا و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار خود با وی گذار و کفی بالله
و بسنده است خدای وکیلا کارساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات
چون ذره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند آورده اند که ابو معمر جمیل ابن اوس مردی
لبیب و ادیب بود بار ها گفتی که مرا دو دلست که یکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد صلی الله علیه و سلم
فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست
و یکی در پای ابو سفیان برو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول شدند و برخی منهزم ابو سفیان گفت
نعلین تو چه حال دارند که یکی در پالیست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع یافته
گفت ما ظننت الا انها فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخته و معلوم که او را دو دل نیست و درین
باب آیه آمد که ما جعل الله نیافریدی خدای لرجل مر مردی را من قلبین
دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش
نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است و در زاد آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد
یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نیافریده
و ما جعل و نساخته است ازواجکم زنان شما اللائی تظاهرون منهن آنان را که ظهار میکنند
از ایشان امهاتکم مادران شما یعنی زنان را میگویند انت علی کظهر امی یعنی مادر شمان نساخته که اجتماع
زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگری مقتضی خادمیت است در یکزن از قبیل محالات
میتواند بود و ما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم پسر خواندگان شما را ابناءکم

ذالكم

پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صوری عارضی است پس بایکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب
ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی میراث میبرده حق سبحانه فرموده که چنانکه دو دل
در یک درون نمی باشد زوجیت و امومیت در یکزن و فرزند و پسر خواندگی در یک تن جمع نشوند
ذلکم اینکه مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید قولکم بافواهکم سخنیست که بزبان
خویش میگویید و حقیقتی ندارد و الله و خدای یقول الحق میگوید سخن راست را که مطابق
واقع است و هو یهدی السبیل و او راه می نماید بطریق حق این آیه برای زید بن حارثه رضی الله عنه
نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه رضی الله عنها بوده و خدیجه
او را بحضرت بخشید و آنحضرت او را آزاد کرده و چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت
میگفتند حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لآبائهم
به پدران ایشان هو این خواندن اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای در حکم بجای
از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد و ما او را زید بن حارثه
گفتیم فان لم تعلموا پس اگر ندانید آباءهم پدران ایشان را که نسبت دهید بایشان
فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین اسلام پس بگویید یا اخی و
موالیکم و دوستان شمااند در خطاب گویید یا مولای و لیس علیکم و نیست بر شما جناح
گناهی فیما اخطاتم به در آنچیزی که خطا کردید بآن چون گفتن زید بن محمد و لکن ما تعمدت
و لیکن گناه هست در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهد بغیر پدر او و کان
الله و هست خدای غفورا آمرزنده آن را که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد
چون توبه کند النبی اولی پیغمبر سزاوارتر است بالمؤمنین بگرویدگان من انفسهم
از نفسهای ایشان در همه کارها هر چه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف نفس
که او امر سبب شقاوت و موجب غوایت است پس باید که آنحضرت دوستتر باشد بر بنده از
نفس او و در حدیث صحیح آمده که نگردد هیچ یک از شما مومن تا نباشم من دوستتر بوی از
پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بغزوه تبوک عزیمت

نسبت فرمود همه مسلمانان را بخروج امر کرد و بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که اولی است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانهای لازم تر شناسند

و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از محبت با خود یا با دیگران — ایشان را

در دو عالم اوست دوست : دوستی دیگران بر بوی اوست : دوستی را اصل باید کرد و بس فرع

چه دارد دوست کس : اصل داری فرع گو هرگز مباش : تن مان و جان بگیر ای خواجه باش :

وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مومنانند یعنی از جهة تحریم و از روی تعظیم چه زوجیت

ایشان روا نبود و نسبت و وراثت نداشته اند و در مصحف ابی و قراءت ابن مسعود رضی الله

عنهما چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون

در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی منع آن حکم را فرمود

که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشان بعد از ان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند

ببرخی در توارث فِي كِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن یعنی آیه مواریث و حکم

یا در آنچه فرستاد و گرد که اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروید گان یعنی انصار

وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را با یکدیگر برادری داد

إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان مَعْرُوفًا نکوئی

یا وصیت برای هر که دوست میدارد وَكَانَ هست ذٰلِكَ آنچه ذکر کرده شد از او لویت

پیغمبر علیه السلام و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُورًا

نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آن که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران

مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را

تصدیق نمایند و امت را نصیحت نمایند یا هر یک بشارت دهند به پیغامبری که بعد از او خواهد بود این

میثاق از پیغامبران در روز الست فرا گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ

وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ تخصیص ذکر این پیغامبران برای آنست که او لوالعزم بودند و تقدیم پیغمبر ما

بر ایشان جهة تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان محکم موکد

ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ

لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راستگویان را یعنی پیغامبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی

ایشان تا در سخن که با قوم گفته اند از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای

تعالی لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را برسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای آنکسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را که انعام فرمود عَلَيْكُمْ

بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمد نزد شما جُنُودٌ لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب

ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صبا است

وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرهای که شما ندیدید یعنی ملایکه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ

بآنچه شما میکنید بَصِيرًا بینا در این آیات بیان غزوه احزاب است و آن قصه اجمالا چنان بود که لوا از بنی

النضیر حیی ابن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و سلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت

صلی الله علیه و سلم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون در پیش کوه

سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعدد بسیار و بسلاح

آراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع خندق که در بلاد عجم میباشد تمهید موقف عرض

رسانید و رای حضرت آن را بتشریف قبول ارزانی داشته زمین را بر صحابه قسمت کرد و بحفر

خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نمود حضرت بخود نیز و منبین کشیدن سنگ

و بالا آوردن از مغاک و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم لا عیش الا عیش الآخرت

فاغفر للانصار و المهاجره بر زبان مبارکش میراند در اثنا این حال سنگی در غایت صلابت پدید

آمد که تبر و منبین بر و کار نکرد آنحضرت را خبر کردند و بر سر سنگ آمد تبری بدست مبارک گرفت

و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و دو دانگه بشکست و نوری مانند برق از وی بجست و دران

روشنی نظر انور سید انام بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم

که حضرت بران ضربه زد و دو دانگه دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر گشته قصور یمن منظر انور آنحضرت

در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سیوم بار تمام سنگ را در هم شکست

أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا النَّبِيُّ أَوْلَىٰ

[illegible]

دمهوری که اندو درخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک
فارس بقبضه اقتدار من رسید و منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس
دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند القصه روزی که مهم خندق سمت اتمام
یافت لشکر احزاب رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود
از زیر وادی که در جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابوسفیان با جیش قریش و کنانه از بالای وادی
که طرف جانب غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بودند باغوای
حیی بن اخطب عهد شکسته مددکار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعفای
اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود اذ جاؤکم یاد کنید آن را که آمدند بشما لشکرها
من فوقکم از زبر شما یعنی از اعلای وادی … و چون بگشت دیدها در
احداق و خیره شد از خوف وبلغت القلوب الحناجر و رسید دلهای شما از ترس بچشمی از شدت
روع و منقطع میکرد و دل قلب بارتفاع تا حنجره می رسید وتظنون و گمان میبردید بالله
الظنونا بخدای انواع گمانها مخلصان را مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را
نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورند و مستاصل گردند
هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثبات قدم ایشان از اهل تزلزل ممتاز
گشتند وزلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای رفتند بنابر
که بعد دلان حزم خود این المنزل نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار ما لا یطاق تکرار میفرمودند
سنه آرام از دل بشد دل از جای اهوش از سر رفت و قوت از پای واذ یقول المنافقون
و یاد کن آن را که گفتند منافقان چون ابن قشیر والذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای
ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را خدای ورسوله
و پیغمبر فرستاده او در فتح شام و یمن الا غرورا مگر وعده با فریب یعنی تا مردم را باز
دهند واذ قالت و آن را نیز یاد کنید که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون
اوس بن قیظی و ابوعرابه و ابن ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب نام زمینی است که مدینه

طیبه طاهره در ناحیتی از آن واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم
مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد صلی الله علیه و سلم یا الیستان
اینجا هیچ وجه دارد فارجعوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین
اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید ویستاذن
و دستوری بر رجوع میطلبند فریق گروهی منهم النبی از ایشان از پیغمبر یعنی بنو حارثه
و بنو سلمه یقولون و میگویند ان بیوتنا هر آینه خانهای ما در مدینه عورة خالی است
و استحکامی ندارد ما را اجازه ده تا برویم و آن را نگاه داریم تا دشمن بر آن شبخون نکند وما هی
بعورة و حال آنکه خانها ایشان خالی و با خلل نیست بلکه باستحکام تمام دارد ان
یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر درآورده
شود مدینه یعنی لشکر کفار در آیند رو علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از
جوانب آن یعنی بیکبار بمدینه درآیند و گرد بر گرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته
شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لاتوها هر آینه بدهند
فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وما تلبثوا بها و درنگ نکنند بها باجابت فتنه
الا یسیرا مگر اندکی زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و هر آینه بودند
که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از نوی اثبات عاهدوا الله عهد کرده بودند با خدای من قبل
پیش از این یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشت باز نگردانند در کارزار
وکان عهد الله و هست عهد خدای مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر
نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم که هیچ وجه لن
ینفعکم الفرار سود نمیدارد شما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل
یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که بحکم قضا بران نافذ گردد واذا
و آنگاه بگریزید یعنی اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا
قلیلا مگر زمانی اندک که چه اگر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی نظم

کرمی نهد قدم اندر سرای کون فساد که باز روی براه عدم نمی آرد قُلْ بگو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست آنکه سوءً
نگاه دارد شمارا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی
دهر یعنی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نیکی و اصرافی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُونَ
و نمی یابند مردمان لَهُمْ برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده است که مردی از آن گاه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه رفت
و برادر را دید اعیانی خود را بر اسباب طرب آماده و ساخته و نبیذ و نقل پیش نهاده گفت ای برادر تو
اینجا طرب کنی و حضرت پیغمبر میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو با ما بنشین که
تو و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت
بردم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون نزدیک حضرت رسید جبرائیل علیه السلام برو پیشی گرفته
آیه آورد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ بازدارندگان را از نصرت رسول مِنْكُمْ
از گروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما و گویند
منافقان مسلمانان تخویف میکردند یا بو سفیان یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض تلف میافکنید
و از یاری محمد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی کرده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید
وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر آمدن اندکی یا کارزاری قلیل
از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه عَلَيْكُمْ بر شما یا میخواهند که ظفر و غنیمت
شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ ببینی ایشان را که از غایت بود
يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو تَدُورُ میگردد أَعْيُنُهُمْ چشمهای ایشان در حالتی حدقه ایشان
بچپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که پوشیده باشند بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده
مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرگ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترس سَلَقُوكُمْ
برنجانند شما را و سخنهای سخت گویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیل اند
عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولَئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوا
نگرویده اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس باطل گردانیده است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهاد را

که بریا و ش کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان وَكَانَ ذَلِكَ و هست آن اظهار
عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این گروه پندارند احزاب
یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نگشته اند یعنی از ترس و بد دلی منافقان بمثابه ایست
که با وجود آنکه مشرکان هزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ
ایستاده وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ و اگر بیایند این لشکرها نوبت دیگر يَوَدُّوا دوست میدارند
منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا میکنند آنکه ایشان بَادُونَ صحرا نشینان باشند فِي
الْأَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه
ساکن شوند يَسْأَلُونَ می پرسند آینده و رونده را عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان
و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر باشند فِيكُمْ در میان شما
یعنی در مدینه و مقاتله دست دهد با اعدا مَا قَاتَلُوا کارزار نکنند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی لَقَدْ
كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فِي رَسُولِ
اللَّهِ در افعال پیغمبر خدای أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در
حرب ثبات دارد در شداید و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدای خصلتی
نیکوست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر آنکس را که هست که امید دارد ثواب خدای یا عقاب
لقای او را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و نعیم روز بازپسین را وَذَكَرَ اللَّهَ مر آنکس را که یاد میکرد
خدای را كَثِيرًا بسیار بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده
بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را بود
بر ایشان وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ و آن هنگام که بدیدند مومنان الْأَحْزَابَ لشکرهای دارو
خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیده بودند قَالُوا گفتند هَذَا اینست مَا وَعَدَنَا اللَّهُ
آنچه وعده داده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم
وَرَسُولُهُ و آنچه فرموده بود رسول او که ستشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ راست گفت خدای و پیغمبر او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود دیدن احزاب مومنان را

إِلَّا إِيمَانًا مگر در داشتن مواعید الهی را وَتَسْلِيمًا وگردن نهادن اوامر حضرت
رسالت پناهی را که سعادت دو سرای در آن تسلیم مندرج است ه هر که دارد چون قلم
سر بر خط احکام او می نویسند بخت طغرای شرف بر نام او ه آورده اند که جمعی اصحابه رضوان الله علیهم
نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس بن نضر رضی الله عنهم و نظر ایشان که چون
در حربگاهی ملازم حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله
بربندند تا شربت شهادت بچشند آرام نگیرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از گرویدگان رِجَالٌ صَدَقُوا مردانی اند که راست کرده اند مَا عَاهَدُوا اللَّهَ آن چیزی را
که عهد بستند با خدای عَلَيْهِ بر آن چیزی که ثبات بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى پس از ایشان کس هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهُ نذر خود را کار
زار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ و از ایشان کس
هست که انتظاری می برد و چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما وَمَا بَدَّلُوا و تغییر ندادند عهد خود را
تَبْدِيلًا تغیر دادنی و عهد خود را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا جزا دهد خدای الصَّادِقِينَ
راست گویان یعنی وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ بر راستی یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ
الْمُنَافِقِينَ و تا عذاب کند منافقان را إِنْ شَاءَ اگر خواهد که بر نفاق بمیرند أَوْ يَتُوبَ
یا باز گردد و بتوفیق توبه عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ هر آینه خدای
هست غَفُورًا آمرزنده آن را که توبه کند رَحِيمًا مهربان مر کسی را که بر توبه بمیرد در اخبار
آمده که احزاب بیست روز و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند روز تا بکنار خندق آمدندی
و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو بن عبد ود که شجاع عرب بود و
او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را عبره کرده
پیش آمدند و مبارز طلبید عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و غوافل مسلمانان
سنگسار میکردند و علی میانش برو نیم زد دل کافران بشکست و حضرت رسول صلوات الله علیه

روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد روز چهارشنبه میان نماز پیشین و
دیگر اثر فتح ظاهر شد و وحی بجانب او صبا را آمد و کاری فرستاد ه باد صبا بجست میان الفرث ثرا
و بدی چو آنچ را که کند باد یاوری صبا زلزله در آن لشکر افکند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملکه
فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و میخها میکندند و باد و آتشها را می افکند ایشان در ماندند
و روی بهزیمت نهاده در بی دغدغه قتال مفاتیح یمن و مفتاح ابواب فتح و الفرث کشاده گشت ه
بی دو دست برزده آمد شمشیر آن فتح که مفاتیح امان بود بر آمد وَرَدَّ اللَّهُ و باز گردانید خدای از قوم
الَّذِينَ كَفَرُوا آن را که نگرویدند یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند
لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا نیافتند غنیمتی و الفرق وَكَفَى اللَّهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مومنان را
جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای قَوِيًّا توانا بر احداث هر چه خواهد
عَزِيزًا غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بجرم بنی قریظه روند که عهد شکسته بودند گرد احزاب
نموده بود در لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد و بر حکم
سعد معاذ فرود آمدند سعد حکم کرده فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را
برده کیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که حکمی که بی
که خدای تعالی از بالای هفت آسمان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد که وَأَنْزَلَ الَّذِينَ
فرود آورد خدای آنانرا که یاری دادند ظَاهَرُوهُمْ یاری دادند احزاب را و همه ایشان کشتند
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه یعنی یهود قریظه فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان
وَقَذَفَ و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس دانند پیغمبر و لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ
گروهی را که ششصد از ایشان یا هفتصد تن کشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده میکردند گروهی را یعنی زنان و اطفال
و فرزندان ایشان را وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق
وَدِيَارَهُمْ و سرایهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی
وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و بنهاد و زمینی را که شما نرفته اید در آن یا ملک آن بوده اید مراد خیبر است
یا در بلاد روم یا ممالک فارس و گفته اند که زمینی که بکوره اسلام در آید تا قیامت درین داخل است وَكَانَ اللَّهُ

ودر احقاف از امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه همین نقل میکند وصاحب
عین المعانی آورده که ظاهر تفسیرات دلالت بران دارد که اهل بیت ازواج
باشند اما از عائشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم
نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین ودر
اسباب نزول آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد وجبه
پر از سبو ساب با گوشت بخته آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندات را
بخوان تا ازین خوان با ما م کاسه شوی چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم
آن گلیم بر ایشان بپوشانید وگفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببرو
ایشان را پاکیزه کر دان این آیه نازل شد و من سر خود زیر گلیم کردم که یا رسول الله
من نیز از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر و ازین جهت است که آل عبا بر پنج تن اطلاق میکنند
آل العبا رسول الله فاطمه بنته و المرتضی ثم سبطاه از فاجعوا و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر
نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه چون وقت
نماز بامداد بدر خانه فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغامبر مَا يُتْلَى
آنچه خوانده میشود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله وَ
الْحِكْمَةِ و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است این آیه حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست لَطِيفًا نیکو کار بشما خَبِيرًا دانا باقوال
و افعال شما و بعد از نزول آیات در باره ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان
گفتند ما را بهره برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ
بدرستی که مردانی که منقاد خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان از رجال و نساء وَالْقَانِتِينَ

وَالْقَانِتَاتِ و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ
وَالصَّادِقَاتِ و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ
و صبر کنندگان از مردان و زنان بر طاعتها و باز از معصیتها وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ
و تواضع کنندگان از هر دو فریق وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان از هر دو
طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدای فرضا و نفلا از رجال و نسار
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارندگان فرجهای خود را از
حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده مر خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان
یاد کننده مر او را أَعَدَّ اللَّهُ اماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشان را از ذکور
و اناث مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزد بزرگ بر طاعت ایشان
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهة زید
حارثه خواستگاری کرد و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد آن خطبه را قبول کرد و چون
دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیاد داشت و دختر عمه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم
گفت بر امن زن از اد کرده شوم و برادرش عبد الله نیز درین ابا با خواهر اتفاق
داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نشاید هیچ گرویده را
یعنی عبد الله بن جحش را وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب
إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کند خدای و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی
نکاح زینب بزید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی بر گزینند
مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار
خدا و رسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای و رسول
او را با از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود
ضَلَالًا مُبِينًا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول
آیه زینب و برادر او راضی شدند و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما

مقرر شد که زینب داخل از ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری
پدید آمد بمثابه که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کما
قال الله تعالی وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آن را که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را
که انعام کرده است خدای عَلَيْهِ بر وی باسلام و توفیق تربیت و متابعت تو وَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کرده بر وی بپروردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را
که مستغرق دریای نعمت خدای و رسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاهدار برای
خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب را وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای در کار
او و از روی ضرار طلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود
مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدای پیدا کننده آنست یعنی آن را که زینب داخل ازواج طاهرات
تو خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و می ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را
بخواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه باید
ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه ترسکارترین خلق بود
زیرا که خوف و خشیت بنسبت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم
انا اعلمکم بالله از همه عالمیان اخشی بودی خوف و خشیت نتیجه علم است هر کرا
علم بیش خشیت بیش هر که را خوف شد رفیق رهش باشد از جمله رهروان درش
آورده اند که زید زینب را طلاق داد و بعد از انقضای عدت حضرت رسالت هم او را
فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی زید بیامد و قصه بوی زینب رسانید زینب از غایت
شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند
اگر من شایسته اویم مرا بوی ده فی الحال دعا را او مستجاب شد و آیة آمد که فَلَمَّا قَضَىٰ پس آنگاه
که برسید زَيْدٌ مِنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود
چون مراد خود را از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم
لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی اثمی و وبالی

فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا
چون بسر برسند مراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که
خدای خواهد مَفْعُولًا بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه وسلم
بعد از نزول آیة نکاح نزد زینب آمدی و دستوری و زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت
فرمود که الله المزوج و جبرائیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده بپیغمبر
و شما را تزویج نماد او یا شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ تنگی و بزه و وبالی
فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای لَهُ برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه
سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آن کسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ
پیش از محمد مراد انبیاء دیگرند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید بر ایشان وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی گذارده شده پس صفت انبیاء میکند که گذشته اند
از پیغمبران میگوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بوده اند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را
بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و می ترسیدند ازو وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از هیچکس إِلَّا
اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا و بسنده است خدای کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان
و چون شمار همه بدست اوست باید که ترس نیز از وی باشد بعد از واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن
بی دینان دراز شده که این مرد میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود میخواهد زن زید را با آنکه پسر خوانده
بود در حکم فرزند پسر اصلی میداشتند حق سبحانه آیة فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد صلوات الله و سلامه
أَبَا أَحَدٍ پدر هیچ یک مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما و اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بود و اطفال
بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقة پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مظاهرت باشد
وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و لیکن او رسول خداست وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی مهر کرده شده بدو نبوت
و پیغامبران را بدو ختم کردند و ختم نبی آخر نبوت است یعنی اوست آخر انبیاء بنور ظهور چنانچه اول
ایشان بود و بظهور نور وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا پس میداند
که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عین الاجوبة آورده که مهر هر کتابی مهر اوست حق سبحانه

پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز متابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی و شرف بزرگواری بمهر اوست شرف جمله انبیا نیز بران حضرت است و شرف مهر کتاب
مهر اوست پس شاه همه محکم قیامت او خواهد بود و چنانکه ختم هو لا[illegible] شنیدی و چون کتاب را مهر کردند
کتاب در باقی شد چون نبوت بدان حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و داود
از همه مهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی
بهر این خاتم شدست او که بجود ٭ مثل او نی بود و نی خواهد بود ٭ چونکه در صنعت برد استاد دست
نی تو گویی ختم صنعت بر تو است یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اند اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید
خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردن بسیار یعنی در همه اوقات یا با نواع ذکر از تهلیل و تمجید وَسَبِّحُوهُ
و تسبیح کنید او را یا نماز گذارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام
اشق است از روی برود سلمی قدس سره العزیز فرموده که مراد از ذکر دلست چه دوام ذکر بر زبان
ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر و اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید
چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره و شان دوستی ذکر فراوانست دوست نگذارد که زبان تر
ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند ٭ در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ٭ در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل
هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان
او درود میدهند یعنی آمرزش مطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملایکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ
برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد
از اخراج ادامه و استقامتست بر خروج چه در وقت صلوات خدا و ملایکه ایشان در ظلمات بودند
و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بود بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیر کی تدبیر بشهود لطف تقدیر
و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيمًا بگرویدگان مهربان که خود برایشان رحمت میکند و ملایکه را بآمرزش ایشان
میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ روزی که ببینند او را
سلامتی که مخبر باشند بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایت غرم

یعنی روز که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده است خدای یعنی برای
مومنان با وجود تحیت برای ایشان أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ ای پیغمبر خدای گرامی است إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا
گواهی بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده از
عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدای و اقرار بتوحید بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق
و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست یعنی تالی آن در آیات
با برکت آورده اند که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که صنو چراغ ظلمت را محو کند نور وجود
آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت ٭ چراغ روشن از نور خدای ٭ جهان را
داده از ظلمت رهای ٭ دیگر هرچه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایقی که بر مردم پوشیده
بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت ٭ از و جان را ره دانش گشاینست
وز و چشم جهان را روشنای است ٭ در کنج معانی برگشاده وز آن صاحب دلان را مایه داده
دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و در نور او واسطه مهلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را
وسیله سلامتست و منکران را موجب حسرت و ندامت و دیگر آنکه دست یعنی تو چراغی نه چون
چراغها دیگر چه آن چراغها گاهی افروخته و گاه از اول تا آخر روشنی چراغها بمادی معمور شوند و عکس
نور ترا معمور نتوانند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر چراغها شب نور
دهند نه روز و تو شب ظلمت دنیی را بنور دعوت روشن ساخته روز قیامت را نیز بمهر تو شفاعت
روشن خواهی ساخت ٭ شد بدین رخش چراغ افروز ٭ شب تا گشت از انعکاس روز ٭ باز
فزد چراغی افروزد که از آن بوم خاسیان سوزد ٭ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه
و تعالی آفتاب را چراغ خواند که وجعل سراجا و ماه را و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست
و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن فروغ منازل فلکست و این چراغ
محافل ملک آن چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل لطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند
و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آمده اند ٭ از ظلمات عدم داد

بردی برون گر نشدی نور تو شمع روان همه؛ واشارت بهمین معنی فرموده است: زادلیم عدم پی اگر
وهش رو آدم جوانی بود در دستش هم از نور نخستینت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده مومنان را بِأَنَّ
لَهُمْ بآنکه مرایشان را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخششی بزرگ زیاده از قدر کار
ایشان یعنی دولت لقا که از کثیر عطای او شریف تر عطای است وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِينَ وَالْمُنٰفِقِينَ
و فرمان مبر کافران و بدکاران و منافقان را یعنی بر باز زبانی ایشان ثابت باش وَدَعْ و بگذار و دست
بدار أَذٰىهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر
ایشان کفایت کنم ترا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای یعنی در دفع ایشان وَكَفٰى بِاللّٰهِ
وَكِيلًا و بسنده است خدای تعالی کارساز در مهم سازی برداز یا نگاهبان یا ضامن مر وعده
نصرت و غالبیت ترا يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا ای کسانی که گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰتِ چون
نکاح دهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه
مس کنید امام شافعی رحمة الله علیه فرماید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم رحمة الله
علیه خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت
صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ برین مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عدت که شمارند
ایام آن را فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی اگر مهر فرض کرده اند مر آن
مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه و نزد بعضی واجب
و اگر مهر مسمی نبود متعه واجبست بقدر زمان و اندک بسیار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشان
سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را برایشان
و ضرر مرسانید بدیشان يٰٓأَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّآ أَحْلَلْنَا بدرستی که ما حلال کرده ایم لَكَ
برای تو أَزْوٰجَكَ زنان ترا الّٰتِىٓ اٰتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید
حلال باعطاء مهر جهة ایثار طریق افضلست نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال
ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است آن را دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّآ أَفَآءَ اللّٰهُ از آنچه باز
گردانیده است خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان

وبنت

وبنات خالاتك نسخه

وَبَنٰتِ عَمِّكَ و دختران عمهای او از اولاد عبد المطلب وَبَنٰتِ عَمّٰتِكَ و دختران خال تو
وَبَنٰتِ خَالِكَ و دختران خالهای از اولاد عبد مناف بن زهره الّٰتِى هَاجَرْنَ آنکه
زنان از مذکورات که هجرت کردند مَعَكَ با تو و محتملست که قید احلال مذکورات بهجرت در
حق آنحضرت باشد خاصه و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای خطبه کرد و بدین آیه من
بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم موید این قولست وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً و زن مومنه إِنْ وَهَبَتْ
اگر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِىِّ نفس خود مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِىُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنكِحَهَا آنکه
در نکاح آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال او خلاص شدنی لَّكَ مر ترا مِن دُونِ
الْمُؤْمِنِينَ بجز مومنان یعنی از مخصوصات آنحضرت است که زنی را بجز هبه بی مهر نکاح تواند کرد امام
اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر لازم است و در اتفاق این موهوبه
اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله
بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان گفته که ام اسمعیل اربی اسد
اگر او هبه زینب بوده باشد هبه او واقع است و در رمضان سال سیم از هجرت بوده و بهشت ماه
در موم محرم بوده و در ربیع الآخر از سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع
شده و دولت عقد دریافته قَدْ عَلِمْنَا و بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض
کرده ایم بر امت از شرائط عقد فِىٓ أَزْوٰجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب
قسم و تزویج چهار زوجه وَمَا مَلَكَتْ أَيْمٰنُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در آن
و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ بر تو حَرَجٌ تنگی
وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از وی دشوار است رَّحِيمًا
مهربان بتوسعه جائی که مظنه حرج باشد تُرْجِى باز پس داری مَن تَشَآءُ هر که را خواهی مِنْهُنَّ
از ازواج خویش وَتُـْٔوِىٓ و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَن تَشَآءُ هر که را
خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر
میگوید که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود بعایشه بخشیده بود رعایت قسم

میزمود تا آنکه عمر صاحب کشاف آورده لاجار کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه
رضی الله عنهن و رعایت قسم کرد میان ایشان هرگاه میخواست و بر وجهی که میخواست و چهار تن را
با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی که باز طلبی
و دلجوی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که یکبار از رفته اند از ایشان و ارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ
گناهی و تنگی نیست بر تو ذَٰلِكَ آن مرخولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خوانی أَدْنَىٰ
أَنْ تَقَرَّ نزدیکتر است بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ
و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشان را یعنی همه
چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نمی شوند و کدورت
می نهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهیت
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان
لَا يَحِلُّ حلال نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تواند
چنانکه در حق آنحضرت چون حق در حق امت اربع است وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی
بِهِنَّ بایشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح
کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا استثنا از نساست
یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنچه مالک آن شود دست
تو یعنی موقوف بود رایه و ملک تو گردد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها
رَقِيبًا نگاهبان و کسی که از سر یقین حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا
دانستن است و در نهان و آشکارا ادب و حرمت نگاه داشتن س چون دانستی که حق بتو دانا است
نهان و آشکارا خویش کن راست ب آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم زینب را رضی الله عنها
بحکم ربانی قبول فرمود و ولیمه را ترتیب نموده و مردم را طلبیده و دعوتی مستوفی داد و چون طعام خوردند
بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر میخواست که مردم برون
روند خود از مجلس برخواست و برفت و اکثر صحابه برخاستند و سه کس ماندند همچنان سخن میگفتند حضرت چاره

اگرچه شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد و لیکن از انتظار بسیار که خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که
حضرت بخانه زینب درآمد و من هم خواستم که درآیم پرده برو فرو گذاشتند و آیه حجاب نازل شد که
ع يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدای و رسول لَا تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ
بخانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن
طعام و آنهنگام درآیید غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار مبرید إِنَاهُ رسیدن
طعام را جمعی بوده اند که وقت نگاه میداشتند و چون در طبخ اثر دود ظاهر میشده می آمده و می نشستند
حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام
خوردید فَانْتَشِرُوا پراکنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ و منشینید آرام گرفتگان برای
سخن بکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که درنگ نمائید از طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ
هست که می رنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که گوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا
يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان
پیغمبر را مَتَاعًا رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ
وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَٰلِكُمْ آن سوال از روی حجاب أَطْهَرُ پاکیزه تر است و پاک و از ریبت
لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه
و در اسباب نزول آیات حجاب روایات دیگر است وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ
مر شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه رنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای را و نکنید آنچه موجب آزار او باشد
وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْ
بَعْدِهِ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر
فرزند حرام است پس مخواهید ایشان را أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی ایذای آنحضرت صلی الله علیه
و سلم و نکاح ازواج رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا هست نزدیک خدای گناهی بزرگ زیرا که
حرمت آنحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات ممات او در ادای حقوق تعظیم
یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری بعد از وفات او به پایه اقتدار

فَادْخُلُوا
پس در آیید

او دوخته‌اند ـ قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست که بر قامت اقبال او زیبا و راست ـ آورده‌اند
که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد من عایشه را بخواهم و دیگری یاد از خاطر گذشته بود
و بزبان نیاورده آیه آمد إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا اگر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنان و بزبان
گوئید أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آن را در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس هر آینه که هست
خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز از سر و علانیه دانا و بر آن شما را جزا خواهد داد و در خبر است که چون
آیه حجاب حکم نازل شد که زنان پرده نشین شوند و آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله
چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد این آیه نازل شد
که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش
وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه پسران ایشان وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ
و نه پسران برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ و نه پسران خواهران ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ و زنان
ایشان یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه با آنچه مالک است آن را دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزکان
و تتمه این مبحث در سوره نور گذشت پس عدول از غیبت بخطاب جهة تشدید و تهویل امر فرمود
که ای زنان هم در پس حجاب قرار گیرید وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش بر مدارید إِنَّ
اللَّهَ هر آینه که خدای كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیز از افعال و اقوال شما شَهِيدًا گواه و از
هر چه در ظاهر و باطن گذرد آگاه ـ دیده بپوشید تا محرمان که بعد شوید از ره وهم و گمان اندر پس پرده
عیار رود و فکر ار خوش بنشیند بر بصیرت قرار ـ ای عزیز چون از فحوای اینها که گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف
تکریم سید عالم صلی الله علیه و سلم مفهوم میشود ارداف کرد آنها را بآیتی که مقرر است بکمال عنایت درباره
آنحضرت فرمود که إِنَّ اللَّهَ هر آینه که خدای درود گوید وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتگان او يُصَلُّونَ
درود فرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید صَلُّوا
عَلَيْهِ صلوات گوئید بر وی وَسَلِّمُوا و سلام گوئید بر وی تَسْلِيمًا سلام گفتنی با انقیاد و گفته اند امر
انقیاد ذکر دی صلوة از حق سبحانه و تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی معنی اللهم صل علی محمد آ
نیست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در

آن

آنحضرت بقبول شفاعت او و در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم
او بر کافه انبیا و مرسلین جمله و علیهم صلوات الله و ملائکته و الناس اجمعین و جمهور علما برانند که امر بصلوة
و آنحضرت درین آیه محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجب است امام مالک رحمه الله گوید که در همه
عمر یک نوبت واجب است و زیادت بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکثر است یکی در
نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی و در آخر واجب است و بمذهب امام اعظم رحمه الله علیه سنت و ایضا
رحمه الله در صلوات بوقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اختلاف است بعضی برانند
که هر نوبت درود گفتن واجب است و جمعی گویند که در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجب است و بس و بعضی
برانند که نام آنحضرت در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوات
احادیث متنوعه وارد شده و امام نواوی رحمه الله فرموده که افضل آنست که جمع نماید میان طرق احادیث
مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده بتمام بیارید برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک
النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید
و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آداب که در آن رعایت باید کرد و در این رعایت باید فرمود
حواله بمطالعه تحفة الصلوات است ـ ما سید الانام درود خداست بر تو درود زبان ما نشاید و سال صبح
شام نزدیک توجه تحفه فرستیم باز دوری در دست ما همین صلوات و السلام إِنَّ الَّذِينَ هر آینه
آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ میرنجانند خدا را یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزد خدای مکروه است از شریک و نسبت
زن و فرزند و گفتن کلمات کفران وَرَسُولَهُ و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر و مجنون گویند
و فعلا که الم بر وی و دندانش میرسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدا ایشان را از رحمت
خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و آخرت وَأَعَدَّ و آماده کرده است لَهُمْ برای ایشان در عقبی
عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون
صفوان سلمی رضی الله عنه وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رضی الله عنها بِغَيْرِ
مَا اكْتَسَبُوا بجز آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برداشتند
این موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرگ را وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا را یعنی سزاوار عقوبت بهتان

المومنین

ومستحق عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیه در شان منافقان نزول آمده که بکلمات لایق
مرتضی علی رضی الله عنه می رنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی
آراسته را که میل بدکاری داشت ملاحظه کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برد
آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با فاروق گفت و این آیه درباره او نازل گشت و گویند در زمان
زنا خیانت که شبها بر سر راه نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی و سیدی
میفرماید که دران وقت علامت حرائر آن بود که در راه سرپوشیده رفتندی و جواری سربرهنه
بودندی و چون آن بدکاران از سرپوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیه آمد که یا ایها النبی
ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را وبناتک و مر دختران خود را ونساء المؤمنین
و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک گردانند و فروگذارند
علیهن بر رویهای و بدنهای خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را
بدان بپوشند ذلک آن پوشیدن سر و روی ادنی نزدیکتر است ان یعرفن بآنکه
ایشان را بشناسند که از آزادانند تا رنجانیده نشوند یعنی زانیان فلا یؤذین پس تعرض نکنند ایشان
وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناه گذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت
بندگان با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود
والذین و آن گروه که نشوند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی
زانیان از قصد زنا و میل فواحش والمرجفون و از آنکه نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می
افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام و معایب مردمان لنغرینک بهم هر آینه برانگیزانیم ترا
بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو فیها
در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین رانده گان
و دور ماندگان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را و
قتلوا تقتیلا و کشته گردانند یعنی بکشند ایشان را کشتنی بزاری و خواری سنة الله
سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه گذشته من قبل پیش از ایشان یعنی [illegible]

ربع

در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدا را تبدیلا
بدل کردنی و تغیر دادنی یسئلک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عن
الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن وقت قیامت عند الله
نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بران اطلاع نداده وما یدریک و چه خبر داد ترا
که دانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیک
ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند ناگرویدگان را یعنی منکران حشر و بعث را و دور
ساخت از رحمت خود واعد لهم و آماده کرد برای عذاب ایشان سعیرا آتشی افروخته
خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند دران ابدا تاکیدست یعنی همیشه در آتش معذب مانند
لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا و نه مددکاری
که عذاب از ایشان بازدارد یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم رویهای
ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بروی در افکنند
یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان بردیم خدای را واطعنا
الرسولا و فرمان برداری میکردیم رسول را صلی الله علیه وسلم وقالوا ربنا و گویند اتباع و ارازل
قوم که ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را
وکبراءنا و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا السبیلا پس گم کردند راه ما را یعنی ما را از راه
ببردند و بافسون و افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار ما آتهم بده ایشان را
ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که ما را داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل و
العنهم و بران ایشان لعنا کبیرا راندنی بزرگ که با آن خواری نباشد و مقرر است
که هرکه را حق سبحانه و تعالی براند دیگری نتواند که بخواند ع هرکه را قهر تو راند که تواند خواندش
وانکه را لطف تو خواند که تواند راندش یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید
کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل
موسی را علی نبینا و علیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه ازان در قصه قارون گذشته

ع

فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ پس پاک گردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند و نسبت دادند ... بودند تا در حق وی اقرار کنند او به پاکی وی اعتراف نمودند و قتی که با هارون علیه السلام بکوه طور رفته بود و هارون آنجا وفات کرد گفتند تو او را بحسد بردی و کشتی حق سبحانه و تعالی ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را از تهمت گردانید تا به برات ذمه او اقرار کردند یا میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگ نهاده بود و در آب درآمده آن سنگ با جامه روان شد و میان قوم درآمد و موسی علی نبینا و علیه السلام بر هنه از پی او میدوید و بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه و قربت یا مقبول و مستجاب الدعوة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول الله وَقُولُوا و بگوئید قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد و نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث افک عائشه و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنیست که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد بود نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ تا اصلاح آرد خدای لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آن را صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مرتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که بر هد و برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا پیروزی بزرگ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حد و دخرج و در منح فرموده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم یا نگاهداشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر عرض کرد آن را عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب و عقاب و قتی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَيْنَ سر باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده اند

نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب با اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و اباکردند از روی مخالفت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آن را آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست انسان ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلوی تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را به تضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللّٰهُ و باز گردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده تائبان رَحِيمًا مهربان بر ایشان علما و عرفا را درین آیه سخن بسیار است و از آنجمله شمه ارادهٔ معین معنی آیه بر آن فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک شعور داد و بر ایشان عرض کرد از راه همت نه از روی قوت و آسمان بار امانت نتوانست کشید و قرعه فال بنام من دیوانه زدند امام قشیری رحمة الله علیه و قدس سره آورده که امانت را بر ایشان عرض نموده و بر انسان فرض فرموده آنجا که عرض بود سرباز زدند و اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را برو فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ راه او را بدان توان نمود بار او را بدو توان برداشت صاحب انوار فرموده که میشاید که مراد با امانت عقل و تکلیف باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد و زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهولی بجهت غلبه قوای شهوی بود و فایده عقل آنست که قوتین را متعدی نگاهداشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و منظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسانست علم و جهل

الا رطهور را یعنی ازشان اوست ظاهر شد همچنین این دو وصف از شان او نمایان است اما چون حمل امانت
شدند بعضی ترک ظلم وجهل گرفتند وجمعی برین ماندند تا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار اغلب افراد
و در حقایق آورده که ظلوم وجهول است نزد خلق نه نزد یک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است
که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین وجبال وابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون
انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند ذات
خود را و هم هویت مطلقه وجهول است که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در نفی آنچه
موجود دیگر امانت القا قوت با بار حسنی که بر همه موجودات عرض کردند وانسان قبول کرد و او ظلوم
بودی اگر برنداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف است بجهل وعجز از معرفت لان
العجز عن درک الادراک ادراک و حضرت قاسم الانوار قدس سره در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت
ربانی فرود آورده و گفته که ظلم وجهل ضد عدل وعلم است اما حقی اذا جاوزتی حده انعکس ضده اینجا ظلوما
دار ظلوم وجهول صیغه مبالغه است و هرگاه این دو صفت از حد متجاوز گردند هر آینه بضد خود مبدل
خواهد گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار تهمت
برداشت فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیرحق جاهل
بودم او از ظلومی وجهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی
که عشق را در بشریت در مملکت ملکوتیت عشق را لطایف در خورد که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها شد
بازار این گشت وسمت انه کان ظلوما جهولا بر او روز کار او نهاد عاشقی را در دو غم با محنت گشت
عاشقان را سوز و ناکامی خوش است آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا صفت
رفعت ثابت زمین فریاد بر کشید که مرا لذت بسطت واقع است صدا از کوه برآمد که مرا اثبات قدم حاصل
است ما تحمل این بار نداریم نشاید که آنی با بار خورد و این منتها از ما لستانند اکوه خاکی گفت مرا صبت
که از من لستانند مردانه پیش آمد و باری که هفت افلاک نکشید بر دوش نیاز گرفته نعره هل من مزید
زدن آغاز کرد امر شد که ای خاک دلیر این جرأت از کجا آوردی بزبان حال ادا کرد که بار گران
مجنون و بار مهر یار بجان خود خواهد کشید آن بار که از بردن آن عرش با کرد با قوت تو حامل آن بار توان بود

اقتضه خلعت حمل امانت بجز بر قامت با شرافت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بنام نامی او نوشته بود
راست نیامد و چون کاری برین عظمت و همتی برین امت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین
که دشمنان در ترانه سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افگندند تا کور شود هر آنکه نتواند دید

٤ سورة السبا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله

همه سپاسها و ستایشها مر خدا راست الذی له آنخداوندی که مر او راست ما فی السموات آنچه در
آسمانها است از روی ایجاد بلایل نعم وما فی الارض و آنچه در زمینها است از روی ابداع و خالق جود و کرم
وله الحمد و مر او راست ستایش فی الآخرة در ان سرای شادی روی کشف [illegible]
گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ماکنا [illegible] الحمد لله الذی صدقنا وعده [illegible] الحمد لله الذی احلنا دار المقامة وگفته اند
مجموعه اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو
الحکیم و اوست کار دان الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود
فی الارض در زمین چون آب باران وما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات
یا دفائنات یا آنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفاین و از اموات و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان
و حبوب و فلزات وما ینزل و میداند آنچه فرو می آید من السماء از آسمان چون ملایکه و کتب
و مقادیر و ارزاق و امطار وما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان و نامهها
اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره [illegible] آورده که آنچه فرو می آید [illegible]
جبرائیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار
آورده که علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و مکشوفات و آنچه بالا میرود
از انفاس اصفیا در هر اوقات یا آنچه فرو می رود و می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه [illegible]
هر جا که بوی آشنایی می آید هم انجا منزل میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود
ناله نیم شبی و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه می آورد [illegible]
رقم قبول برکشند که انین المذنبین احب من زجل المسبحین [illegible] تسبیح [illegible] مقبول است لیک آه دردی
آلوده [illegible] وهو الرحیم و اوست مهربان در تمام نعمت الغفور [illegible]

به بر وهر حت وقال الذين كفروا وگفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا
تأتينا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلى نه آنست که شما میگویید آری وربي بحق
پروردگار من در جواب گفته که ابوسفین بلات وعزی کنند سوگند خورد که بعث ونشور نیست حق سبحانه فرمود
که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که زود زود لتأتينكم بیاید بشما قیامت عالم الغيب
صفت پروردگارست یعنی داننده پوشیده هاست لا يعزب دور نشود عنه از علم او یا
پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد ویا بوزن ذره از ذرات هوا في
السموات در آسمانها ولا في الأرض ونه در زمینها ولا أصغر ونیست خوردتر من ذلك
از مثقال ذره ولا أكبر ونه بزرگتر از ان إلا مگر آنکه مکتوب ست في كتاب مبين در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ ومجموع اینها را در لوح ثبت کرده ليجزي الذين آمنوا تا پاداش دهد آنانرا
که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای شایسته أولئك آن گروه مومنان ونیکوکاران
لهم مرایشانراست مغفرة آمرزش خطیات ورزق كريم وروزی بزرگوار یعنی
بی تعب وطلب والذين سعوا وآنانکه بشتافتند في آياتنا در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی
نمودند معاجزين عاجز کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان برما تا
عذاب ما از ایشان فوت شود أولئك آن گروه لهم عذاب مرایشانراست عذاب من رجز
أليم از سخت عذابی الم رساننده ويرى الذين ودیگر اشارت انشاد رلوح محفوظ برای الست نامه
آنانکه أوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبرست صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم ومومنان
اهل کتاب وبرهر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذي أنزل آنچه را که فرو فرستاده شده الیک
بسوی تو من ربك از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق آن راست ودرست ويهدي وراه
یعنی آن نزل راه نماید إلى صراط العزيز براه خداوند غالب الحميد ستوده بر نعم رغایب و
قال الذين كفروا وگفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران بعث بعضی مر بعضی را گفتند هل ندلكم آیا
دلالت کنیم شما را على رجل ينبئكم بر مردی که خبر دهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میگوید
إذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شما را كل ممزق همه پاره ساختنی یعنی

اجساد

اجساد شما ریزه ریزه کرده در خاک إنكم هر آینه شما لفي خلق جديد در آفرینش نو خواهید بود
یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد به أفترى على الله آیا می بندد بر خدا
كذبا دروغی عمدا أم به جنة یا در وی جنونی هست که میگوید چیزی که نبوده اند بل الذين
نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لا يؤمنون ایمان نمیآورند بالآخرة بدان سرای في العذاب
در عذاب اند بدان جهان والضلال البعيد در گمراهی دور از صواب درین جهان ووصف ضلال به بعد از
قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست أفلم يروا آیا نمی بینند ونمیکنند نظر کافران إلى
ما بين أيديهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست
من السماء والأرض از آسمان وزمین یعنی فرو گرفته است پس وپیش ایشان را وایشان محصور ومقهور اند
میان آسمان وزمین إن نشأ اگر خواهیم نخسف بهم الأرض فرو میبریم ایشان را بزمین
أو نسقط یا فرو افکنیم عليهم بر ایشان كسفا من السماء قطعه از آسمان بسبب تکذیب ایشان مر
آیتهای ما را إن في ذلك هر آینه درین که ذکر نظر آسمان وزمین یا تامل با تهدید از خسف واسقاط لآية
هر آینه دلالتی وعبرتی ست لكل عبد منيب وهر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر وتدبر نمایند
در دلایل قدرت ومخایل حکمت ولقد آتينا داود وهر آینه دادیم داود را منا از نزدیک ما ع
فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بود ویا از زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رغبت
توفیق عدل حکم یا بخشایش بر عجزه وضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا بانگ جهار گاه او یا لحن ونباحی
ثبت ودر عین المعانی آورده که مراد صوت حسن ست هر گاه که داود علی نبینا وعلیه السلام
بزبور خواندن مشغول گشتی سباع ووحوش از منازل خود بیرون آمده استماع او از دلنوازش
کردندی وطیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی
رضوت ودلکش جان تازه گشتی وار واز از ذوق بی اندازه گشتی و بهر سنگ پشت از خون سازد از ان
بر جای سر نشنود آوازرا وبعضی گفته اند فضل آنست که بعد ازین میگوید يا جبال گفتیم یا کوهها
أوبي باز گردانید آواز خود را معه با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی
یا سیر کنید با او هر جا که رود وهر گاه که خواهد واین معجزه داود بود علیه السلام که هر گاه خواستی کوه با او

روان شدی وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم بر او مرغان در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون داود
علی نبینا و علیه السلام تسبیح کفتی کوهها بصدا او بر آمدی و آوندی مرغان بر زبر سر وی صف کشیده و الحان
دل آویز او را فرو دندی و بسیار کس از استماع آن نغمات قالب تهی کردندی چو کاو د معلوب کن
نغمه پرداز زنو قفس مرغ روح آید به پرواز روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد و کفت تو نیکو
خدای و طلیعه وی او لی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدای بخشش طلبید و امر شد که زره کری
کند و آن را بر وی آسان کردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم کردانیدیم برای او آهن را بی
آتش و مطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در وی هر تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم
أَنِ اعْمَلْ بآنکه بساز سَابِغَاتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نکهدار
فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در حلقها تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر
روز یکی تمام کردی و به شش هزار درهم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی
و در جامع آورده چون وفات کرد هزار زره در خزانه او بود وَاعْمَلُوا و دیکر کفتیم که ای داود تو با
اهل بیت خود عمل کنید صَالِحًا شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ
با آنچه بَصِيرٌ بینا ام و لایق آن پاداش خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر ساختیم سلیمان را
باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یک ماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز بر سر ولشکری صباح
از مرو بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی در آنجا بنوبه بودی وَأَسَلْنَا
لَهُ و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس کداخته تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن
در موضعی بود از زمین یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن پس هرچه میخواستند میساختند
وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد مر او را از دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسی که کار کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی
بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردکار او مسخر کردیم وَمَنْ يَزِغْ و هر که بکردد و مایل شود مِنْهُمْ
از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما و از اطاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را
مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی و کویند در دنیا ملکی تازیانه از آتش
در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی نبینا

و علیه السلام سرکشی کردی تازیانه آتشین بر وی زدی و او را بسوختی يَعْمَلُونَ میکردند لَهُ برای سلیمان
مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب
منزلی را کویند که بدرجه بر وی باید رفت و کویند محاریب اینجا مواضع عبادتست چون قلعهای بلند و حصارها
ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن قلعههای عجیب ساخته بودند چون سرواح و سینون
و بینون و غلفوم و غمدان و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و می ساختند تمثالها و صورتها ملائکه و انبیا علیهم
السلام بر وضعی که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان او را مشاهده نموده برغبت و جد پرستش نمایند
و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بود و در عین المعانی آورده که تمثالهای از آهن بصورت
آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا ارواح در ایشان میدمید تا در قتال قوی
و صلب باشند و کفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و دو کرکس انگیخته بر
بالای تخت چون سلیمان خواستی بر بالا تختی آن دو شیر بازوهای خود را بر افراختندی تا پای بر آن
نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان ببالهای خود وی را سایه کردندی وَجِفَانٍ و میکردند
برای وی از کاسههای چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرک وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیکهای
بلند بر سه پایه نهاده چون کوههای و او را دوازده هزار طباخ بوده که در این دیکها طعام پختندی و کو
در بعضی از ولایت شام دیکهای چنین از سنک تراشیده موجود است اعْمَلُوا و کفتیم عمل کنید
آلَ دَاوُودَ ای آل داود شُكْرًا برای سپاسداری چنین نعمتهای ثابت نباتی قدس سره فرموده
که آل داود علی نبینا و علیه السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر یک ساعت یکی
از ایشان قایم بود بر شکر الهی و عبادت بادشاهی وَقَلِيلٌ و اندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از بندکان
من سپاسدارنده شکور آن را کویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکر کذاری ادا
کند و با وجود چنین استغراق در شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمت است مستدعی شکری دیکر و ازینجا
کفته اند الشکر من یری عجزه عن الشکر حمد و شکر حق نداند هیچ کس حیرت آمد حاصل دانا و بس
آن بزرکی کفت با حق در نهان کای پدید آرنده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم
شکر نعمتهات کفت شکر حضرت داد شی از ایزد پیام کفتش از تو این بود شکر مدام چون درین راه

این قصه بشناختی شکر نعمت ربانی را دانستی، آورده اند که بنای مسجد بیت المقدس را داود علیه السلام
آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعی بلیغ بجای آورد هنوز یک ساله کار مانده بود که متقاضی
اجل سلیمان علیه السلام در آمد وطلب ودیعت روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا
فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بعصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد
پس چون سلیمان علیه السلام در گذشت بنشستند و بر وی نماز گزاردند و او را بعصا تکیه دادند و دیوان
او را از دور زنده می پنداشتند و همان کار که نامزد ایشان بود تمام می نمودند تا بعد از یکسال
اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد و دیوان از آن حال
فرار نموده و در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس
آنهنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند ما دلهم دلالت نکرد
دیوان را علی موته بر مرگ او الا دابة الارض مگر چوب خواره که از زمین بر آمده تاکل میخورد
منسأته عصای او را فلما خر پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن
دانستند دیوان ان لو کانوا آنکه اگر بودندی که آنچه یعلمون الغیب دانستندی غیب را
گمان جن آن بود که غیب میدانستند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید اگر ایشان غیب
دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردندی یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی کار
شاقه که ایشان را اعمال عمارت بود لقد کان هر آینه بود لسبا مر اولاد سبا ابن یشجب بن
یعرب بن قحطان را فی مسکنهم در مسکنهای ایشان آیة علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت
کامله او و در خبر آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود در میان
دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل ده فرسخ و شرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه بیابان
کوهی گاه بودی که فاضل آب از ولایت تنگ بابا آب ایشان هم شدی و خرابی کردی از بلقیس و الی
ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا هباء سیل و زواید آن جمع
میشد و سه نقبه بران سد ترتیب کرد تا اول نقبه اعلی بگشایند و آب بزروعات خود دهند و چون کمتر
شود در وسطی و با آخر سفلی و ایشان از یمین و یسار منازل خود باغهای داشتند متصل پر درختهای میوه دار

کما قال

کما قال الله تعالی جنتان آیتی که در مساکن اهل سبا گفته دو بوستان بود عن یمین و شمال
از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بود اما از تقارب اشجار همه تنها بیک باغ می نمود
کلوا گفت پیغمبران مر ایشان را که بخورید من رزق ربکم از روزی پروردگار خود
کثرت میوه ایشان تا بجای بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی و در زیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی
آنکه دست باز کردی پس پیغمبر گفت ازین نعمتها بخورید واشکروا له و شکر گوئید مر خدایرا بلدة
طیبة این شهر که خدای تعالی شما را در وی روزی میدهد شهری پاکیزه است هوا تندرست و آبی شیرین
و خاکی پاک شهری چو بهشت از نکوئی چون باغ ارم تازه روئی در آنجا پشه و کک و کژدم نبودی
و سیش در جامه های ایشان … و غریبی که اینجا … بیشه ها در جامه او بمردی ورب غفور
و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است هر کسی را که توبه کند از شرک فاعرضوا
پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری ننمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر بر ایشان
آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و او را بسیار رنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر سد
آب ایشان پیدا آورد و نقب مود تا سد را سوراخ کردند و نیم شب آمد که در خواب بودند سد بشکست و
و سیل در آمده منازل و حدائق معمور ایشان خراب گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند
چنانچه مذکور شد که چون اعراض کردند فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان سیل العرم
سیلی صعب و گفته اند عرم نام سد است یا نام وادی که آب از وی آمده یا اسم موش دشتی که سد را سوراخ کرد
وبدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتیهم جنتین بدو باغهای ایشان دو باغ ذواتی
اکل خمط خداوندان میوه تلخ واثل و شوره گز و چنین موضعی را جنتین گفتن بطریق مشاکله
است وشیء و چیزی من سدر از کنار قلیل اندک یعنی در آن شوره زارها اندک میوه
کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه ها فوت شده ذلک این عذاب جزیناهم پاداش دادیم
ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و برسل کافر شدند وهل نجازی
و آیا عقاب کرده نشود الا الکفور مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و الکفور را منصوب

سازد یعنی ایا پاداش میدهیم بادهش بدیم تا سپاس را مجازات عام است مر مومن و کافر را و مجازات
خاصه کفار است آورده اند که انبیای سبا زده پیغمبر بودند آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس ازین
اگر یعنی جلال ازانی فرماید تا سپاس نکنیم و عبادت بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر بار
دریای نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ
الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا دران مواضع
از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیهها معمور آشکارا متصل
بیکدیگر و در عین المعانی گوید از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه بود که
وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ دران دیهها رفتن مردم را با مقیدی مراحل بیان کردیم
و گفتیم سِيرُوا فِيهَا بروید درین دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها آمِنِينَ امان یافتگان
از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از رنج و عطش با بادانی مواضع لقیه سبا آغاز تجارت کرده
ازین بشام رفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی توانگران را بر درویشان حسد
آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه را همچنان میرود
که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیا ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ
دوری افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانهای عریض کن از منزلی تا منزلی تا مردم
بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند برین دعا بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب
کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی از ایشان تعجب باز گویند
که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی
تا یکی ازیشان در مارب نماند قبیله غسان ازیشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار
به یثرب و خزام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل است که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی
که در آنچه ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُورٍ
سپاسگوینده را بر نعمتها و در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فارغ بالی
میگذرانیدند بسبب بیصبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت برسید بدیشان آنچه رسید ه

ای

ای روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم دوستی که در آغوش بود اکنون بدندان می برم ه
وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و امثال ایشان که بر همه کافران
إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را این گمان برده بود شیطان که من بنی آدم را بسبب شهوت
و غضب که در نهاد ایشان نهاده از دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره
اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ و نبود لَهُ مر ابلیس را عَلَيْهِمْ
بر آنانکه گمان او در ایشان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای
آنکه جدا کنیم مَنْ يُؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او
مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمانست تا جدا شوند اولیا یعنی اهل ایمان و ارباب گمان را
وَرَبُّكَ و آفریدگار تو عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگاهبانست قُلِ بگوی
محمد صلی الله علیه وسلم مر بنی ملیح را ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آن را که گمان برده اید ایشان را
خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملایکه را که می پرستید بخوانید تا ایشان در جذب منافع
و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان را چون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست
یا هرگاه ایشان را بخوانید الله خود را تا هیچ اجابت میکنند ظاهرا و چگونه اجابت کنند که مطلقا
لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه را از خیر و شر فِي
السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست بتان یا
فرشتگان را فِيهِمَا در آسمانها و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف
کردن وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُمْ از ملایکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِيرٍ
هیچ یاری دهنده و کاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کس عِنْدَهُ نزدیک خدای
یعنی گمان شفاعت که بملایکه یا اصنام دارید تحقیق نخواهد شد زیرا که و خواست نفع نرسد
إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ برای او شفاعت کردن یا او را
اذن کرده شده باشد بخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و مشفوع لهم

ودر ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت حکم و فرمان رسد و این انتظار بسر برند حَتّٰی اِذَا فُزِّعَ
تا چون بردارند فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قَالُوا
گویند بعضی ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت
قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مومنان را شفاعت کنند نه
مشرکان را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و خدای برترست و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن
شفاعت کنند تا توانند کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو که روزی میدهد شما را مِنَ السَّمٰوٰتِ
از آسمان به باران وَالْأَرْضِ و از زمین به نبات قُلِ اللّٰهُ و هم خود بگو روزی دهنده
چه آن سوال را بجزین جوابی نیست و لکن ایشان از خوف الزام بزبان نمیگویند بدل مقرند
وَإِنَّا و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ
یا شما که بتها را که در مراتب امکانیه فرود تر از دنیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلٰى
هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یا در گمراهی آشکارا قُلْ لَا تُسْأَلُونَ
بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده
نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال خواهند کرد و مناسب آن
جزا خواهند داد قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت
ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محق را ببوستان وصال برد
و مبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِيمُ
دانا بچگونگی حکم قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمائید بمن آنان را که أَلْحَقْتُمْ در بسته اید
بِهِ بخدای شُرَكَاءَ انبازان یعنی بنمائید تا بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت
كَلَّا این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس
پس با او دم شرکت تواند زد و الْحَكِيمُ دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام
کس را با او رتبه شرکت توان داد سه وحده لا شریک له صفتش و هو الفرد الاحد
معرفتش شرک را سوی وحدتش ره نی عقل از کنه ذاتش آگه نی هست در راه کبریا

وجلال شرک نالایق و شریک محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی إِلَّا كَافَّةً
مگر فرستادن عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مگر بجمیع
خلایق و این از خصائص افضلیه آنحضرتست که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان
و غیر او هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده است ترا داد و نه منشور سعادت
و زان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس انگاهی سلیمان آفریدند و کافه
تای کافه برای مبالغه است چون علامه و ... یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان را از
شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند وَنَذِيرًا بیم کننده بعدل
آن را که بر شرک اصرار کند وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر انکار نبوت تو میدارد وَيَقُولُونَ و میگویند
از فرط جهالت که مَتٰى کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما یعنی رسولان و مومنان صٰدِقِينَ راست گویان قُلْ لَكُمْ بگو شما را
مِيعَادُ يَوْمٍ وعده روزیست که چون برسد لَا تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نیائید
عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقداری اندک زمانی وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرید بر آن
آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند ایشان
گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او ... ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتب
شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل
کتاب را که ما لَنْ نُؤْمِنَ ایمان نیاریم بِهٰذَا الْقُرْآنِ بدین قرآن که بر محمد فرود آمده
وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب که فرود آمده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او وَلَوْ تَرٰى و اگر
ببینی إِذِ الظّٰلِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ باز داشتگان باشند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری
بر هول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند برخی از ایشان إِلٰى بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر
سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن برهم میگردانند يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه

نصف

زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنها را که سرکشی میکردند
یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود
لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هرآینه بودیم با گرویدگان اما شما مارا اکراه کردید و از ایمان باز داشتند وَ
قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا و گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنها را که در دنیا
زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ آیا ما صَدَدْنَاكُمْ باز داشتیم شمارا عَنِ الْهُدَىٰ از قبول هدایت
بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ گناهکاران
و شرک آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سر کشیده اند بَلْ نه چنین ست که ما بخود کافر شدیم بلکه
مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در روز و شب باز دارنده ما بود از ایمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون
میفرمودید مارا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بآنکه کافر شویم بخدای وَنَجْعَلَ و فرا میگیریم لَهُ أَنْدَادًا
مر او را همتایان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و
پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا از سرزنش در مانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانسته
و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردانند پشیمانی لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را
وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و ما بکنیم غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانکه کافر شدند
از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهة تحقق وقوعست و وضع مظهر بجای مضمر
اشعاری بموجب اغلال ایشان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إِلَّا
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر با آنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
میکوید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده
یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغامبر را
إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بتبلیغ آن كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکران
ایم وَقَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند که ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا بیشتریم از جهة اموال و اولاد یعنی مال
و فرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاواریم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما

بمعذبین

بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت گرامی کرده
پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو هر آینه پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ
کشاده میکرداند روزی را که لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت
خود نه برای کرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند بر هر که میخواهد بحکمت خود و نه بجهة مذلت او وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و گمان می برند که کثرت اموال
و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
و نه مال و فرزندان که شما را ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را
عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفَىٰ نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالح باشد و شما را آن
نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگردانند إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر کسی را که بگرود
وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه
حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاحیت تربیت نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
لَهُمْ مر ایشانراست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را
ده بیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در
غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن اند از مکاره آفات و شداید و مخافات وَالَّذِينَ
يَسْعَوْنَ و آنکه میشتابند و کوشش مینمایند فِي آيَاتِنَا در رد آیتهای ما یعنی قرآن
و بران زبان طعن میکشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان برندگان اند که ما را عاجز
توانند ساخت از ازال آن یا بر دم از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولَٰئِكَ آن
گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر آوردگان اند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو هر آینه
که آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میسازد روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مومن و مطیع خود بمحض رحمت وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند لَهُ
از برای او بر وجه حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شمار است
در راه خدای فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آن را در دنیا و ذخیره

می‌دهد برای او در آخرت و در حدیث آمده که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می‌نمایند
یکی میگوید اللهم اعط منفقاً خلفاً خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط
کل ممسک تلفاً خدایا مال ممسک را عوض تلف ساز ـه بده در راه حق تا موجب عوض و شرف
گردد؛ مثنوی بر روی هم کانزک زبانی را تلف کرد وهو و خدای تعالی خیر الرازقین
بهترین روزی دهندگانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه اند در ایصال رزق و رازق
حقیقی اوست ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه عبده را از انواع ثم جمیعًا
نقول پس گوییم وحفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید
للملائکة فرشتگان را أهؤلاء إیاکم اما این گروه اند که شما را کانوا یعبدون
بودند که می‌پرستیدند و این سوال جهة تقریع مشرکانست و قطع طمع ایشان از شفاعت
ملایکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی است ترا از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا
تویی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم وجه معبودیه خود ادا ریم با تویی
دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما
به پرستش ایشان را رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت
یعبدون الجن می‌پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان را می‌بردند و پرستش الهه
باطله یا متمثل میشدند بصورتها مصنوعه و در خیال ایشان می‌افکندند که اینها ملایکه اند
اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیوان مؤمنون گرویدگانند یعنی متابعت ایشان
میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدا راست لا یملک مالک نمیشود بعضکم
بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا و نه زیانی را یعنی معبودان
باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست ونقول
و گوییم للذین ظلموا مر آنکسانرا که ستم کردند بر وضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا
عذاب النار بچشید عذاب آتشی التی کنتم بها آن آتشی که بودید که بدان
تکذبون تکذیب میکردید و دروغ میپنداشتند واذا تتلی و چون خوانده شود

علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات آیتهای روشن
قالوا گویند ما هذا نیست این کس یعنی محمد الا رجل یرید مگر مردی که میخواهد
ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از آن چیزی که بودند که پرستش یعبد
آباؤکم می‌پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت پرستی منع کند
و بدین و آیینی که اختراع کرده در آرد و تابع خود سازد وقالوا و گفتند ما هذا نیست این
کلام که میخواند یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بر بافته و بخدای اضافه کرده و
قال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه للحق مر پیغامی که راست را
لما جاءهم آنهنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر جادویی
آشکارا ایشان از کجا میگویند وما آتیناهم و حال آنکه نداده ایم ایشان را من کتب
از کتابهای فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان
قرآن وما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت
من نذیر بیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید و
کذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند مر ایشان را آنانکه پیش از ایشان بودند وما بلغوا
و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه داده بودیم ایشان را از زور
قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین
و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا
فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را
٤ و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست
که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بواحدة بیک چیز ان تقوموا و آن چیز آنست که برخیزید
از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم لله برای خدای و برای آنکه شوید مثنی دو دو تا با یکدیگر
مشاورت کنید وفرادی و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثم تتفکروا پس
تفکر کنید در امر حق و از مبدا حال او تا این غایت احوال در نظر آرید تا بدانید که الله ما

بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی بر رسالت باعث باشد بلکه می شناسید شما او را و همان کافیست بر صدق قول او إِنْ هُوَ نیست او
إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ
عذابی سخت که عذاب آخرتست قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو آنچه میطلبم شما را مِنْ أَجْرٍ از مزد بر
ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما را یعنی هیچ اجری نمیخواهم إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد
دعوت من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواه است
قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را
القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را انتشار میسازد و در آفاق مراد او از انتشار
دین اسلام و اظهار احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ او ست دانا بپوشیدها هیچ چیز بر وی مخفی
قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر وَمَا
يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمیگرداند اگر
یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر گمراه شدم از راه حق چنانکه گمان می برند
فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که گم شوم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست
وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی میفرستد
إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من به توفیق هدایت و البته اجابت او ست
إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنوا ست دعا بندگان را قَرِيبٌ نزدیکست
بامید نیاز مندان وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی کافران را إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند
نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب با هول فَلَا فَوْتَ
پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه جستن از دادن عذاب از ایشان فوت نشود
وَأُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از
موقف بدوزخ یا از صحرا ببدر و در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیانی و قوم
اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکر از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زاد الله شرفا بفرستاد

این نوشتم تا بماند یادگار روزگار من نمانم خط بماند یادگار لیلی لیلی یار الرحمان

وازجمع در باد یه فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست که از تحت
اقدام خود ما خوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند و یکی بشارت بمکه برد و یکی
دیگری که تا مجه جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند وَقَالُوا و گویند کافران
بمکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدای یا به پیغمبر
یا بحشر یا ما را باز گردانید بدنیا وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را باز گشتن
و حفص غیر مهموز میخوانند و آن معنی تناول ست یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن ایمان
مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضعی دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیا است
و نزدیک یاس سرای آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه
نگرویده بودند بِهِ بخدای یا رسول او یا به بعث مِنْ قَبْلُ پیش ازین که در حیز تکلیف
بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکندند بِالْغَيْبِ به پوشیدگی سخنان الا یعنی بگمان خود سخنان
میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جایی دور یعنی دور بود هر
از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان
ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو می بردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا
كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِمْ با شیعه و اتباع ایشان از کافران گذشته
مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان ما پس از ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُرِيبٍ در گمانی چنین سنگی که بتهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة الملائکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
ستایش که شاید و ثنای که سزا بود لِلَّهِ مر خدا را است که سزاوار ثنا و ستایش است
فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نو سازنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها است جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ
گرداننده فرشتگان را رُسُلًا رسولان یعنی فرستادگان را برسالت با نبیا علیهم السلام
و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و وبا و یا ربالهام و بر ستان بر و بای
صادقه پس صفت فرشتگان میکند أُولِي أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنَىٰ دو دو پران

این کتاب از محمد واحد لکت
ها آدم حوا آدم نوح خلیل داود

ثُلٰثَ وسه سه وَرُبٰعَ وچهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد
نیست ونفی زیادت برین وجه که در خبر آمده است که جبرائیل ششصد دارد یَزِیْدُ
زیاده میکند خدای فِی الْخَلْقِ در آفرینه خود مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملکه
می افزاید تا از چهار زیاده شود واصح آنست که مراد از خلق آدمیانند وزیادت ایشان
باعقلیا باشد چون فصاحت وعلم وکرم یا جسمانیت چون حسن صوت وملاحت عینین
وگفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که علو همت
یا رضا یا تقدیر یا شوق برتبه قرب ودر حقایق سلمی آورده که تواضع آنست در اشراف وسخا
در اغنیا وتعفف در فقرا وصدق در مومنان وشوق در محبان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک وزیاده در خلق قَدِیْرٌ تواناست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ
آنچه بگشاید لِلنَّاسِ برای مردمان وفرستد بدیشان مِنْ رَّحْمَةٍ از بخشایش خویش
چون نعمت وعافیت وصحت وعلم وتوبه فَلَا مُمْسِکَ پس کسی بازگیرنده نیست لَهَا
مر آن را وَمَا یُمْسِکْ وآنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ
پس هیچ فرستنده نیست لَهٗ مر آن را مِنْ بَعْدِهٖ پس از بازگرفتن آن وَهُوَ الْعَزِیْزُ
واو غالبست در گرفتن الْحَکِیْمُ صوابکار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید
ارباب فهم برانند که این آیه اشارتست بفتوح مومنان واهل معرفت وفتوح آن را
گویند که از غیب ناحسبه وناخواسته آید وآن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق
نامکتسب ودیگر مطالب معنویه وآن علم لدنیست ناآموخته با شریعت موافق باشند
بادا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازین علم ناآموخته گاه در ان غم
وگاه سوخته شعر دست لطفش نسخه علم وحکم بی قلم صفحه دل زد رقم علم اهل دل
نه از کتب بود بلکه از تلقین خاصه رب بود یٰاَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوْا ای مردمان یاد
کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده است عَلَیْکُمْ بر شما از ارسال رسل
وادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ ایا هست هیچ آفریننده غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ بجز خدای که روزی دهد

لا اله الا هو

شما را مِنَ السَّمَآءِ از آسمان بباران وَالْاَرْضِ واز زمین بگیاه هیچ معبودی سزا نیست
مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ پس کجا گردانیده میشود از راه توحید وَاِنْ یُّکَذِّبُوْکَ واگر بدروغ دارند
ترا اهل مکه فَقَدْ کُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب یافته اند رُسُلٌ فرستادگان مِنْ قَبْلِکَ پیش از
تو وایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبایی وَاِلَی اللّٰهِ وبسوی خدای تعالی
تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ بازگردانیده شود همه کارها وشما را بر صبر وایشان را بر تکذیب جزا دهد یٰاَیُّهَا النَّاسُ
ای مردمان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدای در حشر وجزا حَقٌّ راستست ودروغ
خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ پس باید که بازی ندهد شما را وفریبد الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی
دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَلَا یَغُرَّنَّکُمْ وباید که فریفته نکند شما را بِاللّٰهِ بکرم خدای
الْغَرُوْرُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی مغفرت در دل شما افکند
واگرچه این ممکن است اما مثابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آن را باعتقاد
بآن بزرگان فرموده اند که یکی از مصاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را
در تاخیر می افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده شعر امشب همه شب باده
نه هر باشی ای چون روز شود توبه کن وزاهد باش ای عاقل باید که بدین فریب از راه
نرود ونکته الفرصة تمر مر السحاب غافل نکرده وعذر بافردا افکند عمر فردا را که دیده وقت
امنیت بگذر تو بگذشتن مانند ابر اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَکُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ
دشمنست بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن
واز وی حذر نموده در مجامع احوال بر وی اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را
دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید وتابع هوای نفس مشوید وهرچه کنید باید که موافق
شرع ومخالف طبع باشد اِنَّمَا یَدْعُوْا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا ومیل
بدنیا حِزْبَهٗ گروه خود را یعنی پیروان وفرمانبرداران را لِیَکُوْنُوْا تا باشند در آخرت
با او مِنْ اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند
ودعوت شیطان را اجابت کردند لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت

در آخرت والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند و با شیطان مخالفت ورزیده اند وعملوا الصالحات
وکردند عملهای خالص وپاکیزه لهم مغفرة مر ایشان را آمرزشی است از پروردگار ایشان
واجر کبیر ومزد بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شد برای او ٤
سوء عمله زشتی عمل او فرآه پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد چون کسی که تمیز
نکند حسن را از قبیح و هریک را ببیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است
یا عاص بن وائل وسوء عمل ایشان شرک وتکذیب ما وردی گوید مراد یهود و نصاری اند
وسوء عمل ایشان عناد ومکابره با سید عالم صلی الله علیه وسلم یا خوارج وسوء عمل
تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو گذارد و گمراه گرداند من یشاء من یشاء
هر را خواهد ویهدی وراه نماید و توفیق دهد هر را خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود
نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای حسرتهای متوالی که متجاوز
وتاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرتیست رنج
رنجه مخور برای ایشان وجان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست
بما یصنعون بآنچه میکنند وبر آن ایشان را جزا خواهد داد والله وخدای بحق الذی ارسل الریح الذی
آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال وقبول وجنوب فتثیر پس بر انگیختند ایشان
سحابا ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت فسقناه
پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانیم وبس که برانیم الی بلد
میت بزمینی مرده وافسرده یعنی باحیاء آن فاحیینا پس زنده گردیم به الارض
آبی که از ابر نازل شد زمین بعد موتها بعد از مردگی وافسردگی او کذلک النشور همچنین است
زنده کردن یعنی احیای موات و برانگیختن اموات در صحت مقدوریت یکسانست من کان
هر که باشد که برای خود یرید العزة خواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش
خدای کن فلله العزة جمیعا پس مر خدای راست همه عزتها و بعزت او رسول و
مومنان متعزز اند فلله العزة ولرسوله وللمومنین عزت در ملازمت اوست

وذلت در مخالفت
عزیزی که از درگهش سر بتافت ... بهر در که شد هیچ عزت نیافت
الیه بسوی رضای او و پایه درگاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا میرود
سخنان پاک یا صحایفی که املا در مکتوبست میل صعود میکند والعمل الصالح وعمل شایسته
یرفعه بر میدارد آن را و بمحل قبول می رساند چه مجرد قول بی صالح که اخلاص
است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقه مساکین و در غالب اجابت
دعوات متعبد فالنست یا کلم دعا را میه است و عمل صالح طاعین جاغتان یا کلم تکبیر غزو است
وعمل شمشیر زدن یا کلم استغفارست وعمل ندم و در این همه صور بر دارنده کلم عمل است
وبعضی ضمیر فاعل را در یرفعه عاید بکلم طیب دارند که قول لا اله الا الله است و گویند که حق
بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و یک وجه دیگر آنست که خدای بر دارد
عمل صالح یعنی قدر و مرتبه او را رفع سازد و مراد عمل موحد مخلص است که هیچ جز بقبت آن
نیست وکاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر و بیمقدارتر است
گرت هیچ اخلاص در بوم نیست ... از این در کسی چون تو محروم نیست
زر قلب آلوده بی قیمت است ... زیرا که خالص بود در مشت
والذین یمکرون السیئات وآنانکه پنهان میسازند و میکنند
مکرهای بد مراد مکرهای قریش است نسبت بآنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وآنچه در دار الندوه اندیشیده اند در باره ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه
در سوره انفال گذشت لهم مر ایشان راست یعنی ماکران راست عذاب شدید
عذابی سخت در آخرت ومکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود و از پیش
نرود والله خلقکم وخدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک ثم من نطفة
پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا جفتهای با مردان و
زنان که تزاوج کنید وما تحمل من انثی و بار بر نگیرد یعنی آبستن نشود هیچ زنی ولا تضع ونم
نهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و
وضع و مدت و زمان هریک معلوم اوست وما یعمر و زندگانی داده نشود

مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ وکم کرده نشود مِنْ عُمُرِهٖ از عمر معمری
دیگر یعنی بنه‌بر معمراو ن نرسد مراد آن ست که نیست زیادة عمر و نقصان آن
اِلَّا فِي كِتٰبٍ مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شد
اِنَّ ذٰلِكَ هر بستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ بر خدای آسان
ست وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرٰنِ و مساوی نیست دو دریا هٰذَا عَذْبٌ این آب شیرین
ست فُرَاتٌ خوش سَآئِغٌ گوارنده شَرَابُهٗ آشامیدن وی وَهٰذَا و آن دیگر
مِلْحٌ آب شور اُجَاجٌ با تلخی گزاینده وَمِنْ كُلٍّ و از هر یک ازین دو دریا تَاْ كُلُوْنَ
میخورند لَحْمًا طَرِيًّا گوشت تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوْنَ و بیرون می آرید از دریای شور
خاصه حِلْيَةً پیرایه از لولو و مرجان تَلْبَسُوْنَهَا می پوشند زنان یعنی میپوشند زنان
شما و بعضی بر آنند که این ضرب المثل مومن و کافرست که مساوات میان ایشان مخصوص
نشود و چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب عرفانست و دیگری از مرارت عصیان
بحر اجاج کفر و طغیان هست آن آب حیات آمد و این نقش سرالسبب این عین خطا باشد
و آن محض صواب ست وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را فِيْهِ در هر یک از آن دو دریا
مَوَاخِرَ شکافندگان آب و روندگان بر آن لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش
خدای یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید شما تَشْكُرُوْنَ سپاس داری کنید خدا را
بر چنان نعمتی يُوْلِجُ الَّيْلَ در می آرد و شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در
در روز می افزاید تا زمان روز زیاده میکرد و از زمان شب و آن در دو ربع
ربیعی و صیفی ست وَيُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میکرد اندر و روز را فِي الَّيْلِ در شب یعنی
یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعت شب زاید شود و از ساعات
روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی ست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را
یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَّجْرِيْ هر یک از ایشان میرود لِاَجَلٍ مُّسَمًّى برای وقت نام برده یعنی تا پایان معلوم
که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند آن خدای که خالق و فاعل این اشیا است ذٰلِكُمُ اللّٰهُ

ذٰلِكُمُ اللّٰهُ

پروردگار شماست لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ و آنان را که شما
و می پرستید مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی مَا يَمْلِكُوْنَ مالک نشوند مِنْ قِطْمِيْرٍ پوست خسته خرما
پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست اِنْ تَدْعُوْهُمْ اگر بخوانید آنان را که معبودان
باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی و فری لَا يَسْمَعُوْا نمیشنوند دُعَآءَكُمْ خواندن شما
از آنکه جماد اند و جماد را شنوای نباشد وَلَوْ سَمِعُوْا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوْا
لَكُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره
وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز رستخیز يَكْفُرُوْنَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف
گردند ببطلان آن شرک که شما آورده بودید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون
وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيْرٍ مانند دانا بحقیقت
امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که الف و لام فی الخبیر جنس ست
پس این تمثیل در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او مثل قس الام
معتمد علیه و موثوق به باشد يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ شما محتاجانید
اِلَى اللّٰهِ بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او وَاللّٰهُ و خدای
هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیازست و الغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيْدُ ستوده
شده بر نعمت عام و فضل شامل او و بباید دانست که ما هیات ممکنه در وجود محتاج بفاعل
و انتم الفقراء اشارت باینست و حق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنیست
والله الغني عبارت از انست و چون ظهور کمال اسمای موقوف ست بر وجود اعیان
ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی ست اکبری مستحق حمد ست و ثنای و کلمه الحمید بدان ایمای
مینماید و از این معنی چنین معنی توان برد که تا نحو کرد جمله اوصاف حیات واجب
که ممکن آید بیان ورنه بکمال ذاتی از آن و بیان فردست و غنی چنانکه خود کرد بیان و
اِنْ يَّشَاْ و اگر خواهد خدای تعالی يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند و
يَاْتِ بِخَلْقٍ و بیارد آفریدگان جَدِيْدٍ نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند با او

بیارد که کسی نزدیک و نشنیده بود وَمَا ذَٰلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَى اللَّهِ
بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی که کننده وِزْرَ أُخْرَىٰ
بار گناهی نفسی دیگر وَإِن تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار از گناه نفسی دیگر را
إِلَىٰ حِمْلِهَا بر داشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ بر داشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ
از گناه او چیزی یعنی هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگرچه باشند ذَا قُرْبَىٰ خداوند
خویشی هر چند که کاری خویشان و کسان خود را بخوانند و درخواست کنند که چیزی از خطایات
او بر دارند هیچ کس اجابت نکنند زیرا که همه بر خود در مانده باشند إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ بجز این نیست
که تو ای محمد بیم کنی آنان را که يَخْشَوْنَ رَبَّهُم می ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی
در خلوت از خشیت بر ایشان ظاهر نشود یا عذاب او از ایشان پوشیده است
و می ترسند از آن نادیده آن را وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بر پای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان
و نماز گذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند وَمَن تَزَكَّىٰ و هر که پاکیزه بود
از معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع
آن بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را جزای
ایشان خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَالْبَصِيرُ
و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و نیست مساوی تاریکیهای یعنی باطل یا معصیت
وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعات وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب
یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ
و مساوی نیستند زندگانی وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران
إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای میشنواند و تفهیم میکند مَن يَشَاءُ هر که را میخواهد بتوفیق هدایت
وَمَا أَنتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَّن فِي الْقُبُورِ آنان را که در قبرها اند در
من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات ایشان إِنْ أَنتَ نیستی تو إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم
کننده و بر تو همین ابلاغ است و انذار است و لیس علیک نیست بر پیغمبران الا البلاغ

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا مژده
دهنده بمثوبت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ گروهی از امم سالفه
إِلَّا خَلَا فِيهَا مگر آنکه گذشت در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانائی که حجت بوده
وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ
پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند از پیغمبران خود را
جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم
علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال
و حرام چون توریة یا انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنان را که انکار کردند
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب یعنی انکار نیست
مارا بر ایشان أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی آنکه خدای أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از آسمان یا ابر آبی فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعل است یعنی ما قادریم
که بیرون آریم بِهِ بدان آب ثَمَرَاتٍ از همه میوهای مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتی که مختلف است
رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف گوییم مراد اشکال و هیآت است وَمِنَ الْجِبَالِ
و آنچه آفریده ایم از کوههای جُدَدٌ راههای مختلف اللون است و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط
ملونه بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگون است رنگهای آن در شدت
و ضعف یعنی بغایت سرخ و برخی از آن فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهها یعنی بغایت سیاه وَمِنَ
النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و از جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مُخْتَلِفٌ
هست آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان اثمار
و جبال و هر که نماند قدرت خدای را بر آفریدن اشیا و عالم بود بتحویل هر چیزی که از حالی بحالی
چگونه از خدای تعالی نترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که می ترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش بحق است و علم بصفات و افعال

اولیس هر که را دانش او بیشتر ترس او افزون تر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا فرمود که انی اعلمکم
بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ هر آینه که خدای تعالی غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو غَفُورٌ
آمرزنده است مر رستگاران را إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ هر آینه آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ
کتاب خدا را که قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را با داب و شرائط آن
وَأَنْفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا
پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آن که برغبت دیگران کرد و تصدق
باستعداد مسنونه بوده و علانیه در مفروضه يَرْجُونَ امیدوارند امید میدارند بدین عملهای
تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت
متاع اعمال ایشان رواج تمام یابد و این عملها کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام کرد اند خدای
یعنی تمامی برایشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَيَزِيدَهُمْ و زیاده کرداند
حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را
رتبه شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب
شده باشد ایشان را آتش إِنَّهُ هر آینه که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است مر گناه
کاران را شَكُورٌ مزده دهنده مر سپاس داران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم
إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست است
مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه را که پیش از و بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و
اصول و احکام آنهاست إِنَّ اللَّهَ هر آینه که خدای تعالی بِعِبَادِهِ به بندگان خود
لَخَبِيرٌ داناست بمعانی ایشان را امید اند بَصِيرٌ بیناست بظواهر ایشان رای چیز
و احوال آنکه بتصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر و پوشیده نیست آنکه فرمود که ثُمَّ
أَوْرَثْنَا بکتابهای متقدمه بر امم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآنرا
یعنی تا آخر کردیم آنرا عطا دادیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از
بندگان ما یعنی امة حضرت رسالة صلی الله علیه وسلم علما را میراث خوانده چه میراث

مالی

مالی باشد که بی تعب در طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی حسب و جوی مومنان مخصص عنایت
ملک منان بدیشان رسید یا بگانه را میراث دخل نیست و دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند
یا در سهام وره از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف
و ثلثان و کسی با نکه تمام برد و درینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کس بقدر دانستن
و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند مصرع زین نرم یکی بوجه طلب کرد و یکی کام
فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکار است بر نفس خود بتقصیر در
عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و برخی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان اغلب الوقت
وَمِنْهُمْ و از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده به نیکوئیهای که بپیوسته عمل نماید باحکام
قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او ذَلِكَ این توریث و اصطفا
هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرگ فاروق اعظم رضی الله عنه نقل میکند که از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیه فرمود که سابق ما بهمه پیشی گرفته ایم و مقتصد ما
نجات یافته ام و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفت سابق آنانند که بیحساب به بهشت
روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب
بمانند و حق سبحانه رحمت تلافی حال ایشان کند و امیر المؤمنین رضی الله عنه فرموده که سابق
ما اهل جهاد ند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه
که نه بجهاد روند و نه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست
که قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از
فتح مکه بدایره اسلام در آمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه
سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد و ترتیبی که در قرآن مذکور است
یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره العزیز گفته ظالم
جاهلند و مقتصد متعلم و سابق عالم و گفته اند طالب دنیی و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب

اصغره و شیرا از جرم با مصر بر ذنوب و تایب عاید و ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه
معاش او بود معاد غلبه کند و آنکه متعلق هر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش او هر جربا بستند
بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کنند و لله فی الله یا خوع کننده نزدیک بلا و صبور در
بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل شبهه و خورنده حلال یا مشغول بی و بذکر متوجه
بذکور یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واصل یا آنکه سیآت او بر حسنات او تجربد
و آنکه هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیآت راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن بود
و آنکه سرّا و علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکار ابود یا آنکه الفاف
ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه ندهد و انکه نه ستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد
و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلق الطلب قوت نکند امام قشیری رحمة الله علیه قدس
سره فرمود که این سه گروه اهل نجات و جود وانیا رند یا طالبان نجات و درجات و مناجات
در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود با قوت و ناظر از حق بحق صاحب
فتوحات روح الله روحه میگوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی
بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود و در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد از نعم جهان
بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی بمشاهده منعم در ساز و دار و بنعمت نپردازد ــ نعیم هر دو
میکند بر ناموس دل از میان نعمت ندارد الا دوست حق سبحانه و تعالی هیچ امه را از امم سالفه
این نواخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و انتداد
ظالم کرد تا شرم زده نگردد و بر رحمت امیدوار باشد ــ نیامیدانه من الود طاعت خالص
ولی برحمت فضلت امیدواری هست و گفته اند تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیر ش از راه
عدل و حق سبحانه و تعالی فضل را از عدل دوست دارد و تاخیر سابق جهة آنست که تا ثواب
که دخول جنات اقرب باشد یا جهة آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب
آتشیست که چون برافروخته شود هزار خرمن عبادت پر و سوخته شود ــ ای از عجب آگهی عجب آتش
گرم ساز تنور بوالعجب است هر کجا شعله اش افروخت هر چه از علم و زهد دید بسوخت جَنّٰتُ عَدْنٍ

بوستانهای اقامت يَدْخُلُونَهَا در آیند این سه گروه در آن يُحَلَّوْنَ پیراسته شوند
فِيهَا در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا
و از مروارید صافی و در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب
بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج به پادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این
سه گروه فِيهَا حَرِيرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیایی رشته و بافته نبوده وَ
قَالُوا و گویند این جمع چون از حفره دوزخ رهند و بروضه بهشت الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش و ثنا
مر خدا را الَّذِي أَذْهَبَ آن خدای که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از
رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم
موت یا وسوسه ابلیس یا فکر رجوع و حلیش یا خوف سلطان یا او غدغه تحاسد و یا نقص راحت
إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزنده گناه گارانست شَكُورٌ جزا دهنده سپاسدار
الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدای که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت است
و از و انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را
فِيهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهة طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا
فِيهَا و نمیرسد ما را در اینجا لُغُوبٌ ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در روی بلکه همه عیش
و حضور و فرح و سرور است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شده اند بخدای و رسول لَهُمْ نَارُ
جَهَنَّمَ مر ایشان راست آتش دوزخ لَا يُقْضَىٰ حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان
بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ و تخفیف
کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند
زیاده کنند اوراف و التهاب او را كَذَٰلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ
هر ناسپاسی را که در کفران بنهایت رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فریاد
میخواهند فِيهَا در دوزخ و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را
و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بوده ایم

عمل بکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که از ما در و بیان شما البته بوده
حق سبحانه فرماید که أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا ما زندگانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ
آن مقدار که پند گیرد فِيهِ در این عمر مَنْ تَذَكَّرَ هر که خواهد که پند گیرد و مراد عمریست که مکلف
بدان متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین بیست و شصت است و در زاد المسیر گوید
هفتاد است که آن زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را
عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یعنی کتاب
یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا یا وردی گوید که نذیر بر نسبت
که او را سبک ملک الموت گفته اند و اکثر حکما برآنند که مراد از نذیر شیب است زیرا که زمان
شیب فرونشاننده شعله حیات است و موسم پیری فزاینده آینه ذات شعر همان نور
چوگان بادپای الصبا زنم چوگان نخسپد ز جای نوبت پیری چو زند کوس درد دل شود از
خوشدلی و عیش فرد در تن و اندام در آید شکست لرزه کند پای ز سستی چو دست موی
سفید از اجل آرد پیام پشت خم از مرگ رساند سلام در موضح آورده که چون دوزخیان
استغاثت کنند و بفریاد آیند و گویند خدایا ما را باز گردان تا عمل خیر کنیم مقدار زمان دنیا از اول
ابلاغ تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادم شما را نذیر فرستادم شما گویند
بلی زندگانی یافتیم و نذیر دیدیم خدای فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَمَا
لِلظَّالِمِينَ پس نیست ستمکاران را یعنی مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که عذاب از ایشان
باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ داننده پوشیده
ایست که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار برو مخفی نخواهد بود إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی
که او دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ با چیزی که مضمر است در سینها هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ واوست ٤
آن کسی که گردانید شما را خَلَائِفَ خلیفها فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان
متمکن ساخت و مقالید التصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داده و این نعمتی بزرگ است
فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر وست

خود کفر او وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و نیفزاید مر کافران را كُفْرُهُمْ ناگرویدن ایشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان إِلَّا مَقْتًا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر
ایشان مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و نیفزاید
نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان إِلَّا خَسَارًا مگر زیان در آخرت
قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَاءَكُمُ انبازان خود را
الَّذِينَ تَدْعُونَ آنانکه میخوانید ایشان را و می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
أَرُونِي بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ
از زمین و آنچه در روی و بروی است أَمْ لَهُمْ آیا هست ایشان را شِرْكٌ انبازی
فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم ایشان را كِتَابًا کتابی ناطق
بانکه ما شریک گرفته ایم فَهُمْ پس ایشان عَلَىٰ بَيِّنَتٍ بر حجتهار روشن باشند مِنْهُ
از آن کتاب بَلْ نه چنین است بلکه إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی
از ایشان که روسا و اشراف اند بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان
إِلَّا غُرُورًا مگر از روی فریب و مکر إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
نگاه میدارد آسمانها و زمین را أَنْ تَزُولَا برای آنکه زایل نشود و از اماکن خود و محل ها
در حال لقا بجا رست از آنکه دارند آورده اند که چون یهود و نصاری عزیز و عیسی علی نبینا
وعلیهم السلام را پسر خدا گفتند حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته
گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیابند یعنی از جای
خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد ایشان را مِنْ أَحَدٍ
هیچ یکی مِنْ بَعْدِهِ پس از زوال و بازجای نیارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست
حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نکند غَفُورًا آمرزنده کسی را که از این
قول رجوع کرده بوحدانیت حق قایل شود و دانند که لم یلد و لم یولد صفت اوست
خدای را که معبود است واحد نگوید کس که مولود است و والد کسی که او را نباشد کفو و مانند

بدولت نیست یکرد فرزند، روست قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند
بایکدیگر میگفتند لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بوده اند که تکذیب پیغمبران خود اند بخدای
اگر پیغمبری آمدی ما ازیشان راه یافته تر بودمی و تصدیق او نشتابندی حق سبحانه و تعالی
خبر داد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان
خود لئن جاءهم اگر آید بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هرآینه باشند
اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر
ایشان فلما جاءهم پس آنگاه که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او مر ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق
و دور شدن استکبارا و بغرور ایشان را منکر کردن گردنی از فرمان الهی فی
الارض در زمین ومکر السیئ و آنگه مکری کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک
کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیئ و باز نگردد مکر بد الا باهله مگر با اهل وی یعنی مکر
هر مکاری بوی احاطه کند و اطراف و جوانب فرو گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشند
در باره خود مشاهده نماید و این معنی را درین باب قطعه ایست این بیت از آنجا ثبت
افتاد ؎ در باب من ز روی حسد یکه و ناشناس ؛ دمهای زد و نزد و گوکب نزد و برما فشند
رنجها لا نفسهم همه نیکی بمن رسید؛ ایشان جزای فعل بد خویش یافتند فهل ینظرون پس
انتظاری می برند مکذبان و مکاران یعنی نمی برند و چشم نمی دارند الا سنت الاولین مگر سنت
الهی را در پیشینان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فلن تجد پس نیابی
لسنت الله مر سنت خدای را تبدیلا تبدیلی یعنی عذاب را بصواب بدل نتوان کرد
ولن تجد لسنت الله و نیابی مر سنت خدای را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان و مکاران
بدیگری حواله نتوان ساخت اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین فینظروا
کیف کان تا ببینند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبت
آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وکانوا و بودند ایشان قوم عاد و ثمود اشد

منهم سخت تر از مکیان قوة از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند
و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وما کان الله لیعجزه و نیست خدای که عاجز گرداند
او را من شیء هیچ چیز فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین پس هر چه خواهد
کند و کسی برو در حکم او پیشی نگیرد انه کان بدرستی که او هست علیما دانا بحال
همه باشیا قدیرا توانا بتصرف در آنها ولو یؤاخذ الله و اگر مواخذه کردی خدای الناس
مردمان بما کسبوا بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت ما ترک نگذاشتی علی
ظهرها بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد
همه حیوانات که بشآمت معاصی بنی آدم هلاک بشود چنانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام
که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند درین وقت نیز اگر
ایشان را بگیرد عاصیان بگیرد همه نابود میشوند ولکن یؤخرهم و لیکن باز پس میدارد
ایشان را الی اجل مسمی تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشانست فاذا جاء
پس چون بیاید اجلهم وقت هلاکت ایشان فان الله پس خدای کان بعباده هست
به بندگان خود بصیرا بینا و میداند که مستحق هلاکیست و لایق خلاص و نجات کدامست و هر یکی را
فراخور حال او پاداش دهد ؎ آن را بلوامع رضا بنوازد و این را بنوایب و غضب بگدازد
کس را بقضا و قدرتش کاری نیست، آنست صلاح خلق کو میسازد والله تعالی اعلم ۵

سورة یس مکیة — بسم الله الرحمن الرحیم

در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانه غیب که حضرت حبیب خود را
صلی الله علیه وسلم بر آن اطلاع داده بواسطه جبرائیل بر آن نازل شده و غیر خدای و
رسول کسی بر آن وقوف ندارد و بعضی علما در یس گفته اند اسم قرآنست و در احقاف فرموده
که نامیست از نامهای الهی و گویند اسم سوره ایست و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس
قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکند در تفسیر ماوردی گوید
که از هفت نام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه امام ...

آن یس میگویند تا شید این سخن میگفتند شعر لله در کم یا آل یاسینا: امام فخری قدس سره
فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و یسین عبارتست از سر او با احباب از اهل اشواق
در بحر الحقایق آورده که قسمست به این نبوت حبیب و به سر سطر او و بعضی برانند که معنی آیا انسان
است بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر زبانها از وی اقتصار نموده اند
چنانچه در ایمن الله گویند و حقیقت آنست که کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت
لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت یس میتواند بحرف سین اشارت بکلمه باشد
و آن القول که گذشته انسانست و معنی طیبه یا انیست حضرت مصطفی باشد صلوات الله
و سلامه علیه که صفت کمال انسانیست مر آنحضرت را ثابت است و می شاید که آن کلمه
شبیه باشد حروف سین بنوبت اعتدا الیه است که میان زبر و بینات او توافق و تساوی است
و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص ختمیه است که علامت حقیقی خواه در طرف توحید
و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد ست ترا است مرتبه اعتدال در همه حال
کرد خصایص توحید اعتدال از همه تمکنت ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضل از
همه و از فحوای کلمات سابقه و ایحر یا مین قلب القرآن یس استشمام می توان نمود
خدایت لشکری داده ز قرآن یس آنکه قلب آن لشکر یسین در جامع الاصول از صحیح
ترمذی بروایة انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که ان
رسالته لکل شیء قلبا و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند نویسد برای او ثواب
ده بار قرائت قرآن و ایت سوره مبیه گویند که تمام میکرد از خواننده خود نیکویی هر دو سرای
و را افعه خوانند که دفع کند از همه پیاو خاصیتش نا منکر رو اکند همه حاجتها او را آورده اند
که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس
ای سید والقرآن الحکیم بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا صراو زحکمت که انک هر آینه تو
کبر بی شک و بی شبهه لمن المرسلین از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بوده اند
علی صراط مستقیم بر راهی راست که توحید است با تو فرستاده شود و بر طریق استقامت که راه راست

موصل بمقصود تنزیل العزیز قرآن فرو فرستاده خدای غالبست و محض بنصب لام خوانند
یعنی فرستاده قرآن را فرستادن خدای قوی در ملک خود الرحیم مهربان بر خلق خود و تو
از فرستادگانی لتنذر تا بیم کنی و ترسانی از عذاب ربانی قوما ما انذر
گروهی را که بیم کرده نشده اند آباؤهم پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری
زمان فترت یا بیم کنی ایشان را بانچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان
اسمعیل علیه السلام فهم غافلون پس ایشان بیخبرانند لقد حق القول هر آینه
که درست شد قول بالعذاب علی اکثرهم بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین فهم لا یؤمنون پس ایشان نگروند مراد آنانند که خدای میدانست
که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و اضراب او انا جعلنا بدرستی
که گردانیدیم فی اعناقهم اغلالا در گردن ایشان غلهای فهی آن غلهای پیوسته
شده الی الاذقان بزنخدانهای ایشان و نمیگذارد که سرها بجنبانند فهم مقمحون
پس ایشان سر در هوا مانده کانند و چشم بر هم نهاده کان تمثیل کرد مشرکان را بجمعی که
غلهای بر گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند
سر مبارک او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی بر داشت و نزدیک
وی آمد و چون دست بالا برد که سنگ بروی زند دستش او در گردن او بسته شد و سنگ
بر دست او چسپید و در گردنش بماند و این آیه آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه
مغلولان از کارهای باز داشته شوند گویند قوم بنی مخزوم بجهد بسیار دست او را از گردن
او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت که من بر دم تا بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک آنحضرت
آمد نابینا شد و آیه آمد که وجعلنا و گردانیدیم من بین ایدیهم در پیش روی ایشان
سدا دیواری و حجابی ومن خلفهم و از پس ایشان پرده و مانعی فاغشیناهم
پس بپوشیدیم چشمهای ایشان را فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند محققان گویند
که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از حیات گذشته و هر که را دو سد چنین احاطه

کرده باشد هر آینه چشم او را پوشیده بود از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایة وَسَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ و یکسانست برایشان آنکه بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشان
لَا يُؤْمِنُونَ نگروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این
نیست که تو بیم میکنی آگاهانیدنی که فایده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی که پیروی
قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول شنود وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی
یعنی در نهان از وی بترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غایبست از وی یعنی امور اخروی
فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
و مزد بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت و در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند ما را
خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چون باشد آیة آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی
که ما نُحْيِ الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگان را بعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ
و نویسیم پیهای یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان
مگر خطیات ایشان خواهد بود و هر قدمی رقمی از عنایت بر صحیفه احوال ایشان کشیده خواهد
شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیز را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ
در دفتری که مثوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه فرموده که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما می نویسند
و در صحیحین مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد صلوات کسیست که دورتر باشد راه
آمدن او بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی
که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط یا سیئه چون اشاعه باطل و تاسیس ظلم
حق سبحانه میفرماید تا همه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد داد پس
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو این چنین گفتست پیر معنوی کای برادر کارها
وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلی مثل اهل دیه انطاکیه إِذْ
جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علی نبینا

ای شمعون

ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و هیچ چیز قدرت ندارند شمعون
دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکرداند شمعون
گفت اگر خدای شما این کار بکند ما هم بوی میگرویم پس دختر ملک را که جدای از مرگ وی
برآمده بود با مرده هفت روزه را زنده کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام
ایذا اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود وَجَاءَ
و آمد مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترجای از شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَىٰ
و بود که میشتافت تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی
کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما أَجْرًا
مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا وَمَا لِيَ
و چیست مرا که از روی صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نه پرستیم آنکس را که بیافرید مرا و از
عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد
روز قیامة اضافه فطرت بخود اظهار شکرست و اضافت بعث بکافران مبالغه بر تهدید
روز جزا أَأَتَّخِذُ آیا گیریم مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدای دیگر یعنی بتان إِنْ
يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ اگر خواهد خدای بِضُرٍّ بگزندی مرا یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد
لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا درخواست بتان چیزی را از آن
یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من
از آنکه توانایی ندارد بر نفع و ضرر پرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع
و بر رانیدن ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی
به پیغمبران آورده گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که من بگرویده ام بِرَبِّكُمْ بپروردگار شما
فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا و نزد من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم
کرد و ایشان او را بسنگ بزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست

که او را کشتند و خدای او را زنده گردانید و به بهشت برد و امام حسن بصری رحمه الله علیه
را گفت که چون قصد قتل وی کرد حق سبحانه او را بآسمان برد و از روی کرامت
قِيلَ ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ درای در بهشت پس چون به بهشت درامد
قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا شوند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي
بآنچه بیامرزد مرا پروردگار من وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُكْرَمِينَ از نواختگان
باکرام قوی گفت که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته گشت یا بآسمان رفت
وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَى قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ پس از قتل او یا رفع او
مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک کافران وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ
و نبودیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بمقدارتر بودند
که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر
ما بوده صلوات الله و سلامه علیه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشند إِنْ كَانَتْ نبود
عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد جبرئیل علیه السلام بر دو بازوی در شهر
ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند
یعنی بیک نعره جبرائیل فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ
ای دریغا بر بندگان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند
که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که كَمْ أَهْلَكْنَا
چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ
و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نمی‌گردند یعنی بری
معاودت نمیکنند وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مگر بهم جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ
نزدیک حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانرا که هلاک کرده ایم از پیشینیان
با این مخالفان و اپس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب
کردار وی گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد

و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس اند و مهجور سرمد خواهند گشت و لعنت
جنابی محروم جاودانی وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را
زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردیم آنرا
وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه‌ها و مراد حبوب غذائیست
فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ پس از آن دانه میخورند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین
جَنَّاتٍ بوستانهای مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمایان وَأَعْنَابٍ و اصناف
تاکستان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از چشمهای لِيَأْكُلُوا
تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ و آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ
دستهای شما مثل دوشاب و غیره و حفص ما عملت و ما را نافیه میخواند یعنی میخورند دستهای
شمان عمل نکرده است و دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده
أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتهای و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب
بحر الحقایق فرمود که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران
عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم
بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم از انهار
مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات آیا
سپاسداری نمیکنند یعنی سپاس ما باید داشت بدین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید
آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ور ذل ببرد دخل غنم
هش و کنت پس زود لبر منزل مقصود رسی از منهج شکر انگر و قدمت سُبْحَانَ الَّذِي
پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفهای و نوعهای مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نباتات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای
ایشان یعنی انس چون ذکور و اناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وَ
آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر ایشان را بر القدرت ما شب که از روی حکمت نَسْلَخُ

در می کشیم ودور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ آرزوهای خود را فَإِذَا هُمْ پس ایشان آنگاه
مُظْلِمُونَ در آیند کان تاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي وآیه دیگر آفتابست که میرود
لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که اوراست ودر صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش
باشد وگویند مراد از مستقر حدی معین است که دور او بدان منتهی شود ذَلِكَ آن رفتن
او مستمر شود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود بر هر مقداری
الْعَلِيمِ دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ وماه را مقدر ومقرر کردیم یعنی سیر اورا
مَنَازِلَ در منزلهای بیست وهشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از منازل دو منزل
وثلثی باشد وهر روز قریب منزلی قطع کند ودر منزل اجتماعست نور او می افزاید ودر منزل
استقبالیه میکاهد ومیل بلطافت وتقوس میکند حَتَّى عَادَ تا وقتی که گردد كَالْعُرْجُونِ
الْقَدِيمِ مانند چوب شاخ یکساله از خرماستان که خشک شده باشد وکج گشته بشکل هلال
لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد مر او را وشاید أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد
قمر را در مکانی او چه یکی بر فلک اولست ویکی بر چهارم یا آنکه آفتاب دریابد
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند وآفتاب در سالی
پس اگر آفتاب در سرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتند وخلل بکون
نبات وتعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ ونه شب سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است
بروز یا آن یعنی که غلبه کند روشنی را و همه اوقات شب گذرد بلکه متعاقب اوست
وگفته اند مراد شب وروز آگستن ایشانست یعنی ماه وآفتاب ومراد آنست
که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهة ضیا بر آفتاب سبقت
نمیگیرد وَكُلٌّ وهمه کواکب از نیرین وغیر آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک بگشاد
میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ ونشانه دیگر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا
آنست که ما برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشان را یعنی نشاندیم فِي الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم وسایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام وگفته اند

وگفته اند مراد از ذریة اولاد اند یعنی چون فرزندان خورد را قوت سفر نیست
بر خشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ وبیافریدیم برای مردمان مِنْ
مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق وصندوقی
وناده وامثال آن وگفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ
واگر خواهیم که غرق سازیم کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریادرسی نیست لَهُمْ مر ایشان را
که از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ ونه ایشان يُنْقَذُونَ رها کرده شوند از
مرگ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مگر بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا وبرخورداری دهیم
ایشان را برخورداری دادنی إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ وچون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ
از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسیده وَمَا خَلْفَكُمْ واز عذابی که در عقب شما است
یعنی در آخرت وایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض
نمایند ودر مکابره شدت افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ ونیامد بایشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت
إِلَّا كَانُوا مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
وچون گویند مر ایشان را که بر درویشان ومحتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه داده است شمارا خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه
انکار وجود صانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران
که از روی تهکم با مومنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا
که اگر خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادرست
بر اطعام خلق بایستی که ایشان را اطعام دهد چون او طعام نداد ما نیز نمیدهیم
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را
بمخالفت مشیت میفرمایید واین سخن از ایشان خطا بود در رای آنکه خدای بعضی مردرا

توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته و بجهة ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند
گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی که بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست
درویش را اضاعت و آنکه حواله کرده تا کار او بسازد و فارغ کند دلش را از روی بخل از خود
ملتفت بوی نمود ابود ندامت اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَى کی است
هَذَا الْوَعْدُ این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
براست گویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمی برند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد
که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشان را وَهُمْ يَخِصِّمُونَ
و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدال در خصومت مشغول باشند و مهم
دینی میسازند که یکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ
و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ بازگردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن
نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ
پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار
خود يَنْسِلُونَ می شتابند در این چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند
قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را مِنْ
مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما ملک جواب دهند هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ آنچه وعده کرده بود خدا
از بعث و نشر و شما میگفتید متى هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران
در باب بعث و نشر و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردند إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخه اخیره است یعنی بمجرد نفخ زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شده گانند فَالْيَوْمَ پس امروز
لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفس شَيْئًا چیزی را از خواسته از خود از ثواب ایشان
کاهند و نه عقوبتی زیاده از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید

تأخذهم

ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آن چیز را که بوده اید میکرده اید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ آن روز فِي شُغُلٍ در کاری باشند فَاكِهُونَ
شادمان و نازان و میوه خوران و لذت کنندگان و آن کار اختصاص ابکار است یا
سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی خدا بودن یا مشغول باشد ایشان را به تنعم و فارغ باشند
و از تأمل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول گرداند ایشان را از اهل
که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کردن موجب تبغیض عیش است
و در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت اند بنعیم جنات بوده حق سبحانه
ایشان را به نعم مشغول گردانیده این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جمله اهوال است
نسبت با طالبان حق نهایت فرودی می نماید و از اینجا بر اکثر اهل الجنة البله بی توان برد
گویند این آیه نزد شبلی قدس سره خواندند نعره زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت
بیچارگان اگر دانسته که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاکت بیفتند و در کشف الاسرار
شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره نقل میکند که مشغولی بهشت از آن عار
مومنان است اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت
نپردازند ~ روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید و ربی
تو بصحرا بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هُمْ ایشان یعنی اصحاب الجنة
وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور و غلمان فِي ظِلَالٍ در سایه ها قصور
یعنی در مواضعی که از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ
تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست
در بهشت فَاكِهَةٌ میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَا يَدَّعُونَ
آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هرچه بهشتی
اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آرد در پیش او آید خود حاضر شوند و مر ایشان را
باشد سَلَامٌ قَوْلًا سلام یعنی تحیتی خطابی بی واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از پروردگار مهربان

در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد چون سر بالا
کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة ؎ سلام دوست شنیدن سعادت است و
سلامت لوصل یار رسیدن فضیلت است و کرامت وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز
أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از مومنان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان
دشمنان می رانند و ایشان را ببستان دوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد
نکردم با شما و نفرمودم شما را يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ
آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ
مُبِينٌ دشمنیست آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است وَأَنِ
اعْبُدُونِي و نه عهد کرده ام شما را که مرا پرستید که دوست شمام هَٰذَا این پرستش من
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست است به بهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ و بدرستی که گمراه کرد شیطان
مِنْكُمْ از شمای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نیستید شما که تعقل
کنید و خود را از دام فریب او نگاه دارید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخیست الَّتِي آن دوزخ
که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعید کرده میشدید بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ درآیید
بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا نکردید
الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک
نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا و سخن گویند با ما
أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پایهای ایشان بِمَا
كَانُوا بآنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ میکردند در کشف الاسرار آورده چنانکه جوارح
اعدا را بر افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای اولیا بر طاعات ایشان ادای
شهادت میکنند چنانچه در اثنا آورده اند که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده
او شرم دارد که عبادات و خیرات خود را برشمارد حق سبحانه اعضای وی را در سخن آرد

تا هریک

تا هر یک اعمال خود را باز گویند یعنی اعمال گواهی دهند بر حسنات کار او و وفای مقولات منقولات
وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ
بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بوده
فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند آن را وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و
صورتهای ایشان را متغیر سازیم عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ جایهای ایشان تا هم آنجا افسرده شوند
فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَلَا يَرْجِعُونَ
و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب بالصورت اول باز نروند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر که را
عمر دراز دهیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم او را فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی قوت او را بضعف
بدل کنیم و جوانی او را به پیری أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر است
بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود ؎ نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه میگفتند که محمد
شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان را میفرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم محمد را
شاعری وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نه سزد مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه در دل قوم شدی
که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدان از قوت فطانت است که در شاعری دارد پس
حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل
ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانکه
یک نوبت فرمود که کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله
قایلی گفته که کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت همان بیتی که نوبت اول خوانده بود دو بار
ثانی تکرار نمود ابو بکر فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه موزون وارد شده انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
بی تکلف و مقصد بوده إِنْ هُوَ نیست آنچه با او آموختیم إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی
وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود و فرایض
لِيُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد بدان مَنْ كَانَ حَيًّا هر که را باشد زنده یعنی عاقل

وبا نهم چه غافل و جاهل و بمثابه مرده الست با آن را که مومن ست فی علم الله چه حیوة ابدی
و بقای سرمدی بایمانست و تخصیص انذار بمومن جهة انتفاع اوست بدان ویحق القول
و واجب میشود کلمه عذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند
اولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان انا خلقنا آنرا که ما آفریده ایم لهم
برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کرده ایم ما و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت
یعنی متفرد بوده ایم بآفرینش آن میان مردمان مثلیست که هر که کار تنها کند گوید این مهم بدست
خود ساخته ام یعنی دیگری را در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم
برای ایشان بخودی بی مشارکت غیری انعاما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فهم
لها پس ایشان مر آن را مالکون ضبط کنندگان اند و تصرف دارندگان وذللناها
و رام کردیم و رام گردانیدیم انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن
مرکوب ایشانست که بر آن سواری کنند چون شتر ومنها یاکلون و بعضی از آن است
که میخورند چون گوسفند ولهم فیها و مر ایشان را در چهارپایان منافع سودهاست
از پشم و موی و پوست ومشارب و آشامیدنیها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیگویند
خدا را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ که از بهر ایشان بدیشان میرساند
واتخذوا من دون الله و فرا گرفتند مشرکان بجز خدای آلهة خدایان لعلهم تا شاید ایشان را
ینصرون یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان لا یستطیعون نمی توانند
نصرهم یاری دادن ایشان را از آنکه جماد اند و ایشان را شعور و قدرت نیست
وهم و بت پرستان لهم مر بتان را جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده
که امروز نگاهبان ایشان اند یا فردا لشکر ایشان اند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فلا یحزنک
پس باید که ترا اندوهناک نکرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند از اتخاذ
اولاد و شریک یا درباره تو میگویند از نسبت سحر و شعر انا نعلم هر آینه ما میدانیم ما یسرون
آنچه نهان میدارند از حقد و بغض وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و خواهیم

داد ایشان را بدان باشکار و نهان هر چه گفتی و کردی جزا دهد تو دانای آشکارا و نهان
آورده اند که عاص بن وایل و با ابوجهل و در شهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه
در دست مالیده بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند
گفت کیست آنکه این اجزا متفرق و اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر بار زنده کرد انحضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که آفریدگار این را بقیامت بر انگیزاند و ترا
زنده کرداند و بدوزخ برد در این آیه نازل شده که اولم یر الانسان آیا ندید و ندانست
ای انا خلقناه آدمی که آفریده ایم او را من نطفة از آب منی و آن را علقه ساخته و از مرتبه
مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده
و سخن گوی و دلیر شده فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدال کننده البته بود با
بمقام جدل در آمد وضرب و زد لنا مثلا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان
کهنه را در دست مالید و خاک ساخته بر باد داد ونسی خلقه و فراموش کرد آفرینش
مرا و را قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده کرداند استخوانها را وهی رمیم آنکه بوده
و تباه گشته باشد که بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم
یحییها الذی زنده کرداند آنرا کسی که بقدرت کامله انشأها بیافرید آنرا
اول مرة نخست بار و از عدم بوجود آورده وهو بکل خلق علیم و او بهمه آفرینشها
داناست تفاصیل مخلوقات ما میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد میشناسند
و بر جمع و انضمام آن قادرست الذی جعل آن خداوندی که آفرید و پیدا کرد لکم برای شما
من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس آنگاه شما منه از درخت
توقدون می افروزید آتش را و در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت است مرخ و عفار
شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند تا آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست
بر احداث آتش از درخت سبز که در وی مایهات متضاده با جوهر نار هر آینه قادرست
بر اعاده طراوت در چیزی تر و تازه بوده بشد و خشک شده اولیس آیا نیست

الذی خلق السموات والارض آنکه بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام ایشان
بقادر توانا علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان با جرام صغیره و ازم
حقیره بلی آری هست قادر بر آن وهو الخلاق و اوست آفریننده بسیار خلق العلیم
دانا بکیفیت احوال مخلوقات انما امره جز این نیست شان او اذا اراد شیئا چون خواهد
آفریدن چیزی ان یقول آنست که گوید له مر او را که بحکم من کن بباش فیکون
پس باشد نزد بعضی تمثیلست مر تاثیر قدرت را در مراد و مراد الله اثر مطاع مر مطیع را در حصول
مامور بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین
اشیا را بسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند که این کلمه علامتست چون ملایکه
بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد حرفست کاف و نون ز طوایر صنع او ز کاف
تا بکاف بران حرف کشند دال فسبحان الذی پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه
بیده بدست اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها والیه ترجعون
و بدو بازگردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان
که ایشان را رسد العقابست و آن را طوبی لهم وحسن مآب سورة الصافات مکیة
وهی مائة [illegible] آیة بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگان صف برکشیده
در مقام عبودیت صفا صف برکشیدنی فالزاجرات پس راندگان یعنی شیاطین را از
استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات پس خوانندگان ذکرا وحی خدا را بر انبیا
حق سبحانه و تعالی سوگند یاد میکند بملایکه که در صف ایستاده اند میان هوا تا هر چه فرمان
رسد قیام نمایند یا بنمازیان که صفهای جماعت برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند
یا بعلما که در صف افاده و لصفت اقامه قایم باشند یا بر غازیان که در جهاد صف زنند اگر
مراد ملایکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات اند که پیوسته
بتسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزات اند زجر ایشان راندن اسبان باشد
یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان اذان و تکبیر و تهلیل و اگر مومنان اند با انوار خدمت زاجر

دیوانند و در اثنا نماز تالی قرآنند و اگر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت
بر خلق میخوانند احکام شریعت را اگر زهادند بگفتن ذکر خدا و بدانواع آفات را از خود میرانند
صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در موافقت
مشاهده صف برکشیده و دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفس را زجر مینمایند و بانواع ذکر
لسانی و تجلی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال مینمایند در بحر الحقایق آورده که صافات
ازرویت
که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را
طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره
همواره با یاد حق سبحانه کند راشد — ای یاد تو قوام مولش در همه حال بی ذکر تو آرام
دلم هست محال جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز جز نام حمد تو نخواهم مه و سال آورده اند
که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم همه خدایان را با یک خدای آورده
است حق سبحانه درین آیات قسم یاد کرد که ان الهکم بدرستی که خدای شما در ذات
خود لواحد یکیست یگانه و یکتا رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما
و پروردگار آنچه میانه ایشانست ورب المشارق و آفریننده مشرقها کواکب چه هر
کوکبی را مشرقیست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی
دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز مختلف است هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا
کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم
آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقربست بزینة الکواکب بآراستن تابناکان
و حفص باضافه خوانند یعنی بیاراستیم آسمان دنیی را به آرایش کواکب در کشاف آورده
که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون هیات ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال
جمل و هشت گانه که نفس منطقه و شمال و جنوب آنست وحفظا و نگاه داشتیم آسمان را
نگاه داشتنی من کل شیطان از بر آمدن هر دیوی مارد سرکش و نافرمان برو
لا یسمعون نمیشنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرانهادن ندارند الی الملا الاعلی بسوی

سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و با ملائکه یکی میگویند و
وَيُقْذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را بازانده و میشوند
مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ و مر
دیوان راست عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت
استماع کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد
از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی درآید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده
و مرجوم را متلاشی سازد یا بسوزد و ایشان بر رجوم متنبه گشته باز قصد فلک کنند
آورده اند که رکانه بن زید و ابو الاسدین که منکران بعث و حشر بودند همواره دعوای
بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند
حق سبحانه آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ بپرس از مشرکان مکه از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ
آیا ایشان سخت ترند خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریده ایم از ملائکه و آسمان
و زمین و کواکب و مشارق و مغارب إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشان را
مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گلی چسبنده پس ماده اصلی ایشان گلست و آن حاصل شود از انضمام
جزوهای آبی با جزو زمینی مراد ازین کلام اثبات معادست و رد استحاله ایشان
مر آن را چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب
عدم قدرت فاعلست کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این
اجزا و اعاده حیات آن قادر تواند بود چه قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت
بهمه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید
ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند مصرع کاینک ز عدم
سوی وجود آمده ایم در معالم آورده که گمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان بوده که هر که
قرآن بشنود ایمان آورد و مشرکان می شنیدند و بآن استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شد
آیة آمد که بَلْ برای قطع کلام اولست و در زاد المسیر بمعنی ردع داشته یعنی بگذار کلام

کفار را و دست بدار بَلْ عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ
و ایشان سخریت میکنند با آن تعجب میداری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند
و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و اداب ایشان اینست
که چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند آن را و بدان پند پذیر نشوند وَ
إِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقال است چون انشقاق قمر
يَسْتَسْخِرُونَ یکدیگر را بسخریت میخوانند وَقَالُوا إِنْ هَذَا و گویند نیست اینکه ما دیدیم إِلَّا
سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوئیست هویدا أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا
و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان
باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ و پدران پیشین ما قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم نَعَمْ آری
برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید و هرگاه که قیامت
درآید فَإِنَّمَا هِيَ پس نیز آن نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی نفخه کرده
فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان زنده شده و از قبر برآمده يَنْظُرُونَ مینگرند وَقَالُوا
و میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَذَا يَوْمُ الدِّينِ اینست روز پاداش که ما را وعده
میدادند ملائکه گویند آری هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان
از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روزی که بودید شما که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید
و باور نمیداشتید پس از حق سبحانه و تعالی فرمان رسد بملائکه که احْشُرُوا الَّذِينَ جمع کنید آنهم
را که ستم کردند بر خود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت
پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست علی هذا القیاس یا قرینان ایشان را از دیوان یا زنان
ایشان را که کافره بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه
و مراد آنست که ایشان را در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار
و اعوان ایشان از ملازمان و مددکاران بر ظلم در روضة القلوب آورده که یکی از
عبد الله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم و احیانا جامه ای ظلمه میدوزم ناگاه

الربع

ازعوان ایشان نباشم ابن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان
ظلمه آنها اند که سوزن و رشته تو میدوزند ـــه یار ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شمار
ایشان واضح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشان را وَمَا كَانُوا
يَعْبُدُونَ و آنچیز را نیز که بودند پرستش میکردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و غیرها
با ابلیس و لشکر او و این عامیست اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک
عنها مبعدون فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشان را یعنی عیسی علیه السلام
و عزیر و ملائکه علیهم السلام خارج شوند بخوانید ایشان را یا دلالت کنید إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ
براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشان را در موقف یا بر
پل صراط إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقائد
و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهة زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند مَا لَكُمْ
لَا تَنَاصَرُونَ چیست شما را که یاری نمی دهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان
جواب ندهند حق سبحانه گوید با ملایکه که ایشان یکدیگر را الفرصت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان
امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگان اند و از روی عجز منقاد شدگان اند وَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر یعنی رؤسای قوم
و ضعفای ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر می پرسند که این چه حالت که ما را پیش آمده یا سرزنش
میکنند مر یکدیگر را قَالُوا و گویند اتباع مر رؤسا قوم را که إِنَّكُمْ بدرستی که شما
كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید با ما عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت و نیکخواهی و من زعم
شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را
بدان میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
بلکه نبوده اید شما گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را گمراه میکردیم یا باشیم وَ
مَا كَانَ و نبود لَنَا مر ما را عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار
شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ

گروهی از اندازه در گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا
سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را
درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ ما شما را دعوت کردیم در گمراهی بجهة آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ما بودیم گمراهان
خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته میطلبد ـــه
من ستم خواهم که تو هم مست شوی تا همچو من سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود فَإِنَّهُمْ
پس بتحقیق تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در کشیدن
عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین
نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ بودند که هرگاه گفته شد
چون ایشان را گویند که بگویند لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی میکنند از گفتار آن یا تکبر می ورزند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و میگویند أَئِنَّا
آیا ما لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ
برای شاعری پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه و تعالی میفرماید بَلْ جَاءَ نه چنین است
که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ
و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از و بوده اند إِنَّكُمْ بدرستی که شمای کافران لَذَائِقُو
الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه چشندگانید مر عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب
وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر جزا آنچیز را که
هستید که عمل کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان از لوث
شک و شرک و جزا ایشان مضاعف خواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ
مر ایشان راست رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهره نپوشیده یا معلوم
خصایص او از دوام و بقای و لذت محض فَوَاكِهُ و آن رزق میوهاست از هر گونه تر و
خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان نواختگان اند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با نعمت و ناز

علی سرر برتختهای آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر نابدیدار اهم شاد و خرم
باشند یطاف گردانیده میشود علیهم بریشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند
بکاس جامی پر من معین از خمر ظاهر شده بر چشمهای یا جاری از چشمهای بیضاء
خمر سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة بالذت و خوش خوار للشاربین مر
آشامندگان را لا فیها نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتبست
چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار ولا هم عنها و نه ایشان بهشتیان که از آن
شراب ینزفون مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وعندهم و نزدیک
ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته باشند یعنی
در غیر شوهران ننگرند عین فراخ چشمان کانهن گوییا ایشان بیض مکنون
بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در لطافت و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه مجوفست را
که شتر مرغ بیضه را به پر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید باشد
مختلط با اندک صفرتی و احسن الوان ابدان زرد و خوب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی
آورند برخی از بهشتیان علی بعض بر برخی دیگر یتساءلون می پرسند از احوال دنیا
و ماجرای ایشان با دوست و دشمن گوید گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را قال قائل
که انی هر آینه من بودم که در دنیا بودم کان لی بود مرا قرین یاری و همنشینی
که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان آن دو برادرانند که در سوره الکهف ذکر ایشان است
یهودا مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس که در دنیا سرزنش
کنان یقول میگفت ائنک لمن المصدقین آیا تو از باور دارندگانی مر حشر را ائذا متنا
آیا چون بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک وعظاما و استخوانها کهنه ائنا لمدینون آیا ما
باداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و باداش دهند قال گوید یهودا مر اهل
بهشت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور رانید یعنی تا را می بینید اهل دوزخ را
مراد آنست که به بیند دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است

و بچه نوع عذاب مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکوتر شناسی تو فرو نگر به دوزخ
فاطلع پس فرو نگرد یهودا فراه پس به بیند قطروس را فی سواء الجحیم در میان
دوزخ قال گوید یهودا با او که ای قطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک
بودی تو که از راه ضلال لتردین هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری ولولا
نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت
لکنت هر آینه بودمی من المحضرین از حاضر کنندگان با تو در دوزخ پس یهودا با
فرشتگان گوید خبر آنچه را در او شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در
بهشت یعنی بلکه ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا
وما نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب
نشوید گوید ان هذا هر آینه که این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم
او رستگاری بزرگست لمثل هذا از برای مثل این نعمتهای فلیعمل العاملون
پس باید که عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال و صدد انتقال است
کار بکنی بار بگذاری باری ور کار کنی برای یاری باری ور روی بخاک راه خواهی بالید
بر خاک رهی طرفه سواری یاری آنگه حق سبحانه و تعالی میگوید اذلک آیا آنچه مذکور شد از
نعم بهشتیان خیر بهترست نزلا از روی نزل و پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم
و آن درختیست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او را و بغایت تلخ است
حق سبحانه درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد و بکراهه بریشان خورانند بدین اسم
مسمی گردانید و فرمود که انا جعلناها هر آینه که ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة
محنت و عذاب للظالمین مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را
بسبب انکار کنند یا قبول در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختیست در دوزخ
گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و ندانستند که آنکه قادرست
بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احتراق

در معالم آورده که ابن الزبعری باصناد بر قریش را گفت محمد ما را می ترساند بزقوم و آن بلغت
و آن بلغت بربر زبد او بلغه هسکه و خرما را گویند ابوجهل برخواست و کنیزک را بخانه آورده
کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم دهید ما را کنیزک زبده و خرما آورد و ابوجهل گفت بخورید که
این زقومیست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان
گمان میبرند انها شجرة تخرج بدرستی که آن درختیست که بیرون آید فی اصل الجحیم
در قعر دوزخ و شاخهای او بلند شده ببر درکات میرسد طلعها خوشهای آن درخت
کانه گویا که او رءوس الشیاطین سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند
و گویند شیاطین مارهاییست پر هول ست و گفت شکلهای سیاه بود در هوای که رءوس الشیاطین
میگفتند فانهم پس دوزخیان لآکلون منها خورنده اند ازان درخت
فمالئون پس پرکننده شده اند منها البطون ازان شکمها از غایت جوع با بخورانند
ایشان را باکراه ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن
لشوبا آمیختنی است من حمیم از آب گرم چنان آبی که امعاء را پاره کند یعنی چون زقوم
بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا باز قوم آمیخته گردد ثم ان مرجعهم پس
بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است
و از آنجا بجای کشش و ماحضر بود انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران
خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان یهرعون
می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که گمراه شدند قبلهم پیش از
قوم تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق
ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را
از عذاب ما ترسانیدند و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس درنگر چگونه بود
عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد
الا عباد الله المخلصين مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان که باز از منتفع گشتند

ولقد ضل و بدرستی که گمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر الاولین بیشتر
پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم فیهم در میان
ایشان منذرین بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب بترسانیدند و ایشان
قبول نکردند فانظر کیف کان پس درنگر که چگونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان
یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک
کرده شدگان که باز از منتفع گشتند ولقد نادانا نوح و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک
قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندگانیم ما
که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات دادیم او را واهله و کسان او را
من الکرب العظیم از اندوه بزرگ که غرقست یا از آزار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم
فرزندان سه گانه او را هم الباقین ایشان را باقیان از جهة نسل تا قیامت چه
در خبرست که اهل سفینه بغیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل
ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و
حام و حبش و زنگ و بربر وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین
در میان پیشینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم آن را بگذاشتیم که امتان آخرین میگویند
سلام علی نوح سلام بر نوح فی العالمین در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای
کلامیست و خدای سلام میگوید بر نوح علیه السلام و میفرماید که انا کذلک ما همچنین که
نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که نوح
من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ثم پس از دعای نوح اغرقنا
الآخرین غرقه گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وان من شیعته و بدرستی
که از پیروان نوح لابراهیم ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق و توحید پیرو
او بوده و در لباب از فراء رحمه الله نقل میکند که ضمیر عاید بحضرت رسالت کنایه نکرده
و ابراهیم صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی

قناع اوست زیراکه همچون بی روان لفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و در آخر
دعا گفته که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیة شعر مبش ار نو آمد نه سبی انبیا و تو گر آخر
آمدی همه را پیش و ای تو خوان خلیل هست نمکدان خوان تو بر خوان اصطفا نمک انبیا تو
اِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن آن را که ابراهیم آمد پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل پاک از علایق
یا خالی از محبت دنیی یا فارغ از محنت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت با دل از تعلق
کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع واپرداخته اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ و یاد کن چون گفت
ابراهیم پدر خود آزر و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیزست که می پرستید أَئِفْكًا
ایا از روی دروغ آلِهَةً خدایان را دُونَ اللَّهِ جز خدای تُرِيدُونَ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ
پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش
او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم نخست ابراهیم را این جواب
داد ند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهای می بریم و بر حوالی بتان
میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه درآییم برسم تبرک آن اطعمه را قسمت کنیم
تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا بابا به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و بهات و اشکال
ایشان را مشاهده کنی و میدانم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خرابی لب بت و مارا
پرستش ایشان معذور خواهی داشت شعر گویی که چرا زعاشقی بگریزی تو روی تم
بجمال نبینی ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد و روزی دیگر بدید و یاران وی
گفتند ای ابراهیم بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ
در ستارگان و مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم
نجوم در او بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از علم ایشان با ایشان
سخن فرمود فَقَالَ پس گفت إِنِّي سَقِيمٌ من بیمارم یعنی استدلال میکنم بآنکه مرا طاعون
در خواهد یافت آن گروه از طاعون بر می بردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند از وی مُدْبِرِينَ
روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیست ناگاه بدیشان سرایت

بکند و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فَرَاغَ
پس پنهان بازگشت إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بازار دید آراسته و خوانها طعام
در پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس گفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ ایا نمیخورید این
طعامها را و چون جوابی نشنید از تهکم دیگر باره گفت مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ چیست مر شمارا که سخن نمیگوئید
و مرا جواب نمیدهید فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس پنهان درآمد بدیشان و بزد بتان را ضَرْبًا زدنی
بِالْيَمِينِ بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده که تالله
لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بتان را پاره پاره کرد و چنانچه در سوره
انبیا گذشت و نمرود یان از عیدگاه به بتخانه در آمده و صورت حال مشاهده کرده
دانستند که کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتاب
میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن سبق ذکر
یافته قَالَ گفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ ایا می پرستید مَا تَنْحِتُونَ آنچه می تراشید از
سنگ و چوب بدست خود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و آنچه
شما میکنید پرستهای خود و درین آیة دلیل هست بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت
پروردگارست و چون ابراهیم ایشان را الزام کرد قَالُوا ابْنُوا گفتند نمرود و خواص او
که بنا کنید لَهُ برای سوختن ابراهیم بُنْيَانًا بنائی و از هیزم پر ساخته آتش در ان زنید
فَأَلْقُوهُ پس در افکنند او را فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمرود و دیگران
بِهِ با ابراهیم كَيْدًا دستان و فتنه که او را بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس ما گردانیدیم
ایشان را از برتر و خوارتر چه آتش ایشان را بر خلیل گلستان ساختیم و آن برهانی روشن
شد بر حقیقت او و بطلان ایشان وَقَالَ و گفت ابراهیم چون از آتش سلامت بیرون
آمد إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجائی که پروردگار من فرموده
یعنی بزمین شام سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بصلاح دینی و آخرت
پس ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در راه با جمعیت ساره خاتون افتاد

واو را با ابراهيم بخشيد و چون ابراهيم ملك يمن در وي شد دعا كرد كه رَبِّ هَبْ لِي اي پروردگار
من ببخش مرا فرزندي مِنَ الصّٰلِحِينَ از شايستگان و ستودگان كه معين من باشد بر طاعت
و مونس من بود در غربت فَبَشَّرْنٰهُ پس مژده داديم او را بِغُلٰمٍ حَلِيمٍ بفرزندي
بردبار يعني چون ببلوغ رسد حليم بود پس خداي اسماعيل را عليه السلام از هاجر بوي ارزاني
داشت و بحكم سبحاني از زمين شام هاجر و پسر او را بمكه آورد و اسماعيل آنجا نشو و نما
يافت و وقتي ابراهيم از شام بديدن پسر آمده بود سه شب متوالي در واقعه ديد كه فرزند خود را
قربان كن روز عيد نحر بود كه ابراهيم اسماعيل را همراه داشته روي بمنا نهاد فَلَمَّا
بَلَغَ پس چون برسيد ابراهيم مَعَهُ السَّعْيَ با پسر خود بموضع سعي يعني ميان صفا و مروه
و گفته اند مراد مني است بكوه منا قَالَ گفت ابراهيم يٰبُنَيَّ اي پسرك من التصغير للشفقة
إِنِّي أَرَىٰ بدرستي كه من مي بينم پيوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنكه من ترا ذبح
ميكنم يعني ميبايي در خواب مي بينم كه فرزند را ذبح كن فَانْظُرْ پس در نگر تا درين كار مَاذَا
تَرَىٰ چه چيز مي بيني و راي تو بر آن اتفاق ميكند قَالَ گفت اسماعيل عليه السلام يٰأَبَتِ
افْعَلْ اي پدر بكن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده بدان سَتَجِدُنِي زود باشد كه بيابي مرا
إِنْ شَاءَ اللهُ اگر خواهد خداي تعالي مِنَ الصّٰبِرِينَ از صبر كنندگان بر ذبح يا بر حكم قضا فَلَمَّا
أَسْلَمَا پس آنگاه كه گردن نهادند حكم خدا را ابراهيم عليه السلام بفداي پسر و اسماعيل بفداي
سر واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهُ و بيفكند ابراهيم پسر را لِلْجَبِينِ بر پيشاني يعني بر جانب پيشاني
او را بر زمين نهاد بالتماس او و در معالم آورده كه چون ابراهيم قصد ذبح اسماعيل عزم
فرمود اسماعيل عليهما السلام گفت اي پدر دست و پاي من محكم ببند تا اضطراب
نكنم چه بوقت اضطراب شايد كه جامه مبارك تو بخون آلوده گردد و من بدين بي ادبي
بدنام شوم بيت اگر خونم بريزي غم ندارم از آن همي ترسم كه ناگه دامن پاكت شود آلوده از
خونم ديگر چون نگاه بازوي سلام من بمادر دلفگار من برسان و پيراهن مرا بدو
ده تا چون اورا تسلي باشد بيم روي مرا بر خاك نه تا در وقت تيغ راندن ناگاه

نظرت

نظرت بر روي من نيفتد و سلسله مهر پدري در حركت نيايد مبادا كه در امر الهي تاخيري
و تقصيري رود ابراهيم عليه السلام بدل قوي دست و پاي پسر ببست صحيفه و كارد
بر حلق وي نهاد حق سبحانه مس بشكل حلقه در حلق اسماعيل پديد آورد و تا كارد از بريدن
باز داشت و گفته اند حلق او مي بريد و باز درست مي شد پس حق سبحانه ميفرمايد كه ما
عمل ابراهيم را پسنديديم وَنٰدَيْنٰهُ و ندا كرديم او را أَنْ يٰإِبْرٰهِيمُ آنكه اي ابراهيم قَدْ
صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستي كه راست كردي خوابي كه ديده بودي در وسط آورده
كه او در خواب ديده بود پسر انگيخت اما از خون نديده بود در بيداري نيز همان
صورت سمت وقوع يافت إِنَّا بدرستي كه ما كَذٰلِكَ همچنين بنوع از شدت نَجْزِي
جزا ميدهيم نيكوكاران را إِنَّ هٰذَا بدرستي كه اين كار لَهُوَ الْبَلٰٓؤُا الْمُبِينُ او آزمايشي
است هويدا كه بان مخلص از غير او متميز گردد وَفَدَيْنٰهُ و فدا داديم اسماعيل را بِذِبْحٍ
عَظِيمٍ بكشتني بزرگ يعني فربه و آن كشتني شاخ دار بوده كه چهل سال در مراتع بهشت
چرا فرموده و گويند آن كبش كه هابيل قربان كرد و خداي بپذيرفت يا گوسفندي بود كه از كوه
ثبير فرود آمده پيش ابراهيم بايستاد و اشهر آنست كه جبرائيل عليه السلام از آسمان آورد
و قصه قربان با توابع و ضمايم آن بشرحي لايق و بسطي موافق در تفسير جواهر مذكور ميگردد
وَتَرَكْنَا و باقي گذاشتيم عَلَيْهِ بر ابراهيم عليه السلام ثناي نيكو فِي الْآخِرِينَ در ميان
پسينان يعني امت آخر الزمان تا آن را باقي گردانيديم كه همه ايشان گويند سَلٰمٌ عَلَىٰ إِبْرٰهِيمَ
سلام بر ابراهيم يا ما سلام ميگوييم برو كَذٰلِكَ همچنين نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش ميدهيم نيكو
كاران را إِنَّهُ بدرستي كه ابراهيم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان ماست از گرويدگان
وَبَشَّرْنٰهُ و مژده داديم او را بعد از اسماعيل بِإِسْحٰقَ بفرزندي اسحق نام نَبِيًّا
پيغمبري مِنَ الصّٰلِحِينَ از ستودگان وَبٰرَكْنَا عَلَيْهِ و بركت داديم بر ابراهيم وَعَلَىٰ إِسْحٰقَ
و پسر او اسحاق كه از صلب او انبياي بني اسرائيل و غير آن چون ايوب عليه السلام بيرون
آورديم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان ايشان مُحْسِنٌ نيكوكار است در عمل خود پايان

وطاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وستمکارست بر نفس خود بکفر ومعصیت مُبِينٌ آشکار یعنی او
یعنی از نسل او هم گزیدگان نیکوکار باشند وهم ناگزیدگان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا وهر آینه
منت نهادیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی وهارون بنعمت نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا ورهانیدیم
ایشان را وَقَوْمَهُمَا وگروه ایشان یعنی بنی اسرائیل مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ
یعنی تغلب قبطیان وایذا وآزار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ ویاری دادیم هر دو را با قوم
ایشان فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا
ودادیم موسی وهارون علیهما السلام را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی پیدا وهویدا وَهَدَيْنَاهُمَا
وراه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا
وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان بازپسین یا آنچه
باقی گذاشتیم این بود که میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی وهارون یا ما میگوییم
که سلام بر هر دو إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران
إِنَّهُمَا بدرستی که موسی وهارون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما اند
وَإِنَّ إِلْيَاسَ وبدرستی که الیاس بن یاسین بن الیسی بن فنحاص بن العیزار بن هارون
علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگانست بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن
آن را که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی أَتَدْعُونَ
آیا میپرستید بَعْلًا بعل را یعنی بتی بود بیست گز بالا وچهار روی داشت ویک
نام زینت از شام وچون بعل در وی بود اورا البعلبک گفتند وبدین اسم مشهور شد القصه
الیاس گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُونَ ومیگذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادت نیکوترین
آفرینندگان را مراد از خالقین مصوِّرین باشند اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ پروردگار شماست وَرَبَّ
آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ وپروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید وبه وی شرک میارید
حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک فرستاده وایشان ملکی داشتند اجب نام واول
مسلمان بود ودر آخر بافرمای زنش خود از ملت بت پرست شد والیاس علی نبینا وعلیه السلام

ده او بود تا سه سال القوم مبتلا شدند وبالیاس رجوع نموده چاره نمی کردند جمله نموده درخواستند
الیاس فرمود که ایمان می باید آورد وبیگانگی حق اقرار کرد ایشان متامل شدند والیاس گفت اگر
میخواهید که بطلان وحقیقت دین من بر شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم وشما
بخوانید بتان خود را هر کدام اجابت کنند سزای پرستش باشند ایشان برین رضا داده
بت خود را بیاراستند وستایش بسیار کرده از وی باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد والیاس
دعا فرموده فی الحال باران آمد وقوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند اورا
فَإِنَّهُمْ پس هر آینه ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب
وهم قوم تکذیب کردند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان از
شائبه شرک ونفاق آورده اند که الیاس علیه السلام ملول شده از خدای درخواست کرد قبل
از نزول عذاب اورا از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع
رود وهرچه بر وی ظاهر گردد بران سوار شود والیاس علیه السلام در زمان معین بمکان
مذکور رفت وصورت شبری پارسی از آتش پیش وی آمده بران سوار شد والیسع را خلیفه
خود ساخت وحق سبحانه اورا پر وبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع از وی
سلب کرد وبا فرشتگان بپرواز در آمد ودر صفت او گفته اند که هم انسی است وهم ملکی وهم
وهم سماوی واو موکل است بر بیابانها چنانچه خضر علیه السلام بر دریا واو ودر عرفات با یکدیگر ملاقی
میشوند ودر رمضان باهم در بیت المقدس افطار می فرمایند وجمعی از سلمی ای امر
ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ وبگذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان پیشینیان
ثنا ودرود فراوان با آن گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ مراد الیاس وگفته اند الیاسین
هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان
گرویده ماست اسمیست جامع مرجع کمالات صوری ومعنوی را وتمام بندگی تشریفیست
خاص از برای اهل اختصاص اگر بنده خویش خوانی مرا سر از مملکت جاودانی مرا

خضر

سلکم

شمای کرباتخت فرخنده اند همه بندگان تراشیده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که لوط
بن هارون از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ و یاد کن چون نجات دادیم اورا
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و همه اهل بیت اورا إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت
فِي الْغَابِرِينَ در بازماندگان عذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ
و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارات
شام میروید مُصْبِحِينَ در حالتی که داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ و بشب یعنی بر منازل
ایشان میگذرید در روز و شب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمی نمایید که عاقبت
مکذبان بخبر هلاکت می کشد وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
از جمله فرستادگان است او را حق سبحانه و تعالی با اهل نینوی از بلاد موصل فرستاد و چنانچه
در سوره یونس گذشت قوم تکذیب او کردند و وی عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت
و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس
علیه السلام از این حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بایشان فرود آید پس از اندیشه
آنکه مردم او را بکذب نسبت نهند روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آن را که گریخت
یونس علیه السلام از مردم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع
آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی را بآب افکنده سوار میشدند
یونس نیز با ایشان در کشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند
بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس گفت که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند
حاشا که تو بنده باشی بجای آنکه آثار مردی و صلاحیت از بشره تو لایح است یونس مبالغه کرد
که گریخته منم و داب آن قوم چنان بود که بنده گریخته را بدریا می انداختند تا کشتی روان
میشد چون یونس سخن در آن باب بسرحد اضطراب رسانید و قوم نمی شنیدند فرمود که
قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس

از قرعه

از قرعه باختگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند
که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریا باشد تا پیش کشتی آمده دهان
باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدیدار آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را
در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده بود
نفس خود را که چرا از قوم گریخته بی فرمان رسید بدان ماهی که من او را طعمه تو نساخته ام بلکه
درون ترا زندان او گردانیده ام باید که ترکیب او از هم نریزد ماهی در نگاهداشت او
همان حال که مادر با فرزند باشد رعایت مینمود سر از آب برآورده میرفت و یونس در درون
او نفس میزد سه روز یا هفت روز از شهر گذشت که چهل روز در شکم ماهی بود و آن
ماهی هفت دریا بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را صافی و نازک ساخته بود چون
آبگینه تا یونس علیه السلام عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال داشت
فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان در شکم
در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او
پیش از آنکه بشکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذارندگان بود لَلَبِثَ هرآینه
درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان
اما برکت ذکر پروردگار او رسیده زود ویرا خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمین هامون یعنی
صحرایی که در و درخت و گیاه و بنا و کوه نبود و او را در چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ
و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم
عَلَيْهِ بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد در
زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد او نگردد و چون حق سبحانه
و تعالی او را بدرخت بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن باشد و بز کوهی را
فرمان داد تا می آمد و پستان در دهن یونس علیه السلام می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد

وگونت وی تقرار اهل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ وفرستادیم او را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ
بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر
رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال او بیرون آمدند فَآمَنُوا
پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس
برخورداری دادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آن که متقاضی
اجل بایشان داد و ودیعت روح متوجه گردد نه بدافعت ابطال منع او میسر است و نه ببذل اموال
او دفع او متصور است روزی که اجل دست کشاید بستیز و زهر هلاک بر کشد خنجر تیز
ای وقت حیل بود نه هنگام حیل شه روی مقاومت ندیداری گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از
بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوال کن
أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریده ایم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان
حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ
و افترای خود لَيَقُولُونَ میگویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای او بزادند مراد فرشتگان
فرزندان وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در انتساب ولادت بخدای لَكَاذِبُونَ هر آینه
دروغگویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ
بر پسران که ماده افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ
تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آن را که برای خود نمی پسندید
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است اما صاحبه آیا از مثل و شبه
مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین سخن که ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ
مُبِينٌ حجتی روشن فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ
پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود
آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و پری از سروات

ایشان

ایشان اختیار فرمود و ملائکه از انها متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای و شیطان
برادرانند حق سبحانه میفرماید وَجَعَلُوا و ساختند بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری
که دیوان نیز از ایشانست نَسَبًا خویشی میان خدای و پری وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند
دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی قائلان این سخن بالهام ایشان
لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی برانند که از جن ملائکه اند هر چه
از دیده پوشیده باشد عرب آن را جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان
نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران دید و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند
کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون
الجن در سوره سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای عَمَّا يَصِفُونَ
از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و تبرا رسیت او را از
مقال کفار و اشرار و همه ایشان خدا را پاک بدین نوع وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان
سزا ستایش او مینمایند فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه
می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید همه شما عَلَيْهِ برآنچه می پرستید بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان
و بتان سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس را که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده بدوزخ است
یعنی علم ازلی تعلق گرفته بدانکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و از برای رد قول آنها که ملائکه بنات
بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس
إِلَّا لَهُ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامی است در خدمت و عبادت دانسته شده
و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات
سنیه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان
صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف
کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح کنندگانیم

مر خدا را و تنزیه کننده از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده
که این کلام پیغمبر و مومنان است که میگویند هر یک از ما را مقامی معلوم داریم در خدمت
وامر و نهی و صف الستاده کانیم نماز و پاکی یاد کنندگان مر خدا را و تاکیدات این دو
بان و لام و توسیط فصل دلیلست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور
خواه بنسبت ملایکه کرام و خواه بنسبت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان
از اصحاب عظام علیهم رضوان الله العلام وَإِن كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش پیش از
مبعث يَقُولُونَ میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که
نبود و [illegible] بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی
لَكُنَّا هر آینه می بودیم عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شده از وصف
شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر
شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود [illegible] و مغلوب شدن
وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا
الْمُرْسَلِينَ مر آن بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت است
کما قال الله لاغلبن انا ورسلی إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشان اند
یاری داده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکر ما یعنی تابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ
هر آینه ایشان غلبه کنندگان اند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل
ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد صلی الله علیه وسلم از ایشان حَتَّى حِينٍ
تا هنگام اقبال یا زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال
ایشان را در آن روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت
[illegible] و در آخرت علو ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند این
کی خواهد بود آیت آمد که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا عذاب ما را شتاب میکنند و وقت نزول
آن مید بستند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ به پیشگاه منزل

تنزیل

ایشان

ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب
قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر که قصد قبیله داشتند شب همه شب راه بوده و وقت سحر که زمان
خواب گران است بجای ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسیر و تاراج گشاده
قوم را مستاصل ساختند و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح
نام نهاده و هر چند در وقت دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیه تشبیه کرده عذاب را
بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و غارتی بر ایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال
است و مرویست که در آن صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بزمین خیبر رسیده و قلاع
و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح
المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید که وَتَوَلَّ و دیگر باره روی بگردان
ای محمد صلی الله علیه وسلم و اعراض کن عَنْهُمْ از ایشان حَتَّى حِينٍ تا وقتی که آیة السیف نازل
شود وَأَبْصِرْ و ببین عذاب را که بریشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود بود که ببینند
انواع عقوبت با در دنیی و عقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه
و قوت عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند مشرکان وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام بر فرستاده
شدگان وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و همه ستایش مر خدا را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست درین
آیه بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده و امام محیی السنه رحمه الله علیه نقل میکند که هر که دوست
میدارد که بر وی پیمانه خود ثواب را به پیمانه بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیه باشد

نفع

سورة ص مكية

بسم الله الرحمن الرحيم ص

ابو ردق و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفارست که هر وقت که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمود ایشان از روی
عناد مشغول شدندی [illegible] گفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف
فرستاد تا ایشان بعد از استماع متامل و متفکر شده از تغلیط باز میماندند و درین حروف
بخصوصه گفته اند که نام خدا است یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق

الوعد یا اشارتست بصدق الله یا بصدق محمد علیه السلام و در احقاف فرموده که اسم محمد صلی الله علیه وسلم مرتضی رضی الله عنه فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب فرموده که آن بحریست که عرش خدای بروست یا دریاییست که حق تعالی مردان مردگان را زنده کرده اند امام قشیری رحمه الله آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی گفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که بصورت محمد صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق گوید قسم بصاد صمدیت او و در ازل و بصاد صوریه او و بصاد صانعیت او و ما بینها وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِی الذِّكْرِ خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب این کار نه آنست که کفار پنداشتند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویده اند از روی بادی فرتین فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدای و عداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چندین که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهة استکبار و شقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ و نیست آنهنگام هنگام رهایی و گریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود چون در کارزار بر ایشان زار شدی گفتندی مناص مناص حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب که در بدر مناص خواهند و آنجا جای گریز نخواهد بود وَعَجِبُوا و شگفت داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان یعنی بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان هَذَا این منذر سَاحِرٌ جادوست در آنچه از خوارق عادت بامی نماید كَذَّابٌ دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای چه تیره رایی که انوار وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصری که انوار و شعاعات صدق از ظلمات کذب باز نشناسند کشته طالع آفتابی با چنین عالم فروز دیده خفاش را یک ذره از وی نور نه از شعاع جهان روشن روی گیتی می شد از تیرگی شب هنوز از دیده او دور نه آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب

نزد ابوطالب

دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر راندی آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را الحکمت یعنی تمام علم و کمال حلم وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه بی اشباع ممل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم چه بین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست و بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کنند اولیای زن با وی خدیعه افتاد و بوی ندادند و حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود و بدو دادند و نه زن بود آنرا نیز بخواست در زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی از آن بود که بعد از آن خطبه اوریا وی را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر دو گروهی که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرائیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یک جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزگار را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی و روز عبادت ببالاخانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از در درآمدن بروی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان بجانب داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفه وی إِذْ دَخَلُوا چون درآمدند عَلَى دَاوُودَ بر داود علیه السلام و ایشان را دید فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه درآمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو گروه خصیم خصم یکدیگر بَغَى بَعْضُنَا ستم کرده اند برخی از ما عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا

پس حکم کن میان ما بالحق براستی ولا تشطط وجور مکن در حکم خود فاهدنا وراه
بنمای مارا الی سواء الصراط براه میانه که آن عدلست وراستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوید
یکی ازیشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان هذا هر آینه که این مرد اخی
برادر منست در دین وصحبت له تسع وتسعون نعجة مراورا نود ونه میش است ولی
ومرا نعجة واحدة یک میش فقال پس گفت اکفلنیها آن را نصیب من گردان وملک
من کن وعزنی وغلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن چنانکه داشت که تعلل کنم دران
قال گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوال است لقد ظلمک بخدای که ستم کرده است
بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو وجمع کردن آن الی نعاجه با میشهای خود
وان کثیرا وهر آینه که بسیاری من الخلطاء از شرکا وکه مالها بهم خلط میکنند لیبغی
هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی ازیشان بر برخی وزیاده از حق خود میطلبند الا
الذین امنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصلحت وکرده اند عملهای ستوده وقلیل ما هم
واندک اند ایشان درمیان شرکان چون داود علیه السلام این سخن گفت ایشان
برخاستند واز نظر وی غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وظن داود
وگمان برد داود انما فتناه آنکه ما امتحان کردیم اورا بدین حکومت تا متنبه گرد و داود را
فاستغفر پس طلب آمرزش کرد ربه از پروردگار خود وخر راکعا وبیفتاد در روی
حالتی که سجده کننده بود واناب وبازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم رحمه الله
علیه سجده عظیمت ومیگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز وغیر نماز ونزد امام شافعی
از عزایم نیست واز امام احمد رحمه الله علیه درین سجده دو روایت است واین سجده
دهم است بقول امام اعظم رحمه الله علیه ودر فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته
وفرموده یقال لها سجدة الشکر فی حضرت الانوار لان داود علیه السلام سجدها شکرا
فغفرنا پس بیامرزیدیم له مر داود را ذلک آنچه ازو استغفار کرده بود
وان له وهر آینه که مر اورا عندنا نزدیک ما لزلفی قربت بعد از مغفرت وحسن ماب

ونیکو بازگشت در بهشت وگفتیم مر وراکه یا داود انا جعلناک ای داود ما تراکردانیدیم
خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم
یا تر اخلف انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان
بالحق براستی ولا تتبع الهوی وپیروی مکن هوای نفس وآرزوهای اورا
فیضلک که گمراه گرداند هوا ترا عن سبیل الله از راه خدای ان الذین یضلون
هر آینه آنانکه گمراه میشوند ودوری مانند عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دلایلی که برای
حق نصب کرده است لهم مرایشان را عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه
فراموش کرده اند یوم الحساب روز شمار را وبرای آن روز کاری نساخته اند در فواید السلوک
آورده که زینکر پادشاهی بس صعب کاریست وشهریاری چه گران باری که حضرت داود علی نبینا
وعلیه السلام با کمال درجه نبوت وجلال مرتبه رسالت بحمل اعبای چنین امری مامور گردد
وبخطب تعالی چنین خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم بطریق
معدلت ونصفت کن ودر داوری بر منهج عدل وانصاف نمای ودو پای بر جاده حق نه بر
طریق باطل ومتابعت هوای نفس بر متابعت مراد خوایش اختیار مکن که ترا از مسالک
مراضی ما گمراه گرداند در سلسلة الذهب میفرماید شعر نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام
خطاب با داود که ترا از ان خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک را زعدل
اساس حکم رانی بعدل بین الناس هر کرا نی زعدل دستور است از مقام خلیفگی دور است
آنکه کرد ستم زد بوتیق عقل چون خواندش خلیفه حق وما خلقنا السماء والارض ونیافریدیم
ما آسمان وزمین وما بینهما وآنچه میان ارض وسماست باطلا آفریدن باطل یعنی انما را
لعبث نیافریده ایم بلکه برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله وحکمت شامله ذلک
آنکه آفریدن را بنیای حکمتی باشد ظن الذین کفروا گمان آنانست که کافر شدند وبر آفرینش
نی شنوند فویل پس وای للذین کفروا مر آنانرا که کافر شدند وبدین نوع گمان بردند
من النار از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که مارا در آخرت

٤

برابر نماییم با نجس از شما عطا خواهند داد آیت آمد که أَمْ یعنی چنانست آیا نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا میکردانیم
آنان را که گرویده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ
مانند تباه‌کاران در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا میکردانیم پرهیزکاران را كَالْفُجَّارِ
مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمیکردانیم كِتَابٌ این کتابیست یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستاده‌ایم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده و بسیار خیر تا اندیشه کنند لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ
در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ و بخشیدیم مر داود را علیه السلام سُلَيْمَانَ یعنی پسری
که آن سلیمانست علیه السلام نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ هر آینه
که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال آورده‌اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام با کفار دمشق
و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود
و هزار اسب گرفت و میراث بسلیمان علیه السلام رسیده و در معالم گوید اسپان دریائی
بودند و پر داشتند و دیوان از بحر از برای سلیمان علیه السلام آوردند و بر تقدیر سلیمان خواست
که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر آنجا مشغول شدند و سلیمان علیه السلام بسبب
آن از وردی که [illegible] داشت باز ماند و همه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید
إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند عَلَيْهِ بر سلیمان علی نبینا و علیه السلام
بِالْعَشِيِّ با خوروز الصَّافِنَاتُ اسپان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از قایمه چهارم
قائم یعنی بسته بدید دست در اسب الْجِيَادُ اسپان تیزرو و او بنظاره آن مشغول شد
تا ورد او فوت گشت فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ پس گفت هر آینه که من بر گزیدم حُبَّ
الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان مجدی که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار
خود یعنی وردی که در وقت آخر روز داشتم حَتَّى تَوَارَتْ تا وقتی که پوشیده شد آفتاب
بِالْحِجَابِ به پرده شب و گفته‌اند حجاب کوه سبز است محیط بکره زمین رُدُّوهَا
باز گردانید اسپان را عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و مسود

بشمشیر

بشمشیر را مَسْحًا سودن بِالسُّوقِ بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشان را وَالْأَعْنَاقِ
و بگردنهای ایشان یعنی می‌برید سرهای ایشان را و در آن زمان گوشت اسپ حلال
بود و آن را در راه خدای برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما برانند که مراد از ذکر
نماز است که از سلیمان بسبب مطالعهٔ اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام
باذن خدای ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ⁂ باز گردانید آفتاب را
برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند و بموضع وقت عصر آوردند تا وی
آن را ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صهبا بعد از غروب
باز گشت و بجای عصر آمد تا علی رضی الله عنه نماز گذارد نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی
رحمه الله در شرح آثار خویش فرموده که روات این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح
نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات
نبوتست که دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشید از چه مغرب بر آسمان که قرص او را
لب کوه و خوران چرخ دستش دو نیم تنگ مرتبت نبات آورده‌اند که حق سبحانه و تعالی سلیمان را
علی نبینا و علیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر
ایشان را بکوره تسخیر در آرد و اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت
او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر برد
و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد که وَلَقَدْ
فَتَنَّا سُلَيْمَانَ هر آینه که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را وَأَلْقَيْنَا و انداختیم
عَلَى كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا پسر او را جسدی بی روح سلیمان علیه السلام از آنچه کرده
بود تائب شد ثُمَّ أَنَابَ پس باز گشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نباید
کرد و در لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی
روح مینمود و او را بر تخت می‌نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد پس باز گشت بصحت
و مشهور آنست که بواسطه ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و چهل روز

برتخت سلیمان علیه السلام نشسته وباز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمد و ملکت باز گشت
وازروی نیاز بدبار اشتغال نمود قَالَ گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز
مراد را آنچه از من صادر شد وَهَبْ لِي وببخش مرا مُلْكًا لَا يَنْبَغِي پادشاهی که نزرد
ونشاید لِأَحَدٍ مریکی را مِنْ بَعْدِي پس از من تا چنین ملکی معجز من بود یا کسی از من سلب
نتواند کرد چون صخرجنی دربخ نمود که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری هوس طلب آن نکند ودر
نیفتد چه در ملک بدان عظمت بر لوت نبوت از فتنه این نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
هر بستی که تو بخشنده و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رحمة الله علیه گفته که سلیمان علیه السلام
باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مالک دنیی التفات نخواهد فرمود
بجهة آن برین دعا جسارت نمود وازین ست که صاحب فتوحات قدس سره که مراد
سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکورست که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی ناگاه بر من در آمد تا نماز من بر من قطع کند خدای مرا
قوت داد وتمکن گردانید تا او را بگرفتم وخواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بر بندم تا تماشا د و
نکرید پس یاد کردم دعای سلیمان علیه السلام که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها
کردم تا بی بهره ونا امید باز گشت فَسَخَّرْنَا پس رام گردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را
باد تا فرمان وی برد تَجْرِي میرود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم وخوش حَيْثُ
أَصَابَ هر جا قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ ومسخر کردیم مر او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ
هر بنا کننده در بنا برای وی عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ وغوص نماینده در دریا بجهت وی
استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ ودیگر رام ساختیم مر ورا دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ باهم بسته
فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عاطل بودند برای وی کار کردندی وجمعی را
که مرد بودندی در بند کشیدی تا شر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که هَذَا همچنین ملکی
بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی واو را ازان

صلی

محفوظ کردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطا خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی درمن
وامساک یعنی توقف در ان مفوض بمشیت تست وبران محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ
وبدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا نزدیک لَزُلْفَى قربت بقبول طاعات او ویاد آوری
از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیی داشته وَحُسْنَ مَآبٍ ومر ورا
نیکویی باز گشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ویاد کن بنده ما ایوب را
ع إِذْ نَادَى چون بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي با آنکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ بمن میکند
شیطان یعنی میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ والم آن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد ومر آن
الواب را علی نبینا وعلیه السلام سرزنش مینمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعم از تو باز گرفت
وشدائد الم بر تو گماشت وگفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون
کردند ورنجی از وجوه نکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعاء
۱۲ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ او را اجابت فرمود جبرائیل علیه السلام بنزد وی فرستاد جبرائیل بیامد ومر او را گفت را
بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه
آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم ویکی سرد جبرئیل فرمود که هَذَا مُغْتَسَلٌ این
چشمه گرم جای غسل کردن هست یا آبیست که بدان غسل کنند واین چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ
آب سرد واشامیدنی پس ایوب علیه السلام دران چشمه حار غسل فرموده وجمیع امراض ظاهری
از وی محو شد وازان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت وگفته اند چشمه
یکی بود بوقت خوردن سرد بودی وبوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر او را
یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
ومانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا بر بخشیدنی که
فائض شد از ما وَذِكْرَى وبرای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقل ها را تا در بلاها
انتظار فرج کشند بصبر وپناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را الصبر باز بسته است الصبر مفتاح
مفتاح الفرج ~ کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ، هر آینه در گنج مراد بگشاید زنشان نیز

محنت ایوب و صبر نمای که دمبدم تجاوز پرده روی نماید آورده اند که در زمان ایوب
علیه السلام زوجه او رحمه بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب سوگند خورد که او را صد چوب زند
چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی
باز آمد خواست تا سوگند خود درست کند خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود
ضِغْثًا دسته گیاه از چوب از خرما یا از حشایش خشک شده که عدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ
پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ
بدرستی که یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در آنچه بنفس و مال و ولد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ
نیکو بنده است ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ که رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا
و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسر وی اسحاق را وَ
يَعْقُوبَ و نبیره وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستهای وَالْأَبْصَارِ
و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم ناموسیست تعبیر کرده بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد
و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوتست در طاعت
و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را
بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ
یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا فوز بلقاء حضرت کبریائیست و آن در آخرت
میسر شود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ
از جمله برگزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسماعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ والیسع بن اخطوب
که خلیفه الیاس بود علیه السلام و بآخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند [illegible]
که بشر بن ایوب بود و صد پیغمبر را که از قتل نگهداشت کفیل شده و در تبیان آورده که او پسر ایوبست
علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذا الکفل نام نهاد
و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید
و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این

بودند

بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از نیکوکاران خلق هَذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کردنست مر ترا یا محمد
صلی الله علیه و سلم و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ
نیکو بازگشتیست و بازگشت نیکو که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست مُفَتَّحَةً
و رهائی کرده شده باشند لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها
مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان بر تختهای فِيهَا در آن باغهای چنانچه تنعمان برای
راحت يَدْعُونَ فِيهَا میخوانید و میخواهند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را
چه تفکه برای تلذذ است و تغذی بجهة تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر
کنند وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند أَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان در یک
سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموعه سی و سه ساله و بعضی
برانند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری
فضل نبود و در آن تاطع لفاضله شد و از مقوله منحرف کرد هَذَا گویند ملکه بهشتیان را
که اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز پس شمار را
اهل بهشت را دوی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه نامی منیم از نعمت
لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت ما از رانی داشته مَا لَهُ نیست این را
مِنْ نَفَادٍ هیچ کمی و انقطاعی هَذَا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی
که مر طاغیان راست یعنی کافران راست لَشَرَّ مَآبٍ بدی بازگشت یعنی بازگشت بد
که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا درآیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست
دوزخ هَذَا عذاب اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آن را حَمِيمٌ آن آب
گرم است در نهایت حرارت که چون بنزدیک لب رسد روی را بسوزد و چون بخورند
روده ها پاره شود وَغَسَّاقٌ و زهری که دوزخیان را به برودت بسوزد چنانچه آتش
بحرارت می سوزاند و گویند غساق چرک کنده را گویند بلغت ترک و مراد اینجا زهریست که

از گوشت و پوست دوزخیان و از فرج زانیان سیلان میکند آن را جمع کرده و بدیشان
میخورانند وآخر و ایشان را عذابی دیگرست من شکله مثل این عذاب که مذکور شد
ازواج نوعهای یعنی این ازواج عذاب گوناگون است اما همیشه متشابه یکدیگرند در تعذیب
و ایلام آورده اند که چون رؤسای کفار به دوزخ در آیند تبعهٔ ایشان را نیز با ایشان
در آرند و ملایکه رؤسا را گویند هذا فوج این گروه مقتحم معکم در آمده کانند در دوزخ
برنج و سختی با شما ایشان گویند لا مرحبا بهم هیچ مرحبا مباد ایشان را انهم بدرستی
که ایشان صالوا النار در آمده کانند با آتش لتوبی علمای خود چنانچه ما در آمده ایم مرحبا
کلمه ایست که برای اکرام مهمان میگویند رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا
و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قالوا گویند بل انتم بلکه شما لا مرحبا بکم
مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید انتم قدمتموه شما فرا پیش داشتید موجبات
عذاب را لنا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس
القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ آنگاه تابعان دیگر باره قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما
من قدم لنا هر که فرا پیش درشت برای ما هذا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق
بلغزانید فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذاب دو باره فی النار در آتش
یعنی آن مقدار عذاب که دارد آن را دو چندان کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را
بریشان گمار و قالوا و گویند صنادید قریش در دوزخ که ما لنا چیست ما را که امروز
لا نری نمی بینیم رجالا کنا نعدهم مردمانی را که بودیم که می شمردیم ایشان را در دنیا
من الاشرار از بدان و مردودان در موضح آورده که کفار قریش چون در دوزخ نگرند
و فقرا مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند اتخذناهم سخریا
استفهام برای تقریرست یعنی ما ایشان را فرا گرفتیم مهزو بهم و با ایشان استهزا
و سخریه کردیم ایشان را به دوزخ در نیاورده اند ام زاغت یا در راه آورده اند میل
کرده است عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشان را در آتش آگه

کرن

که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید
ان ذلک بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لحق هر آینه راست است و درست
است و آن تخاصم اهل النار و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان
قل بگو مشرکان مکه را انما انا جز این نیست که من منذر بیم کننده ام و ترسانندهٔ از عذاب
خدای و ما من اله و نیست هیچ خدایی سزای پرستش الا الله الواحد مگر خدای یگانه که ذات
او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد القهار قهر کننده که بنای امالی را
بقواصف اجال در هم شکند تا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد
در نظر عارف آن مضمحل و متلاشی سازد ؎ غیرتش غیر در جهان نگذاشت وحدتش
رسم این و آن برداشت ؛ گم شود جمله ظلمت پندار ؛ نزد انوار واحد القهار رب السموات ٤
والارض آفریدگار آسمانها و زمین و ما بینهما آنچه میان ایشان است العزیز خداوند
کاری که غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن
قل هو بگو آنچه گفتیم بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نبأ عظیم خبری بزرگست
انتم شما عنه از آن معرضون روی گردانندگان اید از غایت غفلت یا نبوت
من شأن بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمایید آنچه در نگرید که اگر من نبی نبودمی و وحی
بمن نیامدی ما کان لی نبودی مرا من علم هیچ دانشی بالملا الاعلی بگروه برترین
ملایکه اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود میکردند در شأن آدم علیه السلام که اتجعل
فیها الآیة پس بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه آدم و ملایکه بیان کنم
بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی ان یوحی
وحی کرده نمیشود الی بسوی من الا انما انا مگر آنکه جز این نیست که من نذیر مبین
بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب اذ قال ربک یاد کن چون گفت
پروردگار تو للملئکة انی مر فرشتگان را که من خالق آفریننده ام بشرا آدمی را
من طین از گل مراد آدم است علیه السلام فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او

وقالب اورا بخوبتر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ ودبرم دروی مِنْ رُوحِي از روح خود حق

سبحانه روح را شرف وتکرم ساخت لتشریف اضافت جهة طهارت والضافت او لخص

سخن آنست که چون روح بقالب وی درآید وزنده کردد فَقَعُوا لَهُ پس بروی

درافتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندکان از جهة تکریم وتبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ

پس سجده کردند فرشتکان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان تمام مرآدم را بعد از نفخ روح درو

إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد بزرگ اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را وفرمان نبرد

وَكَانَ وکشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناکرویدکان قَالَ يَا إِبْلِيسُ کفت حق سبحانه

کای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مرآنرا

که بیافریده ام بِيَدَيَّ بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است

بحق سبحانه وتعالی یعنی من بنفس خود اورا آفریده ام بی توسط مادر وپدر در انوار آورده

که ذکر بیدی تثنیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم ودر بعضی تفاسیر آمده که مراد بید قدرت

وید نعمت است ودر فتوحات فرموده که قدرت ونعمت شامل است همه موجودات را

پس بدین تاویل آدم استکمالیت نشود پس لابد است از آنکه در بیدی معنی باشد

که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمله بر تنزیه وتشبیه که آدم جامع هر دو صفت است

مناسب مینماید ودر بحر الحقایق آورده میکوید که مراد صفتین لطف وقهر است چه این دو

صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف وقهر خالی باشد

بعضی جلالیه اند وبرخی جمالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام وهیچ مخلوقی نباشد

الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر لطف است وشیطان مظهر قهر وآدمی مظهر

تجلی صفتین است وبدین جامعیت قابلیت مسجودیه داشته ودرین معنی گفته اند

آمد آئینه جلوه کون ولی ‧ همچو آئینه نکرد جلی ‧ کشت آدم جلای این مرآت ‧ شد عیان ذات

بجمله صفات ‧ مظهر کشت کلی وجامع ‧ سر ذات وصفات از ولامع ‧ القصه حضرت عزت

با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بدین مرا أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق آن

یعنی ازان

یعنی لایق تکبر نبودی از روی حقارت أَمْ كُنْتَ یا هستی مِنَ الْعَالِينَ از برتران

که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ کفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ

من بهترم ازان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ بیافریدی مرا

از آتش واو را لطافت ونور انیت است وَخَلَقْتَهُ وبیافریدی اورا مِنْ طِينٍ از کل کدر و

کثافت وظلمانیت ودرین قیاس خطا کرد وشمه ازان در سوره اعراف مذکور است

در کشف الاسرار مذکور است که آتش سبب فرقت وخاک وسیله وصلت از آتش

گسستن آید واز خاک پیوستن آدم که از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتبیه یافت

ابلیس که از آتش بود بگسست تا ابی نموده فاهبط منها مردود گشت روزی فسوریده با سلطان

العارفین کفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابویزید قدس سره بانک بروزد

که خاک گشتی اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنودی واشنای قرب لم یزل که دیدی

ای خاک خوش طینت قابل داری ‧ کلهای لطیف است که در کل داری ‧ در مخزن کنت وکنز

هر نقد که بود ‧ تسلیم تو کرده اند در دل داری قَالَ کفت حق سبحانه وتعالی مر ابلیس را بعد از

دعوی خیریت او فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملکیه

فَإِنَّكَ رَجِيمٌ بدرستی که تو رانده از رحمة ودور شده از رتبه کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ

وبدرستی که بر تست اللَّعْنَةُ راندن وخشم من إِلَى يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ کفت

ابلیس کای آفریدکار من فَأَنْظِرْنِي پس مرا مهلت چون براندی إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی

که انکیخته شوند مردمان وغرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ کفت خدای که

بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از مهلت داده شدکانی إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روزی که در وقت

معلوم است یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ کفت ابلیس بغالبیت وقهر تو

سوکند که بهر وجه توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آینه کمراه کردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا

عِبَادَكَ مگر بندکان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ از ایشان پاک شدکان از الواث شرک وعصیان

قَالَ کفت خدای که فَالْحَقُّ پس راستی ودرستی از من است وَالْحَقَّ أَقُولُ ودرستی وراست

میکویم لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ هرآینه بر سازم دوزخ را مِنْکَ از تو وَمِمَّنْ تَبِعَکَ واز انکه
بپیروی تو کنند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان اَجْمَعِیْنَ همه ایشان قُلْ بگوای محمد قُلْ مَا
اَسْئَلُکُمْ نمی خواهم شمارا عَلَیْهِ بر تبلیغ وحی واداء رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا اَنَا
ونیستم من مِنَ الْمُتَکَلِّفِیْنَ از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود خبری ظاهر کنند که از ان
صاحب کشاف آورده که در خبرست که متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی
که زبر از وست دویم خواهد که فرا گیرد آنچه نیافتن او نه مقدور است سیم گوید چیزی که نداند
اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِکْرٌ مگر پندی لِلْعٰلَمِیْنَ مر عالمیان را از جن وانس وَلَتَعْلَمُنَّ
وزود باشد که بدانید نَبَاَهٗ خبر قرآن را یعنی آنچه در وست از وعد و وعید یا بدانید
خبر محمد را صلی الله علیه وسلم وصدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِیْنٍ بعد از هنگامی که آن حین
موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام سُوْرَةُ الزُّمَرِ
آیة
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ فرو فرستادن قرآن
بر محمد صلی الله علیه وسلم از خدا الیست اَلْعَزِیْزِ خداوند غالب در تقدیر اَلْحَکِیْمِ دانا در تدبیر
اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که فرو فرستادیم اِلَیْکَ الْکِتٰبَ بسوی تو کتاب را یعنی قرآن را بِالْحَقِّ
براستی یا برای بیان اثبات حق فَاعْبُدِ اللّٰهَ پس بپرست خدا را مُخْلِصًا درحالتی که
پاک کننده باشی لَهُ الدِّیْنَ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرتست ومراد
امتست که مامورند بانکه طاعت خود را از شرک وریا خالص دارند اَلَا لِلّٰهِ بدانید که مر خدا را
الدِّیْنُ الْخَالِصُ پرستیدن پاک از شرکت یعنی او سزاوار است که طاعت او خالص باشد
زیرا که منفردست بصفات الوهیت وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا وآنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای
اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند ایشان را ام ست از ملائکه
واصنام وغیر آن ومیگویند مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را اِلَّا لِیُقَرِّبُوْنَآ مگر برای
آنکه نزدیک گردانند اِلَی اللّٰهِ بخدای زُلْفٰی نزدیک گردانیدن یعنی درخواست کنند و
مارا تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ بدرستی که خدای حکم کند بَیْنَهُمْ

میان این مشرکان فِیْ مَا هُمْ فِیْهِ در آن چیزی که ایشان در آن یَخْتَلِفُوْنَ اختلاف میکنند
از معبودان یعنی امروز یکی ملک را پرستش میکند و چون بنی ملیح و یکی عیسی را چون یهود و نصاری
و همچنین شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را اعتقاد آنکه معبود
او حق است و باقی باطل پس حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان
هر یک ظاهر گرداند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ بتحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد مَنْ هُوَ کَاذِبٌ
آنکس را که او دروغ گوی است و میگوید اصنام شفاعت خواهند کرد کَفَّارٌ ناسپاس که منعم حقیقی را
انکار مینماید لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای اَنْ یَّتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان
گمان می برند لَاصْطَفٰی هر آینه اختیار کردی مِمَّا یَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا یَشَآءُ آنچه
خواستی از اغراض شایسته از اخس و از اکمل که بنون است نه از انقص که بنات اند اما مخلوق
مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سُبْحٰنَهٗ
پاکیست مر او را از اتخاذ ولد هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه او منافی
مماثلت با ماسوی اَلْقَهَّارُ قهر کننده و درهم شکننده توهمات و تصورات باطل شرک خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و ببازی بلکه در آفرینش هر یک
از ان صد هزار و آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه کرده نادیده وران از روی اعتبار ارقام
معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند ــــ نوشته است بر اوراق آسمان
و زمین خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یُکَوِّرُ الَّیْلَ درمی آرد شب را عَلَی النَّهَارِ
بر روز و به پرده ظلمت آن نور این را می پوشد وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ و درمی آرد روز را عَلَی الَّیْلِ
بر شب و بشعله روشنی آن تاریکی این را مختفی میسازد یا در میافزاید از شب بروز و از روز
بشب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را تا سیر میکنند بفرمان او کُلٌّ یَّجْرِیْ
هر یکی از ایشان میرود لِاَجَلٍ مُّسَمًّی تا زمان نام برده که منتهی دور او است در سیر هر روزه
و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت اَلَا هُوَ الْعَزِیْزُ بدانید که خدا است
غالب بر همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور او اند اَلْغَفَّارُ آمرزنده که سلب این نعمتها

میکند از آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت از ایشان خَلَقَکُم بیافرید شمارا ای فرزندان
آدم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است ثُمَّ پس جز گردو شمارا آنکه جَعَلَ مِنها بیافرید از وی
یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زَوجَها زن او را یعنی حوا و گفته اند اول از آدم
ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید وَأَنزَلَ لَکُم و ابداع وایجاد کرد برای شما مِنَ الأَنعامِ از
چهارپایان ثَمانِیَةَ أَزواجٍ هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز از ایشان نفع گیرید
صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد یَخلُقُکُم می آفریند شمارا فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم
در شکمهای مادران شما خَلقًا مِن بَعدِ خَلقٍ آفریدنی پس از آفریدن یعنی نطفه را علقه میسازد و
وآن را مضغه آنکه عظم عاری پس استخوان پوشیده بلحم پس جسد موی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ در سه
تاریکی که ظلمة مشیمه است وظلمت رحم وظلمت بطن ذٰلِکُمُ اللهُ آنکه این فعلها میکند خدا است رَبُّکُم
آفریدگار شما لَهُ المُلکُ مرورا است پادشاهی مطلق که زوال وفنا بدان راه نیابد لا إِلٰهَ
إِلّا هُوَ نیست معبودی سزا مگر او فَأَنّىٰ تُصرَفُونَ پس بکجا برگردانیده میشوید از راه حق با وجود این
دلیلها روشن إِن تَکفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل مکه فَإِنَّ اللهَ غَنِیٌّ هر آینه خدای بی نیاز
است عَنکُم از ایمان و پرستش شما وَلا یَرضىٰ و نمی پسندد و نمی فرماید لِعِبادِهِ الکُفرَ مر بندگان
خود را بکفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرر ولیت که لاحق شود برو بلکه نمی پسندد طوق ضرر آن را
به بنده وَإِن تَشکُرُوا واگر سپاسداری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد
صلی الله علیه وسلم یَرضَهُ لَکُم بپسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شما است وَلا تَزِرُ و بر ندارد
وازِرَةٌ نفس بردارنده وِزرَ أُخرىٰ بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود
باشند ثُمَّ إِلىٰ رَبِّکُم پس بسوی پروردگار شما است مَرجِعُکُم بازگشت شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر دهد
شمارا بِما کُنتُم بآنچه بودید تَعمَلُونَ عمل میکردید واخبار از آن بمحاسبه ومجازات باشد
إِنَّهُ هر آینه که او عَلِیمٌ داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم
وَإِذا مَسَّ الإِنسانَ وچون برسد کافران را که عتبه بن ربیعه است یا ابوحذیفه بن مغیره ضُرٌّ
سختی چون مرض و فقر و بلا دَعا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِیبًا إِلَیهِ بازگردنده بسوی وی

وعزم یاد خواهد از وی ودرک کند و پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ پس چون
بدهد خدای او را نِعمَةً مِنهُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِیَ فراموش کند
ما کانَ یَدعُوا آنچه را که بود که میخواند خدا را إِلَیهِ بکشف و دفع آن مِن قَبلُ پیش از این
نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد دعا و زاری خود را
وَجَعَلَ لِلّٰهِ گرداند برای خدای همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت
لِیُضِلَّ تا گمراه کرداند مردمان را عَن سَبِیلِهِ از راه خدای که اسلام است قُل بگوی ای محمد
مر آن کافران را که تَمَتَّع بِکُفرِکَ برخوردار باش بکفر خود قَلِیلًا اندک زمانی در دنیا
امر تهدید است یعنی از متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن إِنَّکَ هر آینه که تو مِن أَصحابِ النّارِ
از اهل دوزخی ولذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بنهایت محقر است پس بگو که
کرا یا این چنین کافر بهتر است أَمَّن هُوَ قانِتٌ یا آنکسی که او فرمان بردار است چون صدیق یا
فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله مسعود و مشهور آن است که ذو النورین رضی الله عنهم و بر
هر تقدیر قانت یعنی ایستاده بوظایف بندگی و مواظب بر مراسم سر افکندگی آناءَ اللَّیلِ
در ساعتهای شب ساجِدًا سجده کننده مر خدا را وَقائِمًا وایستاده در نماز یَحذَرُ الآخِرَةَ
می ترسد از عذاب آن سرای وَیَرجُوا وامید میدارد رَحمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را
یعنی با وجود بسیاری طاعت والتزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی
گرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز بدین دو بال اقبال
در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا ~ گرچه داری
طاعتی از هیبتش ایمن مباش ❀ ور گنه داری ز فیض رحمتش دل بر مدار ❀ نیک ترسان شو
که قهر او است بیرون از قیاس ❀ باش پس خوشدل که لطف او است افزون از شمار قُل
بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم هَل یَستَوِی آیا برابر باشند الَّذِینَ یَعلَمُونَ آنانکه دانند معالم
توحید را چون ارباب فضایل وَالَّذِینَ لا یَعلَمُونَ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل
إِنَّما یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پندی پذیر میشوند بدلایل قدرت من أُولُوا الأَلبابِ خداوندان خودها

خالص از آلودگی و شرک قُلْ يَا عِبَادِيَ بگوای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند
اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی از تکاب طاعت است و اجتناب
از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانراست که نیکوی کرده اند بگفتار کلمه شهادت فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا
درین دنیا حَسَنَةٌ مثوبت نیکو در آخرت که بهشت است یا انبیا راست که احسان نمودند
بالتزام طاعت درین دنیا پاداش نیکو که آن صحت و عافیت یا آنانرا که متصف شدند باخلاق
الهی روشن دلست و تازگی روی و ثنا جمیل درین جهان یا آنانرا که عبادت بطریق احسان
کردند حسنه الیست درین دنیا که شهود انوار تجلیات جمالیست و چون بقول بعضی علما این
آیه در شان مهاجران حبشه است چون جعفر ابی طالب و اصحاب او رضی الله عنهم پس
احسانرا بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنانرا که هجرت کردند راحتست از اعدا و نجات از بلا
ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای برای هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است هر کسی را که اراده هجرت
کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده میشود الصَّابِرُونَ صبر کنندگان بر مفارقت اوطان
یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل از بلیات أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ
بی شمار یعنی در مرتبه که در شمار در نیاید و حساب حساب از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم
هست که روز قیامة بلاکشان صابر را بموهبات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند
و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشانرا بی حساب و کار ایشان
بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و سستی مبتلا شده باشند تمنا برند که کاشکی
اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی
بیت
تو مبین رنج و زاری غم دیدگان کاندران رنج افزا زبدیدگان هر از زخمها مرهم بیشتر
لطف یار نش داده مرهم بیشتر آورده اند که کفار که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گفتند
ترا چه بر آن میدارد که اعراض کنی دینی و آیینی را که مخالف روش ماست اگر در نگر ملت
پدر و جد و سادات قوم خود که همه عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آی
و بیاسای آیه آمد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه بپرستم

خدا را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَأُمِرْتُ
و مامور شده ام لِأَنْ أَكُونَ تا که باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان ازین امه
زیرا که من پیش روان ایشانم در دینی و آخرت قُلْ بگو دیگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روزی که بزرگست اهوال او و بسیارست اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدا را پرستش
میکنم مُخْلِصًا پاک کننده لَهُ برای او دِينِي کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را
از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنچه خواهید مِنْ دُونِهِ بجز خدای امر تهدید است و تنبیه
بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ شده آورده اند که مشرکان بعد از استماع
این اجوبه گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این
آیه نازل شد که قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان
کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسها بخود که گمراه گشتند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت
که زنان ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی
و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدای و رسول او را ابهشت در آرند و منزل
و اهل او مر و دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و اهل منازل او به یکی دیگر دهند
که مطیع باشند پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آن
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر ایشانرا
زیان کارانراست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایبان از آتش وَمِنْ
تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایبانهاست جمعی دیگر اگه در درکه زیرتر از ایشان شوند
و معرضست که درکه زیرتر از همه مر منافقان راست و اینجا مرا دکافران اند یا مراد از ظلل
فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد ذَٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد يُخَوِّفُ
اللَّهُ بِهِ می ترساند خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشانرا
بدان مبتلا گرداند چون يَا عِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من یعنی موحش

شویر موجبات خشم را آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کرده بودند چون
سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم حق سبحانه در شان
ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنکسان که پرهیز کردند و یکسو شدند از الطَّاغُوتَ از شیطان
یا بتان یا کهنه یعنی از هر چه بیرون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند از اَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه
پرستند آنرا وَأَنَابُوا و بازگشتند إِلَى اللَّهِ بفرمان خدای بتمامی و روی دل بخود بحق آوردند
لَهُمُ الْبُشْرَى مر ایشانراست مژده در دنیا بزبان ملایکه بوقت موت و در عقبی
بمغفرت گناهان و جنت جاوید ان در اسباب نزول آورده که چون صدیق رضی الله عنه
بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سرافراز شد شش تن از عشره مبشره
چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن زید و سعد بن وقاص و عبدالرحمن بن عوف رضی الله
عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که او فرمود رایحه صدق
استشمام نموده مسلمان شدند و در باره ایشان نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده
بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ می شنوند گفتار ابوبکر را رضی الله عنه فَيَتَّبِعُونَ
پس پیروی مینمایند أَحْسَنَهُ نیکوتر را مراد از احسن نیکوست چه قول او همه بوده و گفته اند
استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد از قول و مراد قرآنست و احسن او محکم باشد
دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در احقاف آورده که در قرآن مقابح اعدا و محامد
اولیاست ایشان متابعت حسن مینمایند که شلا طریقه موسی است علی نبینا و علیه السلام دون
سیرت فرعون و علی هذا و در لباب گفته که مراد اقاویل اهل ملل است و احسن همه اسلام
باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت
احسن آن اقوال میکنند در امثال آن آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر سخن قول کسی چون بشنوی
در وی تامل کن تمام صاف را بردار دردی را رها کن والسلام و در بحر الحقایق آورده
که قول اعم است از سخن خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل گوید
و نیک و بد و شیطان بعصیان خواند و نفس بآرزوهای ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید

و بحضرت عزت بهجرت نمود تو اند که و تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را
که خطاب رب الارباب است و از زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پیروی
کنند أُولَٰئِكَ آن گروه که متابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نمود خدای ایشان را
بمنزل مقصود وَأُولَٰئِكَ هُمْ و آن گروه ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوایب
اوهام و خالی از عوادی عادات أَفَمَنْ حَقَّ آیا آنکسی که واجب شد عَلَيْهِ برو كَلِمَةُ الْعَذَابِ
کلمه وعید که مخبر است بعذاب چون لاملأن جهنم و هولاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که
واجب شده باشد برو این کلمه أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در
دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی این کار
مقدور تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد از دوزخیان
ابولهب است و پسرش عتبه لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانراست منزلها بلند در بهشت مِنْ
فَوْقِهَا غُرَفٌ از بر آن غرفها غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند
بناهای که بر زمین بنا کنند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر این غرفها جویبار بهشت
وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ خلاف نکند خدای وعده خود را الْمِيعَادَ
أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی یعنی باران
فَسَلَكَهُ پس در آورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمهای که در زمین است و در
کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آرد بدان آب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ
مختلف رنگهای او چون اصفر و احمر و غیر آن یا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و گنجد
و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی
او را زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای آن را حُطَامًا
ریزه ریزه و درهم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ هر آینه در آنچه مذکور شد از انزال باران [illegible] گیاه لَذِكْرَىٰ
هر آینه یادکردنی است لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یاد [illegible] مرخود مندان را

که تشبیه نماینده حال وی را بدان کشت تر و تازه و بران اعتماد نماینده که اندک زمانی را از طراوت
روی بذبول نهد و براس حوادث درود ده شده و عرصه تلف کردد — پس بود حال دنیی چون آن سبزه زار
که پس تازه بینی الفصل بهار؛ چو بروی فشرده شد باد خزان؛ یکی برگ سبزی نیابی از آن أَفَمَنْ ٤
شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که کشاده کرده است خدای صَدْرَهُ سینه او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام
وانقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینه او از
قبول حق تنک است فَهُوَ پس آن کشاده سینه عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت است مِنْ رَبِّهِ
از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آمده که این آیه در شان علی و حمزه
رضی الله عنهما که حق سبحانه دل ایشان را بنور معرفت روشن کردانید پس در باب ابولهب
و فرزندان وی ادب او کفت فَوَيْلٌ پس شدت عذاب لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مر سخت دلان راست
که دلهای ایشان اعراض کننده است مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای یا خالی از آن أُولَٰئِكَ
آن کروه غافلان و سنکدلان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر هر
اندک فهمی دارد ظاهر و روشن است از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه مرویست
علامت شرح صدر روشن نه کشادکی دل بازکشت است بدار الخلود یعنی توجه باخرت و پهلوتهی
کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیی و ساختکی کردن برای مرگ پیش از نزول آن
و عزیزی درین معنی فرموده است — نشانی آن دل کز فیض اسلام است نورانی؛ توجه باشدش
اول سوی دار الملک روحانی؛ ز دنیی روی کردانیدن و فکر اجل کردن؛ که چون مرک اندر آید جان
توان مردن بآسانی؛ آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام صلوات الله و سلامه علیه
و رضی الله عنهم استدعا نمودند که نوعی بتنها چه شود که برای ما سخنی کوئید و کام طوطیان ارواح مستمعان را
بحدیثی از لب شکر بار شیرین کردانند — سرمایه حیات ابد اهل ذوق را؛ در ریک کانه از
لب شکر فشان تست؛ آیه آمد که اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنی را که است
كِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از و مشابه بعضیست در اعجاز یا در جودت لفظ
و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست مَثَانِيَ

دوباره و دوتو کرده یعنی مشتمل است بر ذکر دو چیز چون امر و نهی و وعده و وعید و ذکر رحمت
و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ می لرزد از و یعنی از خوف وعید وی
که در وست جُلُودُ الَّذِينَ پوستها بر تنهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند از پروردگار خود
ثُمَّ تَلِينُ پس نرم میشود و آرام میکیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستهای و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ
اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت او امام قشیری قدس سره فرموده که می لرزد از هیبت تجلی
و ساکن میشود از انس بادشاهی و کفته اند لرزه و آرام باثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب
استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان را است و تلین جلودهم
و قلوبهم صفت نواختکان لطف الله ذَٰلِكَ آن کتاب که قرآن است هُدَى اللَّهِ راه نمودن خداست
یعنی ارشاد ولیست مر خلق را از خدای يَهْدِي راه مینماید بِهِ بوی مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو کذارد خدای هر آینه در وادی ضلالت افتد فَمَا لَهُ پس نیست مر او را
مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که از سرکردانی خلاصی دهد أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ
بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه آتش يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز
باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت کذرانده و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد
ابوجهل است که او را در دوزخ ببندد دستهای بر کردن بسته و او روی خود خواهد که از آتش به
پرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و کویند مر ستمکاران را ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ وبال آنچه بودید
که میکردید از تکذیب پیغمبر كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه پیغمبران
خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ و از جایکه نمیدانستند و توقع
نداشتند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ پس بچشانید ایشان را خدای الْخِزْيَ خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندکانی دنیی بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیکر
که برای ایشان اماده شده أَكْبَرُ بزرکتر است از عذاب دنیی چه آن دائم و غیر منقطع خواهد بود
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اکر هستند که میدانند هر آینه عبرت کیرند و خود را از عذاب باز رهانند وَ
لَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان یا بجهة اهل مکه فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ

در ین کتاب که قرآنست مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
شاید که ایشان پند پذیرند با آن و آن قرآن را فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب
غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی خلل و بی تناقض و فقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد
خود از ابن عباس رضی الله عنه آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کردانید لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللَّهُ بیان کرد خدای
مَثَلًا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مردی که در و انبازان
باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در وی شریک باشند مُتَشَاكِسُونَ شریکان بدخوی ناسازگار
که هر یک او را کاری فرمایند و هیچ کدام را با تمام نتواند رسانید و هیچ یک از و راضی نباشند وَ
رَجُلًا سَلَمًا و مردی باز رسته و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ برای مردی یعنی غلامی که او را
یک خواجه باشد و کسی دران منازعت نکند و هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه تنها
او را خشنود تواند ساخت هَلْ يَسْتَوِيَانِ ایا مساوی باشند این دو بنده مَثَلًا از روی
مانندگی و بی شک نباشد چه یکی تنازع خواجگان در مانده باشد و همه از و ناراضی و دیگری
از تجاذب شرکا سالم بود خداوند از و خشنود اول مثل مشرک است که دل خود را بعبادت بسیار یک
از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که
یک پرستد و دوست ندارد غیر خدا را و بجز وی امید ندارد مصرع یکبار بنده کن چو یکدل داری
الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش مر خدا راست که خداوندی شریک ندارد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند مالکیه او را علی الاطلاق آورده اند که کفار میگفتند نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد صلی الله علیه وسلم بمیرد و از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود که إِنَّكَ بدرستی که تو
ای محمد صلی الله علیه وسلم مَيِّتٌ مرده خواهی شد وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و بدرستی که مشرکان مردگانند
یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگران را با آنکه خود از مرگ ایمن نیستند عین جهالتست
ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مومنان با کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک
آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت کننده در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و کفر او بر

مرا ایشان را انتقام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی و هر کس بحق
خود برسد فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گوید عَلَى اللَّهِ بر خدای
و او را زن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن
است إِذْ جَاءَهُ چون بیامد بوی و گفته اند مراد از صدق رسول است یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم
چون بوی آمد تکذیب کرد أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ
منزل و مقام مر ناگرویدگان را وَالَّذِي جَاءَ و آنکه آمد بِالصِّدْقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ و آنکس است
تمرد آنرا أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشان پرهیزکارانند آینده جبرئیل است که قرآن
بیاورد و مصدق محمد صلی الله علیه وسلم که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند جای پیغمبر است
و مصدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه و در مجاهد تبیان از مجاهد نقل میکند که از مصدق
علی است رضی الله عنه و گفته اند همه مومنان مصدق لَهُمْ مر ایشان راست مَا يَشَاءُونَ
آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامات عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَلِكَ
آنست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش
میدهد لِيُكَفِّرَ اللَّهُ تا محو کند و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه کرده باشند
ذکر اسوا برای مبالغه است یعنی هرگاه که آن را می پوشد غیر آن را بپوشیدن اولی وَيَجْزِيَهُمْ
و پاداش دهد ایشان را أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي به نیکوترین آنچه كَانُوا يَعْمَلُونَ
بودند که عمل میکردند که آن اعمال است و گفته اند احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند
و نزد باقی عملهای ایشان برابر دستوری عطا فرمایند أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای
کفایت کننده عَبْدَهُ بنده خود را یعنی محمد را مصطفی صلی الله علیه وسلم معنی آنست که کفایت خواهد
کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را
بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معایبه آلهه باطل کافران میگفت
ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو تباه الجامد حق سبحانه
فرمود که وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند مشرکان ترا بِالَّذِينَ بآنانکه می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای و

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر را گمراه سازد خداي تا تخويف كند كسي را از آنچه جماد ليست لا ينفع ولا يضر
فَمَا لَهُ پس نيست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هيچ راه نماينده كه با راه آرد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ
وهر كه را راه نمايد خداي از وي نرسد فَمَا لَهُ پس نيست آن راه يافته را مِنْ مُضِلٍّ هيچ گمراه
كننده از راه بيفكند أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ آيا نيست يعني هست خداي غلبه كننده بر دشمنان
ذِي انْتِقَامٍ خداوند كينه ستاندن از كافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر تو پرسي از مشركان مكه كه
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كه بيافريد آسمانها و زمين را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آينه گويند خداي چه برهان
واضح و دليلي لايح است بر تفرد او بخالقيت قُلْ بگو أَفَرَأَيْتُمْ آيا چون مي بينيد مَا تَدْعُونَ آن را
كه ميخوانند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداي يعني بتان را كه مي پرستيد إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خواهد خداي بمن
بِضُرٍّ سختي و محنتي هَلْ هُنَّ آيا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع كنندگان مر آن سختي را
كه خداي بمن خواسته أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ يا اگر خداي اراده كند بمن راحتي و منفعتي هَلْ هُنَّ آيا ايشان
مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل رحمه الله عليه گويد كه پيغمبر صلي الله
عليه وسلم از ايشان اين سوال كرد و ساكت شدند حق سبحانه فرمود كه قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ
بگو بسنده است مرا خداي در رسانيدن خير و باز داشتن شر عَلَيْهِ بر وي نه بر غير او
يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توكل ميكنند توكل كنندگان و كار خود با وي باز ميگذارند ـه تو با خداي خود
انداز كار و دل خوش دار كه رحم گر نكند مدعي خدا بكند قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگواي قوم من عمل كنيد
عَلَى مَكَانَتِكُمْ بران حال كه داريد از روي توكل إِنِّي عَامِلٌ بدرستي كه من هم عامل بر حالتي كه
دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد كه بدانيد مَنْ يَأْتِيهِ آنكس را كه از ما و شما كه بيايد بدو عَذَابٌ
يُخْزِيهِ عذابي كه او را رسوا گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آيد بدو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابي هميشه و پيوسته
و خزي يكي دليل غلبه آن ديگري بود و حق سبحانه رسوا كرد دشمنان آنحضرت را صلوات الله
وسلامه عليه در روز بدر كه جمعي از ايشان بدست مومنان كشته گشتند و گروهي بقيد و بند
و سلسله نكبت گرفتار شدند مصرع اين سر بباد داده و آن دستها به بند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستي
كه ما فرو فرستاديم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو كتاب را كه قرآنست لِلنَّاسِ براي همه مردمان بِالْحَقِّ

بسبب بيان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ايشانست فَمَنِ اهْتَدَى پس هر كه
راه يابد بقرآن يعني عمل كند بآنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس مر او راست فايده آن وَمَنْ ضَلَّ
و هر كه گمراه گردد يعني از قرآن اعراض نمايد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز اين نيست كه گمراه ميشود عَلَيْهَا
بر نفس خود يعني وبال بر وست وَمَا أَنْتَ و نيستي عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ايشان نگاهبان تا نگذاري
كه در ضلال رفته باشند و كفيل ايشان نيستي در اختيار هدي بر ضلالت بلكه بر تو نيست بجز بلاغ وبس
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خداي قبض ميكند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام موت ايشان وَالَّتِي
لَمْ تَمُتْ و فرو ميگيرد نفسهاي كه نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او امام محي السنة قدس سره
در معالم فرموده كه هر آدمي را دو نفس است نفس حيات و نفس تميز اما نفس حيات مفارقت
ميكند از وي نزديك مرگ و بزوال او نفس تميز نيز زايل ميگردد و نفس تميز مفارقت مينمايد
بوقت خواب و بزوال او نفس حيات زوال نمي يابد در احقاف از ابن جبير رحمه الله
نقل ميكند كه حق سبحانه جمع ميكند ميان ارواح احيا و اموات تا يكديگر آشنايي را نشان ميدهند
فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه ميدارد در ان عالم آن نفس را كه قبل ازين قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ
قضا كرده است بر وي مرگ را وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى و ميفرستد ديگر نفوس را كه از ان زندگانيست
به ابدان ايشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتي كه نام برده كه اجل ايشان برسد و نزد جمهور مفسران
امساك و ارسال مر نفوس را است كه در خواب قبض كرده باشد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي
كه در توفي نفوس و نگاهداشتن و بابدان فرستادن لَآيَاتٍ هر آينه علامتهاست بر كمال قدرت
و نشانهاست براي حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ براي گروهي كه تفكر كنند در امر اماتت كه منشاء
نوم است و احيا كه حاصل است به يقظه و در توريت مذكور است كه اي پسر آدم چنانچه در خواب
ميروي ميميري و چنانچه بيدار ميگردي برانگيخته شوي و كافران درين تامل نمي نمايند أَمِ
اتَّخَذُوا بلكه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداي شُفَعَاءَ شفيعان كه ايشان را از خداي
درخواست كنند قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا بگو آيا شفاعت كنند و اگر چه باشند كه هيچ گونه لَا يَمْلِكُونَ
شَيْئًا چيزي را از شفاعت يعني نتوانند وَلَا يَعْقِلُونَ و نه دانند پرستندگان خود را يعني

توقع شفاعت میکنند از جمادات وحال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قُلْ لِلّٰهِ
الشَّفَاعَةُ بگو مر خدایراست شفاعت جَمِيعًا همه ایشان یعنی حکم آن نزد اوست و بی
دستوری او کس شفاعت نکند لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهند شد روز قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
و چون یاد کرده شود خدای وَحْدَهُ یگانه ذکر الهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ
لرمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نگروند بِالْآخِرَةِ بدیگر سرای
وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهة فراموشی از حق و مشغولی بباطل
اما کار مومن برعکس اینست از یاد خدای شادمان و تذکر ماسوی نگلین است سه تا مست شوم
دل از فرح زنده شود فال من ز اقبال تو فرخنده شود وز غیر تو هر جا سخن آید بمیان تعلق از
غم پراکنده شود قُلِ اللّٰهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان
خود در آخرت فِي مَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند که در رو يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین
وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از اموال
جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ و مانند همه اموال مَعَهُ با آن لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدیه دهند با آن
یعنی فدا کنند تا خود را باز خرند مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از خدای مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه نبود که بخاطر گذرانیدندی
یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قرب یابند چون در عقوبت
گرفتار شدند و رای پنداخت ایشان چیزی بایشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل
جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم چیزی ظاهر گردد که من آن را در حساب
نینداشتم و از سفیان ثوری قدس سره منقولست که چون این آیه خواندی گفتی ویل
لاهل الریاء سه بنداشت مرا که عملش نکوست عمری که نبود خلاصه کار درو است د.

چون برده زروی کار برداشت گشت بر خلق عیان شد که نبود الا پوست وَبَدَا لَهُمْ
و آشکارا شود مر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ
و بگردد در ایشان را مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد کافرانرا
که عتبه یا ابو حذیفه است و حکمی عام دارد شامل اند مر کافرانرا برسد ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا
میخوانند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً
بخششی یعنی مالی و ثروتی مِنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قَالَ میگوید إِنَّمَا
أُوتِيتُهُ جز این نیست که بمن داده اند این مال را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب
و تحصیل آن را دانستم و بکار بستم و کفایه من حاصل شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم
بَلْ نه چنین است که میگوید هِيَ فِتْنَةٌ آن آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند قَدْ قَالَهَا هر آینه گفتند
این کلمه را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی
و قوم او پسندیدند فَمَا أَغْنَىٰ پس باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه بودند کسب کردند از مال و متاع دنیا فَأَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشان را سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا
وبال بدیها که کرده بودند و با مالهای بزمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و با بیابانی
شدند مِنْ هَٰؤُلَاءِ از این گروه مشرکان که در عصر تو اند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداش بدیها که کرده اند وَمَا هُمْ و نیستند ایشان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان
ما را از تعذیب با پیشی گیرندگان بر عذاب ما أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ [illegible] قدرت او
بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند [illegible] او بلکه اندرو
حکمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در بسط و قبض روزی [illegible] بر کمال قدرت
و اراده لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که [illegible]

يَعْلَمُوا

مصلحت کل در ضمن آنست ـ هرچه باید بهرگه میشاید تو دهی آنچنان که می باید نوشدای
صلاح کار همه که تویی اگر بد کار همه در معالم آورده که قومی از اهل شرک از کتاب قتل و زنا
بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روزگار خود گشوده بحضرت
رسالت پناهی علیه صلوات الله عرض کردند که آنچه ما را دعوت میکنی نیکوست و ما
بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نه آیة آمد که قل یا عبادی
بگو که ای بندگان من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اید علی انفسهم بر نفسها یعنی خود دلیری اوزار
نموده اید در گناهان و از حد برده اید لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای
این آیة امیدوارترین آیتیست در قرآن و در خبر آمده که دوست ندارم که دنیی و ما فیها
مرا باشد بعوض این آیة چه این آیة از دنیی و هرچه در دنیی باشد بهترست در معالم
آورده که ابن مسعود رضی الله عنهما بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل
و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میگردانی مردمان را مگر نخوانده آن را که
قل یا عبادی الآیة در فصول آورده که تمام توجیه در شکرست اول لطف خطاب که فرمود
یا عبادی و نگفت ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطاؤا و سیم
بلینه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا در فتوحات فرموده که لا تقنطوا نهی ست و هرچه حق سبحانه
از آن نهی فرمود لازمست از آن باز استادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید مشو
که ناامیدی کفرست ان الله هر آینه خدای یغفر الذنوب بیامرزد گناهان جمیعا همه را
و اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلق آمرزیده نشود و بعضی علما گویند غفران ذنوب بشرط
توبه ست و این قید خلاف ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده که از اسما بنت یزید رضی الله
عنها که گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب
جمیعا و لا یبالی انه هر آینه خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهان الرحیم مهربان بر بندگان
حقایق این آیة و وجوه تاکیدات در جواهر التفسیر بسطی لائق سمت تحریر یافت و بیماران بیمار
جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود و سرگردان بیابان نفس و هوا

که کفار قریش حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بدین آبا او دعوت کردند و حق سبحانه
فرمود که قل بگو با ایشان افغیر الله آیا غیر خدای را تأمرونی اعبد میفرمایید مرا که
پرستش کنم بعد ازین همه دلایل ایها الجاهلون ای نادانان و لقد اوحی و بدرستی که وحی
کرده شده است الیک بسوی تو و الی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران
یعنی با تو و با هر یکی از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری یعنی بفرض محال واضح
آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امة ایشان
هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملک کردار تو که در وقت
ایمان واقع شده و لتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیان کاران که بعد از دولت
دین بنکبت شرک مبتلا گردی بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن و کن من الشاکرین
و باش از سپاسداران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا محمد دانسته که خدای
روز قیامت آسمان را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را
بر دیگری و جمیع خلایق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعجب شده تبسم فرموده و آیة آمد که و ما قدروا الله و وصف
نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد و الارض
جمیعا و زمین همه آن قبضته بدست گرفته وی باشد یوم القیمة روز رستخیز
و السموات مطویات و آسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین وی و در معالم از ابن عمر رضی الله
عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه آسمانها در پیچد و زمینها
و فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این الجبارون المتکبرون پس در هم پیچد زمین را
و فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک و این الجبارون المتکبرون و معتقد اهل ایمان در
امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این
آیة آنست که باز گذارم آنرا با آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات

دانسته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحٰنَهٗ پاکست
خدا را از وصف جواهر و اعراض وَتَعٰلٰى و برترست عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه شرک می آرند و شریک
وی میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّوْرِ در صور نوبت اول بقول آنانکه دو نفخه
اثبات میکنند و این را نفخهٔ صعقه گویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد
و اصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمین
ست اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خدای خواهد که حملهٔ عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ ثُمَّ
نُفِخَ پس دمیده شود فِيْهِ در صور اُخْرٰى نوبتی دیگر و این را نفخهٔ بعث خوانند و بدین
نفخه همه مردگان زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا ایستادگان باشند
بر کنارهٔ قبور خود يَّنْظُرُوْنَ مینگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان
چه کنند وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ و روشن گردد عرصهٔ زمین محشر بِنُوْرِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نوری
که در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد
و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتٰبُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست
راست و چپ عمال وَجِايْٓءَ بِالنَّبِيّٖنَ و آورده شوند پیغمبران از برای دعوت ابلاغ بر امت وَ
الشُّهَدَآءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد اند صلی الله علیه وسلم
و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند رفیق پیغمبران بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ
و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هر نفس را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ و خدای اَعْلَمُ داناترست بِمَا يَفْعَلُوْنَ
بآنچه آفریدگان میکنند و جزای مناسب آن خواهد داد وَسِيْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و رانده شوند
آنانکه نگرویدند راندنی بسخت اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضی در بعضی حَتّٰٓى
اِذَا جَآءُوْهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود اَبْوَابُهَا درهای هفت
گانهٔ آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ

ازوی

دوزخ بطریق سرزنش اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند بشما رُسُلٌ مِّنْكُمْ رسولان از جنس شما بحکم حق سبحانه
و تعالی يَتْلُوْنَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما اٰيٰتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بود وَ
يُنْذِرُوْنَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا از دیدن این روز شمار قَالُوْا گویند کافران
بَلٰى آری بیامدند و ما را بیم کردند وَلٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای
یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر ناگرویدگان قِيْلَ ادْخُلُوْٓا گفته شود مر ایشان را که در آیید
اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید بودگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِيْنَ پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وَسِيْقَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا و برانند آنان را که ترسیدند
رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف و ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را
در رفتن اِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان سوق
اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان سواره به بهشت
خواهند رفت حَتّٰٓى اِذَا جَآءُوْهَا تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لاکلام فایز گردند
وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا و گشوده باشند درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند
وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما یا سلامتی
و ایمنی لازم شما حال طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از
مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند
که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از
دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملایکه گویند پاک شدید از ظاهر و باطن
فَادْخُلُوْهَا پس در آیید به بهشت خٰلِدِيْنَ جاوید ماندگان در آن وَقَالُوْا و گویند مؤمنان
چون به بهشت در آیند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا و ستایشها مر خدای را الَّذِيْ صَدَقَنَا آنکه راست گفت با ما
وَعْدَهٗ وعده خود را بثواب وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از وی
تمکن نَتَبَوَّاُ جای میگیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَآءُ هر کجا میخواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست
اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلٰٓئِكَةَ و ببینی ای محمد

اکران شرک
اکر سرک
اکران سرک

فرشتگان را یعنی وقت که در مقعد صدق در رتبه قرب باشی و هر طرف می نگری می بینی ملایکه را
حافین فرو گرفتگان من حول العرش گرداگرد یعنی طواف کننده گان بجوانب آن یسبحون
تسبیح میگویند بحمد ربهم مقرون بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده
از تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند وقضی و حکم کرده شود
بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بانعام او فرو دآرند وقیل و گفته شود
یعنی ملایکه با مومنان گویند الحمد لله رب العلمین سپاس و ستایش مر خدای را که آفریدگار عالمیانست
همچنانچه در ابتدا خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض
بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در
فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنای اوست ــــ درخور ستایش نبود غیر تو کس هر جا که ثنا بلست
ترا زیبد و بس سورة المؤمن بسم الله الرحمن الرحیم حم الربع
سوره اول از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید حوامیم را بخواند در حصن حصین
از صحیح مستدرک نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا داده اند طه و طواسین
و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون
در آل حم می افتم گوییا که افتاده ام در بوستانها که بزمین نرم واقع شده و تعجب در ان
می نگرم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب و لباب القرآن حوامیم و بعضی
از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن میگفته اند حم حروف مقطعه
بقول بعضی علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند ببعضی
از تمام پس اینجا حا اشارت بکلمه حق است که خطار دو منع بران کشیده و نشود و میم اشارت
بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تنزیل الکتب فرو
فرستادن قرآن من الله از خدا ایست العزیز خداوند غالب که قادرست بتنزیل آن العلیم
دانا بانچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناه مرکسی را که بصدق گوید

لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وقابل التوب و پذیرنده توبه از گوینده
کلمه شدید العقاب سخت عقوبت مرکسی را که سرباز زند از گفتن کلمه ذی الطول خداوند نیکو
کاری و بخشش و بزرگواری لا اله الا هو هیچ خدای نیست که مستحق پرستش باشد مگر او
الیه المصیر بسوی او بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان ما یجادل جدال نکنند و
طعنه نزنند فی آیات الله در آیتهای کتاب خدای بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد الا الذین کفروا
مگر آنانکه پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن کافران
فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی دل در میارید که ایشان را مهلتی
و فرصتی است که بزودی عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت
قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام مر ورا والاحزاب
و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه بر روی رسلی میکشیدند من بعدهم از پس قوم نوح مر پیغمبران
خود را چون قوم عاد و ثمود وهمت کل امة و قصد کردند هر یک گروه از ایشان برسولهم بپیغمبران
فرستاده شده بایشان لیاخذوه تا بگیرند او را و برایذاکه خواهند بوی رسانند وجادلوا
بالباطل و خصومت کردند با پیغمبران بسخنان بیهوده خود لیدحضوا تا زایل کردانند و باطل
کنند به الحق بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس من گرفتم ایشان را
و هلاک کردم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشان را و
کذلک و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان از امم ماضیه حقت واجب شده است
کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنانکه کافر شدند از قوم تو انهم
بسبب آنکه ایشان اصحب النار ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب بآن جایی که بستند
و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمیرسد زیرا که ترسنده و ثناگوینده
او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را
و حمله اشراف ملایکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام
از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند ومن حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان
عرش

که طواف آن میکنند وایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته یُسَبِّحُونَ تسبیح میکویند
تسبیحی مقرون بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردکار ایشان وَيُؤْمِنُونَ بِهِ میکروند به پروردکار
خود یعنی خدا را ذاکرند بجامع ثنا از صفات جلال واکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکنند
که حمله عرش هشت اند چهار میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک وچهار
دیکر میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک وکوییا که ایشان نسبت
کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میکویند وَيَسْتَغْفِرُونَ وآمرزش میخواهند از خدای
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه کرویده اند ومیکویند رَبَّنَا ای آفریدکار ما وَسِعْتَ فرا رسیده
كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را رَحْمَةً از روی بخشش ودانش یعنی رحمت وعلم تو بهمه چیز ها رسیده است
فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنان را که توبه کرده اند وبتو بازکشته وَاتَّبَعُوا وپی روی
نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ ونکاهدار ایشان را عَذَابَ الْجَحِيمِ
از عذاب آتش رَبَّنَا ای پروردکار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ ودر آر ایشان را وبی روان دین
یا همه مومنان را فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي آن بوستانها که بمحض فضل
وَعَدْتَهُمْ وعده دادهٔ ایشان را وَمَنْ صَلَحَ ودر آر با ایشان در بهشت هر که شایسته بود
مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ایشان
هر در ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام کردد إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی وازهیچ
مقدوری عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانای وهر چه وهر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وباز
دار از ایشان بد یهای یعنی معاصی را در دنیا وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ وهر که باز داری او را از بدیها را
يَوْمَئِذٍ امروز درین جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که به بخشیدی بر او در آخرة وَذَلِكَ
وآن نکاهداشت تو هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن فیروزی بزرکست چه هر صاحب دولت
که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود ودرین کفته اند
بیت امروز کسی را که در آری به پناه ٭ فردا بمقام قربتش بخشی راه ٭ وآن را که رهش نداده
بر درکاه ٭ فردا چه کند کر نکند ناله وآه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شده اند يُنَادَوْنَ

وعلما

ع

ندا کرده شوند بزبان فرشتکان یعنی بوقتی که کفار در دوزخ درآیند با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده
زبان عتاب وملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشان را ندا
کنند وبکویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدا مر شما را بر کفر أَكْبَرُ بزرکتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی
شما أَنْفُسَكُمْ نفسهای شما را وخدای شما را دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید
إِلَى الْإِيمَانِ بسوی کرویدن بخدا ورسول فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید ونکرویدید
قَالُوا رَبَّنَا کویند کافران که ای پروردکار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا
اثْنَتَيْنِ وزنده کردانیدی دو بار اماتت اول الوقت انقضاء اجلست در دنیا واحیاء
اول در قبر واماتت ثانیه هم در قبر واحیاء ثانیه در بعث ودر تبیان کفته که ذریه آدم را
که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا کرفت بمیرانید اماته نخستین اینست ودر رحم که
نطفه بودند زنده کردانید پس در دنیا بمیرانند ودر آخرت زنده کردانند وبر هر تقدیر کافران
بر اماتت واحیاء اقرار کنند فَاعْتَرَفْنَا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بکناهان ما که انکار
وتکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ
هیچ راهی یعنی طریقه که بران سلوک کنیم از دوزخ برهیم وبه بهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان
وتوبه است وفرشتکان ایشان را نا امید ساخته کویند ذَلِكُمْ آنچه شما در آنید از حبس ابدی بِأَنَّهُ
بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخواندند خدا را وَحْدَهُ یکی ویکانه كَفَرْتُمْ کافر شدید
بیکانکی او ومیکفتید اجعل الالهة الها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ وچون شرک می آوردند برو یعنی
شرکا بوی اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میکرویدند بشرکا فَالْحُكْمُ پس کار کذاری مر خدای راست
لِلَّهِ الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ بزرکوارتر از آنکه غیر را با او همتا وی سازند
هُوَ الَّذِي اوست آن خدائی که بکمال قدرت يُرِيكُمْ می نماید شما را آيَاتِهِ نشانها وآنکه بر وحدت
خود وَيُنَزِّلُ لَكُمْ وفرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران
با ملایکه را تدبیر آنچه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ وپند کرفته نشود یعنی عبرت نکیرد بدین آیتها
إِلَّا مَنْ يُنِيبُ مکر کسی که بازکردد بخدای یعنی از معصیت بازکشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا اللَّهَ

پس بپرستید خدا را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای او طاعت
خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرون واگرچه کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که
ایشان بغیبت ایمان کافرند و شما را آن نعمت شاکر پس میان شما منافرتست و احوال و اقوال
شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است
رفیع الدرجات اوست بردارنده درجات بندگان هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت
طبقات و در عقبی به تباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را
بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را بنبوت و عیسی را بزهادت
و محمد را صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیا بشفاعت سلمی فرموده که درجه هر که خواهد
بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر آورده که بردارنده درجات محبانست لقا از
محبت و لقا محبوبیت عزیزی فرموده است که لا یوجد البقا الا بالفنا تا قربت فنا نپوشی خلعت
بقا نپوشی بیت بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی که زاد راه در روی خرابات است ز حال خویش
فنا شو درین ره ای عشاق عطار که باقی ره عشاق فانی الذاتست ذو العرش خداوند عرش
است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطنت یلقی الروح می افکند وحی را من امره
بفرمان خود و یا میفرستد جبرائیل را علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان
خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لینذر تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمان را
یوم التلاق از روز بهم رسیدن یکدیگر یعنی روز که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و
زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود در عمل خود را
یوم هم روزی که ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند از قبرها برآمده لا یخفی
پوشیده نشود علی الله بر خدای منهم از اعیان و احوال و اقوال بندگان با وجود کثرت ایشان
شیء چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند که لمن الملک الیوم مرا
هست پادشاهی و حکم گذاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند که لله الواحد
مر خدای راست که یگانه است در حکم القهار شکننده منازعان و مدعیان ملک چون کفار را علم

ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند الیوم
امروز تجزی پاداش داده شود کل نفس هر کسی را بما کسبت جزای آنچه کرده است
لا ظلم الیوم ستم نیست امروز نه از ثواب کسی که کم کنند و نه در عقاب کسی افزایند و کسی را
بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله هر آینه که خدای سریع الحساب زود
شمار است بوقت حساب او را شانی از شانی باز ندارد و در وسیط آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی گوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که به
بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد یا از او قصاص
نکنم پس این آیه خواند الیوم تجزی تا آخر بیت در وعده اهل ظلم حالی عجبست او زیدن ظلم را او بی
عجبست از ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم گو تمامی عجبست وانذرهم و بیم کن کافران را و
بترسان یوم الازفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد
نزدیک است برسیدن اذ القلوب بترسان ایشان را چون دلهای ایشان لدی الحناجر
نزدیک حلقهای ایشان باشد یعنی از فزع آن روز دلهای از اماکن خود میل خروج نموده
بحلقها آمده و همه آنجا باشند و نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه برآیند
تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کاظمین غم کنان و از غم پر برآمدگان ما
للظالمین نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در آن روز من حمیم هیچ دوستی مشفق و یاری
مهربان که عذاب از ایشان دفع کند و لا شفیع یطاع و نه درخواست کننده که فرمان او برند
یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل او قبول رسد یعلم میداند خدای خائنة الاعین خیانت چشمها
یعنی نظر بآنچه حرامست یا غمز کردن بچشم یا معاینه مردم با کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری
قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را بر این
راه گذارند صبح در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند و چون شب درآید
چشم او بخواب رود و من نام غنی نام حنه و عصان بیت خواب را باد بره عاشق چه کار زخشم او
چون شمع باشد آشکار چشمهای عاشقان را خواب نیست یک نفس آن چشمهای بی آب نیست

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را الخ حاصل
وَاللَّهُ يَقْضِي و خدای حکم میکند بِالْحَقِّ براستی در جزاء محسن و مسیء وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنها را
که می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بیرون خدای لَا يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی
زیرا که اگر جماد نداند ایشان را قدرت بران نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوک را
قوت حکم و فرمان نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بحق هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای گفتار
بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و سفر نمی نمایند مشرکان مکه فِي
الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ
الَّذِينَ كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل تکذیب چون عاد و ثمود
و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كَانُوا هُمْ بودند پیشینیان هُمْ أَشَدَّ
مِنْهُمْ ایشان سخت تر از ایشان قُوَّةً از جهت نیرو و توانایی با قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از
جهت نشانهای ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین و دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان
یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده
که دفع کند آنرا از ایشان ذَلِكَ این گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدندی بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس
کافر شدند بدان و انکار کردند آنرا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشان را و معاقب کرد
إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست و متمکن در هرچه خواهد شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
بر اهل شرک وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که فرستادیم موسی علیه السلام را بِآيَاتِنَا بمعجزات ما
که تسع آیات بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصا است و افراد او بذکر از جهت
تفخیم و تعظیم است یا آیات دلالت بحق و سلطان میان معجزه یعنی بدعوت و حجت فرستادیم
او را إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامَانَ و بسوی
هامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و بسوی قارون که مقرب و مشیر او بود و او ایشان را بحجت و دعوت

بمود و اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ جادوی است
که خارق عادت بجای مینماید از روی سحر كَذَّابٌ دروغگوی است در آنکه میگوید خدای هست
و من رسول اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان بپیغام راست و درست
مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنها که گرویدند
مَعَهُ با موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی علیه السلام فرزندان بنی
اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی علی نبینا
و علیه السلام بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرا فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را
بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکنند و موسی را یاری نه دهند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید
دختران ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ
و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیا و مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از
ره و وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون درباره موسی علیه السلام با خواص خود
مشورت کرد و گفت تدبیر درباره موسی علیه السلام او را می باید کشت گفتند مبادا
که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از ان خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه
نتوانست کرد او را بقتل رسانیده سلاح در آنست که ساحران را طلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را
این سخن مقبول افتاد و میدانست که پیغمبر است از قتل او میترسید اما از نزد قوم اظهار تجلد کرد
وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي گفت فرعون بگذارید تا بجاری أَقْتُلْ مُوسَى بکشتم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو او
بخواند خدای خود را تا قتل من از و باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ
از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا کند
بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و در و کرهی بعضی بعضی را بکشند و نهب
دال میخواهد یعنی موسی ظاهر کرداند در بلده شما فساد را یعنی چیزی تا بجان او بسیار شوند با
شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که
که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردن کشی

که بسبب تعظیم لا یؤمن نمی گرود بیوم الحساب بروز شمار و فرعون را نام نبرد و بوصفی دیگر ذکر
کرد که شامل و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان
او و همگین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مردی گرویده من آل فرعون
از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان که مدتی بود که بطریق حرم یکتم می پوشید
از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را که گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و پنهان
پوشیده چون خبر قصد فرعون بموسی شنیده گفت أتقتلون رجلا آیا می کشید مردی را
أن یقول بجای آنکه میگوید ربی الله پروردگار من خداست وقد جاءکم بالبینات
و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و مستدلات هویدا من ربکم از پروردگار
شما وإن یک و اگر او باشد کاذبا دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر او باشد وبال دروغ
و آن او را هلاک سازد وإن یک صادقا و اگر باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض
الذی یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید
پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست بشما رسد إن الله لا یهدی
بدرستی که خدای راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد من هو مسرف کسی را که از حد
درگذرنده است و در ریختن خون کودکان بی گناه کذاب در دعوی خدای تعالی یا قوم
ای قوم من لکم الملک الیوم مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالب باشید
بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فی الأرض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد
ما را و حمایت کند من بأس الله از عذاب خدای إن جاءنا و اگر بیاید بما پس قصد موسی علیه السلام
نکنید و دست ازو باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی
نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند ما أریکم ننمودم شما را إلا ما أری مگر آنچه می بینم
بشما نمودم راه صواب کشتن او و دیده بودم صلاحی در آن وما أهدیکم و نمی نمایم شما را
إلا سبیل الرشاد مگر راه راستی خربیل که این سخن استماع نمود دیگر باره عرق محبتش
در حرکت آمده و بجای آن خروشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه

دروغ گوینده

میفرماید وقال الذی آمن و گفت آنکس که ایمان آورده بود یا قوم إنی أخاف ای گروه
من هر آینه که من می ترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الأحزاب
مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنکه تفصیل میکند
مثل دأب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وعاد و گروه
عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم مانند حال
آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب
ایکه بعذاب ظلة گرفتار شدند وما الله یرید ظلما للعباد و نیست خدای که خواهد ستم بر بندگان
خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید ویا قوم إنی و ای
گروه من هر آینه که من می ترسم بر شما یوم التناد عذاب روزی که دیگر را خوانند یعنی روز قیامت
که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد کسی نرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را
ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند یا اهل الجنة خلود و لا موت
و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بختی شد
که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی گشته که تا ابد نیکبختی نیابد یوم تولون روزی که برگردانیده
شوید از موقف حساب و بروید مدبرین بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لکم نباشد شما را
من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن ومن یضلل الله
و هر کرا خدای فرو گذارد در ضلالت فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده
که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد شما را یوسف بن یعقوب علیهما السلام
من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای هویدا گفته اند فرعون موسی همان
فرعون زمان یوسف علیه السلام بوده و یوسف علیه السلام اسپی قیمتی او را که هر دید عاجز بخره گردانید
فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علی نبینا و علیه السلام درگذشت فرعون از دین برگشت
و تا زمان موسی علی نبینا و علیه السلام عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف علیه السلام پیش
ازین آمد بشما معجزات روشن که اخبار فرس بوده و شما دست اخلاف بر برابر او و لیعنی گوفانیانم

أخاف علیکم

فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بوده و خدای یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب
برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بوده و معجزات مینمود و ایشان نگرویدند
پس آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ
در گمان مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او
درگذشت قُلْتُمْ گفتید لَن يَبْعَثَ اللَّهُ برنخواهد انگیخت خدای مِن بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا
فرستاده یعنی چون سخن این را شنودیم دیگری نخواهد از ترس آنکه قول او نپذیرد یکم(?) كَذَٰلِكَ
همچنین يُضِلُّ اللَّهُ خدای گمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هرکه او از حد تجاوز
کننده است در انکار مُّرْتَابٌ شک دارنده در آنچه معجزه ثابت شود پس در صفت اهل
اسراف و ارتیاب میگوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ
در ابطال آیتهای خدای و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد
كَبُرَ بزرگ است جدال ایشان مَقْتًا از جهة بغض عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را
و مومنان نیز دشمن آنانند كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ
بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری ـــ خودکامه که خود را از دیگران جبار
برتر داند و دارد پس در اثنای مواعظ خوبیل(?) فرعون اندیشه کرد که تا گاه(?) سخن او در مستمعان
اثر نکند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ
و گفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن برای من صَرْحًا بنائی برافراشته
لَّعَلِّي أَبْلُغُ شاید من الْأَسْبَابَ برسم براهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ در راههای آسمان یا راهها
از آسمانی بآسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی نگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یا
مشرف گردم بر احوال وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان می برم موسی را كَاذِبًا دروغ
گوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن
بنا کردند و موسی علیه السلام را الهام(?) وحی آمد که اندوهگین مشو و به بین که من با آن چکنم پس

بس مدد
انا الله على كل
مدد
انا الله علی

آل فرعون همه قبطیانند و سُوءُ الْعَذَابِ غرق شدن ایشانست و لطیفی برآنند که سوء العذاب
آتشی است چه بدل از آن آورده که النَّارُ آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتشی است يُعْرَضُونَ در دوزخ
عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه در تعیین المعانی آورده
که جای بودن ایشان را در دوزخ بر ایشان مینمایند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح
فرعونیان در دوزخ مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشان را
گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید کسان فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است
و حفص ادخلوا بهمزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند که در آرید فرعونیان را بعذاب سختتر از آنچه
در آن بودند وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون بیکار و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش
فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که سرکش و معظم
بودند یعنی [illegible] مرتبوعان(?) را گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پیروان
و فرمان بردار او(?) در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ
شما شدید فَهَلْ أَنتُم پس آیا هستید شما مُّغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ بهره از
آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکش بودند که چه جای این سخنست إِنَّا كُلٌّ فِيهَا [illegible]
همه [illegible] ایم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع بودی از نفس خود باز
میداشتیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان
بندگان و هر یک را جای که در خور اوست فرستاد وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش اند
[illegible] لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید
پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا تخفیف کند [illegible] بمقدار روزی از روزهای
[illegible] استراحت کنیم قَالُوا گویند [illegible] لَمْ
تَكُ تَأْتِيكُمْ آیا نبود که آمدند بشما رُسُلُكُم پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای [illegible]
و شما را بخدا دعوت کردند قَالُوا بَلَىٰ گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان

خازنان که چون حال بر این منوال است فادعوا پس شما بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که
ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد
وما دعاء الکفرین و نیست دعای کافران الا فی ضلل مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت
نرسیدن انا لننصر هر آینه ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین امنوا
و آنانکه گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی همدرین سرای نصرت میکنیم باهلاک
دشمنان و نجات ایشان با تابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام
یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم داد ایشان را روز
که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه و امت
مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع الظلمین روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم
عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است و محل قبول ندارد ولهم اللعنة و مر ایشانرا
دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد اتینا و بدرستی که ما
دادیم موسی الهدی موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف
و شرایع واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل الکتب بنی اسرائیل را توریة یعنی باقی گذاشتیم
در میان ایشان توریة را هدی راه نماینده وذکری و پند دهنده لاولی الالبب خداوندان
عقول سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله هر آینه که وعده خدای بنصرت
انبیا و هلاک اعدا حق راست و درست است و خلاف بران راه نیابد و استشهاد کن
بحال موسی و فرعون واستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای ترک اولی واقع شده
باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم تعبد نماید خدا را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنت شود بعد ازو مر امت را و حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار نموده اند و در
تبیان آورده که معنی آنست که آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرت تو امیدوارند
[illegible] نیکویی حرفی نزد برای ما بگویی یعنی که عذرخواهی ما از حالت بر گناهی ما

اذا

نزدیک خدا کنی شفاعت ما را برای ما از شفاعت وسبح و تسبیح گوی بحمد ربک بستایش پروردگار
پروردگار بالعشی والابکار شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در
قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیت فرستاد
که ان الذین یجادلون هر آینه آنانکه جدال کنند فی ایت الله در ابطال آیتهای خدای و در دفع
آن کوشند بغیر سلطن اتیهم بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از
ادله عقل ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت پیغمبری
و حکومت یا عظمتی موهوم ما هم ببلغیه نیستند ایشان رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه
گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع هر آینه که او شنواست مر اقوال ایشان را البصیر بیناست
بافعال ایشان لخلق السموت والارض هر آینه آفریدن آسمان و زمین اکبر بزرگترست نزد شما من
خلق الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و وسعت
آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده ولکن اکثر الناس
لا یعلمون و لیکن بیشتری از مردمان نمیدانند که این آفرینش آسانست قول بعضی مفسران
آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف
بن مسیح بن داود است یعنی دجال است که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان
باشند و پادشاهی بما باز گردد و آیتیست از آیتهای خدای تعالی حق سبحانه این آیه نازل گردانید که آنانکه
منازعت میکنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبرست یعنی هوای حکومت
و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند جثه او
اعظم است از جثه آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و
بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات من و بباید دانست که او آدمی است از دیار
دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم است و ظهور وی یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط
و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارید ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه از رویدن نگاه دارد

و در سال دویم دو ثلث باز گیرد و سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال
بیرون آید با وی سحر و شعبده بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی
و دوزخی باشد و دیوان دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر
ترا زنده گردانم اقرار کنی بر ربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متشکل شوند
و او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که او رب تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه
از آنها پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمان
فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند مستاصل شوند و تتمه از نزول عیسی علیه السلام
در سوره زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند
نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه
گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی
نیستند در دنیی مومن و کافر متساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم
درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند
در ثواب و عقاب و دنیی دار تکلیف نه دار جزا پس لابدست از سرای دیگر که در آن پاداش
یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ هر آینه ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است
لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با
محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی
بپرستید تا ثواب دهم اغلب علما درین آیت دعا را بعبادت فرود آورده اند و موید این قول است
آنچه خدای میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ آنانکه سرکشی مینمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ زود در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ بحال
و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن برای حاجت در ماندگی تا شما را
بنوازم درسم و القول بمعنی مراد از دعا سوالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانه رحمت ما مالامالست و کرم

من بخشنده امال کدام دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان
سوال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم ۞ بر آستان ارادت که سر نهاد
شبی که لطف دوست بروی هزار در نگشود ۞ و گفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابت
بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه
است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع با او و اجابت پذیرفتن توبه است یعنی توبه کنید تا
بپذیرم ۞ گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم ۞ و آنکه ز سر جریمات در گذرم اللَّهُ خدای بحق
الَّذِي جَعَلَ آنست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را تیره و ممزج بارد لِتَسْكُنُوا
فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهة ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید
روز را مُبْصِرًا روشن کننده و ممزج حار تا به بینید چیزها را و حرکت نمائید در اکتساب معاش
قدری نمود إِنَّ اللَّهَ هر آینه که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیار است
عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با فریدن لیل و نهار و با خلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام
مصالح ایشان در نفس و مال بر آنست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ
سپاسداری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خداست رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
آفریننده همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بچه
وجه برگردانیده میشوید از عبادت او بعبادات غیر او كَذَٰلِكَ همچنانکه برگردانیده شد اینان
قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ برگردانیده میشوند آنانکه كَانُوا هستند که از روی عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
آیات خدا را انکار میکنند و از پذیرفتن آن باز می ایستند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ آن خداوندی است
که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بر وی میروید و می نشینید وَ
السَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را بنای بر داشته و بر افراشته وَصَوَّرَكُمْ و نگاشت شما را ای
آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما را راست و درست
شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها
یعنی ماکولات لذیذ و متمیز گردانید شما را روزی از روزی حیوانات در بحر الحقایق آورده

که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق
صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینهٔ حقیقت
جامعهٔ او لامع است بیت ای صورت تو آینهٔ سر وجود * روشن ز رخت پرتو انوار شهود * مجموع
هر دو کونی و کس چو تو نیست * در مملکت صورت و معنی موجود ذلکم الله آنکه چنین تصویری کرد
خدای است ربکم پروردگار شما فتبارک الله پس برترست خدای و بزرگوار رب العالمین پروردگار
عالمیان از جن و انس و غیر آن هو الحی اوست زنده یعنی منفرد بحیات ازلی لا اله الا هو
نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاک
سازندگان باشند له الدین برای او دین خود را از شرک با طاعات خود و از ریا و بگوئید الحمد
لله رب العالمین و همه ستایشها و سپاسهای مر خدا راست که پروردگار عالمیان است قل بگو
ای محمد صلی الله علیه وسلم مر این مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود مقتدی شو انی نهیت
مر بستی که نهی کرده شده ام ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنرا که تدعون می پرستید شما من دون الله
بجز خدای لما جاءنی البینات آنهنگام که آمده است بمن حجج و آیات من ربی از نزد پروردگار من
وامرت و مامور شده ام ان اسلم بانکه گردن نهم و انقیاد کنم لرب العالمین آفریدگار جهانیان را
هو الذی اوست آنکه خلقکم بیافرید پدر شما آدم را من تراب از خاک ثم پس شما را ای فرزند
آدم من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل برمی آید
ثم یخرجکم پس بیرون می آرد هر یکی شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم پس باقی میدارد
شما را لتبلغوا تا برسید اشدکم بغایت قوت خود که منتهای شباب است ثم پس ازین درجه ما
بالای برد لتکونوا شیوخا تا گردید پیران ومنکم من یتوفی و از شما کس باشد که بمیرانیده شود من
قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و فعل هر میدهد شما را تا برسید اجلا
مسمی بمدتی نام برده شده که وقت موت است ولعلکم تعقلون شاید شما تعقل کنید در آفرینش
خود و انتقال از درجه بدرجه هو الذی اوست آنکه یحیی زنده گرداند ویمیت و بمیراند فاذا
قضی امرا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فانما یقول پس جزین نیست که گوید له کن مر آن مراد

که جانش

که باشش فیکون پس بباشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عددی و فرصتی و کلفتی نیست
بیت فعل او را که حیب و علت نیست * متوقف بهیچ آلت نیست * از خم زلف کاف و طرهٔ نون * هر زمان
شکل او رود بیرون الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند
فی آیات الله در رد آیتهای خدای یعنی معجز قرآن را انکار دارند انی یصرفون چگونه و چون برگردانیده
میشوند از تصدیق بدان الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و منکر شدند بالکتاب
بقرآن یا بجنس کتاب آسمانی وبما ارسلنا و آنچه فرستاده ایم به بدان جز رسلنا پیغمبران خود را
از احکام و شرایع فسوف یعلمون پس زود بدانند خامت تکذیب و انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلها
آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن بود یسحبون
کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشانرا فی الحمیم در آبی جوشان که در نهایت
حرارت بود ثم فی النار پس از آن در آتش یسجرون سوخته و بریان سازند ایشان را
یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشانرا این
ما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید که انباز میگرفتید ایشانرا من دون الله از فرود خدای
قالوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و ما بدیشان توقع
امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم
من قبل پیش ازین در دنیا شیئا چیزی را یعنی ما را روشن شد که چیزی را نمی پرستیده بلکه ایشانرا
که عبادت میکرده ایم هیچ نبوده اند و ما ایشانرا چیزی می پنداشتیم کذلک همچنانکه مجادلانرا فرو
گذاشت یضل الله الکافرین گمراه فرو میگذارد خدای کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از آن منتفع
شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست
که بودید شما که شادی میکردید و فرحان می بودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق
نبود یعنی شرک و طغیان وبما کنتم تمرحون و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و تکبر مینمودید
ادخلوا در آیید ابواب جهنم بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر
طایفه در یکی در آیید خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهی

کردن کث زاد و زخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد ایذای قوم ان وعد الله بدرستی که
وعده خدای بنصرت اولیا و هلاک اعدا حق درست و راست و بی شک واقع خواهد
شد فاما نرینک پس اگر بنمائیم بتو بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم ایشانرا از قتل
و اسر خود آنست او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما
باز گردیده خواهند شد یافت یعنی هیچ وجه ایشان را فرو نخواهند گذاشت و حق سبحانه درین
دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم نمود از قتل و قحط و خواری
و باقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود ~ دوستانت در دو عالم شاد و خرم بیغم
دشمنانت در محنت و غم این سرای و آن سرای آورده که کفار مکه از روی جدال اقتراح
آیات مکثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و انهار و بساتین و تصاعد بر آسمان و خطورات آن
خواست بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیه فرستاد که ولقد ارسلنا
و به تحقیق ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران را پیش از تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا
علیک آنها اند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و سه پیغمبر اند ومنهم من لم نقصص
و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم علیک بر تو اما نام ایشان دانسته
چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی اند
که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور
آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت
ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست ان
یاتی بایة آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای و حکم
و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست و در نمودن آن
بی امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می بینم فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای
بعذاب مقترحات معجزات بعد از وضوح آیات قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی هر که
مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وخسر و زیان کنند هنالک المبطلون آنجا ناراستان

ومعاندان

و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند الله خدای بحق الذی
جعل لکم الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لترکبوا تا سوار
میشوید منها بعضی را از آن چون و منها تاکلون و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی آنانند
که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر ولکم و مر شما راست فیها در انعام منافع منفعت
بسیار چون شیر و پشم و خوان ولتبلغوا و ایشانرا آفرید تا رسید علیها بسواری بران یعنی بر
ازان حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از سواد او و معامله وعلیها و بر شتران در خشکی
وعلی الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون بر داشته میشوید ویریکم و مینماید خدای شما را آیاته
نشانهای قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیه را از آیات قدرت با از دلایل نبوت چون
انشقاق قمر و اخبار از غیب تنکرون انکار میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد
و ثمود فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنان که پیش ازان
بودند کانوا بودند آن امم پیشین اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد واشد قوة و سخت تر از
روی توانایی وآثارا فی الارض و افزونتر از جهت بازمانده‌ها ایشان در زمین از کوشکها و قلعها
فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از جمع مال
و ترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آنهنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
بمعجزها و دلالات فرحوا شاد شدند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش
بزعم ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهای بی اعتبار ایشانست
و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شدند با انبیا
و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخت وحاق بهم
و احاطه کرده با ایشان ما کانوا به یستهزءون جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما رأوا
یستهزءون
پس آنهنگام که بدیدند باسنا سختی عذاب ما را در دنیا قالوا گفتند آمنا ایمان آوردیم بالله
وحده بخدای یکتای وی وکفرنا و کافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان
یعنی کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشانرا ایمانهم گرویدن ایشان

ثلث ربع

لما رأوا بأسنا آنگاه که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع
میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت بأس سنت الله سنت نهاد خدای
سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی از امم ماضیه
که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وخسر و زیانکار شدند هنالک الکافرون در آن زمان کافران
یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه همه عمر در خسران بودند سورة فصلت

بسم الله الرحمن الرحیم حم اسم اعظم الهی

در حروف مقطعه مخفیست و هر کس بر استخراج آن قادر نیست و گفته‌اند حا اشارت بحکمت
و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است بر مومنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که
حم اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل بدان
پی نبرد و حا و میم دو حروفست در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد صلی الله
علیه و سلم نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده
شده است من الرحمن از خداوند بخشاینده بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان برعایت
قلوب خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی
و دنیوی و البته در قرآن است و این فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست پیدا کرده شده
آیاته آیتهای وی و مبین گشته با امر و نهی و وعد و وعید قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی
یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای
گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنکه را
که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنها را که بر و انکار کنند فاعرض پس روی برتافتند از قبول او اکثرهم
بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وقالوا و گفتند اهل
شرک که همواره قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آنچه که میخوانی
ما را الیه بآن یعنی قرآن را در نمی یابیم وفی آذاننا و در گوشهای ما وقر گرانیست آنچه تو
می شنویم ومن بیننا وبینک و میان ما و تو حجاب پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حاجت

فاستقیموا

که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و رسول صلی الله
علیه و سلم پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما ازین طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود
اننا عاملون که ما نیز عمل کننده‌ایم بر کیش خود یا آنچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز هر آنچه میتوانیم تقصیر
نخواهیم کرد ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیی خود عمل میکنیم قل بگو
انما انا جز این نیست که من بشر آدمی ام مثلکم مانند شما یعنی از جنس بشرم نه ملک و نه جن که شما سخن
ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را از و کراهت و طبع را نفرت
باشد بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد
خدائیست یگانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مستقیم باشید واستغفروه
و از و آمرزش جوئید مر گناهان را اگر بعد از اسلام کنید در موضح آورده که استقامت مساوات
افعال و اقوال و احوالست ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون برتبهٔ
استقامت رسید استغفار کنید از رویت آن که رویت عمل گناهی بزرگ و خطای عظیم است
وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگان راست الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة
نمیدهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة نمی سازید یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص
منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست و بذل او مر نفس را اشق
باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتیست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق
و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته‌اند هر توانگری که او را سخا نبود چون تنیست که جان
ندارد یا چون درختیست که بر ندهد ~ منعم ممسک شجری بی برست ابر و رعد خلی بی
بی برست بخل که سرمایهٔ ناکامیست در دو جهان موجب بدنامیست وهم و مشرکان بالآخرة
برای دیگر هم کافرون ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن
سرای را باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده‌اند وعملوا الصالحات و بکردند کارهای ستوده
لهم اجر مر ایشان راست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب در معالم فرموده
که این آیه در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت

بازمانند وحق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته باشد بدیشان میدهد پس
غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس چون بیمار شود حق تعالی ملکی را
که بر وی موکل است گوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که رهای داشت از بند مرض تا وقتی که
او را باز رها کنم یا بحضرت خود بریم قُلْ أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِي
خَلَقَ الْأَرْضَ بانکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز امام ابو اللیث رحمة الله علیه آورده
که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و می سازید برای وی از بتان
أَنْدَادًا همتایان ذَلِكَ آن خداوندی که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست
وَجَعَلَ و بیافرید فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا مقرّان
در وی گسسته بهره اعتبار بردارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در کوههای با آنکه در و منافع و معادن
آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زرع و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا قوتهای
اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرده چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرّه
و گوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلده ایست و تقدیر این روزیها کرد فِي
أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَاءً یکسان شده
جواب یکسان شدنی لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در ویست یعنی جواب
سایل آن بی زیادت و نقصان گفته شده ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بآفریدن آسمان
وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخان بود یعنی بخار آب بهیئت دخان در زاد المسیر گفته که چون حق تعالی
آب را بیافرید آتش را بر وی گماشت تا او را در شورش آورد و از و بخاری مرتفع شد و حق سبحانه
آسمان را از آن آفرید و در عین المعانی آورده که حق سبحانه جوهری سبز بیافرید و نظر هیبت در آن
نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر و مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری از و پیدا گشت
و از آن بخار آسمان آفریده شد کفی را منبسط ساخت که این فرشیست پس لایق بخاری را بر افروخت
که این سقفیست پس زیبا از آن سقف معلق حسن تصویرش بود و ظاهر برین فرش مطلق تر بیشش بود

فقال

فَقَالَ پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که هر دو
ائْتِيَا بیایید با آنچه شما را فرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش
و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات
طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود در اظهار سازید
و زمین را فرمود که انهار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم با هر چه فرمودی
طَائِعِينَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزاء زمین
سخن گفت پس آنچه در برابر اوست از اجزاء آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت
و چون آسمان آفرید و گشت آن از التکاثف فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت آن را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَى و وحی
کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر آسمان أَمْرَهَا فرمان خود یعنی با اهل آن الهام فرموده که عبادت بر چه وجه کنند
یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیک تر را بِمَصَابِيحَ
بچراغهای یعنی ستارگان که چون چراغ درخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی
از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذَلِكَ آنچه کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
آفریدن و اندازه کردن خداوند غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا که هر چه سازد
از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی گردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود
این بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده
و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ و عذاب قوم ثمود
یعنی صیحه جبرائیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهة آنست که قریش در سفر حله الشتاء والصیف بمواضع
این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده میکرده اند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ
الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی
ایشان یعنی از همه جهة ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا
یا آنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدا

وَمِنْ خَلْفِهِمْ

خواستی که رسول فرستادی لأنزل ملائكة هر آینه فرستادی فرشتگان را بجای شما فإنا پس بدرستی
که ما بما أرسلتم به بآنچه که فرستاده شده اید بآن بزعم خود كافرون ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدم
میانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت اینها مانده از مشاهده معنی ایشان
غافل بودند — چند صورت بینی ای صورت پرست هر که معنی دید از صورت پرست دیده صورت
پرستی را به بند تا شوی از نور معنی بهرمند آنگه تفصیل قصه ایشان میکند و میگوید اما گروه عادیان
فاستكبروا پس گردن کشی کردند في الأرض در زمین احقاف در بلاد یمن بغير الحق بناسزا یعنی
استحقاق تکبر نداشتند پس هود علی نبینا و علیه السلام ایشان را انذار کرد و بعذاب ایشان از روی
استکبار التفات بدان نکردند وقالوا و گفتند من أشد منا کیست سخت تر از ما قوة از جهت توانائی
عادیان مغرور شدند بقوه و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ از کوه بقرب دست
بکندندی أولم يروا آیا نمی بینند آن مغرور شدگان بقوت خود أن الله آن را که خدای تعالی الذي
خلقهم آن خداوندی که بیافریده است ایشان را هو أشد منهم او سخت تر است و بسیار
تر است از ایشان قوة از روی قوت یعنی توانائی دارد بر همه چیزی که نیرو او را این توانائی نیست
وكانوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بآياتنا يجحدون بآیتهای ما منکر شدند با آنکه می دانستند که حق است
فأرسلنا عليهم پس فرستادیم بر ایشان ريحا صرصرا بادی سرد با آواز مهیب في أيام نحسات در روزهای
شوم یعنی دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه دیگر تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت
شب باشد باد صرصر فرستادیم لنذيقهم تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزي عذاب رسوائی و خواری
في الحياة الدنيا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن
سرای أشد سخت تر است از روی رسوائی وهم لا ينصرون و ایشان یاری داده نشوند در آن
روز بدفع عذاب از ایشان وأما ثمود و اما گروه ثمود فهديناهم پس ایشان را دلالت کردیم براه
راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فاستحبوا العمى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی
یعنی جهل و ضلالت و کفر را على الهدى بر علم و هدایت و ایمان فأخذتهم پس فرا گرفت ایشان را
صاعقة العذاب الهون صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرائیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد

بما كانوا يكسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علی نبینا و علیه السلام و عقر
ناقه ونجينا الذين آمنوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح وكانوا يتقون
و بودند که پرهیز میکردند از شرک ويوم يحشر و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند أعداء الله
دشمنان خدای إلى النار بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فهم يوزعون پس رانده
شوند بدوزخ یا پیشان را تا پسینان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حتى إذا ما جاءوها تا وقتی که
بیایند بآتش شهد عليهم گواهی دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان بآنچه شنیده
باشند وأبصارهم و دیدهای ایشان دیده باشند وجلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح
ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند
که فروج ایشان گواهی دهند که بما كانوا يعملون بآنچه بودند که عمل میکردند وقالوا و گویند کافران
از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامهای خود را لم شهدتم چرا گواهی دادید علينا بر ما
که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قالوا گویند اعضای ایشان که مرا
سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أنطقنا الله الذي بسخن آورد ما را آن خدای که
کامل أنطق كل شيء بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید وهو و حال آنکه او خلقكم بیافرید
شما را أول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد وإليه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد
بجای جزا وما كنتم تستترون و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی باشید أن يشهد از آنکه گواهی دهد عليكم
بر شما سمعكم گوشهای شما ولا أبصاركم و نه دیدهای شما ولا جلودكم و نه اعضای شما یعنی نمی خواستید
که نهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اعضا بر شما گواهی دهند ولكن ظننتم و لیکن گمان
داشتید أن الله لا يعلم آن را که خدای نداند كثيرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنند در زاد
المسیر فرموده که کفار میگفتند هر چه آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه نهان از ما صادر میشود
بدان دانا نیست وذلكم و آن ظن شما ظنكم الذي آن ظنی که در دنیا ظننتم گمان می بردید
بربكم بخدای شما که احوال نهانی ما را نمیداند أرداكم هلاک کرد شما را در آخرت فأصبحتم
من الخاسرين پس گشتید از زیان کاران فإن يصبروا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند

فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى قرارگاه است لَّهُمْ مر ایشان را وَإِن يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق
سبحانه جویند فَمَا هُم پس نیستند ایشان مِّنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی
وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و هم نشینان از شیاطین و بر ایشان
مسلط کردیم فَزَيَّنُوا پس بیاراستند دیوان لَهُم برای ایشان مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش
ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس
ایشان است از امور اخروی و وعده و وعید تا آن را انکار شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ
بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان
مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از دیوان و آدمیان که همین عمل کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق
عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب اند در کشف الاسرار آورده که چون خدای تعالی به بنده
خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون
به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حقش تحریص نماید چنانچه
شیاطین هم نشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ هر آینه ایشان کَانُوا
هستند خَاسِرِينَ زیان زدگان در هر دو جهان بیت نقد معرفت امروز مفلس ز سود آخرت
فردا تهی دست آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند چون محمد را صلی الله علیه وسلم
ببینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زدندی و
دست بهم کوفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیه نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه ٤
منکر و کافر شدند یعنی مشرکان عرب هر یکدیگر را گفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش منهید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن
این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید در پیش
روی او لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس بچشانیم آنها را که کافر شدند مراد این گروه قایلانند یا عامه کافران را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی
سخت یعنی بسیار و دایم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را بدتر پاداشی أَسْوَأَ الَّذِي

كَانُوا هر بدترین کاری که بوده اند از روی جهل و عصبیت يَعْمَلُونَ عمل میکردند ذَٰلِكَ آن عقوبت
بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدا است النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است از جزا لَهُمْ فِيهَا
مر کافران راست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جَزَاءً
پاداش داده میشوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما
يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند رَبَّنَا
ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنما بما آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنسِ از آدمیان و دیوان یعنی ابلیس که نافرمانی او بنیاد کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت
این دو کس را بما بنمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از
انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتنان یعنی در درکه زیرتر شوند یا از همه فروتر شوند
یا از همه فروتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا هر آینه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما الله است ثُمَّ
اسْتَقَامُوا پس بر آن بایستادند صدیق رضی الله عنه گفت شرک نیاوردند فاروق رضی الله عنه گفت
که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین رضی الله عنه تفسیر کرد دلهای خود را
خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی رضی الله عنه توجیه فرموده که فرایض ادا نمودند قول امام حسن
بصری رضی الله عنه آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند که از
دنیی فانی اعراض کردند و بسرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت
از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که اله را یکتا گویی
توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت بجز حق
بیت نی جهت گنجد اینجا نی صفت نی تفکر نی بیان نی معرفت آتشی از سر وحدت بر فروخت غیر
هر چه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند بر ایشان یعنی بر مومنان مستقیم فرشتگان
نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد یا آنکه ایشان را گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنچه که در پیش
دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد بود و از گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوه مبرید بر آنچه گذاشته
اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان را نکویی خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ

الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده میشدید بر زبان پیغامبر
صلی الله علیه وسلم نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را
از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وَ
فِي الْآخِرَةِ و دوستان شمائیم دران سرای بتکریم و تعظیم و درخواست یعنی مدخانه دادن و شفاعت
هر که خواهید وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا در آنجا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ آنچه آرزو کنید و خواهد نفسهای شما
از لذاید یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در عقبی مَا تَدَّعُونَ آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده
مِّنْ غَفُورٍ از خدای آمرزنده رَّحِيمٍ مهربانست و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه
آنچه متمنای اهل استقامت است نسبت بآنچه ایشان را عطا خواهند کرد چون ماحضریست نسبت
بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و ازینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه در
روش طریقه درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابوعلی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه
داشتن سر است از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوت خانه سر خود راه نده و اغیار را
در حریم منزل باز نگذارد ع امروز مرا در دل جز یار نگنجد کاندر حرم سلطان اغیار نگنجد
وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِّمَّن دَعَا از آنکسی که بخواند خلق را إِلَى اللَّهِ بپرستش
خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي بدرستی که من مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن
نهادگانم حکم خدای را آیت در شان حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که خلق را بخدای
دعوت کرد امام ابو اللیث فرموده رحمه الله که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزند و عمل صالح
ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر تمهید
دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشایخ
درین آیه داخل اند و عایشه رضی الله عنها فرموده که نمی بینم این آیه را الا در شان موذنان
صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رضی الله عنه بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ
ندا میکند و بنماز میخوانند و سخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بر
تقدیری که موذنان باشند عمل ایشان آنست که میان اذان و اقامه دو رکعت

بکذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک
مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات و دیگری سبب هبوط در درکات و گفته اند حسنه رفق
و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده
که حسنه دوستی آل رسول است صلی الله علیه وسلم و سیئه دشمنی ایشان ادْفَعْ دفع کن سیئه را
بِالَّتِي بآن خصلتی که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه
بعفو محو کن و از لغو تغافل در گذر فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی آنکسی که باشد بَيْنَكَ
وَبَيْنَهُ میان تو و او عَدَاوَةٌ دشمنی هر آینه او دوست گردد كَأَنَّهُ گوئیا که او وَلِيٌّ حَمِيمٌ
دوستی کارساز بود و خویشی مهربان در احقاف از امام اعظم رحمه الله نقل میکنند که چون
از کسی بمن میرساند که مرا بد میگوید من در شان او سخن نیکو میگویم تا وقتی که خبری یابم
که او هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و نه دهند این خصلت که مقابله بدیست بنیکی إِلَّا الَّذِينَ
صَبَرُوا مگر آنانکه صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این
صفت و عادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که بهره مندی تمام دارد
از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت است وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ
و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه تباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای
این صفت که مذکور شد در هم شکند پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ
السَّمِيعُ اوست شنوا مر استعاذه ترا الْعَلِيمُ داناست بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت
اوست اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب است و روز که متعاقب یکدیگرند روز بجهت آرایش و شب از برای آسایش
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماه که بسیری مقدر و اندازه مقرر میروند و می آیند لَا تَسْجُدُوا سجده
مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما وَاسْجُدُوا و سجده
آرید لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب و روز را و مهر و ماه را إِن كُنتُمْ
اگر هستید شما که از روی یگانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر او را می پرستید چه سجود اخص عبادات است
و آن خالق را باید نه مخلوق را امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند تا سجده قرآن

امر باشد و این روایت مسروقست از عبد الله مسعود رضی الله عنه فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر گردن‌کشی
کنند از سجده کردن خدا را از آن چه زیان فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند
از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او یا تسبیح میگویند مر او را و او را میستایند بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمیشوند
از کثرت عبادت و بسیاری پرستش و ستایش امام اعظم رحمه الله سجده میکنند چه سخن
سجده اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن عمرست رضی الله عنهما و این سجده
یازدهمست باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این
سجده اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیه اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارنست
بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیه دوم سجود در ونه سجده نشاط و محبت بود چه خود وصفت
مرین کلمات که و هم لا یسأمون وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو
می‌بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین
آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهة رستن نبات از و وَرَبَتْ و بر دمد و افزون گردد بگیاه
إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا هر آینه آنکه آن زمین مرده را زنده گردانید لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده
مردگانست إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هر آینه که او بر همه چیز ما از احیا و اماتت قَدِيرٌ تواناست و قدرت
او نسبت بهمه مقدورات یکیست إِنَّ الَّذِينَ هر آینه آنانکه يُلْحِدُونَ میل میکنند و از نهج
استقامت منحرف میشوند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما یعنی در آن طعن مینمایند یا تاویل
باطل مینمایند و از طریق صواب میگردانند لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه را
میدانیم و جزای طعن و الحاد ایشان بدیشان میرسانیم أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته
شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر است
أَمْ مَنْ يَأْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که آنحضرت پیغمبرست
صلی الله علیه و سلم و گفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار رضی الله عنهم اجمعین
اعْمَلُوا امر تهدید است کفار را میگوید بکنید مَا شِئْتُمْ هر چه میخواهید إِنَّهُ هر آینه که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ

بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا خواهد داد سه حیله مکر ما کن که خدا میداند نقد مغشوش
میاور که معامل بیناست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین
یادکردنیست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان ایشان معاندان و ستیزندگان اند
وَإِنَّهُ و هر آینه که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار
نفع و یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیزست زیرا که کلام رب عزیزست
که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه دوستست بنزد دوست و نامه
دوست نزد دوستان عزیز باشد سه زنام و نامه تو یافتم عز و کرامت هزار جان گرامی
فدای نام و نامه است لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا
مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل بروی متطرق نشود و یا زیاده و نقصان بدو
راه نیابد یا در اخبار و از گذشته و آینده دروغی یافته نشود تَنْزِيلٌ او فرستاده شده است
مِنْ حَكِيمٍ از خداوند دانا حَمِيدٍ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمیگویند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم کفار
قوم تو إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو حضرت عزت تسلی سید و حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که چنین سخن
هر پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین گفته اند که با تو میگویند إِنَّ رَبَّكَ هر آینه که آفریدگار تو
لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزنده است مر انبیا و تابعان ایشان را وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند
عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت
عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از و عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم از و بهره برند آیت آمد که وَلَوْ
جَعَلْنَاهُ و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوا هر آینه میگفتند
کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا بیان و هویدا نکرده اند آيَاتُهُ آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم
ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ آیا کلام عجمی و مخاطب عربی قُلْ هُوَ بگو این کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنها را که گرویده اند
هُدًى راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه
نمیگروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمیشنوند

وَهُوَ و آن کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى برایشان پوشیده گیست تا جلوه جمال کمال آن را نمی بینند أُولَٰئِكَ
آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقه آن کر و کورند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور رود از بخوانند نه
خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از آن ندا چه نفع رسد ـه نادی اقبال میگوید
که ای ناعاقلان ما بی نزدیک تر و نزدیک و شما پس دور دور وَلَقَدْ آتَيْنَا و به تحقیق ما دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کردند در ان همچنانکه در قرآن یعنی بعضی ع
باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیش گذشت مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر با تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ
هر آینه کتاب کرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وَإِنَّهُمْ و هر آینه ایشان
که یهود یا مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ در گمان اند مِنْهُ از توریت یا قرآن مُرِيبٍ گمانی با اضطراب
آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفعی
آن بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بد کند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست ضرر آن بد و باز گرد وَمَا رَبُّكَ
بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که فراخور هر عمل مکافات فرماید
إِلَيْهِ بسوی خدای يُرَدُّ باز گردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از ان سؤال
کنند علم آن حواله بحضرت وی باید که کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه
مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافها خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ أُنْثَىٰ هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات
وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتاج
نیز خاصه اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي فيقول
کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما
مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ و گم شود عَنْهُمْ
از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان را
که در دنیا پرستیده بودندی دران روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وَظَنُّوا یقین دانند

که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ
ملول نمیشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیک درین جهان چون نعمت و صحت و امثال
آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وی را بدی چون تنگدستی و بیماری فَيَئُوسٌ پس نومیدست از راحت
قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر
بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِنْ بَعْدِ
ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که بدو رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید هَٰذَا این خیر و عافیت لِي را
منست و من مستحق آنم با دائم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی برم
قیامت را قَائِمَةً برخاسته یعنی حاضر شده مرا انکار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز
گردانند مرا إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قائم
شود و مرا برانگیزند إِنَّ لِي هر آینه مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَىٰ آنچه نیکوتر باشد
یعنی استحقاق من بر نعمت و کرامت را ثابت خواه در دنیا خواه در عقبی معاذ الله زهی تصور
باطل و زهی خیال محال و امام ثعلبی رحمة الله علیه از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله
عنهم نقل میکند که کافر را دو تمنای عجب است یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد
بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچکدام ازین دو متمنای وجود نخواهد گرفت
فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنان را که کفر ورزند بِمَا عَمِلُوا با آنچه کرده اند از کفر و تکذیب و واجب
تعذیب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت
و بزرگ و بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا
و چون انعام کنیم و در عافیت بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ بر کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور
شود بخود از راه حق یا خود را به یک طرف کشد از سپاسداری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را
بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعا را بزرگ را
بچیزی که پهنا دارد در جهة سعت و کثرت آن قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا
که فی نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس شما کافر شده

اثید براکن بی تامل دران مَنْ أَضَلُّ وکیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ ازانکس که او فِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ درخلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد
و انکار ورفع دید ووضع موصول بجای کم فی شقاق بعید باشد صله شرح حال و تعلیل مزید
ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله علیه مذکورست که ابو جهل مر حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم گفت آیتی بما نما و آنحضرت ماه را بدو نیم کرده ابو جهل گفت ای قریش محمد
ماه را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده
اند اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیه احدلیست واگر سحر محمدیست پس رسل بهر اطراف فرستادند
وهمه کس از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت گفت ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این دلالت
بهمه افاق رسیده حضرت عزت آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمایم ایشان را
یعنی کفار قریش آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمرست فِي الْآفَاقِ در کنارهای
جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مکه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا
أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ آنکه او عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
برهمه چیزی شَهِيدٌ گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت
بعضی برانند که دلایل افاق اخبار آنحضرت بود از حوادث آتیه ووقایع کائنه چون فتح روم و بلاد
وفارس وآیات انفس آنچه میان اهل مکه واقع شد از قحط و خوف وقتل و مقهوریه در معالم
آورده که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشان را خبر داده اند وانفسی واقع روز بدر و در مفهول
از محمد بن کعب رحمه الله علیه نقل کرده که افاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی وانفسی
آنچه بوقت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود از فتح مکه ورود وفود اعراب و جمعی ضمیر را عاید بآیات میدانند
دارند یعنی بنمایم مردمان را دلایل افاقی که هم نمایان است وآیات انفسی که هلاک اعدا انست
یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت در احوال و امزجه یا افاقی عجایب مصنوعات است
از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و غیر آن و انفسی بدایع حکمت وغرایب
صنع که در نفس انسان مودع است و در اتحاف آورده که افاق عالم کبیرست و انفس عالم صغیر

وهرچه از دلایل قدرت در عالم کبیرست نمودار آن در عالم صغیرست وزعم انکه جرم صغیر و فیه
انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نسخه انسان مندرج است مجملا پس
انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه
عالم کبیرست و عالم انسان صغیر ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم از حرص مباش در پی
نیم درم عالم همه در تست ولیکن از جهل بنداشته تو خویش را قدر عالم و تطبیق آیات آفاقی
وانفسی مناسب این مختصر نیست نمی از حقایق این آیه چون ملک قادر در تفسیر آورده هر که ازین مرام
یافت أَلَا إِنَّهُمْ مرا باشید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقای پروردگار خود
بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ مرا باشید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده است بعلم وقدرت جمل و
تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند علم بی جهل و قدرت بی عجز خاص
مر حضرت الهی راست آنچه باید ز انفس و افاق کند از حکم بادشاهی راست سورة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم عسق

حروف مقطعه اشارت بکوابن حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را میشناخت از حم عسق گفته اند حا حرب است و میم مهلکه
وعین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع ... از نزول این حروف
اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین واکمل التحیات
ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزهای که بامت من نازل خواهد شد پس
ذکر قذف و خسف و امثال آن کرد تا خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام قولی آنست که حروف
مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست یا اشارت بصفه حلم و مجد و علم و ستار و قدرت
و در کشف الاسرار آورده که این حروف اجابت آن عطایا که حق سبحانه آنحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را
ازان سیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف امت او درآید
وعین عز موجود او که از همه اشیا نزد حق سبحانه و تعالی او بوده و سین سنای مشهود او

که مرتبه هیچکس برفعت رتبه وی نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی است و در روز
قیامت که شفاعت کبری است ح مقام تو محمود و نامت محمد بدین سان مقامی و نامی که دارد
كَذَٰلِكَ مثل آنچه در این سوره است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند بتو پیوسته وَإِلَى الَّذِينَ
مِن قَبْلِكَ و وحی کرده است بآنکه پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب که هیچکس از
ازال وحی او را باز نتواند داشت الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر و لَهُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها از مخازن علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین
است از کون سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر که رفعت شان او راست الْعَظِيمُ بزرگتر
که عظمت و سلطان مر او راست تَكَادُ السَّمَاوَاتُ قریب است آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ
بشکافند مِن فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی نخست آسمان بلندتر بشکافد پس از آن یکدیگر مشق کردند در
کن فاورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالا آسمان اعلی عرش است
و کرسی و صفوف ملایکه پس ابتدای انفطار را از آنجا دلیل بزرگتر است بر آثار عظمت پروردگار
وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقرون
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات
سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میطلبند از خدای لِمَن فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از مومنان
أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده مرگناه بندگان را الرَّحِيمُ مهربان
برایشان بقبول توبه و از مساس غفران و رحمت اوست که ملایکه را باستغفار گنهکاران
فرموده وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفته اند مِن دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا و انداد که مر
ایشان را پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبان است عَلَيْهِمْ بر اقوال و اعمال و احوال ایشان
و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم و نیستی تو ای محمد برایشان بِوَكِيلٍ گماشته شده
تا محافظت اعمال ایشان کنی علیکه بر تو دعوت است و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که
عرب است لِّتُنذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که در گرد

او باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اهل
همه بلاد او است و همه بر حوالی وی جا اند وَتُنذِرَ و بیم کنی مردمان را يَوْمَ الْجَمْعِ بروز جمع یعنی قیامت
لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع او و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین را در آنروز
مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا اعمال با عمال یا هر کس را با مثل او و بعد از
اجتماع دیگرباره ایشان را متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان
و موحدان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت
یا طریق ضلالت وَلَٰكِن يُدْخِلُ و لیکن در می آرد مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد براه هدایت و توفیق عبادت
فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خواهد وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و ظلالت
از اهل کفر و نفاق مَا لَهُم نیست مر ایشان را مِّن وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان
گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران
مِن دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللَّهُ
پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستان را دستگیری کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او
زنده گرداند مردگان را بالقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی
قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشان را توانایی نیست ح اوست قادر بحکم کن فیکون :
غیر او جمله عاجز اند و زبون : عجز را سوی قدرتش ره نیست : عقل را زین کارخانه آگه نیست وَمَا
اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فِيهِ در آنچه با کافران مِن شَيْءٍ از هر چیزی
از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس آن مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای و او حکم خواهد کرد در آن
روز قیامت ذَٰلِكُمُ آنکسی که او حکم بحق صفت اوست اللَّهُ خدای بحق است رَبِّي پروردگار
و آفریدگار من عَلَيْهِ بر و نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در همه کار و مهمات خود بکرم وی
تفویض نموده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردیم در همه احوال که فی الحقیقه بنده را جز او
مرجع و مآل نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُم

برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان ومن الانعام وخلق کرد از چهارپایان ازواجا
صنفهای گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه در تزاوج و تناسل یا درین وجه از
خلقت لیس نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب زایدی باشد مثل
قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا ینفعک لک
ودرین آیه نشاید مثل را بر حقیقه نگذاشتن چه موری باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی
الت سه ذات ترا صورت و پیوند نیست تو بکس وکس بتو مانند نیست جل المهیمن ان یشبه
حقیقة من لا له المثل لا تضرب له الامثال وهو السمیع واو شنواست مجموع مسموعات را البصیر
بیناست بهمه مبصرات له مر او را مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی
مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطر است وگنجینه زمین نبات یبسط الرزق گشاده میگرداند
روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد
بر وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط علیم دانا
ست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لکم برای شما من الدین از طاعت و عبادات
و اصل توحید ما وصی به آنچه فرموده بود بدان پیغمبر نوحا نوح بن ملک را علیه السلام والذی اوحینا
و آنچه وحی کردیم تو الیک بتو یعنی اصلی مشترکی از دین که میان نوح و تو بوده وما وصینا
به وآنچه امر کرده بودیم بدان ابرهیم و موسی و عیسی این پیغمبران را از اصول دین ان اقیموا
الدین آنست که اقامت کنید وبه پای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب
باشد و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید دران یعنی اختلاف مکنید
دران اصل که توحید است و طاعت چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات
و مصالح عباد کبر بزرگست و گران و دشوار علی المشرکین بر شرک آرندگان ما تدعوهم آنچه
تو میخوانی ایشان را الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی خدای میکشد و جمع میکند
الیه بسوی آنچه میخوانی یا بدین درست و راه راست من یشاء هر کرا میخواهد یا میگزیند برای
دوستی خود یا بجهة رسالت اگر اکرا اراده کند ویهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بسوی

حق من ینیب هر که بازگردد بحق و روی آرد بسوی وی یعنی نخست از طالبی از جمله یکند رو
به و آورد بکران حضرت ندا آمد که ای سرگشته راه انکه وما تفرقوا و پراکنده نشدند امم گذشته
چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی جدا نگشتند از دین الا مگر من بعد ما جاءهم العلم
از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود و نصاری مگر
بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریة و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است
بغیا و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بینهم میان ایشان
یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که به پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشتند
ولولا کلمة سبقت
واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان
الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی
میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وان الذین و بدرستی آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند
کتاب یعنی قرآن را من بعدهم از پس ایشان گذشته مراد کافران زمان آنحضرت اند صلی الله
علیه وسلم که قرآن بدیشان داده اند و ایشان لفی شک هر آینه در شک اند منه
از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مریب شکی در تهمت افگننده فلذلک پس برای
این تفرق که از ایشان واقع شده فادع بخوان خلق را با اتفاق بر ملت اسلام واستقم و مستقیم
باش بر دعوت کما امرت همچنانکه فرموده شده با آن در تبیان آورده که ولید مغیره با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گفت که از دین و دعوای که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود
بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین بدان بازآیی دختر خود را در عقد تو در آرم
این آیت نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت خود مستقیم باش ولا تتبع و پیروی
مکن اهواءهم آرزوهای باطله ایشان را وقل آمنت و بگو که گرویده ام بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده
است خدای من کتاب از کتاب بر من که انبیا پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم وحق
سبحانه در کتابها بتوحید حکم کرده است وامرت و فرموده شده ام لاعدل تا آنکه عدل کنم و بوت
نگاه دارم بینکم میان شما یعنی انصاف و ازاله را الحق خواهم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل

حکم الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما و شماست لنا اعمالنا ماراست جزای کردارهای ما ولکم
ومر شماراست اعمالکم یاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومتی نیست بیننا وبینکم میان ما و شما
یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری خواهد بود
الله یجمع خدای جمع کند بیننا میان ما در قیامت والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه
نزد بعضی حکم عدم محاج منسوخست والذین یحاجون و آنان که از کفار خصومت کنند و جدال ورزند
فی الله در دین خدای عزوجل من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده اند له مر قول خدای
یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بر ربوبیت ما برادیهود نه که سخن خدای را اجابت نموده اند در
و بمصطفی صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند با آنها که مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت
کرد دعای رسول نمود را باظهار معجزات دلالت کنند بر صدق او حجتهم داحضة حجت ایشان
باطل است عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از اظهار آیات ایراد هیچ خصمان عنا
محض است وعلیهم غضب و بر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین ولهم و مر ایشان راست
بر کفر ایشان عذاب شدید عذابی سخت که آتش دوزخ باشد الله خدای بحق الذی انزل
الکتاب آنکس است که فرو فرستاد کتاب از آسمان بالحق براستی و درستی والمیزان و منزل کردانید
ترازو را که موزونات را بدان بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ستم نرود و محققان برانند که
مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آلت عدالت
و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد میزان محمد است
صلی الله علیه وسلم قانون عدل بدو تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست وما یدریک و چه چیز
دانا کرد ترا و چه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قریب نزدیک بود امام زاهد
فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که دران قیامت قائم شود نزدیکست
یستعجل شتاب میکنند بها بساعت یعنی بآمدن آن الذین آنانکه لا یؤمنون بها نمیگروند بدان
یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیب است یا میخواهند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی بیان
کند تا آن وقت بیاید و قیامت نباید و ایشان را بر وی حجت بود والذین آمنوا و آنانکه گرویدند

بخدای

بخدای و رسول او مشفقون ترسانند منها از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان
چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود ویعلمون و میدانند انها الحق آنکه آمدن ساعت
راست است الا ان الذین بدانید که بتحقیق آنانکه یمارون خصومت و جدال می نمایند
فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی اند دور از صواب الله لطیف بعید
خدای داناست بانکوکاری بعباده به بندگان خود در فصول آورده که لطیف چهار معنی
دارد اول مهربان و امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت
بدهد و کمتر از قوت کار نفرماید دوم نوازندگی بآن برابر که بندگان را بجود انصاف فرمود
سیم باریک دان و دور بین خفیات امور را داند و اسرار صدور برو پوشیده نماند چهارم
پوشیده کار کسی بسر قضا و قدر او راه نبرد و در کار او چه و چون دخل ندارد
کسی زچون و چرا دم نمی تواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و چراست چرا که گو چرا بست
بسته قدرش زچون بلاف که چون نیز پایمال قضاست در موضح آورده که لطیف آنست که
غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم در گذراند و در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست
که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع باشد
در کشف الاسرار آورده معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده
خواست درین آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع بر بعضی از ان بمطالع نور
جواهر التفسیر میرود یرزق روزی میدهد بلطف خود من یشاء هر کرا میخواهد که روزی دهد
وهو القوی و اوست توانا در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت من کان
یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن سرای یا پاداش آنرا
نزد له بیفزاییم مراو را فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب آنرا از ثواب آن جهان
بذکر حرث خبر داد جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از ان بسیاری شود
همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای افزون میگردد تا حدی که یک ذره برابر کوه
احد شود ومن کان یرید و هر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا نیکی دنیا و سعی کند در

حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ
مراو را فِي الْآخِرَةِ دران سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا
منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق نمودند و غرض ایشان غنیمت بودی و بس لیس در ین
آیت فرموده که هرکه دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند
و هرکه آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیادت از زیادت فیض یابد ~ دنیا
طلبی بهره دنیا دهند عقبی طلبی هردو یکجا دهند ~ نه چنانست که کافران تصور کرده اند
أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشانرا انبازانند یعنی پیرشان را دیوان هستند که در معصیت شریک
ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان مِنَ الدِّينِ
از کیش جاهلیت مَا لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ آن خدای همچنس را
مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه
حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان بهر یک جزا ارزانی بودندی
اما وعده فصل میان ایشان در قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و هر ستیزکاران یعنی کافران
لَهُمْ مر ایشانراست دران روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع بود تَرَى
الظَّالِمِينَ می بینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه
ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها اند
یعنی خوشترین بقعها و نزهترین جای آن لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بران بر بندگان تفضل
نموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذَٰلِكَ آن ثواب که خدا
الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بران عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان

آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر باین کرامت جهت ازدیاد سرور
مومنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند
و بر وظایف عبادت بیفزایند ~ کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی ؛ که جزا هرچه نکوتر بنکو کار دهند
کار نیست ترا در طلب اجر مباش ؛ مزد مزدور باندازه کردار دهند ~ امام ثعلبی از قتاده رحمة الله
علیه نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده بایکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد [illegible]
از دعوت و ابلاغ مزدی میخواهد یا نی آیه آمد قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمیخواهم شمارا عَلَيْهِ بر رسانیدن
پیغام أَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار
بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در راه دین راه بر مایی و می بینیم که
اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر خواهی از مال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده
بیاریم و بخدام عتبه بسپاریم تا در حوایج خود صرف کند و خاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد
این آیه نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی مطلوبم
فِي الْقُرْبَىٰ در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهة قرابتی که با ایشان دارم
و چون بعضی رحم افتخار میکنند و مرا با هیچ بطنی از قریش نیست الا که رشته قرابتی هست پس باید
که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار رواج یافته
است و گفته اند مراد مودت تابع است در ذوالقربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن تو
مرا دوست دارید و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه
گفتند یا رسول الله خویشان تو که مودت ایشان باید کدام اند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر
ایشان مراد حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت میکرد
و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال
صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هرکه کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه

اینجا محبت آل نبوت در هر که را آن باشد نزد له زیاده کنیم ما مر او را فیها دران حسنه حسنا
یعنی برای آن حسنه حسنا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای
آمرزنده است مر گنه کاران را شکور پذیرنده طاعت فرمان بردران ام یقولون افتری بلکه
میگویند کافران که بربی بافته محمد صلی الله علیه وسلم و بر می بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ
در دعوی نبوت یا نزول قرآن فان یشا الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو
اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش کرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از ازای و جفای ایشان
متفرز نکردی و در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی و محبت
لم یزلی بر دل توانست تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ کردی ویمح الله الباطل
و محو میکند خدای کجی و نا راستی را ویحق الحق و آنکار امیکرد اند حق را بکلمته بسخنان خود یعنی
بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بهر چه
در دلهاست یعنی براستی بو منطنه افترا ایشان بتو بر و مخفی نیست و در عین المعانی از ابن عباس
رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بود
که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از فرمان ایشان بر بیم و در باحکم کنند جبرائیل علیه السلام
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خبر داد از اتهام آن جمع برین آیت و حضرت با ایشان گفت
گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم آیه نازل شد که وهو
الذی اوست آنکسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود
یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد ویعفوا و فرو گذارد
عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جو مهاره از ایشان در گذراند ویعلم و میداند
ما تفعلون آنچه کنند بعد از ان از نیکی و بدی و حفص تفعلون بتا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید
از گناه و توبه ویستجیب الذین آمنوا و اجابت کند خدای در خواست آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند
عملهای پسندیده ویزیدهم و زیاده کرداند مسول ایشان را من فضله از فضل خود یعنی هر چه
ایشان را آنچه خواستن خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام والکافرون و ناگرویدگان

ثم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت که دل حجاب و دوام عقاب است و هیچ عقاب
بدتر از غدلت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی ٭ بجز آنکه بندگی در حجاب
و ما نشین اصحاب صفه رضی الله عنهم که الفقر و فاقه میگذرانیدندی در خاطر ایشان گذشت
که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود بفلان و فلان خیر صرف کنیم آیه آمد که ولو بسط الله اگر
الرزق بگسترد خدای روزی را لعباده برای بندگان خود و بر ایشان فراخ کرداندی
لبغوا هرآینه ستم کردندی فی الارض در زمین و باستیلا و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر و تزهو نمودندی
و فساد کردندی و این در غالب است چه ذو النورین و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما مال
دارترین مردم بودند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمثابه
بارانست که بر تمام زمین بارد و از هر قطره از ان گیاهی دیگر روید باران که در لطافت
طبعش خلاف نیست در باغ سبزه روید و در شوره بوم خس و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا
و هوس مایل است و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب
قرین زر ان اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و طاغی میشدندی لا
بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود ولکن ینزل و لیکن فرو میفرستد روزی را بقدر بتقدیر ازلی
ما یشاء آنچه میخواهد انه بعباده بدرستی که او به بندگان خود خبیر داناست با حوال ایشان
بصیر بینا یعنی می بیند و میداند که هر کسی را چه باید و چند باید و کی باید وهو الذی ینزل الغیث و او
آنکسی که فرو فرستاد باران را من بعد ما قنطوا پس از آنکه نومید شوند از آمدن آن وینشر رحمته
و پراکنده کند رحمت خود یعنی باران منتشر گرداند در کوه و بیابان وهو الولی و اوست دوست
مومنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمة و احسان الحمید ستوده
بهمه زبان یا ستائیده سپاسداران ومن آیاته و از دلایل قدرت و نشانهای فطرت او
خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست وما بث و آفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما
در آسمان و زمین من دابة از جنبندگان چون ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات وهو
و او یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر اذا یشاء هرگاه که خواهد قدیر تواناست

ومتمکن بران وغیر جانوران وَمَا أَصَابَكُمْ وهرچه رسید شما را ای مومنان مِنْ مُصِيبَةٍ از محنت وآفتی
مالی یا تنی یا اهل وعیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرد دستهای شما یعنی شامت معاصی
وهرچند تقاضای من است اما عقوبت گناهان تمام است وَيَعْفُو وعفو میکند ودر میگذرد عَنْ
كَثِيرٍ از بسیاری گناهان واگر بی گناهی را از بلایی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو الليث
رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای
تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستاده این آیت است زیرا که خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت
میرسانم واز بسیاری عفو میکنم ووی ازان کریم تر است که گناهی یکبار عفو کرده بینی دیگر باره عقوبت
نکند بران در عقبی وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدا را از انفاذ امر باز از
عذاب کردن مستحق فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که کار سازد در دنیا وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که عذابی باز دارد در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ واز نشانهای
توانایی او کشتیها روانست فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد
يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتیست وچون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ
پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت آب واهل کشتی در گرداب اضطراب
افتند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی در تسخیر ریاح واجرای سفاین لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر
صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند
کشتیها را یعنی اهل آن را بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ ودر میگذراند عَنْ كَثِيرٍ
از بسیاری گناهان با اهل کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص
دهد مومنان را واگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ
يُجَادِلُونَ وتا بدانند آنان که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا
مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ
شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری
زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید ازان تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ وآنچه نزدیک خدای است

از ثواب آخرت ونعیم بهشت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقَى وپاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکه گرویدند
وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وبر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ وبرای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند
ویکسو میروند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ واز کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا وچون
خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی وزیانی ومکروهی که بدیشان رسانند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان
در میگذرانند در لباب آورده که آیه در شان فاروق اعظم است رضی الله عنه که اورا
بمکه دشنام میدادند وچون در خشم میشد فرو میخورد وتعرض ایشان نمیکرد ودر تبیان
فرموده که درباره ابوبکر صدیق است رضی الله عنه که اورا بر انفاق تمام مال ملامت کردند
وستم رسانیدند واو حلم میورزید ومتعرض ایشان [illegible] متفق کار خود چنانم کرد
برو ای علامه که بیکار نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا وبرای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار
خود را مراد انصارند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بایمان خواند وفی الحال
بطوع ورغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبه پای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط ارکان
در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ وکار ایشان شُورَى با مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی کار
که کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وآنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال يُنْفِقُونَ
نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ وبرای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران
هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام
از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ وپاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا
کرداریست مانند آن [illegible] تعالی یا نکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه
فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی
وَأَصْلَحَ وباصلاح آورد میان خود وظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خداست وعده
مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد ودر تبیان از حسن بصری رحمة الله نقل میکند
که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز ولستان برخیزد کسی
که عفو کرده باشد از مظلمه عفو از گناه وسیرت اهل فتوتست بی حلم وعفو کار فتوت تمام است

بگذر از جرم خصم کرم کن که گفته اند: در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد درگذرند
وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هرکه کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بر وی ستم کرده باشد فَأُولَئِكَ پس آن
گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشان را
گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتدا يَظْلِمُونَ النَّاسَ
ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حقی و حجتی
أُولَئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی
عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هرکه شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان
و انتقام نکشد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که این صبر و غفران از و لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست
امام زاهد رحمه الله گوید از کارهای مردان مرد است و هرکس را قوت این نباشد که جفا کشند
و وفا کنند ؎ قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم · که در طریقهٔ ما کافریست رنجیدن وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ و هرکه را فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارساز وی
کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و ببینی تو کافران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ
آنگاه که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَى مَرَدٍّ ایا هست بسوی باز گشتن
بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک ما فات کنیم وَتَرَاهُمْ و ببینی کفار که در آن روز
يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایتست از آنکه بر ایشان معلوم است
که عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری
و رسوائی يَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بگوشهٔ چشم بدوزخ می نگرند
و از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند و ضحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ
رانند در دیده می نگرند گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ جمعی بر آنند که مراد از طرف
خفی چشم دلست چه کافران نا محشور خواهند شد پس حال دوزخ نشناسد بدل چنانچه
بینایان در دنیا حالات مختلف فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشان را مومنان برین حال

ببینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ
در نفسهای خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان در نفسهای
آنست که آن را بعبادت تبان مستوجب آتش دوزخ گردانید و زیان در اهالی
آنست اگر دوزخی اند با ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با ایشان از دیدار
ایشان محروم ماندند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران را یعنی مشرکان فِي
عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مرین کافران را
مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشان را
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد بغیر خدای تعالی و خدای
عذاب از ایشان باز ندارد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هرکه را گمراه سازد خدای فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست
او را راهی بنجات و نجاح اسْتَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی فرموده
آن را که امر کرده از ایمان و توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز
گردیدن نیست مر او را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود
مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُمْ و نیست شما را
هیچ انکاری مر آنچه کرده یعنی عملهای خود را انکار نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته
باشند و اعضای جوارح شما نیز بران گواهی دهند فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان
از اجابت دعوت ربانی فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاهبانی
که از عمل بد ایشان نگاهداری إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ نیست بر تو مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده
وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ چون بچشانیم کافران را یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود
رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شوند بدان و شادی کنند وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد
ایشان را سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ بآنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ
دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستی که انسان یعنی کافر كَفُورٌ
سخت ناسپاس است و ناگرونده و می نماید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب الناس

آنسه که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند و امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده
که کفران مومن آنست که نزرگ شرک نیست لله مر خدای راست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها
و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب لمن یشاء می بخشد هر کرا خواهد اناثا دختران بی پسران
چون لوط علیه السلام ویهب لمن یشاء و می بخشد هر کرا خواهد و ارا ده کند الذکور پسران بی دختران
چون ابراهیم علیه السلام او یزوجهم یا جفت کرداند ایشان را ذکرانا واناثا پسران و دختران
یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینجا مثبت بار نیست چنانچه در
دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که انجا که دختر ده شاید و الدین را داعیه پسر باشد و بالعکس
شاید ایشان را آرزوی دختر بود پس مثبت خود باز است یعنی هر چه خواهیم دهیم اینجا که انهر دو
نوع داده بود و مادر را شیتی نماند که نفی آن باید کرد ویجعل و میگرداند من یشاء هر کرا خواهد
عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام انه علیم بدرستی که خدای داناست بآنچه میدهد قدیر
توانا بر آنچه میسازد دانای او از جهل مقدس و برا و توانای او از عجز منزه و معراست علم او
بر طرف از شایبه جهل و فتور قدرتش پاک از الایش نقصان و قصور آورده اند که یهود سید
عالم صلی الله علیه و سلم را گفتند چرا خدای توبی واسطه با تو سخن نمیگوید تا در و نگری چنانچه با موسی
علیه السلام سخن میگفت و موسی علیه السلام او را میدید حضرت فرمود که موسی علیه السلام
سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیه آمد که وما کان و نیست و نشاید لبشر مر آدمی را ان
یکلمه الله آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس و یرا ببیند پس سخن گفتن خدای
با بشر نبود الا وحیا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقا در منام او من
وراء حجاب یا سخن گوید با وی از ورای حجاب بنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علی نبینا و علیه
السلام سخن گفت و او در پس حجاب نور بود و در موضح آورده که خدای با پیغمبر ما صلی الله علیه
و سلم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میان دو حجاب
بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید مسیره میان هر دو حجاب
هفتاد [illegible] ساله او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسولی مر آنکس از ملائکه فیوحی باذنه پس وحی کند

مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برترست
از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی حکیم داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر
وجهی که باید وکذلک و همچنین که وحی کردیم بر پیغامبران پیش از تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو
روحا قرآن را من امرنا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلهای مرده زنده کرد و چنانچه
تن را بروح حیات می باید ما کنت تدری نبودی تو که بدانی قبل الوحی ما الکتاب که چه چیز است قرآن
یعنی چون قرآن منزل نبود نمیدانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود
ولا الایمان و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی بآنکه شناختی
اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بنوا ایمان آرد ولکن جعلناه و لیکن ما گردانیدیم کتاب
یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه نمائیم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان
ما یعنی چون آن را قبول کنند بطریق دین راه یابند وانك لتهدی و بدرستی که تو توی یا میخوانی
مردمان را الی صراط مستقیم براهی راست دعوت از تو عامست مر خلق را و هدایت از من خاص
است هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صراط الله
و آن راه خدای است الذی له آن خدای که مرو راست ما فی السموات آنچه در آسمانها و زمینها وما فی الارض
است الا الی الله بدانید که بسوی خدای تصیر الامور بازگردد کردار ما خلایق در آخرت و نزد
محققان بازگشت همه امورها در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و با ارتفاع حجاب
وسائط اینها این معنی دست دهد صورت کثرت حجب وحدت غیبت ما مانع نور
حضور دیده دل باز گشت رو ببین سر الی الله تصیر الامور سورة

بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه برای تنبیه
و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزانند و قول ثعلبی که در لغت قد وه است تا سید اولین
سخن میکند الی که فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید برای در معرض الالتباس اینجا بحا و میم
تنبیه میکند بر استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او
قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود والکتاب المبین و القرآن روشن او هویدا

بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام و انکار اساز نده طریق هدایت جواب قسم هست انا انزلنه
بدرستی که فرستادیم این کتاب را قرآناً عربیاً قرآن بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما ازین
زبان تعقلون در یابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه وسلم با عجز شما چه کنید
در او از آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت وانه و بتحقیق که قرآن فی ام الکتب
در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که این بست از تغییر لدینا نزدیک ما لعلی هر آینه
بزرگوار است حکیم محکم کرده شده که در و تناقض نیست یا ناسخ است که رقم نسخ بروی کشیده نشود
افنضرب آیا باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی ان کنتم تا بکه هستید قوما
مسرفین گروهی شرک آرنده گان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی خود
باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد و الزام حجت را او در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را
بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد قومی که بوی بگروند و باحکام او عمل کنند وکم ارسلنا
و چه بسیار فرستادیم من نبی فی الاولین پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان
ما را از ارسال رسل منع نکرد وما یأتیهم و نیامد بکفار گذشته من رسول هیچ فرستاده از نزد ما الا
کانوا به مگر آنکه بودند معاندان قوم که با او یستهزءون استهزا مینمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت
بتو میکنند فاهلکنا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت ترین ایشان را بطشا از جهت
قوت یعنی اقویای ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان مارا عاجز نساخت ومضی
و گذشته است در قرآن بچندین موضع مثل الاولین وصف و خبر و قصه پیشینان که ایشان با پیغمبران
چه کرده اند و ما با ایشان چه کردیم درینجا وعده پیغمبر است صلی الله علیه وسلم بنصرت و وعید اعادی او
بعقوبت ولئن سألتهم و اگر پرسی تو قوم خود را که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها
لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال
بندگان چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود در این آیه اخبار میکند از غایت جهل
ایشان که مقر اند بآفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید
که الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرار گاه

شما باشد وسلک لکم و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فیها
لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران بسوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل
آن خدائیست که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر آبی باندازه حاجت و مصلحت یعنی
نه بسیار که سبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت را
کفایت نکند فانشرنا به پس باز زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین
افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات تکلم جهة اختصاص ولیست بدین فعل کذلک مانند این
زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج
و آن خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را کلها همه آن بی یاری و مددگار
وجعل لکم و ساخت برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه
سوار شوید بر آن در خشکی و تری لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری
ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شده
بروی وتقولوا و بگوئید سبحان الذی سخر پاک است آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت
لنا برای ما هذا این کشتی و این جانور را تا بلاد در کوب بر ایشان قطع بحر و بر میکنیم وما کنا له
ومانیستیم مر این مرکوب را بقوت خود مقرنین ضبط کننده گان و فرمان بردار ساختگان وانا الی
ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون بازگردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه
است و آخر مرکبی از مرکب دنیا گشت اشارت شده که تو کار بر مرکب چوبین از جهان خواهد
رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله علیه وسلم پای مبارک
در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان
الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح فرموده که راکب باید که کلمه الحمد
لله بگوید صاحب کشف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست و آیه سبحان
الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را چنین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله
ما را بچه فرموده اند گفت آن تذکروا نعمة ربکم تا یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری

... ر دکار غافل نباید شد وَجَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهُ مر خدای را
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملایکه جُزْءًا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند و این تعجب است
از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت
از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنسَانَ و هر آینه کافر لَكَفُورٌ مُّبِينٌ
ناسپاسیست آشکارا کفرا و که نسبت ولد میکنند بحق و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات
اضافت بحق میکنند و برای خویش پسر میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است
خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختر که اخس و انقص است وَأَصْفَاكُم و شما را برگزیده
و خالص کرده بِالْبَنِينَ به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خدا او فرود تر
باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم یکی از مشرکان را که اسناد بنات
بخدا می کنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که میسازد لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبه و مانند
یعنی دختر که آن را اسناد بحق مینمایند و فی الحقیقه آن و لد ... مر خدا را اثبات و مانند چه ولد
لا بد است که مماثل والد باشد پس ایشان را برای خدای ضرب المثل میسازند و چون یکی را
خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه
وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر است از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختر را برای خود نمی پسندند
بخدای چون روا میدارند أَوَمَن يُنَشَّأُ آیا آنکه می بالد و بزرگ شود و حفص تشدید خوانده بصیغه مجهول
از تنشئه یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان
داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ نه آشکارا کننده حجت باشد
عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان ازین دو حلیه عاطل می باشند و حق سبحانه
فرموده که آیا کسی که این چنین باشد خدای او را فرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را بیان
میفرماید که وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ و نام نهاده اند فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عِبَادُ الرَّحْمَنِ
بندگان خدای تعالی اند إِنَاثًا دختران یعنی ملایکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند
دختران نام می نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند و دیده اند خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که مؤنث

کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملایکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم و گواهی میدهیم که ایشان ...
مادر وقوع گوئی نبوده اند حق سبحانه فرموده که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ
گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند قوم بنو ملیح از ...
لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُم نمی پرستیدیم ما ملایکه را و این بر مثال مجادله میکنند
نه از روی اعتقاد چه اعتبار غلبه مشیت حق بر مشیت عباد از ایمانست لاجرم حق سبحانه فرموده که
مَا لَهُم نیست ایشان را بِذَلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی د...
میگویند بلکه بر سبیل حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه ...
میگویند و در وسیط آورده که مدعا ایشان آن بود که خدای یعنی تقدیر کرده است بر ما پرستش ال...
و بدان راضی شده پس بران عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق بکفر هیچ کافر ...
نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ نه چنین است ایشان میگویند آیا دادیم ایشان را كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ کتابی پیش از ...
قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُم پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ درزن...
و بدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجت نقلی بیا...
و بطلان عقل نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافتیم پدران خود را عَلَى
أُمَّةٍ بر طریقت و سیرتی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم و ما بر پیهای ایشان مُّهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان ...
تقلید پدران نادانست وَكَذَلِكَ و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در د...
و مجمع مِّن نَّذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را از عذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید دعوت فرمود...
إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا منعمان و توانگران و سرداران آن دیه که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ...
ایم ما آبَاءَنَا پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر کیشی و آئینی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم و ما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ
اقتدا کنندگانیم بدیشان قُل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم و حفص قَالَ میخواند یعنی گفت آن ...
أَوَلَوْ جِئْتُكُم آیا متابعت پدران جاهل خود میکنید و اگرچه آورده ایم برای آیشان شما بِأَهْدَى
دینی راست مِمَّا وَجَدتُّمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید ...

راه حق بوده‌اند کار از محض عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده‌اید
بدان کافرون ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشیده
خلق را تقلید ایشان بر باد داد که دو صد لعنت برین تقلید باد که گرچه عقلش سوی بالا میرود
مرغ تقلیدش به پستی می‌پرد فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم منهم ازان مقلدان معاند باستیصال
ایشان فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان و درین
سخن تسلیه آنحضرتست صلی الله علیه و سلم پس میفرماید که اگر تقلید میدارند چرا نمیکنند باری تقلید ابراهیم
علیه السلام کنند که اشرف آبای شماست و اذ قال ابراهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن
از غار لابیه و قومه پدر را و قوم خود را چون دید که بت می‌پرستیدند انّنی براء بدرستی که من بیزارم
مما تعبدون از آنچه شما می‌پرستید آنرا الا الذی لیکن آنکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که او
مرا ثابت دارد در هدایت و جعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده
فی عقبه در ذریت خود و ازینست که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا علیه الصلوة و السلام
موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خوانده و گفته‌اند که مراد از عقب ابراهیم آل محمدست صلی الله علیه
و سلم یا امت مرحومه وی و بعضی برآنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لعلهم
یرجعون تا باشد که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند بل متعت بلکه برخورداری
دادم هؤلاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند صلی الله علیه و سلم و آباءهم و پدران ایشانرا
بعمر دراز و نعمت بی‌اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق تعالی یعنی قرآن یا دین اسلام
و رسول مبین و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات و لما جاءهم الحق
هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی
ایشان را انکار افزودند قالوا هذا گفتند این که آورده یعنی قرآن سحر جادوییست و انا به و بدرستی
که ما بدو کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است و قالوا و دیگر گفتند لولا نزل چرا
فرو فرستاده نشده هذا القرآن این قرآن اگر از پیش خدای است علی رجل بر مردی من القریتین از یکی
از دو ده مکه و طایف عظیم ...

یا عتبة بن ربیعه

یا عتبة بن ربیعه و یا اخنس بن شریف و از طایف عروة ثقفی یا جلس بن عمرو یا کنانة بن عبد یالیل و غرض
کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر
بود بر جمیع زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم ندانستند که رسالت رتبه عالیه است
و استحقاق آن بحلی باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص بآن بفضل
خاص از حضرت واهب العطیات است تا دوست ازان میان کرا میخواهد لاجرم حق سبحانه
و تعالی در جواب ایشان فرموده که اهم یقسمون ایا ایشان بخش میکنند رحمة ربک رحمت پروردگار
ترا که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند
نحن قسمنا ما بخش کرده‌ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان
زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیوة دنیی و ایشان از تدبیر آن عاجزند پس از کجا در امور رسالت
که اعلی مراتب انسانیست دخل مینمایند و رفعنا و برداشته‌ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیان
فوق بعض زبر بعضی درجات درجای در روزی یکی توانگرست و دیگری درویش یا در حریت که یکی
آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت
درجات باخلاق حسنه است هر کس نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم
لیتخذ بعضهم تا فرا گیرد بعضی آدمیان بعضا بعضی دیگر را سخریا کار کننده یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند
تا مهم ایشان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مشغله
دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود و رحمت ربک و بخشش پروردگار تو
یعنی نبوت خیر بهترست مما یجمعون از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب
بزرگی میدانند و لولا ان یکون الناس و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع
حرص بر اختیار دنیی بر آخرت لجعلنا هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که کافر شود
بخدای لبیوتهم مر خانه‌های ایشانرا سقفا من فضة سقفها از نقره و معارج و نردبانها
که بدان علیها بر بام آن خانه‌ها یظهرون بر آیند و خود را بنمایند و لبیوتهم و مر خانه‌های ایشان
را ابوابا درها و سررا و تختهایی بر آن یتکئون تکیه کنند همه از نقره درین آیت اشارت

تجارت و بنا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن
مشغول شدندی چه اکر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باستاده
و میل بکفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه من سقف خانهای و زردبانهای و درهای خانهای و تختها
کافران همه از نقره کردی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را از طلا و دیبا جامها کردمی که اینها از
طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری در زندگانی
این سرای یعنی در صدد زوال و انتقالست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ
نزد پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی
احتراز فرموده اند و از مستلذات فانی و متمتعات این جهانی اجتناب نموده هر کس که رخ از
متاع فانی برتافت ∴ و اندر طلب دولت باقی بشتافت ∴ آنجا که کمال همتش بود رسید ∴ و آنچه
که مقصود دلش بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد نصف
کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد
نُقَيِّضْ برگماریم لَهُ مر او را شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر او را همنشین و
دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات
الانس آورده که شیخ ابو القاسم قصری قدس سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در
مسجدی نشسته بود جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی را
در خواب گفت آنچه در سر ایشانست می بینی گفتم چیستها مرا بنما دیدم که بر سر هر کسی غرابی نشسته
و بعضی را با بال خود فرو گذاشته و بعضی را گاهی فرو میگذارد و گاهی بالا میبرد گفتم این چیست گفت
نخوانده و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر
هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته دریغ و درد که با نفس همقرین شده ایم ∴ وزین معامله با
دیو همنشین شده ایم ∴ ببارگاه ملک بوده ایم رشک ملک ∴ ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق
وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه

یافتگانند و یا بپندارند ایشان آنکه گمراهان اهل هدایت اند و در این پنداشت میباشند حَتَّىٰ إِذَا
جَاءَنَا تا وقتی که بیاید بر ما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید معرض
جاءانا اگر اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم
از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بود
باشد در دنیا و آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از و تا وقتی که بدوزخ روند القصه
چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید عاصی مر شیطان را يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من و تو
بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کردی مشرق را در لفظ و در موضح
آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیارست و در حکم
آنکه کافر دیو را گوید که کاشکی تو از من و من از تو دور بودی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو که بوده
با ایشان گوید وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود ندارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون
ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انبازان
یعنی باید که در عذاب باشید همچنانکه در سبب آن شریک بوده اید و بعضی گفته اند سود ندارد شما را آنکه شریک
باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با ایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چند آنچه انذار و ابلاغ دعوات اقامت می نمود عناد و انکار
ایشان افزون تر بود حضرت حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَأَنْتَ ایا تو ای محمد صلی الله علیه و سلم
تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کران را یعنی آنها را که گوش دل کرانست سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ
یا قوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آن را که
هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس
خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ما ببریم ترا یا بمیرانیم پیش از آنکه عذاب ایشان بتو بنمائیم
دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب آخرت أَوْ
نُرِيَنَّكَ یا اگر بنمائیم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب فَإِنَّا عَلَيْهِمْ
تحقیق که ما بر عذاب ایشان مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد و زیان

حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچیزی که وحی کرده
شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ هر آینه که تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستی
که رو و در وی بمنزل توان رسید وَإِنَّهُ و هر آینه که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفیست و عزتی مر تراست
وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و حجاز گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست
که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی است مر قریش را که تو از ایشانی و اخص بنی هاشم
راست از ایشان و گفته اند مراد از قوم امت است وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید از این
نعمت و قیاس سپاس داری آن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد صلی الله علیه وسلم مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان را استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که
ملکه انبیا از رسل گذشته سوال کن أَجَعَلْنَا آیا فرموده ایم ما مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای آلِهَةً يُعْبَدُونَ
خدایان پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از علل الشیاطین پرستش
کسی جز خدای مقرر بوده مراد باین کلام استشعار است باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده
که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت
در مضمون سخن شک نیاورده و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در اثنا راه آورده است که جبرائیل
از میکائیل علیهما السلام پرسیده که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود
که یقین او از ان کامل تر و ایمان او از ان محکم تر است که این سوال کند آنکه در کشف دارد استقلال
کی توجه کند با استدلال وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر آینه بفرستادیم موسی را علیه السلام بِآيَاتِنَا با معجزات
که علامات روشن بود بر نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت
موسی علی نبینا و علیه السلام مر ایشان را إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر آینه که من فرستاده پروردگار
عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورده موسی بدیشان نشانهای ما چون عصا و ید بیضا
طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن میخندند یعنی او
میکردند و استهزا مینمودند و در اول مشاهده بی تامل در آن وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی نمودیم ایشان را
هیچ معجزه إِلَّا هِيَ مگر آنکه او أَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ أُخْتِهَا از ان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک

٤

متمیز

متمیز بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه منفصل بود بر ان دیگری مراد وصف همه است ببزرگی
وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید برگردند
از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان در گذشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه
آمدند وَقَالُوا و گفتند با موسی علیه السلام يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو و یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم
بود چه سحر پیش ایشان علم بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب
بر تمام سحره و با همواره موسی را علی نبینا و علیه السلام بدین نام میخواندند در ین وقت نیز بطریق
عادت گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است
یعنی بعهدی که او راست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی بعهدی که او راست
عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعای که میکنی مستجاب
میگرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ هر آینه که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب
از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن هنگام که ببردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان
عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون
از اجابت دعای موسی علیه السلام متردد شد که مبادا مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد
چون جمع شدند به بلندی بر آمد وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود را فِي قَوْمِهِ در میان
قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی قبطیان
أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهَٰذِهِ و این جویها انهار
آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي میرود از زیر من آب نیل بصعید و شصت جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ
از ان نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او میگذشته
پس او برین جویها فخر کرده و گفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید تمامی حشمة
و حشمت مرا و موسی علیه السلام اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هَٰذَا الَّذِي ازین کس که وی
ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمی تواند که روشن گرداند سخن را یعنی تمام
بیان کند چه در زبان او لکنتی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه عقده از زبان او حل

عقده من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود مردم پیش از رسالت او را بان
وجه دیده و دانسته بودند فلولا القی علیه پس چرا افکنده نشد بر او اسورة من ذهب دستوانها از زر و سیم
آن زمان چنان بود که هر کرا امیری و پیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن
وی میکردند فرعون گفت اگر موسی علیه السلام راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده
چرا خدای او را دستوانه زرین نداده او جاء یا چرا نیامده اند معه الملئکة با او فرشتگان مقترنین
پیوستگان بهم برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجای جمعی را از خواص خود بجانب
او نامزد میکند تا خیل او بسیار میگردد و همه در همه حال ممد و معین وی باشند پس این چگونه
باشد که خدای مردی درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف پس سبک عقل
یافت فرعون بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فاطاعوه پس فرمان
وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند انهم کانوا بدرستی که ایشان
بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدا و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق
عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده موسی را علی نبینا و علیه السلام بنظر حقارت دیدند و فرو انستند
سه فرعون و عذاب ابد و ریش مرصع موسی کلیم الله و خوبی و شتابی فلما آسفونا پس چون در
غضب کردند ما را بافراط در مکابره و اسراف در کیاری یا بخشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام
کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فجعلناهم سلفا پس گردانیدیم
ایشان را پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در
استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرین و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی
برای پسینان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان معتبر را در قلب احوال کفایت است
و از جمله آنکه چون فرعون با آب نازش کرد او را هم با آب غرقه ساختند و برانجم نازند لغو باد او رسید
سه در سرداری که باشند تا سرداری اندر سر آن روی که در سرداری و در اسباب نزول آورده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای
جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایان است من دون الله و تو گمان می بری که او بنده صالح است پس در

هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
ملزم شد آیه آمد که ولما ضرب ابن مریم مثلا و چون زده شد بر پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم تو
منه یصدون از آن مثل فریاد کنند و آواز بلند بر دارند قولی در سبب نزول آیه آنست که گفتند عیسی
مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه میکردند که چون روا است
که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول این آیه انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدای می پرستند
هر گاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز باشیم و مؤید این قول است آنچه میفرماید وقالوا
و گفتند مشرکان ءالهتنا خیر ام هو آیا خدایان ما بهترند یا عیسی هر گاه که او حصب جهنم باشد گو اینان
نیز باشند ما ضربوه نزدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای جدل و خصومت نه برای تمیز
حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصمون خصومت کران و لجاج کنندگان
ان هو نیست عیسی الا عبد مگر بنده انعمنا که منت نهاده ایم علیه بر وی بنبوت و رسالت
وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را آیتی و امری عجب لبنی اسرائیل برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بلا
پدر قصه ایست در غرابت چون مثل سایر قصهها ولو نشاء و اگر خواهیم ما لجعلنا هر آینه سازیم
منکم بدل از شما ملئکة فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان فی الارض
یخلفون در زمین از پی در آیند شما را وانه و بدرستی که عیسی لعلم للساعة علم است مر ساعت را
یعنی مر و را نشانه نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بوقت
تسلط دجال از آسمان فرود آید نزد یک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده
و هر که دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون
سر در پیش افکند قطرات از رویش بران کرده و چون سر بالا کرد آن قطرها بر روی وی چون
مروارید روان شود و نفس وی بهر کافری که رسد بمیرد و هر جا چشم وی افتد نفس وی برسد
پس در طلب دجال روان گردد و در لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد
آنکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلام مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن

کرد و القصه چون معلوم شود ظهور عیسی علیه السلام نشانهٔ قرب قیامت است فلا تمترن پس شک مکنید و جدال
منمائید بها با آمدن قیامت واتبعون و پی روی کنید شرع مرا هذا این است صراط مستقیم راه راست که
کس بر وی گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه
خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید انه لکم بدرستی که وی شما را
عدو مبین دشمنی آشکار است ولما جاء عیسی و آن هنگام که آمد عیسی بالبینات بحجتهای روشن یا بآیات
انجیل یا بمعجزات واضحه قال گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم بدرستی که آمده ام شما را بالحکمة
بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی ولابین لکم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بعض
الذی تختلفون همه آنچه اختلاف میکنید فیه در آن از امور دین یا احکام توریت فاتقوا الله
پس بترسید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم ان الله بدرستی که خدای
که بعلم او میفرمایم هو ربی اوست آفریدگار من وربکم و آفریدگار شما فاعبدوه پس او را پرستید
بیگانگی هذا صراط مستقیم اینست راه راست بی کجی و انحراف فاختلف الاحزاب پس مختلف
شدند فرقهای من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و نحوهم
فویل للذین ظلموا پس وای برآنانکه ستم ورزیدند از احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روزی که
دردناک است عذاب او هل ینظرون آیا چشم میدارند این احزاب یعنی منتظر نیستند الا
الساعة مگر قیامت را ان تاتیهم بغتة آنکه بیاید بر ایشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند
آمدن او را بسبب غفلت اشتغال با امور دنیا الاخلاء دوستان یومئذ در آن روز بعضهم
لبعض عدو و بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند الا المتقون مگر پرهیزکاران از اهل ایمان
یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند و ملعون بعضهم
بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت
کنند و در تاویلات کاشفی مذکور است که خلة چهار نوع می باشد خلة نام حقیقة که محبت روحانیه
است و آن مستند بود بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و مستمد
و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است

چون

چون صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان بمشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر
نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیم محبت عقلیه مستند است
بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم
و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه
است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت زوال
پذیر و بلکه چون قسمتی وجود نگیرد و غرض و غایت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل
گردد بیت دوستی کان غرض آمیز شد ٭ دوستی دشمنی انگیز شد ٭ مهر که از هر غرضی گشت پاک ٭
راست چو خورشید بود تابناک یا عباد منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای میفرماید
ای بندگان من لا خوف ترسی طاری نیست علیکم الیوم بر شما امروز از لقاء مکاره ولا
انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا بآیاتنا
بندگان آنانند که ایمان آوردند بآیتها و کلام ما وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان
خدای را آنگه منادی گوید ادخلوا الجنة در آیید به بهشت انتم شما وازواجکم و زنان مومنه شما
تحبرون شادگردانیده شده یا گرامی داشته آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند بر بندگان
به بهشت در آمده بصحاف کاسه‌های پهن من ذهب از زر در آن انواع طعام واکواب و کوزه‌های
بی دسته و بی گوشه پر از اصناف شراب وفیها و در بهشت بود ایشان را ما
تشتهیه الانفس آنچه آرزو بود نفسها را و جان خوش بر آیند وتلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید
چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که این دو کلمه اختیار کرد از جمله نعیم اهل بهشت
چه نعیم ریاض جنات یا نصیب نفس است یا بهره عین در روشنی فرموده است که اهل نظر میدانند
که لذت عین در چه چیز میتواند جمعی را که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته
تا معان انوار جمال آنکه سترون ربکم بر ایشان پوشیده مانده با ایشان بگوی که وتلذ الاعین
عبارت از چیست و بر ارباب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت بجز مشاهده جمال محبوب
متصور نیست بیت پرده از پیش برانداز که مشتاقان را ٭ لذتی دیگر از دیدن دیدار تو نیست

امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فرا خور اشتیاق است عاشق را هر چند که شوق بیشتر بود
لذت دیدار افزونتر باشد از ذوالنون مصری روح الله روحه نقل کرده اند که شوق ثمره
محبت است هر کسی را دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای
بندگان بهشت من از برای مطیعانست و کفایت من بجهة متوکلان و زیادت من نصیب
شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان
و من خاصه مشتاقانم لا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا بیت دلم ز شوق تو چون
شمامه جولانست در درون شوق جالت زبیان بیرونست در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد
دل شوریده من بین که چه روز افزونست انکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید که وانتم فیها
و شما در بهشت خالدون جاوید باشندگان اید و کمال نعمت در ان است که اورا بیم زوال نباشد
تلك الجنة و آن بهشتی که امروز التی اورثتموها میراث داده شدید اکنون آن بهشت موعود است
که تورث من عبادنا من کان تقیا و شمارا میراث دادیم بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید
در دنیا از انواع خیرات و طاعات و جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق است
لکم فیها مر شمارا است در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از ثمار نیز
پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال
مثل آن از همان درخت بر روید ان المجرمین هر آینه که کافران فی عذاب جهنم خالدون
در عذاب دوزخ جاوید ماندگان لا یفتر عنهم سست نکند و سبک نگردانند از ایشان عذاب را
وهم فیه و ایشان در عذاب مبلسون ناامید باشند از راحت و نجات و از خفت عقوبات
وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین ایشان
ستمکاران که ترک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک و چون امید
برندارند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما بمرگ
بمیرانند ما را ربك پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان
بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز رونمای آن سرای که انکم ماکثون هر آینه

که شما درنگ کنندگان اید در دوزخ نخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق
سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق هر آینه که ما آوردیم بشما یعنی
فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشترین شما للحق
کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران و ساختند
امرا کاری در رد حق و ابطال آن با کیدی برای پیغمبران فانا مبرمون پس هر آینه که ما
نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا
ام یحسبون یا می پندارند منکران کفار انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم سخن نهانی که در دل
خود میگویند ونجواهم و آنچه را از یکدیگر بشورت میکنند بلی آری می شنویم آنرا ورسلنا و فرستادگان
ما که حفظه اند لدیهم نزد ایشان اند و موکل بر ایشان یکتبون می نویسند آنرا الفرمان ما و بود انکه
نهادهای ایشان بر فرشتگان ما آشکار اگر دو بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قل بگو ای محمد صلی الله
علیه و سلم ان کان للرحمن اگر باشد خدا را ولد فرزندی چنانچه کافران می گویند فانا اول العابدین
پس من اول پرستنده کانم مر خدا را به یگانگی با لیستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزندی
نیست نفی اثبات ولد از کجا میکنند صاحب کشاف در معنی آن آیه گفته که اگر خدا را فرزندی بودی
و برهان صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده کان بودی او را یعنی من
که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردی این سخن بر سبیل تمثیل است و
مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله علیه در ندوه نشسته
بود و اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا و لید
بن مغیره را در آن وقت میل با سلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر قرآن شعرا
میکنی بخدای که میگوید محمد الا الحق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم گویم که لا اله
الا الله اما اضافه میکنم که الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید آنحضرت اندوهناک
شد جبرائیل علیه السلام این آیه فرود آورده در فرو خوش و لید آمده این آیه را خواند و گفت حضرت
محمد را تصدیق کرده در این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین و لید گفت ای الحق

خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی ست میگوید نیست و نبود مر خدا را فرزندی آنکه
فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحَانَ پاک ست و بی عیب رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار
آسمانها و زمینها رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُوْنَ از انچه وصف میکنند کافران
او را یعنی فرزند و ولد میگویند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوْضُوْا در آیند و بازی میکنند
حَتّٰی يُلٰقُوْا تا وقتی که ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ روز را که وعده داده شده اند بملاقات آن
یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِيْ و اوست خداوندی که باستحقاق فِي السَّمَآءِ اِلٰهٌ در آسمان معبود
ملک ست وَفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وَهُوَ الْحَكِيْمُ و اوست راست
کار در تدبیر خلق الْعَلِيْمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبٰرَكَ الَّذِيْ لَهٗ و بزرگوار ست آنکه مر او راست
مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان زمین و آسمان است یعنی حکم او
بر همه اجزای مکنونات روان ست وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که
قیامت در ان قایم شود وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردیده شوند همه خلایق و در ان روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِيْنَ
و در ان روز مالک نباشند آنانکه يَدْعُوْنَ می پرستند کافران ایشان را مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای
الشَّفَاعَةَ درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت
ایشان امیدوارند آن روز نتوانند شفاعت کردن اِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد
بِالْحَقِّ براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان سزاوار به شفاعت هستند چه ایشان
شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ و ایشان میدانند بدل خود آن را که بزبان گواهی
داده اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا مومنان گنه کاران را وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر تو بپرسی
عابدان یا معبودان را که مَنْ خَلَقَهُمْ بیافرید ایشان را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آینه میگویند الله
از غرور این جواب مکابره نمی توانند کرد فَاَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ پس چگونه گردانیده میشوند کافران
از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيْلِهٖ و نزدیک خداست دانستن قول رسول صلی الله علیه و سلم
آنجا که گفت يٰرَبِّ ای پروردگار من اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش
قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَّا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ

و یلعبوا

ازدعو

از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلٰمٌ و بگو تسلیم و متارکه
از شما مطلوب منست این حکم بآیت قتال منسوخ شد فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند
عاقبت کفر خود وقتی که عذاب فرود آید بدیشان در دنیا بروز بدر و در عقبی بدخول در نار

سُوْرَةُ الدُّخَانِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حٰمٓ
امام ابو اللیث رحمة الله علیه در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی نقل میکند که حق سبحانه جمیع
احکام و قصص را که در سوره مصدره بحروف مقطعه مجتمع ست در ان حروف جمع کرده مجملا چون
اثر انشا شد بکر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده
و گفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند که حسبت المحبین حمایت کردم
دوستان خود را از توجه ما سوی و گویند معنی او آنست که حم ای قضی کاری ساخته شده
و بود انچه کنت وَالْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ و سوگند بکتابی هویدا که قرآن ست که بمحض کرم اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ بدرستی
که ما فرو فرستادیم او را فِيْ لَيْلَةٍ مُّبٰرَكَةٍ در شبی بزرگ و بابرکت که شب قدر ست و کدام برکت
برابر آنکه در ان شب کتابی کریم که سبب دینی و دنیوی و واسطه سیامن صوری و معنویست
از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشته اِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُنْذِرِيْنَ
بیم کننده بانزال قرآن و درین شب وجهی را گفته لیلة مبارکه شب برات ست و آن شب
نیمه شعبان باشد و برکت او در نزول ملایکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم ست
فِيْهَا درین شب يُفْرَقُ جدا کرده و فیصل داده شود كُلُّ اَمْرٍ حَكِيْمٍ هر امری که حکم شده است
در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله ست که برین امت داده اند چه
در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گنهکاران بعدد هر موی که بر گوسفندان بنی کلب ست
و درین شب آب زمزم زیاده شود و صاحب کشاف آورده که در خبر ست که هر که درین شب صد
رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا باوی باشند سی ملک او را بشارت دهند به بهشت
و سی فرشته دیگر او را ایمن میسازند از عذاب دوزخ و سی عدد دیگر از وی آفات دنیوی
باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع میکنند از وی و درین شب وظایف لطف بر بندگان

قسمت نماید امرا فرموده ایم فرمودنی به تفصیل قضا بادرین شب من عندنا از نزدیک ما انا کنا
بدرستی که هستیم ما مرسلین فرستنده تر اکه محمدی رحمة من ربک بخشایشی از پروردگار تو
بر خلق چنانچه جای دیگر فرماید فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ــه در دو عالم بخشش
بخشش است خلق را از بخشش آسانی است نبواجه چون در مدیح خویش سفت انا انا رحمة
للعالمین گفت مهدات گفت یا فرستنده ایم جبرائیل را القرآن بر حبیب خود یا ملایکه را درین
شب بسلام مومنان انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست جمیع سخن بندگان را
العلیم داناست بهمه چیزها ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما
بینهما وآنچه میان آنهاست پس بدانید ای کافران ان کنتم موقنین اگر هستید بی گمانان یعنی طلب
کنندگان بیقین لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مستحق پرستش مگر او یحیی زنده میکرداند
ویمیت ومی میراند یعنی اوست موجد موت وحیات ربکم اوست پروردگار شما ورب
آبائکم الاولین وپروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران برین سخن موقن نیستند بلکه
ایشان فی شک در شک اند از قرآن یلعبون بازی واستهزا میکنند با آن فارتقب
پس تو منتظر باش برای ایشان یوم تاتی السماء روزی را که بیاید آسمان بدخان مبین
بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گوید پس مراد عذابیست که نازل کرد بمشرکان
در عین المعانی آورده که مراد غباریست که در روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را پوشید
وگویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت وشدت
برایشان غالب شد تا مکان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است
از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان شبیه دخان چیزی می بیند و ذکر نیز
فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین برانگیخته میشود بشکل دود
دو لهذا سال قحط را البنة الغبرا میگویند و صحیفه عام الرماده همینست و قول بعضی آنست
که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که ذکر
الدخان و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو گیرد مردمان را و چهل

روز بردارد و مومنان را زو مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش وسراسیمه سازد
وملایکه ایشان را میگویند هذا عذاب الیم این است عذاب دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود
ایشان زاری کنان گویند ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردگار ما برداراز ما این عذاب را
انا مومنون بدرستی که ما گروندگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف کرد ایمان می آریم
حق سبحانه میفرماید که انی چگونه بود لهم الذکری ایشان را پندگرفتن برین معتقد از عذاب
وقد جاءهم وحال آنکه آمد بدیشان رسول مبین فرستاده آشکارا کننده معجزات وایشان
بدان متذکر نشدند ثم تولوا پس پشت بروی کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان به او وقالوا
معلم وگفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بروی می آموزند مجنون دیوانه است
و دماغ او مختل شده و با وجود این همه چون وعده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما برنده
عذابیم از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را که بسبب دعای پیغمبر کنیم تا آگاه گردد ایشان اما هیچ فایده
ندهد انکم عائدون بدرستی که شما بازگردندگان اید بکفر آورده اند که ابوسفیان بوقت قحط با جمعی از
قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند و آنحضرت دعا فرمود بلا
قحط مندفع شد وایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات و کثرت
چون مردمان دعا و زاری میکنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود وایشان بازگردند بهمان
حالها که داشته باشند از شرک و فسق یوم نبطش البطشة الکبری یادکن روزی را که بگیریم کافران را
گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت ودر تفسیر و مبانی آورده که مراد روز بدرست که حق سبحانه وعید
میکند مشرکان را که دران روز بگیریم شمار العقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستی که ما
انتقام کشیده ایم دران ولقد فتنا وبدرستی که ما امتحان کردیم قبلهم پیش از کفار مکه قوم فرعون
گروه قبطرا از ملازمان فرعون وجاءهم وآمد بدیشان رسول کریم پیغمبر بزرگوار در حسب و نسب
یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام ان ادوا الی تا گفت ادا کنید یعنی دست بازدارید
و بفرستید با من عباد الله بندگان یعنی بنی اسرائیل را انی لکم بدرستی که من مرشما را رسول
امین فرستاده ام امین بروحی و متهم نیستم در تبلیغ احکام خدا ای خلق وان لا تعلوا و دیگر آمده ام تا نکنید سر کشی

تکبر مکنید و کبر میارید بر علی الله بر خدای و امانت وحی او نمائید انی اتیکم بسلطن بدرستی که من آرنده ام
بشما حجتی مبین روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی
علی نبینا علیه السلام کردند و فرمود که وانی عذت و بدرستی که من پناه بردم بربی وربکم بآفریدگار
من و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و وی نگهدار
منست وان لم تؤمنوا لی و اگر باور نمیدارید مرا و نمی گروید بمن فاعتزلون پس از من کناره گیرید
میازارید مرا مرا بخیر تواند نیست بد مرسانید اثبات سخن آنحضرت قبول کرده آغاز جفا
کردند بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء بآنکه این گروه قبط
قوم مجرمون گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مجرم گانند حق تعالی دعا وی
اجابت کرد و گفت فاسر بعبادی لیلا پس بسیر شب بندگان مرا از مصر انکم متبعون بدرستی که شما از پی
در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبره شوند از پی شما در آیند و عقب شما رسیده
باشید و تو عصا بر دریا زنی تا شکافته شود و دوازده راه ها پدید آید با بنی اسرائیل بگذر واترك البحر و دریا
رهوا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها در وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا با حال
خود رود و بگذارش تا قبطیان بوی در آیند و مترس انهم بدرستی که ایشان جند مغرقون
گروهی غرق شدگانند یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند کم ترکوا
چه بسیار بگذاشتند من جنت بوستانهای پر درخت وعیون و چشمهای آب روان وزروع
و کشتهای رسیده ومقام کریم و منزلهای نیکوی آراسته ونعمة کانوا و اسباب تنعم
و برخورداری که بودند فیها در آن نعمت فاکهین متنعمان و شادی کنان کذلك
کار ما با مکذبان همچنین است واورثنها و میراث دادیم منازل او و مواضع ایشان را قوما
اخرین بگروهی دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نگریست علیهم السماء بر ایشان
آسمان والارض نه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود در معالم فرموده که چون مؤمنی بمیرد
چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریند و از انس رضی الله عنه منقول است که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم خبر داد که هیچ بنده نباشد الا که مر او را بر آسمان دو در بود دری که روزی او را از آنجا

ع

فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون بنده وفات کند این دو در از نزول رزق
و عروج عمل او محروم مانند و بر وی بگریند عطار رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف وی در
معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد بر وی بگریست و گریه او آن بود
که اطراف آفاق سرخ شد و در این باب گفته اند این سرخی شفق که بر این چرخ بیوفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست این چرخ خون ببارد و این غصه در خور است وز انجا که
خون بگرید از این ماجرا رواست و گفته اند گریه آسمان و زمین همچو گریه آدمیان است و نوعی
که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که در اغلب دال است
بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی که بر آسمان رود نبود و بر روی زمین
هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وما کانوا و نبودند منظرین مهلت
داده گان از وقتی بوقتی دیگر ولقد نجینا بنی اسرائیل و بر هانیدیم ما بآینه بنی اسرائیل را من العذاب المهین
از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع من فرعون از فرعون
انه کان عالیا بدرستی که بود او گردنکشنده خود را بلند ساخته من المسرفین از گذرندگان متجاوزان
از حد و اندازه ولقد اخترنهم و بدرستی که برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را علی علم بر دانش
یعنی دانستیم که ایشان سزاوار اند بآنکه بگزینیم ایشان را علی العلمین بر عالمیان زمان ایشان
واتینهم و دادیم مر ایشان را من الایت از نشانهای قدرت ما فیه بلؤا مبین آنچه
در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی ان هؤلاء بدرستی که این
گروه یعنی کفار قریش لیقولون ان هی میگویند نیست عاقبت کار و خاتمه حال الا موتتنا الاولی مگر مرگ
نخستین در دنیا و بعد از وی موتی نیست وما نحن و نیستیم ما بمنشرین زنده شوندگان و بر
انگیخته گان بعد از آن مرگ فاتوا بابائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صدقین اگر هستید
راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که حشر اگر چه جایز بود وقوع آن
اختصاصی بوقتی خاص لازم بود وجود ظهور آن بهر وقت که دیگر میخواهد پس چون وعده بعث
در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر وی حکم نرسد اهم خیر ایا قوم قریش بهتر اند در قوت

و شدت حال و شوکت أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ با قوم تبع حمیری که لشکرها بودند با جلادت و ابهت و در غایت
کثرت وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و غیر آن نگرویدند
أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا هر آینه که بودند ایشان مُجْرِمِينَ گروه گناهکاران
و منکران بعث و حشر و از فحوی وی اخبار و آثار چنان مفهوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیت او
ابوکرب و نام او ابو سعد بن ملکی کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را
بنا کرد و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و او آنست از ابن عباس رضی الله عنه هست که پیغمبر بود
و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا غیر پیغمبر و از عایشه رضی الله عنها منقولست
که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را
و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او قصد اهالی آنجا لشکر کرد و دو
حبر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این حرکت
مکن که مدینه مهاجر پیغامبر آخر الزمان است و توقیف آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و او
از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان
گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نفری چند از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت
کنیم ترا بخانه که درو گنجهاست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان
آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند
ای ملک زنهار که آن شریفترین بقعه ایست بر روی زمین و هر کس قصد آنجا کند ملک هلاک
شود از آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد و قربان باید آورد و قربان باید فرمود
تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان و از آنجا بیمن توجه فرمود
قوم او از جهت آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته تا با تو نمی سازیم تبع دلایل خدای پرستی
بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند تا با آتش امتحان میکنیم و آتشی بود
که در دامن کوهی از کوههای یمن که دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی مر آن آتش در آمدندی
مبطل سوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با آتش در آمدند و درون رفتند

و بسلامت بیرون رفتند آمدند و کسان ایشان در آمده بتمامی بسوختند و نزد ارباب سیر آنکه
مساعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشته بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابیات متضمن بود
سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو رساند و الا باولاد خود بسپرده وصیت نماید که بعرض رسانند
و فرزند بعد وی هم از نسل شما بود ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را بموقف
عرض رسانید و حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه سه نوبت فرمود مرحبا بالاخ الصالح
و از رقاشی رحمه الله علیه نقلست که ابوکرب اسعد حمیری از تابعه ایمان آورده به
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده
که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
لَاعِبِينَ بازی کنان یعنی بحکمت آفریدیم نه بازی بلکه همه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور
آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا
نیافریده ایم اهل آسمان و زمین را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت بر طاعت
و عقوبت بر معصیت وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان بسبب غفلت و عدم فکرت
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ هر آینه که روز جدا شدن حق از باطل
یا جدایی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن همه آدمیانست
يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى روزی که دفع نکند مولی دوستی و خویشی و نری عَنْ مَوْلًى از دوست و
خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب با مورد رساند کسی کسی را هیچ چیز وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ و لیکن کسی که خدای
برو بخشوده باشد یعنی مومنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ
هر آینه که خدای غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند الرَّحِيمُ مهربانست
با هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ بدرستی که درخت زقوم که
میوه آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خورد دنی گنهکارانست یعنی ابوجهل و این زقوم چون ... كَالْمُهْلِ

٤

مانند مس و روی گداخته يَغْلِي فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمهای جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مانند
جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و بگدازد امعا و احشا را پس حق
سبحانه زبانیه را گوید خُذُوهُ بگیرید این گنهکاران را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید ش بعنف و قهر
إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا پس آنگاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر سر او مِنْ عَذَابِ
الْحَمِيمِ از عذاب آب گرم تا تمام برون بدن او بدین آب معذب شود چنانچه
درون او از زقوم معذب است و بگویید مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را
إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْعَزِيزُ که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار نزد خود
ابوجهل میگفته من اعز و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من عزیزتر و بزرگتر نیست در ان
روز حق سبحانه فرماید که او را بگویید عذاب بکش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهِ آنست که بودید شما که بآن تَمْتَرُونَ شک می آوردید اکنون
معاینه دیدید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن باشند
یعنی مقامی که در و آفات و مخافات نبود فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و در چشمهای
يَلْبَسُونَ می پوشند مِنْ سُنْدُسٍ از حریرهای نازک و ستبر مُتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل استبرق
باشند در مجالس یکدیگر تا باهم مستانس باشند و در تفسیر سور آبادی آورده که این تقابل
روز مهمانی باشد و در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و پهلوهای
یکدیگر بنشیند كَذَٰلِكَ همچنین برین حال می باشند بی تغیری و تبدیلی وَزَوَّجْنَاهُمْ و قرین
میسازیم متقیان را بِحُورٍ عِينٍ بزنان سفید روی گشاده چشم و اختلاف در آنکه ایشان
زنان دنیا باشند یا حور عین بهشت يَدْعُونَ فِيهَا میخواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه
که آرزو میکنند آمِنِينَ در حالتی که ایمن اند از ضرر یا انقطاع آن لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا
الْمَوْتَ در آخرت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ مگر مرگ نخستین که در دنیا چشیده اند و چون معهود
نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مردگی در پی می باشد حق سبحانه خبر داد که حیات
بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را و ازایشان دفع میکند

ع

عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو
ذَٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری
بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که قوم تو فهم کنند و بیان پند گیرند و ایشان خود متذکر نشدند فَارْتَقِبْ
پس چشم دار خبر را که بر ایشان فرود آید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه خبر بتو
نازل شود اما از آن تو حضرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را
هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه سه تا لعان را وعده حسن الثواب منکران را
هیبت ذوقوا العذاب

سُورَةُ الْجَاثِيَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چون حا چنانچه خاش رب است برجی و حفیظ و میم
کنایه از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلیت و میم مملکت ابدی بدین هر دو قسم
یاد میکند که تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرود آمدن قرآن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدا است بر همه غالب
الْحَكِيمِ دانا در تدبیر مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره
و ثابت وَالْأَرْضِ و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست
مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی
بحالی وَمَا يَبُثُّ و در آنچه پراکنده میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف صور
و اشکال ایشان آيَاتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لِقَوْمٍ
يُوقِنُونَ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال
متیقن گردند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه
فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزیست
فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن مطر زمین بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ
الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادهای باختلاف جهات و تفاوت احوال آيَاتٌ [illegible] دلائل
روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این دلیلها

آیات الله و دلایل قدرت حضرت باری که آیات قرآن است نتلوها علیک میخوانیم بر تو
بالحق براستی و درستی فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله بعد از حدیث خدای که قرآن است
وآیاته و دلایل قدرت او یؤمنون ایمان می آرند و حفص بیا میخواند یعنی کلام حق میگذارند و
برین سخن نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغ گوی راست اثیم بسیار گناه و
نضر بن حارث اگر او یسمع می شنود آیات الله آیتهای خدایرا که تتلی علیه خوانده میشود
ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا و ... که گردن کشیدن
کأن لم یسمعها گوئیا که نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده گوئیا
استماع ننموده فبشره پس خبر داد بعذاب الیم بعذاب دردناک ... بشارت لایق
تهکمست واذا علم و چون بشنود من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون ... سخنی ... اتخذها هزوا فرا گیرد او را بمسخره یعنی بآن افسوس کند ...
... از حق و صواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست
عذاب مهین عذابی خوار کننده من ورائهم از پیش ایشان جهنم دوزخ است چه ...
... یعنی بعد از مرگ ایشان ... ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما
کسبوا آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شیئا چیزی را از عذاب خدای ولا ما اتخذوا و دفع
... من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان ... ولهم
و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ ... هذا این
قرآن هدی راه نماینده است والذین کفروا و آنانکه ... بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان
... لهم عذاب مر ایشانراست عذاب شدید
... الیم ... الله خدای آنچنان الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر مر شما را
دریا یعنی سطح او را ... تا ... بروی آن بایستند و گذشتن
... لتجری الفلک تا روان گردد کشتیها فیه در وی بامره
... ولتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله از فضل خدای انواع فایده چون تجارت

و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون و شاید که شکر ... وسخر لکم و رام
کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر
و نجوم و مطر وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اشیای
از دست ... ان فی ذلک هر آینه در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست
بر قدرت الهی و علم و حکمت ... لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند ...
... و عجایب ...
... هر ذره ... قدرت اوست ... غفاری ...
رضی الله عنه دشنام داد ... انتقام ...
قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم للذین آمنوا مر آنکسان را که گرویده اند ...
یغفروا ... للذین لا یرجون مر آنکسان را که نمی ترسند ایام الله از روزها ...
... اگر ...
... لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما
گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه ... کسب ...
... نقل میکند ... فاروق رضی الله عنه نشسته بود ...
... عمر رضی الله عنه ... سبب نزول آیه ...
... آنرا ...
...
...
...
... جبرئیل علیه السلام ... رسول خدای صلی الله علیه وسلم
...
... امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله ...

از غضب بر روی من نه بیند و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکند ه جو هر بینی زنفلق و
در گذاری نمی نراز پیه طریق بردباری اگرچه دانست رای در دغار نی توکل باشد و دمان بر خنده جنبد
و گفته اند این حکم بآیة القتال منسوخ شد مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هرکه بکند کاری شایسته فَلِنَفْسِهِ پس نفس
اوراست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هرکه کاری بد کند فَعَلَيْهَا پس بروست و رنج و وبال آن
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ بازگردیده خواهید شد برای یافتن باداشت
کردار وَلَقَدْ آتَيْنَا و به تحقیق بادادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را التوریة وَالْحُكْمَ و حکم
کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند
که در بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علی نبینا و علیهما السلام وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم
ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای پاکیزه حلال و گفته اند مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل
دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشان را بَيِّنَاتٍ
دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزها بیدا با آنها هو یدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم
تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم آن پیغمبر است که در توریت مذکور شده و امر او بر پوشیده نیست بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی
عداوت و حسدی که در میان ایشان است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ
حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در و يَخْتَلِفُونَ اختلاف
میکردند یعنی در کلمات مبینه در توریت که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات و التسلیمات
ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راه روشن
مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و بخواهد خود ساز و بدان عمل
نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حقیقت توحید را
یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند بدین پدران بازگرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْكَ
از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از جزای عذاب چیزی را که خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و به تحقیق ستمکاران

فَاتَّبِعْهَا

الَّذِينَ م

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را الجنسیه
مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست ازلی آرزوی ایشان مرو و مصاحب
از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست پرهیزکاران است تو هم ایشان را دوست
دار هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بیناست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان
ببینند راه حق را وَهُدًى و راه نمودن است از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخشش از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را
که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سر منزل یقین باشند در معالم آورده که نفر
از مشرکان مکه مومنان را گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد و ما را
بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما مال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیة آمد که أَمْ حَسِبَ
نه چنین است آیا پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت
أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشان را در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای شایسته یعنی مشرکان در آرامه چون مومنان نخواهند بود سَوَاءً یکسانست مَحْيَاهُمْ زندگانی ایشان
وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت هر که با ایمان میرد با ایمان زنده خواهد بود و هر که بر کفر میرد
بر کفر مبعوث خواهد گشت سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند و نتیجه نزد که و توحید را برابر میدارند
مصلی نیست یکسان لالی زهرآمیز با آب حیات وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بیافرید خدای آسمان و زمین را
بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسی و موحد و مشرک تفاوت
باشد وَلِتُجْزَىٰ و دیگر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب
کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کنندگان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب
اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا دهند أَفَرَأَيْتَ آیا بیون
می بینی مَنِ اتَّخَذَ آن را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی او
برد چنانچه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را بآرزوی خود گیرد یعنی بتی می پرستد چون
بتی از و نیکوتر بیند آن را بگذارد و این را بخدای بر دارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و گمراه کرد خدای آنرا
ساخته و فرو گذاشت خدای او را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راست بدان کس وَخَتَمَ

من بعد الله

وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ و در دل او تا تعقل آیات
حق نکند وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ و نهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا نظر اعتبار نکند جواب
شرط آنست که چگونه هدایت یابد فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کس را از پس
فرو گذاشتن خدای مر او را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و متنبه نمیشوید وَقَالُوا و گفتند منکران
بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که ما داریم نَمُوتُ وَنَحْيَا می میریم
و زنده میشویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی میزایند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب
تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر کرا می میرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد
و هم درین دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و دیگر بار باز آید و از شام کوبی که زعم ایشان چنین بود
نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا
و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وَمَا لَهُمْ و نیست کافران را بِذَلِكَ
بآنکه نسبت مرگ بروزگار میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی چه متقلب دهر او مصرف حضرت
عزت است تعالی شانه و دهر را هیچ کار و اختیار نیست ـــه دهر را دهر بپاهی تو را الحکم ترا
زیبد شاهی تو را دور زمان کار نزد بجز و خود فلک سر نفراز د بخود که این همه فرمان ترا
بنده اند در ره امر تو سر تا سجده اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان
می برند و بمجرد تقلیدی بی تمسک بدلیلی سخن میگویند وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان
آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن و واضح الدلاله باشند در باب بعث و نشر قل
یحییها الذی انشأها اول مرة مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان
ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیای
موتی موقت است بوقت خاص بر وجهی که مقتضی حکمتست پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حال [illegible]
[illegible] قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو که خدای زنده میکرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس می میراند
در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند در قبور إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست

من الارض

در آمدن آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند از قلت افکار و قصور انتظار
وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ پادشاهی آسمانها وَالْأَرْضِ و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی
که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان
آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَى و بینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً هر گروهی را بزانو در آمده
گفته‌اند مخصوص بکفارست و اصح آنکه عام دارند چه کس از هیبت آن روز بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی
تُدْعَى خوانده شوند إِلَى كِتَابِهَا بنوشته ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشانرا گویند الْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بوده که عمل میکردید هَٰذَا كِتَابُنَا اینست کتاب
یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَيْكُمْ بر شما
عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما بودیم که ما نسخه گرفتیم مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
آنچه شما کرده در معالم آورده اند که چون ملکین دفتر اعمال انسان بآسمان برند حق سبحانه ثابت
بیارد و در آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کرده اند و گفته اند استنساخ
از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه میسپارند فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه آمَنُوا گرویده‌اند
بخدا و آنچه از نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشان را
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جمله آن بهشت است ذَٰلِكَ آن او خال در رحمت
الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستگاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده‌اند ایشانرا گویند أَفَلَمْ
تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتها کتب من بر شما
میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَكُنْتُمْ و بودید قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی از گ
آرزکاران وَإِذَا قِيلَ و چون گفته می شد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای
بحشر و حساب و ثواب و عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست در آن [illegible] مَا نَدْرِي
مَا السَّاعَةُ میگفتید ما نمیدانیم که چه چیزست قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمیبریم بقیامت الا ظنا [illegible]
از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما را در آن وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ
نیستیم بی گمانان در آن یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا و ظاهر شود [illegible] ایشان را

دامن

در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بدیها که کرده اند و حاق بهم و فرود آمد بر ایشان
ما کانوا به عذاب آنچه بودند که بران یستهزءون افسوس میداشتند از عقوبات قیامت
وقیل الیوم و گویند مر ایشان که امروز ننسیکم فرو میگذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند
و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم همچنانچه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت
فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای حلول وی و مأویکم النار و جایگاه
شما آتش است وما لکم و نیستند شما را من نصرین یاران و مددکاران که خلاصی دهند شما را از آتش
ذلکم فرود آمدن عذاب بشما بانکم اتخذتم بسبب آنست که شما فرا گرفتید آیات الله آیتها کتاب
خدای یا دلایل قدرت او را هزوا مهزو به یعنی افسوس میکردید بآن و تغافلی مینمودید در آن وغرتکم
الحیوة الدنیا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و حیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل
مانده بودید فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده نخواهند شد منها از آتش دوزخ و لا هم
یستعتبون و نه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذرخواهی کنید
تا از شما خشنود شویم چه خشنودی حق از ایشان بغایت دور است فلله الحمد پس مر خدایراست همه ثنا
و ستایشها رب السموت آفریدگار آسمانها و رب الارض و آفریدگار زمین رب العلمین پرورنده
و تربیت کننده عالمیان وله الکبریاء و مر او راست بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن
ظاهر است فی السموت والارض در آسمان و زمین وهو العزیز و اوست غالب بر همه خلق الحکیم دانا
در همه کار سورة الاحقاف بسم الله الرحمن الرحیم
حم امام قشیر قدس سره فرموده که حا اشارت بحلم الهی است و میم کنایت از مجد یادشاهی
قسم یاد میکند بحلم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا بمن ایمان آورده و در لطایف مسطور
است که حا حمایت اهل توحید باشد و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارتست از نظر الی
وجه الله الحمید تنزیل الکتب فرستادن کتاب بعضی از بعضی من الله العزیز از خدای توی غالب است
الحکیم حکم کننده بصواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او ما خلقنا السموت والارض نیافریدیم آسمانها و زمینها
و ما بینهما و آنچه در میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات الا بالحق مگر براستی

بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت است واجل مسمی و نیافریدیم اینها را مگر باندازه زمانی
نام برده که هر یکی را آخر مدت بقا بود و بازمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است والذین
کفروا و آنانکه کافر شدند و بگرویدند با آخرت هر آینه عما انذروا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و احوال
حشر معرضون روی گردانند که نه دران فکر کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند قل بگو ای محمد صلی الله
کافران را که شما ارءیتم خبر دهید مرا ما تدعون از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای چون ملکه و
اصنام و جن و غیر آن اورنی ماذا خلقوا بنمائید بمن که چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و اجزاء
آن ام لهم شرک یا مر ایشان راست شرکتی فی السموت در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که
معبودان شما که عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس مراد در پرستش با من
شریک میسازید ائتونی بکتب بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن
قرآن که در آن آمده فرموده باشند شما را بشرک او اثرة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان
یا روایتی از انبیا گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صدقین اگر هستید راست
گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین بحث فرو مانند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان
فرموده که ومن اضل و کیست گمراه تر ممن یدعوا از کسی که بخواند و بپرستد من دون الله بجز خدای
من لا یستجیب له آنرا که عمر دنیا از آدم تا قیامت است اجابت نکند دعا او را الی یوم القیمة تا روز
رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از وی ظاهر نخواهد شد وهم و ایشان
عن دعائهم از خواندن بت پرستان مر ایشان را غفلون بیخبرانند و چون نمی شنوند
دعا ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده
دست باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آرد [illegible] بی بهره کسی که چشمه آب حیات را بگذارد
روند بسوی ظلمات واذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند آدمیان کانوا باشند
لهم مر عابدان خود را اعداء دشمنان بر خلاف آنچه گمان می بردند
و مددکاری وکانوا و باشند معبودان بعبادتهم به پرستش عابدان مر ایشان را کفرین
ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش معبود از انکار یعنی بزبان گویند

ویوم القیمة یکفرون بشرککم آیت بت پرستان گویند که ما ایشان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین
واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای کتاب ما بیّنات در حالیکه
ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند للحق مر آن سخن حق را
لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادوئی آشکارا ام یقولون
بلکه همین بسنده نمیکنند که آن را سحر خوانند میگویند افتریه بربسته است محمد قرآن را بر خدای و از
خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بر آن
عقوبتی عظیم متفرع شود فلا تملکون لی پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله شیا
از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای من خواسته باشد پس من چگونه
جرأت کنم و باستظهار کدام مدد کاری این کار سازم وهو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون
بآنچه شما خوض میکنید فیه در آن یعنی طعن میزنید بر قرآن و مفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده
است گواه بینی وبینکم میان من و شما برای من گواهی دهد بر راستی کلام او و تبلیغ احکام و بر شما
بتکذیب و عناد و انکار و افساد وهو الغفور و آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرحیم
مهربان است بر کسی که بر ایمان راسخ باشد قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم که من نیستم قل ما کنت بدعا من الرسل
نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم که بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس
نبوت مرا چرا منکر میشوید وما ادری ما یفعل و نمیدانم که چه خواهند کرد بی بمن از راحت و محنت
یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم ولا بکم و نمیدانم که بشما چه کنند از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر
و غیر آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد نزد خدای
یکیست او عاقبت خود نمیداند از جهالتها ما نیز دانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای
خبر کردی که با او چه خواهد کرد تا آیه آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و در اسباب
نزول مذکور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که
[illegible] درخت و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر
[illegible] از مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب بر هجرت استعجال مینمودند

این آیه نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نه ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی
مگر آنچیزی که وحی کرده میشود الی بسوی من و از آن در نمیتوانم گذشت وما انا و نیستم من الا نذیر
مگر بیم کننده از عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردن من و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی
خبر نتوانم داد و نعم من قال ~ ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی ~ از من چه نشان عافیت مطلبی گر نشنیده
بود خواه ولی خواه نبی ~ در وادی ما ادری ما یفعل بی قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم ارایتم خبر دهید
ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای وکفرتم به و شما کافر شده اید بآن وشهد و گواهی
داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبد الله سلام گفته اند
یا یامین بن یامین رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن که از نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده است
بآن از مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد نه ابن سلام است و نه مراد و از علماء بنی اسرائیل زیرا که
سلام ابن سلام در مدینه بود و آل حم بمکه فرود آمده بلکه آیت محاجه اینست که میان رسول صلی الله
علیه وسلم و قریش واقع بوده و شاهد کلیم الله است علی نبینا وعلیه السلام و مثل قرآن توریة و معنی آیه
آنکه اگر قرآن از نزد خدای بوده و شما بدان نگروید و موسی علیه السلام گواهی داد بر توریت که او از
نزدیک خداست و بقرآن ایمان آورده واستکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویدند که شما
ستمکاران باشید بر خود درین کار ان الله هر آینه خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید
گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار
ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان و آیه آمد که وقال الذین
کفروا و گفتند کافران چون بنو عامر و امثال ایشان للذین امنوا برای آنانکه ایمان آورده اند
از جهینه و اخوات ایشان لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی ما سبقونا پیشی
نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی الیه بسوی او از دال قبایل بلکه ما دران سابق بودیمی
زیرا که ما از آنها بزرگتریم بمهتری و بشهرت بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحابش
رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن [illegible]
[illegible] لست واذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه [illegible]

آورده فسیقولون پس بگویند هذا افك قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میگفتند
ومن قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة بود و گردانیدیم
ما آن را اماما پیشوای اهل دین ورحمة و سبب رحمت باور دارندگان وهذا کتب و این قرآن
کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریت با جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر
الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری و قرآن مژده دهنده است
للمحسنین مر نیکوکاران را بر رضوان الهی ان الذین قالوا هر آینه آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما
خداست ثم استقاموا پس بایستادند بران و عدول نکردند ازان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه
علم است و استقامة که منتهای عمل است در بحر الحقایق فرموده که استقامت در زبان بجوارح بر تعهد ارکان
شریعت و بنفوس بر تادب باداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از تعلقات و بارواح بر تجلیه
از انوار صفات و به سر بر تحقق توحید و محو برفنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت ابتدا است و بباید
دانست که بی همراهی استقامت وصول بمنزل کمال محالست پس باطل و خیالیست [illegible]
مصراع کرامت نیابی بکار استقامت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از ایشان
مکروهی بر ایشان دران جهان ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی دران
جهان اولئك آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحب الجنة ملازمان بهشت اند خلدین فیها جاوید
بودگان دران و پاداش داده شوند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند
ووصینا الانسن و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا به پدر و مادر او نیکویی کردن حملته امه برداشت
آدمی را مادر او کرها برنج و سختی ووضعته کرها بنهاد و یعنی ابتدا حمل زادت او را مشقت
و محنت وحمله وفصاله و مدت حمل او و زمان از شیر باز کردن او ثلثون شهرا سی ماه است اگر
که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه است چه زمان رضاع حولین
[illegible] است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسد آدمی اشده بکمال قوت خود که سی و سه سالگیست و [illegible]
[illegible] وبلغ اربعین سنة و برسد تا بچهل سالگی اکثر مفسران برانند که این آیه خاص است بابی بکر الصدیق
[illegible] شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورد و هژده ساله بملازمت حضرت

پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و آنحضرت بیست ساله بود و در حضر و سفر رفیق و قرین او بودی و چون
سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه
سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من
اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتك التی آن نعمتی را که بکرم عمیم انعمت
علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است وعلی والدی و نعمتی را که بر پدر و مادر من داده که هدایت
و فطرت و نعمت اسلام نیز گفته اند هیچ از مهاجرت و انصار کسی که پدر و مادرش هر دو بشرف اسلام
رسیده باشند غیر صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل و دیگر الهام ده که عمل کنم صالحا ترضیه
عمل ستوده که تو پسندی آنرا و ازان خشنود باشی حق سبحانه این دعا وی را مستجاب گردانیده و توفیق
داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و ازانجمله یکی بلال حبشیست رضی الله عنه
[illegible] و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که اصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان
فی ذریتی در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید دخترش عایشه رضی الله عنها
بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسرش و پدرش عبد الرحمن مسلمان گشت
و پسر او ابو عتیق نیز بدولت خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرافرازی یافت در روضة آورده
که از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر پسر باشند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دریافته بودند
مگر ابوقحافه و ابوبکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی الله عنهم و بسی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله
عنهم در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته انی تبت الیك هر آینه من باز
گشتم بحضرت از هر چه رضای تو دران نیست وانی من المسلمین و من از گردن نهادگانم فرمان ترا
اولئك الذین آن گروه که با مادر و پدر نیکویی کردند و شکر نعمت بجای آوردند نتقبل [illegible]
عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کردند قولی الست که احسن بمعنی [illegible]
عملها نیک ایشان رقم قبول یابد ونتجاوز و درگذرانیده شود عن سیاتهم از گناهان ایشان
حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و نصب احسن یعنی با قبول کنیم [illegible]
گذرانیم سیآت ایشان و معدود باشند فی اصحب الجنة در میان اهل بهشت [illegible]

خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی [illegible] آن وعده که بود [illegible] در دنیا یوعدون
وعده داده میشد ایشان و آن وعده درین آیت که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات [illegible]
والذی قال و آنکس که گفت لوالدیه مر پدر و مادر خود را [illegible] ایشان [illegible] أف لکما
کراهت و ننگ مر شما را أتعداننی آیا وعده میدهید مرا أن أخرج آنکه بیرون آورده شوم از
قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برآیم وقد خلت القرون و بدرستی که بگذشته است قرنهای
بسیار من قبلی پیش از من و یکی باز نیامده وهما یستغیثان الله و پدر و مادر او استغاثه
میکردند بخدای و میگفتند ویلک وای بر تو آمن ایمان آر [illegible] إن وعد الله بدرستی که وعده
خدای در بعث و حشر حق راست است فیقول پس آنکس گوید ما هذا نیست این
[illegible] إلا أساطیر الأولین مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل [illegible]
[illegible] این آیت در شان عبد الرحمن ابی بکر رضی الله عنهما [illegible]
قول را منکر است و صحیح آنست که در باب کافری [illegible]
أولئک آن گروه عاق و منکر الذین حق آنانند که واجب شد علیهم القول برایشان [illegible]
[illegible] فی أمم [illegible] قد خلت [illegible] از من قبلهم پیش از ایشان من الجن و الإنس
از دیو و آدمی إنهم بدرستی که ایشان کانوا هستند خاسرین زیانکاران ولکل
و هر یکی را [illegible] درجات پایها و [illegible] مما عملوا از جزای آنچه عمل کرده اند [illegible]
اهل خیر جانب علو و پایهای ارباب شر طرف سفل ولیوفیهم [illegible]
مر ایشان را أعمالهم جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون [illegible]
[illegible] عقاب بزیادت ویوم یعرض و یاد کن روزی که عرض کرده شوند کافران علی النار
[illegible] آورده که عرض کنند آتش را بر کافران [illegible]
[illegible] أذهبتم ببردید [illegible] طیباتکم [illegible]
[illegible] واستمتعتم [illegible] بها [illegible]
[illegible] فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید [illegible]

الذین کفروا

عذاب

عذاب الهون عذاب خواری و رسوائی بما کنتم تستکبرون بسبب آنکه بودید که تکبر میکردید
فی الأرض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی کبر می ورزیدید بباطل [illegible] وبما کنتم تفسقون
و بسبب آنکه بودید که فسق میکردید [illegible] فرمان نمی نهادید
تنبیه است مر طالبان نجات را [illegible] از شرع بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] واذکر أخا عاد و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبر [illegible] قبیله عاد بود [illegible]
[illegible] هود علیه السلام [illegible] إذ أنذر قومه چون بترسانید قوم
خود را [illegible] بالأحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت
[illegible] وقد خلت النذر [illegible] گذشته بودند پیغمبران بیم کننده
من بین یدیه [illegible] هود علیه السلام ومن خلفه [illegible]
[illegible] ألا تعبدوا آنکه [illegible]
إلا الله [illegible] إنی أخاف [illegible] علیکم [illegible] عذاب
یوم عظیم [illegible] قالوا گفتند [illegible] أجئتنا [illegible]
لتأفکنا [illegible] عن آلهتنا از پرستش [illegible] فأتنا بما تعدنا پس
بیار [illegible] من الصادقین [illegible]
قال گفت هود [illegible] إنما العلم [illegible]
[illegible] عند الله [illegible] وأبلغکم [illegible]
ما أرسلت به [illegible] ولکنی أراکم [illegible]
[illegible] قوما تجهلون [illegible]
[illegible]
[illegible]
فلما رأوه پس آنگاه که دیدند آن چیز را [illegible] عذاب [illegible]

در آسمان مستقبل مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هَٰذَا عَارِضٌ این ابر است
مُمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابر باران
دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این باد دو برست فِيهَا
عَذَابٌ أَلِيمٌ در وست عذابی دردناک و آن بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند
و نابود میسازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از انفس و اموال و انعام ایشان را بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان
پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان
می ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن بماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و نعشهای ایشان را
بدریا فکند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بجایی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَىٰ دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ
مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشان را
جزا دادیم نَجْزِي جزا میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران و مکذبان را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستی
که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ در آن چیزی که ممکن نساختیم شما را ای کافران قریش
فِيهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را
سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند ایشان بگوش
هوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که
عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ
و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُم و نه دلهای ایشان مِّن شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای
إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند به آیتهای خدای یا
معجزات پیغمبر وَحَاقَ بِهِم و فرود آمد بدیشان مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند
یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردهایم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُم آنچه گرداگرد شما بود
مِّنَ الْقُرَىٰ از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل
قریهها لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا مگر باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ
پس چرا یاری نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را

مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتان که ایشان را
بخدای گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب
شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان
وَذَٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای برای قربت خدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
و آنچه هستند که بر می بافند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر بتابند
روی از تو هر که تافت دیگر آب رو نیافت ⁕ ارباب سیر و آثار رحمة الله آورده اند که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب برخواسته تهجد میگذارد
و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند آنجا رسیده آواز قرائت شنودند و خود را
بحضرت نمودند و حق سبحانه ازان قصه خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا و یاد کن آن را که بگردانیدیم و میل
دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی را از جن و ایشان هشت نفر بودند از اهل نصیبین یا
نینوی یا خیبر بوده و موصلی و نامهای ایشان بروجی که صاحب علیین المعانی الفصیح کرده است شاصر ناصر
دس مس ازد ابیان احقم گویند نه عدد بوده اند و دو به از ایشان بود و او بر ابلیس است و ده و دوازده
نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بوده اند از بنی اقیشی و بر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ میشنودند
قرآن را و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم
قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست
که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قرائة تمام
رسید ایمان آوردند بآنحضرت و خبرها برسیدند و رسول علیه السلام ایشان را برسالت قوم ایشان
نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا بازگشتند إِلَىٰ قَوْمِهِم بسوی قوم خود مُّنذِرِينَ بیم کنندگان و خوانندگان
باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک
خدای أُنزِلَ فرو فرستاده شده مِن بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِّمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از او بوده از کتب یا موافق بعضها گویند آن جنیان یهود بوده اند و از نزول
انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار نمیکردند آن را اینجا که معتقدان یهود است ازان جهة گفتند که انزل

من بعد موسى يَهْدِي راه مينمايد آن كتاب إِلَى الْحَقِّ بسوى حق يعني آنچه درست و راست است
از عقايد وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ براهي راست يعني رسانند بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا اي گروه ما اجابت
كنيد دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خداي يعني محمد را صلى الله عليه وسلم وَآمِنُوا بِهِ و ايمان آريد برو و تصديق كنيد اخبار
او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بيامرزد خداي شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضي از گناهان شما كه مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان
وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناك وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر كه اجابت نكند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده را
بخداي كه حضرت مصطفى است صلوات الله و سلامه عليه فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نيست عاجز كننده فِي الْأَرْضِ
در زمين يعني هر كه خواننده حق را اجابت نكند عذاب برو نازل خواهد شد و او عاجز نمي تواند ساخت
خدا را از تعذيب خود وَلَيْسَ لَهُ و نيست مر او را مِنْ دُونِهِ بجز خداي دوستان و مددكاران أَوْلِيَاءُ
أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناكنندگان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهي هويدا اند يعني ضلالتي كه هر جهتش كس
واضح باشد علما را در حكم مومنان جن اختلافست بعضي بر آنند كه ثواب ايشان همين نجات است از آتش
چنانچه فرموده ويجركم من عذاب اليم و از سفيان ثوري رحمه الله منقولست كه ثواب جن آنست كه از آتش
برهند پس ايشان را خاك سازند بر مثال بهايم و امام اعظم رحمه الله برين رفته و امام مالك رحمة الله
عليه با جمعي بر آنند كه ايشان را بر احسان ثواب هست چنانچه بر اسارت عقاب خواهد بود و از ضحاك
منقولست كه ايشان به بهشت در آيند و بخورند و بياشامند و در تفسير امام ابوبكر نقاش رحمه الله حديثي
مي آورد كه ايشان به بهشت در آيند و از امام نقاش رحمه الله پرسيده اند كه ايشان از نعيم بهشت تناول
كنند جواب فرموده كه حق سبحانه ايشان را تسبيح و ذكري الهام دهد كه از آن چندان لذت يابند كه بني آدم
از نعمتهاي بهشت در معالم آورده كه از ضمره بن حبيب رحمه الله پرسيده اند كه مومنان جن را ثواب
هست فرمود كه آري و آيه لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان بخوانده و گفت الانسيات للانس والجنيات
للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزيز رحمه الله نقل كرده كه مومنان جن گرداگرد بهشت در جايها
خواهند بود نه در بهشت و قاضي در انوار فرموده كه اظهر آنست كه جن در توابع تكليف مانند انس اند
والله اعلم أَوَلَمْ يَرَوْا آيا نديده اند و ندانسته منكران بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آن را كه آن خداي كه بقدرت
بليغ خود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بيافريد آسمانها و زمين را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشده و رنج نرسيده او را بِخَلْقِهِنَّ

بآفرين

بآفرين آنها بِقَادِرٍ تواناست عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنكه زنده كند مردگان را چه قدرت ثابت
و نقص و انقطاع برو راه نيابد محصل معني آيت آنست كه آيا خداي با قدرتي چنين كامل ازلي ابدي بر احياء
موتى قادر نيست بَلَىٰ آري هست إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستي كه او بر همه چيز قَدِيرٌ تواناست بي عجز
و لعبث وَيَوْمَ يُعْرَضُ و ياد كن روزي را كه عرض كرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر شده اند عَلَى النَّارِ بر آتش
يعني آتش را بر ايشان عرض كنند و اين قلبست بر خلاف مقتضي ظاهر از براي مبالغه و تاكيد ايراد
ميكنند پس ايشان را گويند أَلَيْسَ هَٰذَا آيا نيست اين عذاب بِالْحَقِّ براستي و شما باور نكرديد
قَالُوا بَلَىٰ گويند آري حق است پس سوگند خورند كه وَرَبِّنَا به پروردگار ما كه اين راست
بوده قَالَ گويد خداي يا خازنان دوزخ ايشان را كه فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشيد عذاب را بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بوديد كه كافر ميشديد بقيامت و سخن پيغامبران باور نميداشتيد فَاصْبِرْ
پس صبر كن اي محمد صلى الله عليه وسلم بر جفاي قوم كَمَا صَبَرَ همچنانچه صبر كرده اند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان
ثبات و صبر مِنَ الرُّسُلِ از پيغمبران و ايشان اصحاب شرايع اند كه در تمهيد قواعد احكام مراسم
اجتهاد بتقديم رسانيدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغيان و آزار و ايذاي منكران
شكيبايي نمودند و ايشان نوح اند و ابراهيم و موسى و عيسى علي نبينا و عليهم الصلوة والسلام و امام
محيي السنة رحمه الله عليه گفته كه اولو العزم ايشان اند كه بتخصيص بر تقديم ذكر يافته اند در دو موضع يكي
در اخذ ميثاق واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح الاية دويم در موضع شرع
كه شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا الاية و همان اصحاب شرايع اند پيغمبر ما صلى الله عليه وسلم
قولي آنست كه ايشان مختار رسل اند هژده تن كه در سوره انعام نام ايشان و پيغمبر ما را
صلى الله عليه وسلم ارشاد كه فبهديهم اقتده و در زاد المسير آورده كه همه پيغمبران اولو العزم اند الا
آدم و يونس و سليمان و گفته اند غير يونس و بس او چه تعجيل نموده از ميان قوم بيرون رفت
حضرت عزت پيغمبر ما را صلى الله عليه وسلم فرموده كه ولا تكن كصاحب الحوت يعني در عدم صبر پس اينجا
نيز ميفرمايد كه شكيبايي ورز وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مكن لَهُمْ براي كفار قريش نزول
عذاب كه بي شك در وقت خود نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ گويا ايشان روزي كه بينند

مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند حال
نماید ایشان را که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه
شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بَلَاغٌ آنچه گفته شد درین سوره
از مواعظ کفایت فَهَلْ يُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی هلاک نخواهند
شد إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان

سُورَةُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند
چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان بدر و ایشان را که دوازده تن بودند از صنادید عرب
أَضَلَّ باطل کرد خداوند تعالی أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان که از مکارم می شمردند چون صله رحم و فک
اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
چون اطعام طعام و صله ارحام وَآمَنُوا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ بآنچه فرو فرستاده شده است عَلَى
مُحَمَّدٍ بر پیغمبر نیک ستوده شده یعنی قرآن وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست است یا محمد صلی
حق و تحقیق آمده مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان بر ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا محمد صلی الله
علیه و سلم كَفَّرَ درگذراند خدای و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را
وَأَصْلَحَ و اصلاح آرد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را
تا عاصی نشوند ذَلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ بآنست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ
در پی رفتند باطل یعنی شیطان را وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ در پی روی کردند حق را
که قرآنست آمده بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان كَذَلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند
خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین ظاهر میگرداند
فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مومنان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شده اند بوقت کارزار
فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس زدن گردن ایشان را از دلی حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشید ایشان را

فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند
فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا
فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب أَوْزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام
بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت
من با دجال است امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بر آنند که امام مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق
و فدا اما یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رحمة الله علیه میفرماید که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب
بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق ذَلِكَ امرست کار نگاهدارید این کار را وَلَوْ
يَشَاءُ اللَّهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلَكِنْ
و لیکن امر کرد بجهاد لِيَبْلُوَ تا بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان
کند مومن را با کافر مبتلا کرده اند تا جهاد کنند و ثواب عظیم بیابند و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یابند
و از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و حفص قتلوا میخواند
یعنی کشته شوند فَلَنْ يُضِلَّ پس خدای باطل و ضایع نگرداند أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را سَيَهْدِيهِمْ
زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات
فوز و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و اصلاح آرد کارهای ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را
به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ و هر بهشتی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده
باشند بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد جهت
ترویح ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ ای آنانکه ایمان آورده اید بخدای و رسول
اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر کرده وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار
سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند فَتَعْسًا لَهُمْ
خواری و نگوساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشان راست وَأَضَلَّ و گم و نابود
سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَلِكَ این خواری و بطلان عملهای ایشان را
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه را

که خدای فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم از امر توحید و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ
پس باطل و ضایع گردانید خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که از ان حسابی داشتند چون
عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین مراد
بلاد ثمود و عاد است فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار
و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد
خدای و عذاب استیصالی فرو د عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را
أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از عقاب
دشمنان و نصرت دوستان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست آنانست
که ایمان آورده اند پس ایشانرا یاری میکند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه ناگرویدگان لَا مَوْلَى لَهُمْ
هیچ دوستی نیست ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بفضل خود ٤
يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پاکیزه از ریا
و غرض جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَيَأْكُلُونَ و میخورند
كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن و عاقل
باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد
و نظر او آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی
ممد و معاون بودند انکه عمر خود در طفیل خوردن بقوت و خواب مطمح نظرش نباشد و نعم ما قیل
س خوردن برای زیستن و ذکر کردن است ٭ تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است
وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى مقام و آرامگاه است لَهُمْ مر کافران را وَكَأَيِّنْ مِنْ
و چندی از اهل دیهها که بودند هِيَ آن دیه أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِنْ
قَرْيَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک

کردیم اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس یاری دهنده نبود لَهُمْ مر ایشانرا که در وقت
هلاک بفریاد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار او
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مومنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس
او آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار و کردار بد او را از شرک و معصیت
وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ آنچه
بر تو میخوانم صفت بهشت الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران
فِيهَا دران بهشت أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ جویهاست از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او
متغیر نشود از حال خود مانند آبهای دنیا که تغییر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَمْ
يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی ترش و تروش نشده است بطول زمان
وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ و جویهاست از خمر خوش گوار با لذت لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را که لذت
دارد و خماری وَأَنْهَارٌ و جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صافی نه صافی کرده بآتش بلکه
مصفی آفریده شده و ام از موم و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیانراست فِيهَا در بهشت با وجود این
انهار مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از میوها که خواهند در لون صافی و الطعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانرا
است پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشانرا
نه بران معاقبه کنند و نه بران معاتبه نماید ارباب اشارات گفته اند که انهار اربعه در زمین
بهشت بزیر شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت
و فرعها فی السماء جاری است منبع قلب آب انابت و از منبع صدر لبن صفوت و از تجلی
سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی س آب صبر است جوی آب خلد
جوی شیر خلد مهر تست و رود ٭ ذوق طاعت گشت جوی انگبین ٭ مستی و شوقی تو جوی خمر بین
در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که بحجوفه هوا و
نفاهت بدعت متغیر نگشته و خمر جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات علامات
از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود ٭ وجودک ذنب لا یقاس به ذنب

نبدار وجود ما گناهیست عظیم ؛ لطفی کن و این گنه ز ما در گذران ؛ بعد از ذکر متنعمان بوستان
بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد
کمن هو خالد مانند کسی که او جاوید ایست فی النار در آتش دوزخ وسقوا و چشانیده شوند
بجای شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند آن آب
امعاءهم روده‌های ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی منافقان
را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علما صحابه می‌پرسیدند
که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه حال ایشان اخبار میفرماید که ومنهم و بعضی از ایشان
یعنی منافقان من یستمع آنها اند که گوش فرا میدارند الیک بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن
حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم
مر آنها را که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان
رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که من هم از آنهام که منافقان از من
می‌پرسیدند که ماذا قال چه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنفا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را
و این بر وجه سخریت میگفتند اولئک الذین آن گروه آنانند که بحکم ازل طبع الله مهر نهاد دست
خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان بنفاق و شک واتبعوا و در پی رفته اند اهواءهم هواهای
نفس خود را و بجهت آن تهاون میکردند بکلام سید انام علیه الصلوة والسلام والذین اهتدوا
و آنانکه راه یافته اند یعنی مومنان زادهم زیاده میکرد ایشانرا استماع سخن پیغمبر ایشان را هدی
بصیرت و یقین وآتاهم تقواهم و میدهد ایشان را آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام آن
فهل ینظرون پس آیا انتظار می‌برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت را
ان تاتیهم بغتة تا آنکه بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بدرستی که آمده و ظاهر شد اشراطها
علامتهای آن چون بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا
اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان و سود بردن یعنی چون
قیامت بیاید پند گرفتن و اتعاظ هیچ فایده نرسد فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و

شقاوت

و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت
و دانسته که معبود بحق نیست الا خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم
مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده که بر آنکه هیچ ثوابی نیست برابر
ثواب کسی که گوید لا اله الا الله واستغفر لذنبک و آمرزش طلب کن برای ذنب خود در معالم
آورده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت در سنت لوی اقتدا کنند و در تبیان
آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاهدارد وللمؤمنین والمؤمنات و آمرزش
طلب مردان مومن و زنان مومنه را و این اکرامیست از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را
باستغفار کردن مر ایشان امر کرده و از امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را
امر کرده باستغفار امت و خلاف امر الهی از آن حضرت صلی الله علیه وسلم متصور نیست پس استغفار
فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریمترست که حبیب خود را فرماید که از من
چیزی طلب کن چون طلبید بوی عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود
بیت هر کرا چون تو پیشوا باشد ؛ نا امید از خدا چرا باشد ؛ چون نشان شفاعت کبرا یافت
بجام نامیت طغرا اقتسان با گناهکاریها انبوداند امیدواریها ؛ والله یعلم و خدای میداند
متقلبکم جای گرفتن و گردیدن شما در دنیا ومثویکم و آرامگاه و موضع قرار شما در عقبی یا آنکه
هر جا میروید در روز و هر جایی باشید در شب ویقول الذین آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند
و مبالغه میکنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در بیان
قتال با کفار فاذا انزلت سورة پس چون فرو فرستاده شود سوره از قرآن روشن که در ان منسوخ
نبود وذکر و یاد کرده شود فیها القتال در ان سوره امر بقتال و جهاد رایت الذین بینی تو آنانرا
که هست فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری شک و بالنفاق یا سستی در دین
ینظرون الیک می نگرند بسوی تو نظر المغشی علیه نظر کسی که فرود آمده باشد بر وی بیهوشی من
الموت از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فاولی لهم پس سزاوار ایشان
یا دوزخ مر ایشان راست طاعة کار ایشان فرمان برداریست وقول معروف و سخن نیکو

سمعنا واطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند اصحاب جهاد ایشان
خلاف ورزیده با بشر بازنان در خانها نشستند فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتند با خدای در
اظهار حرص بر جهاد لکان هر آینه آن راستی بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را فهل عسیتم
پس ایا شاید و متوقع هست از شما ای منافقان ان تولیتم اگر بگردید بر امور مردمان والی حاکم
خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید فی الارض در زمین و طلب جاه و بجز انواع تباهی از شما واقع گردد
وتقطعوا و ببرید ارحامکم رحمهای خود را از روی تکبر و تعظیم یا از شما آیا اگر امر [illegible] از قرآن
وروی بگردانید از فرمان که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع [illegible] و امثال
ان اولئک الذین آن گروه که مفسد و [illegible] لعنهم الله رانده است خدای ایشان را و دور
کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشان را کر دانیده تا سخن حق نشنوند واعمی ابصارهم و کور
ساخته دیدهای ایشان را تا دلایل عبرت و قدرت نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا چرا
تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند ام علی قلوب بلکه بر دلهای
ایشان است اقفالها قفلها آن یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد در تمادی آن ختم و طبع الهی است
بر آن [illegible] است بروی جهاد هیچ کلیدش نتوان گشاد [illegible] قفلی که او بود دلها از نو
کشت و که بردارد و در واکند در عیان آورده که یهود علامت حضرت رسالت را صلی الله
علیه و سلم در توریت خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده [illegible] نعت و صفت
آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان
برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی که آنانکه برگشتند
علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی پس باز شدند و کافر گشتند محمد صلی الله علیه و سلم من بعد
ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشان را پیدایی از نبوت آنحضرت
و بدلایل و براهین دانسته بودند الشیطان دیو لعین سول لهم آسان کرده بر ایشان راست برای ایشان
انکار [illegible] و املی لهم و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل ننمود بعقوبت ایشان
تا در گناه بیفزایند ذلک این اهمال بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند جهودان للذین کرهوا

گفتند مران را

گفتند مر آنان را که کراهت داشتند ما نزل الله از آنچه فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام اسلام
یعنی جهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان با جماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از امام محمد باقر منقول است که ایشان
منافقان بودند که گفتند [illegible] در شأن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده بود بر تقدیر پنهانی
با یکدیگر میگفتند سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر در بعضی کارها که آن
از مددکاری ماست شما را در محاربه با پیغمبر و در تظافر در عداوت و یا در معاونت بر محاربه و عداوت اهل بیت والله
یعلم و خدای میداند اسرارهم پنهانیهای ایشان را که افشا میکنند و [illegible] فکیف پس چگونه باشد
حال ایشان اذا توفتهم الملائکة در وقتی که متوفی سازند ایشان را فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان کنند
یضربون وجوههم میزنند بر رویهای ایشان گرزهای آتشین بجهت آنکه از حق گردیده اند
وادبارهم و بر پشتهای ایشان بر آنکه پشت بر اهل حق کرده اند از ابن عباس منقول است که
هیچکس نمیمیرد مگر که ملائکه گرزهای آتشین بروی و پشتهای ایشان زنند ذلک این قبض
ارواح ایشان بدین صفت بانهم بسبب آنکه ایشان اتبعوا متابعت کردند ما اسخط
الله آنچیزی را که بغضب آورد خدای را یعنی موجب عقوبت و غضب وی شد مانند کتمان
نعت پیغمبر و معاونت منافقان و مشرکان وکرهوا و ناخوش داشتند رضوانه
خوشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب خوشنودی وی شد مانند اظهار صفات حضرت رسالت
پناه علیه السلام و اقرار کردن باو و فرمان بردن او و یا محبت اهل بیت فاحبط اعمالهم پس باطل
کرد خدای عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن
نوع ایمانست و آن از ایشان مسلوب است ام حسب الذین نه آن چنانست که خدای
کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند آنکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاق است
ان لن یخرج الله که هرگز بیرون نیارد یعنی ظاهر نگرداند خدای اضغانهم کینهای ایشان
را که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند ولو نشاء لاریناکهم و اگر خواهیم هر آینه بنمائیم ایشان را
یعنی علامت ایشان تا ببینی ایشان را فلعرفتهم بسیماهم پس هر آینه بشناسی ایشان را بنشانهای ایشان
که از ایشان دیده شود ولتعرفنهم و البته بشناسی ایشان را فی لحن القول در کژ آوردن ایشان
سخن او ثواب که آن تحریض است و تحریف [illegible] ابو سعید خدری روایت کرده که لحن قول
که مظهر نفاق منافقانست اظهار عداوت و بغض ایشانست نسبت با امیر المؤ
منین علیه السلام و نیز از آن منقول است که منافقان را میشناختیم بدشمن داشتن ایشان
علی ابن ابی طالب علیه السلام و از جابر بن عبد الله انصاری و عباده [illegible]

ضلالت روایت است که ما میان بودیم فرزندان خود را بدوستی علی ابن ابی طالب و میدیدیم که یکی از ایشان
دوستی نمیکند با او می دانستیم که او بر غیر راه راست است و مصدق این است روایت با نوره از پیغمبر
که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی
دوست ندارد ترا مگر مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت سه روز کار و از انس روایت
است که در بعض غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند بامداد که برخاستند بر پیشانی
هر یکی نوشته بود که هذا منافق و بیان سیما و علامت ایشان نوشته در کشف از انس روایت است
که بعد از نزول این آیه هیچ منافق نبود مگر آنکه پیغمبر او را بسیما شناختی والله یعلم و خدا میداند
اعمالکم کردارهای ظاهر و باطن شما را و همه را فراخور جزا دهد و لنبلونکم و هر آینه بیازمائیم
معامله آزماینده کان میکنیم با شما در امر جهاد و بر سر تکالیف شاقه حتی نعلم المجاهدین
منکم تا بدانیم جهاد کنندگان از شما را و الصابرین و صبر کنندگان را بر شدائد جهاد
یعنی تا متمیز سازیم مجاهدان و صابران را از غیر ایشان یا آنکه علم او تعلق گیرد بجهاد و صبر شما که
از قوه بفعل آمده زیرا که غرض فعل جهاد است و صبر بر آن تا آن تا بر وفق آن ثواب دهد
یا ظاهر سازیم بر خلقان که مجاهدان و صبر کنندگان کدام اند و نبلوا اخبارکم
و بیازمائیم خبرهای شما را یعنی تا معامله آزماینده کان کنیم با شما در خبرهای که آنرا
میدهید و از حکایت میکنید از اعمال حسنه و افعال قبیحه یعنی تا صدق و کذب آن
آشکارا گردد و فضیل را این سخن بصیغه متکلم میخوانند یعنی تا ...
ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران شما را و بیازمائیم خبرهای شما را
فضیل ابن عیاض چون این آیه بخواندی میگریستی و میگفت خداوندا امر ابتلا
مکن که اگر ما را بابتلا مبتلا گردانی پرده ما دریده شود و رسوا گردیم و بجهل عذاب
و نکال تو گرفتار شویم ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند
قوم خود را بقهر و اغوا عن سبیل الله از راه خدای که در دین اسلام است و شاقوا الرسول
و مخالفت کردند و معانده نمودند از معجزات بینه از آنجمله مراد بنی قریظه و بنی قینقاع اند یا رؤسای
قریش لن یضروا الله هرگز ضرر نتوانند رسانید خدای را شیئا چیزی یعنی هیچ ...
ضرری بخدا نخواهد رسید بلکه ضرر ایشان بایشان راجع خواهد شد و سیحبط اعمالهم
و زود باشد که باطل گرداند خدای کردارهای ایشان را یعنی ایشان را بر عبادت مثاب نگرداند
بجهت ترک ایمان و تاکیدهای ایشان را در باب مخالفت رفع کردند و بقهد و اغوا من

وایشان

باغراض خود نرسانند بلکه فایده حیله و مکری که در این باب کنند قتل باشد و جلای اوطان یا ایها الذین
آمنوا ای آنانکه گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول
او را در آنچه فرماید چه امر و نهی او موافق اراده اوست و لا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای
خود را بسبب ریا و سمعه و عجب یا من و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعات باشد
بکبایر چنانکه مذهب اهل احباط است ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و صدوا
و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که آن سلوکست در طریق اسلام ثم ماتوا
پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر و هم کفار و حال آنکه ایشان کافر بودند و ناگرویده
فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را پس در عقب تنزیل میفرماید فلا تهنوا
پس سست مشوید ای مؤمنان در کارزار با کفار و تدعوا و مخوانید ایشان را الی السلم
بصلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و عجز شماست و انتم الاعلون و حال آنکه شما
برتر و غالب ترید و زبردست بر ایشان والله معکم و خدای با شماست بنصرت و یاری بر
دشمنان و لن یترکم اعمالکم و هرگز ناقص نکند خدای و بی بهره نگرداند شما را اعمالکم از ثواب کردارهای
شما چه او سبحانه ثواب بیاداده بر قدر اعمال مبالغه کرده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس
چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص گرداند پس در تحریص بطلب آخرة و ترک دنیا میفرماید انما
الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازیست ناپایدار و لهو و مشغولی
بی اعتبار و ان تؤمنوا و اگر ایمان آورید بخدا و رسول و تتقوا و پرهیز کنید از معصیت
دنیا و امور نامقبول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه
شما در آخرت بوجه اکمل و لا یسئلکم و نمیخواهد خدای بمزد دادن شما اموالکم مالهای
شما را یا نمیخواهد رسول خدای بر ادای رسالت اموال شما و گویند مراد آنست که نمیخواهد
خدای از شما همه اموال بلکه بانفاق اندک با دادن زکات کنند که آن عشر یا نیم عشر
و ربع عشر و موید قول اخیر است قوله تعالی ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالها
شما را فیحفکم پس مبالغه و الحاح نماید در طلب همه آن تبخلوا بخیلی کنید بان و ابا
نمائید و بخوشدلی و طیب نفس ندهید و یخرج و ظاهر کند خدای بان خواستن اضغانکم
کینهای شما را یعنی بسبب این خواستن که خدا و رسول پیدا کند ...
مخاطبان انتم هؤلاء شما آنکسی هستید که تدعون خوانده شده اید لتنفقوا

تا انفاق کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی مامور گشته اید که زکوة اموال بدهید
یا اکثر اموال خود را در اسباب جهاد صرف نمایید فمنکم پس بعضی از شما من یبخل کسی است که بخل
میکند بزکوة یا در نفقه جهاد و من یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست
که بخیلی میکند عن نفسه از نفس خود یعنی نفع و انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا
که خود را از مثوبه عظیمه محروم میگرداند و بعقوبت عظیمه گرفتار میسازد والله الغنی
و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه و انتم الفقراء و شما
محتاجانید بانچه نزدیک اوست از غفران معصیت و اعطای نعم عظیمه و فواید جسیمه و
درجات علیه پس چرا انفاق نمیکنید تا در مقابل آن ثواب جزیل بیابید چه مضمون کریمه من
جاء بالحسنة فله عشر امثالها بکی داده عطا میفرمایند و ان تتولوا و اگر روی بگردانید از
انچه مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدای
گروهی دیگر را که از غیر شما باشند بعوض شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را بعوض شما موجود
سازد ثم لا یکونوا امثالکم پس نباشند آن جماعت امثال شما بلکه اطوع از شما باشند
در امتثال اوامر و نواهی گروهی و اینها ملائکه اند یا بنی کنده یا نخع که از قبایل یمن اند ابو هریره
روایت کند که اصحاب آنحضرت رسول ص پرسیدند که اینها کدام گروهند که از ما مطیع تر باشند
حضرت رسالت ص دست مبارک را بر ران سلمان زد فرمود هذا و قومه این گروه اینست
و قوم او بعد از ان فرمود که بحق انخدایی که نفس من بید قدرت اوست که اگر ایمان بالثریا معلق
از دنیا مرتفع شود تا که او بخته شود بثریا هر اینه جماعتی دست بان زنند و آنرا فرا گیرند
و ابو بصیر از امام محمد باقر ع نقل کرده که آنحضرت فرمود که اگر اعراض نمایید ای گروه عرب از
ایمان او بدل کند خدای گروهی را که غیر شما باشند از موالی یعنی عجمان
اهل البیت و از امام جعفر صادق ع مرویست که بحقیقت که بدل کند که بدل بایشان بجهت از ابناء
که موالی و شیعیان اهل البیت اند علیهم الصلوة والسلام سورة الفتح تسع و عشرون
آیة و هی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت ص روایت کرده که هر کس این سوره را قرا
کند همچنانست که با محمد ص در روز فتح حاضر شده باشد و در روایت دیگر همچنانست
که با اصحاب محمد ص در مبایعه متابعه نموده و بخاری در صحیح خود روایت کرده که ما
در سفر با رسول خدا همراه بودیم فرمود که دیشب سوره بمن نازل گشت دوست تر است
نزد من

نزد من از دنیا و انچه در اوست و از عبدالله مسعود مرویست که چون رسول ص از حدیبیه
مراجعت مینمود ناگاه دیدیم که ناقه آنحضرت گران شد مانند چون نزول وحی آنحضرت
آمدیم آنرا فرح و سرور بر جبین او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود انزل الی سوره
من فرحا اصح که بهتر از همه دنیاست و عبدالله بن بکیر از پدر خود نقل کرده که از امام
جعفر صادق ع فرمود اموال و زنان و انچه در تصرف شماست بحصار کنید بقرائت سورة الفتح
و بدانید که هر که بر قرائت این سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بروجهی که همه
اهل عرصات بدانند که ای بنده خوش تو از جمله خواص منی پس در زمره بندگان ندا کند که او را
بر بندگان خالص و صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیم ساکن سازید و او را از شراب
رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعده فتح به پیغمبر ص و انجاح محتاج الیه
او و سایر اهل ایمان امور دینیه و دنیویه فرع غنای مطلق حضرت عزت است و ...
و بکاف بود از ابتدا بعد از آیه والله الغنی آیة الی این سوره فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
انا فتحنا لک فتحا مبینا بدرستیکه فتح کردیم و گشودیم برای تو فتحی روشن و گشودنی
هویدا انس و قتاده و جمعی از اهل التفسیر بر آنند که این فتح مکه است پس معنی آنست که با فتح مکه
کردیم از برای تو فتحی آشکار و هویدا مراد وعده فتح مکه است یعنی مکه را از برای تو خواهیم گشود
و تعبیر از ماضی بجهة تحقق وقوع آنست و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه
فتح مکه بود همچنان که ارباب سیر و اصحاب تواریخ نقل کرده اند که سید عالم ص در سال
ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه رفت و بافعال حرم
اقدام نمود و اصحاب بعد از شنیدن این سخن تصور آن کرده اند که تعبیر این واقعه در
در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت ص بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و در روز
دوشنبه غره ذی القعده همین سال از مدینه بیرون رفت بعزم احرام کردند و بجهت هدی
هفتاد شتر همراه برد و اکثر اصحاب با آنحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند
و چون خبر توجه سرور بمشرکان رسید بر منع آنحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند
و از مکه بیرون آمدند در بلدح جمع شدند و لشکری بیاراستند و رسول بحال مطلع شدند
بحدیبیه نزول فرموده بودند و از طرف عروة مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس ایشان
بودند بحضرت آمدند تا منشاء آمدن بآن صوب معلوم کنند و چون دانستند که

حضرت داعیهٔ جنگ نداشت بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نمودند و صورت حال
باقریش اعلام کردند قریش بحمیت جاهلیت مصر گشته ماضی شدند که آنحضرت با اصحاب
بزیارت کعبه آیند سید عالم عثمان بن طلحه را بجانب ایشان فرستاد تا قریش را آگاهی کرده
ایشان او را محبوس ساختند و آوازهٔ قتل او در میان اصحاب افتاد و بیعت رضوان
واقع شد چنانکه تفصیل آن عنقریب مذکور خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعت خائف
گشته سهیل بن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و باملای حضرت رسالت
امیرالمؤمنین صلح نامه نوشت باین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان حرب
نباشد سرا و جهرا با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره بگذارند
و اکثر اصحاب ازین صلح محزون شدند و حضرت در همان موضع نحر فرمود ناقهٔ مبارک
را قربان کردند و بعضی دیگر با ناجیهٔ اسلمی داده
او را بحرم فرستادند و بعضی شتران را قربان کردند
بمکه فرستاد تا در حرم قربان کنند و بعد از آن اقتیم نماید و صحابه نیز اقتدا بسید انبیا
کرده سرها تراشیدند و بناخن گرفتن مشغول شدند و هدیهای خود را قربان کردند و حضرت
بیست روز در حدیبیه مکث نمود در شبی از شبها این سوره فرود آمد و از اصحاب
که بعضی این آیه را بطریق تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر
و هویدا که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقه این صلح مقدمهٔ فتح مبین شد
چه باین صلح مکه گشت و اهل اسلام که در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار
مجادله قرآن را بایشان خواندند و تا قریب سه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند
و بعد از این بیعت رضوان واقع شده و در آن چند روز فتح خیبر دست داد
حضرت اهل اسلام را از نخیل خیبر اطعام فرمود و اهل روم بر فارس غالب شدند
مسلمانان بسبب غلبهٔ روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر انصاری روایت است
که ما بر فتح مکه عالم نشدیم مگر در روز حدیبیه چه صلح فتح مکه بود و براء بن عازب را
از بیان این فتح استفسار کردند گفت زعم شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح
مکه را از حدیبیه میدانیم و شمارهٔ آن فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمهٔ فتح
مکه بود در آن روز ما هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت بودیم
و در آن حوالی هیچ چاه نبود مگر دو چاه حدیبیه و ما از غایت قحط خواهش آب حدیبیه همه را

ابوا کشیدیم

ابوا کشیدیم بحیثیتی که قطرهٔ در آن باقی نماند پس شکایت عطش پیش حضرت بردیم حضرت
ظرفی طلبید و باب وضو ساخت و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در آنجا
ریخت فی الحال بفرمان ذوالجلال از آنجا آب فوران نمود و آنچاه پر آب گشت بالا آمد
تا که مردمان او را بکف خود میکشیدند و میخوردند و دواب را سیراب میکردند سالم ابن ابی
جعفر گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر در حدیبیه همراه بودید گفت
قریب هزار و پانصد کس بودیم در آنروز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی را طلبید و دست
مبارک خود را در میان آن ظرف نهاد و از میان انگشتان او آب بیرون می آمد و ما بخوردیم
تا همه سیراب شدیم و ظرف همچنان پر آب بود و همچنان میدیدیم که اگر صد هزار دیگر می بود هم
همه از آن سیراب میشدند و همان از آب باقی میماند و نیز در مجاهد و عوفی مراد از این فتح فتح
خیبر است و مجمع بن حارث انصاری که یکی از قرا بود و قرآن را نیز از حضرت میخواند روایت
کرده که در حدیبیه با رسول همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند
و جهارپایان را میتاختند من گفتم شما را چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی
نازل شده من نیز مسارعت کردم و نزدیک کراع الغمیم برسول رسیدم چون همه مردمان نزد آن
حضرت جمع شدند این آیه تلاوت فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت
یا رسول الله فتح همین است فرمود آری بحق خدائی که نفس من بید قدرت اوست
که فتح است پس در آن چند روز فتح خیبر کرد و غنیمت آن را بر صحابه قسمت فرمود و
شعبی روایت کرده که بعد از نزول این آیه آیات عظیمه و علامات غریبه بفعل آمد
یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه یا از میان انگشتان مبارک آنحضرت سیم
فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعدهٔ
مغفرت که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ یعنی فتح از جهت فرع آن بوده است جهان که مستلزم دفع
شرکت و رفع اسلام سبب آن باشد که بیامرزد خدا برای تو مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است
پیش از فتح یا پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از گناهان تو یعنی از ترک ندب یا ترک اولی
وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه از پس آن واقع شده یعنی حق تعالی بیامرزد من جهاد که سبب فتح است

بیامرزند و در کذرد از صغیره و کبیره یا بعد از آن از کناهان ایشان که ترک آن نموده اند پیش از نزول آیه یا بعد از آن
متقدم و متاخر که از امت تو صادر شده و خواهد شد چه براهین قاطعه بثبوت پیوسته
که انبیاء معصوم‌اند از کبایر و صغایر از اول عمر تا آخر عمر پس کلام بر ظاهر خود حمل نتوان
کرد و هر یک از اهل خلاف کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت ترک مندوب یا بمغفرت ذنب
امت و تفصیل این بحث و تحقیق این مطالب و ابطال اقوال مخالفان در کتب اصحاب ثبت
است و نبذی از آن در رساله در منهج الصادقین ثبت ذکر یافته و از امام جعفر صادق ع معنی آن
پرسیدند فرمود که خدای سوکند که رسول را هیچ کناهی در وجود نیامده بود و لیکن خدای
ضامن او شد از برای او که بیامرزد کناهان شیعه علی بن ابی طالب را انچه متقدم
بود و انچه متاخر واقع شده پس اضافه ذنب بآنحضرت جهت شفقت اوست بر اطاعت
بشیعیان علی بن ابی طالب ست باو و عمرو بن زید روایت کرده که معنی این آیه از ابی عبد الله
پرسیدم فرمود که از رسول هیچ کناه صادر نشده و هم قصد کناه نکرده و لیکن خدای تعالی
ذنوب شیعه علی بن ابی طالب را بر او تحمیل کرده بعد از ان همه را بیامرزید از برای خواطر وی
پس معنی کلام این باشد که فتح مکه سبب آن شد که بیامرزد کناهان شیعه علی را بخاطر تو
که ممتاز به هستی و شیعه توست وَيُتِمَّ و تمام کرداند خدای بهم نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ نعمت خود را بر تو
در دنیا بنصرت بر اعدا و اعلاء امر و بقای شرع تو و ختم نبوت تو بملکت و سلطنت
و غلبت دین اسلام بر سایر ملل و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت
وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و ثابت کرداند ترا در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست
و حکومت و یا ثابت قدم کرداند ترا براهی که موصل باشد بجنت وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا
و یاری دهد ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری در عزت و غلبت باشد یا یاری که نظیر
آن نرسیده از موسی ابن عقبه مرویست که حضرت از حدیبیه مراجعت نمود
در اثنای طریق یکی از اصحاب گفت که این چه فتح است که ما را از بیت الحرام منع کردند
و هدی ما را از رسیدن بمحل خود منع کردند این خبر برسول رسید فرمود این
که این مرد گفت چنان نیست که او میگوید بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست چه مشرکان از مهابت
صولت و شوکت خود تنزل نموده در طریق صلح جوئی در آمدند و از روی عجز و افتاده گی آرامش

ایمان کردند از انچه حق تعالی فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکس که أَنْزَلَ السَّكِينَةَ
فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای
کرویدکان و آن دلایل واضحه بود که مستلزم بصیرت ایشان شد در امر فتح و نصرت
و سبب اطمینان نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود بمومنان اما نفوس غیر ایشان
در این باب مضطرب و متزلزل بود و متردد در یقین و روح طمانینه بقلوب ایشان نرسیده
و نزد بعضی مراد بسکینه علامات نصرت مومنان است بر اعدا که موجب ثبات قدم
ایشان بود در قتال لِيَزْدَادُوا تا زیاده کنند مومنان مَعَ إِيمَانِهِمْ کرویدنی با کرویدن
خویشان یعنی بجهت رسوخ عقیده و اطمینان نفس افزون سازند یقین خود را
با یقین دیگر در حین دیدن انچه موعود شده بودند از وقوع فتوح متعاقبه و علو
کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را که باصول دین داشتند
با ایمان بفروع آن و از ابن عباس منقول است که اول چیزی که پیغمبر باامت خود آورد توحید
بود و چون یکانگی خدا ایمان آوردند ایشان را بنماز و زکوة امر فرمود و چون بآن تصدیق
کردند حج و جهاد را بر ایشان فرض فرمود و بعد از آن ایشان را باین آیه در ترغیب و تحریص و
تشجیع و تهییج مومنان بر جهاد فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست
لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه و جن و انس و اهل ایمان بنصرت الهی و انوشته قدم
در راه مجاهده هستند که هر که جنود اهل آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای
خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت او تقاضا کند اهل آسمان و
زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر که ملائکه را بمدد ایشان فرستاد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلِيمًا دانا بمصالح بندکان حَكِيمًا ثواب کار در انچه کند
یعنی همه افعال بر وجه حکمت از او صادر میشود و از جمله حکم اوست که انزال سکینه نمود بقلوب اهل
ایمان بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان
مومن و زنان مومنه بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکر گذاری بر آن جَنَّاتٍ ببوستانها
مملو از اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود از زیر آن اشجار یا از زیر منازل
آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ
و برای بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست

این ادخال و تکفیر عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای فَوْزًا عَظِيمًا رستکاری بزرك و ظفر بجلیل

القدر بوده کان او نیز اکه جمیع فوزها از این بهتر نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه

سازد و بوصول رضوان در آرد وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و عذاب کند

مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان

مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللّٰهِ که کمان بوده اند بخدای ظَنَّ السَّوْءِ کمان بد

که از عدم نصرت او بجانب رسول خود را بر اهل عَلَيْهِمْ بر ایشان بد ایشان است دَائِرَةُ

السَّوْءِ کردش بد یعنی کمان بد که بر اهل اسلام میبرند بر ایشان نازل کشت و هم مغلوب

و منکوب شدند و هلاک ابدی کرفتار کشتند وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ و خشم کرفت

خدای بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و بر انداز رحمت خود ایشان را وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و اماده

ساخت برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازکشتی است دوزخ و بعد

از ان جهة زیادتی تخویف کفار فرمود که وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و برخدا

است لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی سوای آن همه مسخر فرمان و مملوک او اند چنانکه

لشکریان که منقاد سردار خود باشند پس انتقام خود کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد

بود وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از اعدا حَكِيمًا

دانا در انچه کند و فرماید چه جمیع احوال او متضمن حکمت و مصلحت و الکه در کفار لن

یبعث الله احدًا خطاب بسید ابرار میکند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا

بجمیع عالمیان شَاهِدًا در حالتی که کواه باشی در انچه از امت تو صادر میشود از

طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بمرتبه عظیمه در روضه

خلد بر انانکه در اوامر و نواهی اطاعت قول تو کرده اند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب الیم

در درکه جحیم کسانی که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال تو بسمع قبول نشنیده اند

و این ارسال و شهادت و بشر و انذار لِتُؤْمِنُوا برای آنکه تصدیق کنید ای بندکان

بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت نمایید او را یعنی قوة دین او

و رسول او را یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید و فرمان برید او را یعنی اطاعت امر او

کنید وَتُسَبِّحُوهُ و پاکی و پاکیزکی یاد کنید او را یعنی نماز کذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا

و در تعظیم حضرت رسالت پناه تعظیم مرا الهی تیز هست و نمود که با ر دارد و که شعائر الله تعظیم او کما ینبغی

بجا آرد ــــــ در رویم سر تعظیم او کس را راه نیست و از کمال اختصاصست هیچ عقل آگاه نیست

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ جز این نیست که بیعت

کرده اند با خدای چه مقصود بیعت او است و برای طلب رضای او است مراو بیعت از سوره فتح است

و ذکر آن بباید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمع او است و حق سبحانه مرتبه جمع را

برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین مقام است که من

یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللّٰهِ قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب او است

یا در نصرت پیغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهای ایشان است در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر

و در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکرفتند و در العقد

دستهای ایشان بود در مبایعه فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ جز این نیست

که میشکند عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس که در موضع آورده که ضرر آن

با اهل آن میشود چنانکه و لا یحیق المکر السیئ الا باهله دویم ستم انما بغیکم علی انفسکم سیوم نقض عهد

فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند ــــــ پیمان مشکن که هر که پیمان شکست

از پای در افتاد و سپس رفت از دست آن را که درست بود پیمان الست نشکست هیچ حال آن عهد

که بست وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ بانچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بر آن با خدای

فَسَيُؤْتِيهِ پس زود بدهد خدای مر او را أَجْرًا [illegible]

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چون متوجه مکه [illegible]

اعراب که چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع حاضر شدند که در این سفر موافقت و موافقت

نمایند ایشان از محاربه قریش ترسیده و تعلل نمودند و تخلف [illegible] حق سبحانه خبر داد پیغمبر

خود را که چون بمدینه رسی سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که گویند باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ

از بادیه نشینان یعنی قبایلی که مذکور شد عذر آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا

که نکاهداری آن ضرور است و ضایع میشد وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما که ایشان بی کسی که نکاه دارد

می مانند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن برای ما برین تخلف که کردیم و در موافقت ننمودیم یقولون
میگویند بالسنتهم بزبانهای خود ما لیس آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این
اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان را ازان خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن
یملک لکم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا
چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا بشما ضرری و زیانی و قتل و خلل در مال و اهل یا عقوبتی
بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال
و اهالی بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا و میداند که
تخلف چه بوده شما مشغولی مال و فرزند داشتند بل ظننتم بلکه گمان می بردند ان لن ینقلب الرسول
آنکه باز نگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مومنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز
بلکه مشرکان را بکشتند و مستاصل گردانند و زین ذلک و آراسته شد این
و استیصال پیغمبر و اصحاب را حکمان شد فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان بردید ظن
السوء گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام بر افتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان
قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیده و هرین بیت ومن لم یؤمن بالله و هر که نگرود
و رسوله و نفرستاده او و برای تصدیق حکم خدای و رسول نکند فانا اعتدنا پس ما آماده کرده ایم
للکفرین مر کافران و منکران را سعیرا آتشی افروخته ولله ملک السموت والارض
پادشاهی آسمانها و زمینها زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست یغفر
گناه بزرگ لمن یشاء هر کرا میخواهد و یعذب و عذاب میکند بگناه خود من یشاء و هر کرا ...
و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان بر ایشان سیقول المخلفون
زود باشد که گویند ما پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب خواهند گفت
اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبرست لتاخذوها
ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزو خیبر توجه نمود و حکم شد که هر که در حدیبیه

حاضر بود

حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد جماعت
متخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت و مرافقت کنیم با شما و بخیبر آئیم یریدون میخواهند متخلفان
ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلم الله سخن خدای یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه بخیبر
نروند قل لن تتبعونا بگو پی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید
کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن بمدینه فسیقولون
پس زود باشد که ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه حسد میبرید بر ما تا در
غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که متخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی
یابند الا قلیلا مگر اندک چیزی را قل للمخلفین بگو مر این پس ماندگان را من الاعراب از اهل
بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی باس شدید خداوندان
کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شوند بعد از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا هوازن و غطفان در حیات آن حضرت که بوادی حنین حرب
کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند و محصل آیه آنکه شما را بجنگ مردمی محارب و مبارک
خواهند خواند که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را او یسلمون یا مسلمان
شوند و اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتال است
یا جزیه و مراد آن تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خوانده
باشد بقتال آن گروه یؤتکم الله بدهد شما را خدای اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا
و جنت در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید
من قبل پیش ازین در سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک
و چون متخلفان را که این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه
ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا حال ما چه باشد این آیه آمد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا
گناهی اگر بحرب نرود و لا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند و لا
بر بیمار حرج تنگی و اثمی اگر با مجاهدان موافقت نکند چه ایشان معذورند و من

یُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدا را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ
در آرد خدای او را به بهشت ها آن چنان بوستانها که پیوسته تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ
از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ یَتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول یُعَذِّبْهُ
عذاب کند او را خدای عَذٰابًا أَلِیمًا عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن عذاب
حرمانست [illegible] لطف امر خدای از لت لقا مهجور و نافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم
خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان سوز از آتش محرومیم که هیچ عذاب زروی سوز و الم
چون عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بحدیبیه
فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که حضرت صلی الله علیه و سلم بعمره آمده است
و داعیه حرب ندارد و اهل مکه خواستند او را از درآمدن و سخن گفتن منع کردند و آنحضرت عثمان را
رضی الله عنه فرستاد و او را در مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل او در افتاد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را
طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با دشمن
قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود و در کشاف آورده که حضرت
در زیر نخوه سمره [illegible] و شاخ از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد عبد الله معقل رضی الله عنه
میگوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت آن شاخ را بجهت رفعه از پشت مبارک وی برداشتم
و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل زانکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که
شما امروز بهترین اهل زمین اید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند
چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه فرماید لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِینَ
از گرویدگان صحابه إِذْ یُبٰایِعُونَکَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ مٰا
فِی قُلُوبِهِمْ پس بدانست آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ
پس فرو فرستاد آرامش عَلَیْهِمْ بر ایشان وَأَثٰابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِیبًا
که فتح خیبر است یا مکه یا هجر وَمَغٰانِمَ کَثِیرَةً و دیگر پاداش داد مر ایشان را از فضل خود غنیمت

یعنی از خیبر یَأْخُذُونَهٰا فرا گیرند آن را از زر و نقود و متاع و عقار وَکٰانَ اللّٰهُ و هست خدای عَزِیزًا
غالب و غلبه دهنده دوستان حَکِیمًا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَکُمُ اللّٰهُ وعده کرده است
شما را خدای تعالی ای امت مَغٰانِمَ کَثِیرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه اطراف و اکناف عالم
تَأْخُذُونَهٰا فرا میگیرید آن را تا قیامت فَعَجَّلَ پس بتعجیل نقد داد لَکُمْ مر شما را هٰذِهِ این غنیمتهای
خیبر وَکَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد أَیْدِیَ النّٰاسِ دستهای مردمان یعنی اسد [illegible] و حلفای ایشان را
که بنی اسد و غطفان بودند عَنْکُمْ از شما تا حلفای یهود رسیده بجنگ نیامدند و ایشان از خوف
ایمن شدند تا شما سالم بمانید وَلِتَکُونَ و تا باشد آن غنیمت آیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ نشانه مؤمنان را
بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم در فتح خیبر با صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم وَیَهْدِیَکُمْ و برا
انگیخته نماید شما را صِرٰاطًا مُسْتَقِیمًا راه راست که نهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن
کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله بر آنند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از سفر حدیبیه
مراجعت نمود بحکم وعده وَأَثٰابَهُمْ فَتْحًا قَرِیبًا کارسازی حرب خیبر [illegible] فرموده و با هزار و چهار صد
تن از مدینه بیرون آمد متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا راه مرحب روان شده سحری
بود که از طریق وادی [illegible] بیان [illegible] خیبریان در آمد و ایشان بی خبر از قلع بیرون آمده
[illegible] تا کار لشکر اسلام نظر
ایشان [illegible] آمده گفتند [illegible] والله محمد و الخمیس [illegible] آنحضرت فرمود که الله اکبر
خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل
بر قتال نهادند و مسلمانان اول با اهل نطات [illegible] آن قطعه گرفتند و بعد از آن حصار
شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحق رحمة الله علیه مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را
فتح کردند پس نطات و شق را و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و جنگ بسیار
کرده شد و اقمشه و اطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال
فرمودند و حضرت را صلی الله علیه و سلم در آن وقت صداعی طاری شد و بخود سواری نتوانست
فرمود و در قلعه نهایت محکم بود و الحاح حرب فراوان [illegible] و بالا خوت [illegible]

علي كرم الله وجهه مفتوح كشت و دران قلعه مرحب خيبر بر اكشت و در آهنين از حصار بر كنده
سپر خود ساخت و يهود نهار خور ستند و غنايم بسيار بدست صحابه افتاد و كنج الى التحقيق باز
يافتند و آنجا حضرت را زهر دادند و بره زهر آلوده باوي در سخن آمد كه يا رسول الله از من
محور كه مرا بزهر آلوده اند سه زخوان معجزاو كرتوا اطلبي حديث ره بريان طلب كه باحضرت
وَأُخْرَىٰ و وعده كرد خداي شما را غنيمتهاي ديكر يا فتح شهرها ديكر كه هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده ايد
عَلَيْهَا بران و غنيمت نكرده ايد آن را قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستي كه احاطه كرده است علم خداي بِهَا بآن
مراد غنايم هوازن است يا مراد فارس و روم و شام مجاهد ميكويد كه هر فتحي كه تا قيامت مر
اين امت را دست دهد درين داخلست وَكَانَ اللَّهُ و هست خداي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزها
از فتح مداين و اعطاء غنايم قَدِيرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اكر قتال كردندي با شما در حديبيه الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانكه كافر بودند از اهل مكه و صلح نكردندي لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آينه بكردانيدندي پشتها را يعني
هزيمت كردندي ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نيافتندي وَلِيًّا كارسازي كه ايشان را نكاه دارد وَلَا نَصِيرًا
و نه ياري كه ايشان را مدد كاري نمايد سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خداي سنت نهادني فِي
الَّذِينَ خَلَوْا آن سنتي كه كذشته است مِنْ قَبْلُ پيش ازين در امتان ديكر كه هميشه انبيا بر ايشان
غالب بوده اند وَلَنْ تَجِدَ و نيابي تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خداي را تَبْدِيلًا تغيري هر چه در ازل
مقرر و مقدر شده لا محال كاين خواهد شد و دست لطف هيچكس رقم تغير و تبديل بر صفحات آن
نخواهد كشيد سه تغيير بحكم ازلي راه نيابد تبديل آن بان قضا كار ندارد در دايره ام كوشش
نكنجد اما بر قدر چون و چرا كار ندارد سه آورده اند كه بوقتي كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در
حديبيه بود هشتاد تن از اهل مكه هنكام نماز صبح از جبل تنعيم فرو تاختند و نخون آورده بودند
تا صحابه را بالقتل رسانند ياران رسول صلى الله عليه وسلم غلبه كرده ايشان را بكرفتند و آنحضرت
ايشان را آزاد كرد و آيت نازل شد كه وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندي كه از كرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ
باز داشت دستهاي كفار مكه را عَنْكُمْ از شما تا صلح كردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و كوتاه كرد دستهاي شما را
از ايشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادي مكه يعني در حديبيه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از ان كه ظفر داد

شما را از ايشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادي مكه يعني در حديبيه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از ان
كه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ايشان مراد آن هشتاد تن بودند كه سوار از كوه تنعيم فرود
آمدند وَكَانَ اللَّهُ و هست خداي بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه ميكنيد از مقاتله با كفار براي فرمان رسول خداي
و آنكه دست باز ميداريد و ميكذاريد بجهت تعظيم خانه خداي بَصِيرًا بينا و شما را دران غرا خواهد داد
هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ايشانند آنانكه كافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف
مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع كردند آنرا نيز كه براي قربان آورده بوديد مَعْكُوفًا در حالتي كه باز داشته
شده بود أَنْ يَبْلُغَ از آنكه برسد مَحِلَّهُ بجاي او كه مكان نحرست يعني شما خلاصه معني آنست
شما را از عمره منع كردند و قربانيها را بمحل نكذاشتند مستحق قتال و استيصال
هستند ليكن ما شما را درين سال از قتال ايشان باز ميداريم جهة كرويدكان كه در مكه هستند
وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اكر نبودي مردان كرويده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ايمان آورده در مكه كه شما
لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ايشان را نميدانيد و آن هفتاد و زن و مرد بودند كه كتمان ايمان ميكردند
اكر نبودندي ايشان در مكه و شما ايشان را نميدانيد با جان ايشان
ان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدرستي در پا مال يعني اكر نه آن بودي كه آن مومنان
بودي كه شما ايشان را در اثناي قتال پي سپر ميكرديد يعني هلاك ميساختيد فَتُصِيبَكُمْ پس برسد شما را
مِنْهُمْ از جهة هلاك ايشان مَعَرَّةٌ مكروهي يعني غمي و اندوهي يا قتل مومنان يا تاوان چون كفارت
رد بيت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق با آن نطوهم يعني بكشتيد ايشان را بي آنكه دانيد هر آينه ما دست شما را
از ايشان كوتاه نكرديمي پس منع كرديم شما را از قتال اهل مكه جهة نكاهداشت ايشان و اين براي
لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا در آرد خداي فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر كه را خواهد مراد از
رحمت توفيق زيادتي خيرات است و كفته اند دين اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اكر جدا شده بودندي آن مومنان
از كافران و در مكه نبودندي لَعَذَّبْنَا هر آينه عذاب ميكرديم آنانرا كه كافر شدند مِنْهُمْ از اهل
مكه عَذَابًا أَلِيمًا عذابي سوزان و موجع در دنيا بقتل و سبي إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا ياد كن اي محمد صلى الله عليه
وسلم چون كردند و در آوردند آنانكه نكرويده اند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهاي خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تكبر

وغیرت را حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ حمیت جاهلیت که منع کرد از فرمان برداری باز داشت در دینی بالکلیه تا گفتند
که محمد را با یاران او در مکه نگذاریم چه ایشان در پدر واحد پدران و برادران ما را کشته اند
باشند و مزی که منازل ما در دیار شهر چون ایشان این عصبیت پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو
فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر
مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شدند و دست باز داشتند و سهیل بن عمرو که باعث
صلح با مسلمانان بود دیگر در خواست که بسم الله الرحمن الرحیم ننویسید و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت
کنند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ [illegible]
[illegible] کلمه شده بود است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه مستبد نمیشدند یا محمد رسول الله
آن رضا نداده اند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَ
أَهْلَهَا و هستند اهل آن اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا
بعد از رجوع حدیبیه بعضی از صحابه گفتند تعبیر خواب [illegible] رسول راست نشد
خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ [illegible]
خدای و محقق ساخت رَسُولَهُ برای فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب که دیده بود بِالْحَقِّ
براستی و لی بنا بر حکمتی در همین سال تاخیر کرد و در دیگر سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه
در آیند شما مسجد حرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشندگان
رُءُوسَكُمْ سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی از سر یعنی سر تراشیده و بعضی چیننده لَا تَخَافُونَ
نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس دانست خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانستید از حکمت در تاخیر عمره را
فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر کرد مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول
در مسجد حرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مؤمنان از اندوه
تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد
رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ
و دین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها

تا آنکه دینی حق باشد احکام آن را منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد
الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا و علیه السلام وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گواهی بر محمد بن عبد الله نویسد
غم مخوری که ما میگوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدا است بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی اند از مؤمنان
أَشِدَّاءُ سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ مهربانان و مشفقان بَيْنَهُمْ میان [illegible]
تَرَاهُمْ می بینی ایشان را رُكَّعًا رکوع آورندگان سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول
[illegible] مفسرین فرموده که این مناقب راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما درین الفاظ اجابت [illegible]
از خواص اصحاب بمقتضی خاص والذین معه مدح صدیق است رضی الله عنه که بوقت [illegible]
و رفاقت در دار و غار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه چه در زمان
شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است که رحماء بینهم نعت ذو النورین است
رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای وی مشهور و معروفست و نزد خاص و عام [illegible]
صفات و سمات موسوم و موصوف رکعا سجدا شرح حال مرتضی علیست رضی الله عنه که اکثر
و اغلب اوقات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا بحدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام
از خلوت وی باسماع خادمان عتبه علیه اش میرسید يَبْتَغُونَ میطلبند این بزرگان فَضْلًا
مِنَ اللَّهِ فضلی از خدای یعنی زیادتی ثواب از نو میجویند وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او طلب
میکنند سِيمَاهُمْ علامتهای ایشان فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان ظاهر بود مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
از اثر سجود کردن در لباب میگوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بود چه روی نماز کن
و در نظر اهل دل چون خورشید انور است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات
مذکور است که چون ارواح برکت قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر گردد و سه در [illegible]
گواه چه حاجت که عاشق است رنگ رخش ز دور ببین و در الک حست ذَٰلِكَ این وصف که مذکور شد
مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان چنین صفت در [illegible]
مذکورند وَمَثَلُهُمْ و صفت ایشانست در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام

مسطور بود یا صفت ایشان در انجیل و توریت كَزَرْعٍ مانند کشتیست که در اول حال أَخْرَجَ شَطْأَهُ
بیرون آرد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ پس قوی کرد آن یک شاخ را
فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاهی
ضعیف و آخر خود درختی گردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ به شگفت آرد زراع را از قوت و سطبری و راستی و خوبی
او این مثلیست و تمثیل او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران او رضی الله عنهم که اول دعوت
اسلام ضعیف بود و هر چند گاه قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه و تعالی
این تمثیل فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا خشم گیرد بیاران پیغامبر کفار امام قشیری رحمه الله
علیه فرموده که آیه در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد
داخل کفار خواهد بود وَعَدَ اللَّهُ وعده کرده خدای آنان را که [illegible] و کرده اند کارهای شایسته
مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ

سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تُقَدِّمُوا پیش مبرید اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مگویید یا تعجیل مکنید در امری پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب
و سنت یعنی پیشی مگیرید بر پیغمبر او و سوال داناترست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا
و فعلا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال شما را عَلِيمٌ داناست باحوال شما يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَرْفَعُوا بلند مکنید أَصْوَاتَكُمْ آوازهای خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر
ایشان را تعلیم مراسم آداب میدهد یعنی چون سخن گویید آواز خود را بلندتر از آواز وی بر مدارید
وَلَا تَجْهَرُوا و آشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی آواز بلند مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون
آشکارا خواندن بعضی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب
کرده باشید و گفته اند او را نام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه یا نبی الله و یا رسول
الله خطاب کنید أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید
که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الاداب رد عن الباب نفعنا

سا از طاعة ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد ~ نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته اند
طریقت تمام آداب است ~ آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و پیوسته
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه بنشست
بگریه و زاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسیده او را طلبید و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا ر
سول الله در گوش من گرانی هست و من در مجلس شما با آواز بلند سخن میگفتم ترسیدم که عمل من حبط
شود و شده باشد حضرت صلوات الله و سلامه فرمود که راضی نیستی با آنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری
شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و برین بشارت هرگز آواز
در حضور شما بر ندارم آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ آوازها
خود را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و با ادب آواز نرم سخن میگویند أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ
امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لِلتَّقْوَىٰ برای
قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است خدای تعالی دلهای ایشان را و از بود تن
بمعنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره خلاص کنند تا غشها را بسوزد و طلای خالص ماند گویند
این زر آزموده است ~ در بوته امتحان کرم بگدازی منت دارم که بی غشم می سازی
لَهُمْ مر این گروه پاکیزه دلان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ
~ آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستاد بجمعی از احیای بنی العنبر و آن سریه اسیری
چند از ایشان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب
و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از برای اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم استراحت فرموده بود و زنان ایشان هر یک حجره از حجرات طاهره
سر فتنه و نعره بر در حجرهای مطهره بر آورده اسیران بالای آنحضرت بیدار شد و بیرون
آمده یکی از ایشان را حکم ساخت و آنکس حکم کرده که نصف اسیران را فدا فراگیرد و نصف را آزاد
کن حضرت همچنان کرد آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
از بیرون حجرها یا از پس تو أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان لَا يَعْقِلُونَ

ادب نمی‌نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتَّىٰ تَخْرُجَ تا بیرون آیی تو إِلَيْهِمْ
بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر برای ایشان زیرا که تمام اسیرانرا آزاد میکردی
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسیرا که توبه کند از بی ادبی رَحِيمٌ مهربانست با اهل ادب که تعظیم
سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمتست و موجب جالب نعمت — سرمایهٔ ادب
بکف آور که این متاع ❊ آنرا که هست سود بسی آید ازش بکف ❊ آورده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقهٔ ایشان را بگیرد و میان
ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع شده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته
صلوح مجتبی مجدد دانسته و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او
پنداشت که بقتال او می‌آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفتن (?) رسانید
که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر
ایشان فرستاد و فرموده که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آر و تعجیل منمای خالد برفت و کس میان
ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و جماعت میگذارند و شعار اسلام
از ایشان ظاهرست باز آمده با خالد گفت و خالد صورت حال بعرض حضرت رسانید و آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه مومنان إِن جَاءَكُمْ اگر آید شما را فَاسِقٌ دروغ گویی بیرون رفته از فرمان خدای
بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تألم خواطر باشد فَتَبَيَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو در
پی روید أَن تُصِيبُوا تا نرسانید مکروهی قَوْمًا قومی را بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان بر ایشان [illegible]
حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید
نَادِمِينَ پشیمانان یعنی بمجرد خبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امر تا [illegible] رت صدق آنخبر بر شما
ظاهر گردد [illegible] اللّه [illegible] ده خدای و تعظیم او و تقفا
آن میکنید که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول
شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک
شوید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ایمان و توحید را وَزَيَّنَهُ

و بیاراسته است آنرا فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما بسبب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و دشمن ساخته
و مکروه گردانیده است إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از دایرهٔ اطاعت
وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی کردن أُولَٰئِكَ آن گروه که بتحقیق اخبار است کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند
راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فَضْلًا برای فضیلت مِنَ اللَّهِ از خدای
یعنی فضلی خواسته وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بصدق و کذب
مخبران حَكِيمٌ محکم کارست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از
خبرها نارست انواع فتنها می زاید — هرگز سخنان شبهه آمیز مگو ❊ و آنرا است که هست فتنه انگیز
مگو ❊ خاموش کن و کم چاره هزاری ز سخن ❊ شوخی مکن و تند مشو تیز مگو ❊ آورده‌اند که میان عبد الله
رواحه رضی الله عنه و ابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله رفت و میان
انجامید که از قوم هر یک جماعتی مدد داده آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه
آیه فرستاد که وَإِن طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر
فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَيْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم [illegible]
فَإِن بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی جوید إِحْدَاهُمَا یکی ازین دو طایفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بر آن دیگری
و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نبود فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي پس قتال کنید با آن گروه که تعدی میکند
حَتَّىٰ تَفِيءَ تا باز گردد إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدای و کار دین گیرد فَإِن فَاءَتْ پس اگر باز گردد [illegible] باغیه براه
حق [illegible] احکام شرع را اعتقاد نمود فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان
بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمایید وَأَقْسِطُوا و داد کنید در همه کارها
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل
رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدلست — عدل [illegible] ملک را جان
افزای ❊ عدل نشاط البیت ملک آرای ❊ عدل کن زانکه در ولایت دل ❊ در پیغمبری زند عادل
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسبند بایمان
واحد که آن ایمانست فَأَصْلِحُوا پس اصلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ میان برادران خود هرگاه که خلافی [illegible]

واقع نشود تخصیص آخرین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند
یا مراد ابا اوس و خزرج باشند و ایشان دو برادر بوده اند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب
الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید نقل است که جمعی از بنی تمیم
استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله
عنهم حق سبحانه آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اند لَا يَسْخَرْ باید که
افسوس نکنند و استحقار ننمایند قَوْمٌ گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَى أَنْ يَكُونُوا
شاید آنکه باشند آنانکه افسوس کرده اند خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندگان بعضی از ازواج
طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت و یا صفیه را رضی الله عنها
بیهودیه عیب کردند حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَاءٌ و نه باید که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ
از زنان عَسَى أَنْ يَكُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا
کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از اصحاب گفت از آن نیز نهی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا و عیب
مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه یک نفس واحده اند پس اگر
دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد س عیب هر کس که گوئی هم تو میکرده باز ؛ والوما لک
الغفاری عبد الله ابی جعفر رضی الله عنهما گفت یا منافق او در جواب فرمود که یا یهودی
خدای تعالی حکم کرد که وَلَا تَنَابَزُوا و مخوانید [illegible] بالقاب ناخوش چنانچه یهود یا ترسا
که مسلمان شده باشند ایشان را یهودی و ترسا گفته ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق
خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از
دخول او در ایمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند ازین منهیات فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران بر نفس خود که آن را در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می آرند يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اجْتَنِبُوا بپرهیزید و بگذارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها
إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستی که بعضی از گمانها بزه است و گناه بدان متنوع میشود و بباید دانست که گمان
چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان و در خبر آمده حسن الظن من الایمان

دوم

دوم حرام و آن گمان بد است بخدای و بمومنان و آنست موجب اثم سوم مندوب الیه
و آن گمانی باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن
ظن است در امور دنیا و مهمات معیشت و درین صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام مهام
است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل س بد نفس مباش و بد گمان باش ؛ و ز فتنه و مکر
در امان باش ؛ آورده اند که دو تن از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را
رضی الله عنه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستادند تا ادامی یا طعامی طلبید و حضرت
باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان رضی الله
عنه باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبتش گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه میجه
رود و آبش خشک شود و بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشت
یا با بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسول آمدند صلی الله علیه و سلم فرمود که چیست این
سرخی گوشت که در میان دهان شما می بینم ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت
خوردنی میکویم گوشت آدمی میکویم و این آیه نازل شد که گمان بد مبرید وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید
چنانچه در کار اسامه بد گمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ و باید که غیبت نکند از شما بَعْضًا
بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که در غیاب کسی سخنی گوید که اگر مواجه
با او گویند آنرا کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که أَيُحِبُّ آیا دوست
میدارد أَحَدُكُمْ یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ گوشت برادر خود را مَيْتًا در حالتی
که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن متنفر باشد فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا و نخورید پس
همچنانچه اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید س آنکس که بوای غیب افتاده
است ؛ از گوشت مردگان غذا ساخته است ؛ و آنکس که بعیب خلق پرداخته است ؛ ز آنست
که عیب خویش نشناخته است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن إِنَّ
اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَحِيمٌ مهربانست
برآنکه باز ایستید از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که سلمان رضی الله عنه

بربام بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان مشغول شده بود ودر غیبت او آوازه دادند و یکی از منافقان
از سخن آن بود که ایا محمد هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند
آیة آمد که یا ایها الناس ای مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریده ایم شمارا من ذکر وانثی
از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادر اند پس بر نسبی فخر کردن و در نسبی دیگر
طعنه زدن هیچ وجهی ندارد ش الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء
آدمیانی که بتفاخر ورزند از ره دانش و انصاف چه دور افتادند نرسد فخر کسی را بنسب بر دیگری
چون که در اصل زنک آدم و حوا زادند و اگر کسی بقبایل و عشایر می نازد باید کردانست شعوب
و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناکم شعوبا و گردانیدیم شمارا جمعها
یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصلی واحد وقبائل و قبیلهای منشعب از شعوب لتعارفوا تا شناسید
یکدیگر را و ممتاز گردید یعنی دو کسی که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از زید قرشی
و باید دانست که شعوب مشتمل باشند بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعب مشتمل بر چند قبیله یکی ازان
کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عمارة است از کنانه و بعد از عمایر بطون
است چون قصی که بطنست از قریش و پس ازان افخاذ است چون هاشم که فخذ است از قصی
پس فخذ است چون عباس از هاشم و بعد ازان فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی
العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشند و قبایل از عدنان و قولی آنست که شعوب
از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرگترین شما عند الله نزد
خدای اتقیکم پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس بمرتبه کمال حاصل کرده و هر که در التقوی
بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر ش الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب بادب
باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادبست ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست باصل
و نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده گفتند یا رسول الله
تمام عرب بجنگ تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قتال کرده و ما عداوت
کشیده و اشتیم القصه منتها عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایمان خود حق سبحانه

فرمود که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمنا ایمان آورده ایم و گرویده
قل لم تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق دل شمارا اقرار
هست و تصدیق نی پس بگوئید که ایمان آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا و لیکن بگوئید که اسلام
آورده ایم مراد اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از
ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان و هنوز در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما لاجرم دل شما
با زبان شما موافقت ندارد وان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدایرا ورسوله و فرستاده او را باخلاص
و از سر نفاق بگذرید لا یلتکم کم نگرداند خدای بد من اعمالکم از مزد کردار شما شیئا چیزی را
بل تمام و کمال بشمار رساند ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که از مطیعان
صادر شده باشد رحیم مهربانست بتوفیه اجر ایشان انما المؤمنون جز این نیست که مومنان
حقیقی الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند بالله ورسوله بخدای و رسول او بخلوص دل و صفای
نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند در دل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند
باموالهم بمالهای خود که بتجهیز غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وانفسهم و بنفسهای خود
که مباشرت حرب کفار نمودند فی سبیل الله در راه رضای خدای اولئک آن گروه مومنان مجاهد
هم الصادقون ایشانند راستگویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده
سوگند خوردند که ما مومن صادق ایم آیت آمد که قل بگو ایشانرا اتعلمون الله ایا خبر میکنید خدایرا
بدینکم بکیش خود و چون سوگند میخورید ایشان والله یعلم و حال آنست که خدای میداند
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کروبیین علوی وما فی الارض و آنچه در زمینست از حوادث
سفلی والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست هیچ چیز برو پوشیده نشود پس محتاج
و اخبار شما نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا بآنکه اسلام آورده اند قل لا
تمنوا بگو منت منهید علی بر من اسلامکم باسلام خود بل الله بلکه خدای تعالی یمن منت نهد
علیکم بر شما ان هداکم بآنکه راه نموده است شمارا للایمان بایمان ان کنتم اگر هستید شما
صادقین راستگویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند غیب السموات

و الارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق ــ منت منه که خدمت سلطان میکنم منت
ازو شناس که بخدمت بداشته است سورة ق آیه

بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف مقطعه جهة فرقست میان کلام منظوم و منثور امام
علم الهدی رحمة الله فرموده که این حروف قرآن را برای تثبیت مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این
این حروف استدلال میکند بر آنکه کلام که بعد ازو می آید منثور است نه منظوم پس درایراد
این حروف رد قول جاهلیست که قرآن را شعر میگفتند و در حروف بعضی گفته اند نامست
از نامهای خدای یا نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی
و قیوم است یا اشارتست بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل بآنچه مامور شده و امام ابو اللیث
رحمة الله علیه فرموده که معنی قاف آنست که امر قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهیست محیط
بکره زمین که حق سبحانه آنرا از زبرجد آفریده سبز و بدان سوگند یاد کرده یا قسمست بقدرت
خدای یا بقرب الهی که نحن اقرب الیه من حبل الورید درین سوره از آن خبر میدهد یا سوگند
میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث
خواهند شد و کافران این بعث منکر بودند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم ازانکه آمد بایشان
منذر منهم بیم کننده منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان و وضع
ظاهر در موضع ضمیر جهة تقبیح حال ایشانست بکفر هذا این که دعوی محمد برای رسالت شیء عجیب
چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند ءاذا متنا آیا چون ما بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک ما را
بعالم حیات باز خواهند گردانید و روح ما با جسد رجعت کرد ذلک این رد بحیات رجع بعید
بازگشتنی دور است از عادت و امکان پس حق سبحانه رد ایشان را گفت قد علمنا بدرستی
که ما میدانیم که ما ما تنقص الارض آنچه کم کرد اند زمین منهم از گوشت و پوست و استخوان ایشان
بعد از مرگ ایشان وعندنا و نزدیک ماست کتاب حفیظ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل ایشان را
یعنی آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته الیست محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد

و اسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد
و چنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بالحق بقرآن راست
و درست یا بمحمد صلی الله علیه و سلم لما جاءهم آن هنگام که آمد بایشان و معجزه نمود و حجت
لازم کرد فهم فی امر مریج پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و با اضطراب آورنده
در شان قرآن گاهی آنرا سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باره پیغمبر وقتی
او را مجنون منجم میخوانند وقتی کاهن و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر
الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کیف
بنیناها چگونه بنا کردیم آن را طبقه بر زبر طبقه وزیناها و بیاراستیم آن را بستارگان
وما لها و نیست آن را من فروج هیچ شکافها و فرجها پس آفریدن چیزی برین همه بزرگی
بی فرجه و خللی و شکافی و عیبی دلیلست بر کمال و قدرت و نهایت دانش و حکمت و
الارض مددناها و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها و افکنده ایم در روی
رواسی کوههای بلند استوار بر جای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج
از هر گونه نباتی بهیج نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و این همه که کرده ایم تبصرة از جهة
بینایی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وذکری و از برای یادکردن و پند گرفتن لکل
عبد منیب مر هر بنده بازگردیده را بخدای ونزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از
جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب
جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وحب الحصید و دیگر رسته گردانیدیم بدان باران
دانه کشت آن او آنست که درو کنند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات
و برویانیدیم درختان خرما را بلند و بزرگ لها مر آن خرمابنان را طلع نضید غلاف و دوتا
بر هم رسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در رو و این همه برویانیدیم رزقا للعباد
برای روزی مر بندگان را واحیینا به و زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا زمینی
مرده و افسرده را پس همچنانکه زمینی پژمرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنانست

بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند
مرده در خاک مدفونست و ظهور او بعد از اختفا او دور نیست که بشنود از حیات اموات بی فوا نبرد
کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز ❊ چرا بدانه انسانت این گمان باشد ❊ فرو شدن چو بدیدی
آمدن بنگر ❊ غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد ❊ پس برای تسلی دل مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب
کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام
وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل چاه عامه یا بر معطله یا چیل تبع مر نبی خود حنظله بن صفوان را علیه السلام
وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون بر موسی
و هارون را علیهما السلام وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط یعنی اصهار او را علیه السلام وَأَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان
شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیا مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ
همه این کَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغامبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگر بودند پس تکذیب
همه کرده باشند و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی
آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا عاجز شده ایم و درمانده ایم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق
تا فرومانیم در آفرینش ثانی مشرکان که معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است ❊ را ول بسی یعنی چنانچه
که کسی که قادر بود بر آفرینش جمیع بی ماده و مددی چرا قادر نبود بر اعادهٔ ایشان بجمع مواد ایشان
حیات ما آن وی بی شبهه ما بر آن قدرت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند
بسبب وسوسهٔ شیطانی مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفرینش نو یعنی بعث و حشر چه آن را مخالف عادت می پندارند
و در خلق جدید محققان را کلمه ایست مایل و سخنان دقیق لطیف است و بر بعضی از آن در تفسیر همین آیت
از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم
مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچه بر او وسوسه میکند بدان نَفْسُهُ نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم
إِلَيْهِ بدو مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی یعنی و این نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان

وما فقد مادر دیه فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است
از علم دل وی و گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب
بحر الحقایق فرموده که حبل الورید را اقرب اجزای انسانیت بوی پس درین سخن ایمائیست
بآنکه حق سبحانه از آن قرب به بنده اقربست پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد
حق را نیز هرگاه جوید بیابد و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و در زبور آمده است که الا من
طلبنی وجدنی ❊ نحن اقرب گفت من حبل الورید ❊ تو فکندی تیر فکرت را بعید
ای کمان و تیرها بر ساخته ❊ صید نزدیک و تو دور انداخته ❊ و بباید دانست که قرب حق تعالی
بی چون و بی چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب مجاز اگر پوشیده است بتن در نمیتوان یافت
قرب حق را که پوشیده از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی
مذکور است ❊ قرب بیچونست جانت را بتو ❊ قرب حق را چون بدانی ای عمو ❊ قرب نی بالا
نه پستی رفتنست ❊ قرب حق از قید هستی رستنست ❊ در کشف الاسرار آورده که قرب بنده
بحق آنست که فرموده و اقترب و در احادیث قدسیه واقع است که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل و این قرب اول بایمانست و بصدق و آخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام
مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بالعلم و القدرت
و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بالخصایص بر دو شواهد لطف و سخن اقرب الیه اول او را
بخود میدهد تا از جهان نفس برهاند پس قرب بخشد حقیقی تا از آب و گل بیرون برد و از هستی موهوم
به بنده مینماید و هستی اصلی بر او ظهور میکند تا چنانکه در اول خود بود در آخر هم خود باشد اینجا
علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات
منتفی و حق یکتا و لم یزل باقی ❊ موج لمن الملک برآید ناگاه ❊ غرقه کرده در آن بحر چه درویش چه شاه ❊
خس هستی موهوم جهان سوزانند ❊ آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن
چون فرا گیرند دو فرشته نویسنده اقوال و اعمال مکلف را و بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست
همنشین وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ از جانب چپ همنشین یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ نشسته

نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نیفکند از دهن خود مِن قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی تکلم
نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بوده عَتِيدٌ آماده که فی الحال بنویسد
در این باب فرموده که در حکمت اول مذکورست که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک او در
انبار پیش او برده نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهان او مداد ایشان چگونه
در مالایعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء
ترک مالایعنیه ـ اهلی ای حرفه از میکنی صرفه گفتار کن از میکنی د مصلحت نیست زبان زیر
کام تیغ است نهدیده بود در نیام د ملکین برین نوع نگهبان شده اند و نیک و بد او بقید کتابت
در می آرند تا آن گاه اجل برسد وَجَاءَتْ و بیاید سَكْرَةُ الْمَوْتِ بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ با امر خدای
که درست و راست است و گویند مر او را ذَٰلِكَ این مرگ است مَا كُنتَ مِنْهُ آنچه بودی
تو که از و تَحِيدُ بگریختی و می ترسیدی و او را مکروه میداشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده
شود در صور نوبت دویم و بدین نفخه مردمان زنده شده از قبر ها بر آیند و ملایکه میگویند
ذَٰلِكَ این روزست يَوْمُ الْوَعِيدِ روزی که همه خلق را بدو وعید میکردند یعنی بیم ساینده
وَجَاءَتْ و می آید در آن روز متوجه بمحشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَّعَهَا سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته
که او را موقف حساب میراند وَشَهِيدٌ با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی دهند
و آن هم فرشته باشند یا جوارح او نه از سایق فرار میسر و نه جنبش ست همه انکار مقصود پس
از حق خطاب میرسد لَّقَدْ كُنتَ مر بدستی که تو بودی تو بدنیا فِي غَفْلَةٍ در بی خبری مِّنْ هَٰذَا
ازین روز فَكَشَفْنَا پس بر داشتیم عَنكَ از دیده تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت
ترا تا هر چه نشنوده بودی معاینه بینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و
حَدِيدٌ تیز است و گفته اند بنای این جا بمعنی دانا ایست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال
بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ و گوید قَرِينُهُ همنشین او یعنی
ملکی که بدو موکل کرده هَٰذَا اینست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک من عَتِيدٌ حاضر است یعنی
دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسایق و شهید أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ

کل

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافر ستیزه گر گردن کش را مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده
مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است
و او منع میکرد اولاد و اقربا خود را از دین مسلمانی کفر و عناد نیز موصوف بود صفتی دیگرش
مُعْتَدٍ در گذرنده از حدود الهی مُّرِيبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانیده
یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید او را
فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را بدوزخ افکنند گوید
مرا چه گناه است دیوی بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ
گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ من براه
نکردم او را و در باره و از حد در نگذرانیدم وَلَٰكِن كَانَ و لیکن بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور و دراز
و از آن بازنگشت قَالَ گوید حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمت مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ
فایده برین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستی که پیش فرستادم إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ بشما
وعید خود را در کتب خود و بر السنه رسل خود حال شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغیر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام
تبدیل را بدان راه نباشد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و من نیستم ستم کننده لِّلْعَبِيدِ مر بندگان که بی استحقاق
ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای بحفص بنون میخوانند یعنی
گوییم ما لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار
انس و جن پر شده یا نی خدای این گوید وَتَقُولُ و گوید دوزخ هَلْ مِن مَّزِيدٍ آیا هیچ زیادتی
هست این استفهام است بمعنی سوال یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر لوی بیفرستد
تا پر شود و قولی آنست که حتی الجبار قدمه فیها فتقول قط قط ـ این قدم حق را بود که در آتش
غیر حق خود که گمان او کشد و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان برانند که استفهام بمعنی نفی است
یعنی لا مزید پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت
لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ تاکید است یعنی بهشت مر ایشان نزدیک بود دور

واین بیش ازان باشد که ایشان [illegible] برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس گویند هَٰذَا اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا واین را اماده کرده ایم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشتند از خلق بحق حَفِيظٍ نگاهدارنده حدود و شرع یا رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگاهدارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده عهد ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد
اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس
نزدیک شد پس در هر دو عالم که بهر نام رجا نست بی خدا دم مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ هر که بترسد از خدای بِالْغَيْبِ بنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود از خلق نهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیارد دل بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آئید به بهشت بِسَلَامٍ بسلامت وایمنی یا تشریف یافته بسلام خدای و دوستان ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقا و جاوید است یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُم مر اهل بهشت راست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و نزدیک ما زیادتیست از آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسیار کسان که هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل قرنی که عجب واقع هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت تر بودند مِنْهُم از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرهای عالم یعنی رفتند بتجارت و غزوها کردند و مال و متاع بسیار جمع کردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ با پناهی از قضای خدای همین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی و یادکردی است لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر او را قَلْبٌ دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت شبلی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میکند که موعظه قرآن را دلی باید حاضر با خدای

که طرفة العینی غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که بیندازد سمع کند یعنی گوش وا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عالم است و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد در نعت محمد صلی الله علیه وسلم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القا سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر میشنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و در مورد قرآن گواهی است و آن لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که حاضر باشد از گوینده بشنود از خبر دهنده چه غایب از خبر میشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت متغیر شد و آیه آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن منکران در انکار بعث یا بر هر چه در ماده تو از ایشان صادر گردد چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق ما میگویند از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ بامر پروردگار قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگر است وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب نماز گزار یا دو که نماز شام و خفتن است فَسَبِّحْهُ نماز گزار پس بعد امام زاهد از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت بعد از نماز شام و گفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو آنرا يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک باسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه روی زمین هژده میل نزدیکتر است باسمان و گفته اند مکان قریب جوان صخره

وکلا مرتبص

وَأَدْبَارَ السُّجُودِ

که آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضع دور نبود در خبر است که اسرافیل بر بالای صخره انگشت
در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان
شده خدای میفرماید که جمع شوید برای جزا و قضا يوم يسمعون الصيحة روزی که بشنوند صیحه بعث را
که نفخه ثانیه است بالحق بانچه که حق است یعنی بعث و گویند شنوندگان را که ذلك این روز
يوم الخروج روز بیرون آمدن است از قبور انا نحن بدرستی که ما نحيي زنده میکنیم مردگان را
یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم ونميت و می میرانیم ایشان را در دنیا والينا المصير و بسوی
ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم يوم تشقق الارض یاد آر روزی را
که بشکافد زمین و دور شود عنهم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سراعا
شتابندگان بسوی منادی کننده ذلك این احیا ایشان از قبور حشر جمع کردنی است و برانگیختن
علينا يسير بر ما آسان نحن اعلم ما داناتریم بما يقولون بانچه میگویند کافران از انکار
قیامت و افترا در حق من و سخنان بیهوده درباره تو وما انت و نیستی تو عليهم بجبار بر ایشان
مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فذكر پس پند گوی بالقرآن بمواعظ قرآن من
يخاف وعيد کسی را که بترسد از وعید من چه پند بکسی نو دهد نا خبر تکاران

سورة الذاريات

بسم الله الرحمن الرحيم والذاريات ذروا ٤

حق سبحانه قسم یاد میکند به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کننده اند خاک و غیر آن را
پراکنده کردنی و دانه را از گیاه جدا کنند یا بملایکه که برانگیزندگانند بادها را فالحاملات وقرا
پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که به بار باران گرانبارند فالجاريات پس روندگان
يسرا رفتنی آسان یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فالمقسمات امرا
پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن که متعلق بدیشان است
و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده اند جبرائیل بوحی و میکائیل برحمت
و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب اینکه
انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب

و عزرائیل بموت

لصادق

لصادق هر آینه راست و درست است و در آن هیچ خلافی نیست وان الدين و بدرستی که جزا و حساب
لواقع هر آینه بودنیست بی شک و شبهه والسماء ذات الحبك سوگند باسمانی که خداوند است دارای
...ست یا بافت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که در سیر ایشانست
و در بیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکنند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بر وی سوگند یاد میکند
که انكم بدرستی که شما ای اهل مکه لفي قول مختلف هر آینه در گفتار مختلف اید نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی
شاعرش میگویید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است او را
سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین يؤفك گردانیده شود عنه از ایمان
بمحمد صلی الله علیه و سلم یا از قرآن من افك آنکس که گردیده شده است در علم خدای و بحکم قضا و قدر
از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدای است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است
ولهذا هم محروم و حکم ما همه چنانست تا حکم ازل در حق هر کس چنانست قتل الخراصون لعنت
کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقتسمانند که بوقت ورود قوافل
بر عقبات مکه نشستندی و هر یک بهم حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم نوعی دیگر یاد کرده
در رونده ما رکفتندی و مردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت
کرد و فرمود که الذين هم دروغ گویانند که ایشان في غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون
غافلانند از اوامر و نواهی الهی يسألون ايان می پرسند از پیغمبر و مومنان که کی خواهد بود يوم الدين
روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرده ... بدان این سخن از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق
سبحانه فرمود که جزا واقعست يوم هم روزی که کافران على النار بر آتش دوزخ يفتنون
سوخته شوند و بران معذب گردند و خزنه دوزخ ایشانرا گویند ذوقوا بچشید فتنتكم عذاب خود را
هذا الذي كنتم به اینست آنچه بودید شما در دنیا که بآن یعنی رسیدن آن تستعجلون شتاب
مینمودید و میگفتند متی هذا الوعد ان المتقين بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن
روز في جنات در بوستانها باشند وعيون و چشمها روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد
بر آنها جاری آخذين فراگیرندگان ما آتاهم ربهم آنچه بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار

الشان از ثواب اعمال واقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از دخول
بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران وفرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ بودند کردار اندکی از شب مَا
يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی حسن بصری رضی الله عنه فرموده
که میان مغرب وعشا بتطوع نماز گذاردندی واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که هیچ شبی
بر ایشان نگذشتی مگر که نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن ورشیه که خواب نکردندی
تا نماز خفتن ادا نمودندی ووقت آن را دراز کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ و بودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ
ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار طلیعه سحر ظاهر شدی
استغفار کردندی برای وجه که گویا شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند واین دلیل
آنست که بعمل خود معجب نبوده اند وازان جای نیز دانسته اند ~ طاعت ناقص با موجب غفران
نبود: را ضیم کرد علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی وبهره بود
لِّلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ وبی بهره را محروم مستحق باشد که از کس چیزی نخواهد ومردم
گمان برند که او توانگرست وصدقه بوی ندهند یا کسی که کشت وزرع او را نقصان رسد یا فقیری
که بغیر این مبتلا بود یا مملوکی که صد ونزاو وزا النفقه بود وبهر تقدیر ایشان در مال خود حقی
مقرر کرده بودند خواهنده ونا خواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال
بر قدرت الهی لِّلْمُوقِنِينَ مر یقین کنان را و بعضی از ان ثبات بر روی زمین معادنست که انواع
جواهر از ان استخراج میکنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واصناف آن وحیوانات
از بهایم وسباع وحشرات وانواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزاء او و در کیفیات وخواص
ومنافع وَفِي أَنفُسِكُمْ ونشانهاست در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید استفهام بمعنی
امرست یعنی بنظر عبرت درنگرید وعلامات کمالات صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در
عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه ازان در نهاد شما بود وبا وجود آن متفرد به هیات حسنه و
ترکیبات خوب ومنظرها دلکش وتمکن از افعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه واجتماع در
حقایق بسیاری که حکمت که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند و در صفحه وجود خویش آثار قدرت

مطالعه نماید

مطالعه نماید خطا خود دران ضایع کرده باشد واز زندگانی هیچ بهره نیابد ~ نظری بسوی خود کن
که تو جای دلربایی ~ منگر بخاک خود را که تو از بلند جایی ~ تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی ~ چو در
در صدف برون آی که تو لؤلؤ بس گرانبهایی وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی
اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح و در تبیان گفته
که لوح در آسمان چهارمست وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب
چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس بپروردگار
آسمان وزمین سوگند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی وثواب هر آینه راست
ست مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود
نیست در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان
ابراهیم علیه السلام وآن یازده فرشته بودند با هلاک قوم لوط علی نبینا وعلیه السلام فرود آمده بودند
ودر تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل علیهم السلام الْمُكْرَمِينَ
مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام که بنفس خود قیام فرمود
بخدمت ایشان إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابراهیم علیه السلام فَقَالُوا پس
گفتند سَلَامًا سلام کردیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم سَلَامٌ سلام بر شما و شما
قَوْمٌ مُّنكَرُونَ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز ندیدم شما قومی ندیده ام در صورت وقامت مرا بگوئید
که چه کسید نیز ایشان گفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس باز گشت ابراهیم إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی اهل
خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد گوساله فربه بریان
کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک گردانید آنرا إِلَيْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان
بدان میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم
فَأَوْجَسَ پس در خاطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد مبادا
دزدان باشند وقصد وی کنند چه دران روزگار هر که با کسی دشمنی داشتی طعام نخوردی
چون ابراهیم ملایکه از خوف وی خبردار شدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم

ابراهیم علیه السلام فرمود که چرا بیشتر خبر نکردید تا من این گوساله را نمیکشتم واز ما در جمله انکه دم جبرئیل
علیه السلام بر مبارک بران گوساله بریان مالید زنده شد و درجست و فریاد کنان روی بجانب مادر
نهاد ساره رضی الله عنها در پس در ایستاده بود این حال مشاهده نمود و ابراهیم علیه السلام
ازان صورت متعجب بود فرشتگان دیگر بار آغاز کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت دادند اورا
بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسر دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که چون بلوغ رسد عالم بود فَأَقْبَلَتِ
امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فِي صَرَّةٍ در فریاد و میگفت الیا
الیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امر بر زبان راندندی فَصَكَّتْ پس طپانچه زد
وَجْهَهَا روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا زاید عَجُوزٌ عَقِيمٌ
پیرزنی نازاینده قَالُوا كَذَلِكِ گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قَالَ رَبُّكِ گفته است
پروردگار تو ما از قول او خبر دادیم إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ بدرستی که او حکم کننده است بولد مر ترا الْعَلِيمُ دانا
بعقیمی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو سنو که کو کار تو دانا بود بر انجام
آن اهم توانا بود الخبر فرکشتن و نگن سوی کس نزاد دل خویش و خوی پس چون ابراهیم صلوات الله
الرحمن علیه دانست که انها فرشتگان اند و فرود آمدن ایشان جز این جمعیت جز
بکاری عظیم نخواهد بود قَالَ گفت فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده
شدگان قَالُوا گفتند إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بهلاک کردن گروه
گنهکاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما مأموریم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهرهای ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده
همچنین مانند آجر مُسَوَّمَةً نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ
برای از حد بیرون روندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بوده بخطوط سیاه و سفید
با نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شده بعد از هلاک
ایشان و اصح آنست که آن بر جمیعی فرود آمد از ایشان که دران شهر نبودند همه بران
سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که قصد ایشان هلاک کردن

قوم

قوم لوط علیه السلام دل مبارکش بجهت برادرزاده متالم شد که ایا حال او دران بلا چگونه گردد ملایکه
گفتند غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخْرَجْنَا پس بیرون خواهیم آورد مَنْ
كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیار مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت
فِيهَا دران قری غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختر او
و گفته اند یک کس از ان قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَ
تَرَكْنَا و گذاریم فِيهَا دران دیار آيَةً علامتی از عذاب لِلَّذِينَ برای عبرت آنانکه
يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبها سیاه و تقلیب دیار قوم
لوط است وَفِي مُوسَى و در قصه موسی نیز آیتیست مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم اورا
إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلَّى پس برگشت
فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بان از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وَ
قَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادوست بچشم بندی خوارق عادات مینماید أَوْ مَجْنُونٌ و دیوانه است
از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند یعنی وا دست طعن وی بر موسی علیه السلام دلیل
کمال جهل او است چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و مقرر است که سحر را عقلی تمام و دقتی دیده گ
و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال وجود آن آن ضد اند پس چون
فرعون برگشت از موسی علیه السلام و بروی طعن زد و قوم وی با وی دران متفق بودند
فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشانرا
فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرق ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را
که چرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب گفت آمنت به الآیه وَفِي عَادٍ و در
اهلاک قوم عاد نیز پندیست و عبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ
الْعَقِيمَ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر نیارد
ابر را مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ نگذاشت آن باد هیچ چیز را که بگذشت عَلَيْهِ بران إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه
گردانید آنچیز را كَالرَّمِيمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه قوم

ثمود نیز آیتیست مر خالفانرا اِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح علیه السلام
و عقر ناقه که تَمَتَّعُوا برخوردار شوید از زندگانی خود و لذت گیرید از عمر حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگام عذاب که بعد از
سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سرکشیدند عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و تبدیل
حال مشغول نگشتند فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ
يَنْظُرُوْنَ و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبرائیل علیه السلام چنانچه غیر مرة گذشته
فَمَا اسْتَطَاعُوْا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن کنایت از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام
که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب
بکوشند وَمَا كَانُوْا مُنْتَصِرِيْنَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب
وَقَوْمَ نُوْحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که ایشان
بودند قَوْمًا فٰسِقِيْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَآءَ بَنَيْنٰهَا
و آسمان را بنا کردیم بِاَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند بقدرتی که او را فرض آن داشتیم وَاِنَّا لَمُوْسِعُوْنَ
و ما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را
وَالْاَرْضَ فَرَشْنٰهَا فَنِعْمَ الْمٰهِدُوْنَ و بگسترده ایم زمین را پس نیک گسترانندگانیم ما وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی
از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع یکی نر و دوم ماده یا بحسب شکل ...
... آن گروه که تحقیق اخبار راست کنند ... ایشان شناسند راه یافتگان بطریق صلاح ...
زمین ایمان و نکوبه کفر ... برای فضیلت ... از خدای یعنی فضلی خواسته ... و نفتی
از حضرت او ... و خدای داناست بصدق و کذب مخبران ... محکم کار است در امور
بندگان و از حکمتهای او است که به تحقیق اخبار مینماید که از خبر ناراست انواع فتنهای می زاید
هرگز سخنان شبه آمیز مگو ... و آن راست که هست فتنه انگیز مگو خاموش کن و گر چاره ...
ز سخن ... بکن و ... مشنو نیز مگو آورده اند که میان عبد الله ... رضی الله عنه و ابن
ابی الحضور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر یک
جماعتی بمدد آمدند و هم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که

مرد وزن

مرد و زن یا بحسب لفظ چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار و یا بطریق
مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر
و شتا و صیف و جن و انس و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند
اینست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و ... و مرض و سقم و صحت و غنی و فقر
و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و جهل ... لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ باشد که شما پند پذیرید و بدانید
که وحدانیت و فردانیت صفت منحصر است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب
بالذات مر واجب قابل تعدد و انقسام نیست ... ذات او از قسمت و تعدد پاک ... و وحدت او
مقدس از اشتراک ... از عدم متزن که او فرد است ... که عدد بهر فرد در خور است ... احدیت و ...
... صمدیت و سایر ... فَفِرُّوْا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود اِلَى اللّٰهِ
توحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس
سره منقول است که بگریزید از ماسوی حق و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که از
یکدیگر از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع التعلق و سخن امام قشیری رحمة الله راجع بآنست که از تو
جو دلو صف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید تا بحق قرار گیرید ... هیچکس در ... که از خود
... هیچکس بالقوت نپیوست که از خود نبرید اِنِّيْ لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب
خدای نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از ان حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوْا و مکنید و مگیرید
مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ معبودی دیگر اِنِّيْ لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از خدای
در عبادت غیر او نَذِيْرٌ ترساننده ام مُّبِيْنٌ ... كَذٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا ... جون
نسبت میکنند مَآ اَتَى الَّذِيْنَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ فرستاده
اِلَّا قَالُوْا مگر گفتند که او سَاحِرٌ جادو است اَوْ مَجْنُوْنٌ یا دیوانه اگر معجزه می دیدند نمود عمل او را
بسحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردند اَتَوَاصَوْا بِهٖ آیا وصیت
کرده اند پیشینیان به بدین سخن پسینیان را تا همه همین گفته اند استفهام یعنی نفیست
یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوْنَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد برندگان

وطغیان ایشان را برین قول میدارد فتول عنهم پس روی بگردان ازیشان از مکافات ایشان
تا وقتی که مامور شوی بقتال فما انت پس نیستی تو بملوم بملامت زده نزد خدای بسبب اعراض
ایشان در معالم آورده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملول
وصحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیه آمد که وذکر
و پند ده تذکیر و موعظه فرو مگذار فان الذکری پس هر آینه که پند دادن تنفع المؤمنین سود دهد مر
مومنان را یعنی لعناد کافران وجحود ایشان دست از ترتیب مومنان باز مدار همچنان
بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار و منافع بیشمار است در فصول آورده که کلام مذکر
باید که بر ده خبر مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدای یاد باید مردم دهد تا شکر آن
نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا وران شکیبایی ورزند سیوم عقوبت گناهان بر شمرد تا ازان
باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا ازان حذر نمایند پنجم
فنا و زوال و بی اعتباری دنیی بر شمارد تا روشن گرداند تا دل در وی نه بندند ششم مرگ را بخوبی
یاد کند تا از رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن دو را بسازند هشتم درکات
دوزخ و انواع عقوبتهای آن را بیان کند تا ازان بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای
آن را بر شمارد تا بدان رغبت کنند دهم بناء کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریا
وجبروت الهی سخن راند تا زوی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او حرف گوید تا امیدوار
شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است [illegible] و خالق است وما خلقت الجن والانس
بر پای و آدمیان را از اهل ایمان الا لیعبدون مگر تا مرا پرستند یا بیافریدم همه ایشان را
مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا مجاهد گفت که بیافریدم ایشان را
مگر تا مرا بشناسند بهم او رای شغل سند خلایق اینکه بعضی فرمان می برند و برخی در عبادت تنگ
میگیرند دقایق این آیه وحقایق این اشاره آنجا حواله بجواهر التفسیر است ما ارید نمی خواهم
منهم از آفریدگان من رزق هیچ روزی وما ارید ان یطعمون و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق
و اطعام صفت منست وسبل ان الله هر آینه که خدای هو الرزاق اوست روزی دهنده بخلق او

ذو القوة

ذو القوة خداوند توانایی المتین استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی و متین
آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه شد و شدت قوتش حجت متانت قدرت شد
نه در کارسازی متانتش را فتوری بود نه در روزی دهنده فوازنی قدرتش را قصوری
رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کار بانوعی که باید بروزی بی نوا بانوا زد بحجت بی کار را
کارساز دو فان للذین ظلموا و هر آینه که مر آنان راست که ستم کردند بر خود یعنی اهل مکه ذنوبا بهره از
عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی هر یک را بهره رسید
آنچه بدانها رسیده فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل پس وای للذین کفروا
مر آنان را که کافر شدند من یومهم از عذاب روز ایشان الذی یوعدون آن روزی که بوده که
وعده داده شده اند بآن روز که قیامت است یا روز بدر سورة الطور

٤ بسم الله الرحمن الرحیم والطور وسوگند کوه
طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بر آن کلام حق سبحانه استماع کرده وگویند مراد مطلق کوه است
که اوتاد ارض اند و منابع منافع وکتاب مسطور و بسوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه
گشاده و آن وقت خواندن مراد و حینی کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بودن
تقدیر رق منشور مجاز است [illegible] یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که
بوقت کتابت [illegible] کتابت [illegible] حضرت سید عالم صلی الله
علیه وسلم مسطور بوده یا کتاب حفظه [illegible] که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون
در آن میخوانند والبیت المعمور و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری او بزیارت حاجیان و خدمت
مجاوران است یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت او بکثرت طواف
ملایکه است مر آنرا والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن
اسرار فطرت است یا عرش عظیم والبحر المسجور و سوگند بدریای بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که مردگان
وا ازان دریا بمثل صباح بر قبور خواهند باز آیند بعد از نفخه اول تا مردمان نفخه ثانیه ازان بر آیند
یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب در آن با حق سبحانه مناجات

میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق منشور قلب بقلم رحمة ازلی نوشته شد که کتب فی قلوبهم الایمان
و بیت المعمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافت و السقف المرفوع روح
رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست بآتش محبت تافته جواب قسم میست
ان عذاب ربک هر آینه بدرستی که عذاب پروردگار تو لواقع هر آینه بودنیست و فرود آمدنی ما له
نیست مر آن عذاب را من دافع هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء
روزی که بگردد آسمان مورا گردیدنی یعنی در اضطراب آید و بجای خود بشکافد و تسیر الجبال و روان
شوند کوهها یعنی برون روند در هوا چون ابرها سیرا رفتنی فویل پس سختی عذاب یومئذ در آن روز
للمکذبین مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدای و رسول را بدروغ بر داشتند الذین
هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن باقوال باطله که استهزاء کنند و تکذیب
نبی و انکار بعث یلعبون بازی میکنند یعنی از تکذیب آن مشغول شده اند از روی غفلت و سخنان
بیهوده میگویند یوم یدعون بترسید از روزی که می افکنند کافران را یعنی میکشند بعنف و قهر
الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار را بر گردنها ایشان
بندند و پیشانیها ایشان … با پایهای ایشان باز بسته باشند و در دوزخ افکنند و گویند هذه
النار التی این آن آتشیست که در دنیا کنتم بها بودید که آن را تکذبون تکذیب میکردید و باور
نمیداشتید … افسحر هذا آیا سحر است اینکه می بینید ام انتم یا شما لا تبصرون
نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا میگفتید که ما را چشم … اصلوها در آئید بدوزخ
فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب آن او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید سواء علیکم یکسانست
بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت … خلاص از آن ندارید و … معذب خواهید بود انما تجزون
جزوی نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا ان المتقین
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها و نعیم و در نعمتهای وجه نعمتها
فاکهین شادمانان و لذت یابندگان بما آتیهم بانچه عطا کرده است ایشانرا ربهم آفریدگار
ایشان از کرامتها و درجات و وقیهم و نگاه داشته است ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان

عذاب

عذاب الجحیم از عذاب دوزخ و فروغ بهشت بپرستاران ایشان را میگویند کلوا بخورید از
طعامهای بهشت واشربوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تنغص
و تنغیص و این پاداش است مر شما را بما کنتم بسبب آنچه بودید که در دنیا تعملون عمل میکردید
امام زاهد رحمه الله علیه فرموده که هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است
و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه خواهد بود … ندارد فعل من آن زور و بازو که با عدل
تو کار … الفضل خویش فضلی کن مرا یارا العدل خود مکن با فعل من کار متکئین تکیه زنندگان
متکیان در بهشت تکیه کرده باشند علی سرر مصفوفة بر تختها بر بافته بر زبر یکدیگر بعضی پیوسته
و زوجناهم و جفت گردانیم ایشانرا یعنی قرین سازیم بحور بزنان سفید روی عین کشاده چشم
والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدای و رسول واتبعتهم و از پی در آمده اند ایشانرا
ذریتهم فرزندان خود ایشان را بایمان در ایمان یعنی ایمان آبا با ایمان ذریه در روز
میثاق الحقنا در رسانیم بهم بایشان ذریتهم فرزندان ایشانرا در دخول بهشت
… و وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریت را نیز مانند
آن بلند گردانند تا چشم پدران بجمال ایشان روشن گردد و ما التناهم و ما نکم میکنیم پدران را بسبب
این الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه آبا
رسانیم الا آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود …
ارزانی دارد شیخ الامام … استاد خود … ابی علی سرخسی رحمه الله
نقل میکند که ایمان و عمل بر بهشت نبود درجات بهشت را علت نیست و وعده بر ایمان
و عمل بی فضل معبود لم یزل نیست … در فضل خدا … خویش مدام تا فضل
نباشد نشود کار تمام کل امرئ هر فردی عاقل بالغ مکلف بما کسب بانچه کرده باشد
رهین در گروست روز قیامت یعنی و البته است … کردار خود و ازان رهائی ندارد
و بعمل دیگری موخذ نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد و امددناهم بفاکهة و می افزائیم مر متقیان را
یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشانرا میوه هر نوعی که خواهند و لحم مما یشتهون و گوشت از آنچه

آرزو برند يتنازعون باكديگر داد و ستد كنند فيها در بهشت يعني بهم دهند و از هم
لستانند كأسا كاسه مملو از خمر بهشت واضح آنست كه اينجا كاسه خمر است تسميه شي باسم محل
يعني همه را بنوشانند خمري كه لا لغو فيها هيچ سخني بيهوده نباشد در ميان ايشان يعني در اثناي شرب
آن لغو نگويند و مخاصمه نكنند ولا تأثيم و نه بزه مند كردن يعني فعلي از ايشان صادر نشود
كه موجب اثم باشد ويطوف و طواف كنند عليهم بر گرد ايشان براي خدمت غلمان
لهم خادماني كه ايشان راست بر شكل پسران آفريده شده كأنهم گوييا ايشان
در صفا و لطافت لؤلؤ مكنون مرواريد پوشيده اند در صدف كه دست كس بر ايشان
نرسيده و باد و گرد هيچ كس بر ايشان نوزيده و در معالم از قتاده نقل كرده كه گفت
يا رسول الله خادم چنين است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمود كه فضل
مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر باشد بر ساير كواكب و در تبيان آورده كه ذكور اولاد
مشركان غلمان اهل جنت اند و اناث ايشان حور عين و اولاد مومنان با پدران خود
بر يك جا همه باشند گر در ديني بوده اند و اين نقلي غريب است وأقبل و روي مي آرند
بعضهم بعضي از بهشتيان و اقبال ميكنند على بعض بر بعضي ديگر يتساءلون سؤال ميكنند از
احوال و اعمال ايشان قالوا انا كنا ميگويند ايشان كه بدرستي ما بوديم قبل پيش از اين
في أهلنا در ميان اهل خود يعني بوديم در دنيا مشفقين ترسندگان از عذاب خداي
يا از سوء قضايا از شماتت اعدا يا از عاقبت كار و خاتمه حال فمن الله پس منت نهاد خداي
علينا بر ما برحمت يا بالتوفيق [illegible] ووقانا و نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب
آتشي كه همچو سموم در مسامات [illegible] و گويند سموم نام جهنم است انا بدرستي كه ما كنا
بوديم من قبل ندعوه پيش از اين ميخوانديم او را در دنيا [illegible] ازو وقايت از
دوزخ ميطلبيديم پس وي اجابت كرد ما را انه بدرستي كه او هو البر دوست نيكو نيكوكار
به بندگان الرحيم مهربان بر ايشان [illegible] اند كه جماعتي مقتسمان بر عقبات مكه حضرت
رسول را صلي الله عليه وسلم نزد قوافل عرب بكهانت و جنون و شعر و سحر منسوب ميساختند

والحضرت

وآنحضرت از نوبهاك ميشد آيه آمد كه فذكر پس پند ده اي محمد بقرآن اهل مكه را و ثابت باش
بر آن و بسخن مشركان ملول مشو فما انت پس نيستي تو بنعمة ربك بانعام پروردگار خود يعني بحمد
الله و نعمته بكاهن كاهني كه خبر دهد از غيب بي نزول وحي بر تو ولا مجنون و نه ديوانه كه عقل او پوشيده
شده باجن او را فرا گرفته ام يقولون بلكه ميگويند شاعر او شاعر است نتربص به انتظار مي
بريم بوي ريب المنون حادثه روزگار را يعني چشم ميداريم كه بميرد چنانچه شعراء ديگر مرده اند با اميد داريم
كه مرگ او چون مرگ پدران او باشد يعني زود بميرد و به پيري نرسد قل تربصوا بگو انتظار
بريد مرگ مرا فاني معكم پس بدرستي كه من با شما من المتربصين از منتظرانم يعني انتظار هلاك
شما مي برم چنانچه شما منتظر هلاك منيد ام تأمرهم ايا ميفرمايد ايشان را احلامهم عقلهاي ايشان
بهذا باين تناقض كه ترا كاهن ميگويند و كهانت مر فطانت لازم است و مجنون منحرف است
و جنون باعث عدم جمع شود و شعر نسبت ميدهند و شاعر را كلامي متسق مخيل بايد و آن با جنون فراهم نميگردد
پس اين سخنان نه بر مقتضاي عقلست ام هم قوم بلكه ايشان گروهي طاغون از حد در گذرندگان
در مكابره و عناد ام يقولون بلكه ميگويند تقوله بربافته است محمد آنرا و از خود گفته و بجان
نسبت كرده ايشان ميگويند بل لا يؤمنون بلكه ايشان از استكبار ايمان نمي آورند فليأتوا پس گو
بيارند بحديث سخني مثله مانند قرآن ان كانوا اگر هستند صادقين راست گويان در آنكه قرآنرا
او خود از خود ساخته يعني اگر قرآن بربافتني است پس ايشان كه فصحا و بلغاء عرب اند گو مانند
او [illegible] ام خلقوا آيا آفريده شده اند ايشان من غير شيء بي چيزي يعني بي پدر و مادر
ما دانسته گر ايشان آدمي اند از [illegible] زاده شده [illegible] اند كه تعقل امور نكنند [illegible]
[illegible] بر اين وجه گفته اند كه آيا ايشان مخلوق شده اند بي خالقي [illegible] كه محدث بي محدث باشد
ام هم الخالقون يا ايشان آفرينندگانند مر خود را [illegible] البطلانست كه معدوم نمي
وجود تواند داد ديگري را ام خلقوا السموات آيا ايشان آفريده اند آسمانها را والارض و زمين را
چون چنين نيست بل لا يوقنون بلكه ايشان يقين نمي آرند و در گمان گردند ام عندهم آيا
نزديك ايشان است خزائن ربك خزينهاي آفريدگار تو يعني خزائن فضل و نبوت تا بهر كه خواهند دهند

یا نزد ایشان علم نا دانند که لایق منصب نبوت کیست أم هم المصيطرون یا ایشان سرکش شده
و غالب شده و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند أم لهم یا مر ایشان راست سلم نردبانی
که بران بر آسمان روند يستمعون فيه میشنوند در و کلام ملایکه و آنچه از غیب بر انبیا وحی
کرده میشود و اگر چنین نیست فليأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته
و پیغام غیب شنیده بسلطان مبين بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أم له
البنات ایا خدا راست دختران ولكم البنون و مر شما را پسران و درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است
و این سخن عیب تنزه گذشته أم تسألهم ایا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت أجرا مزدی
تا تاوان زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار
شوند و روی از تو بتابند أم عندهم الغيب ایا نزد ایشان است لوح غیب در ان مکتوب شده
یعنی لوح محفوظ فهم يكتبون پس ایشان می نویسند از انچه خبر پیغمبر در قیامت و بعث باطل است
با کتابت میکنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست أم يريدون بلکه میخواهند كيدا کیدی یا حیلهٔ
و قصدی در باره تو مراد مکر ایشانست در دار الندوه جمع شدند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم از قتل و حبس و اخراج فالذين كفروا پس آنانکه کافر شده اند هم المكيدون ایشان
کید کرده شدگان یعنی سزای مکر و وبال آن که به ایشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أم لهم
ایا ایشان راست اله غير الله معبودی جز خدای که یاری دهد ایشان را بی عذابی که مکافات مکر ایشانست
از ایشان باز دارد سبحان الله پاکی است مر خدای را عما يشركون از آنچه شرک می آرند بوی تحریک
میکنند برانی وی بیت بر ذیل غیرتش ننشیند غبار شرک با وحدتش کسی دم شرکت چه سان
زند هر طرح که افکند بوصف خیال جز نقش دست کاملش آن نقش غیرت در ان زند معاندان قریش
میگفتند مر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان
بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گویی حق فرمود که وإن يروا و اگر ببینند كسفا
من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان يقولوا گویند از فرط عناد
و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سحاب مركوم ابری است در هم بسته و بر هم جفت شده

یعنی

یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فذرهم پس دست بدار ایشان را
بگذار یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار
حتى يلاقوا تا وقتی که ببینند و معاینه کنند يومهم الذي فيه آن روز خود را که در ان يصعقون
هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی يوم لا يغني روزی که نفع نکند و باز ندارد
از ایشان كيدهم مکر ایشان شيئا چیزی را از عذاب ولا هم ينصرون و مر ایشان را
یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین روزی روز قیامت
است و بعضی گویند روز بدر است وإن للذين كفروا و بدرستی که مر آنانراست که کافر شدند عذابا
دون ذلك عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بدر و قحط
هفت سال ولكن أكثرهم و لیکن بیشتر کفار لا يعلمون نمیدانند این را فاصبر پس شکیبایی
کن لحكم ربك بر حکم پروردگار خود در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت
کشیدن تو از ایشان فإنك پس بدرستی که تو بأعيننا در نگاهداشت مایی و ما نگاهبان
تو ایم و محافظت تو میکنیم وسبح و نماز گذار بحمد ربك بفرمان آفریدگار خود حين تقوم
وقتی که بر خیزی از خواب یا بگویی سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون
از مجلس بر خیزی بگویی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک و در خبر است که چون کسی خواهد قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد
هر لغوی و لهوی را که در ان مجلس واقع شده باشد ومن الليل و در بعضی از شب فسبحه
پس نماز گذار برای او که نماز مغرب و عشا و تهجد است و بر نفس سخت تر وإدبار
النجوم و نماز گذار در عقب بر گشتن نجوم یعنی بعد از غیبت و اختفاء ایشان بضوء صبح مراد دو
رکعت سنت است قبل از صلوة فجر صاحب موضح و جمعی دیگر بر آنند که مراد نماز صبح است
والله تعالی اعلم بما فی الضمیر سورة النجم
بسم الله الرحمن الرحيم چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا
کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد صلی الله علیه و سلم گمراه شده از دین پدران

خطا کرد حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب
نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند در بر و بحر یا کواکبی که بوقت ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزمین نزدیک آمده بود اینها که رجم میکنند شیاطین را در زمان
استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی
بمعنی نزل یعنی سوگند بسور و آیات قرآنی چون فرود آید و بقولی جمیع نجم گیاه است که او را
ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که مراد ستاره
وجود محمد است صلی الله علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد
ستاره همان حضرتست چون محمد صلی الله علیه وسلم بالا رفت بمعراج چه از هوای هر دو معنی
اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد صلی الله علیه وسلم که بر فلک زده
منقطع شد از ما سوی جواب قسم آنکه مَا ضَلَّ گمراه نشد صَاحِبُكُمْ صاحب شما یعنی محمد
والتسمیه صاحب بجهة آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بود بصحبت کافران چنانچه در تو
الحجت ن وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد وَمَا يَنطِقُ و سخن نمیگوید عَنِ الْهَوَىٰ
از هوای نفس محمود یا بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او
بقرآن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق میشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحیی
که فرود آمده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید و را این وحی و او گرد وهم شَدِيدُ الْقُوَىٰ و نیز
سخت با قوت یعنی جبرائیل علیه السلام و از قوت او بود و آن بود که شهر شهرستان لوط را
علیه السلام قلع کرده ببال خود گرفت و با آسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه او قوم ثمود
بتمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد در صورت اصلی
خود وَهُوَ و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر
او را دید و هیچکس جبرائیل را در صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
و او دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بهیات اصلی او دید بیهوش شد و چون
با خود آمد جبرائیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی فرود دستی بر کتف

نهاده

نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرائیل به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس فرود آمد و بجهة سخن گفتن با وی
فَكَانَ پس بود مسافت میان جبرائیل و محمد صلی الله علیه وسلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ
أَدْنَىٰ بلکه نزدیکتر از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد جبرائیل یعنی ظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خدا
که محمد است صلی الله علیه وسلم مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرده خدای تعالی یعنی گوشته بود با جبرائیل علیه السلام
و بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم برین نوع که ثم دنی یعنی
نزدیک شد محمد صلی الله علیه وسلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بطاعت
و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدا را و چون آن قرب
بواسطه خدمت یافته بود دیگر بار در وظیفه خدمت افزود در سجده وعده قرب نیز
جست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او
ادنی کن نیست از تاکید قربت و تقریر محبت و این لطیفه تقریب بافهام در صورت تمثیل
مودی شده که عادت عظمای عرب آن بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی
که نقض نپذیرد و راه نیابد هر یکی از متعاقدان کمانی حاضر ساخته با یکدیگر الصاق نمودندی و هر دو کمان
قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر انداختندی و این صورت از ایشان
اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میان جانبین درگرفت و مصادقت اصلی جر وجهی تمهید یافت
که بعد از آن رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگر است پس گوییا درین آیه با خفایت آن
معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه بمثابه تا که یافت که
مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود خدای و علی هذا القیاس و نزد
محققان درین اشارت بمکان نفس مقدس اوست و دنی بمنزل دل مطهر او و فکان قاب
قوسین بمقام روح مطیب او و ادنی بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل
او بمنزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه شهود و شیخ ابو الحسن نوری را
قدس سره از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جایی که جبرائیل در نگنجد لزری کجت که ازان

سخن نتواند گفت س خیمه برون زد ز حد و جهات ۝ پرده او شد متحقق نور ذات تیرگی که
از وجود برگشت ۝ پرده‌ی پرده آن نور گشت ۝ گشت گران پرده شود جز ده ساز ۝ زمزمه
کو یاران پرده باز ۝ فاوحی وحی کرد خدای الی عبده به بنده خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی
علما گفته‌اند که اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و بعضی گفته‌اند آنچه از آن وحی در خبری
یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و دران باب روایات بسیار وارد شده
و در تفسیر جواهر لسعلی تمام یافته اینجا به وجه اختصار میرود آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست اول
که دوست میدارم معاتبه با امت تو والا البساط محاسبه ایشان نمیکردم دوم آنکه حق سبحانه
فرمود که ای محمد انا وانت وما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یا رب
انت وانا وما سوی ذلک ترکته لاجلک سیوم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان
نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای
من از ایشان صادر میشود اگرچه اندک است و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان
در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرم زیرا که رحیم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت
دل محمد صلی الله علیه وسلم ما رای در آنچه دید این مرتبه شب معراج و بقول اول بجبرئیل
علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه ... ... حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خدا را
در شب معراج دید و در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه ... پیغمبر را او را دل وی نهاد
تا بدیده دل مشاهده نمود س کلامی سرمدی بی نقل بشنید ۝ خداوند جهان را بی ...
دیدن که حیرت حاصلش بود ۝ دلش در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه آیا مجادله
میکنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس از جبر
کافران ... ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او نزلة
اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق
بران منتهی شود و اعمال ایشان نیز بر آنجا میرسد و کسی نگذرد و تفسیر مشهور معنی آنست که جبرائیل را
دیده باری دیگر وقتی که فرود آمد نزدیک سدرة المنتهی بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما موید اینست

که نمود پیغمبر خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم آورده که آن حضرت را صلی الله
علیه وسلم دران شب عرجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که یک دیدن
ثانیه در بعضی عرجات بوده باشد عندها نزدیک سدره است جنة المأوی بهشتی که آرامگاه
متقیان یا ماوای ارواح شهیدانست و پیغمبر دید جبرئیل یا خدا را اذ یغشی السدرة هنگام
که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود یعنی ملایکه بسیار جمع بود بر آن درخت
بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای
زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست
باز ننگریست وما طغی و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن ویرا درین آیت ثنای
آنحضرت بحسن ادب و علو همت که در آن شب بر تو التفات بهیچ ذره از ذرات
کاینات نیفکند و دیده دل جز بجمال بی زوال الهی نگشود س در دیده کشیده
کحل ما زاغ ۝ بی زاغ نگاه کرد بی باغ ۝ می راند براق عرش پرواز ۝ تا حجله ناز و پرده راز
پس پرده ز پیش دیده برخاست ۝ بی پرده بدید آنچه او خواست لقد رای بخدای
که دید محمد صلی الله علیه وسلم در شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت آفریدگار
خود بزرگتر یعنی ... بزرگتر را و یا چون جبرئیل علیه السلام با ششصد پر هر یکی از مشرق
تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه
افرأیتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزی ومناة الثالثة الاخری و مناة سیوم دیگری که تو آن بتند
که ایشان خدای کرده‌اند لات بتی بود نزدیک ثقیف در طایف یا قریش را نخله
و عزی درختی که غطفان آنرا می پرستیدند و مناة صنمی که بنو هذیل و خزاعه کردان
طایف میکردند ... عبادت مینمودند و حقیقت کفار آن بوده که ...
بت ... ملکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود که الکم الذکر آیا شما را
فرزند نر باشد وله الانثی و مر خدا را ماده تلک این قسمت اذا آنهنگام که شما را باشد
قسمة ضیزی قسمتی بود نا راست ولی اعتبار ... ...

نیست میدهید اِن هِیَ نیستند این بتان باعتبار الوهیت اِلّا اَسماءٌ مگر نامی چند که بران سمّیتموها
نام نهاده اید ایشان را اَنتم شما وَآباؤکم و پدران شما از روی خود یعنی نام اله بر ایشان
اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت مر ایشان را هیچ نیست ما اَنزل الله نفرستاده است خدای بها
بتبعیت ایشان مِن سلطان هیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلط شوید اِن یتّبعون پیروی
نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلّا الظّنّ مگر گمان و گمان را یعنی تو هم آن گروه اند
که عمل ایشان حق است وما تهوی الانفس و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان
یعنی از روی طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان ولقد جاءهم و هر آینه
آمد بدیشان من ربّهم الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند
اَم للانسان آیا هست مر انسان را یعنی کافر را ما تمنّی آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه
گویند چرا نبوت بفلان و فلان نمیدهند فللّه الآخرة پس مر خدای راست ملک آخرت والاولی
و مملکت دنیی هر چه خواهد بهر که خواهد دهد کس را بروی تحکم نرسد وکم من ملک و بسیاری از
فرشتگان فی السموات در آسمانها که کافران امیدوار اند بشفاعت ایشان لا تغنی
شفاعتهم شیئا سود نکند و درخواست ایشان چیزی را اِلّا مگر من بعد ان یأذن الله پس از آنکه
دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان را
شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند [illegible] کسان او را شفاعت کنند ویرضی
و بپسندد خدای آنکس را بجزای شفیع شدن [illegible] شفیع گشتن اِنّ الّذین هر آینه آنانکه
لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسرای آخرت لیسمّون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگان را
تسمیة الانثی نام نهادن زنان یعنی میگویند بنات الله وما لهم و نیست ایشان را
به بآنچه [illegible] من علم هیچ دانشی ان یتّبعون [illegible]
الّا الظّنّ مگر گمان را واِنّ الظّنّ و هر آینه گمان لا یغنی سود نمیدارد من الحقّ از سخن حق
شیئا چیزی را یعنی حق را که علم ادراک تواند کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری
نباشد فاعرض پس روی بگردان عن من تولّی از آنکس که روی میگرداند عن ذکرنا

از ذکر ما که قرآنست ولم یرد و نمیخواهد بعمل خود اِلّا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک
این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیدن ایشانست من العلم
از دانش و ازان تجاوز نتوانسته نمود بلکه همه ایشان بر جمع و ادخار آن موقوف
و مصروف است و بعضی علما حکم اعراض را بآیه قتال منسوخ دانسته اند اِنّ ربّک بدرستی
که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضلّ بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که
دین اسلام است وهو اعلم و او داناتر است بمن اهتدی بکسی که راه یافته است بحق پس هر یکی را
جزا فراخور او خواهد داد ولله و مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از
موجودات علویه وما فی الارض و آنچه در زمین هاست از [illegible] و او مالک
همه است و قادر بر جزا [illegible] قیامت خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الّذین
اساؤا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بما عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی باتش دوزخ
ویجزی الّذین احسنوا و پاداش دهد آنانرا که نیکویی کردند و بتوحید قایل شدند بالحسنی بپاداش
نیکو که بهشت است الّذین بجنان آنانکه ایشان یجتنبون پرهیز کنند و یکسو شوند
کبائر الاثم از کبیرهای گناه یعنی گناهان کبیره را که دران باب وعید وارد شده
یا برایشان حدی مقرر شده والفواحش و فاحشها [illegible]
و اکبر فواحش است اِلّا اللّمم لیکن اگر کسی بکند گناه اندک و خورد باشد [illegible]
[illegible] اِنّ ربّک [illegible] که آفریدگار تو واسع المغفرة فراخ
آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهکاران را [illegible] گر بار گناه ما گرانست کرم تو
بی کرانست [illegible] عفو تو ز جرم ما فزونست هو اعلم بکم خدای دانا
تر است باحوال شما اذ انشاکم چون بیافرید شمارا یعنی ابتدا آفرینش شما کرد من
الارض از زمین یعنی از خاک و چو شمارا آفریده دانست احوال و اقوال و افعال شمارا
واذ انتم و آن وقت نیز که شما اجنّة خردان بودید فی بطون امّهاتکم در شکمهای مادران خود
عالم بود بکیفیت امور شما فلا تزکّوا پس ستایش مکنید انفسکم نفسهای خود را [illegible]

نیز خوبی او صاف در کتاب آورده که هر گاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیقست حضرت
صلی الله علیه وسلم شنیده فرموده که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که شقی
ست یا سعید و این آیه نازل شد که دانا ترست باحوال شما در مبدا از خلقت وقتی که کودک خورد بود
در شکم مادر پس خود را ستایید و قولی آنست که بعضی مردم میگفتند که نماز و روزه ما و حج ما آیه
آمد که ستایش مکنید خود را هو اعلم او دانا ترست بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص
بود آورده اند که ولید مغیره بی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میرفت و استماع کلام وی
مینمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشان را بضلالت نسبت
میدهی جواب داد که حکیم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده
اگر عذابی متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال براد و باقی بخل کرد و آیت آمد
که افرایت الذی آیا دیدی آنکس را که از روی حق تولی روی بگردانید و اعطی قلیلا و بداد ع
اندکی از مال خود برای رشوت بحمل عذاب از او و اکدی و باز داشت باقی را پس جمیل بخل
باکدیه جمع کرد اعنده آیا نزدیک او ست علم الغیب دانش خبرهای پوشیده فهو یری پس او
می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او برخواهد داشت ام لم ینبا آیا خبر داده نشده
بما فی صحف موسی بانچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة و ابراهیم الذی وفی و در صحف ابراهیم که
وفا کرد در تسلیم نفس بذبح و مال بمهمانان و ولد بقربان یا وفا کرد و لفظ اسلام کرده چیست
آیه آنست که آیا ولید خبر داده شده که در صحف ابراهیم و موسی [illegible] و آن که الا تزر و آنکه
بر ندارد وازرة نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفس دیگر یعنی پس او چگونه بار گناه دیگری
حواله میکند و ان لیس و دیگر آنکه نیست للانسان مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی
چنانچه کسی را بگناه دیگری [illegible] ثواب دیگری نیز مثاب نگردانند [illegible] در تبیان گفته که این آیه
منسوخ [illegible] بسوره طور [illegible] کرامت میکند و ان سعیه
و آنکه سعی خود را الیکه دران سعی نمود باشد سوف یری زود باشد که ببینند در میزان عدل
در روز قیامت ثم یجزیه پس پاداش دهند مر او را الجزاء الاوفی پاداش تمام ان خیرا فخیر

وان

وان شرا فشر وان و آنکه الی ربک المنتهی بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع
ایشان وانه و آنکه خدای هو اضحک و میخنداند و ابکی و او میگریاند یعنی شاد و غمگین میکند
یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را بنبات
خندان و ابر را باران گریان میسازد و بعضی گفته که [illegible] بوعده و وعید است
یا بطاعت و معصیت یا با اقبال و اعراض از وی وانه و آنکه خدای هو امات اوست میمیراند و احیا
و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و اماتت همو اوست و بس یا میمیراند بوقت اجل در دنیا و
زنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد
کافر را بنکرت و زنده میکند مومن را بمعرفت و بقول بعضی اماتت و احیا بجهل و علم است یا
بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری
رحمه الله فرمود که میراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت و زنده گردانید قلوب عارفان را
بانوار مشاهده [illegible] مرتبه فنا فی الله رسانید [illegible] بقا بالله [illegible] هر که را از
[illegible] کشتگان را شربت حیوان دهد [illegible] جان جاوید
بخشد وانه و آنکه دیگر در صحف ابراهیم و موسی است علیهما السلام آنکه خدای خلق الزوجین
بیافرید [illegible] این دو صنف الذکر والانثی [illegible] من نطفة از آب منی اذا تمنی وقتی که ریخته
شود در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام از این مستثنی اند و ان علیه و آنکه بر خدای است النشاة
الاخری آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وانه هو اغنی و آنکه اوست توانگر کننده
بمال واقنی و سرمایه دهد بانعام [illegible] دل بقناعت و راضی کرد اند بدان
وانه و آنکه خدای هو رب الشعری اوست آفریدگار شعری [illegible] و کوکب اند یکی را
غمیصا گویند و [illegible] شعری [illegible] و از این شعری اوست
و ابو کبشه که یکی [illegible] در زمن پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده و او را می پرستیده و با قریش
در عبادت او [illegible] مخالفت میکرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهة خلاف
با ایشان وانه اهلک و آنکه خدای هلاک کرد عادا الاولی قوم عاد نخستین را که ایشه هود بود

علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنو ثقیف میگفتند در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتند
بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَى پس باقی
از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که بودند قوم ایشان هُمْ أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَى و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح را
علیه السلام بسیاری رنجانیدند و نهصد و پنجاه سال انتظار ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان
قوم لوط را أَهْوَى بیفکند بعد از آنکه جبرائیل علیه السلام بهوا داشته بود یعنی زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا
پس بپوشانید آن شهر را مَا غَشَّى آنچه بپوشانید یعنی سنگها بر ایشان بارانید
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود تَتَمَارَى شک می آیی و جدال میکنی مخاطب
ولید مغیره است یا هر انسانی و نعمتی که در معدودات هست آثار الهی گفته بجهت آنکه هر و بندان است
مر اهل اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی که در ضمن آن است و آن موجب تسلیه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سبب تقویت دل مومنان است هَذَا این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم
نَذِيرٌ پیغمبریست بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى از جنس پیغمبران نخستین همان منذر که انبیا
پیغمبر بودند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب و دلو
جهت آن لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت آن مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای
كَاشِفَةٌ ظاهر کننده أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ آیا از این سخن که قرآن است تَعْجَبُونَ شگفت میدارید
وَتَضْحَكُونَ و میخندید بر او باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از خوف وعیدی که در وی هست وَأَنْتُمْ
و شما سَامِدُونَ بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان که کفار در وقت قرارت قرآن سرود میگفتند
تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا لِلَّهِ پس سجده کنید خدای را وَاعْبُدُوا و او را
پرستید نه الهه باطله را چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم این سوره که بر اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود
این سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از خواندن این آیه سجده کرد
و مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند این سجده دوازدهم است از سجدات
قرآن و در فتوحات این را سجده عبادت گفته که نور الهی بر اوست و سکنت منتشر است

سجده

بوی و خوص سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل قرب این سجده رسند سورة القمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه و سلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو
نیم کرد و چنانکه کوه حرا در میان هر دو حلقه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر
دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ
و شکافته شد ماه و از علامات نزدیک قیامت انشقاق قمر است و بدین وجه در کتب سابقه
مذکور بوده و امام زاهد رضی الله عنه آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم رسیدند و ابو جهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر بری دارم آنحضرت
فرمود که چه میخواهی ابو جهل بجهود در نگریست که چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد جهود
گفت او ساحر است اما بگو که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحر را در آسمان
تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه بر آورد و
اشارت فرمود ماه را که از افق برآمده بود دو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یک نیمه دیگر
بجانب دیگر رفت باز گفت که بهم باز پیوند و اشارت کرد و هر دو نیم بهم پیوستند و ماه
ماه چهارده بر لوح سپهر چرخ چون قلمه بنیغ بنان او دو نیمه کرده ز رای شب ابو جهل و جهودی
تعجب نمود و یک نیمه شد جهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است
و قمر را منشق نمانمود و از بیت عقیل مان که از اطراف آفاق رسند سوال کنیم تا این
دیده اند یا نه چون از آن شهر و قریه بر رسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را
دو نیم دیدیم با وجود این منکر شدند و گفت جادوی است چنانچه حق سبحانه فرمود
وَإِنْ يَرَوْا و اگر به بینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق
دعاوی او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در آن
وَيَقُولُوا و گویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوئیست دائم در وی از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب
کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان هم نظر ایشان

ار استه باشد از لجاج و جفا وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری که مقدر شده مُسْتَقِرٌّ در واقع است یعنی اگر از شقاوت
کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و هر آینه بدرستی که آمد بأهل مکه
قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان احوال اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن بود
از [illegible] از کفر و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ و آن حکمتی تمام است رسیده بدرجه کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس
نفع نکند ایشان را [illegible] بیم کنندگان یعنی پیغمبران و مواعظ قرآن اگر آینه بدیشان [illegible] پس
روی گردان فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس [illegible] از ایشان تا وقت امر قتال و منتظر باش خوار ایشان را
يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روزی که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی
صعب و زشت که اهوال قیامت است خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ [illegible] چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ
بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری
و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان [illegible] مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان
إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی [illegible] آوازی که می آید شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ
میگویند کافران هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوار است [illegible] كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کرد پیش
از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ [illegible] فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس [illegible] داشتند بنده ما
نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ [illegible] از دعوت [illegible]
[illegible]
و از دعوت [illegible] فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند نوح [illegible] أَنِّي مَغْلُوبٌ [illegible]
قوم خود شده ام [illegible] فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان [illegible]
فَفَتَحْنَا پس بگشادیم [illegible] أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف [illegible] بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ
بآبی ریزان [illegible] وَ
فَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمها [illegible] فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد
آب آسمان با آب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود [illegible] یعنی هلاک بطوفان
وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با [illegible] در کشتی یعنی سوار گردانیدیم ایشان را

بالغة

علی ذات

عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختها وَدُسُرٍ و میخها و مسمارها
که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما جَزَاءً برای پاداش
لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که نگرویده بودند بوی و ناسپاسی کرده بود در نعمت وجود او یعنی نوح
علیه السلام وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که باز گذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه در جهان مردمان
یا کشتی نوح را در زمین [illegible] که [illegible] امت
آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ
كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عقوبت من در حق [illegible] بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ
و بیم کردن من قوم را بر تبلیغ نوح علیه السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان کردانیدیم
قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست
که ازین پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد پیغمبر هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را [illegible] وَنُذُرِ و ترسانیدن مر ایشان را از وعید
قیامت [illegible] إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم [illegible] رِيحًا صَرْصَرًا بادی
سرد و سخت [illegible] فِي يَوْمِ نَحْسٍ [illegible] مُسْتَمِرٍّ [illegible] شامت او و آن
روز چهارشنبه [illegible] تَنْزِعُ النَّاسَ [illegible] كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
أَعْجَازُ نَخْلٍ [illegible] مُنْقَعِرٍ [illegible]
[illegible] فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه [illegible] عذاب من [illegible] وَنُذُرِ و وعید
[illegible] وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان
عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ
ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر
ایشان [illegible] فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا مِنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم
ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را [illegible] إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنگاه
که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون أَأُلْقِيَ [illegible] القا کرده [illegible]

الذکر علیه بر وی وحی را من بیننا از میان ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند
بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوی است اشر خود پسند و تیز نره میخواهد
که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب
بر ایشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوی یا ستیزه
چون ثمود تکذیب کردند صالح علیه السلام را او معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر انا
مرسلوا الناقة فتنة ما بیرون آرنده ناقه ایم لهم برای امتحان مر ایشان را
تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان
باش ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبائی ورز بر ایذای قوم ونبئهم و آگاه کردان
ایشان را ان الماء بآنکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه
روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاصی از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از
آب محتضر حاضر گردانیده شده است هر صاحب نوبت را حاضر شود صاحب نوبت
خود چه بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار ابن سالف
بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت این شمشیر خود را ... او را ناقه در کمین نشست
فعقر پس پی کرد ناقه را ... عقر ناقه ... و سبب آن
... الوصال ... عنزه یکی از
دختران خود ... ناقه ... کردند و چون ناقه
بازگشت اول بمصرع رسید ... ناقه را برهم ... قرار
نیز از کمین گاه بیرون آمد ... ناقه ... و او را قطع قطع کرد
و میان قوم منقسم ساختند و بچه او ... بر آمده ... با آسمان رفت
گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب ثمود نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود
عذابی من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا
مر رستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریاد یکباره یعنی یک صیحه جبرائیل علیه السلام

عذابی

فکانوا

فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه خشک در هم شکسته که سازنده
جای گوسفندان آن را جمع نهاده باشد و ریزه ریزه شده و لقد یسرنا القرآن و بدرستی که
ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر
پس هیچ یاد کننده هست مر آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر او را
بالنذر به بیم کردن و پند دادن و بینی مرا ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که فرستادیم
بر ایشان حاصبا بادی یا ابری که سنگ بارنده ... ایشان را هلاک کردیم الا آل لوط مگر آل لوط
و دختران او را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع میشد
نعمة من عندنا با انعامی از نزد ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او
نجزی پاداش میدهیم ... من شکر هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل
و انزال کتب است و هر آن ایمان آرد ولقد انذرهم و بدرستی که ترسانیده بود لوط علیه
السلام قوم خود را بطشتنا از گرفتن با الطایفه و هلاک فتماروا پس شک آوردند
بالنذر ... بیم کردن و ستیزه آغاز نهادن ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط را
عن ضیفه ... مهمانان ... ایشان را ... لوط علیه
السلام ... در خانه ... آمدند
فطمسنا اعینهم ... چشمهای ایشان را ... کردیم ...
که جبرائیل علیه السلام ... گفتیم مر ایشان را
بر زبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ... لوط مر شما را از آن
ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط علیه السلام بکرة در اول روز
یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عذاب مستقر ... و باز نگشت از ایشان تا
هلاک نکرده و گفتیم بدیشان که فذوقوا پس بچشید و کشید عقوبت مرا ونذر و بیم دادن
من یعنی عذابی که لوط شما را بیم میکرد بدان ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان کردیم
قرآن مرقع به اعرابی زبان را للذکر برای فهم کردن معانی آن و داشتن ...

ونذر

عذابی

گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و در رسید
کرا آمدند آل فرعون النذر بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا وعلیهما السلام
یا آیتها که موسی علیه السلام قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کذبوا تکذیب کردند
بآیاتنا کلها بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق
اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان
اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت ترند من اولئکم از این گروه مکذبان
که بر شمرده شد یعنی آیا ایشان از ایشان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشترند
و آنان را عذاب ما فرا رسید ایشان را چرا فرا نرسد ام لکم یا آنکه شما راست ای مشرکان
براءة فی الزبر برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب
نخواهد بود ام یقولون نحن یا میگویند کفار عرب که ما جمیع منتصر گروهی جمع شده ایم یاری
دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع آن
ویولون الدبر و بگردانند پشتها ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه
قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیت یکی از دلایل
نبوت و اعجاز قرآنست و فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیت فرود آمد
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که این را نمیدانم که چیست تا آنگاه در روز بدر دیدم
که آنحضرت زره می پوشید و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بود و بعضی گفته اند
و هزیمت ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت وعده گاه عذاب کلی ایشانست موعدهم
والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر وامر و تلخ تر و ناخوشتر است
از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا
وسعر و در عنا و مشقت با آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده
شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان
میکشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت

آتش والم آنرا انا کل شیء خلقناه بدرستی که همه چیز را آفریده ایم بقدر باندازه مقرر
مرتب بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی اند و گو
بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر و سمت تبدیل دور است قضی الله امرا و جف القلم
سر خط لوح ازلی دانه و جبریل کن هرچه قلم رفت قلم در کشید وما امرنا و نیست فرمان
ما مر چیزی را که تکوین آن خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت
مگر یک فعل کلمح بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک
چشم زدن بپا داریم ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاعکم اتباع و امثال شما را
از کافران در زمانهای گذشته چنانچه در سوره شنیدید فهل من مدکر پس هست هیچ پند
گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته
فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه
کتابها است یا بمعنی همه اعمال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است
وکل صغیر وکبیر و هر خورد و بزرگ از اقوال و افعال کفار از اولین و آخرین که صادر شده و خواهد
شد مستطر نوشته شده است و بدان پاداش خواهند یافت ان المتقین بدرستی که پرهیزگاران
و نیکوکاران فی جنات در بوستانها اند در قیامت ونهر و در جویها و چشمها یعنی بوستانها
مشتمل بر انهار و بقولی بمعنی نهر یعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتهای نازنین
بود بر صفت و صفا بخلاف کفار که در میان ظلمت گرفتار اند و دیگر متقیان باشند فی مقعد صدق
در مکانی پسندیده که در او لغو و تأثیم نباشد از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه
آن مکان را بالصدق وصف کرد تا بنشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن
مکانیست که حق سبحانه راست کرده است از وعده که با اولیا کرده تا دوستان در آن مقام
باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره
فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیت محقق شود و در کشف
الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فرود آن برابران

اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه امروز درین سرا مخصوص
بدان بوده که ابیت عند ربی و چون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز با برادرهای وی
بوده پس از رتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد ای محرم سرای لایزالی مرآت
جمال ذوالجلالی مهمان ابیت عند ربی صاحب دل لا تنام قلبی از قربت حضرت الهی هستی
بمثابه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله چون دنیا نگنجد کم گشته بود عبارت الخ ملک را بعد
اشارت الخ

سورة الرحمن

آیت

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کافران را از اسم رحمن خبر داد
گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعن می زدند که فلان و فلان
قرآن محمد را صلی الله علیه و سلم می آموزند این سوره نازل شد که الرحمن خداوند بسیار بخشش که رحمت
او همه چیز را فرا رسیده علم القرآن بیاموخت قرآن مر حبیب خود را انس جن و بسیار یعنی انسان
گردانیده مر ورا آموختن و دیگران را آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای جنس آدمیان را
علمه البیان بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را
و علم اسماء بهم آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه و سلم و بیاموزانید ورا بیان آنچه
بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد الشمس
و آفتاب والقمر و ماه میروند بحسبان بحساب معلوم یعنی بروجهی که حق سبحانه تقدیر فرموده
سیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود والنجم و گیاهی
که بر زمین رود و آنرا ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط باشد چون بطیخ از قبیل والشجر و گیاهی که
آنرا ساق باشد و بران قایم بود یعنی درخت یسجدان فرمان می برند خدا را بالطبع و الامر چون
فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشان است و گفته اند مراد
بسجود ایشان وقوف نیست چنانچه تسبیح ایشان کما قال الله تعالی و لکن لا تفقهون
تسبیحهم والسماء رفعها و برداشت آسمان را بالای زمین مرتبه و قدر را و وضع المیزان
و بیافرید یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن الا تطغوا برای آنکه

از حد در نگذرند فی المیزان در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی
معامله نمائید و اقیموا الوزن و بپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل زبان ترازو را راست
دارید و لا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان را یعنی کم مسنجید این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که در وقت
وضع میزان قیامت شرمنده نشوند — هر جو هر حبه که بازو بتو کم کند از کیل را از جو بتو
هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا حمله بیاید شمرد با تو نماید مناسبت را کم هی و بیش
سنانیت رای والارض وضعها و زمین را بگسترد یا بنهاد در سطح آب للانام برای آدمیان
تا بر و بحر را بگیرند فیها در زمین فاکهة انواع میوه ها والنخل و خرما بنان ذات الاکمام
خداوند ان غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما تا دام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص
خرما از فواکه بذکر جهت تفصیل او ست و خاصیتیه که با آن دارد چنانچه در جواهر التفسیر
منجلی شد والحب و درین زمین دانه الیت ذو العصف خداوند برگ خشک مراد از دانه الجزنیست
که از آن قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهیست که دانه از وجدا میشود و
والریحان و در وی ریحان جنت یعنی سبزه که بوی میکنند مراد آنست که در زمین شما را
نعمتها داده ام بعضی خوردنی و برخی بوئی کردنی فبأی آلاء ربکما پس بکی از آدمیان و پریان
بکدام از نعمتها را آفریدگار خود که مذکور شد تکذبان [illegible] تکذیب میکنید و انکار می نمائید [illegible] و
سی و یکی درین سوره [illegible] کلمات تکرار یافته جهت آنکه این سوره مشتمل است بذکر نعم الهی
پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ را در فرموده تا مستمعان و قاریان متنبه شوند [illegible] و
گفته اند تکرار برای دفع غفلتست و تاکید جهت قطع کر حجت و در صحیح حاکم رحمه الله از جابر رضی الله
عنه نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر بر ما خوانده بود از آن
فرمود که مرا طاقتست که شما را خاموش می بینم همانا جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب و من هیچ
بار نخوانم فبأی آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک
الحمد یعنی با هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا است ثنا و ستایش خلق
الانسان بیافرید آدم را که پدر انس است من صلصال از گل خشک کالفخار مانند سفال پخته که دست

بروی خوبی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِنْ نَارٍ از آتش و گویند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و زرد و سبز بیکدیگر آمیخته گردد بلعمو از بلندی و تیزی آتش در باب الاسرار کاشی فتوحات مذکور است که مارج آتشیست که ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آنرا مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقاء الیت در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دو حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبَانِ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و دیگر مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصلی تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تُكَذِّبَانِ جحود می ورزند و منکران میشوند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با مراد بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملاقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی پرده الیت از قدرت خدای یا از زمین یا از جزایر که لب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشانست غرق نکردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بطرف رود و منافع بسیار برین دو بحر منوط است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل است بر مصالح کلیه تُكَذِّبَانِ انکار میکنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و م

ازو درای

ریزه و این جوهرهاست که مران آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهر است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام ازین نعمت پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب می نمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین که هر سال متلاقی میشوند و ابر حاجبیست که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از آن لآلی منعقد میگردد امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین لآلی خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا عامه مسلمانانراست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنانراست و از آن جواهر فقر و خدر آید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانراست و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل لقا بیاساید سه بحر فنا گوهر لقا یابی واگر به غوطه خوری این گهر کجا یابی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدایراست روان کشتیهای تو رونده و حفص المنشئات بکسر شین خوانند یعنی نو بر نو آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهة انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتها آفریدگار خویش تُكَذِّبَانِ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ هر کس که بر زمین است از ذوالروح فَانٍ هالک اند یعنی بانجام فانی شوند وَيَبْقَى و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت و خداوند اکرام ساختن بفضل عام و کرم تام هر را که مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار که شما را خبر داد از فنا شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از تقارب خود تا رجوع بحضرت او کنید و بغیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ میخواهند او را یعنی میطلبند ازوی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است حاجتهای خود را چه همه بدو محتاج اند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت

محمد واحد

هو في شأن او در ساعتي و هر دمي كاريست داعي را دعا را اجابت كند و سايل را عطا
دهد و درمانده را نجات بخشد و مسكين را حاجت دهد و بيمار را صحيح سازد و قومي را بر تو بدارد
و گروهي را بر زمين (؟) فباي آلاء ربكما پس بكدام از نعمتهاي پروردگار خود كه قبول توجه و اجابت
دعا است و [illegible] تكذبان انكار ميكنيد ابن عيينه رحمه الله فرموده كه سراسر روزگار نزديك
خداي دو روز است يكي از مدت دنيا شأن او درين روز امر است و نهي و اعطا و منع
و خلق و رزق و اماتت و احيا و اعزاز و اذلال و ديگر روز مدت آخرت و شأن آن روز
[illegible] جزا و حساب و ثواب و عقاب و سوال و معاقبه و مثابات و نزد
محققان [illegible] يوم بمعني آنست و [illegible] كه مراد تجلي حق است در هر آني بحسب متجلي له
و بحسب استعداد او و تجليات را نهايت نيست كل يوم هو في شان چه ان است
وجه شان يعني اوصاف كمال او [illegible] جلوه حسن ترا غايت و پاياني نيست هر زمان
جلوه ديگر شود و از پرده عيان سنفرغ لكم زود باشد كه ما حساب كنيم شما را فراغ اينجا بمعني قصد
محاسبه و مجازاتست نه فراغي كه بعد از شغل باشد اين كلام بر سبيل تهديد است و وعيد چنانكه
كسي مثلا كسي را گويد با تو بپردازم [illegible] هيچ كار نميكند [illegible]
اينجا نيز از روي وعيد ميگويد قصد حساب شما خواهيم كرد ايه الثقلان اي دو گروه بزرگ
يعني انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قيمتي بود آنرا ثقل گويد اني تارك فيكم الثقلين و [illegible]
ثقل گران بار است و جن و انس بتكليف گران بار اند يا بار گناه درمانده فباي آلاء ربكما
پس بكدام از نعمتهاي پروردگار شما كه تهديد است بحساب تا از اعمال بد منزجر شوند و توفيق
بخطاب تا بكرم بي حد اميدوار باشند تكذبان تكذيب ميكنيد يا معشر الجن والانس
اي گروه پريان و آدميان ان استطعتم اگر توانيد ان تنفذوا آنكه بيرون رويد من اقطار
السموت والارض از كنارهاي آسمان و زمين و بگريزيد از قضاء من يا از نزول مرگ فانفذوا
پس بيرون رويد و فرار نماييد لا تنفذون بيرون نمي توانيد شد الا بسلطن مگر بقهر و تسلط
و غلبه و شما را ازين يك قوت نيست بلكه هر جا رويد ملك ملازم شماست و از وقوع آن چاره

[illegible] و گفته اند روز قيامت ملايكه گرداگرد اهل محشر صف كشند و منادي ندا كند كه اي آدميان
و پريان اين عرصه محشر است اگر توانيد كه بيرون رويد بيرون رويد اما نمي توانيد رفت مگر بحجت و برهان
و شما را نه اينست و نه آن فباي آلاء ربكما پس بكدام نعمت از نعمتهاي آفريدگار شما كه [illegible]
كه شما عاجزيد [illegible] تا [illegible] در هر دو سراي [illegible] پروردگار [illegible]
و روي توجه بر كار او آريد تكذبان [illegible] يرسل فرستاده شود عليكما بر شما
عاصي و مشرك باشند از شما شواظ زبانه خالص من نار از آتش و نحاس و دود سياه يعني يك
نوبت زبانه آتش فرستد و يك بار [illegible] انبوه است كه بر شما
ايشان فرو ريزند فلا تنتصران پس انتقام نتوانيد كرد [illegible]
از هم دگر فباي آلاء ربكما پس بكدام از نعمتهاي پروردگار خود كه بيم كرد شما را [illegible]
تا باز ايستيد از نافرماني و بپرستش وي اشتغال نماييد تكذبان تكذيب مينماييد فاذا انشقت السماء
پس چون بشكافد آسمان براي نزول ملايكه فكانت پس گردد وردة سرخ يعني برنگ گل كالدهان
مانند اديم احمر يا مانند روغن زيت كه هر ساعت بلوني ديگر نمايد فباي آلاء ربكما پس بكدام از نعم
[illegible] خبر كرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن احوال توبه نماييد
جوييد تكذبان تكذيب ميكنيد فيومئذ پس آن روز لا يسأل پرسيده نشود عن ذنبه از گناه
انس ولا جان آدمي و نه پري يعني از ايشان سوال استعلام نكنند كه چه كرده بلكه سوال توبيخ
باشد [illegible] گناهكاران را بعلامت بشناسند حاجت سوال نباشد يا در وقت خروج از
قبور از ايشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده كه لنسألنهم اجمعين در موقف حساب
خواهد بود كه همه را سوال كنند فباي آلاء ربكما پس بكدام از نعمتهاي پروردگار شما كه از اهوال
آن روز خبر داد تا در ايمان و تقوي ثابت و راسخ باشيد كه سبب نجات همانست
تكذبان تكذيب ميورزيد يعرف المجرمون شناخته شوند كافران بسيماهم بعلامت
ايشان كه سياهي روي و كبودي چشم است يا آثار غم و اندوه در بشره ايشان فيؤخذ
پس گرفته شوند بالنواصي بموي پيشاني بيكبار والاقدام و بقدمها بيكبار يعني [illegible] موي پيشاني

ایشان کرند و در دوزخ گشتند و نوبتی با بهار ایشان که نیز در سرنگون در دوزخ افکنند فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از کفر و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید
تکذبان انکار میکنید [illegible] هذه جهنم التی این آن
دوزخ است که از روی انکار یکذب بها المجرمون تکذیب میکردند بآن مجرمان و [illegible] باشند
یطوفون طواف میکنند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن
که [illegible] یعنی هرگاه از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب
اندازند [illegible] باشند فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای [illegible] تا از کفر پرهیز کرده و با ایمان منصف
شده و از آن نجات یابید تکذبان تکذیب شما مینمایید و لمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از
ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت
نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خانه انس الودود یکی [illegible] در
موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در باره بهشت که هر یکی از آن [illegible]
داشته باشد و در میان هر باغ سراها خورش و حوران و [illegible] حکم [illegible]
بهشت برای خوف الهیت و دیگری برای ترک مناهی یا یکی برای [illegible] خالفت و دیگری
برای خدم و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتها پروردگار [illegible]
برای ادای طاعت و ترک معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان دو بوستانند خداوندان
شاخها یعنی درختها بسیار باشند هر یکی مشتمل اثمار فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که بهشتها مشتمل بر اثمار و انهار بنده عطا میفرماید تکذبان انکار میکنید فیهما در آن
دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن
یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذات شما روان میکند تکذبان
بجوی و میوه زیند فیهما در این دو جنت من کل فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی

معروف

معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب [illegible] که کسی ندیده و نشنیده باشد فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید
تکذبان منکر میشوید متکئین تکیه زنندگان در این بهشت تکیه کرده باشند علی فرش بطائنها
بر فرشها که استر آن من استبرق از دیبای محکم باشد از [illegible] پرسیدند [illegible] این فرشها است
ظهایر آن از چه باشد جواب فرمود که [illegible] دیگری گفته است که ظهایر آن [illegible] است و در این آیه
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم الآیة وجنی الجنتین [illegible] میوه درختان این دو بهشت دان نزدیک
است که در حالت قایم و قاعد [illegible] و هر که میوه خواهد [illegible]
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای [illegible] شما که شما را بر تختها [illegible] بهشتها [illegible]
و میوهای لذیذ و لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت
قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران
لم یطمثهن [illegible] نسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از [illegible] ازواج
ایشان در بهشت و لا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر شده اند دست
آدمی [illegible] نرسیده باشند و آنانکه برای جن مقرر شده اند جنی نیز دست ایشان [illegible]
نکرده باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت [illegible]
[illegible] در بهشت تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید کانهن گویا هستند آن حوران
الیاقوت والمرجان یاقوت صاف و مروارید پاکیزه فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی را برای شما آفریده تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید
هل جزاء الاحسان آیا جزای نکوئی کردن در عمل باشد الا الاحسان مگر نکوئی کردن در ثواب
یا جزا که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آنست
که جزای نیکی نیکیست پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را زیاده
و تقوی را الفرج و توبه را القبول و دعا را اجابت و سوال را العطا و استغفار را
بمغفرت و خوف [illegible] را امن آخرت و خدمت را نعمت و در بحر الحقایق فرموده که نیست

فرو فنا فی الله الا استغفار بالله — هر که در راه محبت شد فنا / یافت از بحر لقا در بقا هر کرا
شمشیر شوق سر برید / میوه ذوق از درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزا آن مقرر فرمود تکذبان تکذیب میکنید و انکار
مینمایید ومن دونهما جنتان و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فرود از این دو بوستان دو بوستان
دیگر است گفته‌اند دو بوستان دیگر است گفته‌اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان
و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار
شما که توفیق احسان داد و جزا خوشی که این بهشتها نامزد بندگان میکند تکذبان
منکر میشوید مدهامتان دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زننده فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانها عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است
تکذبان انکار میکنید فیهما در این دو بهشت عینان دو چشمه باشند نضاختان جوشنده
آب یعنی هر چند از و بردارند دیگر بر جوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که
چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة در این دو بوستان
میوه بسیار بود ونخل و خرما بنان والرمان و انارها را [illegible] تخصیص [illegible]
تفصیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوه‌ها به بندگان ارزانی میدارد تکذبان انکار میکنید
فیهن در این چهار جنت خیرات حسان زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی همچنین خلق
زنان که بحسن خلق آراسته باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را
حوران که هر یک از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب مینمایید حور مقصورات حوران پنهان
شده فی الخیام در خیمه‌ها که از در مجوف است و گفته‌اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده‌اند
بحجلات و حجله خانها بود آراسته برای داماد و عروس فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذبان منکر میگردید لم یطمثهن دست
نسوده است مر ایشان را انس هیچ آدمی قبلهم پیش از شوهران که مر ایشان نامزد شده اند

ولا جان و نه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده‌اند بلکه همه بکر اند فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای [illegible] که ازواج نیکو نامزد اهل ایمان میکند تکذبان
انکار میکنید متکئین اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند علی رفرف خضر بر فرشهای [illegible]
سبز وعبقری حسان و بساطهای قیمتی در غایت نیکویی فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما و این انعامها که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید تبارک اسم ربک بزرگ است [illegible] پروردگار تو
از حیثیت اطلاق آن اسم [illegible]
و از نیست که هیچکس از عظمت [illegible]
و اما نزه [illegible] ذی الجلال والاکرام در [illegible] معنی این اسم
برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ثابت
بی نهایتش مر او ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدسش از آن
[illegible] است و اکثر محققان برآنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت
[illegible] لطفیه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را و از نیست
[illegible] الاسم الاعظم [illegible] ذو الجلال والاکرام [illegible] ۵۵

سورة الواقعة مکیة [illegible] آیات

بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع
[illegible] لیس لوقعتها نیست در وقوع [illegible] کاذبة
[illegible] هیچ [illegible] موجود نیست بلکه [illegible]
[illegible] خافضة فرو برنده [illegible] رافعة بردارنده
گروهی را با علی علیین از راه فضل [illegible] اهل شقاق و نفاقست و رافع اولیا
[illegible] اخلاص و وفاق [illegible]
[illegible] در این عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده شود
زمین رجا جنبانیدنی [illegible] وبست الجبال [illegible]

شود کوهها بَسًّا ریزانی یا شکسته و پاره کردن فَكَانَتْ پس باشند هَبَاءً غباری که دیده میشود
با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد مُنْبَثًّا پراکنده و منتشر وَكُنْتُمْ باشید شما ای خلقان
در آن وقت أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس اصحاب
دست راست مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشان را یعنی چه
گونه نیکان قوم بزرگ اند و چه بزرگانند چه گویند در استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب الیمن آنها
اند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان بر دست راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن
روز بدست راست ایشان دهند یا بهشتی اند و بجانب راست عرش روند و گفته اند میمنت یعنی
یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و اصحاب دست چپ
مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ چه اند یاران دست چپ ایشان آن وقت اخراج ذریات در شمال بوده یا
نامها عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ شان می برند و دوزخ بر چپ عرش است
و گفته اند مشئمه از شوم گرفته اند و ایشان شوم و نامبارک اند وَالسَّابِقُونَ و پیشی گیرندگان
بر همه اقوام پیش روان بهشت السَّابِقُونَ پیشی گیرندگان اند بایمان چون مؤمن آل فرعون
و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهم یا آنانکه هر دو قبله نماز گذارده اند یا پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یا اهل قرآن یا پیش روان صف جهاد یا سبقت کنندگان بتکبیر اولی
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در
بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیا گذشته
وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اندکی از پسینیان امت محمد صلی الله علیه وسلم مضمون سخن آنست
که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این [illegible] ان آورده اند که مراد جماعتی اند
که انبیا را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده [illegible] ایشان را ندیدند تمام امتان
ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه
مروی انا اکثر الناس تبعا یوم القیامة از آن حضرت رسیده و در حدیث بریده رضی الله عنه
مذکورست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت و چهل از سایر امم و

سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلَى سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر و مشبک
بجدر و یاقوت و زمرد مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر
یعنی روی با روی برابر هم نشسته در سرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میگردد بر ایشان برای
خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاویدگان بر حیات کودکی چه خدمت خردان
زیباترست از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارها و [illegible] این کودکان برای اهل
آفریده باشند برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان
اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بِأَكْوَابٍ
بکوزها وَأَبَارِيقَ و ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شرابی که روانست در بهشت یا خمر که
صافی چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نگیرند عَنْهَا از این شراب یعنی آن را خمار
نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر ایشان میگردند
بمیوه مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است
مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و [illegible]
جنت اطراف بساتین از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان در صفا
و لطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار برو ننشسته
باشد و دست اخیار بدو نرسیده جَزَاءً پاداش میدهیم ایشان را پاداش دادنی
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بوده اند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت
لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن
موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن می شنوند سخنی که آن گفته است سَلَامًا
سَلَامًا تکرار این لفظ دلیلست بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ
و اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ و چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ و کریم اند
و ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیا
آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادیست مشتمل بر درختان سدر گفتند چه بودی

اگر مارا مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را اسدر را باشند بی خار وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ و درخت
موز تو بر تو میوها را آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ
و در سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحت است وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ
و آب ریخته یعنی از جنت عدن فرود ریزد در بوستانها دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار
لَّا مَقْطُوعَةٍ منقطع کرده شده یعنی هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوها دنیا که در فصلی باشند و در
فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده هیچ نوع منع نکنند ازو چون میوه دنیا که بی
بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و فرشها که مَّرْفُوعَةٍ برداشته بر تختها بلند قیمت یا رفیع القدر و لعوتی
فرش کنایت از زنان و مرفوعه یعنی بر تختها بلند نشسته إِنَّا هر آینه ما أَنشَأْنَاهُنَّ
بیافریدیم ابتدا بی سبب ولادت زنان دنیا را إِنشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق
کنیم ایشان را خلقی دیگر که پیر زنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ
پس کردانیم ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هر گاه که ازواج نزد ایشان
آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستداران ازواج و عاشقان شوهران خود باشند
با غنج و ناز یا شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان همه یکی سی و سه ساله همچو شوهران خود
و در بیان آورده که حبیبه را که به بهشت آیند بر یکی سن رسانند و شوهر دهند
و جمعی را نیز رد کنند برین سن اگر شوهر داشته باشد در دنیا بهشتی از اهل بهشت
دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراه فرعون او را
بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی نباشد و اگر زیادت
از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را
آفریدیم لِّأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا سایلی می پرسد که
اصحاب الیمین میفرماید که ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ و گروهی
از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل من الآخرین فرود آمد عمر فاروق
رضی الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات

نیابد بگر اندکی این آیه آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این آیه بروی خواند
و عمر رضی الله عنه فرمود که رضینا عن ربنا و تصدیق نبینا صلی الله علیه وسلم گفت از آدم تا من یک ثلث است
و از من تا قیامت یک ثلث دیگر و در حدیث آمده که ابو حبان یکونوا نصف اهل الجنة و معنی ترتیب
گذشته که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از امت من خواهند بود و اینجا
معلوم میشود که هیچکس از امت و متابعت آنحضرت و بدوزخ جاوید نخواهند ماند و
نماند زندان دوزخ اسیر همیشه کسانی که باشند چنین مراد دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست
چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه چیز اند و چه مقدار اند و در ان روز باشند
فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در باد گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند
وَحَمِيمٍ و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم
در احشاء و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب می طلبند
همچون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از ان سایه
خبر میدهد که وَظِلٍّ و در سایه مِّن يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان
بسایه آن پناه میبرند لَّا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و زا
بخشنده و این عذابها ایشان را چه جهت إِنَّهُمْ كَانُوا هر آینه که ایشان بوده اند قَبْلَ
ذَٰلِكَ پیش ازین یعنی در دنیا مُتْرَفِينَ نازو نعمت پرورده شدگان و متنعم ایشان
بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار می نمودند عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ
بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر ان اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر
نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم
خاک وَعِظَامًا و استخوانها بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما بر انگیختگانیم از قبر یا زنده
شدگان تکرار استفهام برای مبالغت در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران پیشینیان
ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ
هر آینه کسانی که پیشینیان اند از آباء شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هرآینه

جمع کرده شدگان اند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت است
یا همه مجموع اند در قبرها و گورها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند مکان حساب
یا زمان حساب در روزی که معلوم است مر خدای را ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ
ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را این خطاب با اهل مکه و امثال
ایشانست میگوید که شما خورندگانید لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ
که آن زقوم است یعنی شما را ابتدا کنند و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان
باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان عَلَيْهِ
بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده از که عذاب جوع برد و چنان گمارند تا بر سازند
شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند از آنکه حمیم بریشان عرض کنند بسیاری از آن
بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگان باشید از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران
تشنگی زده و بعد تمام آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن پدید
نیاید یعنی دوزخیان چند الحمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این ماکول و مشروب
نُزُلُهُمْ پیشکش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچون ماحضری که برای مهمان
آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت
و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدین اقرار
دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود در اعادت چه بعد اهل خرد
ظاهرست که هر که بر ابتدا توانا است بر اعاده نیز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ
از آبی که می ریزید در رحم زن أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید کودکان را از آن أَمْ نَحْنُ
الْخَالِقُونَ یا مائیم آفریدگار آن و شما مقرید بآنکه خالق منم چه شما بر آن وجه و بر آن نوع
که فرزند می طلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا
ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان
موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت

و از بوی که مقرر شده نتوانند گذشت و ما میان مرگ تقدیر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ برای آنکه بدل
کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم
دیگر باره شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید از قرد و خنزیر کافران را و در بشر بن
صورتی و مومنان را البهترین هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ
آفرینش نخستین را که نطفه بود پس علقه پس مضغه تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ
پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر نشاه اخری چه هر که بر آن قادر است اقدر بر ثانیه خواهد بود
آنکه ما را از خلوت نابود بکشید بجلوه گاه وجود تا از دیگر هم از سموم هلاک
رو پوشیم زیر پرده خاکش ایم گو اند ... بنگارد از گوشه لحد بیرون أَفَرَأَيْتُمْ
اخبار نمائید مَا تَحْرُثُونَ از آنچه کشت میکنید و تخمی در زمین می افکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ
آیا شما می رویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم حرث فعل عبد است و زرع
فعل خدای عز و جل ازین آمده که بگوید یکی از شما که زرعت و لیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای
بذر در دو الاختیار بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر آینه
گردانیم آن الجیر را که کشته اند حُطَامًا گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه فَظَلْتُمْ
تَفَكَّهُونَ پس همه روز باشید از آن تعجب که شگفت مانید یا با آفت آن اندوهناک
شوید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما تاوان زدگانیم و حفص
اینا خوانده بطریق خبر یعنی هر سعی که ما خواسته بد با تلف شد بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهرگانیم از روزی
أَفَرَأَيْتُمُ خبر باز دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ از آبی که می آشامید برای تسکین عطش در زندگانی
شما لوی بار بسته است أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید
أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آبی شیرین لطیف لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم گردانیم
آن آب را أُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیگوئید
خدای را برین نعمت أَفَرَأَيْتُمُ اخبار کنید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ از آتش که بیرون می آرید أَأَنْتُمْ
آیا شما أَنْشَأْتُمْ بیافریده اید شَجَرَتَهَا درخت آتش را که آن مرخ و عفار است أَمْ

عن المنشون یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که عذر کور میکویند بر شاخی
از درخت عفار که آن را سی میخوانند بی سایند حق سبحانه از میان این دو شاخ تر که آب
از ان میچکد آتشی بیرون آرد نحن جعلناها ما کردانیم آتش را تذکرة یادکردنی که چون
ببینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آن تبصره ساختیم تا اهل البصیرت عبرت شوند که هر که قادر است
بر اظهار آتش از درخت سبز و تر با وجود ضدیتی که دروست که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود
بر باز زنده ساختن خاک بوجود انسان بعد از خشکی و ... ومتاعا و ما ساختیم آتش را برخوردار
یعنی منفعت و نفع گرفتن للمقوین مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کرده اند بذکر احد الضدین چنانکه
سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح کوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو واورا بپاکی
یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم قرانی یعنی باوقات نزول آن یا
بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهة آنست که غروب
دلیل بر زوالست و زوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را از زوال
نیست یا بمطالع کوکب یا بمجاری آن و در عین آورده که مراد مساجد صحابه ... است
کما قال صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی
والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور بر رجم شیاطین شده بود و آن از وقت بعثت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هنگام بعثت او و امام زاهد رحمه الله علیه فرموده که مراد بنجوم نجوم قرآن است
و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بوده
هر نجمی را موقعی و قراءة امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع خوانده اند بهمین قول است
و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه
و بدرستی که آنچه خدای بدان سوگند خورد لقسم سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم
بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر
شما میخواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است بر اصول علوی
که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ

ثلثیع

وقاری

وقاری او معزز و مکرم است و این قرآن نوشته شده است فی کتاب مکنون در کتاب پوشیده و نگاه داشته
نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نمی بیند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وی است
الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملایکه مطهرند از کدورات اوصاف ردیه کلبی رحمه الله علیه گوید
مراد سفره اند و بررة و بعضی ضمیر را عاید بالقرآن داشته اند و مراد او مصحف است یعنی مس
نکنند مصحف را مگر پاکیزگان از احداث ... نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب
و محدث باید که مس مصحف نکنند فقهاء شافعی و مالکی رحمهم الله محدث و جنب و حائض را
تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و چنان گویند محدث را و جنب را ... اباحت حمل مصحف
و مس آن و حائض را نیز ... و امام اعظم رحمه الله علیه گفته بر محدث و جنب و حائض و نفسا را
مس مصحف مگر با غلافی منفصل از وی ... مکروه است که جنب و حائض را القول امام الولوالجی
رحمه الله جائز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه بکنار و نزد امام محمد رحمه الله هیچ
وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءة کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست
که دوست تر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله علیه فرموده
که مراد از وی طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله
عنهما منع میکرد از آنکه یهود و نصاری تمکین دهند از قرائت و محققان گفته اند مراد از
مس ادراک معنا است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند یا عمل بقرآن
یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث ضلال
یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن ندانند الا آنها که سرایشان پاک باشد و جنید قدس سره
فرموده که پاکی سر یعنی ماسوی الله حکیم سنائی رحمه الله فرموده که ~ جمال حضرت قرآن نقاب
آنگه براندازد که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا و در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود
باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرآئی
خلق و شهود خلق در مرآئی حق و این معنی میسر نشود جز نقبای شاهد و شهود در مشهود
~ چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم تنزیل قرآن فرو

فرستاده شده است مِن رَّبِّ الْعٰلَمِينَ از نزدیک آفریدگار عالمیان أَفَبِهٰذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن
که قرآن است أَنتُم مُّدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناگرویدگانید یا مداهنه کنندگانید یا منکران وَتَجْعَلُونَ
و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ آنکه تکذیب کنید مر او را یا
مکر دانید شکر روزی خود را که نسبت باران را بانوا کنید و این تکذیب سخن خدا است
فَلَوْلَا پس چرا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد جان بحلقوم در وقت مرگ وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ و شما
آنگاه تَنظُرُونَ می نگرید به بیمار وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بدان محتضر مِنكُمْ از شما وَلَٰكِن
لَّا تُبْصِرُونَ و لیکن نمی بینید و نمیشناسید از آنکه قرب علم و قدرت و رویت است فَلَوْلَا
إِن كُنتُمْ پس چرا اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز
گردانید روح را بجسد إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان ملخص آیه آنست که اگر در انکار
حشر و قرار است میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فَأَمَّا إِن كَانَ
پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود
فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلق از غم یا مغفرت یا فرح
و ایشان در قبر بود و یاد در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه
مشموم و ایشان در بهشت باشند وَجَنَّتُ نَعِيمٍ و دیگر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا
إِن كَانَ اما اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست
فَسَلَامٌ لَّكَ پس سلامت است ترا ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین و
اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم از اصحاب یمین که برادران تواند
یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی تو دلشاد باش که ایشان سالم اند از همه آفتها
وَأَمَّا إِن كَانَ و اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدا و رسول را الضَّالِّينَ
گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ پس مر او راست پیشکش در قبر از آب گرم کرده شده در دوزخ
یا دود آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان
إِنَّ هَٰذَا هر آینه این که گفته شد در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه ان

حق الیقین

حق الیقین است یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار
بزرگ خود و قول آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سُورَةُ الْحَدِيدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ نماز گذارد و پرستش کرد مر خدای را
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا هر که در آسمانها است از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان اشهر آنست
که تسبیح گفت مر خدا را و پاکی یاد کرد و آنچه در آسمانها است از ملک و ستاره و مهر و ماه و غیر آن فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن لیکن تسبیح عام است بلسان حال
اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی تسبیح بود کما قال الله تعالی وظلالهم بالغدو والاصال
وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای تبارک و تعالی غالب بر هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها که موجد آنست و متصرف در آن
يُحْيِي زنده میگرداند وَيُمِيتُ و میمیراند در دنیا وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از اماتت
و احیا قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا پدید آرنده آنها یعنی قدیم است
که اول نیست او را ابتدا نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای همه موجود است یعنی باقی ابدیست
که آخر نیست او را نهایت نیست الاول بلی ابتدا و الاخر بلی انتها بود و نبود این
چه بلند است ولیت باشد این نیز نباشد که هست وَالظَّاهِرُ آشکار او جود او بکثرت دلایل
وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل اقوال مفسران و مذکران و محققان
در این آیه از صد و هفتاد و تجاوز کرده و شرحی تمام و لب الکلام در جواهر التفسیر سمت
ثبت یافته و اینجا بر دو قول اختصار میرود و صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت
از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند گروهی اول که حال ترا
بکار آیند چون پدر و مادر دویم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم
زمره که آنکه را با تو باشند چون دوستان و یاران و مصاحبان چهارم فرقه که بنان
با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد و داعیه برین مکن

وکارساز خود دانسته باز امیدوار که اول منم چو ترا از عدم بوجود آوردم آخر منم که باز گشت
تو بمن خواهد بود ظاهر منم بصورت تو بخورسته وجهی بیار الستم باطن نیز منم بسرایر حقایق در دل
تو و دولت نهادم — اول و آخر تویی کیفیت حدوث و قدم — ظاهر باطن تویی حیثیت وجود و
عدم — در بحر الحقایق آورده که اول است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و بر
همین منوال ظاهر است در عین باطنیت باطن است در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز قدس
سره ازین تعبیر کرده خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیه
خواند و مقصود حیثیت جمع اضداد بود الا در تحقیق واحد و اعتبار واحد در ان واحد
اول و هم در اول آخر هم در آخر اول باطن هم در ان دم ظاهر و هم در ان
دم باطن او محیط است بر همه اندر صفات — بر همه پاکی و مستغنی ذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او بهمه
چیزها عَلِيمٌ داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت بدانش یکسان هُوَ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامل فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده کنند حدوث اشیا را اخبری پس جزوی ثُمَّ اسْتَوَى
پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرا امور متعلق بدو و قضا نا دست يَعْلَمُ میداند
مَا يَلِجُ الخ در یابد فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و کنجهای
وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نبات و معدنیات و بعضی از
دفاین و دینی و بعضی کنوز و تمامی موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برق و تگرگ و ملایکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا
رود و در آید فِيهَا در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه که عملها بندگان می نویسند
وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بالفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت هیچ حال از شما منفک نشود و این معیت بعقل مفهوم
نگردد بلکه ذوق آن بکشف دریابند — این معیت نمی گنجد در بیان — نی زبان دارد
خبر نی زبونگان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید بَصِيرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد

له ملک

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

مراوراست حکم گذاری و فرمان برداری در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول
تعلق بابداع و ثانی باعادت خواهد بود منفرد باید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردیده شود
عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ
النَّهَارَ و در آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز بر شب بیفزاید و کند باختلاف فصول
وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بگروید ای کافران
بِاللَّهِ بخدای و او را یگانه دانید وَرَسُولِهِ برسول او و اقرار کنید برسالت او که محمد است صلی الله علیه و سلم و تصدیق
وی نمائید وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ ازانچه گردانید است خدای شما را مُسْتَخْلَفِينَ
خلفا گذشتگان تصرف فِيهِ در وی یعنی از ان مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت
ایشان بشما رسید در راه خدای بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدای و رسول
مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را از زکوة و جهاد و سایر خیرات لَهُمْ مر ایشان را
أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و اجری عظیم که جنت و نعیم است وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ و چیست شما را که نمی گروید
بِاللَّهِ بخدای و بوحدانیت او معترف نمیشوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر فرستاده است يَدْعُوكُمْ
میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی
که فرا گرفت خدای مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را در روز الست باقرار ربوبیت و نفی شرک إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ باوردارندگان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آنکه فرو
میفرستد عَلَى عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و سلم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد خدای شما را یا قرآن یا پیغمبر بدعوت
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلال بهدایت
و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی
که خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ مهربانست که قرآن میفرستد رَحِيمٌ بخشاینده است که رسول را
بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا در آنکه
نفقه نمیکنید مالها خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست مِيرَاثُ

السموات والارض میراث آسمان و زمین یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنا از اهل
آن بوی باز خواهد گشت وامروز نیز هم ورا است ولکن خلق در ان انقرف میکنند وآخر دست تصرف
دیگران کوتاه شده ولی سبحانه باز رود و درین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید
که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای ادران نگاه دارید و برای خود
اندوخته سفر آخرت سازید لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مومنان من انفق
هرکه نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل و کارزار
کند با دشمنان خدای و رسول یا کسی که انفاق نماید و مقاتله پیش دارد و بعد از فتح چه در ان وقت
مال بسیار خواهد بود و مجاهدان با اتفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان
و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از انکه
نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال میکنند
پیش از فتح و پس از ان وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان
متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون بانچه میکنید از نفقه و قتال با خلاص یا ریا خبیر داناست
اکثر مفسران برانند که این آیه در شان ابو بکر صدیق است رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد
و نفقه داد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند
صاحب قدم مقام تجرید ا سر دفتر جمله اهل توحید ء در جمع مقربان سابق ء حقا که جز او نبود و صادق
من ذا الذی کیست آنکس که او یقرض الله وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را و امید عوض
قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی الطیب نفس خود با اخلاص
جهة طلب عوض با آن مانند که قرض میدهد
فیضاعفه تا زیادت کند خدای قرض او را له برای او یعنی اجر او را اضعاف سازد
وله و مر او را بود اجر کریم مزدی گرامی که بهشت یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان
گروه را والمؤمنات و زنان مومنه را بر صراط و در ان دم یسعی میرود و میشتابد نورهم
روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا آبسانی میگذرند وبایمانهم و از جانب
راست ایشان تا ایشان را بهشت راه نمونی میکنند و از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است

که نور هر کس بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگری برابر کوهی و یکی را
بمقدار نخلی و آن دیگری را نوری آن مقدار که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مومن
بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را که بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات در آمدن
است در بوستانها که می رود تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها
و باشید شما خالدین فیها جاویدان در ان ذلک این بشری بجنت جاوید هو الفوز
العظیم آن رستگاری بزرگ است چه از همه اهوال قیامت ایمن شده و غریق الطاف خدای
و دیدار ملک متعال می بینید نه اخر جان بتقدیس خدای و دیدارش ء ابو امامه رضی الله عنه
فرمود که مومنان را برصراط نور دهند و کافر و منافق را ای بی روشنی بگذارند و مومنان هرگاه روی
باز پس میکنند همه صراط روشن میگردد و پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان
نرسید که تعالی الله تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن آن روزی را که گویند مردان منافق
والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما
انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما چون بما نگرید قیل ارجعوا
گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملایکه مر منافقان را که باز گردید وراءکم باز پس خویش یعنی
به بازار دنیا فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا باید
آورد یا که اینجا کی که تنوریش است در محشر لبی ء آب از اینجا بر که در دریا شور و
شیرین است ء منافقان فهم آن معنی نکرده تصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس
کنند فضرب پس زده شود یعنی بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان و مومنان بسور دیواری
بزرگ چون باره شهری له باب مر او را دری باشد که مومنان بدان در آیند باطنه
باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فیه الرحمة در و رحمت بود زیرا که نزدیک
بهشت است وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست
عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند
باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده از ان در نگرند

مومنان را اجازت بده نمایند که خواهان متوجه ریاض جنان اند ینادونهم بخوانند ایشان را بزاری
و گویند ای مومنان ألم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در روی بجماعت شما نماز میگذاردیم و روزه
میداشتیم قالوا بلی گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید ولکنکم ولیکن شما فتنتم
انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید و سزاوار عقوبت گشتید
وتربصتم و تاخیر کردید در توبه وارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه
وسلم وغرتکم الامانی و فریفت شما را آرزوهای باطل یعنی طمعهای دور و دراز پیش گرفتید حتی
جاء امر الله تا وقتی که بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدای
الغرور شیطانی فریبنده بادینی تا باشید فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم
از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا و نه از کافران
نیز آنانکه نگرویدند مأویکم جای شما و ایشان آتش دوزخ بود النار آتش هی مولیکم او اولی
است بشما وبئس المصیر و بد بازگشتیست آتش آورده اند که مومنان در مکه با فقر و فاقه بجهدی
تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد
آثار فتور و قصور در وظایف و عبادات ظاهر گشت آیه آمد که الم یأن آیا وقت نیامد
للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه نرم شود دلهای ایشان
لذکر الله برای یاد کردن خدای وما نزل و برای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام
خود قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شده بود این آیه نازل شد یا ایها
الناس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیه در شان منافقانست
میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترسکار گردد و ادای
شعار خود سازند ولا یکونوا و مباشید ای مومنان کالذین اوتوا الکتب مانند آنانکه ایشان را
کتاب داده اند من قبل پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشان را توریة و انجیل
داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و اهل دور
پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در ایشان خشوع نماند وکثیر منهم

وبسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را
از فرط قسوت و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت و نتیجه نرمی دل توجه بطاعت
دل کز نور معنی نیست روشن * مخوانش دل که آن سنگ است و آهن * دلی کز گرد غفلت
زنگ دارد * از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله
آنکه خدای تعالی یحیی الارض زنده میکرداند زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی
آن بریحان میتواند زنده کرد مردها را ساخت اموات را قد بینا هر آینه که روشن کردیم
لکم الایت برای شما نشانهای قدرت را لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال
بکار برید ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقت و زنان تصدیق کننده
که قول خدا و رسول را راست داشتند و بعض بتشدید میخوانند یعنی مردان و زنان صدقه
دهنده واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند خدای را قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از طیب
اموال یضعف زیاده کرده شود لهم برای ایشان مزد ایشان را از ده تا هفتصد زیاده
ولهم و مر ایشان راست اجر کریم مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت والذین امنوا
و آنانکه گرویده اند بالله ورسله بخدای و فرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان
اولئک آن گروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راستگویان والشهداء و گواهان اند
بر عبادت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهداء
مبتدا است بدین معنی آیه اینست که آنها که شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند در درجات
قرب لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان که وعده کرده ایم ونورهم و روشنی که او را
در حشر ایشان بود والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبر کردند وکذبوا
بایتنا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بمحمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستاده ایم اولئک
آن گروه اصحب الجحیم ملازمان دوزخ اند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا
آن را که زندگانی این سرای لعب بازیچه ایست ولهو و بیهوده و رنج کشیدن در طلب ع
متاع او چون لعب کودکانست در بازیابی حاصل وزینة بازیچه ایست طفل فریب این متاع قهر

بی عقل مردمان که بدو مبتلا شده‌اند وَزِينَةٌ و دیگر آرایشی است در مطاعم خوشگوار و ملابس
نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت
عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات بر بسیاری مالها وَالْأَوْلَادِ و کثرت فرزندان و عبید
که اندک زمانی آن باید تا بر طرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد
و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود نیست مثلها اینها در سرعت زوال و زود انتقال
كَمَثَلِ غَيْثٍ همچو باران است که بعد از تشنه باید و در جهانگیره روست زود بر وید و قایم گردد و پس از
روییدن أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد بزرگان را نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ
آنگه خشک گردد یکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس می‌بینی آن گیاه را زرد شده بعد از
سبزی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده
وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت است مر دشمنان خدا را که همه وقت
عمر خود در طلب دنیی گذرانیده‌اند و از حق فراموش کرده‌اند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش است
مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق را که در جست و جوی مولی ترک کشیده‌اند و ترک
کردند سعدی طالب دنیا تو لیکن مغروری ای اهل عقبی تو نیکی مزدوری ای اهل الله تو جمیل
عالم تو دوری تو طالب نوری بلکه عین النوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ الدنیا
مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور است کسی که دنیی را دوست دارد از حصول نعیم اخروی
باز ماند و از مستلذات نفس و هوا انگاران سرای نبرد داز و اما اگر صاحب دولتی را ابدا توفیق
روزگار شده با سباب دنیی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره برد او را
بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح شمال را که از بهر حق باشی
حمول نعم مال الصالح گفتش رسول سَابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات
آمرزش واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای
فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفته که وسیله
مغفرت حضرت متابعت است صلی الله علیه وسلم پس حق سبحانه میفرماید که بشتاب نمایید

متابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بهشتی که پهنا در رفتن بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند آسمان و زمین است بتقریبی که همه را صحایف دقیقه سازند و بیکدیگر
وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است اینچنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانی که گرویده‌اند
بخدای وَرُسُلِهِ و به فرستادگان او ذَٰلِكَ آن که دریافتن توفیق برآن فَضْلُ اللَّهِ
فضل خدا است و کرم او يُؤْتِيهِ میدهد بجناب خود مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان هم در دنیی بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت
و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسیدنی از غم و انواع مصایب فِي الْأَرْضِ
در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و ذر رنج و مانند آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما
چون بیماری و ضعیفی و فقر و موت اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته شده است در لوح
محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبه را یا زمین را یا نفسها را إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی
که ثبت مقدرات بر لوح محفوظ با وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست فرا نزل
این حکم فرمود از روی رافت جهت آنکه نفوس ایشان قرار گیرد و دانند که احکام ازلی
بسنخ نمیگردد و میگوید که اینها بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شد از شما از مال و حضب و عافیت و صحت وَلَا تَفْرَحُوا و شاد شدن
مگردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنیی اخبار است بمعنی نهی یعنی ادبار دنیا
ملول مدارد و اقبال آن مسرور مشوید که آن را نه قرار است و نه اعتبار بیت گر دست دهد آن
برای شادی نکنند ور فوت شود دنبر زد غمی از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هر که این
آیه کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند
بیت مال ار بود و نهد مشوش دل از آن ور فوت شود مشو ملول از آن زان نبذ البیت
بکن یاد از آن تا دنیی و دیت شود ابا دا از آن وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد
كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبر را که بنعمه دنیی بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیی و فخر کننده بر آل
بر اکفار و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور اند

که با وجود دنیی داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدای صرف نمایند
وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی کردن و در تبیان آورده
که بقول جمعی مراد ازین آیه یهود اند که بخل کردند در بیان چیزی که ایشان بود از علم بصفات
و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنرا بپوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن
فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلوات الله وسلامه
علیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است از وی و از انفاق الْحَمِيدُ ستوده
در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدا و دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم
رُسُلَنَا فرستادگان خود را یعنی ملائکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزاتست
یا خبر انبیا و اضحی وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که متضمن مصالح
دینی و دنیوی باشد وَالْمِيزَانَ و منزل گردانیدیم بایشان ترازو لِيَقُومَ النَّاسُ تا
قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند میان ایشان در میان یکدیگر بوقت
معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده که [illegible]
اسباب او بست و امر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام
فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت بدنیا آمد از آهن با وی
همراه بود انبر و پتک و سندان در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز از آسمان
بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزاری سخت
یعنی الت کارزار که در کارزار بکار آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه
و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن وَ
مَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن سودها مر مردمان را چه قوام صناعات و حرفتها باهن بازبسته است
و هیچ حرفتی نیست که آهن در و دخل ندارد و نفع کلی آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان
هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاد
تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر منهج راستی فیصل یابد

و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل ممتاز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا به بیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را
که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ و یاری دهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد
کفار مراد مومنانست که یاری پیغمبر را بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان
در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم مددکاری مینمودند در غیبت باز هوادار نبودند إِنَّ اللَّهَ
قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست بر اهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالبست بر همه بحکم و فرمان
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل را بجرهم
وَجَعَلْنَا و در ودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری وَالْكِتَابَ و وحی
کردیم بر ایشان کتابهای را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از آنها که انبیا بدیشان آمدند
مُهْتَدٍ راه یافتگان اند یعنی ایمان آورده بکتاب دینی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان
فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویده بکتاب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی
آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بعقب نوح و ابراهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادگان خود چنانکه
بعد از نوح صالح را علیهما السلام و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف را علیهم
السلام وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بِعِيسَى
ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مرو را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا
و افکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ در دلهای آنانکه اتَّبَعُوهُ پی روی کردند مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً
و بخشایش بر یکدیگر یعنی تابعان عیسی مر خواص انرا بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً
و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیت را و از پیش خود ابْتَدَعُوهَا در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا
فرض نکرده بودیم آن را عَلَيْهِمْ بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام
بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان دین ماندند از میان
ایشان بکوهها بیرون رفتند و صومعها و کلیسها و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح
اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ و لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیت
پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نگاه داشت

آن بود بلکه بتثلیث قایل گشتند و قرآن و محمد را صلی الله علیه و سلم منکر شدند و اندکی از ایشان

از منهج متابعت مسیح انحراف نموده حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم دریافتند و بدولت

اسلام و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند حق سبحانه درباره ایشان میفرماید

که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنان را که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله

علیه و سلم أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از رهبانان

فَاسِقُونَ بیرون آمدگان اند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای کسانیکه ایمان آورده اید بموسی و عیسی اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و بگروید

بِرَسُولِهِ بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه و سلم يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره

مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم و یکی برای ایمان بسایر انبیاء وَيَجْعَلْ

لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ

و بیامرزد مر شما را گناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مومنان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان

آورده اند که با مید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و نا گرویدگان حسد بردند

آیه نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ

تا بدانند اهل کتاب که بحسب من نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند

عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان نکو

شده هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و خوا

بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدا است يُؤْتِيهِ عطا کند آن را مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسیده

فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هستند بخشش و کرم

زنوال تو بهره مند دارند نیک و بد زعطای تو اعتراف سورة المجادلة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نموده بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله

ازان

ازان استمتاع امتناع کرد و اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت

طلاق بود خوله بجناب نبوت آمد و درین باب استفسار نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

فرموده که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمی برم

مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خوردی ایشان و حفا وقت انیس فریر نه

نهایت غمناک شده دیگر باره سخن بحضرت صلی الله علیه و سلم بازگردانیده و همان جواب شنیده روی

نیاز باسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک حالی آیه آمد قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنود خدای

قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زنی را که جدال میکرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِي

و ناله کرد و شکایه خود بر داشت إِلَى اللَّهِ بخدای وَاللَّهُ يَسْمَعُ و خدای میشنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ

دادن و سخن بازگردانیدن شما هر دو یعنی تو چندانکه میگفتی که بوی حرام شدی و او میگفت مرا طلاق

نداده إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان را بَصِيرٌ بیناست با حوال ایشان

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنْكُمْ از شما مردمان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود و گویند که تشبیه

کنند زنان را بپشت مادر مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی

بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیست مادران ایشان در حقیقت إِلَّا

اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزاده اند ایشان را و ازواج نبی صلی الله علیه و سلم در منعات

حکم مادر دارند وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته یعنی

ناروا در شرع وَزُورًا و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای

عفو کننده است مر گناهان توبه کنندگان را ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مرایشان را با یجاب

کفارت و ظهار تشبیه زوجه است با آنچه تعبیر کنند با آن زوجه با تشبیه عضوی شایع از و بعضوی

که حرام باشد نظر مردم بران از اعضاء محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید تو بر من چون

ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یا بطن فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا

و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود

ثُمَّ يَعُودُونَ پس بازگردند لِمَا قَالُوا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی بمذهب امام اعظم رحمه

علیه بااس که کند مراو را برزوجیت در عقب ظهار و اگرچه لحظه باشد با مکان طلاق و این
قول امام شافعی است رحمة الله یا وطی کند بمذهب امام مالک رحمة الله و نزدیک وی عود
بوطی باشد و پس و بهر تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند
و عزم نماید بوطی او یا نگاه داد در زوجیت یا وطی کند فتحریر رقبة پس بر ویست آزاد کردن بنده
خواه مومنه و خواه ذمیه و خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمة الله و امام شافعی رحمة الله
گوید که رقبه مومنه آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا یعنی از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را
و تمتع گیرند از هم و اولی بر آنند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از
کفارت ذلکم این حکم کفارت که مامور شدید بدان توعظون به پند داده میشود تا آن
تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ والله بما تعملون و خدای بدانچه میکنید خبیر داناست پس
پوشیده نمی‌ماند فمن لم یجد فصیام شهرین پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او
محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد و نقل کند بروزه و این قول
امام شافعی است و امام مالک رحمة الله الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم رحمة الله
اگر بنده دارد از آدمی باید کرد هر چند بخدمت آن محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه
محتاج است پس بر وی است روزه دو ماه پی در پی گرد میان افطار نکند بی عذر و اگر افطار
کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذر دارد در آن خلافست و این روزه باید که من قبل ان یتماسا
یعنی از آنکه مس کند رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه داشتن فاطعام ستین مسکینا
پس بر وی است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب
غله بمذهب امام شافعی رحمة الله مدی از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد
تا این احکام مقرر گشت لتومنوا بالله تا تصدیق کنید مر خدا را ورسوله و پیغمبر او را القول و امر او
وتلک حدود الله و این حکمها حدها ست که از آن در نتوان گذشت وللکافرین و مر نا
گرویدگان را که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذابی دردناک است در آخرت ان الذین
بدرستی که آنانکه یحادون الله ورسوله مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او یعنی از حدود

متتابعین

مسکینا

امر و نهی تجاوز مینمایند کبتوا خوار و نگونسار کرده شوند کما کبت الذین همچنانکه ذلیل و رسوا شوند آنانکه
من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما آیات بینات
آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وللکافرین
و مر کافران راست بهر وقتی و زمانی عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مر ایشان راست
چنین عذابی در آخرة یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه ایشان را از قبور
جمیعا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا با آنچه کرده باشند
احصیه الله نگاهداشته باشد خدای عمل ایشان را ونسوه و ایشان فراموش کرده باشند والله
علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شهید گواه است و مناسب
آن مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند کرد ع حاکم بحکم دم نزند گواه نیست
حاکم که خود گواه بود قصه مشکل ع در کشف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او
با صفوان امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را
داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن
آیه آمد که الم تر ان الله آیا نمی دانی آنرا که خدای یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانهاست از ملائکه
و نجوم و ارواح وما فی الارض و آنچه در زمینست از معادن و نباتات و حیوانات ما یکون
من نجوی ثلثة نباشد از سه تن راز گوینده با هم الا هو رابعهم مگر که خدای چهارم ایشانست
بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشانست و اطلاع دارد بر سخن ایشان
ولا خمسة و نه پنج راز گوی باشند الا هو سادسهم مگر او ششم ایشانست بر انس و وحشت یعنی
ایشان را شش ساخته ولا ادنی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد ولا اکثر و نه بیشتر از
پنج تن الا هو معهم مگر او با ایشانست در علم اینما کانوا هر جا که باشند در اقطار سموات
یا در زوایای زمین چه علم او باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند ع این
معیت در نیابد عقل و هوش ، زین معیت دم مزن بنشین خموش ، قرب حق با بنده دور است از
قیاس ، بر قیاس خود منه آنرا اساس ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند در

ازبراي تفضيح و تشهير ايشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخيز اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستي كه خداي بر همه چيز
از گفتار ما و كردار ما عَلِيْمٌ داناست و نسبت علم او با همه معلومات يكسانست حالات اهل
آسمانها چنان داند كه حالات اهل زمين را و علم او مخفيات امور را بران وجه احاطه كند كه بجليات
آن — نهان و آشكارا هر دو يكسانست نه اين را بنو و ترجيحي نه آنرا او برتر داني در تفسير
امام زاهد رحمه الله آورده كه جهودان و منافقان را عادت بود كه چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم
سريه فرستادي و خبر ايشان ديرتر آمدي بر سر راه مومنان با نزديك ايشان نشستندي
و با يكديگر راز گفتندي و بگوشه چشم بدان كه در ان سريه كسي داشتندي نگاه كرده رمزي بغمزه
در ميان آوردي مومنان را گمان افتادي كه مگر آن لشكر را كاري افتاده بغايت اندوهناك
شدندي اين خبر بحضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم رسيد و ايشانرا ازان نهي كرد دو سه نوبت
اجابت كردند و ديگر بار همان سوال ثاني آغاز نهادند و آيه آمد كه اَلَمْ تَرَ آيا نمي بيني و نمي نگري
اِلَى الَّذِيْنَ بسوي آنانكه نُهُوْا باز داشته شده اند عَنِ النَّجْوٰى از راز گفتن با يكديگر يعني اينانرا نهي
كرده اند ثُمَّ يَعُوْدُوْنَ پس باز ميگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بدان چيز كه نهي كرده شده بودند ازان وَ
يَتَنٰجَوْنَ و راز ميگويند از روي استيزه بِالْاِثْمِ بانچه ايشانرا آثم سازد از غيبت مومنان
وَالْعُدْوَانِ و به بيداد در حق اهل ايمان و اندوهناك ساختن ايشان وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ
و نافرماني پيغمبر صلى الله عليه وسلم و باز نا داشتن كلام ايشان در عالم آورده كه جهود
نزد حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم آمده گفتند السام عليك حضرت فرمود كه عليكم عائشه
رضي الله عنها شنيد گفت السام عليكم و لعنكم الله و غضب الله عليكم آنحضرت فرمود كه آهسته
باش اي عائشه و نرم خوي كن عائشه رضي الله عنها فرمود كه يا رسول الله مگر نشنيدي
كه چه گفتند حضرت صلى الله عليه وسلم گفت مگر تو نشنيدي كه من چه گفتم رد كردم سخن ايشانرا
بر ايشان و كلام من در باب ايشان مستجابست نه از ان ايشان در باره من
پس حق سبحانه آيه فرستاد كه وَاِذَا جَآءُوْكَ و چون بيايند جهودان بسوي تو حَيَّوْكَ تحيت
گويند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بآنچيزي كه تحيت نگفته ترا بِهِ اللّٰهُ بآن خداي يعني خداي تعالى ترا گفت

وسلام

وسلام على عباده الذين اصطفى و ايشان ميگويند السام عليك و سام بلغت جهود مرگست يا قتل
بشمشير وَيَقُوْلُوْنَ و ميگويند جهود فِيْ اَنْفُسِهِمْ در ميان يكديگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ چرا عذاب نميكند
خداي ما را بِمَا نَقُوْلُ بانچه ميگوييم نسبت با پيغمبر او يعني اگر وي نبي بودي بايستي كه بدين اهانت
كه ما وي ميرسانيم خداي ما را عذاب كردي حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ايشانرا دوزخ از براي
عذاب يَصْلَوْنَهَا در آيند بدان فَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد جايگاهيست دوزخ يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
اي گرويدگان اِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گوييد با يكديگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگوييد بِالْاِثْمِ بگناه
وَالْعُدْوَانِ و به بيداد وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ و نافرماني رسول چنانچه منافقان و جهودان ميگفتند
وَتَنَاجَوْا و راز ميگوييد بِالْبِرِّ به نكوكاري وَالتَّقْوٰى و پرهيزگاري و ترسكاري
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسيد از خداي در هر كاري كه كنيد الَّذِيْٓ اِلَيْهِ آن خدايي كه شما اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوي او
جمع كرده خواهيد شد و شما را بر كردارها تمام جزا خواهد داد اِنَّمَا النَّجْوٰى جز اين نيست كه راز گفتن باثم
والعدوان مِنَ الشَّيْطٰنِ از وسوسه شيطانست كه در چشم شما آرايد و بران ميدارد
لِيَحْزُنَ الَّذِيْنَ تا اندوهگين گرداند مومنان را وَلَيْسَ و نيست شيطان يا تناجي بِضَآرِّهِمْ شَيْئًا ۷ اٰمَنُوْا
ضرر رساننده مومنان بچيزي اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوري خداي يعني بمشيت و قضاي وي وَ
عَلَى اللّٰهِ و بر خداي نه بر غير او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ بايد كه توكل كنند مومنان و مهم خود با حق گذارند
و باك ندارند از گفتن جهود و منافق حسابي برندارند كه كردار ايشانرا مقداري و اخبار ايشانرا
اعتباري نيست — ذكر ما سخن ختم شد گوي مگوي كه اهل مجلس يارا از ان حسابي نيست
جمعي از اهل بدر رضي الله عنهم بمجلس حضرت رسول صلى الله عليه وسلم آمدند و بعضي از اصحاب گرداگرد
حضرت پيغمبر فرو گرفته بودند بديشان سلام كرده در ميان مسجد بر پاي ايستادند و كسي ايشانرا
جاي نداد حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود كه قم يا فلان و قم يا فلان و ايشان برخواستند
و جاي با اهل بدر گذاشتند منافقان مجال يافته درين باب آغاز سخن شكايت كردند
آيه آمد كه يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اي كسانيكه گرويده ايد اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا چون گفته شود شما را كه جاي فراخ
كنيد فِي الْمَجٰلِسِ در مجلسها چون مجالس ذكر و تلاوت و نماز فَافْسَحُوْا پس جاي كشاده كنيد بر مردم

يَفْسَحِ اللّٰهُ تا گشاده گرداند خداي لَكُمْ مر شما را در قبرها و در بهشت قبرها باسعت برو باد لما
نما نشرح کرداند بازاله تضایق و تزاحم وَاِذَا قِيْلَ و چون گفته شود اُنْشُزُوْا مر شما را که برخیزید و برروید
فَانْشُزُوْا پس برخیزید در موضع آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می نشستند
و چون یکی از ایشان را جمعی چون طلبید خوشنود نمیشدی که برخیزد این آیه نازل شد و در تفسیر ماوردی
مذکور است که چون گوینده برخیزید بنماز و جهاد و در جهاد و بغزا برخیزید يَرْفَعِ اللّٰهُ تا بردارد خدای تعالی در
درجها و بهشت الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ آنان که گرویده اند از شما وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و برسید او و آنان که داده
شده اند علم بعلم یا بکار دَرَجٰتٍ درجهای بالا از درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن
عالم افضل است از مومن بی علم و در کشف الاسرار آورده نقل از ابن منصور رحمه الله که اوزاعی را
در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب جویم گفت هیچ درجه بلندتر
از درجه علما ندیدم و از آن گذشته درجه اندوهگنان این جواب موافق آیتست و علما دین را
درجات بلندتر است هم در دنیا بمرتبه و شرف وراثت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل
و قدر موافقت با اصفیا از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که مومن عالم را برد از تعداد
بالای درجات غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز دو باشد شصت سال
و در حدیث ابی داود رحمه الله مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شب
که بدر باشد بر سایر کواکب — مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء اذ بنار الکرامی و نعم العامل
— رفعت آدمی بعلم بود هر کرا علم بیش و رفعت بیش قیمت هر کسی بدانش اوست
بیاز افزون بعلم قیمت خویش وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه شما میکنید خَبِيْرٌ داناست در این
سخن بیم و امید و وعد و وعیدست آورده اند که مردمان بسیار نزد میکردند بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و از بسیار میگفتند و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه
رسید که آنحضرت تنگ آمد این آیه نازل شد که يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان اِذَا نَاجَيْتُمُ
الرَّسُوْلَ چون خواهید که راز گویید با رسول فَقَدِّمُوْا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَيْنَ يَدَيْ
نَجْوٰىكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذٰلِكَ این

صدقه دادن قبل از نجوی خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر برای
آنکه گناهان محو گردد فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدای
آمرزنده است مر کسی را که این کار نکند یعنی بی صدقه راز گوید رَّحِيْمٌ مهربانست بنده را تکلیف
مالایطاق نماید در خبر است که این حکم ده شبانروز مستمر داشت و مرتضی علی رضی الله عنه یک دینار
زر بود آنرا بده درم کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول صلی الله علیه وسلم
رازی گفتی و خبری پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرموده که حکم
نازل شد و جز علی رضی الله عنه کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست و گویند که آن
حکم یکساعت از روز بیش نبود و علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد و پس آیه آمد که
ءَاَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را اَنْ تُقَدِّمُوْا آنکه پیش دهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ
پیش از راز گفتن خود صَدَقٰتٍ صدقه فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ
و بازگشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز فرضها را
وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجبه را وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای و رسول او را
در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما
میکنید در خبر است که عبدالله بن نبتل منافقی بود و با رسول خدای صلی الله علیه وسلم نشست
و خبر راست کردی و سخنان آنحضرت بایهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی
که دل او را دل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود
که تو ما را چرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران
خود را آورده تا سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد که اَلَمْ تَرَ
آیا نمی نگری اِلَى الَّذِيْنَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ گروهی را
که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان مِّنْكُمْ از شما
که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودان اند وَيَحْلِفُوْنَ و سوگند میخورند عَلَى الْكَذِبِ

یجدوا
صدقات
ع

مدروغ دعوی اسلام واحترام سید انام وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم
اماده کرده است خدای برایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت
باتش دوزخ انهم بدرستی که ایشانرا ساء بد است ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند و بران
اصرار مینمایند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندهای دروغ خود را جنة سپری یعنی پناهی که خون
جان و مال ایشان در امان ماند فصدوا پس باز داشتند مردمانرا بوقت ایمنی خود عن
سبیل الله از راه خدای بطعنه انگیزی و سخن چینی ... بدل میسازند تا از جهاد متقاعد کردند
فلهم پس مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان
روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله
شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک آن گروه منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند
هم فیها ایشان دران خالدون جاوید ماندگان اند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه در کم
ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله یاد کن آن روز را
که برانگیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای خدای
بر اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم همچنان که سوگند میخورند برای شما ویحسبون آن روز
می پندارند انهم آنکه ایشان علی شیء برچیزی اند و کاری میکنند که سوگند بیهوده نه وجهد ...
میفرمایند الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان و دروغ
ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند استحوذ مستولی شد
و غلبه کرد علیهم الشیطان برایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس
فراموش گردانید برایشان ذکر الله یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اولئک
آن گروه فراموش کاران حزب الشیطان لشکر دیواند و تابع او الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستی
که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب
مخلد افتادند ان الذین بدرستی که آنانکه یحادون الله خلاف کنند خدای و رسول او را
اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در دین بگذار

جمیعا

ورسوله

قتل

قتل و سبی کفار شدند و بعضی اسیر ... ری و بی اعتبار کتب الله نوشت خدای در لوح
محفوظ و حکم کرد که بهر حال لاغلبن انا هر آینه غالب شوم من ورسلی و فرستادگان من
و غلبه رسل اگر مامور اند بحرب ... و اگر مامور بحرب نیستند بدلیل و حجت
ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد
و کسی بر منع او قادر نباشد ... حکمی که آن ... کسی را دران مجال تصرف
کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر منافقان دوستی ایشان با دشمنان خدای ... مخلصان
میکند که مطلق با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چند قرابت قریبه باشد خطاب نمود لا تجد
قوما یؤمنون نیابی و نشاید که نیابی گروهی را که میگروند بالله والیوم الآخر بجزای در روز
باز پسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست دارند من حاد الله ورسوله هر که
خلاف کند با خدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند ولو کانوا
و اگر چه باشند آن مخالفان خدای و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رضی الله عنه
که پدر خود عبد الله جراح را بکشت در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون
ابو بکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون
مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان
چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه
و ابو عبیده رضی الله عنهم که اقربا خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک
آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فی
قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص و اتقان
وایدهم و تقویت کرده است ایشانرا بروح برحمتی و لطفی یا بنور هدایتی منه از نزدیک
خود گویند ... داده است ایشانرا جبرائیل یا بقرآن ویدخلهم و در آرد ایشانرا در حشر
جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من تحتها از زیر درختان آن الانهار جویهای آب

ابن

درشیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بوده باشند در ان رضی الله خشنود شد خدای عنهم
از ایشان بطاعتی که کردند در دنیا و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بکرامتی که ورا عطا
کرده است ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدای اند یاوران دین وی الا ان
حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان رستگاران اند امام قشیری از جرجانی رحمهما الله
نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب
تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و جند
عزتی که هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و انعام حرام کوتاه باشد
و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه گرداند از جمله حزب الله است و گردش این و درین باب
گفته اند سه از هرچه ناروا است بر بود دیده ما به بندد ، از هرچه ناپسند بود دست باز دارد ،
لوح دل از غبار و تعلق بشوی پاک ، تا باشدت بحلقه اهل قبول بار سورة الحشر

بسم الله الرحمن الرحیم سبح ٤

تسبیح گفت و پاکی و ستایش کرد لله مر خدا را که مستحق ستایش است ما فی السموات و ما فی الارض هر چه در آسمانهاست
و آنچه در زمین هاست و هو العزیز و او غلبه کننده است بهمه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و
کردار آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص
اصحاب جهت دیه دو مرد عامری که در عهد پیغمبر بودند و عمرو بن امیه ضمیری رضی الله عنه ایشان را
کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی
بر بام بردند تا بر آنحضرت افکنند و فی الحال جبرائیل مهتر عالم را صلی الله علیه وسلم خبردار گردانید
و آنحضرت بمدینه باز آمده کس بر ایشان فرستاد که چون عذر شما ظاهر شد از دیار من بیرون
روید و ده روز ایشان را امان داد و ایشان بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی کس
پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با قوم خود و
دو هزار کس معاون شمام یهود بسخن آن منافق مغرور شده یاغی گشتند و خبر با آنحضرت
رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و یازده روز ایشان را محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند

بواسط

بواسطه ترس و بیم که خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که لشکر
اگر اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بردارد با خود ببرید پس وجه قرار
یافت و حق سبحانه آیه فرستاد که هو الذی اوست آنکه او بیرون کرد از روی اذلال اخرج
الذین کفروا بیرون آن آنانرا که کافر گردیدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنی النضیر را من
دیارهم از سرایهای ایشان که ایشانرا بود در زمین مدینه لاول الحشر در اول راندن ایشان
از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که خدا باز الشام است چه
در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را از زمین شام براند و آنجا قیامت قایم گردد
و آن حشر دوم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان محشور شوند پس خروج ایشان در اول
حشر باشد ما ظننتم شما گمان نبردید ای مومنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه
بجهة بسیاری مردم و شجاعت و شوکت و ظنوا انهم و گمان بردند آنکه ایشانرا مانعتهم
حصونهم منع کننده و باز دارنده است حصارها استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای
خدای بر ایشان فاتیهم الله پس بیامد بدیشان عذاب خدای من حیث لم یحتسبوا از جائی
که گمان نبردند و قذف و بیفکند خدای فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل
نهادند و چون حکم جلا شد یخربون خراب میکنند بیوتهم خانهای خود را بایدیهم بدستهای
خود و ایدی المومنین و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان
خراب شد پس گوئیا که بدست خود خراب کردند در خبر است که یهود چون دل بر جلا نهادند و در را شکستند
که منازل ایشان بدست مومنان خانها را میکندند و هرچه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها
و سنگها و تراشیده از محال آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را
بیاراستند و اظهار حلاوت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند یعنی بلاد
شام رفتند و بعضی بخیبر و جمعی دیگر باطراف عالم پراکنده شدند فاعتبروا یا اولی الابصار پس عبرت
گیرید ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و از آن عبرت بردارید و لولا ان
کتب الله و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده علیهم الجلاء بر ایشان بیرون شدن را

ازخان ومان لعذبهم هر آینه عذاب میکرد ایشانرا فی الدنیا درین سرای بکشتن وبرده
گرفتن ولهم فی الآخرة ومر ایشانراست باوجود جلا فردا آن سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ
ذلک این عذابها مرایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله ورسوله
دشمنی کردند با خدای ومر رسول او را بمخالفت فرمان وی ورزیدند ومن یشاق الله وهر که دشمن دارد خدای را
فان الله مر بستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت کننده است مرو را و امثال او را آورده اند
که بر فرمان پیغمبر حکم شد که تا خرما بنان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه و عبد الله سلام وابولیلی
رضی الله عنهم مر این مهم مامور گشتند ابولیلی عجوه و انواع تمر ابی برید ومیگفت بریدن آن
[illegible] در اغتمام که میسازد و عبد الله سلام بهترین انواع آن ابی برید ومیگفت میدانم که خدای
تعالی این نخل را بدست مسلمانان بازدهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم حق سبحانه
آیه فرستاد که ما قطعتم آنچه بریدید من لینة از خرما بنان او ترکتموها یا بگذاشتید
آنرا قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلهای خود فباذن الله پس بامر خداست وبه پسند وی برای
آنکه تا شما را یاری دهد ولیخزی الفاسقین وبرای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون رفتند
از دایره ایمان آورده اند که چون بنی النضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد وچهل شمشیر
از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
پس آنحضرت از اسلحه هر چیز بهر کس خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر
روایات ناظر آنست که آنرا تخمیس نساخت وامام اعظم رحمه الله علیه برین رفته وحق سبحانه
درین باب میفرماید که وما افاء الله وانچه بازگردانید خدای علی رسوله بر فرستاده خود
منهم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فما اوجفتم پس نتاختید
علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی ولا رکاب ونه شتری یعنی پیاده درین حصار آمدید
و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمارا کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح
نکردید ولکن الله ولیکن خدای نصرت خود یسلط رسله مسلط ومستولی میسازد پیغمبران خود را
علی من یشاء بر هر که میخواهد والله علی کل شیء وخدای بر همه چیزها از غالبیة پیغمبران ومغلوبیت دشمنان

قدیر تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتل وجدال ایشانرا غلبه میدهد وگاهی بسبب نهان
چون القاء ترس و بیم در دل ایشان می افکند ما افاء الله آنچه باز میگرداند خدای علی رسوله
بر پیغمبر خود من اهل القری از اموال واملاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود فلله پس مر خدای راست
وللرسول ومر پیغمبر او را ولذی القربی ومر خداوندان قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
والیتامی ومر یتیمان محتاج را والمساکین ومر درویشان را وابن السبیل ومر راه گذریانرا
که بی مال باشند علما برانند که فی خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و قسمت آن تعلق بوی داشته
و در زمان حیوة خود نفقه سنه اهل وعیال از آن میفرموده اند وباقی بر وجهی که حق بوده
قسمت مینموده اند و بعد از وفات ایشان بعضی علمای حمل بر ظاهر آیه کرده شش بخش منقسم ساخته
و سهمی که بنام مر حق سبحانه است بعمارت کعبه وسایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای
جل ذکره برای تعظیم است وآنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه وسلم اختلاف
کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و نزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول
جمعی بدو سد ثغور وسلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی
گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتندی واز باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی وآنرا صفی
گفتندی وباقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی
جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربعی
و صفی غنیمت بردارید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا
بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخته و فرموده که حکم فی بدان کردیم کی لا یکون تا نباشد آن فی
دولة گردان دست بدست بین الاغنیاء میان توانگران منکم از شما که زیاده از حق خود
بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود وما آتیکم الرسول
وانچه بدهد شمارا پیغمبر از فی و غنیمت فخذوه پس فراگیرید آنرا که حق شماست وما نهیکم وانچه نهی کند
شمارا عنه از آن مثل غلول فانتهوا پس باز ایستید از آن و محققان برآنند که حکم این کلمات
عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر آنرا فراگیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن

باز ایستید که امر و نهی او حق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب
ننماید در معرض هلاکت افتد ــه آنکس که شد متابع رای بی تو قد هلک ۔ و انکو خلاف امر تو ورزید
قد هلک وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول اِنَّ اللّٰهَ هر آینه که خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فی برای نیکان
و مسکینان و ابنا سبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِينَ اُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند
مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای ایشان که در مکه داشتند وَاَمْوَالِهِمْ و دور افتاده اند از مالهای خود
يَبْتَغُونَ می طلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ بخشش و بخشایش از خدا و دَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضا حق بوده اند
خدای و رسول ترک دیار و اموال نموده اند وَيَنْصُرُونَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدا را بنفس و مال خود
وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را بیاداری و هواداری اُولٰٓئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصّٰدِقُونَ
ایشانند راستان در دین اسلام بالقول و هم بالفعل وَالَّذِينَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّؤُا الدَّارَ
جای گرفتند در سرای هجرت وَالْاِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست
که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را ایمان نام نهاده پس معنی این باشد
که اقامت نموده اند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان
آورده اند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مساجد ساخته یُحِبُّونَ
دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که را هجرت کند اِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان و او را جای دهند
و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی
و حقدی و غدغه مِمَّا اُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران
کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما
تقسیم کنم و طایفه مهاجر بر قرار سابق در مسکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه
بمهاجران دهم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن
معاذ و سعد بن عباده رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت
فرمای و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنایی و برکت در منازل ما از ایشانست حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که وَيُؤْثِرُونَ
و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجران را عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگر چه هست ایشان را خَصَاصَةٌ حاجتی یا که ایثار مینمایند در اسباب نزول از ابن
عمر رضی الله عنهما نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آورده اند آنرا به ولیشی که
که از وی محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگری ایثار کردند تا
آیه در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما گفته اند که از آن شش خصلت کرم خود مشتملست
بر آن صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق
آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد ــه کریم کامل آنرا شناسم اندرین دوران که گر نانی
رسد آنرا بسامانی خرج گردانش را استغنای همت با وجود فقر و بی برگی از خود وا گیرد و سازد
نثار بی نوایانش وَمَنْ يُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ از بخل نفس او یعنی منع کند
نفس را از حب مال و بغض انفاق فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران یا
پیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِيْنَ جَآءُوْ و آنانکه آمدند
و می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر و انصار مراد تابعان هستند تا بروز قیامت یَقُوْلُوْنَ
میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز مارا وَلِاِخْوَانِنَا و برادران ما را در دین
الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و مگردان فِيْ قُلُوْبِنَا در دلهای ما
غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رَبَّنَآ ای آفریدگار ما اِنَّكَ رَءُوْفٌ هر آینه تو مهربانی دعا ما مستجاب
کن رَّحِيْمٌ بخشنده هر بار رحمت خود در زمره سابقان ما را داخل گردان گفته اند هر که را
کینه یکی از اصحاب رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت نیست صاحب انوار آورده
که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند

دل وپاکی طینت پس هر که برین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد اَلَمْ تَرَ آیا نظر نکرده اِلَى
الی الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند وخلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی
وابن نبتل ورفاعه واحزاب ایشان که به بنی النضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب
که محمد میکنید معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود و شما را
ازین دیار اخراج کند ما نیز در موافقت میکنیم این آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان
يَقُولُونَ میگویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را که اخوة الکفر یعنی اشباه و امثال خود را
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه گرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت که غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون
کرده شوند شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آییم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت
وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در باب او آزار شما أَحَدًا یکی را که محمد است یا یکی از مسلمانان را
در خلاف شما طاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوند یعنی مسلمانان با شما قتال
کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان
لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویند که آن امر لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ
بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان
منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر فرض یاری دهند اهل نفاق یهود را
لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه پس بازگردند یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی
بنی النضیر یاری کرده نشوند یعنی چون یاوران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَأَنْتُمْ
هر آینه شما که مومنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِنَ اللَّهِ
از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذَلِكَ آن خوف وخشیت از شما مر ایشان را
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را اجل سلطانه
و اگرنه بایستی که از او ترسند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان
إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیههای استوار کرده بخندق و برج و باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ
و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی شما محاربه توانند کرد نیست و این نیز از ضعف و بددلی

اتهم

لا یقرهم

ایشانست

ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِيدٌ سخت است
اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند مردل ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدا
در دلهای ایشان افکنده طاقت مقابله در مواجهه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری
یهود و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنست که دلهای ایشان
پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذَلِكَ آن تفرق و تشتت که مر
ایشانراست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و درنمی یابند
الخیر را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچون مثل آنانست که بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ و بری عاقبت کار خود
یعنی مرور معصیت را سرا دینی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که در حرب هلاک گشتند
وَلَهُمْ و مر ایشانراست با وجود خواری دنیی عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان
در فریب دادن جهودان و وعده نصرت كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچو مثل شیطانست إِذْ قَالَ چون
گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون
بر آن ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل استحکام یافت قَالَ گفت شیطان
إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي هر آینه که من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ میترسم از خدای پروردگار
عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل و در آن وقت که ابوجهل به بدر
متوجه بود و از قبیل کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که از بنی کنانه بود در آمده گفت
که ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون به بدر رسیدند و ابلیس دید که ملائکه بمدد اسلام
نازل میشوند بازگشت و گفت من از شما بیزارم در سوره انفال این قصه مذکور شد و بعضی برآنند
که شیطان ابیض است پس ابلیس و الف ان برصیصا راهب و ابیض او را بر کفر داشت
و در آخر بیزاری کرد و این حکایه بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدا را
عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض بهم اغوا و اضلال او بر ذمه خود گرفته
بیامد بصورت آدمی و در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهده او متعجب

مانند مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهة شفای مرض و عافیت اهل بلا بوی
آموخت پس بشهر آمده شخص را اختنق کرد در بار لصورت طبیبی ظاهر گشت اهل او را گفت
که علاج او نزد عابد برصیصا میسر نیست آنکس را به صومعه برصیصا آوردند دعا کرد شیطان
دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و مخیل میساخت و به برصیصا
ارشاد مینمود و بکلمات میگذاشت تا دختر ملک را متعرض شد او را بصومعه زاهد آوردند
تا دعا کرد ابیض او را بگذاشت و زاهد او را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود
و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادرش را بر این مطلع ساخت و زاهد را گرفته
بر دار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را اظهار کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا
خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت
بورطه شقاوت ابدی گرفتار شد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ وسوسه
بسیار بریده اند **فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا** پس هست عاقبت کار آن شیطان و آن مرد **أَنَّهُمَا** آنکه این
هر دو **فِي النَّارِ** در آتش دوزخ باشند **خَالِدَيْنِ فِيهَا** جاوید ماندگان در آن **وَذَلِكَ** و آن
خلود در آتش **جَزَاءُ الظَّالِمِينَ** پاداش کافران است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنانکه گرویده اند **اتَّقُوا اللَّهَ**
بترسید از عذاب خدای و به وی باز گردید **وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ** و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند **مَا قَدَّمَتْ**
آنچیز را که پیش فرستاده است **لِغَدٍ** برای فردای قیامت تا اگر تقدیم طاعات و خیرات کرده شکر
گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کنند و پشیمان شود
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از سطوات الهی تکرار امر تقوی برای تاکید است یا اول در ادای
واجبات است بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ** بدرستی
که خدای دانا است **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت
باصل تقوی و دوم بر تمام آن یا اول تقوی عام است و آن پرهیز کردن از محرمات دوم
تقوی خواص و آن اجتناب بود از هر چه با دون حقست بیت اصل تقوی که زاد این راه
است ترک مجموع ماسوی الله است **وَلَا تَكُونُوا** و مباشید ای مومنان **كَالَّذِينَ** مانند آنانکه

نَسُوا اللَّهَ بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافقان و اهل شرک **فَأَنْسَاهُمْ** پس خدای فراموش
کردانید بر ایشان **أَنْفُسَهُمْ** نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند در توفیق
بر ایشان بست و سهل بن عبدالله قدس سره فرموده که بوقت گناه خدای تعالی را فراموش کردند
خدای نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت **أُولَئِكَ** آن گروه **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشان اند بیرون
رفتگان از راه فرمان برداری **لَا يَسْتَوِي** برابر نیستند نزدیک خدای **أَصْحَابُ النَّارِ** یاران
دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند **وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ** و اهل بهشت که در استکمال نفس
کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** یاران بهشت یعنی کسان آن **هُمُ الْفَائِزُونَ**
ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و به نعیم مقیم پیوسته **لَوْ أَنْزَلْنَا** اگر بفرستادیم
هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را **عَلَى جَبَلٍ** بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم **لَرَأَيْتَهُ** هر آینه
میدیدی او را **خَاشِعًا** رسته و فرمان برنده **مُتَصَدِّعًا** شکافته و از هم ریخته **مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** از بیم
خدای و از هیبت و عیدی که در وی است یعنی کوه با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی
و گردن نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمیشود بیت این دل سنگین تو یک ذره
سوهان گیر نیست **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ** و این مثلها **نَضْرِبُهَا** بیان میکنیم **لِلنَّاسِ** برای تنبیه مومنان **لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ** شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن **هُوَ اللَّهُ** آنکه قرآن فرو فرستاد
خدای است **الَّذِي** آنخدای که **لَا إِلَهَ** نیست معبودی مستحق عبادت **إِلَّا هُوَ** مگر او **عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** دانای پوشیده و آشکار او گفته اند عالم معدوم و موجودات یا جبروت و موت
یا برزق و اجل یا مرئی و آخرت یا آنچه هست و آنچه خواهد بود **هُوَ الرَّحْمَنُ** او وست بزرگ بخشش
که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا **الرَّحِيمُ** بسیار بخشایش که رحمت خاصه او
بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رؤیت و رضوان **هُوَ اللَّهُ** او وست خدای **الَّذِي**
آنخدای که بهیچ وجه **لَا إِلَهَ** نیست خدای سزای پرستش **إِلَّا هُوَ** مگر وی **الْمَلِكُ** پادشاهی که جلال
ذاتش از وصمت احتیاج مصون است و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون **الْقُدُّوسُ** پاک
از شوایب نقایص و معایب و منزه از تطرق آفات و نوایب **السَّلَامُ** سالم از عیوب و علل

یا از ضعف و عجز و خلل المؤمن ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق
[illegible] یا مصدق رسل بمعجزه معجزه و برهان المهیمن گواه و راست بر همه خلق کننده نگاه
[illegible] اشیا یا قایم احوال یا مطلع بر خفایا یا حاکم کننده [illegible]
آنکه غیر خدای [illegible] العزیز غالب [illegible] الجبار [illegible] شکسته [illegible]
آرنده کارها [illegible] المتکبر مستحق کبریا [illegible] سبحان الله پاک است خدای عما یشرکون
از آنچه شریک میسازند [illegible] هو الله الخالق اوست خدای
آفریننده [illegible] البارئ آفریننده [illegible]
اعیان [illegible] المصور [illegible] صورت هر مخلوقات را له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهای نیکو [illegible] یسبح له پاکی یاد میکنند او را
ما فی السموات والارض آنچه هستند در آسمانها و زمین [illegible] وهو
العزیز و اوست [illegible] الحکیم [illegible]
[illegible] جامع المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم جبرائیل را از اسم اعظم پرسید جواب داد [illegible]
[illegible]
در جوامع التفسیر [illegible] سورة الممتحنة

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت [illegible]
علیه وسلم در سال ششم از هجرت [illegible] حاطب بن ابی بلتعه
رضی الله عنه مکتوبی بقریش نوشته [illegible] جبرائیل علیه السلام آنحضرت را [illegible]
و علی و زبیر و مقداد رضی الله عنهم حکم شد [illegible] روضه خاخ رفتند و مکتوب را [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible]

بخلاف

بخلاف سایر مهاجران [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
[illegible] لا تتخذوا [illegible] عدوی وعدوکم دشمنان مرا و اعادی [illegible]
اولیاء دوستان تلقون [illegible] الیهم بسوی دشمنان [illegible]
[illegible] بالمودة [illegible] وقد کفروا
[illegible] بما جاءکم [illegible] من الحق
[illegible] دین اسلام [illegible]
[illegible] یخرجون الرسول [illegible] وایاکم [illegible] ان
تؤمنوا برای آنکه [illegible] بالله ربکم بخدای [illegible]
[illegible] ان کنتم خرجتم
[illegible] جهادا فی سبیلی [illegible]
وابتغاء مرضاتی [illegible] تسرون [illegible]
[illegible] بالمودة [illegible] وانا اعلم [illegible]
بما اخفیتم [illegible] وما اعلنتم [illegible]
[illegible] ومن یفعله منکم [illegible]
فقد ضل [illegible] سواء السبیل [illegible] ان یثقفوکم اگر
[illegible] یکونوا [illegible]
لکم اعداء [illegible]
[illegible] ویبسطوا [illegible] الیکم [illegible]

و بگشایند زبانها خود را بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی بدشنام و عجز وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند
که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهند داشت شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان
شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما یعنی امروز موالاة بسبب مال و فرزند و خویشی میکنید و این
نفع نخواهد رسانید شما را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ
میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مومنان را به بهشت برد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا خواهد داد قَدْ
كَانَتْ هر آینه هست لَكُمْ مر شما را ای مومنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد
فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان
إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما
[illegible] إِنَّا بُرَآءُ هر آینه ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما که بت پرستید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ و از دیگر
بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا معبود شما
وَبَدَا و آشکارا شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی
بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما بدست و دل
حَتَّى تُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی و یکی و بحق
سبحانه بشنید میبد هر مومنان که تبرا از اهل شرک اقتدا بابراهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر در آن
سخن ابراهیم که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعده استغفار که با تو کرده ام و بوعده
ایمان که تو با من کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَا أَمْلِكُ
و مالک نیستم ای پدر لَكَ برای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز اگر خدای بگوید خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا
و علیه السلام در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت
از وی بسبب وعده که واقع شده و چون خلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند
رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر آنم خالق

نمودیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بتست بازگشت همه در آخرت قولی آنست
که این دعا تتمه قول ابراهیم علیه السلام است ملکه حق سبحانه مومنان این امت را بعد از نهی از
موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان
بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم [illegible] سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم از [illegible]
[illegible] گسستیم هر چه نه پیوند یار بود بریدیم هر چه نه بجان دوست بود بگسستیم رَبَّنَا ای پروردگار
ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل برکاستن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شده اند [illegible]
بر ما [illegible] مسلط مکن و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا
ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ هر آینه تو غالبی در حکم پس شر ایشان از ما دفع کن الْحَكِيمُ
خدای درست کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ هر آینه هست لَكُمْ مر شما را أُسْوَةٌ در
ابراهیم علیه السلام و قوم او حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پی روی کنید آن انکار بر ایشان تاکید ست
در اقتدا بابراهیم علیه السلام و علی نبینا یاد را اول اقتدا است بر اقوال او و در ثانی با افعال
او و این اقتدا هست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که باشد که امید دارد در رضای خدا را وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که
روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس هر آینه خدای
بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است
الْحَمِيدُ ستوده است یا ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مومنان
قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند و در مکه حق سبحانه فرموده که عَسَى
اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید که خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ و میان آنانکه عَادَيْتُمْ
دشمنی داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً دوستی و یاری و آنچنان بود که ابوسفیان
و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان را رضا دید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام
آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدای توانا است
بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالات

کردن ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را
یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرمود که لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای
مومنان عن الذین از آنکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکردند با شما فی الدین در کار دین و ملت و لم
یخرجوکم و بیرون نکرده اند شما را من دیارکم از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در قصد
و اخراج شما دخل ننموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتل و اخراج شما
چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکویی کنید با
ایشان و تقسطوا الیهم و از آنکه عدل کنید با ایشان یعنی قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب
المقسطین هر آینه خدای دوست میدارد عدل کنندگان را انما ینهیکم الله جز این نیست که حق
نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای و اخرجوکم
و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما و ظاهروا و معاونت کردند و پشت قوت شدند
با اعادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی
سعی اخراج کردند و جمعی که باعث و ساعیان بود وند باز میدارد خدای شما را ان تولوهم از آنکه
دوستی کنید با ایشان و من یتولهم و هرکه دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه
دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند
چه دوستی با خدای باید و با دوستان خدای می‌باید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید
نظم بگسل ز دوستان دغاباز حیله ساز / یاری طلب که طالب نقش وفا بود آورده اند
که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود او را
بکفار باز فرستند و از مسلمانی که از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نکردانند
هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جماعت مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه
و در عقب شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما
بشما آید باز گردانی جبرئیل علیه السلام آمده و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع

مو مسلمان
نه بر زنان

شد بر زنان و روا نیست که مومنان را بمشرکان باز دهید و این آیه نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المومنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات
هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید ایشان را بر آنکه سوگند دهید
که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده
و هیچ غرض از اغراض دنیوی بازبسته نیست بلکه خاص برای دوستی خدای و رسول
و تدین بدین اسلام آمده اند الله اعلم خدای داناترست بایمانهن بگرویدن ایشان
که مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهرست ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن
مومنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مومنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید
ایشان را الی الکفار بسوی شوهران ناگرویده ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان
حل لهم حلال اند مر کافران را و لا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مرین زنان را
چه تباین دارین جدایی افکنده است میان ایشان و آتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما
انفقوا آنچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت صلی الله علیه وسلم سبیعه را
سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بوی داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد که و لا جناح علیکم و هیچ بزه
و اثمی نیست مر شما را ان تنکحوهن آنکه بخواهید این زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید
ایشان را اجورهن مزدهای یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله عنه او را بخواست
و دیگر آیه آمد و لا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتها یعنی عقدها زنان کافره یعنی
نکاح ایشان باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در
نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که و اسالوا و بجویید از آنکس که آن زن را بخواهد
از کافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او بروی و لیسالوا و باید که بجویید کافران از
شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع
شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که بصاحب
خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خدا است یحکم حکم میکند خدای

ان بينكم ميان شما والله عليم وخداي داناست بمصالح شما حكيم حكم كننده بانچه محض حكمت
بعد از نزول آيت مسلمانان اداي مهور مهاجرات كردند بازواج ايشان و كفار از اداي
مهر زنان ابا نمودند اين آيه آمد كه وان فاتكم واگر فوت شود واي مومنان از شما شيء
من ازواجكم يكي از زنان شما الى الكفار بسوي كفار يعني بدار الحرب بروند و مهر او بدست
شما نيايد فعاقبتم پس شما غنيمت گيريد يعني اگر عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آيد فاتوا
الذين ذهبت پس بدهيد آنها را كه رفته ازواجهم زنان ايشان بدار الكفر و مرتد شده اند
مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه كرده اند از مهر آورده اند و در معالم از ابن عباس رضي الله عنه نقل
ميكند كه شش تن از زنان مسلمانان مرتد شده به نزد كفار رفتند حضرت رسول
صلى الله عليه وسلم مهر ايشان را از غنيمت بشوهران ايشان داد واتقوا الله و بترسيد از
عذاب خداي الذي انتم آن خداي كه شما به مؤمنون بدو گرويده ايد كانيد حكم اين آيات
تا انقضاي عهد باقي بود و چون عهد مرتفع شد اين احكام منسوخ شد آورده اند كه روز فتح مكه
چون سيد عالم صلى الله عليه وسلم از بيعت رجال فارغ گشت زنان نيز بمبايعت ميل كردند آيت
آمد كه يا ايها النبي اي بلند قدر راي خبر كننده اذا جاءك المؤمنات چون بيايند بتو زنان گرويده
يعني به نيت گرويدن يبايعنك بيعت كنند با تو گروه زنان على ان لا يشركن بر آنكه شرك نيارند
يعني بكيرند بالله شيئا با خداي چيزي را ولا يسرقن و دزدي نكنند ولا يزنين و زنا
نكنند ولا يقتلن و نكشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه دختران زنده در خاك ميكردند
بجهت درويشي و ننگ ولا يأتين و نيايند ببهتان بدروغي كه از روي
حمل يفترينه بر ساخته اند آنرا بين ايديهن ميان دستهاي و پايهاي خود يعني فرزند
حرام زاده را بيارند و بدروغ بشوهر بندند و در دست و پاي خود آورده مي پرورند
ولا يعصينك و عاصي نشوند در تو في معروف در آنچه بفرمائي از نيكي كه ترك نوحه كردن و لت و زدن
خراشيدن و موي بريدن و جز اين بدين شرط بيعت كنند فبايعهن پس بيعت كن
با ايشان عائشه رضي الله عنها فرمود كه بيعت پيغمبر صلى الله عليه وسلم با زنان بسخن بود

وارجلهن

و دست آنحضرت دست هيچ زن را نسوده و قولي آنست كه زنان دست در قدح آب فرو
مي بردند بعد از آن آنحضرت دست مبارك خود را در آن آب مي برد و گفته اند ام هم
خواهر خديجه را رضي الله عنه فرمود تا بيعت زنان فرا گرفت واستغفر وطلب آمرزش كن
براي زنان مبالغه از خداي ان الله غفور بتحقيق خداي آمرزنده گناه كسيست كه بر
توحيد بيعت كنند رحيم مهربان بر ايشان كه توفيق توبه و ايمان نهاده بزرگي فرموده كه مردم
ميگويند رحمت موقوف است بر ايمان يعني تا شد ايمان نيارد مستحق رحمت نشود و من
ميگويم ايمان موقوفست بر رحمت يعني تا برحمت خود توفيق نبخشد كسي بدولت ايمان
مصراع توفيق عزيز است بهر كس ندهند نقلست كه درويشان مسلمانان بجهت منفعت با يهود
دوستي ميكردند و حضرت اهل اسلام در دل ايشان ميگفتند آيه آمد كه يا ايها الذين امنوا اي
گروه مومنان لا تتولوا دوستي مكنيد قوما غضب الله با گروهي كه خشم گرفت خداي بر ايشان
قد يئسوا هر آينه نوميد شده اند يعني يهود من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند
كه بسبب عناد و كتمان نعت رسول صلى الله عليه وسلم ايشان را هيچ نوع حظي از ثواب
اخروي نخواهد بود و لاجرم نا اميد شده از آن كما يئس الكفار همچنانكه نا اميد شده اند كافران
من اصحاب القبور از اهل گورها يعني از رجوع ايشان بدين دنيا يا يهود نا اميد شده از عقبي
همچو كافران مرده كه بعيان حال خود را دانسته اند و از نعيم جاوداني بكلي قطع اميد كرده اند

سورة الصف

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله پاك و بي عيب گفت مر خداي را ما في السموات آنچه در آسمانهاست از علويات
وما في الارض و آنچه در زمين است از سفليات وهو العزيز و او غالبيست كه حكم او هيچ
مردود و فكر دو الحكيم درست كار كه خلل بافعال او راه نيابد و ميا آورده كه اصحاب كرام
رضي الله عنهم گفتند آيا كدام عمل بجا آريم كه ما را از حفره نيران رهانيده بروضه جنان و تحفه روح
و ريحان رساند حق سبحانه آيت فرستاد كه يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على تجارة
الآيه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه اي قوم اندر آنچه مي جستيد يعني عملي كه بنده را

لهن الله

عليهم

نفع

از سجن سجین رهائی بخشد و با علی علیین فرود آرد اما ان وجادت صحابه از موت کراهت
داشتند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ای گروهی که ایمان آورده اید چرا میگوئید ما
لا تفعلون آنچه را که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای
ان تقولوا آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عامست و شامل لغوی هر کسی که
گوید و نکند درین عذاب داخل است و با آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک عمل نمایند
این سیاست خواهد بود اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در شب معراج دیده که لبها چنین کسان را بمقراض آتشین می بریدند از من بگوی ای عالم
تفسیر گوی را که در عمل نکوشی تا دان منفری یا باری درخت علم هر انهم بر عمل باعلم آراسته
علم نکنی شاخ بی باری ان الله بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست دارد آنان را که کارزار
کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده در برابر خصم کانهم گوئی ایشان در استحکام
بنیان مرصوص بناها اند ریخته از ارزیر که بغایت از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب
بیکدیگر بار چسپیدن و اذ قال موسی و یاد کن آن را که گفت موسی لقومه مر گروه خود را یعنی
با بنی اسرائیل گفت یقوم ای قوم من لم تؤذوننی چرا می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان
من وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله آنکه من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما
و برسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و
رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من بر بید ایشان بر همان جهالت و ضلالت
خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فلما زاغوا پس آنهنگام
که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم
دلهای ایشان را از صفت یقین و موقع شک ساخت والله و خدای لا یهدی القوم
الفسقین راه نمی نماید تا شناخت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان و اذ قال و یاد
کن آنرا نیز که گفت عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را یا بنی اسرائیل ای
فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان

مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آنچه را که پیش منست من التوریة از کتاب
توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست ومبشرا
و مژده دهنده ام برسول یاتی بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدی از پس
زمان من اسمه احمد نام او احمد صلی الله علیه و سلم یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علیه السلام
نست و علی نبینا بر این وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء و معنی فار
قلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی محیاست و معنی آن آنکه فرستد خدای
شما او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام مر ایشان را بالبینات
بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابرا اکمه و ابرص قالوا گفتند پسر بنی اسرائیل هذا اینکه او
نمایشها میکند سحر مبین جادوئیست آشکارا یعنی بعکس پوشیده نیست که او سحر میکند ومن اظلم
و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغامبر او را
تکذیب کند و آیات او را سحر داند بعضی علما برانند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات
و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این
آیت آمد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بر بندد و بقبول شفاعت بتان در باره
کفار وهو یدعی و حال آنکه مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را میخواند
الی الاسلام بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دینی و عقبی
والله لا یهدی و خدای راه ننماید بر ستمکاری القوم الظلمین گروه ستمکاران را در لباب آورده
که چند روزی وحی بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرو نیامده کعب بن اشرف گفت بژدد
ستمکارانه ای گروه یهود که چراغ محمد نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن
بجناب رسالت مآب عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل
علیه السلام بجهت دفع آن آیه آورد که یریدون میخواهند یهود لیطفئوا تا فرو نشانند
نور الله نور خدای را بافواههم بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه
والله متم و خدای تمام گرداننده است نوره نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از تمام

قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کراهت دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشان اثری
نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچون ارادت خفاش که غیر موثر است در زوال نور
آفتاب شعر شب پرک خواهد که نبود آفتاب تا نبیند دیده او نور لوم دست قدرت
هر صباحی شمع مهر بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خدای
که فرستاد رَسُولَهُ پیغامبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِينِ
الْحَقِّ و کیش راست که ملت حنفیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند این دین را عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیشها وعلی الخصوص بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام
قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتملست بر اثبات
توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را
عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک پس بیان
تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ خبریست بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید
بر ایمان که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و فرستاده او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمایید با کافران
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان
خرج کنید وَأَنفُسِكُمْ و بنفسها خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان
و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از معاملات دیگر إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق
تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را
بهای وجه حق را ستانی در نفحات از ابی عبد الله التستری قدس سره نقل میکند که
پسر وی بوی آمد و گفت سبوئی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون می آوردم
بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای پسر سرمایه خود آن ساز که سرمایه
پدر تست و الله که پدرت را هیچ نیست در دنیی و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدر ترا هم نبودی اشارتست بمرتبه فنا
و در باختن سود و سرمایه در بازار شوق لقا شعر تا چند ببازار خودی پست شوی

بشتاب که از جام فنا مست شوی ، از مایه و سود دو جهان دست بشوی ، سود تو همان بس که تهی
دست شوی ، پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد شما را خدای ذُنُوبَكُمْ
گناهان شما گذشته در دنیی وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویبارها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بوستانها جاویدی که دار اقامتست ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاریست بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیی که آنرا دوست
میدارید نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر دشمن وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس
و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحیدست و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان
فتح قریب فتح باب دلست بترقی از مقامات نفس و ختام این فتح معارف یقینیه باشد
و همه مومنان را درین مرتبه بشارت گشت کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مومنانرا
بنصرت در دنیی و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند
از انصار که در لیلة عقبی ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عامست
یعنی جمیع مومنانرا امر میباید که كُونُوا باشید أَنصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدای و
رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب
نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم مر حواریان را که خواص او بودند
در دین او و بوی نسبت داشتند مَنْ أَنصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من
توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق
بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که درین راه نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ماییم ناصران دین
خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را
بخدای دعوت نمودند فَآمَنَت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَّائِفَةٌ
مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل یعنی وی را رسول خدای دانستند
وَكَفَرَت طَّائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم مبعوث شد موافق بحال مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه
تقویت یافتند و حق سبحانه فرموده فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم
آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان
که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مومنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران

سُورَةُ الْجُمُعَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنند و تنزیه مینمایند لِلَّهِ مر خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست
از ملایکه علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کواکب سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک
اوست دایم و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمندی که هرگز زوال
ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که هر راستی بجای آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکسی که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ
در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا
مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت
آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدم بر این وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد و از
جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین
و در اسامی آنحضرت نکته ایست اینجا لیکن بجهت اختصار میرود و سه فیض ام الکتاب [illegible]
لقب ای خدا از آن کردش [illegible] لوح تعلیم نا گرفته پیر همه اسرار لوح داده [illegible]
اوست انس و جان را سر که نخوانده است خطا از آن جز خطا بر صفت [illegible] يَتْلُو
عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتها کلام خدا را با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ
و پاک سازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذایل اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می‌آموزد
ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا و هر آینه که بودند این گروه حالا
قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت
در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بآنکه

سابقانند

سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم [illegible] بحدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود
که ایشان عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام درآمده و در می آید بعد از وفات حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم همه درین آخرین داخل اند وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست
در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی
ذَٰلِكَ این نبوت و بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خداست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دینی و آخرت در جنب آن
حقیر و محقر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریت را یعنی حکم شد که بار تکلیف
احکام توریت را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت
نموده بر آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون دراز گوش است که بردارد
أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفع ندارد همچو یهود که توریت میخوانند
و بدان منتفع نمیشوند اسفارا گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود زهو علمهای اهل
دل حمال شان علمهای اهل تن احمال شان علم چون بر دل زنی یاری بود علم چون بر گل
زنی باری بود چون بدل خوانی ز حق گیری سبق چون بگل خوانی سیه سازی ورق بِئْسَ
بد مثلیست که زده شده مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل گروه یهود آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بحجتهای
خدای که دلیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه فلاح نمی نماید
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که [illegible] حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند
که نحن ابناء الله و احباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قُلْ بگوای محمد
صلی الله علیه وسلم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای گروه که دین یهودیه دارید إِنْ زَعَمْتُمْ
اگر گمان برید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنکه شما دوستانید مر خدا را مِنْ دُونِ النَّاسِ بیرون مردمان از عرب و عجم
دیگر گروه [illegible] فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
در آنکه شمائید دوستان خدای تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنست که یهود تمنی نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از

کذبوا

فرستاده است و ستمکاران یعنی بواسطه عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریة و تغییر
نعت و صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظّٰلِمِينَ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد با یهود
إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که آن مرگ که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید ازوی و تمنا نمی برید و ازو
آن کراهت میدارید فَإِنَّهُ مُلٰقِيكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و فرصت
آن بخشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوید إِلٰى عٰالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ بسوی دانای آشکارا
و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا
یابید يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان باحکام شرع إِذٰا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ چون ندا در داده شود
برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ بسوی یاد کرد خدای
که نمازست و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید
و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمة الله علیه آنست که موجب سعی و ترک تجاره
و مبایعات اذان اول است در روز آدینه که موذن متعدد باشند ذٰلِكُمْ آن سعی و ترک
بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهترست
از سود فانی و دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید و ضرر را او تمیز میکنید میان خیر و شر
فَإِذٰا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ چون گذارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ
در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز
در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ و بجویید از فضل خدای یعنی روزی خود مراد بجستن
اسباب معاش است و گفته اند از انتشار مراد در زمین مسجد است جهة رفتن بمجلس علما و مذکران
و بقولی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین
ماند هم چنین میامن فضل الهی بدینها توان بود وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدا را كَثِيرًا بسیار یعنی
در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار
شوید و بخیر دو سرای برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دینی و

بیت: از ذکر خدا مباش یکدم غافل / کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل / ذکرست که اهل شوق را همه وقت
آسایش جان باشد و آرامش دل. آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیة الکلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار
و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسید طبل شادی زدندی
آواز طبل باستماع حضار مجلس رسید و جهة بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند
و غیر از دوازده تن که چهار از آن خلفاء الراشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین
کس نماند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر همه میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد
نمی بود ازین وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیه نزول
اجلال یافت که وَإِذٰا رَأَوْا و چون ببینند تِجٰارَةً بازرگانی یعنی کاروانی بازرگانی را
أَوْ لَهْوًا و بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزدند انْفَضُّوا متفرق گردند از مجلس
و بروند إِلَيْهٰا بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا
قٰائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم
مجلس پیغامبر صلی الله علیه وسلم خَيْرٌ بهترست و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو
وَمِنَ التِّجٰارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللّٰهُ خَيْرُ
الرّٰازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند اگر
وقت باشد که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول بغداد را
گفت بیا تا روزی هر روزه مقرر کنم تا دلت بدان متعلق نباشد بهلول جواب داد که چنین
میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید
سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق منست این همه میداند و از
روی حکمت کامل بمن میرساند و دیگر شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز داری
و حق سبحانه بگناه از من روزی از من باز نمیدارد بیت: خدائی که او ساخت از نیست هست
بعصیان در رزق بر کس نبست / ازو خواه روزی که بخشنده اوست / بگیرنده کار هر بنده اوست

سورة المنافقون بسم الله الرحمن الرحیم

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر
سر چاهی میان سنان وجهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه غفاری
که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد و هم دران انجا بید که میان مهاجر و انصار
فتنه قایم گردد و ابن ابی منافق دران محل سخنان ناشایسته گفت از جمله انکه مهاجرانرا
هیچ میرانید تا از مدینه بروند و از هم پراکنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیز
تر است بیرون خواهد کرد آن را که خوارتر است و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت پیغمبر الانام
آمده ازین صورت اخبار نموده و آنحضرت اغماض فرموده جهت تسکین فتنه در گاه بیگاه روز
بکوچ کردن امر نموده و اسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسیده و مضمون حال معلوم
فرموده در تسلیه خاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر بابن
ابی رسیده بخدمت آنحضرت آمده در نفی آن خبر سوگندان خورد ندو مردم زبان ملامت
کشاده زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول
او را این سوره نازل گردانید که اذا جاءك المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان
یعنی ابن ابی و اصحاب او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم که انك لرسول الله هر استی
که تو فرستاده خدای یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم والله یعلم انك لرسوله و خدا
تعالی میداند انکه تو رسول او ئی والله یشهد ان المنافقین و خدای گواهی میدهد که منافقان
لكاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهة آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان
نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند
مراد شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد در رسالت تو و خدای میداند که
سوگند به دروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان خوردن جنة سپر
یعنی وقایت که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را با لقاء
شبهات عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای انهم

ر

مه رستی

هر استی که ایشان ساء بد خصلت ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ
و اعراض از حق ذلك این حکم حق ببدی اعمال ایشان بانهم امنوا بسبب آنست که ایشان
گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمائیم و در خلوت
با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاده شده علی قلوبهم بر دلهای
ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل
آورده اند که ابن ابی مرد جسیم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان
نزدیک بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت شگفت
داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که واذا رایتهم و چون به بینی
منافقان را تعجبك اجسامهم بشگفت آرد ترا جسمهای ایشان از تری و تازگی وان
یقولوا و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند
ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم تعقل و قلة تدبیر كانهم گوئیا ایشان خشب
چوبها خشک شده اند مسندة بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر یحسبون
می پندارند و گمان می برند كل صیحة هر فریادی را که بر آید و هر آوازی را که در مدینه بر کشند
که ان صیحه و صدا واقع است علیهم بر ایشان یعنی بر دل و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه الست
که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغامبر و مومنان ظاهر شده و رسوا
خواهند شد هم العدو ایشان دشمنان اند ترا و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن
از مکر و غائله ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتلهم الله هلاک کرد اند خدای ایشان را
یا لعنت کناد بر ایشان انی یؤفكون چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که
بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند که این آیتها درباره تو نازل شده
و برو نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب
داد و گفت مرا گفتند ایمان آر آوردم تکلیف کردند که زکوه مال بده دادم همین مانده
که محمد را سجده می باید کرد آیه آمد که واذا قیل لهم تعالوا و چون گویند مر منافقان را که بیائید

باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد براي شما رَسُولُ اللّٰهِ فرستادهٔ خداي لَوَّوْا به پیچند رُءُوسَهُمْ
سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن به پیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد وَرَأَيْتَهُمْ
يَصُدُّونَ و توبینی ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان گردن کشانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بریشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ
آمرزش خواهی ایشانرا أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ خدای
بیامرزد ایشانرا بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ
ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ بر کسانی که
نزدیک رسول خدا اند از فقرا مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان
روند و پسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند
وَلِلّٰهِ وحال آنکه مر خدایراست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای روزی در آسمان و زمین و
مفتاح آن بدست قدرت اوست هرکه را خواهد روزی وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ ولیکن منافقان
لَا يَفْقَهُونَ نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان سه خواجه بزرگ
کر روزی او دهد لاجرم برای آن منت ننهد شان سببها او ملکی شد پس اگر کم شود هستند
اسباب دگر حکم روزی بر سببهای نهد بی سببها نیز روزی میدهد يَقُولُونَ میگویند اهل
نفاق مراد ابن ابی است لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس
اخس او بود و غرض از ان لفظ دیگر ذات اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوة
والتسلیمات وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست عز قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را
عز نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گرویدگان را عز ایمان و طاعت وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ ولیکن
منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد الله نام داشت و مومن

مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدر رسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد
وگفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ترا اذن فرماید و برای اذل توئی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت منقبت
برسید بران حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ
و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی
خدای غالب بود بر دوستی همهٔ اشیا بحدی که اگر تمام نوال دنیی و مجموع نعم آخرت
بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد سه چشم دل از نعیم دو عالم بر بسته ام مقصود ما
ز دنیی و عقبی توئی و بس وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزندان از حق
باز ماند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز مانند
از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمایید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم
شما را و ذخیره آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را اسباب
مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نمیگذاری یعنی
چه شود که تاخیر کنی مرگ مرا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمان نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة
ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از نیک مردان و شایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ و خدای
باز پس نمیکند نَفْسًا هیچکس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و در رسد أَجَلُهَا وقت فوتش
یعنی چون عمر بآخر رسد جزوی بران نیفزاید و از ان کم نکند وَاللّٰهُ خَبِيرٌ و خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنند آدمیان و حفص بخطاب میخواند یعنی بآنچه همه شما میکنید از خیر و شر

سورة التغابن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

٤ يُسَبِّحُ پاکی و پاکیزگی ستایش مینماید لِلّٰهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی کم
ارض و سما و بینهما بآفریدن وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

و او بر همه چیزها قدیر تواناست هو الذی خلقکم او آنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان
فمنکم پس بعضی از شما کافر ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان و منکم
مؤمن و بعضی از شما باور دارنده است آفریدگار او را چون اهل اسلام و ایمان والله
بما تعملون بصیر بآنچه میکنید بیناست و معامله باشندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق
السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بالحق براستی یا بالحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای
بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حقی بران ظاهر شود وصورکم و نگاشت شما را
فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را به اعتدال قامت و اعتدال خلقت امام قشیری
رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را محلی گردانید بجمال قربت
و نزد محققان حقیقت حسن انسان است که او را الصفوت اوصاف کائنات آراسته
گردانید و بخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا مغز او جمیع موجودات باشد
از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری بیت برون
مصری که نوئی شکرستانش ، چه غم است اگر ز برون مردم گزاری ، شده غلام صورت
بمثال بت پرستان ، تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری ، اگر ز احجال خود باخود در آینه
بنگری بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه
یعلم میداند بعلم کامل ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات و ما فی الارض
و آنچه در زمینست از انواع مخترعات و یعلم ما تسرون و میداند آنچه می پوشید از او و ما تعلنون
و آنچه آشکارا میکنید والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از
خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبؤا الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من
قبل پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فذاقوا پس
بچشیدند وبال امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب
یوم الظله ولهم و مر ایشانراست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک بی انقطاع
ذلک این عقاب و عذاب مر ایشانرا بانهم کانت تاتیهم بسبب آنست که بودند که آمدند

بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده برایشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا
فقالوا پس ایشان گفتند ابشر آیا آدمیان مثل ما یهدوننا راه مینماید بما را تعجب
کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل وتولوا و روی
بگردانیدند از تدبر در آیات که بار ایشان بود پس خدای ایشان را اهلاک کرد واستغنی الله
و بی نیازی ورزید خدا از ایمان خلق والله غنی و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان
حمید ستوده و بی ستایش حامد ان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن
یبعثوا از آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگو آری برانگیخته خواهند شد وربی لتبعثن بپروردگار
من سوگند که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم
بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک و برانگیختن و جزا دادن
علی الله بر خدای یسیر سهل و آسانست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای
ورسوله و بفرستاده او محمد والنور الذی انزلنا و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد صلی الله علیه
وسلم مراد قرآنست که آن را نور گفت که ظاهرست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام
حلال و حرامست والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر داناست یوم
یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا
قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا
و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه و جن و انس
ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شدنست یعنی چون مومن مقام کافر در
بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام کافر در آید غبن ظاهر شود و کفار دانسته
که زیان کارند و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را دریابد بتقصیر
در احسان یا روز زیان حقیقتست هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری ومن یؤمن بالله
و هر که بگرود بخدای ویعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر بپوشد خدای عنه سیئاته
از وی بدیهای او را یعنی عفو نماید ویدخله و در آرد او را جنات تجری بوستانها که میرود

تجری تحتها الانهار در زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن
ابدا تاکید است در خلود ذلک هو الفوز العظیم آن عفو گناه و درآوردن به بهشت رستگاری
بزرگست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتها را که قرآن
است یا معجزات را که بر دست پیغامبر صلی الله علیه وسلم ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن گروه
ملازمان دوزخ اند خالدین فیها مانندگان در آن یعنی نمیرند وبئس المصیر و بد جایی بازگشت
دوزخ ما اصاب نرسد بهیچکس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ اهل و ولد الا
باذن الله مگر بقضای خدای یعنی علم وی به همه جهت است و اگر خواهد آفرید کار از آن سالم
دارد اما برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ارزونیاد ثواب و تطهیر از
گناه مصیبت بایشان میرساند ومن یؤمن بالله و هر که تصدیق میکند خدا را و میداند که مصیبت بلا
و مشیت او است یهد قلبه راه می نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا
مراد الله است بجان قبول میکند از وقوع آن اضطراب نمی نماید و بزرگان گفته اند که بلا آینه
جمال مبلی است پس آینه را بجهت دیده جمال او دوست باید داشت — هر چه از دست تو
آید خوش بود — گر همه در زیر پا آتش بود — زخم گر دست تو آید بردن — کو بریز از سینه من
جوی خون والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست صابر و شاکی را میداند واطیعوا الله
و فرمان برید خدا را امر فرض واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان
تولیتم پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر او را چه زیان فانما علی رسولنا پس جزین
نیست که بر فرستاده ما البلاغ المبین رساندن پیدا و هویدا و او تبلیغ رسالت
کرد و آشکارا وظیفه ابلاغ بجای آورد الله خدای او است مستحق عبادت لا اله
هیچ معبودی نیست الا هو مگر او وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند
مؤمنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه
بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که بعد از هجرت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم جمعی از مسلمانان از مکه داعیه ایشان بر آن میکرد استند و ایشان نیز از غایت مهربانی

و شفقت بر ایشان وا مانده بود حق تعالی در باره ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم هر آینه بعضی از زنان شما واولادکم و فرزندان شما
که مانع میشوند از هجرت عدوا لکم دشمنانند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید
و دیگر به و ناله فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیه بدیشان رسیده هجرت کردند
و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانای فاضل شده
قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهت ایشان از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بر ین
سبب نفقه از ایشان باز گرفتند و مراحم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه فرمود که و
ان تعفوا و اگر عفو کنید آن جرائم که کرده اند وتصفحوا و در گذرانید وتغفروا و بپوشید گناه
و عذر ایشان بپذیرید فان الله پس هر آینه خدای غفور رحیم آمرزنده و مهربانست
با شما همان معامله کند انما اموالکم و جزین نیست که مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة
آزمایش اند تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل در مال و ولد
بسته از محبت الهی کرانه میگیرند والله و خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی
بزرگ کسی را که محبت او مر خدا را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند
فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم الخ
توانید این آیه ناسخ آن حکمیست که فاتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در
یک آیه اشارت میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق واجب امر باید و واجب حق را
رقم نسخ بر کشید زیرا که حق سبحانه بنده را اگر مطالبه کند بواجب امر کند تا محل وی در دایره
عفو داخل تواند شد و اگر او را بواجب حق بگیرد طاقت هزار ساله و معصیت هزار ساله الخ
یکسر نگذارد — بی نیازی بین و استغنا نگر — خواه مطرب باش خواهی نوحه گر —
واسمعوا و بشنوید سخن خدا را واطیعوا و فرمان برید او را وانفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر را
یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود و جز خود را آن ثوابی میرسد
ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدا را اسک نکند

ودر راه وي بذل نمايد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ايشان رستگارانند در دنيا از مخوفات و در عقبي از عقوبات إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهيد خدا را يعني صرف كنيد مال در راه خداي قَرْضًا حَسَنًا قرض مقرون باخلاص باصدق و بعد از طيبت نفس يُضَاعِفْهُ زياده كرداند خداي آنرا كه داده ايد لَكُمْ براي شما يكي را ده تا هفتصد تا هزار و چهار صد با فزونى حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بيامرزد گناهان شما را كه بعضي ازين بوده باشد از امساك و ترك انفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خداي جزا دهنده و سپاس داران است عطيه جزيل در برابر صدقه قليل مينهد حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت ممسكات و بخيلان تعجيل نميكند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناي نهان و آشكار است ميداند آنچه ظاهر ميكنيد از تصديق و آنچه نهان ميداريد در دلها از ريا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب است انتقام تواند كشيد از كسي كه صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ حكم كننده بكرامت آنها كه از روي صدق تصدق نمايند سُورَةُ الطَّلَاقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند كه عبد الله بن عمر رضي الله عنهما زن خود را در حال حيض طلاق داد حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود تا رجوع كند و انگاه كه از حيض پاك شود اگر خواهد طلاق دهد و درين باب آيه آمد كه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اي پيغامبر بگو امت خود را كه شما إِذَا طَلَّقْتُمُ چون خواهيد كه طلاق دهيد زنان مدخوله خود را كه صغيره و آيسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهيد لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ايشان يعني در طهري كه شمار توان كرد آنرا از عدت و اين طلاق سنت است چه زن بعد از طلاق بعده در آيد و طلاق بدعي آنست كه در حالت حيض يا طهري كه دران مجامعه واقع شده باشد وقوع يابد چه آن ايام را از عدت حساب نتوان كرد و زن دران محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعي رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالك رحمهما الله معتبر است پس اگر در طهري مباشرت سه طلاق دهد بمذهب امام شافعي رحمه الله سنت است و بمذهب آن دو امام ديگر بدعت و اگر يك طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار كنيد اي مردان عدت زنان را كه ايشان از ضبط عاجز باشند

احصاي آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسيد از خداي كه پروردگار شماست و طلاق سنت دهيد و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بيرون مكنيد زنان مطلقه را مِن بُيُوتِهِنَّ از خانهاي ايشان كه بوقت نكاح شوهري بوده باشند تا وقتي كه عدت منقضي گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نيز بايد كه بيرون نيايند پس ايشانرا اخراج مكنيد إِلَّا أَن يَأْتِينَ مگر آنكه بيايند بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ بعملي زشت هويدا كرده و حفص بكسر يا خوانده يعني كرداري ناخوش كه روشن كننده حال زنان بود و در بر گرداند از مراد معصيتي است كه موجب حدي باشد چون زنا و سرقه كه براي اقامت حد ايشانرا بيرون بايد آورد يا آنكه تفحش و سفاهت اهل آن خانه را ايذا كنند و دران حال اخراج ايشان حلالست چه آن حكم نشوز دارد و در اسقاط حق ايشان وَتِلْكَ و اين حكمها كه مذكور گشت حُدُودُ اللَّهِ اندازها و حدهاست كه مقرر فرموده وَمَن يَتَعَدَّ و هر كه در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از اجزاي حدهاي خداي فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستي كه ستم كرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نميداني تواي طلاق دهنده يا نميداند هيچ نفسي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شايد خداي نو گرداند بَعْدَ ذَٰلِكَ پس ازين طلاق أَمْرًا كاري را يعني شايد مرد را پشيمان كند يا دوستي زن در دل او پديد آيد تا رجوع نمايد فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود يعني بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه داريد ايشانرا يعني رجعت كنيد با ايشان و امساك نماييد بِمَعْرُوفٍ به نيكويي كه حسن معاشرت و لطف مرافقت است و ديگر باره طلاق مدهيد جهت اضرار بديشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ يا جدا شويد از ايشان و بگذاريد بِمَعْرُوفٍ به نيكويي يعني آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا كنيد وَأَشْهِدُوا و گواه گيريد ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِّنكُمْ از شما كه مسلمان فاسق نباشند بر رجعت و اين امر نزد امام شافعي رحمه الله عليه گويد واجب است وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت كنيد اي گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ براي خداي طلب صواب و رضاي ذَٰلِكُمْ اين اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده ميشود بدو مَن كَانَ يُؤْمِنُ هر كه هست كه ميگرود بِاللَّهِ بخداي و بآنچه وي فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخيز و هر چه بدو متعلق است وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ و هر كه بترسد از خداي و مرتكب

النساء

مناهی نشود يجعل گرداند و پدید آرد خدای له برای او مخرجا بیرون شدنی یعنی
خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برهاند
از وجه حلال ويرزقه و روزی دهد وی را من حيث لا يحتسب از آنجا که گمان نبرد و در شمار
نیارد و یعنی بخاطرش نگذرد و حه از سببها بگذرد و تقوی طلب نماید تا خداوند روزی رساند
بی سبب و حق رجائی بخشد رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال او سبب نزول
آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند و وی روزی نزد یک
پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله پسرم با پسر کفار گرفتار شد و مادر وی
جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه نهایت رسیده و برانچه سد رمقی شود
قدرت نیست آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا
باش و تو و مادرش بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم عوف با زن
خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل کردند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل
شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و آیه نازل
شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد ومن يتوكل و هر که توکل کند على الله بر خدای
و کار خود بدو باز گذارد فهو حسبه پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم
ان الله هر آینه که خدای بالغ امره رساننده است کار خود را بهر جا خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه
باشد از و فوت نشود قد جعل الله هر آینه که گردانیده است خدای و پیدا کرده
لكل شيء برای هر چیزی از فقر و غنا قدرا اندازه که از آن درنگذرد یا مقداری
از زمان که پس و پیش نیفتد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرد که حضرت پیغامبر
فرموده که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را
کفایت باشد پس آیت ومن يتق الله يجعل له مخرجا برخواند و چند نوبت اعاده فرموده و بنای این
آیه بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان دولت و از رتبه معیت خبر دهد که ان الله
مع الذين اتقوا و توکل را رایحه گلزار کفایت است و از و بوی ریحان محبت دهد که ان الله

يحب المتوكلين و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد و سلوک راه یعنی
توکل باید و تقوی و توکل مرکب راهست و تقوی توشه رهرو و در وقتی که حکم عدت
مطلقات فرود آید که يتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند که عدت زنان که حایض
نشوند چیست آیه آمد که واللائي يئسن و آن زنان که نومید گشته باشند من المحيض از حیض
پس پیری من نسائكم از جمله زنان شما ان ارتبتم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان
یعنی ندانسته اید فعدتهن پس زنان عدت ایشان ثلثة اشهر سه ماه است واللائي لم يحضن
و عدت آنها که حالا حیض نشده اند از صغر سن نیز سه شهر مقررست واولات الاحمال و خداوندان
بارها یعنی زنان حامله اجلهن حد تمام عدت ایشان ان يضعن آنست که بنهند حملهن
بار خود را خواه مطلقه خواه متوفی عنها زوجها ومن يتق الله و هر که بترسد از خداوند تعالی و
مراعات حقوق احکام وی کند يجعل پدید گرداند خدای له مر آن متقی را من امره يسرا از
کار او آسانی یعنی کار او را بر وی سهل سازد ذلك این چه گفته شد امر الله انزله حکم خدا است که فرستاده
آنرا از لوح محفوظ اليكم بسوی شما ومن يتق الله و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد
يكفر عنه بپوشد خدای از و سيئاته بدیهای وی را یعنی عفو کند ويعظم و بزرگ سازد له برای
او اجرا مزد وی را یعنی او را مزد زیادت دهد اسكنوهن ساکن گردانید زنان طلاق داده را
من حيث سكنتم از آنجا که شما ساکن شده اید من وجدكم از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان
بقدر طاقت و توانائی خویش سازید ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه
لتضيقوا برای آنکه تنگ گردانید عليهن بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود
ایشان را وان كن و اگر باشند طلاق دادگان اولات حمل خداوند بار یعنی حامله باشند
فانفقوا عليهن پس نفقه کنند بر ایشان حتى يضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را و از
عدت بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح لكم
مر فرزندان شما را فآتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن مزدهای ایشان بر شیر
دادن واتمروا و مشاورت کنید بينكم میان یکدیگر در کار فرزند بمعروف به نیکوئی در ارضاع

واجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ واگر دشوار کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن
یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر نه دهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن خواهد لَهُ برای
فرزند أُخْرَىٰ زنی دیگر یعنی مزد دایه گیرد او را برای الضیع موجود مادر را با کراه واجبار نتوان کرد
لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از عطاء خود یعنی بقدر
توانائی خویش در مطلقه نفقه کنید وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او
یعنی فقیر و تنگدست است فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدای داده است او را
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال
یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری
و تنگدستی يُسْرًا آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد
عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از سخن
پیغامبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا
حسابی سخت که در وی استقصاء و مناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا
عَذَابًا نُكْرًا عذاب درشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در رستخیز بعد از حساب
فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود
عاقبت امر ایشان خُسْرًا زیان کاری و کدام زیان کاری از آن بدتر که از جنت
جاویدی و لقای الهی محروم شوند و زندان جحیم و عذاب الیم در مانند أَعَدَّ اللَّهُ اماده گردانیده است
خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ
بتحقیق خدای فرستاده است إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآن است و فرستاده بشما
رَسُولًا فرستاده که محمد است قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دینی و کرامت عقبی و السبب است
بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرائیل علیه السلام
و لغوی رسول بدل است از ذکر و ذکر جان رسول است یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر

تمام

تمام شده و رسولا منسوب بمجذوف یعنی تقدیرش آنکه متابعت کنید رسول را که پیوسته يَتْلُو می خواند
عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللَّهِ آیتها قرآن را مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده
و حق سبحانه ذکر و رسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ تا بیرون آرد خود یا قرآن یا رسول آنانرا که گرویده اند آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدایت
از باطل بحق یا از جهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند وی را وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار
ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ در آرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهائی
که روان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندگان اند در بهشت
أَبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت
لَهُ برای آن مؤمنان عامل رِزْقًا روزی اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها
بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را محمول بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
فرود می آید فرمان خدای و قضای او بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان
و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی همه را بیافرید
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیز قَدِيرٌ توانا است وَأَنَّ اللَّهَ
و فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای قَدْ أَحَاطَ در رسیده است بدانستگی
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیطست بهمه اشیاء و از موجودات علوی
و سفلی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست همه زیر رایت زیر قدرتش کن فیکون
باد آتش او یکی است بیرون و درون در غیب و شهادت ذره نتوان یافت از دایره قدرت و
علمش بیرون سُورَةُ التَّحْرِيمِ آيات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ نقلست که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم شربت عسل دوست داشتی زینب
رضی الله عنها مقداری عسل داشت و هر گاه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بخانه وی
آمد زینب از ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شد

آن حال بر بعضی از ازواج ظاهر گردان آنکه عایشه و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده
مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما در آید
گویم از تو بوی مغافیر می آید و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و رایحه کریه دارد
و آن حضرت بوی خوش را دوست می داشتی و از روایح ناخوش محترز می بودی
پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام آمده گفتند یا رسول الله از شما رایحه مغفور
می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل
آشامیده ام گفتند مگر جرست نحلة العرفط یعنی مگر آن عسل از مگسی که عرفط چریده بودند امام
زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر واقع شد آنحضرت فرمود که حرمت العسل
علی نفسی فوالله الکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگری هرگز از آن عسل نیارد
آیه آمد که یاایها النبی لم تحرم ای پیغمبر برگزیده چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده است خدا
لک مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه
وی رفتی وقتی وی باجازه آنحضرت بدیدن پدر رفته بود و ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود
سرافراز گردانید حفصه بران مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که راضی هستی که او را
بر خود حرام گردانم گفت هستم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که این سخن نزد تو امانت
باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه این ع
سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضرت
بخانه عایشه آمد از این حکایت بکنایت رمزی بازگفت و این سوره نازل شد که چرا حرام
میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی میطلبی بدین تحریم
مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزنده است مر سوگند
خورنده رحیم مهربانست که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستی که مقرر کرده است
خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندها بکفارت یعنی
آنچه سوگند بسته بند بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مایده است والله مولیکم

دحزای

وخدای دوست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح شما در آنست و
هو العلیم واو داناست بمصالح بندگان الحکیم صواب کار در هر چه گوید و کند نبست الیه ان
و اذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض ازواجه
بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رضی الله
عنهما بعد از آنکه با حفصه پیرگفته بود و او با عایشه آشکارا کرد فلما نبات پس آن هنگام
که خبر کرد حفصه مر عایشه را به بآن حدیث واظهره الله و آشکارا کرد و اینداخ خدای پیغمبر خود را
و مطلع ساخته علیه بران افشا عرف حفصه بعضه شناسا کردانید پیغمبر صلی الله علیه
و سلم حفصه را خبر داد بعضه ببعضی از آن یعنی فلان سخن آن با تو گفتم و تو این قدر از آن
از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه واعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه و سلم
عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مرا دانست که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم استقصا نکرد از بعضی دیگر یعنی از روی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت را
اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فلما نباها پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم حفصه را به بآنچه خدای او را بران اطلاع داد قالت گفت حفصه من انبأک هذا
که خبر داد ترا باین که من راز تو آشکارا کردم قال گفت رسول صلی الله علیه و سلم نبانی العلیم
خبر داد مرا خدا و نزد اناتخفت ... الخبیر خبر دار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه
کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدای و در از دل مبارک آنحضرت بهم پشت
نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از صواب که قلوبکما
محافظت سر پیغامبر نمیکنید وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر زدن دل مبارک وی
فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه او یار و مددگار پیغمبر است و برا الفت کنند
و جبریل و جبرائیل رفیق اوست مددگاری بجا آرد و صالح المومنین و شایستگان از مومنان
اتباع و اعوان وی اند مراد همه اصحاب اند و بقولی صدیق و فاروق رضی الله عنهما
که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود ایثار

کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه وَالْمَلٰٓئِكَةُ و تمامی فرشتگان آسمان و زمین
بَعْدَ ذٰلِكَ با وجود آنکه خدا و جبرائیل و صحابه یار او یند ظَهِیرٌ مددکار و معاون و هم پشت یاند
و در یاری وی عَسٰى رَبُّهٗ شاید که پروردگار او اِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد شما را اَنْ یُّبْدِلَهٗ
از و واجبست یعنی اگر او مرض طلاق دهد شاید اَنْ یُّبْدِلَهٗ آنکه بدل دهد خدای اَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنْكُنَّ
زنان بهتر از شما این اخبارست از قدرت شما تو کون چه خدای میدانست که طلاق نخواهم
داد پس تعریف آن زنان میکند که مُسْلِمٰتٍ اقرار کنندگان توحید انیت با کردن بندگان
با مُؤْمِنٰتٍ باور دارندگان با اخلاص آرندگان قٰنِتٰتٍ نماز گذاران یا فرمان برداران
تٰٓئِبٰتٍ بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان در درگاه اله عٰبِدٰتٍ پرستندگان یا خضوع
کنندگان سٰٓئِحٰتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَیِّبٰتٍ شوهر دیدگان وَّاَبْكَارًا
و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر
عیسی که حق سبحانه وعده کرده که هر دو را در بهشت بحواله ازدواج حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در آرد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گروندگان قُوْٓا اَنْفُسَكُمْ نگاه دارید نفسها خود را
به ترک معاصی وَاَهْلِیْكُمْ و اهل و فرزند خود را نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ از آتشی که آتش انگیز وی مردان
باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار
می پرستند یا گنجهای زر و سیم و رهبان که اصل و منشأ آن سنگست ع زر و سیم و سنگ
زرد و سفید اند این سنگها مبند امید دل از سنگ سخت تر باید که زر سنگش راحت افزاید
دل از این سنگ اگر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنگ زنی عَلَیْهَا بر آن آتش مَلٰٓئِكَةٌ فرشتگان اند
یعنی موکل اند بروی یا زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که
دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از جنگ ایشان محال گریز نباشد لَّا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ نافرمانی
نکنند خدا را مَآ اَمَرَهُمْ در آنچه فرماید ایشان را یعنی رشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر او کرد
وَیَفْعَلُوْنَ و میکنند مَا یُؤْمَرُوْنَ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که الندا ذریعه
بعذاب کافران برابر الندا ذ بهشت منعم چنان پس چون زبانیه کافران را یکباره دوزخ

آیند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید با ملائکه گویند یٰٓاَیُّهَا
الَّذِیْنَ كَفَرُوْا ای آنکسانی که کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست
و فایده نخواهد اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ آنچه کرده
بودید که میکردید یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آنانکه گرویده اید تُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ بازگردید بخدای
تَوْبَةً نَّصُوْحًا بازگشتی خالص یعنی توبه کنید و باز از گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه
فرموده که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند به پستان حسن بصری
رحمة الله علیه گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک
گناه آینده ع توبه باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن خدمتی از سر کفن
با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عَسٰى رَبُّكُمْ پروردگار شما چون توبه کنید شاید اَنْ
یُّكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه در گذراند از شما سَیِّاٰتِكُمْ گناهان شما را وَیُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ و در آرد شما را بوستانها
که بوستان تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان و اشجار و قصور آن جویها و در آرد
کی باشد یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نقل او را عذاب کند
و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و رسوا نسازد
آنانرا که ایمان آورده اند با وی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول
کند نُوْرُهُمْ نور ایشان یعنی نوری که خدای مومنان عطا کرد یَسْعٰى می شتابد و
میرود بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ در پیش ایشان وَبِاَیْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط
گذر کنند و در آن محل که نور منافقان فرو میرود یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا گویند مومنان که ای پروردگار ما
اَتْمِمْ لَنَا تمام گردان برما نُوْرَنَا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم
وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت تاریکی و ناپاکی گن و پاک کن اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بدرستی که تو
بر همه چیز بالا از اتمام نور و مغفرت او قَدِیْرٌ توانایی یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغامبر خبر دهنده یا بلند
قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِیْنَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی
بکار بر عَلَیْهِمْ برایشان یعنی بر هر دو گروه وَمَاْوٰىهُمْ و مقام و بازگشت کافران و منافقان

اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ ست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتن دوزخ

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن

مثل زن نوح علیه السلام که واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط علیه السلام که واهله

گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا

از بندگان ما صَالِحَيْنِ نیکان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن دو بنده

منافقی زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه ست و زن لوط علیه السلام و

علی نبینا قوم را از مهمانان لوط خبر دادی فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا

ازین دو زن مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی و زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان

و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ گفته خواهد شد روز قیامت

واهله و واعله را که درآیید بدوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با درآیندگان دیگر از کافران حاصل

این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر هست با وجود کفر

فایده نمیدهد وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکه گرویده اند

امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ

ابْنِ لِي ای آفریدگار من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ

در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون

بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند

و حکم شد که بر سینه وی نهند و آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي

و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیثه فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار او یعنی از عذابی که مرا میکند

وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه

دعا وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی بنمود و روح

وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر ست که حق

سبحانه وی را بآسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت ست و حاصل مثل آنست که با وجود

القليلين

كه حق تعالى

که حق تعالی تنبیه فرموده حال مؤمنان و آنکه وصلت کفار و صحبت با ایشان ضرر رساند و نقص عمل

ایشان نمیکند بحال ایشان و مقرر است که حق تعالی با آنکه در بهشت دو شمن تن بن جد بود نبی ابی ایت

بی قطع طمع کسی که مرتکب معصیت شود با اهل آنکه صلاح عن نفع باو رساند و اجتناب نمی آنکه معصیت عنی

ضرر بکسی نمی رساند وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و دیگر بیان کرد حق تعالی از برای مؤمنان مثلی که آن

مثل مریم ست دختر عمران الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا که نگاه داشت فرج خود را از حرام و فحش و

معصیت باز داشت فَنَفَخْنَا فِيهِ پس دمیدیم فیه در فرج او یا در دهن او یا در گریبان

جامه و یا در آستین او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر کردیم تا نفخ روح

نمود در وی و مسیح از آن آفریده شد وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا

بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل با جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید او

که بر انبیای سابق نازل شده بود یا مراد وعدهائی ست که جبرئیل از خدای بوی آورد لِأَهَبَ

لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا وَكُتُبِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بانچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ

از قصه وی و پسر وی و غیر آن و حفص کتبه خوانده یعنی بجمیع کتابهای او و از لوح محفوظ و کتب انبیا

وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و بود مریم از فرمانبرداران با مداومت کننده گان بر وظایف طاعات

و عبادات و یا مراد بقانتین عشیره او بوده باشند که از اهل صلاح و طاعت بودند یعنی مریم از ایشان

متولد شده چه او از اعقاب هارون ست که برادر موسی ست و یا مریم از جماعتی بود که بصفت صلاح

و تقوی و طاعت آراسته بودند از پیغمبر مرویست که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان

کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد

صلی الله علیه و آله و سلم از مقاتل نقلست که حق تعالی در این دو تمثیل امر فرموده بحفصه و عایشه که شما مانند زن لوط

و زن نوح مباشید در معصیت و خیانت و مانند زن فرعون و مریم باشید در طاعت و صلاحیت و بعضی

گفته اند که در طی این دو تمثیل تعریضست بحفصه و عایشه که در صدر سوره مذکور شدند و عتاب با ایشان

از ایشان صادر شد از فرط تظاهر و تعاون بر ایذای رسول و تحدید ایشان با غلاظ و چیره در تمثیل ذکر کفر

و مانندی ست که در تغلیظ قوله تعالی وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و اشارتست بآنکه باید که

ایشان در کمال اخلاص مانند زن فرعون و مریم باشند و اعتماد نکنند بآنکه از ازواج رسولند چه این فضل

نفع بایشان نرساند مگر گاهی که مخلص باشند سُوْرَةُ الْمُلْكِ سی آیه و مکی عام و سی

خلاف و احد و هی مکیه جمهور از ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که سوره

در کتاب خدا هست که از سی آیه بیش نیست و در قیامت شفاعت کند مر خود کنده او را و بماند

و بهشتش در آورد و آن سوره تبارک است و از ابن مسعود روایت است که چون میت را در قبر نهند
فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند و فرشتهای رحمت با ایشان گویند که شما را بر این مرد هیچ راهی
نیست و او بر تلاوت سوره الملک حداومت نموده و چون بر سر این میت آیند زبان وی بسخن
در آید که شما را بر این شخص دستی نیست که او مر قرائه سوره الملک کرده و بعد از آن گفت این سوره
در توریت بنی سوره الملک نام دارد و هر که او در شب قرائه کند خیر و برکت یابد و فوز در جهان
عزیز و شیرین کرده و در نظر ایشان عزیز و مکرم باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است
که هر که این سوره را بخواند روز قیامت بر بالای بالهای فرشتگان ایستاده باشد و نیکوئی روی
او همانند روی یوسف پیغمبر باشد صبری از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که سوره الملک سوره
المانعه است زیرا که مانع عذاب قبر است و در توریت بسوره الملک مسمی شده هر که در شب قرائت کند
با برکت کرده و خوشحال شود و او را از غافلان ننویسند و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخوانم
و بتحقیق که هر که این سوره را قرائه کند در شب و روز و چون او را در قبر نهند و منکر و نکیر از پایین
قبر او ظاهر شوند و پایهای او ناطق شوند و گویند با ایشان که شما را بر ما راهی نیست زیرا که این بنده
بر ما ایستادی و سوره الملک را میخواند در هر شب و هر روز و چون نزد جوف او آیند یعنی
در آید که شما را بر این بنده راهی نیست زیرا که مرا بسوره الملک پرساخته بود و چون نزد زبان او آیند
گویا شود که شما را بر این بنده راهی نیست زیرا که او من قرائت سوره الملک میکرد ابو بصیر از ابو عبد الله
علیه السلام روایت کند که هر که تبارک الذی بیده الملک را در فریضه مکتوبه پیش از آنکه
خواب کند همیشه در حفظ خدا باشد تا صبح رسد و روز قیامت در امان خدا باشد تا به بهشت
در آید بدانکه چون حق تعالی ختم سوره التحریم نموده بآنکه مثوبت و مرتبت مرتبه قرب حضرت عزت
منفرست بر طاعت و تقوی و صلاحیت نه بر غیران و اهل طاعت و معرفت و تصدیق
بکلمات رب العزه افتتاح این سوره کرد بدلایل معرفت و آیات ربوبیت فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک بزرگوار و متعالی ست از صفات
مخلوقات در ذات و صفات بآنکه ابت ست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن
در قبضه اقتدار ویست و بر دوام و باکثیر البرکات الذی بیده الملک آنکه بدست
قدرت اوست وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها که اراده کند قدیر و تواناست چه
هر ممکنات

همه ممکنات در تحت قدرة اوست الذی خلق الموت آنکه آفرید مرگ را والحیوة
و زندگی را مراد موت آدمیان ست در دنیا و حیات ایشان در عقبی یا موت نطفه است
و حیات بایلاج روح ان کقوله تعالی وکنتم امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتی ست که بعد از
حیاتست و بنابر این تقدیم او بر حیوة بجهة آن ست که بقهر اقوی ست مانند تقدیم بنات ممن
در قول او که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یا بجهة آنکه احیا از ان بتر سند و تهیه
زاد آخرت مشتابند چه هرگاه موت نصب العین مشاهد ست بعملی که وسیله زاد آخرت ست
و در کشاف آورده که حیوة آن چیزیست که بوجود آن صحیح باشد احساس محسوسات یا موجب آنکه
شبیه از جهة آن متصف شود بصفات علم و قدرت و موت عدم آنست و معنی خلق الله
موت و حیات ایجاد این صحیح آن ست و اعلام ان مذهب اشعری آنست که مراد صفتی ست
وجودیه که معنی خلق موت آن ست که حق تعالی ایجاد امری کند که نزد آن حیات منتفی گردد
مثل تخریب بنیه و تغیر امور که محتاج الیه حیوة باشد از حرارت و رطوبت و برودت و یبوست
و از ابن عباس نقلست که حق تعالی موت را بصورت کبش املح افریده یعنی گوسفند فوسپاه و سفید
و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی هیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیوة را بصورت مادیان ابلق و او بر هیچ
چیز مرور نکند و را بجا او بوی هیچ نرسد الا که زنده شود حاصل که حق تعالی موت و حیوة کرد لیبلوکم
تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام
از شما احسن عملا نیکوترید از روی کردار یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب
تر چه اگر اخلاص غیر ثواب باشد مقبول نخواهد بود و مراد از خالص آن ست که محض قربت باشد
و از صواب آنکه بر وفق سنت مطهره باشد و قتاده گفته که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند
که معنی احسن عملا چیست فرمود یعنی احسن عقلا یعنی کدام از شما نیکوترید از روی عقل
و تفکر در فایده خلق موت و حیوة و بعد از آن فرمود که تمام تر شما در عقل سخن شناس تر
در ترسکاری از حضرت باری و نیکوتر شماست از روی منظر و فکر در اختفای بآن آنچه
فرموده و از آن نهی کرده و اگر چه کمتر شما باشد در طاعت منظومه و عبادات مندوبه خلاصه
معنی آن ست که حق تعالی حیوة را بشما اعطا فرمود تا بآن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را
بر شما مسلط ساخت تا داعی شود بر اختیار عمل احسن از قبیح در جزای آن بعث و خبر است
وهو العزیز و اوست غالب در انتقام کشیدن از عاصیان بر هیچکس با ساره عقل

نشده که شما را بخدائی خواندم از این عذاب ترسانم قالوا بلی گویند آری قد جاءنا نذیر
که آمد بما نذیر پیغمبری بیم کننده فکذبنا پس ما تکذیب کردیم قول ویرا وقلنا و گفتیم مر فرستادگان را
که هیچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعده
و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید شما ای رسولان الا فی ضلال کبیر مگر در خطای
بزرگ که با وجود بشریت دعوی نبوت میکنید وقالوا و گویند کافران که در دنیا
لو کنا نسمع اگر ما بودیم ما که بشنودیم سخن پیغمبران را بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان
علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی کلام
ایشان و تفکر می نمودیم در انواع حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه میشود ما کنا
نمی بودیم امروز فی اصحاب السعیر در عدد اهل دوزخ فاعترفوا پس اقرار کنند و معترف
شوند بذنبهم بگناه خویش و در این وقت اعتراف سود ندارد فسحقا پس دوری باد
از رحمت لاصحاب السعیر مر ملازمان دوزخ را ان الذین یخشون بدرستی که آنانکه میترسند ربهم
از عذاب پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها نالم
وگریه کنند و در رعایت المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق و
پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان واجر کبیر
و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مژده رسندگان امان
باشند از هر چه می ترسند ~ لا تخافوا مژده ترسنده است ~ هر که می ترسد مبارک بنده است
خوف خشیه خاص دانایان بود ~ هر که دانا نیست کی ترسان بود ~ ترسکاری رستگاری
آورد ~ هر که درد آرد عوض درمان برد ~ آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور
و مشغول گشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخنان گفتند و چون جبرئیل بوقت
نزول قرآن برده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای
ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را
از آن آگاه نکرداند آیه آمد که واسروا و نهان سازید قولکم سخن گفتن خود را درباره

او را عاجز نتوان ساخت الغفور آمرزنده مرکسی را که توبکند اذا ساءته یا بیدون توبه اندروی تفضل
ولحسان الذی خلق آنخدائی که بیافرید سبع سموات هفت آسمانرا طباقا مطابق یکدیگر
یعنی یکی بالای دیگری و در معالم از کعب الاحبار روایت کرده که طبقه اول یعنی آسمان دنیا موجی است محکم شده
و دویم مرمر است و سیم آهن است و چهارم روی است و پنجم نقره است و ششم زر است هفتم یاقوت و از آسمان
هفتم تا مرتبه هفت حجاب است میان هر حجابی صحراها و بیابانها است از نور که نهایت آن خدای داند و نام فرشته
که موکل است بران حجاب قطاطروس است و بعد از خلق سموات بیان استحکام واستقامت آنها میکند بقوله
ما تری نمی بینی ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای مهربان من تفاوت هیچ خلافی
وخللی و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه همه آنها مستقیم و راستند ومناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال
اتفاق و احکام و انتظام و مساوی هم و بروفق حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد بخلق جمیع مخلوقات است
و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقان است نه در صورت و هیأت چه صورت و هیأت آنها مختلف
افتاده و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا فرموده برحمت و تفضل خود بر مخلوقات
و خطاب مذکور راجع است برسول یا هر مخاطبی یعنی ای بیننده تو آسمانها را دیده و بان نظر کرده و هیچ
نقصی وخللی در آن نیافته فارجع البصر پس دیگر باره بگردان چشم خود را با آسمانها تا در آن
هل تری آیا می بینی معاینه من فطور هیچ شکافی وخللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آن است
که اگر شبهه طاری در آنچه بان اخبار کرده شد از عدم تفاوت خلق السموات پس نظر کن در آن و معاینه به بین ثم
ارجع البصر پس باز گردان دیده را یعنی برجعت اول اکتفا مکن بلکه دیگر بار باز گردان چشم را کرتین بار بار
گردانیدنی یعنی رجعتی بعد از رجعتی مراد تکریر و تکثیر است یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت آنرا اعتقاد بکن بکرر
از نگریستن کن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چون بسیار نگاه کنی و نظر خود را تکرار سازی در نگریستن بان ینقلب
الیک البصر باز گردد بسوی تو چشم تو خاسئا در حالیکه دور باشد از دریافتن آنچه مطلوب تو است از
دیدن عیب وخلل در آن وهو حسیر و او مانده باشد از دیدن بسبب طول معاودت وکثرت مراجعت مراد
آن است که هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیبی وخللی و نقصی در آن نخواهد یافت تا که کلال پیدا کند و باز ماند ولقد
زینا و بتحقیق که بیاراستیم زینت تام السماء الدنیا آسمانرا نزدیکتر یعنی آسمان که او است
بزمین آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگان که بمثابه چراغ درخشنده درشب و این کلام منافی
آن نمیشود که بعضی کواکب در آسمانهای دیگر باشند که بر بالای آسمان دنیا اند زیرا که تزئین باظهار آنها است در آسمان

بفهم او اجهروا به یا آشکارا کنید همه آنرا یعنی هر دو نزد یک او یکسانست انه علیم هر آینه که او داناست
بذات الصدور بانچه در سینه‌هاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بر ضمایر واقفست اگر جهر
از ان دل لبر کنند یا بجهر و پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست
من خلق آنکس که بیافریده دلها را و هو اللطیف و او داناست ببواطن اشیا و حقایق آن
الخبیر آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هو الذی اوست آن خداوندی که
جعل گردانید لکم الارض برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما از آن
فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین و کلوا و بخورید من رزقه از روزی
خدای که برای شما مقرر کرده و الیه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس شکر گذارید و سپاسی
دادی او بجا آرید ءامنتم آیا ایمن شده اید کافران من فی السماء از آنکس که در آسمانست بزعم شما
یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرائیل است علیه السلام بمحض سخن آنکه ایمن شده اید
ان یخسف بکم از آنکه خدای یا جبرائیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین الارض
فاذا هی پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی تمور میگردد و اضطراب کنان شما را
زیر زیر افکند ام امنتم آیا ایمن شدید من فی السماء از آنکس که در آسمانست عرش او یعنی خدای
یا مقام او یعنی جبرائیل علیه السلام ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط علیه
فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من و آن
دانستن شما را سود نکند و لقد کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند
من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند
فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب
اولم یروا آیا نمی‌بینند و نمی‌نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم زبر سر ایشان در هوا صافات
صفها بر کشیده میگشایند بالهای خود را و یقبضن و فراهم می‌نهند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد
ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حالت قبض و بسط اجنحه الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش
که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران

وجولان

و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء هر آینه که خدای بهمه چیزها بصیر بیناست
امن آیا کیست که تواند گفت که هذا الذی این آنکس است که از روی حمایت هو جند لکم او مددکار
است و جانب‌نگر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی
ان الکافرون نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد
امن هذا الذی آیا کیست که اشارت توان کرد مر و گوید این آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم
روزی میدهد شما را ان امسک اگر باز گیرد خدای رزقه روزی خود را از شما بامساک مطر یا ابطال
اسباب که حصول و وصول رزق مراد از وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز
گیرد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و لکن انکار
نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در ایستادند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و رمیدن
از حق و نفرت از راستی افمن یمشی آیا کسی که فرو میرود مکبا علی وجهه سر فرو افکنده بر روی
خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند اهدی راه یابنده تر است ام من
یمشی آیا آنکسی که میرود سویا راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند و فتن
او در رفعت علی صراط بر راهی راست رساننده بمقصد و مقصود این مثلیست برای کافران مستقیم
گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی
بصیرت سلوک میکند — فرق است میان آنکه از روی یقین با دیده بینا و دل انور
ره دین یا آنکه دو چشم بسته بی دست گیری هر گوشه همی رود و بظن و تخمین قل بگو مشرکان را که
خدای شما را امر و دعوت میکنم هو الذی او آنکسیست که بقدرت انشاکم بیافرید شما را و جعل
لکم السمع و داد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید و الابصار و دیدها تا دلایل قدرت
و بدایع فطرت مشاهده کنید و الافئدة و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات
پادشاهی تفکر و تامل نمایید شما بسیار و بشنوید و می بینید و لیکن قلیلا ما تشکرون اندک
شکر میگوئید بر این نعمتها را قل هو الذی بگو خدای آن خدائیست که بعد از آفریدن شما را ذراکم
پراکنده ساخت فی الارض در زمین یعنی هر یک را منزل و مکانی و راهی و کاری داد و بحشر

کنید و فرمان برداری نمائید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او بازگردید خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود ببینید وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان مر پیغمبر و یاران وی را مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده حشر و یافتن جزا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان که إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللَّهِ نزدیک خدا است و غیر او بران اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ آشکارا یعنی باید حق قیامت شما را بیم کنم اما زمان آمدن آن را دانا نیستم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنگاه که ببینند موعود که قیامت است زُلْفَةً نزدیک بخود سِيئَتْ بدکرده و غمگین شود وُجُوهُ الَّذِينَ رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهره ایشان پیدا گردد وَقِيلَ و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را گویند هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ این آنست که بود بد شما که بوسیله آن میخواندید یعنی میکردید و در طلب او استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنا مرگ پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند و آرزوی هلاک وی بسیار داشتند حق سبحانه حبیب خود را علیه الصلوة والسلام فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک کرداند خدای مرا وَمَن مَّعِيَ و آنانرا که با من اند از مومنان أَوْ رَحِمَنَا یا به بخشد بر ما و اجل ما در تاخیر افکند فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ پس کیست آنکه زینهار دهد کافران را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما و نبودن ما در حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قُلْ بگو آنکه ما را ... هر و سبب نجات است هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنَّا بِهِ گرویدیم بدو ایمان بردیم وَعَلَيْهِ و برو نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود مر و یا بازگذاشتیم فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی از نشیب عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا است قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فَمَن پس کیست آنکه يَأْتِيكُم بِمَاءٍ بیارد بشما آبی مَّعِينٍ جاری یا ظاهر

چنانچه همه کس ببیند در اثار آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین او جواب داد که یاتی بالمعول و المعین یعنی تیشه و بیلدار آن تیشه آب را باز آرند شبانه او نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشم چشم تو غایب شد بگوی تا معول و معین باز آرند و فی المثنوی و المعنوی ـ فلسفی منطقی مستهان میگذشت از سوی مکتب آن زمان چونکه بشنید آیه آوازنا پسند گفت آریم آب را ما با بلند با زخم بیل تیز و تبر آب را آریم از پستی زبر شب بخفت و دید او یک شیر مرد زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد گفت زین دو چشمه چشم ای شقی با تبر نوری برآر از صادقی زود بر جست و دو چشمش کور دید نور فائض از دو چشمش ناپدید

سورة ن

بسم الله الرحمن الرحیم ن

حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد و لفظ نون حساب و قول بعضی آنست که غایت ملک این امت از شمار آن نون دانست اما هر کس بدان نرسد و بعضی از ان گرفته و برنج فرو گذاشتند و برایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حرف ن گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گفته که آخر است از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آنست که ن اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت گویند و در وسیط باسناد از ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده که وی گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و هست و باشد و بر آن تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد به دوات وَالْقَلَمِ و القلم اعلی که از نور است و طول او بین السماء و الارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا

بسیار است وَمَا يَسْطُرُونَ و دیگر سوگند خورد تا بآنچه مینویسند حفظه از اعمال وحی یا آنچه آن را
فرا میدرد تبعیان از این همه نقل فرموده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه
حفظه بنده می نویسند حق سبحانه به اینها سوگند خورده جواب قسم اینست که مَا
أَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاه پروردگار خود بِمَجْنُونٍ دیوانه جواب ولید مغیره
است که آنحضرت را میگفت مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارت است
بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم اشارت است بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه
پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت
و بآنچه قلم کریم از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علمیه و کلمات ربانیه و کونیه
نفسیه جواب قسم آنکه تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده نماند اسرار ازل و ابد
وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر ترا لَأَجْرًا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُونٍ
منت نانهاده یعنی حق سبحانه تعالی واسطه کسی که از و منت باید داشت تو را عطا کرده
یا غیر منقطع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وَإِنَّكَ و بدرستی
که تو لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بر دینی بزرگ که اسلام است یا بر خوئی بزرگ که آن کس را نبود چه از
قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد آداب
قرآنست که حق سبحانه بوی ارزانی داشته و از عایشه رضی الله عنها سوال کردند
از خلق رسول صلی الله علیه وسلم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود و در
سلسلة الذهب شعر بود هم بجکرمته هم کان ا گوهرش خلقه القرآن ا وصف
خلق کسی که قرآنست ا خلق را نعت او چه امکانست ا محمد حکیم قدس سره فرموده که
هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبود چه او مشیت خود را دست باز داشته و خود را
بکلی باحق گذاشته امام قشیری رحمه الله گفت که نه از بلا منحرف شده و نه از
عطا منصرف گشته و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه
از حقایق اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور

شده

شده و در جواهر التفسیر مسطور فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد صلی الله علیه
وسلم وَيُبْصِرُونَ و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بر آن وقت که عذاب نازل شود در بدر
معلوم گردد که بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی
بیابند که دیوانه تویی یا ایشان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است
بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که راه راست است و چنان کس فی الحقیقه
دیوانه بود وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان بکمال عقل که ایشان اند
فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آباء
دعوت مینمایند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی
بر شرک فَيُدْهِنُونَ تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان
برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خواره را بدروغ که ابو جهلست یا اخنس بن شریق
یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر آنست که ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار
خوردی مَهِينٍ سست رای خوار بمقدار هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده
در روی ایشان مَشَّاءٍ رونده بِنَمِيمٍ بسخن چینی میان مردمان یا غمزه کننده مَنَّاعٍ
باز دارنده لِلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده از حد در گذرنده
أَثِيمٍ بسیار گناه یا بزهکار عُتُلٍّ سخت روی درشت خوی بَعْدَ ذَلِكَ پس از این عیبها
زَنِيمٍ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هژده ساله بود که مغیره
دعوی کرد که من پدر اویم و او را الحق کرفت و در تفسیر امام زاهد مذکور است که چون
رسول صلی الله علیه وسلم این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند هر عیبی که رسید در خود
باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مغیره مردی معروفست
و میدانم که محمد صلی الله علیه وسلم دروغ نگوید چگونه این مهم را بسر آرم شمشیر کشیده
نزد مادر آمد القصه تهدید بسیار از و اقرار کشیده که پدر تو در قصه زنان جراتی نداشت
و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را

نمز دور گرفتم و لو فرزند او بی دلیلی روشن بر صدق آن زن شدت خصومت و لجاج
و ستیزه او با آنحضرت و درین باب گفته اند شعر جرم و گناه مدعی از فعل مادرست
کو را ضدای مادر او خاک بر کرد أَنْ كَانَ آیا بهست آنکه و حفص بیک همزه خواند بطریق
خبر یعنی بجهة آنکه اوست ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران چنین کس فرمان
می بری إِذَا تُتْلَىٰ چون خوانده شود عَلَيْهِ برو آيَاتُنَا آیتها کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید
افسانهای پیشینیان است سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم بر او عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی
او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم که نتواند پوشید
و در انوار آمده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که
ما آزموده ایم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت كَمَا بَلَوْنَا همچنانکه آزموده بودیم
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل باغ ضروان از زوال میوه آورده اند که در نواحی صنعاء از ولایت
یمن مردی صالح را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و برگی
در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داس و دست بران نرسیدی یا باد از
درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و دهیک از حاصل
زمین بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندکست
و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما کرد معیشت بر ما تنگ گردد و صباحی که درویشان را
خبر نباشد برویم میوه بچینیم و برین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا
یاد کن چون سوگند خوردند و از زنان باغ که نهان از فقرا لَيَصْرِمُنَّهَا ببرند میوها را آن را
مُصْبِحِينَ در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بگاه پس چنین سوگند
خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله شبی که این نیت کردند و خفتند
قضاء ازلی نازل شد فَطَافَ پس بیامد عَلَيْهَا بران باغ طَائِفٌ بلای طواف کننده
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند فَأَصْبَحَتْ
پس گشت باغ ایشان با آن بلا كَالصَّرِيمِ مانند باغی که میوه او چیده و بریده باشند

مانند شب

مانند شب سیاه بسبب احتراق و اسوداد و یا مانند ریگ که هیچ نباتی در وی رسته نباشد
و حاصل این است که در بعضی روایت آمده که آتش درختانرا از بیخ بر کند و همه را
توده خاکستر ساخت القصه چون پسران از خواب بیدار آمدند از این حال غافل بودند
فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِينَ در حالتی که در صبح در آمدگان بودند
یعنی بوقت صبح یکدیگر را بخواندند أَنِ اغْدُوا یا آنکه بامداد بیرون آیید عَلَىٰ
حَرْثِكُمْ بر کشت خود یعنی بر رویها آنچه کشت شده و بستان و اشجار إِنْ كُنْتُمْ
صَارِمِينَ اگر هستید میوه برندگان پس باتفاق داسها برداشتند و از خوابگاه
بیرون آمده متوجه باغ گشتند فَانْطَلَقُوا پس روان شدند بجانب باغ وَهُمْ
يَتَخَافَتُونَ و حال آنکه ایشان نرم آهسته با یکدیگر میگفتند تا درویشان آواز ایشان
نشنوند أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ آنکه باید در نیاید امروز باین باغ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ
بر شما هیچ درویشی تا بهره نگیرد و حصه ما کم نشود وَغَدَوْا و بامداد بیگاه رفتند عَلَىٰ
حَرْدٍ بر قصد منع مساکین و محروم ساختن ایشان قَادِرِينَ در حالتیکه توانایان
بودند باعتقاد خود بر منع درویشان و بر چیدن میوه باغ و بحوزه تصرف خود
در آوردن یا بمعنی قادر بودند بر منع فقرا نه بر قطع اثمار زیرا که آن سوخته شده بود
و نابود گشته فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را بحالی که گذاشته بودند
یعنی سوخته و سیاه گشته قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ بدرستیکه ما گم کرده ایم راه
باغ را چه باغ ما دیروز معمور و پر میوه بود و این باغ که میبینیم خالی است از میوه و معموری
سوخته و سیاه گشته و چون تامل کردند و نشانهای در و دیوار بدانستند که باغ ایشان
از این سخن اعراض کردند و گفتند که ما راه گم نکرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما
بی بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن محروم و ممنوع بجهة منع فقرا

وترك استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت بهترین ایشان در عقل وصاحب تر در رای
یا عادلتر در گفتار یا فاضلتر در کردار یا مهین سالتر أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم
مر شما را در وقتی که قصد منع فقراء داشتید لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدای را ببزرگی
یعنی بدکی خدای مشغول نمیشوی ویاد نمیکنی انتقام او را از مجرمان واین عظیمه خبیث توبه
نمیکنید وشما سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدا کردید تا به این بلا گرفتار شدید قَالُوا
سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست پروردگار ما از ظلم یعنی متکلم شدند بانچه اوسط ایشان ا
بان میخواند یعنی از مفارقت خطیه و وقوع بلیه و پی کوشته نادم شدند و ان ندامت
فایده بایشان نداد و گویند مراد بتسبیح استثناست یعنی چرا ان شاء الله نمیگوئید و قول
حسن مراد بتسبیح صلوات است یعنی اگر ایشان در نماز تهاون نمینمودند واگر نه نماد ایشان
بانمید بهشت انحضار و منکر و باعث میشد بانکه استثنا گویند و فقرا را محروم نسازند حاصل
که بگناه خود معترف شدند و گفتند پاکست خدای ما از انکه در فرستادن این بلا ستم کرده باشد
إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بر نفس خود به منع فقرا و مساکین فَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ
در حالیکه یکدیگر را ملامت میکردند بجهة انکه بعضی از ایشان منع فقرا امر میکردند و
دیگری از اصواب میدید و یکی دیگر ساکت بودی و راضی دیگر همکی ان بزبان بملامت
یکدیگر گشادند این انرا میگفت که تو اگر ساکت بودی یا بدین راضی بودی الغصه بگذشت
نادم گشته اندوهناک قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ بدرستیکه ما
بودیم از حد برونکان در کینه کاری و در گذرنده از حدود حضرت باری عَسَىٰ
رَبُّنَا شاید که پروردگار ما یعنی امید داریم از کرم او أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا
انکه بدل دهد ما را باغی بهتر از این ببرکت توبه و اعتراف بخطیه إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستیکه

مابوی

مابوی پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کننده کانیم یعنی راجی بعفو او ئیم و یا طالب
خیرانیم و یا راغب در فرمان برداری او یا تایب او و از ابن عباس و مجاهد مرویست
که حق تعالی بلطف عمیم خود قبول توبه از ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل
بود بر کثرت اشجار و اشجار متنوعه هر خوشه انگوران باو شتری بود و نام ان باغ حیوان
بود و صباطی از ابو خالد تهامی نقل کرده که گفت من خوشه انگوران باغ را دیدم که بر او مردی
سیاه بوپا ایستاده محققان گفته اند که هر که ببلای مبتلا میگردد و مال و منال او در معرض
تلف شود واو تامل نماید بداند که وی مستحق ان بلا بوده و بعد از ان بگناه خود اعتراف
نموده بحضرت عزت باز گشت کند بهتر و خوشتر از انچه از او بستده باشد باو دهند چنانکه
بوستان حیوان بعوض باغ ضروان بعد از ان بوسیله توبه بدیشان داد كَذَٰلِكَ همچنین است
یعنی مثل عذاب اهل مکه و اصحاب ضروان است الْعَذَابُ عذاب کردن خدای در دنیا
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب اخرت أَكْبَرُ بزرگترست در کیفیت و کمیت چه عذاب دنیا
زوال پاید و عذاب عقبا ابد الابدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان
که بدانند بعین الیقین عذاب اخرة و شداید احوال انرا و هر آینه از موجبات ان بپرهیزند
و هرگز از امر الهی غافل نشوند و بهیچ وجه مرتکب نواهی نشوند و بعد از ان وعید کفار
در وعده ابرار میفرماید إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکارانراست عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار خود یعنی در اخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانها
با نعمت خالی از شایبه تنقیص که متقیان در آن بفراغت تمام تنعم نمایند نه مانند
بوستانهای دنیا که مشوب بنقایص و رویت که صنادید قریش چون شنیدند که
مؤمنان در آخرت بمرتبه مرتبت و رفعت درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ
بال در روضات جنان متنعم و مکرم گفتند این حبت و نعمت که محمد و اصحاب او
از ان خبر میدهند خلاف واقعست و اگر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد مرتبه ما که

خط وافی وبهره کافی از دنیا دادیم در اینجا نیز بی بهره نخواهیم بود و مسلمانان
که در دنیا حظی و نصیبی ندارند آن باشد که مساوی ما باشند نه افضل از ما پس ثانیا
نیز در آخرت بر ما تفضلی نخواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار میفرماید
أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما ستم کنیم پس گردانیم مسلمانان را در حصول نجات و وصول
بدرجات كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان مَا لَكُمْ چیست مر شما را كَيْفَ
تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بتسویه اهل شرک و اهل توحید در مرتبت فضل و
پندارید که امر جزا مفوض بشماست یا هرچه خواهید کنید در ان باب حکم کنید أَمْ لَكُمْ
كِتَابٌ یا مر شماراست کتابی و نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در آن
کتاب ای اهل شرک تَدْرُسُونَ میخوانید و میفهمید این را إِنَّ لَكُمْ بدرستیکه
که مر شماراست فِيهِ در این کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ آن چیزی که اختیار کنید و
برگزینید و تمنای آن نمایید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شماراست عهود و مواثیق
و موکد شده عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسنده بنهایت تأکید إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی آیا ثابت است مر شما را سوگند از ما تا روز قیامت
إِنَّ لَكُمْ بآنکه مر شماراست لَمَا تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت
مرای و در کشاف گفته که حقیقت معنی آنست که آیا ضامن شما شده‌ام از برای
شما سوگندان خورده‌ام با ایمان مغلظه متناهیه در توکید که شما را در روز قیامت
حاکم سازیم در تسویه مذکوره سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را أَيُّهُمْ بِذَلِكَ
کدام از ایشان باین حکم زَعِيمٌ متکفل و ضامن است که در آخرت از عهده این حکم بیرون آید
یعنی تمام نماید بیان و احتجاج صحت آن مانند شخصی که سخن گوید از جانب جماعتی و
متکفل

متکفل بامور ایشان أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست شُرَكَاءُ مردمانی که انباز ایشان
باشند در این قول یعنی موافق ایشان بوند در این مدعا بی مدعی فَلْيَأْتُوا
پس باید که بیاورند بِشُرَكَائِهِمْ انبازان خود را تا با ایشان موافقت نمایند
با تصدیق ایشان کنند إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راستگویان
در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید مراد نفی جمیع الخبرست که ایشان
تمسک توانند جست در این دعوی دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود
که این دعوی محض تقلید است که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی نشئه
کرده يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ متعلق است بقوله فَلْيَأْتُوا یعنی باید که بیارند
شرکاء خود را و حاضر سازند در روزی که برداشته شود جامه از ساق یا
یاد کنید روزی را که ظاهر گردانیده شود در آن روز ساق پای و این کنایت است
از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی روزی که کشف کرده شود در
واصل کارها و نمایان گردد حقیقت آن بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر واقف
شوند و احوال یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند و در کشاف
آورده که کشف ساق مثلی است از برای بیان شدت امر و صعوبت آن روز
و اصل آن در ترس و هزیمت مستعمل است همچنانکه میگویند که شمرت المخدرات عن
سوقهن فی الهرب یعنی زنان مخدره مستوره دامن خود را از ساق بر داشتند و
در میان زدند برای گریختن از پیش دشمن معنی بر این وجه است که روزی که
بیاید سخت و دشوار گردد کارها و صعوبت و هول و فظاعت آن بمرتبه باشد
که فوق آن متصور نباشد و این آن وقت باشد که ایام دنیا منقرض گردد و در

تکلیف بسته گردد و قیامت حادث شود و ثواب و عقاب واقع شود چنانچه از ابن
عباس نقلست که رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که چون روز قیامت
شود خلایق را در عرصات حاضر سازند حق تعالی میان ظالمان و مظلومان
حکم کند تا بمرتبه که کسی شیر با آب ممزوج ساخته باشد و فروخته بوی تکلیف کنند که شیر
از آب جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادی ندا کند که جمله خلایق
بشنوند و گویند هر امتی در عقب معبود و مقتدای خود بروید پس عبده تابع
اصنام شوند و بدوزخ روند و یهودان را گویند که شما کرا پرستیده اید گویند عزیر را
که پسر خدا است ندا آید که دروغ میگوئید خدا از فرزندان مبراست از ترسایان
پرسند که شما کرا پرستیده اید گویند عیسی که پسر خدا است و همین جواب بشنوند
و بعد از ان حق تعالی دو فرشته را امر کند که یکی بر شکل عزیر و دیگری بر هیئت عیسی
متمثل شوند و ایشان را گویند که اینها اند خدایان شما خدا تعالی امر فرماید تا این
هر دو فرشته جمیع یهودان و ترسایان را بدوزخ برند و بالکل صبا شوند و
ذالک قوله تعالی لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها پس باقی باشند انانکه خدای را
پرستیده اند از مؤمنان و منافقان خدا تعالی خطاب کند با ایشان که شما
کرا پرستیده اید گویند خدای بحق را خدا تعالی امر فرماید تا حجاب بردارند و نوری از
انوار عظمت او پیدا شود تو را انحال مردمان را بسجود خوانند مؤمنان بسجده روند
و منافقان مر ایشان پشتهای ایشان چون چوب خشک شود هر چند که خواهند
از برای سجده دو تا شوند نتوانند و ذلک قوله تعالی یوم یکشف عن ساق ویدعون
الی السجود دعوت کرده شوند مردمان چون انحال به بینند بسجده افتند و گویند
که ملائکه کفره و فجره را که تا دل سجود بوده باشند در دنیا از روی عنف و بی
و بعد حسرت و ندامت بسجده خوانند صاحب لباب از ابو موسی اشعری نقل کرده

پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود حق تعالی ان روز بر خود را از ساق عرش بنماید
همه مؤمنان بسجده افتند و پشتهای منافقان یک لخت شود بر وجهی که گوئیا
سیخهای آهنین در ان کوفته اند فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کنند
خاشعة ابصارهم در حالیکه فرو افتاده بود چشمهای ایشان یعنی بجهت
شدت هول و ترس نتوانند که چشم بگشایند و سر بالا کنند ترهقهم برسد
و فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نگون ساری بجهت مذلت و حسرت بی
بی پایان علت ذلت میکند که و قد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا یدعون
خوانده میشدند یعنی مامور میگشتند الی السجود بسجده کردن خدای را و هم سالمون
در حالیکه تندرست بودند و قادر بر ان یعنی با وجود صحت بدن توانائی نمیمودند
لاجرم در این روز جز حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند از ابو عبد الله علیه
السلام مرویست که در بیان این آیت فرمود که مردمان در ماند شوند در ان روز
و هیبت عظیم بر ایشان طاری شود و بدنهای ایشان واماند و دلهای ایشان
بگلوی ایشان رسد و این بجهت ان باشد که با ایشان در دنیا استطاعت داشتند
که با امر الهی اقدام نمایند و از نواهی او محترز شوند و ایشان مرتکب شده حدود
الهی را کان لم یکن انگاشتند و چون مشرکان مکه تکذیب این اخبار مینمودند و خاطر
عاطر سید انبیا صلی الله علیه واله وسلم از ان مقوله پریشان میشد و هناک حق
تعالی بجهت تسلیه انحضرت و تهدید اهل تکذیب فرمود که ای محمد فذرنی پس بگذار مرا
ومن یکذب و انکه تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآن است یعنی
مرا با او واگذار و خاطر جمع دار که ایشان را بجزای خود خواهم رسانید سنستدرجهم
زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه بمهلت دادن در معصیت

و ادامت صحت و اند باد نعمت مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که ایشان ندانند که این استدراج است

یعنی هر گاه خطائی کنند ما عطائی دهیم و ایشان از ان تفضل دهنده خود را بی مومنان تفضیل دهند و پندارند که اعطای نعمت و ایشان بجهت مزیت منزلت ایشان است بر مومنان و بجهت

ان در طغیان بنهایت رسند پس یکبار ایشان را بوبال عذاب و نکال العقاب گرفتار سازیم از امیر علیه السلام

علیه السلام روایت است که هر گاه بنده گناهی کند و نعمتی جدید باو رسد و او در عقب ان استغفار بکند

پس ان استدراج خواهد بود وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم و دراز کنیم حال ایشان را در دنیا یعنی

با وجود صحت و نعمت عمر ایشان را دراز کنیم و تعجیل در عقوبت ایشان نکنیم تا مغرور شوند در طغیان و عصیان

بنهایت رسند إِنَّ كَيْدِي متین بدرستیکه عقوبت من مَتِينٌ محکمست که هیچ چیز دفع ان از ایشان نتواند

کرد و گویند من سخت است که هیچکس را طاقت ان نباشد پس اندر دی ای پیغمبر را بیرا أَمْ تَسْأَلُهُمْ

ایا طلب میکنی ایشان را یعنی از ایشان مطلبی أَجْرًا مزدی بود عوض ارشاد و هدایت فَهُمْ

پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از غرامت و تاوان نزدیکی ان اجر مُثْقَلُونَ گران بار شده کاشند و بدان سبب

روی از تو میگردانند و قبول ایمان یعنی تو از ایشان مزد نمیخواهی پس چرا در طلب هدایت و ارشاد

تقصیر میکنند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ ایا نزدیک ایشان است لوح محفوظ که مغیبات در ان ثبت است فَهُمْ

يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از ان بجا انچه بر ان حکم میکنند از تو به خصوص و کافی و عدم احتیاج بر هدایت

تو و چون هیچکدام از این نیست و عدم اطاعت ایشان محض تقلید است و عناد و عصبیت جاهلیت

فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ و حکم افریدگار خود را با مهال کافران و تاخیر نصرت تو و تبلیغ

وحی و تحمل از ایشان وَلَا تَكُنْ و مباش در استعجال عذاب در دلتنگی و شتاب زدگی در نفرین و

رفتن از میان قوم خود كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم

و شتاب زده کی کرده از میان ایشان بیرون رفت و بدان سبب در شکم ماهی محبوس گشت مراد

ان نیست که تحمل نبوت بر یونس ثقیل بود و او تاب ان نیاورده فرو افکنده بلکه مراد عدم طاقت

بود بر صبر و شکیبائی و بر محنتی که خدای او را بان مبتلا ساخت و او طاقت ان نیاورده از حق تعالی

طلب خلاصی کرد از ان پس حق تعالی حبیب خود را میفرماید که چون رتبه تو را از مرتبه یونس برتر ساخته ایم

فکر و اندیشه ایم می باید که صبر تو بر وفق مرتبه تو باشد نه مانند صبر یونس إِذْ نَادَى یاد کن چون بخواند

پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ

مَكْظُومٌ و حال انکه پر از اندوه بود و از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نبودی که در

از ظهر بار

ان گر صبر باشد بهره مانند : چون در افتادی بگرداب حرج : صبر کن و الصبر مفتاح الفرج آورده اند

که گوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده

بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر لو جمال سید عالم را با آسیب عین الکمال از ساحت عالم

محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا

و بدرستی نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند

ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند قرآن را که میخواندی وَيَقُولُونَ

و میگفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستیکه این مرد دیوانه است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهند

وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد

صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالمیان ~ ای شرف جمله عالم بتو ! روشنی دیده آدم بتو امام

حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت سورة الحاقة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ

چه حالتیست و چه ساعتی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گرد ترا مَا الْحَاقَّةُ که چه حالتی که حق است و وقوع آن

یا ساعتی که سزاوار است ترسیدن از ان :: که چه چیز است ساعتی که در و واقع شود

مکافات جمله مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسما اوست كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ

قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیله

ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان خود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار

بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده

یعنی صیحه جبرائیل علیه السلام وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک کشتند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ

باد سخت سرد عَاتِيَةٍ از حد در گذشته یعنی سر باز زننده و از فرمان خازنان

که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشده در دنیا الا بوزن و مقداری مگر

نوح و هود علیهما السلام که آب و باد طغیان کردند و خزانه را تمکین ننمودند و در

که ملایکه باد دو بر را انضباط نتوانستند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسخر کرد آن باد را عَلَيْهِمْ

سبع لیال هفت شب وثمانیة ایام وهشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب
چهارشنبه دیگر حسوما روزها و شبها متوالی یا شوم بر عادیان فتری القوم پس تو ببینی
قوم عاد را اگر حاضر بودی فیها در آن اوقات صرعی مردگان افتاده کانهم گوئیا ایشان
از عظم اجسام اعجاز نخل بیخهای درخت خرما از خاویة بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک
گشته فهل تری لهم پس هیچ می بینی مر ایشان را من باقیة کسی باقی مانده یعنی مستاصل شدند و یکی
از ایشان نماند سه مقرر است که بود در زمانه لیکن شهان تخت نشین خسروان شاه نشان
چه حاصل است قضا از مهیب قهر و زند شدند خاک و از ایشان خاک نیست نام نشان وجاء فرعون
و آمد فرعون ومن قبله و آمد آنها که پیش از او بودند والمؤتفکات و اهل دیهها زیر و زبر شده بالخاطئة
بگناه یعنی شرک فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستاده پروردگار خود را فاخذهم
پس بگرفت خدای ایشان را اخذة رابیة گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم انا پرستی
که ما لما طغی الماء آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حملناکم برداشتیم
پدران شما را فی الجاریة در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لنجعلها تا گردانیم آن کشتی
لکم برای شما تذکرة پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران وتعیها و نگاه دارد
این پند را اذن واعیة گوشی نگاهدارنده که نفع گیرد به آنچه شنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مر علی را رضی الله عنه گفت که من از خدا درخواستم که گرداند گوش ترا اذن
واعیه علی کرم الله وجهه گفت پس از آن هیچ چیز را فراموش نکردم سه گرچه نامیه را بود
دن بباید واعیه گر نبودی گوش ما غیب کیرا وحی ناوردی ز گردون یک پیر
فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور نفخة واحدة یک دمیدن که نفخه صعقه است وحملت
و برداشته شود الارض زمین والجبال و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط
و ساخت فدکتا پس در هم شکسته شوند زمین و کوه دکة واحدة یک شکستنی و مانند
فیومئذ پس آنهنگام وقعت الواقعة واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد و
انشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی پس آسمان یومئذ در آن روز واهیة سست

و ضعیف بود چون بشم دکین زده شده پس در وقت واستوار بی ان والملک
علی ارجائها فی کنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان واماکن ملائکه
شکافته شود ایشان باطراف و نواحی آن مجتمع شوند بیضاوی گفته که بتواند بود
که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان بخرابی بنیان و اجتماع اهل آن باطراف و حوالی
آن و اگر در ظاهر خود باشد می شاید که هلاک ملائکه در عقب آن باشد و گویند
معنی آنست که ملائکه نزد انشقاق آسمان باطراف آسمان آیند تا چون امر الهی در ورود
باره مؤمن و کافر بلا تاخیر بان قیام نمایند ویحمل عرش ربک و برداشته عرش پروردگار
تو فوقهم بر بالای ملائکه که باطراف آسمان باشند یومئذ ثمانیة در آن روز هشت
فرشته مرویست که حاملان عرش امروز چهارند و چون قیامت قایم شود حق تعالی چهار فرشته
دیگر با ایشان مدد ایشان فرستد و عظمت و جسامت ایشان بوجهیست که مقر پایهای ایشان
در زیر طبقه هفتمین است و عرش بر زبر سرهای ایشان و ایشان سر در پیش افکنده به
تسبیح و تهلیل الهی مشغولند و در خبر است که بر چهار ایشان بصورت انسانند و بر چهار صورت
اسد و جماعتی بر هیئت ثور و گروهی بشکل نسر و هر یک از حق تعالی روزی حیوانی طلبند
که متمثل بصورت آنست و از علی بن الحسین زین العابدین صلواة الله علیه مرویست که چون
حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافرید مگر نور و قلم وهوا پس ایجاد عرش فرمود
از انوار مختلفه از نوری سبز که سبزی همه چیزها از وست و نوری سفید که سفیدی
و روشنائی روز از وست و بعد از آن هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید مملو از فرشتگان
که هر تسبیح و تهلیل او میگویند با وازهای مختلف که اگر آوازهای ایشان بزمین رسیدی
کوهها پاره پاره شدی و دریاها بزمین فرو رفتی و ضحاک گفته مراد بثمانیة هشت صف اند
از ملائکه که عدد ایشان ندانند مگر خدای تعالی و در معالم آورده که در روز قیامت
حمله عرش هشت باشند همه بصورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن
آن مقدار بود که از آسمان تا آسمان دیگر و بروایت دیگر مقدار مسافت هفتاد ساله راه
یومئذ تعرضون در آن روز عرض کرده شوید بر خدای تعالی برای محاسبه و مسائله
و این عرض اگرچه بعد نفخه ثانیه باشد لیکن چون یوم اسم زمانی است که وسعت آن دارد
که در آن واقع شود نفختین و صعقه و نشور و حساب و ادخال اهل جنت بجنت و اهل

تا بنا بر این صحیح باشد که طرف همه باشد و از ابن مسعود نقلست که در روز عرصات سه
عرصات باشد و در دو عرصه اعتذار و توبیخ باشد و احتجاج باشد و در عرصهٔ ثالث نشر کتب
باشد که فایز بعض از ابدست راست کیرد و هالك از ابدست چپ لا تخفى اینهان نماند بر خدای
منکم از کردار و کفتار شما خافیة هیچ سرّی و پوشیده که یعنی خدای بر همه خفیات شما
مطلع است و غرض از عرض و حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای اظهار عدالت
بر بندکان و افشای احوال ایشان بعد از عرض اجمال بیان تفصیل آن میکند فاما من
اوتی پس اما آنکس که داده شود کتابه نوشتهٔ عمل او بیمینه بدست راست او
فیقول پس کوید از روی سرور و خوشحالی مر اهل قیامت را هاؤم بکیرید این نامه
نامهٔ مرا باسانید اقرؤا کتابیه بخوانید کتاب کردار مرا که در او هیچ عملی نیست که
من از اظهار آن شرم داشته باشم و چون ظن غالب قایم مقام علم است و یقین از جهته
بجای یقین ظن ایراد فرمود بقوله انی ظننت بدرستی که من یقین داشتم در دنیا
انی ملاق الکه من ملاقات کننده ام و بیننده حسابیه حساب خود را یعنی دانستم
که مرا حساب خواهند کرد برای آن مستعد و مهیا شدم بارتکاب مامورات و اجتناب
از منهیات فهو پس آنکس فی عیشة راضیة در زندکانی باشد پسندیده فی جنة
عالیة در بهشتی که بلندست مکان آن زیرا که آن در آسمان ست یا مرتفعست درجا
و اهیبر و اشجار آن قطوفها دانیة میوهها که از آن چیده شود نزدیکست بقایم
و قاعد و مضطجع براء بن عازب از پیغمبر روایت کند که مرد مؤمن در حالیکه
خسبیده باشد میوه بهشت را چیند و تناول کند عطای بن یسار از سلمان روایت
کند که رسول صلی الله علیه فرمود که هیچکس از شما که به بهشت درود مکر بجوازی
که مضمونش این باشد بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای بفلان پسر فلان
در آورید او را به بهشت بلند مرتبه که میوههای آن نزدیک باشد بر وی کشته و افتاده
و خسبیده تواند از آن چیند پس رضوان اهل بهشت را کوید کلوا بخورید از میوهها
واشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی کواریده
که اصلا موجب اذیت نباشد و احتیاج نیفتد باخراج فضلات آن از غایت

و بول

و بول و عنبران و در روایت آمده که چون مؤمن طعام و شراب بهشت تناول کند
در بدن او عرقی کردد و خوشبوی تر از مشك و لطیف تر از عنبر از بدن او بیرون رود
حاصل که ملائکه ایشان را کویند که بطیب نفس از این طعام و شراب بنوشید بما اسلفتم
بسبب آنچه از پیش فرستاده اید از اعمال صالحه فی الایام الخالیة در روزهای کذشته
یعنی در دنیا و از مجاهد نقلست که مراد بایام خالیه روزه است که شکمهای ایشان در آن
خالی از شراب و طعام یعنی بخورید و بیاشامید بدل آنچه در دنیا امساك کرده اید
از اکل و شرب قربة الی الله مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که حق تعالی
بمؤمنان خطاب کند در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم
که لبهای شما بر هم بسته بود و چشمهای شما کود فرو رفته بود و شکمهای شما باریك و لاغر شده
از غایت کرسنکی و تشنکی که در دنیا کشیده اید واما من اوتی کتابه واما آنکه
داده شود نوشتهٔ کردار او بشماله بدست چپ او و او بدیهای خود را به بیند و
بقبح اعمال خود واقف شود فیقول پس کوید از روی ندامت و حسرت یا لیتنی
لم اوت ای کاشکی داده نشدمی پس من نداده بدی کتابیه و نامهٔ عمل
که مرا و را ندیدمی که تا بر ملاء این فضیحت و رسوائی نکشیدمی و لم ادر و کاش
ندانستمی امروز ما حسابیه که چیست حساب من چه غیر از شدت و صعوبت
عقوبت حاصلی دیکر ندارد و ثمره دیکر بر آن مترتب نمیشود یا لیتها ای کاش
موتیکه در دنیا که بآن مرده بودم کانت القاضیة بودی حکم نماینده بفنای
ابدی یا قطع کننده امر من تا هرکز زنده نشدمی و این حال را ندیدمی کاش بودی
این حالت مستحکم کننده بی فنای من چه بامت و مرا تا این حالت نمی ایستنی
انفراوت موتست و شدت آن پس بر سبیل تحسر کوید ما اغنی عنی نافع نشد
بعضی دفع نکرد از ما عذاب را مالیه مال من یعنی آنچه مرا بود در دنیا
از اموال کثیره و تبع و خدم و حشم دافع من نشد هلك عنی نابود و کم کشت
کشت از من سلطانیه تسلط و فرمان کذاری من و یم دمان و نفقه و غلبل

وبیمقدار گشتم یا معلوم گشت بحجتی که برغم خود در دنیا چنگ زده بودم و بر آن
اعتماد فرموده زبانیان خطاب بزبانیه رسید که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ بگیرید او را پس
غل کنید او را یعنی دست و پای وی را بر گردن او ببندید در خبر است که چون حق تعالی
گوید که بگیرید او را هفتاد هزار زبانیه بیایند و هر یکی او را بگیرند و در آویزند
و وی در دست ایشان پاره پاره شود پس حق تعالی یکبار دیگر زنده گرداند و
ایشان را گوید که بر فرق او را بگیرید و غل کنید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس آنگاه در آتش دوزخ
در آرید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری که طول آن از آتش در آرید او را ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا که آن هفتاد گز است فَاسْلُكُوهُ پس در آرید او را
در آن یعنی او را محکم ببندید و بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد نوف بکالی از بعضی
نقل کرده که مراد بذراع ذراع فرشتگان است هر ذراعی هفتاد باع است و هر باعی
بعد مسافتی که میان مکه و کوفه است و از کعب الاحبار مرویست که اگر همه آهن که در
دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوههای
عالم نهند چون ارزیز بگدازد از سوید بن نجیح روایت است که هر اهل دوزخ در این
سلسله باشند این نموده که زبانیه سلسله را از دبر او در آرند و به بینی او کشند و
در دهن او کنند و انجمیش بعد از آن بر دو سر آن علیا ... در آویزند حکم ... میگوید اِنَّهُ
كَانَ بدرستیکه او بوده در دنیا لَا يُؤْمِنُ که ایمان نمی‌آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگ
که او را که مستحق عظمت بود کوار داشت و کسی که تعظیم کند نرا او البته مستوجب این عقوبت
باشد وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ و حث نمیکرد درویش یعنی طعام دادن ایشان
با وجه جای بذل طعام خود را و مراد اعطای زکوة مفروضست و حقوق واجبه یا منع
نفس خود میکرد و خود را بر این میداشت که بذل طعام کند با اهل استحقاق تخصیص
این دو چیز بدکی جهت آنست که اقبح عقاید کفر است بوحدانیت الهی و اشنع رذایل
بخل و قساوت قلبی مرویست که ابی درداء زن خود را تحریص میکرد بر پختن مرق برای
مساکین و میگفت نصفی سلسله را از خود خلع کردیم با ایمان پس نصفی دیگر را با طعام
از خود

[illegible]

از خود خلع کنیم حاصل که کافر ضایع در این روز مغلول و مسلسل باشد و ایش
سوزان معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ
اینجا خویشی که حمایت او کند وَلَا طَعَامٌ و نیست خوردنی مر او را إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ
مگر از غساله دوزخیان یعنی زردابه و چرک و خونی که از اعضای دوزخیان
بیرون آید لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند آن را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران که از روی تعمد
مرتکب خطیه شوند مراد مشرکانند یعنی غسلین را نخورند مگر آنانی که در گذشته باشند
از حدود خدا و فرق میان خاطی و مخطی آنست که مخطی آنست که خطا میکند بدون
تعمد و خاطی مذهب متعمد که جا و متعدی باشد از صراط مستقیم و متجاوز از آن و گویند
که اهل دوزخ چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام دیگر ضریع چمعی
ذقوم اندبی که حق تعالی در موضعی دیگر فرموده که لیس لهم طعام الا من ضریع اگر چنین
نباشد لازم آید که هر دو آیت منافی یکدیگر باشند و تواند بود که ضریع و غسلین یک طعام
باشد که بدو عبارت تعبیر یافته باشد فَلَا أُقْسِمُ پس البته سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ
و بآنچه می‌بینید از مبصرات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بآنچه نمی‌بینید از مغیبات و گویند
مراد اجسام و ارواح است و یا انس و جن و یا کعبه و یا بیت المعمور و یا نبی و جبرئیل
و یا آثار نبوت و انوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه و امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده که حق تعالی در این آیت میفرماید که سوگند میخورم بآنچه می‌بینید از نعم من
بر خلقان و بآنچه نمی‌بینید از بلای من بر دوستان خود که إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ
رَسُولٍ كَرِيمٍ هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار نزد خدای یعنی بوجه رسالت از جانب
حضرت عزت بآن تکلم میکند و بر مردمان میخواند که نه خود میبافد و بر خدا نسبت میدهد
و آن رسول کریم است یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گویند مراد جبرئیل است یعنی قرآن
قول جبرئیل است که از جانب خدا بسید انبیاء میخواند وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ
سخن شاعر چنانکه ابوجهل و اتباع او میگویند قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق
میکنید آن را وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کسی که از جن اخبار کند بمغیبات

چنانکه عقبة بن ابی معیط و توابع او میگویند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند میشوید
باین و معجزه را از شعر و کهانت امتیاز میکنید کی ایمان یا نفی شاعریت و تذکی
بالکلیه سجع آنست که عدم مشابهت قرآن بشعر امریست که منکران نیز بودند مکی
معانند بخلاف مشابهت آن بکهانت که موقوفست بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن
که منافی طریقه کهانتست و معانی اقوال کاهنان تَنْزِيلٌ قرآن فرستاده شده است بمحمد صلی الله
علیه وآله وسلم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل وَلَوْ
تَقَوَّلَ عَلَيْنَا و اگر افترا کند محمد دروغ بندد بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضی سخنانی
چنانچه زعم شماست لَأَخَذْنَا مِنْهُ هر آینه فرا گیریم او را بِالْيَمِينِ بدست راست
او را ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ پس هر آینه ببریم از او رگ دل او را که متصل است
بگردن یعنی دست راست او را بگیریم و رگ گردن او را از پیش قطع کنیم این تصویر
هلاک اوست یا قطع انچه ملوک میکنند بکسی که بر او خشم میگیرند و غضب مینمایند بجنایت
که قتال را امر می نمایند که دست راست او را میگیرند و شمشیر در مواجه او از قفا
بیرون میکشند و گردن او را از پیش میزنند تا نگاه کردن باو موجب زیادتی عقوبت او باشد
و تخصیص اخذ یمین جهت آنست که قتال اگر اراده میکند که شمشیر در پس گردن زند دست
چپ میگیرد و اگر میخواهد در پیش روی او شمشیر بر ذبح حلق او زند که اشق و افضح است
جهت نگریستن او دست راست او میگیرد و گویند یمین بمعنی قوتست و معنی آنست
که او را بقوت و قدرت خود بگیریم و یا قوت و توانائی او را از او اخذ کنیم و او را ابطال
نمائیم فَمَا مِنْكُمْ پس هیچکس یعنی نیست هیچکس از شما عَنْهُ از قتل او حَاجِزِينَ منع کننده
ما وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندیست لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران چه
ایشانند که بان منتفع میشوند نه غیر ایشان وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم
أَنَّ مِنْكُمْ که بعضی از شما ای مردمان مُكَذِّبِينَ تکذیب کننده کانند قرآن را
پس ایشانرا بر ان تکذیب جزا خواهیم داد وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ و بدرستیکه قرآن هر آینه
سبب حسرتست عَلَى الْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان وقت ثواب کسانی که بان ایمان
آورده باشند وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و هر آینه درستست و بیگمان یعنی

محض یقین است

محض یقین است که هیچ شکی در ان نیست که از نزد خدای نازل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح
گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار خود که بزرگست یعنی تنزیه نمای او را
از صفات ناسزا و نالایق که از جمله ان رضای او باشد بقول داور ثنا و ستایش
تمام یاد کن بکرانه انچه بطریق وحی بتو نازل میسازد از قرآن و غیر آن و از امام
زین العابدین علیه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
هر که سبحان العظیم و بحمده بگوید بدون تعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحانه هزار
حسنه برای او بنویسند و سه هزار سیئه از او محو کنند و سه هزار درجه برای او بر دارند

شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است ولا بقول کاهن
ونیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید
یعنی پند نمیگیرید تنزیل قرآن فرو فرستاده است من رب العلمین از پروردگار عالمیان
ولو تقول واگر افترا کند محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه زعم شماست ودروغ بندد علینا بر ما بعض
الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر آینه بگیریم ما منه بالیمین ازو بقوت وتوانایی را ثم
لقطعنا پس ببریم منه الوتین ازو رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست
از شما من احد هیچکس یعنی نیستید شما عنه حاجزین ازو دفع کنندگان آن هلاک را وانه بدرستی
که قرآن لتذکرة هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزگاران را چه ایشان بدان منتفع اند
وانا لنعلم وبدرستی که ما میدانیم ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگان اند
مر قرآن را وانه وبدرستی که قرآن لحسرة هر آینه سبب حسرت است علی الکفرین بر کافران در
روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند وانه وبدرستی که قرآن لحق الیقین درست
بی گمان یعنی یقینست از نزد حق سبحانه نزول شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام
پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمایی او را از صفات ناسزا وثنا بزرگ یاد کن ...

سورة المعارج

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد بر حق است وآنچه میگوید
از نزدیک تست پس تو سنگ بباران بر سر ما یا مارا بعذاب الیم مبتلا کن آیه آمد که سال
٤ سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی که بودنیست للکفرین برای کافران که قتل
مراد است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت وگویند سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا
کسفا وقولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست واستعجال نمود نزول آن
ایشان وبر هر تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب دافع دفع کننده که باز دارد آنرا
من الله از جهت خدای چه اراده ازلیه بر آن تعلق گرفته ومراد الله مدفوع نگردد
پس در صفت الله میگوید ذی المعارج خداوند درجها بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای

دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر نموده تعرج
بالا میروند فرشتگان والروح و جبرائیل با قومی که اعظم اند از ملائکه الیه بسوی امر خدای بیچون
عوضی که خدای فرماید فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او خمسین الف پنجاه
هزار سال از روزهای دنیا یعنی اگر یکی ازین بنی آدم خواهد بود که سیر کند از دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه
است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته در روز
قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان
مواقف در جواهر تفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسمای الهی دوری است
خاص که تعلق بدو دارد و دور قرآن دو روز از ایام خدا است یوم الرب که هزار سال
است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسما و سنین ابدیه و سرمدیه در
مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فاصبر پس شکیبائی
کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدرستی
که کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد
بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال مینماید ونریه و ما می بینیم
قیامت را قریبا نزدیک بوقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلزی گداخته
یا ثفل دردی زیت یعنی فلک بگدازد وتکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین
زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه ولا یسئل حمیم و نپرسد هیچ خویشی حمیما
از گناه خویش خود یعنی هر کسی را از کردار او سوال کنند یبصرونهم بینا کرده شوند خویشان
خود را بشناسند و باحوال او بینا گردند و دانند که هر یک بعمل خود مواخذ اند یود المجرم
دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی اگر فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز
ببنیه بپسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران که عزیزترین خلقان بودند تا بدین
عذاب کشند و وی خلاص یابد وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و همدار او بود

واخ

واخیه و برادر خود را که هم پشت و مددکار است وفصیلته التی تؤویه و خویشان خود را
که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناهگاه وی بوده اند ومن فی الارض و دوست
دارد که فدا دهد هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا
دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا نمی رهاند از عذاب انها بدرستی
که آتش دوزخ که مجرم از آن فدا میدهد لظی زبانه ایست خالص نزاعة کشنده است
للشوی مر دست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله راه یعنی زبانه
میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تدعوا میخواند آتش
یعنی میکشد باز بانیه او میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند
من ادبر کسی را که پشت برحق کرده است وتولی و روی بگردانیده از فرمان الهی وجمع
و گرد کرده است مال دنیی را فاوعی پس در باردان کرده و نگاه داشته و حق خدای
ادا نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق آفریده شده است هلوعا حریص بر جمع مال فانی
و بخیل از ادای حقوق ربانی در کتاب آورده نقل از مقاتل که هلوع جانوریست در پس
کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی همه جنبانش آنرا میخورد و آب هفت
دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد
خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه
تشبیه میکند ع جانوری را که بجز آدمی است معده چو پر شد سبب بی غمی است
آنکه به سیری برد بر سر سیری غم روزی خورد خورد همه عمر چه بیش و چه کم روزی
هر روزه ز خوان کرم وز زده حرص و املش همچنان هیچ غمی نیست بجز فکر نان واذا مسه
الشر چون برسد او را بدی مانند فقر و مرض جزوعا جزع کننده بود و فریاد زنند واذا
مسه الخیر و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری منوعا منع کننده نفس خود را
از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند
الا المصلین مگر نماز گذارندگان الذین هم آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود دائمون

بوسکانند یعنی هیچ شغل ازان باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و چپ
و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست
دانسته شده مثل زکوة مقرره و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده
وَالْمَحْرُومِ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز
جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند و علامت ترس الهی
اجتنابست از مناهی و ملاهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ
مامون نیست یعنی ازان ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود
أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان را یعنی کنیزکان که بملک
الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت
کردگان نیستند بترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب
کند منکحی را وَرَاءَ ذَٰلِكَ بجز این که گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ الْعَادُونَ ایشان از حد در گذرندگانند
و وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمتاع بالید نیز داخل اعتدا است وَالَّذِينَ هُمْ
و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ
رعایت کنندگانند خواه امانت خلق و خواه پیمان آفریدگار که جهد نگاهداشتنی است

بیت

اگر می باید از آتش امانت ♦ فرو مگذار قانون امانت
بهر عهدی که می بندی وفا کن ♦ رسوم حق گذاری را ادا کن

وَالَّذِينَ و آنانکه بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ
ایستادگانند باقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله
و حفظ شهادت را جمع میخوانند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی با آداب و شرایط آن قیام
مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادتست

بر بسیار

بر بسیار عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل أُولَٰئِكَ آن گروه که برین صفت
موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگان بثواب ابدی
و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند به بوستان عقبی ما نیز طمع داریم
که پیش از ایشان در آییم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنانرا که کافر شدند
و ازین صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگان اند
عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان
أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود
با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را ادعا اینست که بی نقد
ایمان ایشانرا در چهار سوی بازار و فات جنان دخل دهند كَلَّا نه اینچنین است
و کافر را در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که آفریده ایم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ
از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر از لوث
کدورات صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت
فَلَا أُقْسِمُ پس نه چنانست که کفار دارند میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ
بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید
وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب راهست در هر روز بنقطه دیگر غروب میکند
و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشانرا محل شروق و
غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا
لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا اهلاک
سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمان بردارتر وَمَا
نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری
کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را تا يَخُوضُوا

تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتّی يُلاقُوا تا وقتی که ملاقات
کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند بدان که
هر بست باقیامت حکم این آیه بآیه قتال رقم نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون
آیند مِنَ الأَجْداثِ از گورها سِراعًا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان
إِلى نُصُبٍ بسوی علمی که برپای کرده يُوفِضُونَ میشتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قائم
بینند بجانب وی شتاب کنان روند خاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصارُهُمْ دیدهاء ایشان
یعنی خداوندان دیده سر در پیش افکنند تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد ایشان را
ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذلِكَ اینست الْيَوْمُ الَّذِي آن روز که در دنیا كانُوا يُوعَدُونَ
بودند که بران ایشان وعده کرده میشدند سورة نوح علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را ع
علیه السلام إِلى قَوْمِهِ بسوی گروه او از آن قبیل أَنْ أَنْذِرْ بانکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را
و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که
طوفانست یا عذاب آخرت قالَ گفت نوح علیه السلام يا قَوْمِ ای قوم من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ
بدرستی که من شما را بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا بیم کردنی من بیرسانم بشما أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ
بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس
دارد شما را از عقوبات و مهلات یعنی زنده دارد شما را إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام
برده که مدت زندگانی منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مرگی که خدای تقدیر
کرده إِذا جاءَ چون بیاید بر وجهی که مقرر فرموده لا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود و
صاحب آن اجل را مهلت نبود — روزی که اجل در آید از پیش و پست
شک نیست که مهلت ندهد یک نفست | یاری نرسد در آن دم از هیچ کست | بر باد شود جمله

هموار و هموست لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید که بنگرید و بنظر تَعْلَمُونَ میدانید خبر پس این را بدانید
که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح علی نبینا و علیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه
سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او
تقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه السلام بتنگ آمد قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستی که خوانده ام قوم خود را بطاعت و عبادت لَيْلًا وَنَهارًا
شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعائِي خواندن
و دعا کردن من إِلَّا فِرارًا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَإِنِّي و بدرستی که
من كُلَّما دَعَوْتُهُمْ هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی
مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آوردند أَصابِعَهُمْ انگشتها خود را فِي آذانِهِمْ
در گوشها خود و ره گذر سماع را از استماع دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا و بر
در کشیدند ثِيابَهُمْ جامها خود را تا مرا نه بینند وَأَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا
سرکشی کردن بزرگ ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت استکبارا
کردم ایشان را جِهارًا آشکارا کردم در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس بتحقیق من
أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم مر بعضی ایشان را یعنی بانگ او از برداشتم و تکرار کردم دعوت
وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و راز گفتم مر بعضی دیگران از ایشان را إِسْرارًا راز گفتنی یعنی بر وجهی که توانستم
طریق دعوت فرو نگذاشتم در مجالس و خلوت سر و علانیه ایشان را بحق خواندم
و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان
رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید
از کفر إِنَّهُ كانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید
يُرْسِلِ السَّماءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را
بِأَمْوالٍ بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد
مر شما را جَنّاتٍ بوستانها مشتمل بر میوه وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد جاری گرداند برای شما أَنْهارًا

جو بیار آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید لِلّٰهِ مر خدای را
وَقَارًا عظمتی و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را تا بترسید از
نافرمانی او اباحیست که از عظمت او نمی ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را
أَطْوَارًا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر
و این دلیلیست بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید که چگونه خَلَقَ اللّٰهُ
بیافرید خدای سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالا طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را
فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست
و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه در زمین می تابد و آنها را روشن میسازد وَجَعَلَ
الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود
می سراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول را صلی الله
علیه و سلم بجهت آن چراغ گفت که نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید
بیت چراغ چشم و دل چشم و چراغ جان رسول الله که از شمع طلعت از پرتو احکام او رخشان
درین ظلمت سرا گر نی چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان
وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم را مِنَ الْأَرْضِ از زمین
یعنی برست آدم را از خاک نَبَاتًا رستنی و چون پدر شما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک
مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد
وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَ
اللّٰهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرش گسترده که آرام
در رو و رفتن بروش باید لِتَسْلُكُوا تا بروید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راهها گشاده
بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متابعت شدند و خواص در رد و سایر ایشان
باضلال و اغوا انمودند از آنچه بودند بتر و جفا کار تر گشته در عصیان و عناد افزودند قَالَ
نُوحٌ گفت نوح علیه السلام بعد از مشاهده این حال که رَبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی

که ایشان یعنی جاهر اتر من عَصَوْنِي نافرمانی شدند در من وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ
آن را که زیاده نکرد او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزند او إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و گمراهی یعنی
فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَكَرُوا و مکر کردند
بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا مکری بزرگ که سفله و ادانی را بحیله جانب خود کشیده بر ایذای من
تحریص کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان
خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بت ود را و آن صنمی بود بصورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا
و نه سواع را و آن بصورت زنی بوده وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را و آن بصورت شیری بود
وَيَعُوقَ و نه یعوق را و آن بصورت اسبی بوده وَنَسْرًا و نه نسر را و آن بصورت
کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح علیهما السلام
بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان
پیکرها ساختند و تعظیم آن مینمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول گشتند و بعد از طوفان
ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورده عرب را بپرستش ایشان فرموده و ود قبیله
کلب داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث با مذحج
و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر
بود و آل ذی الکلاع القصه نوح علی نبینا و علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد
که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا و حال آنست
که گمراه کردند رؤسا قوم با این بتان كَثِيرًا بسیاری را از ضعفه و ادانی وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
و مفزای بار خدایا ستمکاران را إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان
قوم نوح أُغْرِقُوا غرقه شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتش یعنی
در قبر و گفته اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای گرفته بودند
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای أَنْصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند
که حق سبحانه حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد

وازیشان فرزندی که ایمان آرد متولد نخواهد شد لیس نوح علیه السلام مناجات
کرد وقال نوح رب وگفت نوح ای پروردگار من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من
الکفرین از کافران دیارا دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عام است
یعنی هیچ کافر را زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستی که اگر بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه
کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را از ضلال نمایند ولا یلدوا و نزایند الا فاجرا مگر فجور
کفارا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر باشند رب اغفرلی ای پروردگار
من بیامرز مرا ولوالدی و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلام ملک بن متوشلخ بود
و مادرش باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هر دو مومن بود مانند لاجرم در خواست
نمود که ایشان را بیامرز ولمن دخل و مر کسی را که در آید بیتی بخانه و منزل یا مسجد من
مومنا در حالتی که مومن بود وللمومنین و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند والمومنات
تا قیامت و گفته اند که مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است
که همچنانکه دعای نوح علیه السلام درباره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان
نیز باجابت رسیده و دیگر دعا فرموده که ولا تزد الظلمین و میفزای ستمکاران را یعنی
کافران را الا تبارا مگر هلاکی یعنی و الله اعلم سورة الجن ایة

بسم الله الرحمن الرحیم قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در
بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسیده و استماع قرآن
نموده ایمان آورده باز گردیدی که آنحضرت سوره اقرا میخواندند و ایشان نه تن
بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین صاحب کشاف آورده که شیصبان
بودند و ایشان اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و آن گروه
که ایمان آورده بودند میان قوم خود رفته از نواحی نخجان گفتند و حق سبحانه درین
سوره از آن خبر داد که قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اوحی الی وحی کرده شد بمن
انه استمع انکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که اراده کرده بودند و از سه تا نه

بودند و جن اجسام عاقله لطیفه شفافه اند و نار و باد و هوا بر ایشان غالب است
و از نشان ایشانست که متشکل شوند باشکال مختلفه و گویند نوعی از ارواح مجرده اند
و یا نفوس بشریه اند مفارق از ابدان و درین آیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا ندید و قرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاق در بعضی قرآت
او حاضر شدند و استماع قرآن کردند فقالوا پس گفتند چونکه بمیان قوم رفتند
که ای قوم انا سمعنا بدرستی که شنیدیم ما قرانا عجبا کتابی که بغایت شگفت است
یعنی کلامی عجیب بدیع که مباین کلام آدمیانست در حسن نظم و دقت معنی و
کسی را توانایی مثل آن قدرت ندارد یهدی الی الرشد راه مینماید بنده را که بما
براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فامنا به پس بگرویدیم بدانکه متضمن تصدیق است
بوحدانیت خدا و رسالت خاتم النبوت ولن نشرک و هرگز شرک نیاریم و انباز
نگیریم بربنا به پروردگار خود احدا یکی را از اصنام و غیر آن چنانچه پیش از این
میآوردیم آیه دالست بر آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث است
بر هر جن و انس و بدانکه انه مفتوحست بجهت آنکه فاعل اوحی است و انا مکسوره
آنکه مبتداست و باقی آنچه بذکر خواهند شد مکسوره اند از گفتار جن و حفص اینها را
مفتوح خوانده بر آنکه معطوف باشد بر محل جار مجرور و در فامنا به آنکه منصوب المحل است
واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کند که ابن عباس فرموده که پیغمبر قرآن
بر جن نخواند و جن را ندید بلکه روزی با جمعی از اصحاب متوجه سوق عکاظ شده در
آن وقت شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند و چون بنزد قوم خود آمدند
و اخبار ایشان نمودند که ما از اخبار آسمان ممنوع شده ایم ایشان گفتند که حادثه عظیم
در عالم واقع شده در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید از این استخبار کنید ایشان
در اطراف عالم منتشر شدند و تفحص این معنی مینمودند تا آنکه جماعتی از ایشان بتهامه
رسیدند و با آنحضرت در سوق عکاظ ملاقات کردند و حضرت با اصحاب بنماز صبح
مشغول بود چون استماع قرآن کردند گفتند این است که میان ما و آسمان حایل شده

پس بقوم خود مراجعت کردند و گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به و لن
نشرک بربنا احدا وانه تعالی و بدرستیکه برتر است جد ربنا عظمت و جلال
پروردگار ما از مجانست مخلوقات و مشابهت ممکنات در ذات و صفات یا دولت
سلطنت و غنای او ما اتخذ صاحبة فرا نگرفته هیچ زنی همچنانکه بعضی از جن
میگویند و لا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد دارند وانه
کان یقول و بدرستیکه هست که میگوید سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس
یا مرده جن علی الله شططا بر خدای سخن دور و بیجا و از حد گذران نسبت
صاحبه و ولدست بوی وانا ظننا و بدرستیکه ما پنداشتیم ان لن تقول الانس
والجن الکذب نگویند آدمیان و جنیان علی الله کذبا بر خدا دروغی لاجرم هر چه
سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ
بر خدا بسته پس از ان برگشتیم و مؤمن شدیم وانه کان و بدرستیکه بودند
رجال من الانس مردانی از آدمیان که در مواضع یعوذون پناه میجستندی
برجال من الجن بمردان از جنیان و آنچنان بود که چون کسی در بیابان هولناک
رسیدی گفتی پناه میگیرم بسید این وادی و از شر سفهای قوم او و اعتقاد
او آن بود که بدین استعاذه از شر ایشان سالم و مامون باشد فزادوهم پس فزودند
آدمیان مر جنیان را بسبب این رهقا از کبر و سرکشی و جهل چه ایشان بسبب
این گفتند که بودیم یا بمرتبه‌ایست که آدمیان بما پناه میجویند و ما نگهبان و حامی
و سید ایشانیم و مقاتل گفته که اول کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن
و بعد از ان بنو حنیفه و بعد از ان این تعوذ در میان عرب فاش شد و همه
کس تعوذ با ایشان میکردند و عکرمه از ابن اللبابه انصاری روایت کرده که
که بکوه من با پدر بقصبه رفتیم و در راه شب در آمد نزد شبانی رفتیم و چون
نیمه شب رسید گرگی بیامد و بره بگرفت داعی آواز داده که عامر الوادی
جارک جارک منادی آواز داد که یا سرحان ارسله ای گرگ او را رها کن
آواز شنیدیم

آواز شنیدیم و کسی را ندیدیم که گرگ بره را رها کرد و بره بجای گله رفت و کسی ندیدی بوی
نرسید حق تعالی این آیه فرستاد وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال
من الجن فزادوهم رهقا وانهم و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان
ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانکه شما گمان برده اید ای جنیان ان
لن یبعث الله انکه هرگز نه انگیزد خدای احدا یکی از مردگان را برای حساب
و جزا یا انکه بعث نکند خدای بعد از موسی و عیسی رسولی را وانا لمسنا
السماء و بدرستیکه ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن کردیم بان برای
استراق سمع فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شده حرسا شدیدا
از پاسبانان توانا یعنی از فرشتگان با قوت که برای منع جنیان مقرر شده اند
و شهبا از ستارگان درخشنده آتش افشان یعنی اجرام مضیئه متولده و
متولد از نار که بجهة رجم دیوان متعین گشته اند و ان انوار ممتده است از انجم
مانند آتش وانا کنا و بدرستیکه ما بودیم نقعد منها که مینشستیم از آسمان
مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب
فمن یستمع الان پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای
خود شهابا ستاره روشن آتش بار رصدا نگاه دارنده از صعود یعنی
منع کننده او از استماع قول فرشتگان و آماده برای سوختن وی از زهری
نقلست که شهب پیش از زمان نبوی نیز بودند اما مانع جن نبودند و چون آنحضرت
متولد شد بیشتر گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی برآنند که شهب در زمان
حضرت حادث شدند قبل از ان نبودند بنا بر این از جمله معجزات نبوی خواهد بود
و قول اول اصح است و مؤید آنست که زهری از علی ابن الحسین ع نقل کرده که
ابن عباس گفت ما نزد رسول نشسته بودیم جماعتی از انصار نیز در حضرت بودند
ستاره از آسمان ریزان شد حضرت با ایشان گفت در زمان جاهلیت

چه میکفتند وقتی که این حادثه عیت کشتند میکفتیم که مردی عظیم الشان بمیرد یا متولد شود
وَأَنَّا لَا نَدْرِي ونمیدانستیم اَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ ایا بدی خواسته شده است
از حراست اسمان وباز داشتن ما از استماع قول فرشتکان بکسانیکه در زمین اند
از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا یا خواسته است بر ایشان پروردکار ایشان
رستکاری ونیکی وصلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کفتیم در حیرت
وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وبدرستیکه از جنس ما شایستکان هستند یعنی مومنان
نیکوکار که سابقند در خیرات وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ وازما کروهی هستند فروتر
از صالحان یعنی میانه روان یا غیر صالحان که صالحان اند وبودیم کُنَّا
طَرَائِقَ قِدَدًا استیم یعنی هست طرقها طرق مختلفه ومتفرقه از یکدیکر یعنی
مذاهب مختلفه یا هستیم خداوندان طرق متفرقه ومذاهب مختلفه وَأَنَّا ظَنَنَّا
ظن بمعنی یقین است یعنی بدرستی که بیقین دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ که هرکز
عاجز نتوانیم ساخت خدایرا فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هرجا که هستیم در
زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ وعاجز نمیتوانیم کرد او را
هَرَبًا در حالتی که گریزنده باشیم با طراف آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نمیتوانیم
ساخت او را در زمین اکر بما اراده امری نماید در کریختن واز اطراف آسمان
بمعنی رفتن اکر طلب یا کند هرجا که هستیم در تحت فرمان اوئیم ودر قبضه قدرت
او وعدم امکان خروج ما از دایره فرمان وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ وبدرستی
که ما ان هنکام که شنیدیم قرانی که سبب هدایت عالمیان است آمَنَّا بِهِ
کرویدیم باو یا بانکس که از او شنودیم یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم ومقرر است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث بوده مکر حضرت خاتمیت که دعوت
او بجن وانس وا رسیده وخوان تبلیغ او در نظر خواص وعوام کشیده
فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس هرکه بکرود به پروردکار خود فَلَا يَخَافُ بَخْسًا

بی او نترسد

پس او نترسد از نقصان جزای او وَلَا رَهَقًا ونه لحوق کراهت ومذلت بوجه اجر
وبوجه اتم باشد زیراکه او هیچ حق کسی نکرده ودر حق ظلم احدی نموده وبروایت
ابن عباس نترسد از نقص اجر حسنات خود واز زیادتی در طلب عذاب بر سیئات خود
وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستیکه از ما بانواع نوع مسلمانان اند یعنی کرویده اند به
پیغمبر ومتدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ وازما ستمکاران اند وخود در
کذشتکان از طریق که ایمان وطاعت است فَمَنْ أَسْلَمَ پس هرکه کردن نهاد در حکم
خدایرا همچنانکه حکم اوئیم فَأُولَٰئِكَ پس انکروه کردن نهاده کان تَحَرَّوْا رَشَدًا
قصد کردن راه راستی که موصل ایشان است بثواب ابدی وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ
واما بیرون رفته کان از طریق حق فَكَانُوا پس باشند در آخرة لِجَهَنَّمَ حَطَبًا
مر دوزخ را هیمه که بدیشان دوزخ افروخته شود بکفار آتش دوزخ افروخته میشود
ودر خبر است که حجاج بن یوسف در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرد کفت چه میکوئی
در حق من در خود قسط عادل او کان دولتش کفتند نیکو سخنی کفت حجاج کفت
ای جاهلان او مرا ظالم ومشرک میکوید وکمان شما آنست که بقسط وعدلم تعریف میکند
پس این دو آیت بر ایشان خواند که وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ وقوله وَأَمَّا الْقَا
سِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا ودیکر وحی کرده شده است بمن
که بدرستی که شان وقصه این است که اکر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر طریق
یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر اینه بدهیم ایشان را مَاءً
غَدَقًا اب بسیار مراد از وسعت رزق است وکثرت مال ومنال که لازم باران است
یعنی ما روزی بر ایشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت
بسیار ارزانی داریم یا اکر جن وانس مستقیم شوند بر طریقه ایمان ایشانرا بعد معیشت
سرافراز کردانیم لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشانرا در ان یعنی با ایشان معامله
آزمایندکان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بر لطایف نکو کذاری چکونه قیام مینمایند

ومن یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن پروردگار خود یعنی
از عبادت آفریدگار خود اعراض کند یا از موعظه و وحی او روی بگرداند و قبول
آن نکند و یا کفران نعمت او نماید یسلکه درآورد خدای تعالی او را عذابا صعدا
در عذابی سخت که فوق طاقت او باشد و غالب بر او وان المساجد لله و وحی
کرده شده بمن که مسجدها مر خدای راست و خاص است بدو فلا تدعوا
پس مخوانید در آن مع الله احدا با خدا یکی را یعنی غیر او را در آن پرستش مکنید چنانچه
یهود و نصارای در کنایس عزیر و مسیح علیهما السلام با لوهیت یاد میکنند یا چنانچه
مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تا
عبادت ایشان را بر باد میکنند حسن بصری گفته که مراد از این مساجد تمام روی زمین است
که مسجد امت حضرت رسالت است که جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی
زمین برای من مسجد کردند و خاکش پاک کننده ساختند تا هر جا که باشم نماز کنم
واگر آب نیابم بخاک تیمم کنیم پس معنی آنست که در هیچ بقعه از بقعهای زمین کسی دیگری را
با خدای نخوانید بلکه عبادت او در همه جا مخصوص دارید باو و نزد بعضی دیگر مراد مسجد
الحرام است که قبله جمیع مساجد است قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه و گفته‌اند مراد مساجد سبعه است و جبهه و یدین و رکبتین و ابهامین
رجلین یعنی اینها مر خدای راست بانمعنی که آفریده او یند پس اینها را برای غیر خدا بر زمین
منهید و مؤید اینست آنکه معتصم از ابی جعفر محمد بن علی موسی الرضا صلوات الله و سلامه
علیه سؤال کرد که معنی مساجد در این آیه چیست فرمود هی الاعضاء السبعة التی یسجد
علیها مراد از مساجد هفت عضو است که سجده بر آن واقع میشود و بنی مقوی اینست
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که امرت ان اسجد علی سبعة آراب
مرا فرموده‌اند که سجده کنم بر هفت عضو و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم
یعنی سجودها که مخصوص بخداست و جایز نیست که برای غیر او سجده کنند وانه
لما قام و بدرستیکه آن هنگام که برخاست عبد الله بنده خدای که محمد است

در بطن نخله

در بطن نخله نماز صبح یدعوه میخواند خدا را در نماز و جن قرائت میشنید کادوا
یکونون نزدیک بودند که باشند علیه لبدا بر وی چسبیده که از غایت از
دحام بود بجهت تعجب ایشان از آنچه میدیدند از عبادت او و اقتداء اصحاب باو در قیام
و قعود و رکوع و سجود و بجهت حرص بر استماع قرآن چه هرگز مثل این حال ندیده بودند
و مانند این کلام نشنیده و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیان است و بعد
استماع قرآن چون باهل خود مراجعت کردند بایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب
بر آن قدوه احباب در وقت اقتدای ایشان باو در نماز و استماع کلام از آنحضرت در
آثار آمده که آنحضرت را هیچ نام خوشتر از نام عبد الله نبوده چه بشرط عبادت و عبودیت
بر وجهی که آنحضرت باقدام نموده هیچکس را قدرت اقامت در آن نبوده لاجرم در وقت عروج
ان بی منازل ملکی باین اسم مذکور شده سبحان الذی اسری بعبده لیلا و بهنگام نزول قرآن
از معارج فلکی بهمین اسم نامزد گشت که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده قل بگو
ای محمد مشرکان که انما ادعوا جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم ربی پروردگار
خود را ولا اشرک به و انباز نمیکنم بدو احدا یکی را و این امر بدیع و منکر
نیست تا موجب تعجب شما شود قل انی لا املک لکم بگو بدرستی که من مالک نیستم
از برای شما ضرا دفع ضرری ولا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاحی یعنی قدرت
ندارم بر آنکه ضرر دفع کنم یا نفع بشما رسانم چه من مأمورم به تبلیغ رسالت و دعوت بدین
اسلام و هدایت بادست او نه بغیر آن قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی هرگز پناه
ندهد و مرا از رنج خود نگه دارد من الله احد از عذاب خدا یکی را یعنی اگر خدای خواسته
باشد که ضرری بمن رساند از مرض و عرض و انواع ابتلاء و محن کسی مرا حمایت نتواند کرد
و از آن نتواند رهاند ولن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز او ملتحدا و جای پناهی

پناهی که روی بدان آرم و از آن بلیه نجات یابم حاصل که پیغمبر خود را امر فرمود
که بگو که من مالک ضرر و نفع نیستم لیکن إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ مگر رسانیدن
که از جانب خدا است یا نمی یابم پناهی و نجاتی مگر در رسانیدن پیغام او یعنی مگر
آنکه گویم که خدا چنین میگوید و نسبت دهم قول او را باو نه قول غیر او باو وَرِسَالَاتِهِ
و پیغامهای او یعنی ادای احکام که بمن ارسال فرموده و بعد از آن در وعید کفار
میفرماید وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش
دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کافران در آن أَبَدًا همیشه
این تاکید خلود است یعنی هرگز از آن خلاصی نیابند و با وجود این تهدیدات منکران
منتظر اند عداوت پیغمبر را و مستضعف شمارند او را و مستقبل بکثرت عدد و عدد
خود حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا وقتی که ببینند آنچه وعده داده میشدند
کان واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان در آنجا بر دست اهل اسلام و یا
عذاب جحیم در نشأه آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب
موعود به بینند که از گروه مؤمن و مشرک مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیفتر نَاصِرًا
از جهت یار و مددکار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود
که ناصر کدام قوی‌تر و بیشتر است و یار که ضعیف‌تر و کمتر کفار بعد از شنیدن این کلام
گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ بگو ای محمد صلعم آنچه وعده داده شده است
درست و راست و البته خواهد شد بر خلاف وقوع خدا محال است لیکن وقت
آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ آیا نزدیک
آنچه وعده داده شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا یا گردانیده است یعنی مقرر کرده

از برای

از برای آن پروردگار من أَمَدًا زمانی که مدت آن دراز باشد عَالِمُ الْغَيْبِ اوست
داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ بر غیبی
که مخصوص است بعلم او أَحَدًا یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مگر آنکه بپسندد و گزیده باشد مِن
رَسُولٍ از فرستاده یعنی که رسول خدا را که بر بعضی از آن اطلاع دهد بتوسط بلکه بر
حسب مصلحت و حکمت تا معجزه وی باشد مراد حضرت رسالت است یا مطلق انبیا علیهم السلام
و چون ظهور معجزات و صدور مغیبات از ائمه هدی علیهم السلام بواسطه اعلام و ارشاد
سید المختار بوده بود این مذکور منافی آن نباشد بعد از آن در بیان محفوظیت حضرت
از زمره جن و انس میفرماید فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که می آرد خدا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
از پیش روی رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او رَصَدًا نگهبانان از فرشتگان که ویرا
محافظت میکنند از شر شیاطین جن و انس از اختلاف تخالیط ایشان چنانکه مرویست که
چون جبرئیل وحی می آورد بآنحضرت هفتاد هزار فرشته باوی میبودند حفظ آن وحی
و طرد شیاطین مینمودند از آنکه استراق سمع نمایند و از آنکه آنرا القا کنند وقت
رسانیدن جبرئیل آنرا بپیغمبر و در خبر آمده که این هفتاد هزار فرشته باوی میبودند بجهة تعظیم
وحی می آمدند همچنانکه آداب ملوکانست که با رسول جماعتی دیگر را میفرستند و بروایتی منقول
از سعید بن جبیر جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی آمد مگر که با وی چهار فرشته می بودند
یکی در پیش و یکی در پس و یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و حفظ وحی میکردند
تا جبرئیل آنرا بآنحضرت میرسانید و از ضحاک نقلست که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر که با وی
جمعی از ملائکه بودند که حراست او میکردند از اعدای جن و انس و از مقاتل نقلست که چون
حضرت عزت پیغمبری را مبعوث ساختی ابلیس بیامدی بصورت ملک تا او را اضلال
کند حق تعالی فرشتگان فرستادی تا او را براندندی و پیغمبر را گفتی که این ابلیس است حاصل

که فرشته کان حافظ ونامه رسول بودند لیعلم تا بداند رسول آن قد ابلغوا آنکه بتحقیق
رسانیده اند جبرئیل وسایر فرشته کان که رقیق او بند در وقت نزول وحی رسالات ربهم
پیغامهای فرستاده شده پروردگار خود را بی تغیر و تبدیل و احتضاب و مخالطه یا علم
خدا تعلق گیرد بوقوع آن تبلیغ بدون زیاده و نقصان و تبدیل و تغیر واحاط وفی الکشف
علم خدای وخدا رسیده بما لدیهم بانچه نزدیک پیغمبران و فرشتکان ست از حکم و شرایع
بوجهی که هیچ ازان از علم او سبحانه فوت نشد واحصی کل شیء و شمرده است
هر چیزی را یعنی ضبط هر اشیا نموده عددا در حالتیکه آن معدود و محصور نزد او
تا آنکه تا آنکه قطرهای باران و ریکهای بیابان و اوراق درختان و کهندر یا او امثال
از احصا کرده است مراد کمال علم اوست و احاطه آن جمیع معلومات که ده باشد بر چگونه
عالم باشد بانچه نزد رسل است از وحی و کلام او سورة المزمل عشرون آیه و هی مکیه ابی بن
کعب از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایتست که هر که سورة المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا
و آخرة از و دفع نماید و هر کی از دیق با و رسد و منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام
نقل کرده که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سورة المزمل بخواند شب و روز شاهد افعال
صالح او باشد و این سوره نیز از برای او کواهی دهد و حق تعالی حیاة و موت طیب باو کرامت
فرماید از ابو جعفر علیه السلام مرویست که خواننده این سوره هرگز محتاج نشود و بدانکه حق تعالی
ختم سورة الجن نمود بذکر رسل و افتتاح این سوره کرد بذکر خاتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در صدر اسلام که نماز گذاردی بگلیمی خود را
پوشیده داشتی و از خدیجه کبری رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادری بود چهارده
ذرع نصفی حضرت رسول بر پوشیده نماز گذاردی و نصفی من و از عایشه نقل کرده اند که آن
قطیفه بود چهارده ذرع که نیمه آن بر من بود و در زیر آن خواب میکردیم و نصفی دیگر بر آنحضرت

بوده چنانچه

بود انچنان بیمار مشغول میشد از او پرسیدند که آن از چه چیز بود گفتند از خز نه
بود و نه کج و نه از موی نازک که در زیر موی سطبر باشد و نه از ابریشم و نه از پشم
بلکه تار او از موی شتر در اثنای نماز شب جبرئیل آمد و این آیه آورد که یا ایها
المزمل ای کلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت
و مواظبت نمای بر آن و بسبب استراحت و دعت نفس ترک آن مکن و گویند حمزه
در خواب بود که جبرئیل این وحی آورد و بروایتی دیگر از خدیجه منقولست که اول
بار که حق تعالی اراده فرمود که وحی بآنحضرت نازل سازد و امر کرد بجبرئیل که بصورت
اصلی خود را باو بنما حضرت چون جبرئیل را بان هیئت مهیب و صورت عجیب بدید بیک
وانجنان ترسان و لرزان بخانه آمد و گفت قطیفه بر سر من اندازید و چون در زیر
آن رفت و بخسبید این سوره بر او نازل شد و گویند اول حال که وحی باو می آمد خود را
در زیر جامه پنهان میکرد و از آن روی خود می پیچید از کثرت فزع و خوف و هیبت این خطاب
یا ایها المزمل یا ایها المدثر مخاطب گشت و بعد از آن که جبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها
النبی و یا ایها الرسول مخاطب میشد و از عکرمه منقولست مزمل بمعنی متحمل اعباء ثبوت
یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت الا قلیلا
نصفه مگر اندکی از شب که آن نیمه اوست او انقص منه یا کم کن از نیمه شب
قلیلا اندکی تا بثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه
شب تا بثلثان رسد و غایتش این باشد یعنی مخیری میان قیام نصف و میان زاید
بر آن تا ثلثین و آنچه قریبست بان و میان ناقص از و گویند استثنا از اعداد لیل
چه لیل عام است و مخیر میان قیام است در نصف و ناقص از و و زاید بر و یعنی بر نصف
نصف شب مگر اندکی از شبها که آن لیالی عدد باشد از عروض مرض و غلبه نوم و
غیر آن یا کم از نصف هر شب یا زیاده از نصف و قیام لیل در صدر اسلام

بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم وامت فرض بود و بیان مقدار ثلثه مذکور مخیر بودند
و این حکم ممتد بود تا یکسال و بعد از آن با آیتی که بعد از این مذکور خواهد شد فرض آن
بنفل منتقل شد و از کلبی روایتست که در زمان وجوب قیام لیل مردی بود که همه شب
تا صبح بیدار بودی بجهت خوف آنکه مبادا حفظ نصف شب و ثلث و ثلثین نکرده باشد
و سایر اصحاب آن قدوه احباب باحیای شب اقدام مینمودند و بجد تمام بقیام لیل
مواظبت مینمودند و بنماز لیلیه مشغول میگشتند تا آنکه اقدام ایشان منتفخ شد و
رنگهای ایشان از کثرت این ریاضت زرد گشت و حضرت بر ایشان رحم فرمود و بتخفیف
این حمل ثقیل فرمود و نزد بعضی قیام لیل در وقت سنت بود بدلیل بجز در مقدار بآیت
ومن اللیل فتهجد به نافلة لک یعنی در شب بتهجد برخیز که آن نماز نیست زاید بر فرض و
وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتأنی و ستره بخوان قران را و روشن کن حروفش را بوقت تلاوت
تَرْتِيلًا ستره خواندنی و روشن کردانیدنی چنانکه سامع عدد حروف آن تواند
نمود و از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه منقولست که ترتیل محافظت قرانست و ادا کردن
حرفهای آن از مخارج خود و بنی فرموده که روشن ساز حروفش را و روشن کردانیدنی
و بپاشی یکدیگر بخوان یعنی حروفش را نه بسیار متصل بیکدیگر بکن و آن مانند اتصال موی بیکدیگر
و بسیار پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ و لیکن فرع کن از آن دلهای سخت یعنی حروف
از آنچنان ادا کن که در دلهای سخت جای کرد و باید که قصد هیچکدام از شما این باشد
که سوره را زود تمام کند از عایشه روایتست که قرائة پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نه منقطع بود
نه بپاشی یکدیگر بود چنانکه شما میکنید بلکه اگر سامع خواستی عدد حروف آن توانستی کرد
و ابن عباس فرموده که اگر قرائت سورة البقره کنم و در آن مراعات ترتیل کنم دوست تر
دارم از همه قرآن خواندن بدون ترتیل و ابو عبدالله علیه السلام فرموده که ترتیل
آنست که چون بآیتی رسی که در آن ذکر بهشت باشد از خدا در خواهی و اگر بآیتی

برسی

برسی که در آن ذکر دوزخ باشد از آتش آن بخدا پناه جویی و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام
روایت کرده که ترتیل آنست که مکث کنی در آن و بحسن صوت آن نمایی و از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم روایتست که فردای قیامت قاری قرانرا گویند که قرائت میکن و بالا میرو
و از آن بترتیل بخوان هم چنانکه در دنیا بترتیل میخواندی پس بتحقیق که منزلت تو در جنت نزد آخر
آیتیست که قرائت آن نمائی و بعد از امر بترتیل خطاب میفرماید بحبیب خود که إِنَّا سَنُلْقِي
عَلَيْكَ بدرستیکه زود باشد که وحی کنیم ما و منزل گردانیم بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخن گران
یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود
و احکام که گرانست حملان بر مکلفان خصوصا بر تو چه تو هم بتحمل آن مکلفی و هم بتحمیل
آن بر امت و اکثر مفسران بر آنند که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو قولی را
که ثقیل باشد تلقی آن و آن در نزول وحی بود که آنحضرت مثلا آواز و صدای
شنودی و مجرد صوتی بی اعتقاد بر خارج قرار که فتق حروف و کلمات از طریق معتاد
خارج مینمود و از این جهت در آن حال شدتی تمام ببدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام میرسید
چنانچه از عایشه روایتست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی
بر او فرود می آمد و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر
آنحضرت بر این نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی
و اگر تکیه و اگر تکیه بر ران یکی صحابه داشتی خوف شکستن آن بودی و در این محل روایت
کلمه کش بر او فرود حق سبحان کلمه که بعضی چنین بر او فرود و حارث بن هشام روایت
کرده که من از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که چگونه وحی بتو می آید فرمود
گاهی چون آواز جرس بمن میرسد و آن بر من بسیار دشوار باشد پس منقطع میشود
بر من و من از او در گوش خود نگه میدارم و اگاهی فرشته بصورت مردی

می‌آید و آنچه میگوید حفظ آن میکنم بعد از آن در ترغیب تهجد میفرماید اِنَّ نَاشِئَةَ الا
اللَّیْلِ بدرستی که ساعتی که ناشی است در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی
که قیام کرده نماید است در آن برای خدا هِیَ اَشَدُّ وَطْئاً آن سخت‌تر است از روی
ثبات قدم و کلفت از عبادت روز جهت ترک خواب در آن وقت بر نفس بسیار و آن
زیادتی مثوبت و رتبت مرتبه و قربت حضرت وَاَقْوَمُ قِیلاً و درست‌تر و ثابت‌تر از روی
مقال یعنی خواندن قرآن در آن وقت اصوب است چه در آن ساعت دل فارغ است و زبان
با دل موافق و اصوات ساکن و آرمیده پس بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و نزد
بعضی ناشئه ساعات اول شب است مشتق از نشأت بمعنی ابتدا است و در خبر است
از علی بن الحسین زین العابدین ع در میان نماز شام و خفتن نماز بسیار گذاردی شخصی
از آن وجه پرسید فرمود که ناشئة اللیل که حق تعالی در قرآن فرموده این ساعت است
و نزد مجاهد ساعات تهجد است و بروایت ماثوره از ابن عباس مراد نیمه شب است
و از ابو جعفر و از ابو عبد الله علیهما السلام روایت است که ناشئة اللیل قیام در آخر
شب بنماز است و از ابو عبد الله روایت است که ناشئه برخاستن بنده است از فراش خود
که بآن اراده غیر رضای خدای نکند بلکه رضا و طاعت خدا باشد بس و آنرا بچیزی دیگر
مخلوط نسازند و بعد از امر بقیام لیل بیان علت آن میکند که اِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ
بدرستی که مر ترا هست در روز سَبْحاً طَوِیلاً آمد شد دراز بسیار و حرکات و تصرف
در امور خلق و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح معیشت خود
و عیال پس در شبها توجه با حق تعالی بعبادت اولی است چه مناجات با قاضی الحاجات
مستدعی فراغت است از جمیع حالات وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ و یاد کن بود و دگار
خود را باسماء حسنی او را بخوان در شب و روز مداومت نمای بتسبیح و تهلیل
و تحمید و صلوة و قرائت و دراست علم و غیر آن از اقسام طاعات و از سهل
منقولست

منقولست که مراد بذکر خدا بسمله است یعنی نماز خود را مفتتح ساز به بسم الله الرحمن الرحیم
وَتَبَتَّلْ و ببر و شو از جمیع خلق و توجه کن اِلَیْهِ بسوی او بعبادت و طاعت تَبْتِیلاً
بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را
با دآور از اینجاست که حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام باسم بتول مسمی گشته
چه او بالکلیه از ماسوی منقطع بوده و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه دل خود بحضرت
مولی نموده بود و بوظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت حمران بن اعین از
صادقین علیهم السلام روایت کرده که تبتیل انجا بود داشتن هر دو دست در نماز
مراد وقت قنوت است و در روایت ابو بصیر واقع شده که تبتیل بر داشتن دست است بجانب
خدا و تضرع نمودن تو بسوی او و ممکن است که رفع ید علامت انقطاع باشد بخدا
که تبتیل است رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار و خداوند مشرق و مغرب است
مراد آنست که او آفریدگار عالم است چه آن میان مشرق و مغرب است یا آنکه مراد بمشرق
نهار است و بمغرب لیل از آن لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزاوار عبادت
باشد مگر او فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً پس فرا گیر او را کفایت کننده در آنچه تو وعده داده
از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا وَاصْبِرْ و شکیبائی کن و صبر نمای عَلٰی مَا
یَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان ناسزا مانند و غیر واقع که نسبت
سحر و کهانت و شعر است بتو و عدم قبول وحدانیت من و انکار وقوع قیامت
و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْراً جَمِیلاً بریدنی نیکو یعنی در باطن
مجانبت نمای با ایشان و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش
و نصیحت از ایشان باز مگیر و از ابو ذر منقولست که ما در بدایت اسلام بطریق لطف
در روی مشرکان می‌نگریستیم و بروی ایشان میخندیدیم ولیکن قلوب ما از خشم
و غضب ایشان مملو بود و منتظر آن بودیم که کی باشد که بقتال ایشان مأمور شویم

وچون آیت قتال ونزد آمد این آیه منسوخ شد وبعد از امر بصبر وحسن معاشرت تهدید
مشرکان میفرماید که وذرنی والمکذبین وبگذار مرا با مکذبان اولی النعمة
که خداوندان تنعم اند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافیم در جزا دادن
ایشان وفارغ ساختن دل تو را از اندیشه ایشان پس عناد وملال در خواطر خود
راه مده ومهلهم ومهلت ده ایشان را قلیلا مهلت دادنی اندک یا در زمان
اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهم داد وهم با تیغ ظفر پیکر تو هلاک خواهم
وبعذاب جحیم خواهم رسانید مرویست که میان نزول این آیت وحرب بدر وهلاکت
ایشان بر عرب نبود مگر اندک زمانی ان لدینا بدرستیکه نزدیک ماست در آخرت
برای دشمنان انکالا بندهای گران وغلها از آتش نیران که بدان مقید شوند
وهرگز از ایشان منفک نشوند وجحیما وآتش سوزان افروخته که در آن بوند
وطعاما ذا غصة وخوردنی با گلوگیر یعنی طعامی که در حلق ایشان
گرفته شود نه فرو رود ونه بیرون آید جهت خشونت وشدت کراهت آن وآن
ضریع است وزقوم وغسلین وغساق وعذابا الیما وعذابی دردناک
غیر از این عذابها که گفته آمد ... خدای وچون عذابی چنین برای ایشان
مهیاست پس ایشان را مهلت ده ایشان را امن گذار ودل را خوش دار ودر روایت آمده
که مشرکان بعد از آن که هزار سال دیگر فریاد العطش العطش کرده باشند زقوم با ایشان
خورانند وهزار سال فریاد الجوع الجوع کرده باشند این طعام بدین صفت بدیشان دهند
مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بگاه استماع این آیت که ده
بیهوش شد وبیفتاد وآورده اند که امیر المؤمنین علیه السلام بادیه وقتی در درد دعا

گفت

گفت وبیطاقت شد فرمود بارخدایا در یک پارچه استخوان این درد نتوانائی
پس عذاب آن دنیا انکالا وجحیما در چه مرتبه خواهد بود حاصل که اهل شرک وعصیان را
بدین عذاب معذب سازیم یوم ترجف الارض در روزی که بلرزه در آید زمین
والجبال وبجنبد کوهها وکانت الجبال وگردند کوههای با عظمت در آن روز
کثیبا تلهای ریگ مهیلا پراکنده یعنی از هیبت آن روز کوههای سخت آن
اگنده خود را پل گردند ومانند ریگ روان شوند انا ارسلنا الیکم بدرستی
که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلعم
شاهدا در حالتی که گواهست بر اقوال وافعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد علیکم
بر آنکه چه کس اجابت دعوت او کرده وکدام از آن امتناع نموده کما ارسلنا همچنانکه
فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی علیه السلام
فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر واجابت دعوت او نکرد
فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی گران وغلیظ با وجود کثرت جنود و
وسعت ملک بآب غرق کردیم وبعد از آن بقعر دوزخ رسانیده بود که او را بآتش در آوردیم
هرگاه عقوبت ما در دنیا وآخرت باین وجه باشد که استماع کردید فکیف تتقون پس چگونه
نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر باشید بر کفر خود وایمان نیاورید یوما
از عذاب روزی که بسبب شدت هول وفزع خود یجعل الولدان شیبا بگرداند
کودکان را پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد این مثلست در شدت آن روز مراد
کثرت هموم وغموم آن روز است چه بسیاری اندوه آدمی را پیر میگرداند ودر کتب بعضی مذکور است
که مردی شبانگاه موی سر ومحاسن او در نهایت سیاهی بود وچون صبح شد همه موی او
چون برف سفید شده بود از آن پرسیدند گفت در شب روز قیامت وآتش دوزخ را
در خواب دیدم ومردمان را دیدم که همه را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند وایشان را
بدوزخ میکشیدند از هول آن موهای من سفید گشت ومیشاید که مبالغه باشد در مراد

ان نقره یعنی اطفال بسبب درازی ان روز باوان سفید گردند السماء منفطر

به آسمان شکافته شود در ان روز یا بسبب شده هول ان روز وهر گاه اسمان با وجود

عظم واحکام والعان شکافته شود پس سایر مخلوق دیگر بطریق اولی باشد کان وعده

وهست وعده خدای در وقوع این حوادث مفعولا کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد

ان هذه بدرستی که این آیتهای ناطقه بمواعید شدیده تذکرة پندی و عبرتیست فمن شاء

پس هر که خواهد از مکلفان اتخذ الی ربه فرا گیرد بقرب پروردگار خود سبیلا

راهی بوسیله این موعظه و سلوك نماید که تقوی که موصلست بقرب الهی در صدر سوره مذکور گشت

که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت و اصحاب شبها بر خواستندی و چون

مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از ان مشتبه بود از خوف انکه محافظت قدر واجب نتوانستند باید

تا روز نماز کذاردندی و بجهت قدم مبارك حضرت ورم کرده و عادت بوجد ها پوست غایب

شد و چون منکران و معاندان این حال از حضرت مشاهده کردند ندای انا هذا هند

شقی فی دید در دادند یعنی این مرد شقی بی بهره شد در طاعت خدای تعالی بعد از ان یکسال

ان بار گران از مومنان بر داشته آیه فرستاد که ان ربك بدرستی که پروردگار تو یعلم

انك تقوم میداند انکه تو بر میخیزی برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو

دانك شب ونصفه و بر میخیزی نیمه شب وثلثه و سه یکی از ان وطائفة و

بر میخیزند بهمین دستور گروهی من الذین معك از انانکه با تو اند از اصحاب تو والله

یقدر اللیل والنهار و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات

از او علم وی محیطست بان علم ان لن تحصوه دانست خدای انکه شما هرگز نمیتوانید

شمرد و ضبط نتوانید نمود تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت ندارید که ضبط

اوقات ان نمائید بتعدیل و تسویه و بجهت اینست که برای احتیاط زیاده از ان حد

میکنید و بر شما شاقست فتاب علیکم پس باز گشت خدای بر شما بعفو و تخفیف

و رخصت فرمود در ترك قیام در مقادیر مذکوره یعنی دفع اثم نمود از شما در ترك

ان همچنانکه

ان همچنانکه دفع اثم فرموده از نایب فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر من القران

انچه اسان بوده شما را از قران یعنی بگذارید انچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از نماز

بقرائت مثل تعبیرست از ان بسایر ارکان از رکوع و سجود و غیر ان این آیت باینچ حکم اولست

و بعد از ان هر دو منسوخ شدند بصلوة خمس گویند مراد از آیت تلاوت قرانست بعینه

پس معنی آنست که بعوض ان بقرائت قران مشغول شدند علم ان سیکون دانست خدای

که البته باشد منکم مرضی از شما بیماران واخرون و دیگران که باشند از شما طایفه دیگر

یضربون فی الارض که سفر میکنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب روزی

میکنند از فضل و کرم خدای یعنی تجارت می نمایند و وجود کسب میکنند یا تحصیل علوم

دینیه میکنند واخرون یقاتلون وگروهی دیگر کارزار میکنند فی سبیل الله

در راه خدا مراد آنست که چون در نماز شب رنج به بیماران و اهل سفر از تجار و مجاهد

شما میرسید از این جهت حق تعالی از شما تخفیف نمود و ترخیص کرد در بار دیگر میفرماید فاقرؤا

ما تیسر منه پس بخوانید انچه میسر شود از قران در نماز این امر بر سبیل فرض است در

فریضه و ندب در سنت و بعضا گفته اند که مراد تلاوت قرانست و بعضی گفته اند امر بطریق

بطریق استحبابست باجماع علمای یا نزد اکثر جمهور و اختلاف کرده در قدری که متعلق

است نزد سعید بن جبیر پنجاه آیتست ابن عباس فرموده که صد آیتست و از حسن منقول

که نه ثلث قرآنست و نزد بعضی یکهر ختم در ماهی مرویست از عبد الله عمر که پیغمبر فرمود صلعم

که قران بخوان در هر ماهی گفتم یا رسول الله در خود قوت می یابم یعنی زودتر میتوانم که

بخوانم فرمود بخوان در بیست روز باز گفتم مرا قوة زیادتست فرمود بخوان در هفت روز

و برای زیاده مکن و از امام جعفر روایتست که باقتضای حق روح دلت صفای سر واقیموا

الصلوة و بر پای دارید نماز فرض را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را

وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی انفاق اموال خود کنید انفاقی
که موافق اراده خدا تعالی باشد این امر است بسوی نیازها و صدقات در طرق خیرات و بافتن (?)
جزای بسیار بازای آن از واهب العطایا امر است بادای زکوة باحسن وجهی از اخراج
از طیب نفس با طیب مال با هل استحقاق و مراعات نیت و طلب رضای حضرت عزت وَمَا
تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش فرستید لِأَنفُسِكُم برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید
از عِندَ اللَّهِ نزد خدای هُوَ خَيْرًا آن بهتر است از آنکه موخر کرده باشید فرستادن آن تا وقت
نزد موت یا بهتر از متاع دنیا تا از بخل و تقصیر وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگتر از روی مزد چه
یکی را ده تا هفتصد و از آن نیز بیشتر عوض دهند وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید
از خدا به تدارک هر احوال چنانکه از تفریط خالی نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا
آمرزنده است گناه بندگان تایب را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان سورة المدثر و هی
ابد و هی بکیه (?) ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره مدثر
بخواند بعدد هر که تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشد و هر که تکذیب نکرده در مکه
او را ده حسنه بدهند و در روایة دیگر از او هست که خواننده این سوره را از صدیقان
و شهیدان و صالحان نویسند و از جمیع بلیات و عقوبت رستگار باشد و محمد بن
مسلم از ابوجعفر علیه السلام نقل کرده که هر که در نماز فریضه سورة المدثر بخواند بر خدا تعالی
واجب شود که او را با محمد ص در یک درجه در بهشت جا دهد و تا در دنیا باشد هرگز شقاوتی
با وی نرساند و بباید دانست که چون حق تعالی پیغمبر را امر فرمود در اواخر سوره مزمل بانذار و غیر آن
در مفتتح این سوره او را امر کرد بانذار و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
از جابر بن عبد الله منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که در زمان فترت وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا آواز دادند که یا محمد انک لرسول الله
از جیب و دست

از جیب و دست و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم و بالا نگریستم دیدم همان ملک را که در
حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت هیبت و عظم هیکل او
خوفی عظیم بر من نشست و بسیار متوحش شدم پس وحی بر من القا کرد و غایب شد بخانه خدیجه
باز گشتم و گفتم زملونی مرا بپوشانید جامها در من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال
بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در سر کشیده قُمْ
برخیز از خوابگاه خویش گویند این اول سوره بود که نازل شد و از زهری روایت است که اول
سوره که فرود آمد اقرأ باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن
حال متحیر شد و بر بالای کوهها حیران میگشت و در آن باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل نزد
او آمد و گفت انک نبی الله بدرستی که تو پیغمبر خدائی آن حضرت از آن هراسان شد نزد خدیجه آمد
و گفت دثرونی و صبوا علی ماء باردا جامه در من پوشانید و آب سرد بر من ریزید پس
این سوره نازل گشت و از جابر بن عبد الله روایتست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود من یکماه در کوه حرا مجاورت نمودم و چون همسایگی من انجام پذیرفت من بپایین آن کوه و در بطن
وادی رسیدم ندائی رسید نگاه کردم هیچکس را ندیدم باز دیگر بمن ندا کردند دیدم جبرئیل
بر سر کرسی در هوا نشسته من چون او را بر هیئت اصلی وی دیدم رعایت ترسیدم و بخانه آمدم
و گفتم دثرونی فصبوا علی ماء باردا پس خفتم این سوره را بمن نازل کردانید و گویند حضرت
از جفای قریش متاذی شد و جامه بر سر کشید و در باب ایشان تفکر و اندیشه میکرد که جبرئیل این سوره را
بوی فرود آورد و بعضی دیگر مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس نبوت و کمالات نفسانیه در
بر کرده برخیز قیام نمای بادای مراسم نبوت فَأَنذِرْ پس بترسان بندگان را نه بعضی کسانرا
که غیر او سبحانه را پرستند و در حق او عصیان می ورزند بلکه انذار را بفعل آورید الا آنکه آن
مخصوص بکی دون دیگری باشد وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن یعنی خاص
کردان بخدای خود را به تکبیر و تعظیم که آن وصف اوست بکبریا و جبروت و گفتن الله اکبر

نه روایت که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که الله اکبر و خدیجه نیز بهمین
وجه تکبیر گفت و بیقین بدانست که این وحی است چه شیاطین بای کلمه امر نمیکنند و گفته اند که
که مراد تکبیر است و در مفتتح صلوة پس این مأخذ وجوب تکبیرة الاحرام باشد وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای
خود را پاک ساز از نجاسات تا قبل آن چه تطهیر ثیاب واجب است در نماز و مستحب در غیر آن
و از تحفظ آنست از نجاست بعد آن و از ابن عباس نقلست باید که جامهٔ تو از حرام نباشد
و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که شستن
جامهای غم و اندوه را ببرد و آن پاکی واجب از آنست از برای نماز و جامه بوکشیدن طهارت است
از برای آن و مراد از قول حق تعالی که ثیابک فطهر اینست که جامها را برکش تا بر زمین نرسد
و بعضی طهر بمعنی قصد تنزیل کرده اند یعنی کوتاه کن دامن جامهٔ خود را بخلاف صنادید قریش
چه دأب ایشان آن بود که جامهای دراز پوشند و از زمین کشند و امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه نیز فرموده که اقصر ثیابک فانه اتقی و ابقی جامهای خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر است
و پاکتر باشد و اگر چه جامه دراز در دیده شود و در قطعه عروض نجاست و تحقیقات از این
سخنان است و آن در منهج الصادقین مسطور است وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از گناهی کناره کن
مراد آنست که بر هجران ثابت قدم باش و بر آن استمرار نمای چه آنحضرت از جمیع آثام معصوم
بوده و گویند معنی آنست که از فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو و یا از عبادت انداد خود
دور کن که آن سبب گناهانست وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ و عطا مده در حالتی که
طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن دیدن باشی این نهی است از آنکه چیزی ببخشند بطمع آنکه در عوض
آن زیاده بستانند و این یا نهی تنزیهی است نسبت بجمیع بندگان و یا نهی است مخصوص بآنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه چه آنحضرت از جانب او سبحانه مؤدب بوده باشرف آداب و احسن خلق
و گویند این نهی مردمانست از دنیا پس نهی برای وجوب باشد و یا منت منه بر خدای
در عبادات در حالتی که از اسباب شمری یا مردمانی احمقون مسان بادای رسالت
در حالتی

در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن بستانی این نهی است از آنکه چیزی ببخشند بطمع آنکه در
در عوض آن زیاده بستانند و این یا نهی تنزیهی است نسبت بجمیع بندگان و یا نهی است مخصوص
بآنحضرت صلوات الله علیه و آله چه آنحضرت از جانب او سبحانه مؤدب بود باشرف آداب
و احسن خلق و گویند این نهی مردمانست از دنیا پس نهی برای وجوب باشد و یا منت منه بر خدای
در عبادات در حالتی که از اسباب شمری یا مردمانی احمقون مسان بادای رسالت در
حالتی که طلب بسیاری مزد کنی از ایشان یا از اسباب پنداری وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای
رضای پروردگار خود پس صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف مأمور از تبلیغ رسالت
و ادای فرایض و سنن فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده شود در ناقور یعنی
در صور و اصل آن قرع است بسبب صوت و مراد نفخهٔ ثانیه است که حق تعالی فرموده ثم نفخ
فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون خلاصهٔ معنی آنست که صبر کن بر ایذای قوم چه در پیش ایشان است
روزی دشوار که برسند بجزای بدی خود و برسی تو بعاقبت صبر خود بر این اذیت فَذَٰلِكَ
پس آن وقت دمیدن یَوْمَئِذٍ در آن روز یَوْمٌ عَسِيرٌ روزیست دشوار یعنی آن روز
دشوارست عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران غَيْرُ يَسِيرٍ نا آسان و این تاکید یوم عسیر برای
منع توهم آنکه آن عسر بر کافران عسیر باشد بوجهی دون بوجهی دیگر و اشعار بآنکه بر مؤمنان
یسیر است پس آیت جامع وعید کافران و وعدهٔ مؤمنان باشد از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که از چه گونه متنعم باشم که صاحب صور صور
در دهن گرفته و منتظر آنکه کی باشد که باو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله چگونه
از این استعاذه کنیم بخدا فرمود که بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا آورده اند
که زرارة بن اوفی قرآن میخواند چون این آیت رسید یک دو بار اعاده آن نمود و نعره
نعنان بزد و جان بحق تسلیم کرد آورده اند که چون فواتح سورهٔ حم مؤمن نازل شد و سوره ام

بمسجد آمد و این آیه با صحابه خواند ولید بن مغیره مخزومی لعنة الله علیه قریب مسجد نشسته بود این
استماع کرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دانست که ولید مستمع است باز دیگر اعاده آن فرمود
ولید از آنجا میان قوم خود آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست
و آن را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخنی را نیست و خوبی و مقبولی آن در مرتبه‌ای است که هیچ حدی
ندارد اعلای آن نهال اقبال و مثمر ثمرات کلیه است و اسفل آن شجره طیبه بار آور است که عروق
فضایل و حکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب است و مغلوب نگردد و از ولید این بر سبیل نکوئی
پس بمنزل خود باز گشت قوم او از استماع این سخنان گمان بردند که ولید ایمان آورده بسیار غمگین
گشتند چه او مقتدای و پیشوای همه ایشان بود و بجهت این او را ریحانه قریش گفتندی ابوجهل
با ایشان گفت هیچ تشویش بخود راه مدهید که من او را از دین محمد بر گردانم پس نزد ولید آمد
غمگین و حزین ولید گفت چیست که من ترا اندوهگین می‌بینم ابوجهل گفت قریش بر تو طعنه میزنند
و میگویند او بر گشته و از عقل دور افتاده و گمان ایشان آنست که تابع محمد شده و دین آبای خود را
گذاشته ولید بعد از استماع این کلام با ابوجهل بمجلس قوم آمد و گفت زعم شما آنست که محمد مجنون است
در وی هیچ بار علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از او دیده اید گفتند لا گفت گمان میبرید که او
کاهن است و در وی هیچ چیزی مشاهده کرده اید که مخبر باشد بر کهانت او گفتند لا گفت خیال
میکنید که او کذاب است در هیچ زمانی از او کذابی دیده اید گفتند هرگز از او دروغ نشنیدیم
بلکه بجهت صدق شهرت او بمحمد امین ملقب شده گفت می‌پندارید که او شاعر است هیچ از او شعری
شنیده اید گفتند نه پس ولید گفتند که چون مجنون و شاعر و کاهن و کذاب نیست چرا او را بچه چیز
نسبت توان داد ولید متفکر شد و بعد از فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نیست او مگر ساحر
نمی‌بینید که میان ازواج تفریق میکند و فرزندان را از پدر و پدر را از فرزند جدا میسازد و سبب
تفرقه میان عبید و موالی و احباب و اصدقای ایشان می‌شود فما هو الا سحر یؤثر اهل مجلس از این سخن

بسیار

بسیار خوشحال گشتند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چون از این سخن خبردار شد بسیار
ملول گشت حق تعالی این آیت فرستاد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار ای محمد مرا با آنکه آفریدم او را
در حالتی که من تنها باشم با او هیچکس دیگر با من نباشد در خلق و سزای او یعنی هیچ مالی و اولاد
و انصار و اعوان نداشت قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان حق
تعالی آنجا از روی تهکم باین اسم نام برده یعنی یگانه قوم را بمن واگذار یا در حالتی که یگانه است
در شرارت یا وحید است از پدر یعنی که او زنیم بود و زرارة و حمران و محمد بن مسلم از ابی جعفر
و ابی عبدالله علیهما السلام روایت کرده اند که ان الوحید ولد الزنا و زرارة گوید که در خدمت
ابوجعفر علیه السلام نشسته بودم که یکی از بنی هشام در میان مجلس در خطبه گفت انا ابن الوحید
فرمود وای بر تو اگر میدانست که وحید بچه معنی است هرگز بآن فخر نمیکرد گفتم یا رسول الله وحید
چه معنی دارد فرمود من لا یعرف له اب وحید کسی است که او را معلوم نباشد که پدر وی کیست
و بعد در صفت ولید میفرماید که وَجَعَلْتُ لَهُ و گردانیدیم برای او یعنی دادیم او را مالا گ
ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار و گفته اند از سفیان بن ثوری منقولست که او را نقد
صد هزار دینار نقد سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرموده که نود هزار
و میان مکه و طایف مستغلات و اسب و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی‌آمد و با این
و مجنون و امتعه و عبید و اما مستغلات او از حد حصر متجاوز بود و از مقاتل نقل است که او را
بوستانی بود در طایف که میوه آن سال در سال آخر نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا حق تعالی
او را مال ممدود خواند وَبَنِينَ شُهُودًا و دادیم او را پسران در حالتی که همه نزد او
حاضر بودند در مکه و همیشه بلقای ایشان مسرور بود و هرگز برای اکتساب وجه معاش
محتاج سفر نبودند و بجهت کثرت خدم و عبید احتیاج نبود که ایشان را در جهات و مصالح و
کند و با جمیع وجاهت و عقل پیوسته باید در محافل حاضر شدندی چه او را ده پسر بود
هر یک جلیت و قابلیت و شبیه و از سعید بن جبیر منقولست که سیزده پسر بوده‌اند

فرزند مقاتل هفت بودند بیرون ولید خالد و عماره و هشام و عاص و قیس و عبد الشمس
و از آنجمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم بشرف اسلام رسیدند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگستردم
برای او بساط جاه و حشم و مال و منال و ریاست تَمْهِيدًا گستردنی بجهت کثرت جاه
و خدم و حشم و حسب و نسب بی که او در قریش وحید قوم ملقب شد و از آن جهتران ممتاز
قریش گشت ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده کنم عطیات خود را بر او
كَلَّا نه چنین است که من نعم خود را بر او افزون سازم و در نعمت بر روی او چنین
گشاده بگذارم چه کفران نعم و معانده با منعم منافی آنست چنانکه میفرماید که إِنَّهُ كَانَ
بدرستیکه او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را و حجج و دلایل ما را عَنِيدًا ستیزه کننده
و انکار نماینده آن و سحر نسبت دهنده با وجود معرفت بآن در اکثر تفاسیر هست که بعد
از نزول این آیه اموال او در نقصان نهاد تا آنکه همه آن موجودات تلف شد و اکثر اولاد
او بمردند و بعضی که ماندند از وی برگشتند و محتاج و رسوا گشت و بابی وضع بدار البوار
پیوست و از دی بیهقی میفرماید که سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا
بعقبه که بمشقت بسیار ببالای آن توان رفت این مثلیست برای کسی که گرفتار شود
بعذاب سخت و عقوبت صعب که طاقت آن نداشته باشد و ابو سعید خدری از پیغمبر صلعم
روایت کرده که صعود کوهیست از آتش در دوزخ که ولید در مدت هفتاد سال ببالای
آن رسد و چون بقله آن برآید بزیر افکند باز او را بآن تکلیف کنند و همیشه باین عذاب
معذب باشد و بقول از آنحضرت مرویست که تکلیف کنند ولید را که بر عقبه در رود که در بیان
آتشیست هرگاه او بر آن دست نهد گداخته شود و چون دست از آن بردارد بحالت اولی
عود کند و هرگاه پای خود را بر آن نهد بگدازد و چون پای از آن بردارد باز بحالت اصلی
عود کند و در تبیان آورده که معنی آنست که تکلیف کنم او را بصعود و آن صخره ایست

ملسا در دوزخ

ملسا در دوزخ که بالای آن نتواند رفت پس او را بزنجیرهای آتشین کشند و از عقب گرزهای آتشین زنند تا بعد از چهل سال ببالای آن رود پس بیان تعلیل وعید و کفر و عناد
ولید میفرماید که إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستیکه فکر کرد ولید که طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود
درست کرد که چه گوید فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد او بعذاب ابدی و عقاب سرمدی که قابل آن
كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این تعجب از تقدیر کردن ولید امر باطل را بجهت استهزا
و اهانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قدح در قرآن بر جهة مبالغه در تعجب تکرار لفظ
کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد و معاقب بعقابی که اشد باشد از عقاب اول كَيْفَ
قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد و تفکر نمود تا موجب طعنی در آن پیدا کند
ثُمَّ عَبَسَ پس روی را ترش کرد بجهت آنکه موجب طعنی نیافت در آن یا در پیغمبر بکراهت
و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بکراهت شدیده مانند متهم متفکر
در امور ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حقیقت قرآن یا محمد صلعم از روی عناد
وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت پیغمبر صلعم از اهل مکه ولید پلید بعد از تأمل
و تفکر بسیار روی باصحاب کرد فَقَالَ پس گفت با ایشان إِنْ هَذَا نیست این که
محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادوئی که روایت کرده میشود از ساحران
بابل که هاروت و ماروت اند یعنی ساحران بابل آنرا بتعلیم میدهند إِنْ هَذَا
نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابنا و جبر و یسار یا مسیلمه که ساحرانند
آنکه در خفا باشد یا سحری که مردمان از ابنا و اخبار میکنند بجهت حلاوت آن
در نفوس و ولید ملعون بجهت عناد کلام الهی را سحر گفت نه بوجه اعتقاد چه میدانست
که اگر قرآن سحری بود و از کلام ساحران ممکن بودی آوردن مثل آن و او را و
غیر او را که متصف بودند بفصاحت قادر می بودند بر آوردن مثل آن و او را

و غیر او را که متصف بودند بفصاحت قادر نبودند بر آوردن مثل آن بی تهم در تهدید او
می‌فرماید سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که در آرم ولید را بسقر که دوزخ است در دوزخ
وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرداند ترا که چیست سقر این برای تنبیه است بر تفخیم
و تهویل سقر و بعد ازان بیان میکند لَا تُبْقِي یعنی سقر آتشی است که باقی نگذارد گوشت
و پوست و رگها و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد و باز حق تعالی
نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد و دیگر باره تا سوزد و بر همین
منوال همیشه معذب باشد و گویند لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ با یک معنیست که نه پوست را بگذارد
و نه گوشت و نه پوست باز دارد یا نه ظاهر را بگذارد و نه باطن را یا نه عضو را
که محل حیوة است و نه عضو را که در وی حیوة نیست لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ آتشی سیاه سیاه
کننده پوست که از آن آتش ظاهر گردد برای ایشان کقوله تعالی ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ
الْيَقِينِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف از
فرشتگان یعنی موکل بر آن و مسلط بر اهل آن و در تبیان از براء بن عازب
رضی الله عنه نقل کرده که گروهی از یهود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
از خزنه دوزخ پرسیدند انحضرت ده بار با اصابع یدین اشاره نمود و در کرت
دوم ابهام یمین را امساک کرد و این آیت برای تصدیق انحضرت نازل شد و یهود
مسلمان شدند چه این سخن مطابق قول توریت است و در روایت آمده که یکی از ایشان
از آنها مالک است و هیجده دیگر اعوان و انصار او و در خبری دیگر هست که اینها خا
زنان در سقر اند و در درکات دیگر از خازنان دیگرند و احتمال اول آنست
که این عدد بجهت حکمت است که مخفیست مانند عدد آسمان و زمین و بروج و غیر
آن و گویند بعضی از محققین بوقت نظر نکوئی چند کرده اند در بیان تخصیص آن

و تکلفات

و تکلفات نموده اند در ان چنانکه در منهج الصادقین مذکورست آورده اند که بعد از
نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید که خازنان دوزخ نوزده بیش نیستند و شما
شجاعان و دلاوران اید آیا ده یکی از شما از ایشان دفع نتوانید کرد ابو الاسد بن اسید
کلده جمحی که در قوت و شجاعت در انوقت در پیش بود گفت من بتنهائی ده را کفایت کنم
به پشت و هفت را بشکم و شما دو دیگر را کفایت کنید و از ان بگذریم و ببهشت رویم
آیت آمد که وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیده ایم ما أَصْحَابَ النَّارِ یعنی بلاداران و موکلان دوزخ
إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی‌ترین خلق اند نه مردانی که از جنس شما باشند
تا با ایشان مقاومت توانید کرد و از عمرو بن دینار مرویست که یکی از انها میتواند
که بیک دفعه اکثر از قبیله ربیعه و مضر بجهنم اندازد و از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که چشمهای ایشان برقست و دندانهای ایشان مانند عصا و میکشند موهای ایشان
و بپای طریق ایشانرا بدوزخ می اندازند و هر یک از ایشان را مثل قوت آدمیان دنیا
و هر یکی از انها امتی را بدوزخ دراند و کوهی از آتش بگردن کرده و بسر ایشان اندازد
و در روایت دیگر آمده که چشمهای ایشان چون برق جهنده است و دندانهای ایشان مانند
حصارهای بلند و مستحکم و بادهای آتش از دهنهای ایشان بیرون میجهد و میان
هر دو دوش هر یکی از ایشان مسافت یکساله راهست و فراخی دست هر یک بمرتبه که
بمثل ربیعه و مضر را با فراوانی که داشت [illegible] از ایشان فرو گرده اند و هر یک از ایشان هزار
کافر را در هر گوشه از دوزخ خواهند بیفکنند و هر گاه قوت و صلابت و شدت هر یک
زبانیه بدین مرتبه بود چگونه این کلده و غیر ایشان را دفع توانند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ
و نگردانیده ایم عدد موکلان دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که مقتضی فتنه
و محنت باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانی را که کافر شدند یعنی تا ایشان غایت عناد و فرط طغیان

چون استماع این عدد خاص کردند بان استهزا کردند واستبعاد نمودند که نوزده تن چگونه
اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد واگر چنانچه راه عناد را بگذاشتند وبا عقول خود مراجعت
میکردند هر آینه عالم میشدند بآنکه در تعیین این عدد خاص حکم ومصالح مندرج است وتعقل
میشدند در آنکه کسی که یک فرشته را بر جمیع مردمان مسلط ساخته است برای قبض ارواح ایشان
وهیچکس نمیتواند که باو مقاومت کند چه جای آنکه بر وی غالب شود البته قادر خواهد بود که هر را
باتش دوزخ کشد حاصل که حق تعالی میفرماید که ما نه ساختیم را باین عدد معین مقرر کرده ایم
لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا یقین شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریة وانجیل را
یعنی کسب یقین کنند اهل کتاب بنبوت محمد یا بحقیت قران چه قرآن را یابند که مصدق توریة است
وموافق آن در این قول وجه این متیقن شوند در آنکه قران از نزد خداست ومحمد صلی الله علیه
وآله ایست که کتاب ایشان را نخوانده ونشنیده وبا وجود این از ان خبر میدهد پس
البته پیغمبر خداست وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا وبیفزاید آنانکه گرویده اند إِيمَانًا
گرویدن را بسبب تصدیق کردن باین همان که گرویده بودند بانچه نازل گشته بود در خصوص
این مراد زیادتی ایمان در کمیت باشد یا در کیفیت وبا سبب تصدیق اهل کتاب بقران
ایمان ایشان را راسخ کرداند وکامل سازد وحینئذ مراد مزید ایمان در کیفیت باشد وَلَا
يَرْتَابَ الَّذِينَ وتا شک نیاورند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریة وَالْمُؤْمِنُونَ
وشک نکنند گرویدگان اهل اسلام در این عدد این تأکید استیقان وزیادتی ایمانست
وَلِيَقُولَ الَّذِينَ وتا بگویند بر وجه انکار آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان
بیماری شک ونفاق باشد وَالْكَافِرُونَ وتا گویند ناگرویدگان که جازمند بتکذیب
مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته خدا بِهَذَا باین عدد معین مَثَلًا از روی مثل یعنی
منافقان وکافران گویند که حق تعالی باین عجب چه غرض وقصد نموده که نوزده زبانیه
تعیین کرده

تعیین کرده نه بیشتر وکمتر تا معلوم شود یعنی گویند که این سخن خدا نیست چه اگر
از نزد خدا می بود باین عدد ناقص نازل نمیشد كَذَلِكَ همچنانکه حق تعالی بتعیین این عدد
خاص اختبار مکلفان میکند در تدبیر وتأویل در آن وعدم آن باضلال وهدایت
ایشان ظاهر شود همچنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت فرو
میگذارد واسباب لطف وتوفیق باز میگیرد مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل
عناد وانکار که تدبر نمیکنند در حجج بینه در قول وصدق پیغمبر وَيَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ وراه مینماید هر کرا میخواهد آنکسانی که طالب حقند وترک عناد وَمَا
يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ ونمیداند لشکرهای پروردگار تو را از جهت کمیت وکیفیت
عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل یا ناقص باشد إِلَّا هُوَ مگر که او عالمست بهمه معلومات
چه غیر او هیچکس دیگر حصر ممکنات نمیتواند کرد ومطلع نمیتواند شد بر حقایق صفات
موجودات واینکه موجب اختصاص هر یک از آنها است بآن انکمیت در عدد ناقص
وکامل با آن حکمت در عدد سموات وارضین وایام سنه وشهور وبروج وکواکب و
اعداد عصب وعروق واصابع هر یک از آن وغیر از آن از مخلوقات وَمَا هِيَ ونیست
سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا
نه چنانست که کسی انکار سقر تواند کرد یا دفع خزنه تواند نمود یا جراید برد ایات
قرانی نمیکنند تا متعدی شوند وَالْقَمَرِ سوگند بماه که از ایات عجیبه است در طلوع وغروب
وزیاده ونقصان ومعرفت اوقات ورجال بوی باز بسته است وَاللَّيْلِ وقسم بشب
إِذْ أَدْبَرَ وچون بیاید در عقب روز وحفص اذ بر میخواند بصیغه ماضی باب
افعال که همان معنی دارد است وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ وبحق صبح چون روشن شود یا دور
کرداند عالم از تاریکی را زایل کرداند إِنَّهَا بدرستی که سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ هر آینه یکی
از هر دو بلای بزرگست که آنها را غایت نباشد نَذِيرًا لِلْبَشَرِ از روی ترسانیدن
وبیم کردن یا در حالیکه بیم کنند لِمَنْ شَاءَ مر هر کرا مِنْكُمْ از شما که در

در خیر وطاعت أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از خیر و معصیت یعنی جمیع
مکلفانی که ایشان تمکین داده اند بر فعل طاعت و معاصی وعنان اختیار خیر
وشر در دست ایشان نهاده اند اگر بخواهند باز پس می ایستند و تقدم
می نمایند بر طاعت بطاعات وخیرات وسبقت می گیرند واگر بخواهند باز پس
می ایستند ومرتکب معاصی می شوند کقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
یعنی هر طوایف تهدید کننده است محمد بن الفضیل از ابی الحسن صلوات الله علیه وآله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که پیشی گیرد بدوستی ما اهلبیت متاخر کرده یعنی
از ان ناجی شود وهر که متاخر گردد از محبت ما وروی از ان بگرداند سبقت کرده
بسقر یعنی از همه باز پس مانده شود كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر نفسی که باشد گرو است
انکه دارد بگفتار رَهِينَةٌ مرهون است نزد خدای وبان گناه مراد آنست
که در عمل خود مواخذ است واز ان خلاص نتواند شد وقدرت نخواهد داشت
که خود را از رهن ان باز رهاند بجهت ترک ایمان وطاعت که سبب نجاتست
إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر یاران دست راست که بکسب خود مرهون نباشند نه
بگناه خود مواخذ شوند بلکه مفکوک الرقاب باشند ونفس خود را از گرو بیرون
آورده باشند بوسیله ایمان وعمل صالح انچنانکه راهن که تخلیص رهن خود کند
باداء حق مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان ومیمنت اعمال صالحه خطیات
ایشان را مغفور ساخته وایشان را رستگار کرده اند واز امام محمد باقر صلوات الله علیه وآله
مرویست که نحن وشیعتنا اصحاب الیمین ما وشیعیان ما اصحاب یمین باشند
مرفه الحال وفارغ البال يَتَسَاءَلُونَ بیکدیگر را سوال کنند در حالتی که در بهشت
باشند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان وبعد از سوال سایلین بمسئولین از احوال
مجرمین در جواب گویند که ما گفتیم بمشرکین مجرم که مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ چه چیز در آورد
شمارا

شما را در دوزخ قَالُوا گفتند ایشان در جواب که لَمْ نَكُ نبودیم در دنیا
مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز گذارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم وبعضی
وبعضی از اعتماد نداشتیم وَلَمْ نَكُ ونبودیم نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ که طعام دهیم
درویشان از زکوة مفروضه وَكُنَّا نَخُوضُ وبودیم که شروع میکردیم در امور
باطله از غیبت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بوده وعیب ان مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع
کنندگان در ان وَكُنَّا نُكَذِّبُ وبودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز
جزا وباور نمیداشتیم حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتی که آمد بما مرگ ومقدمات آن و
در همین حالت بودیم غرض از سوال توبیخ وتحسر ایشانست فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ یعنی
پس سود نکند ایشان را شفاعت شفیعان از انبیاء وملایکه ورسل وسایر اهل ایمان
یعنی اگر ایشان را شفاعت کنند واین خود محالست که بنص واجماع امت شفاعت
شافعان مخصوص است بعاصیان اهل ایمان عبد الله مسعود فرموده که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در قیامت بار کس دویم شفیع امت باشند وانها جبرئیل وابراهیم وموسی
پیغمبر ویا عیسی وهیچکدام از این ها کسی زیاده از پیغمبر ما شفاعت نکنند وبعد از ان
جمال انبیای دیگر وبعد از ان صدیقان وبعد شهیدان وبعد از ان شفاعت شافعین
جماعتی در دوزخ بمانند پس اگر ایشان را گویند که ما سلککم فی سقر ایشان در جواب
گویند لم نک من المصلین الی قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین بعد از ان ابی مسعود
گفت همین جماعت در دوزخ مخلد بمانند وباقی در بهشت درآیند ومرویست که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود که در روز قیامت مردی از اهل بهشت گوید ای
ای پروردگار من بنده تو فلان مرا در دنیا شربتی آب داده پس اذن شفاعت کن مرا
فرماید که او را از دوزخ بیرون آور او بیاید وتجسس او کرده از دوزخ بیرون
آورده به بهشت در آورد ونیز از آنحضرت مرویست که یک شهید شافع هفتاد کس باشد

از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت منقولست که از امت من کسی باشد که حق تعالی بشفاعت او
بیشتر از قبیله مضر ببهشت درآید حاصل که شفاعت شفیعان در حق عصاة اهل ایمان
مسموع خواهد شد نه در باره مشرکان و معاندان فما لهم پس چیست مر مشرکان
جاحد که از ان معاندان را عن التذکرة از تذکیر که قرآنست یا موعظه از معرضین
که اعراض کنند کانهم گویا ایشان در رمیدن از قرآن حمر مستنفرة
خران وحشی اند فرت من قسورة که گریخته باشند از شیران از ابن عباس مرویست
که قسورة اصوات شجاعانست در معرکه حرب یعنی کفار در وحشی اند که گریزند از مردمان
تیرانداز که صید شیر میکنند یا از آوازهای مختلف مراد آنست که همچنانکه خران وحشی
از ینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن شنو ندارند بل یرید
و از کلبی نقلست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی
کردی بامداد آن صحیفه یافتی که گناه او و کفارت او در آن نوشته بودی و ای آن
مثل آن چیزی بیار تا بتو ایمان آریم و در روایتی دیگر آنست که گفتند ما بتو ایمان نیاریم
تا بنام هر یک از ما کتابی بیاری از آسمان و در آن مکتوب باشد که این نامه ایست از خدا
بفلان کس که باید متابعت محمد کند این آیت آمد که ایشان کی توانند از استماع کلام
باور کردند بل بلکه از روی عناد و جحود یرید کل امرئ منهم میخواهند هر مردی
از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود صحفا منشرة نامهای سرگشاده و پیچیده
در آن نوشته که فلان پیروی محمد کن کلا نه چنانست ایشان از این صحیفها پاکی و سبیل
فرض بدهند مکر و بد بی اعراض ایشان نه بجهت امتناع ایتای این صحیفه است بل لا
یخافون الآخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرت و عنادی در رفتند در روع آن با
وجود علم ایشان بمعجزات ظاهره و حجج بینه و بجهت عناد و الجاج از نوع اقتراح صحف
میکنند کلا نه چنانست که میگویند که این سحر است و قول بشر انه بدرستیکه قرآن
تذکرة

تذکرة پندیست شریف و موعظه عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گیرد و یاد کردن او
ازان ذکره پند گیرد از او بسهولت از آن پند که پند نه بعسرت وما یذکرون
و یاد نکنند از او پند پذیر نشوند بآن الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد
که یاد کنند یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مگر کاهی
که حق تعالی قسر ایشان کند باجبار و الجا و ایشان را بر آن وادارد و این منافی تکلیفست و مخالف
حکمت و نظیر اینست قوله ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا هو اهل التقوی
اوست سزاوار آنکه پرستند و خوف او در دل بندگان خود سازند یعنی از محارم او اتقاء
نمایند و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن مر گناهکاران اهل تقوی را انس
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود که حق
تعالی فرموده که من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند پس هر که بترسد از من که
انباز گیرد با من غیر را من اهل آنم که بیامرزم او را و گناهان او را عفو کرده بوده
بنام و گویند معنی آنست که خدای از اهل آنست که از اهل او بپرهیزند و از عقاب او بترسند
و از اهل آنکه از برای او عمل کنند با نجد بودی شود بمغفرت او سورة القیامة
اربعون آیه و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة القیامة
بخواند من و جبرئیل از برای او گواهی دهیم در روز قیامت که او ایمان بروز قیامت داشته
و تصدیق بوقوع آن کرده و در آن روز روشنی روی او بر رویهای دیگر غلبه کند
و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که مداومت کند بر قرائت لا اقسم بیوم
القیامة و عمل بآن کند حق تعالی چون او را از قبر برانگیزد با این سوره در نیکوترین صورة
و او را بشارت دهد و بر روی او خندد و او را امر کند تا بر صراط و میزان بگذرد
و بدانکه حق تعالی ختم سورة المدثر فرمود بذکر قیامت و بآنکه کافر مکذب آنست افتتاح
این سوره نیز بذکر قیامت بیان اهوال آن مینموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم البته سوگند میخورم بیوم القیامة بروز رستخیز لا اقسم و هر آینه سوگند

یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس مؤمنست که در روز قیامة
نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت و عبادت یا نفس مطمئنه که ملامت کننده
نفس اماره است یا ملامت کننده اگر چه در طاعت و عبادت کوشش نماید یا مراد مطلق نفس
باشد زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که در روز قیامت هیچ نفسی
نیکوکار و بدکار نباشد مگر که ملامت کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده
نکردم و اگر عمل بد از وی صادر شده باشد گوید کاشکی نمیکردم جواب قسم اینکه هر آینه برانگیخته
شود و دال بر جواب قسم است قوله ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی ألن
نجمع الکافر جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای او را آورده اند که عدی بن ربیعه
که همسایه رسول بود و در نهایت عناد و عداوت روزی از آنحضرت از احوال
قیامت پرسید و بعد از جواب آنحضرت از وقوع آن گفت که اگر آن روز را معاینه ببینم
معاینه ببینم باور ندارم و بآن نگروم آیا این استخوانهای متفرقه با هم جمع شوند حق تعالی
این آیه فرستاد که آیا عدی پندارد که استخوانهای او را جمع نکنیم بعد از آنکه کهنه گردد و اعاده
آن نخواهیم نمود بعد از پوسیدگی و گویند مراد جمیع کافرانند یعنی آیا ظن منکران
بعث آنست که ما عظام ایشانرا فراهم نخواهیم آورد بلی آری جمع کنیم ایشانرا قادرین
در حالیکه توانا باشیم علی ان نسوی بنانه بر آنکه راست کنیم بنانه سرهای
انگشتان او را هم تألیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع
کنیم و با هم منضم سازیم چه جای استخوانهای بزرگ از ابن عباس مرویست که معنی آنست
که ما قادریم بر آنکه فراهم آوریم و منقبض سازیم انگشتان او را مانند سم چارپا تا
نتواند که بدست چیزی بگیرد بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات و لیکن تفضل
و منت خود انامل را با وعطا فرموده ایم که موجب کمال خلقت و تمامیه منفعتست
و منت قبض و بسط و انفتاق باعمال لطیفه مانند کتابت و غیر آن بل یرید الانسان
بلکه میخواهد آدمی یعنی عدی با ابای انکار و تکذیب لیفجر تا همیشه بفجور مشغول شود

امامه

امامه در زمانیکه فی دیگر از اوقات حیوة و از سعید بن جبیر مرویست که مراد
آنست که دم را مقدم دارد و توبه را موخر سازد و گوید سوف اتوب بزودی
توبه باشد که توبه کنیم روز دیگر باشد که توبه نمائیم تا آنکه موت او را دریابد بر اسوء احوال
و اقبح افعال و یا فجور بمعنی کذبست یعنی دروغ گوید و تکذیب نماید آنچه او را در
پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد از روی استهزا و استبعاد ایان کی
خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز بعد از آن بیان علامات حدوث قیامت میفرماید
که فاذا برق البصر پس آن هنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول و خسف
القمر و تیره گردد ماه و جمع الشمس و القمر و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی از
بالکلیه بکبر جمع کرده در دریا افکنند و در یا انحاء دیگر از آنها آتش گردد و اذا البحار سجرت
و گویند مراد جمع شمس و قمرست در ذهاب ضوء تا آنکه تاریکی عالم بر مردمان کامل گردد
و هیچ نوری و روشنی در روی نماند هر که در آنها نگرد مانند دو گاو سیاه در نظر آید
یا در طلوع آنها از مغرب یقول الانسان ~~در آن روز این المفر~~ گوید آدمی یعنی کافر
مکذب یومئذ در آن روز این المفر کجاست جای گریختن مانند قول کسی که نومید
شده باشد از یافتن معنی کلا لا وزر نجاتست که کی گریختن یابد دهد کافر از اهل جمع
پناهگاهی باشد ایشانرا الی ربک بسوی پروردگار تو نه غیر او یومئذ المستقر قرار
گاه ایشان روز یعنی بهشت خود مقر هر کس بحسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر گرده
پس مستحق بهشت را بهشت در آرد و اهل دوزخ را بدوزخ ینبؤ الانسان خبر داده
شود آدمی یومئذ در آن روز بما قدم بآنچه پیش فرستاده از عمل که کرده و اخر
و آنچه تاخیر کرده از آن یعنی عمل نکرده و یا بآنچه خود کرده از کار خیر و شر و بآنچه مرحبائی
و آن داشته که بعد از وی بجای آورند از طریقه حسنه یا سیئه و یا باول عمل و آخر آن و یا بتقدیم
معاصی و تاخیر طاعت یا عکس و یا بمالی که پیش از موت فرستاده و آنچه برای ورثه گذاشته
یکی از اکابر فرموده که کتاب از پس فرستی بحسرت و مال از پس بگذاری بحسرت گناه بتوبه نبست کی

تا نماند و مال را بجد صرف نماید بَلِ الْإِنْسَانُ یعنی انسانست که آدمی محتاج انبای اعلام
باشند بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بر نفس خود حجت بینه است یعنی شاهدست
بر اقوال و افعال خود که قوله تعالی شاهدین علی انفسهم یا خداوند بصیرتست یا برای
مبالغه است مراد آنست که عالمست بکردار خود و بینا بحال خود پس احتیاج بر انبای
اعلام نباشد حاصل که آدمی بر افعال خود دانا و بیناست وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگر القا کند مَعَاذِيرَهُ
عذرهای خود را یعنی هر چند بگوید عذر آنکه ذو بد انچه در دفع او معذور
باشد چاره اندیشد هم گواه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود خواهد
داشت و لهذا هر چند عذرها انگیزد ازو وی قبول نکنند که لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ
حمیری نقل کرده که ابو عبد الله ع این آیه را تلاوت نمود و گفت چه میشود آدمی را که
که عمل مخالف کرده برای مردمان بخلاف آنچه خدای میداند از احوال او بدرستی که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر که سریره پنهان آورد حق تعالی او را ظاهر سازد خواه نیک
و خواه بد از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل وحی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواندی پیش از
آنکه او اتمام کند آنحضرت او را خواندی بجهت خوف آنکه مبادا فراموش کند و حرص حضرت او
بر اخذ آن و حفظ معانی آن مسارعت کردی بان حضرت آیت فرستاده لَا تُحَرِّكْ بِهِ
مجنبان ای محمد بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی با اخذ
آن یا حفظ آن بجهت مخافت آنکه از خاطر تو برود و میتواند بود که این فعل از آنحضرت صادر نشده
باشد و نهی از جهت آن باشد تا کند از قبل آیه لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ عَلَيْنَا
بدرستی که بر ماست جَمْعَهُ فراهم آوردن در سینه تا فراموش نکنی وَقُرْآنَهُ و اثبات قرائت
آن بر زبان تو یا قرائت وحی با تو یا حفظ آن پس خوف مکن از آن بر خاطر خود را
مده فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون خواندیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ
خواندن او یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نما نه در اثنای آن و مطمئن ساز نفس
خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامن حفظ اوییم ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستی که

بیانه

بر ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن مرویست که بعد از نزول این آیات
چون جبرئیل آیتی بر آنحضرت خواندی سر در پیش انداختی و چون قرائت او تمام شدی در پی
قرائت آن شروع نمودی و گفته‌اند که معنی فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ اینست که عمل نما بانچه درو است از احکام
حلال و حرام و بدانکه توسط آیه لَا تُحَرِّكْ بِهِ تا بقوله إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ میان آیات سابق
و لاحق بجهت تقارن نزول آنهاست که در اثنای نزول سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده
باشد و لهذا باز سر رشته سخن را بما سبق کشیده میفرماید که كَلَّا نه چنانست ای آدمیان که گمان
برده‌اید از عدم وقوع قیامت و عدم بعث و حشر و حساب در آن و بجهت این تفکر و تدبر
نمیکنید در قرآن بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید دنیای شتابنده و سریع الزوال را
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید از کار آخرت که باقیست و حال آنکه کار بر عکس میبایست
کرد پس در بیان مردمان در آخرت میفرماید که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای چند در آن روز یعنی روز
قیامت نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ نگرند یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حق تعالی
بایشان کرامت کرده باشد و چون بدلایل عقلیه و براهین نقلیه رؤیت حق تعالی محالست چنانکه در کتب کلامیه
مبرهن شده پس مراد نگریستن باشد بجهت خدا که مراتب علیه و درجات عالیه است نه نگریستن بذات خدا
و تفصیل و بیان این مبحث و اجوبه از ظرفا شاعره و در جواب ثبوت و اثبات عدم رؤیت
او سبحانه در بنیاد آخرت بدلایل واضحه و بوجهی ابسط و اکمل در منهج الصادقین مسطور است
هر که خواهد که بوی ره برد گو تماشای آن گلستان کن وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ
و رویها در آن روز سخت ترش باشند یعنی وجوه منافقان و مشرکان تَظُنُّ گمان میبرند
ای جستند یعنی بدانند تو را یا گمان برد آن نفس یعنی یقین دانسته اند أَنْ يُفْعَلَ بِهَا
آنکه در خواهد شد بدان فَاقِرَةٌ عقوبتی که شکسته مهرهای پشت باشد این کنایتست
از نزول عذاب عظیم بود و گویند ظن بمعنی خود است یعنی گمان برند حصول آن فی الجمله و تفصیل
آن عالم نباشند كَلَّا نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا قرار نهاده اید از آخرت غافل

توان شد پس از این مرتدع شوید و تامل نمائید در اینکه اِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ چون برسد روح باستخوانهای
که ببالای سینا اند و از یمین و از یسار احاطه مقدم حلق نموده که موضع آن چنبر گردن است وَقِیلَ
و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده یا دعا به علاج نماید [illegible]
که ملائکه رحمت روح او را مرتقی سازند باسمان یا ملائکه عذاب و از ابو العالیه روایت است که ملائکه
رحمت و عذاب با هم نزاع کنند در بالا بردن از روح وَظَنَّ و یقین کند محتضر اَنَّهُ الْفِراقُ
که آنچه بدو نازل شده مفارقت است یعنی سبب جدائیست از دنیا و علت مفارقت از اقربا
و احبا و اصدقا و در حدیث آمده که بنده علاج شداید مرگ کند و حال آنکه مفاصلهای او
با یکدیگر سلام کنند و گویند بدرود باد که جدا میشوی از من و من از تو تا روز قیامت وَالْتَفَّتِ السّاقُ
و به پیچد ساق محتضر بِالسّاقِ بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ و سختی جان کندن در هم
و حرکت در آن نماند و قتاده گفته که مراد آن است که ساقهای آن متحرک و مضطرب شود و پوستش
یکی با دیگر خود کشد و یکی فرو گذارد و بار دیگر بکشد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که معنی آنست که جمع
شود صعوبت شدت آخرت و حسن گفته که بپیچد شود حال موت بحال الحیوة و گویند مراد به التفات ساق
در کفن یا اجتماع آخر روز دنیا و اول روز آخرت و در حدیث آمده هیچ منزلی سخت از تین نیست که آن
اولین منزلست از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا از یحیی بن معاذ مرویست او را که چون
بنده را در قبر نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سر و دیگری بر پائین و یکی بر دست و دیگری بر چپ فرشته
سر وی گوید که اجل جان از آمد و عمل منقضی شد و آنکه بر دست راست گوید مال رفت و وبال بماند و آنکه بر طرف
چپ باشد گوید اشتغال رفت و اعمال ماند و آنکه بر پائین باشد گوید خوشا حال آنکه کسب حلال بود و شغلش
بخدمت ذو الجلال حاصل و جمیع اقوال مذکوره آنست که شدائد بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی
از یکی خلاص نشده بدیگری که از آن سخت تر باشد گرفتار شود اِلى رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو
يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ در آن روز یعنی روز قیامت موضع راندنست یعنی هر کس را بجزای عمل کنند
یا ملائکه در وقت مرگ او گویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او اگر او از اهل جنت است بعلیین

بوید

بوید و اگر از اهل نار است بسجین و عدی بانیها ایمان بیاورد هیچ مؤمن و کافر با این نکرد بد
فَلا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد رسول را بقرآن و در اکثر تفاسیر آمده ابو جهل ملعون را شدت
معادات با سید المرسلین بیشتر از مشرکان دیگر بود و حق تعالی در باره او فرمود که نکرد تصدیق ابو جهل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یا صدقه نداد از آنچه واجب مال او بود وَلا صَلّى و نماز فریضه نگذارد
برای خدا یا پیروی نکرد پیغمبر را وَلكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد او را وَتَوَلّى و برگشت از او
حق ثُمَّ ذَهَبَ پس برفت إِلى أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطّى میخرامید از روی افتخار که من تکذیب کرده ام
و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام بعد از آن از غیبت بخطاب التفات میفرماید که أَوْلى لَكَ نیک
سزاوار است مر تو را ای کافر معاند شدت هلاک در دنیا فَأَوْلى پس بغایت سزاوار است تو را عذاب
الیم در عقبی ثُمَّ أَوْلى لَكَ پس نیک سزاوار است تو را اهوال قیامت فَأَوْلى پس بغایت سزاوار است
تو را خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ابو جهل را
در بطحی دید جامه اش بگرفت و بگفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت از چه چیز مرا
میترسانی حقا که تو و خدای تو هیچ نتوانید کرد با من و به درستی که من عزیزترین اهل مکه ام و
چون روز بدر شد وقت قریش و صف لشکر رسول را بدید هیچ شک نکرد در آنکه ایشان
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غالب شوند روی برسول کرد و گفت بیا امروز خدای خود را
میپرست که تو را از لیل کی دانیم و چون جنگ ملتحم شد حق تعالی او را مغلوب و مخذول ساخت
عبد الله بن مسعود که پیری بود در کمال ضعف و ناتوانی جهت طاقت و ضعف پیری نمیتوانست
که حرب کند و جنبه آن کرد کشتگان میگشت و هر کرا رمقی مییافت میکشت و سر او را برید چنانکه
از ابو عبدالله مرویست که گفت ابو جهل را دیدم در میان کشتگان افتاده بود و رمقی بیش در
بدن او نمانده بود که پای او را گرفتم و او را از میان کشتگان بیرون آوردم و پای بر پشتش
نهادم چشم باز کرد مرا بدید و گفت پای بر جای بلندی نهاده گفتم آری ابو جهل با این حال در
و هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبدالله دانم که مرا خواهی کشت تو را وصیت بکنم قبول کنی او را

الا که محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تری نداشتم در وقتی که مرا بکشتند بشمشیر خود سر
مرا از سینه ببر پیش محمد ببر تا او را خوش آید گفتم بخدا که خدای تو او را دشمن تر دارد که محمد
تو را والله که بغیر از تیغ خود ترا نکشم و سرت را از زنخ ببرم تا از هر کس حقیرتر و بیمقدارتر باشی گفت
سرش به بریدم و خواستم که بردارم قوت آن نداشتم ریسمانی بسرش بستم و او را میکشیدم تا
بنزدیک رسول خدا آوردم آن حضرت مرا بهشت بشارت داد و خدای را شکر کرد و در خبر است که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر امتی را فرعونی بود و فرعون امت من ابوجهل بود و بعد
از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی
ابوجهل یا جنس کافران أَنْ يُتْرَكَ سُدًى آنکه واگذاشته شود مهمل در حالتیکه مهمل و معطل و ضایع باشد
یا بی تکلیف و بعقبی مبعوث نگردد و مجازات نیابد و این هرگز نباشد چه حکمت مقتضی امر
بمحاسن و نهی از قبایح است پس فرع تکلیفست در دنیا و تکلیف مقتضی مجازات در عقبی چه مجازات
تمام در دنیای تکلیف ممتنعست عقلا پس تقریر حجت دیگر میفرماید بقوله جل و عز أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً
آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی که ریخته میشود در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس
بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم یا آفرید اعضای ظاهره و
باطنه و صورت او را در شکم مادر فَسَوَّىٰ پس راست کرد اینکه او را باعتدال قامت و حسن صورت
و کمال قدرت یا تسویه فرمود هر جارحه برای عملی که مختص بآنست فَجَعَلَ مِنْهُ پس کردانید از آدمی
الزَّوْجَيْنِ دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده را که بآن تناسل حاصل میشود أَلَيْسَ ذَٰلِكَ
آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کرداند مردکان را
یعنی هر کس که قادر باشد بر ابداء البته قادر خواهد بود بر بعث و احیا چه هر که توانا باشد برای که نطفه را
علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را لحم و لحم را بعظام بپوشاند آن موجود را حیات بخشد و حواس
خمس و اعضای شریفه که هر یک از آن مبدأ هست که دیگری ازینت کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی
نماید که منشأ تناسل است هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات اعمال

و مکافات

و مکافات افعال از ابن عباس روایتست که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
سبحانک اللهم و این روایت از صادق علیه السلام نیز مرویست سورة الدهر و قبل سورة
الانسان احد و ثلثون آیه و هی مدنیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که هر که سورة الانسان بخواند اجر وی بر خدای جنت و حریر باشد و ابو جعفر علیه السلام
فرموده که هر که سوره هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند حق تعالی صد حور العین عذرا و چهار
هزار ثیبه را بآن تزویج فرماید و در بهشت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشد
بدانکه حق تعالی ختم سورة القیمة کرد بخلق انسان از نطفه که دالست بر صحت بعث و افتتاح
این سوره نیز مثل آن کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ هَلْ
أَتَىٰ بتحقیق که آمد پیش از این زمان أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی مراد جنس است حِينٌ
هنگامی محدود و معین مِنَ الدَّهْرِ از زمان ممتد غیر محدود لَمْ يَكُنْ نبود در حالیکه
آن آدمی شَيْئًا مَذْكُورًا چیزی یاد کرده شده چه او عنصر بود و نطفه در اصلاب آبای همچنین
نام او نه برده میشد که او انسان خواهد بود اکثر مفسران بر آنند که مراد بانسان آدم
علیه السلام که چهل سال جسد او میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و در آن مدت در
بعضی زمان خاک بود و در بعضی دیگر گل و بعد از زمان متغیر گشت و حمأ شد و چهل سال دیگر
بدین حالت بود بی حرارت آفتاب خشک گشت و صلصال شد و بعد از چهل سال دیگر روح در او
دمیده شد و آنچه از عطا و از ابن عباس نقلست که آدم بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شده بود
این است و در این مدت هیچکس او را از ملائکه و جن و انس بانسانیت یاد نمیکردند و نمیدانستند
که نام او چیست و غیر از خلقت او چه باشد و این معنی معلوم نداشتند و استاد قدرت آینه سان وجود
که مظهر اشعه مفاتیح غیب باشد و در اقصای مراتب ظهور وجود و مرتبه خلافت کبری انسانیه و عین
مقصود است و منتهای غایات باشد و خفایای وجود از آن آشکارا کرد و در تفصیل اهل البیت
مذکور است که مراد بانسان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و هل استفهام در معنی نفی نه بمعنی تحقیق

یعنی هیچ زمانی بر این انسان نگذشت و او در آن زمان مذکور نبود بلکه همیشه مذکور و معروف بود و چگونه
چنین نباشد که نام شریفش با نام خدای و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت باشد پیش از
خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که بر در بهشت نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله قبل
ان یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی این کلمه را بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق آسمانها
و زمینها بدو هزار سال و نیز در کتاب مذکور مسطور است که امام حسن بن علی علیهما السلام فرموده
که من و علی یک نور بودیم در نزد خدای چهار هزار سال دیگر قبل از آنکه آدم مخلوق شود بودیم و باقی
احادیث در این باب بحواله منهج الصادقین است و مؤید این قول است نزول این سوره در حق
اهل البیت باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد از این مذکور شود إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
بدرستی که ما آفریدیم آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و بنا بر آنکه مراد آدم
و یا امیر المؤمنین علیه السلام از انسان و نیز در کتاب مذکور مذکور است که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده که جبرئیل بمن آمد و هر دو بال خود را گشاده دیدم در آن نوشته [بود که بر یکی]
که لا اله الا الله محمد النبی و بر دیگری لا اله الا الله علی الوصی و در کتب موافق و مخالف [مذکور است]
که بر ساق عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و حضرت بر این مراد نطفه خلقتنا
مجرد بر عموم خواهد بود و اگر چه بر خصوص حمل شود و اگر مراد باسم جنس باشد و معنی آن خواهد
بود ~~و اگر چه بر خصوص حمل شده~~ که بر ظاهر آدمیان را که در اول الحال که عناصر و نطفه بودند
هیچکس از مخلوقات سماوی و ارضی ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ما ایشان را
از نطفه ایجاد فرمودیم و بعد از انسانیت رسانیدیم و چون منی هر یک از مرد و زن مختلفة
الاجزاست در رقت و قوام چه هر عضوی از آن ماده عضوی مخصوص میشود لهذا [حق تعالی] نطفه را
با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده فرموده که أَمْشَاجٍ یعنی از اجزاهای منی که آمیخته شده [اند]
و یا مراد بامشاج طبایع است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی اینها را در نطفه
ایجاد فرموده

ایجاد فرموده پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی که اراده کرده ایم نَبْتَلِيهِ
بیازمائیم او را مراد تکلیف است که در صورت امتحان است فَجَعَلْنَاهُ پس بار گردانیدیم
سَمِيعًا بَصِيرًا شنوا و بینا تا متمکن باشد بر مشاهده دلایل و استماع آیات یعنی
بجهة آنکه آماده ابتلای او داشتیم سمع و بصر که آلت ادراکات است با او دادیم
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ بدرستی که ما نمودیم او را راه راست بنصب دلایل باهره و انزال
آیات بینه بعد از اعطای سمع و بصر که آلت ادراکات است إِمَّا شَاكِرًا در حالتی
که سپاس دارنده یعنی مؤمن موحد است وَإِمَّا كَفُورًا و یا ناسپاس یعنی
کافر جاحد مراد آنست که هدایت ما مخصوص نیست باهل ایمان بلکه همه مردمان [را]
ادراک کرده ایم و آلات تمکین عطا نموده و بر ایشان نهج هدایت روشن کرده ایم هدایت کافی
بیان نموده ایم و [زمام] اختیار کفر و ایمان داده پس اگر وی بانچه مامور است اطاعت نکند
و بجهة عناد و کفر خود او را عذاب حتمی بود [سزاوار] باشد إِنَّا أَعْتَدْنَا آماده ساختیم ما
لِلْكَافِرِينَ برای کافران سَلَاسِلَ زنجیرها که ایشان را بدان در دوزخ کشند وَأَغْلَالًا
و غلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا و آتشی افروخته که در آن همیشه بسوزند [بعد از]
ذکر احوال ابرار میکند که إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان فرمان بردارند
يَشْرَبُونَ آشامند در آخرت مِنْ كَأْسٍ از جام خمری که كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا باشد
امتزاج کند با کافور مراد کافور بهشت است که بر خلاف کافور دنیاست با خنکی و سفیدی
و خوشبو بود و با خدای کیفیت کافور در همی خلق کند نه کافور دنیا پس مراد آنست که
آن مانند چیزی باشد که کافور با آن آمیخته باشند و مرویست که کافور چشمه ایست در بهشت
خوشبو و سفید و بجهة مشابهت آن بکافور او را باین نام خوانند و مؤید این است
که بدل کافورا آورده که عَيْنًا یعنی آمیخته باشند آن کاس را با آب چشمه که يَشْرَبُ بِهَا ای
آشامند از آن عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای که فرمان برداران اویند و باشند يُفَجِّرُونَهَا
میرانند چشمه را هر جا که خواهند از منازل و قصور خود تَفْجِيرًا راندنی بسهولت

بعد از معنی و مانی و در خبر است که اگر اراده تحقیق داشته باشند خطی بکشند که در آن حظ
جاری شود پس اگر ظاهر نمایند بباید دانست که باتفاق جمیع اهل حق که امامیه اند و معظم اهل
سنت این آیت و آنچه بعد از این است در شأن عالیشان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم و فضه که خادمه ایشان بود نازل شده و از جمله
ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسانید خود در تفسیر خود بر این نهج آورده
که آیات ان الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شأن اهلبیت علیهم السلام نزول یافته و در سبب نزول
او چنین ذکر کرده که در بعضی ایام حسن و حسین علیهما السلام خسته میشدند حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه بعیادت آن دو نور دیده مرتضی و زهرا رفتند و
بحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن از برای این دو فرزند خود نذری بکن که حق تعالی
ایشان را شفا دهد و لباس صحت و عافیت در ایشان پوشاند پس آن سید اوصیا نذر فرمود
که اگر حق تعالی بلطف خود این دو فرزند را شفا دهد من سه روز روزه دارم و چون آن سرور
دین نذر فرمود حضرت فاطمه و حسن و حسین و فضه که خادمه ایشان بود موافقت فرمودند و همه اقتدا
بآنحضرت نموده نذر کردند پس حق تعالی لباس عافیت را بر ایشان پوشانید و آن دو سید سرور را
از دار الشفای عاطفت شراب صحت چشانید عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند و در حجره
طاهره هیچ طعامی نبود که بآن افطار کنند پس آن سرور اوصیا چنانکه در روایات
مهران باهلی مذکور است بنزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه آنحضرت بود و با یهودی
گفت که ای شمعون آیا توانی بود که پاره پشم بمن دهی که دختر رسول خدا آنرا برای تو بریسد و تو اندکی
اجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت بلی راضی شدم باین معامله یهودی بخانه خود در آمد
سه صاع جو و آن پشم را برداشت بنزد امیر المؤمنین آورد پس شاه اولیا آن پشم و جو را بحجره
فاطمه زهرا برد و اهلبیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه کردند و حضرت فاطمه در
روز اول یکصاع را آرد نموده پنج قرص بپخت چون شب درآمد نماز شام ادا
فرمود و طعام که مهیا ساخته بودند حاضر ساختند و خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی
بگوش

بگوش آمد که یا اهلبیت محمد یتیمی بودم از اولاد مهاجر و فرومانده ام و قوت ندارم و گرسنه ام
هیچ توانید بود که از طعامی بدهید تا خدای شما را از اطعمه جنت خوشنود و بهره مند
گرداند پس شاه اوصیا علیه السلام قرص خود را باو تصدق فرمود اهلبیت و فضه نیز متابعت
کردند و قرصهای خود را بآن یتیم بخشیدند و در آن شب بآب خالص افطار فرمودند
و طعامی نچشیدند روز دویم آن سیده طاهره پنج قرص دیگر بپخت و چون شب در آمد
خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من اسیری ام از اسیران محمد
و در اینجا غریبم و مضطر و فرومانده و گرسنه و بیچاره مرا طعامی دهید تا خدای شما از خوان
جنان حظ کامل و نصیب شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندای آن اسیر شنید
قرص خود را باو تصدق نمود و حضرت فاطمه و امام حسن و حسین نیز قرصهای خود را بآن اسیر
بخشیدند و در آن شب نیز بآب خالص افطار کردند و طعام نچشیدند و روز چهارم سرور اولیا
دست امام حسن و امام حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رفت و آن
دو نور دیده زهرا از جوع و بی طاقتی و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چه شده است که چنین ضعیف و ناتوان
گشته اند شاه اولیا صورت حال بعرض سرور انبیا رسانید آنحضرت بجانب خانه حضرت فاطمه
زهرا روان شد و چون بحجره طاهره حضرت زهرا در آمد دید که آنحضرت معصومه در مصلای خود
بعبادت مشغول است و از بی قوتی شکم او به پشت چسبیده پس آنحضرت چون قرة
العین خود را بآن حالت دید آه از درون مبارکش بر آمد و فرمود واغوثاه بالله اهل
اهلبیت محمد بمیرند از جوع ای پدر بزرگوار عالم اهلبیت پیغمبر تو از گرسنگی میخواهند مرد
پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید فرمود یا محمد بگیر این را و خوش باش بآنکه حق
تعالی در حق اهلبیت تو فرموده است و سوره هل اتی تا باخر بحضرت رسالت پناه تلاوت نمود
و این قصه از ابن عباس و مجاهد و ابی صالح مرویست و ثعلبی در تفسیر خود این روایت را

بروایت عطا از ابن عباس باین طریق ذکر کرده علی بن ابی طالب رضی الله عنه را با جرت داد که
شب تا صباح نخلستانی را آب دهد بانکی از جو برآنحضرت هر شب آب کشید
نخلستان را آب داد و چون روز شد آن جو را قبض فرمود و ثلث جو را بود اشتند و از
آن طعامی راست کردند یتیمی آمد و سؤال کرد او را بآن طعام فرمودند بعد از آن ثلث
بپختند اسیری از اهل شرک بیامد و طلب طعام کرد او را نیز با و دادند و در هر سه روز گرسنه
بودند هیچ نخوردند حق تعالی این سوره را در حق او انزال فرمود و علی بن ابراهیم از
پدر خود نقل کرده که عبد الله بن میمون از ابو عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود نزد فاطمه
الزهرا جو بود از اعصار ساعت و چون پخته نزد خود نهادند که تناول کنند مسکینی بیامد و
گفت رحمت خدا بر شما باد امیر المؤمنین برخاست و ثلثی از نان باو داد و در عقب آن یتیمی دیگر
گفت خدا بر شما رحمت کناد آنحضرت برخاست و پاره که مانده بود تفویض او نمود و حق
تعالی این آیت در شان ایشان فرستاد و بعد از آن ابو عبد الله علیه السلام فرمود که این آیات
جاریست در حق هر مؤمنی که مسکین و یتیم و اسیر را اطعام نماید حالصاً لله و تقرباً الی الله
و ابو الفتوح رازی در مناقب خوارزمی حکایت را نقل کرده بطریقی که در روایت اول مذکور
شد و در صحیحین بنی مسطور است حاصل کلام این وصف حسب و مرتبت مرتبه که اهل بیت
علیهم السلام بسبب آنست یوفون بالنذر وفا میکنند بنذری که در طاعت آن کنند
و آن سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که کرده بودند در بیماری امام حسن
و امام حسین علیه السلام و یخافون و میترسند یوما کان از روزی که هست شر
بدی او یعنی شدت و هول آن مستطیرا فاش و آشکارا و بر اهل طغیان و عصیان رسیده
و بجمیع اقطار منتشر گشته و با قصی غایات و اقاصی رسیده و یطعمون الطعام و میدهند
خوردنی را علی حبه بر دوستی خدای یا بر حب طعام و فرط احتیاج ایشان بآن کقوله تعالی
و اتی المال علی حبه و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهة خوشنودی خدای تعالی و موافقت
اماده او طعام

اماده او طعام میدهند نه بجهة ریا و سمعه و با وجود رجوع و احتیاج ایشان بآن طعام میدهند
و میدهند آنرا مسکینا درویشی بی مایه را و یتیما و خوردی بی پدر را و اسیرا و اسیری که مبادا حرب
گرفتار شده و در حدیث آمده که هیچ مسلمانی مسلمانی گرسنه را طعام ندهد مگر حق تعالی او را از میوهای
بهشت اطعام فرماید و هیچ مسلمانی برادر مسلمان برهنه را نپوشاند مگر او را بجامهای سندس بهشت
را در او پوشاند و هر که مسلمانی تشنه را آب دهد حق تعالی او را از شراب رحیق سیراب کرداند
از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که ابراهیم خلیل در شبی از شبهای ظلمانی که هفت
ساعت از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و روی در راه نهاد و متوجه در کاری بیان شد گفت
ای پروردگار من برای تو خانه کعبه و هفتاد مسجد را بنا کرده ام و ندا آمد مرد و تو در دوست باد و مکر
اعاده آن کرد و همان جواب شنید فرمود الهم تو در نفی علی الاحد شیئا از آنچه مقرر فرموده از اجر
من زیاده ممکن نداو سید یا ابراهیم کانک سلبت فی ره من شیعة علی او کوة عود من شیعة
علی گویا تو شکر شیعه از شیعیان علی را سیر کرده یا عورت یکی از شیعیان علی پوشیده که زیاده
مزد از من میطلبی فرمود یا رب علی بوجود آمده یا موجود خواهد شد ندا آمد او وصی و خلیفه
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که حبیب منست گفت یا رب اجعلنی من شیعة علی یا رب مرا ا
از شیعیان علی گردان و ذلک قوله و ان من شیعته لابراهیم و از امیر المؤمنین علیه السلام
که اهل بیت شما هیچ را دوست خود گردانیده ام الاکرام بالضیف و الضرب بالسیف و الصوم
بالصیف و بعد از آن حقتعالی از خلوص نیت ایشان و زبان حال ایشان خبر میدهد که انما نطعمکم
جز این نیست که طعام میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها لوجه الله برای طلب رضای
خدای لا نرید منکم جزاء نمیخواهیم از شما پاداشی در مکافات آن و لا شکورا و نه شکر
گذاری که در احسان منت نهادن و توقع شکر کردن ثواب را نابود ما انما طعام شما
بجهة اینست انا نخاف من ربنا بدرستیکه ما میترسیم من ربنا از پروردگار خود یوما عبوسا
در روزی یعنی از عذاب روزی که روی ها در وی ترش گردد و بجهت شدت اهوال

یا روئی که مانند باشد بشیر خشمناک در اضطرار قمطریرا روزی در نهایت سختی ذکر است که
بسبب آن مردمان روی خود را بسیار درهم کشند و از حسن نقل است که قمطریر اسم روز قیامت
و از سختی قیست از اسم خود از ابن عباس نقل است که روی کافر در آن روز ترش گردد و در
همکشیده شود و عرق از میان هر دو چشم او مانند قطران عرق روان گردد و نظر روی مومنان چنانکه
میفرماید که فوقیهم الله پس نگاهدارد خدا ایشان را شر ذلک الیوم از بدی این روز
یعنی از اهوال و شداید ولقیهم و پیش آورد ایشان را یعنی بدهد بایشان بدل عبوس کفار و حزن
فجار نضرة نضارت و تازگی و کشاده دلی و خوب روئی و سرورا و فرح و شادی در دل
وجزیهم و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب صبر کردن ایشان بر ادای واجبات
واجتناب از محرمات و ایثار طعام بی خوردن آن در حین احتیاج ایشان بآن جنة بو
ستانهای مملو از اثمار و سایر اطعمه و اشربه که از آن خورند وحریرا و جامه ابریشم بهشت که
پوشند متکئین در حالیکه تکیه زدگان باشند فیها در آن بهشت علی الارائک بر تختها
آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر و درر و یواقیت لایرون فیها نه بینند در بهشت
شمسا آفتابی یعنی گرمای آن نیابند ولا زمهریرا و نه سرمای را مراد آنست که هوای بهشت
معتدل بود و در زمستان و تابستان بوجهی که از شدت گرما و سرما متاذی گردند از ابن عباس
مرویست که روزی اهل بهشت در بهشت روشنائی زیاده از عادت ببینند مانند روشنائی
آفتاب گویند ما با خدای ما او وعده داده بود و فرموده لایرون فیها شمسا این نور آفتاب چیست
خطاب آید که این نور آفتاب نیست بلکه سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام لطافتی کرده اند و
در روی یکدیگر خندیده این نور از دندان ایشان است که بر روشنی بهشت غلبه کرده ودانیة
و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر غیر از اهل بهشت اول که نزدیک بود علیهم ظلالها بر
ایشان سایه درختان آن که قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان و تواند بود که
دانیه صفت جنت اول باشد یعنی پاداش دهد ایشان را بهشتی که نزدیک باشد بایشان سایه

درختان